# ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد سوم

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم هجری

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

کتاب صبح

بسم الله الرحمن الرحیم

# ترجمه تفسیر روایی البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری



جلد سوم: سوره‌های آل عمران، نساء و مائده

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه : بحراني ، هاشم بن سليمان، ۱۱۰۷ ق. ، پديدآور
عنوان و نام پديدآور : ترجمه تفسير روايي البرهان (جلد ۳) البرهان في تفسيرالقران
وضعيت ويراست : اول
مشخصات نشر : تهران كتاب صبح۱۳۸۹
مشخصات ظاهری : ۷۳۶ ،وزيری
شابک : ۹۷۸۹۶۴۶۶۹۸۲۵۳ : ۹۷۸۹۶۴۶۶۹۸۲۲۲
يادداشت : ۳۲۰۰
شناسه افزوده : ناظميان، رضا، reza، nazemian، ۱۳۴۱، ، مترجم
شناسه افزوده : گنجيان خناری، علی، ۱۳۴۷، ، مترجم
شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۳۳، ، مترجم

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد سوم: سوره های آل عمران، نساء و مائده
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۹۷۸۹۶۴۶۶۹۸۲۵۳
شابک دوره: ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۶۱۲۸۳۰۶
www.ketabroom.ir
Email:ketabesobh@gmail.com
قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

# سوره آل عمران

سوره آل عمران مدنی است؛ دارای ۲۰۰ آیه می‌باشد و
بعد از سوره انفال نازل شده است.

# فضیلت و ثواب قرائت سوره آل عمران

۱) ابن بابویه و عیّاشی از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده‌اند: هر کس سوره بقره و آل عمران را بخواند، این دو سوره در روز قیامت، مانند دو قطعه ابر و یا دو عبا بر سر او سایه می‌افکنند.[۱]

۲) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس این سوره را بخواند، خداوند با خواندن هر یک از حروف آن، یک امان و پناه در مقابل آتش جهنم به او می‌دهد، و اگر این سوره با زعفران نوشته شود و بر گردن زنی که باردار نمی‌شود، آویخته شود، آن زن با اذن و اجازه خداوند تبارک و تعالی، باردار می‌شود، و اگر بر درخت خرما و یا درخت دیگری که میوه و یا برگ آن می‌ریزد، آویخته شود، دیگر آن درخت با اذن و اجازه خداوند متعال، برگ و بار خود را نخواهد ریخت.[۲]

۳) و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: اگر با زعفران نوشته شود و بر گردن زنی که دوست دارد باردار گردد، آویخته شود، با اذن و اجازه خداوند متعال، باردار می‌گردد، و اگر شخص گرفتار و فقیری آن را بر گردن بیاویزد، خداوند، کار او را آسان نموده و به او رزق و روزی می‌دهد.[۳]

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۳، چاپ اعلمی.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۲.
۳- خواص القرآن، ص ۱.

# تفسیر سوره آل عمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الم (١) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (٢) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ (٣) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (٤)﴾

[الف لام میم* خداست که هیچ معبود (بحقی) جز او نیست و زنده (پاینده) است* این کتاب را در حالی که مؤید آن چه (از کتاب‌های آسمانی) پیش از خود می‌باشد به حق (و به تدریج) بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را * پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان (= جدا کننده حق از باطل) را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب‌انتقام است]

۱) ابن بابویه گفته است: ابوالحسن، محمد بن هارون زنجانی در نامه‌ای که به دست علی بن احمد بغدادی ورّاق برای من نوشته، خاطر نشان کرده است که معاذ بن مثنّی عنبریّ، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری، نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: معنای «الم» که خداوند فرموده چیست؟ پاسخ داد: معنای آن در ابتدای سوره بقره؛ یعنی این که من آن خداوندی هستم که ملِک است، و در ابتدای سوره آل عمران؛ یعنی این که من آن خداوندی هستم که مجید است.[1]

---

۱- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.

۲) علی بن ابراهیم گفته است: پدرم از نضر بن سوید از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام جعفر صادق(ع) پرسیدم: معنای این آیات چیست؟

«الم * اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ * مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» ایشان در جواب گفتند: فرقان، هر امر محکمی است و کتاب، تمامی همان قرآنی است که انبیا پیش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن باور داشتند.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان، یا از شخص دیگری که اسمش را آورده، نقل کرده است: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره قرآن و فرقان پرسیدم و این که آیا با هم فرق دارند و یا آن که یک چیز هستند؟ ایشان در پاسخ فرمود: قرآن، همه کتاب است و فرقان، آیات محکمی است که عمل کردن به آنها واجب است.[2]

۴) عیّاشی از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفاوت قرآن و فرقان سئوال کرده است و ایشان پاسخ داده‌اند: قرآن، همه کتاب و اخبار آینده است و فرقان، آیات محکمی است که باید به آنها عمل شود و هر محکمی فرقان است.[3]

۵) از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان در تفسیر آیات: «الم * اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ * مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ *» فرموده است: هر آیه محکمی که در کتاب است، فرقان محسوب می شود و کتاب، تمامی قرآن است که همه پیامبران قبلی در آن مورد تأیید قرار گرفته‌اند.[4]

۶) ابو علی طبرسی از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: هر آیه محکمی که در کتاب است، فرقان محسوب می شود و کتاب،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴.
۲- کافی، ج ۲، ص، ۴۶۱ ح ۱۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱.

همان است که همه پیامبران قبلی در آن مورد تأیید قرار گرفته‌اند.[1]

«إِنَّ اللّهَ لاَ يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء (٥)»

**[در حقیقت هیچ چیز (نه) در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند]**

۱) در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: در هنگام مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق‌ها، آنها از ایشان پرسیدند: مگر اعمال، وزن نمی‌شوند؟ امام جواب دادند: نه، اعمال، جسم نیستند که وزن شوند، بلکه صفتی هستند برای کارهایی که (انسان‌ها) انجام داده‌اند. کسی به دانستن وزن اشیاء نیازمند است که تعداد اشیاء و سنگینی و سبکی آن‌ها را نداند و در باره خداوند باید گفت: «إِنَّ اللّهَ لاَ يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ».[2]

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لاَ إِلَٰهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٦)»

**[اوست کسی که شما را آن گونه که می‌خواهد در رحم‌ها صورتگری می‌کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست]**

۱) علی بن ابراهیم : در تفسیر این آیه فرموده است که منظور، مذکر و مؤنث ، سیاه و سفید و قرمز و سالم و بیمار بودن است.[3]

«هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (٧)»

**[اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات**

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱.
۲- احتجاج، ص ۳۵۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴.

محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره‌ای) دیگر متشابهاتند (که تاویل پذیرند)؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. (آنان که) می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم. همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از بعضی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: بعضی از مردم در باره قرآن بدون هیچ علم و دانشی سخن می‌گویند و این در حالی است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» با توجه به این آیه، آیات منسوخ، جزء متشابهات هستند و آیات ناسخ، جزء محکمات.[1]

۲) و نیز او، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمة، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ» فرمود: مقصود، علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام می‌باشند.

و در باره «أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» فرمود: مقصود، فلانی و فلانی است. و در باره «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» فرمود: مقصود، یاران آنها و اهل ولایت آنها می‌باشند. و در باره «فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» فرمود: منظور، علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام

۱- کافی، ج ۲ ص ۲۴ ح ۱.

هستند.[1]

۳) و نیز او، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از ایوب بن حرّ و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: راسخان در علم، ما هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.[2]

۴) و نیز او، از علی بن محمد، از عبدالله بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از برید بن معاویه، از یکی از آن دو امام علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین راسخان در علم می‌باشد. خداوند عز و جل، تمامی تنزیل و تأویلی را که بر او فرستاد، به او آموخته است. چیزی نیست که خداوند بر او فرستاده باشد، ولی تأویل آن را به او نیاموخته باشد. جانشینان او نیز پس از او همه آنها را می‌دانند، و آنهایی که تأویل آن را نمی‌دانند، اگر در میان آنها کسی ادعای عالم بودن بکند، خداوند در جواب آنها گفته است: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا». قرآن، خاصّ و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخان در علم آن را می‌دانند.[3]

۵) و نیز او با سند خود، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر، از سیف بن عمیره از ابو صباح کنانی روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: ما قومی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب گردانیده است. غنائم از آن ما است، انفال «قسمتی از مال مردم» به ما تعلق می‌گیرد و ما همان راسخان در علم هستیم.[4]

۶) سلیم بن قیس هلالی از علی علیه السلام نقل کرده است که در یکی از گفتگوهای خود با معاویه به او گفت: ای معاویه! قرآن، حقیقت و نور و هدایت و رحمت و شفای مؤمنانی است که ایمان آوردند «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»[5] [و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و

---

۱- کافی، ج۱ ص ۳۴۳ ح ۱۴.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲.
۴- کافی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۶.
۵- فصلت/ ۴۴.

قرآن برایشان نامفهوم است].

ای معاویه! خداوند، هیچ گروهی از گمراهان و دعوت کنندگان به آتش جهنم را به خود وانهاده است، مگر این که به آنها پاسخ داده و از قرآن برای آنها حجّت و دلیل آورده است. همچنان که از پیروی کردن گمراهان، منع فرموده و در میان آنها قرآنی فرستاده است که با آنها سخن می گوید. به هر آن که خواست، علم قرآن را آموخت و هر که را نخواست، نسبت به آن جاهل قرار داد. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: در قرآن آیه‌ای وجود ندارد، مگر این که دارای ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی از قرآن نیست که دارای حد و حدود نباشد و هر حدّی، سرآغازی در ظاهر و باطن قرآن و تأویل آن دارد و کسی تأویل آن را نمی‌داند، مگر خداوند و راسخان در علم. خداوند عز و جل به دیگر آحاد امت امر کرده است که بگویند: «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و دیگر این که تسلیم ما باشند و علم قرآن را با ما بسنجند. خداوند عز و جل فرموده است: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ»[1] [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند] و آن را می‌جویند.[2]

۷) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد بن ثابت، از حسن بن محمد سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که از امام شنیده است: قرآن، بازدارنده و امرکننده است؛ به رفتن به بهشت امر می‌کند، از آتش جهنم باز می‌دارد و در آن آیات محکم و متشابه وجود دارد؛ محکمات، آنهایی است که به آنها ایمان آورده می‌شود و بدان‌ها عمل می‌شود و از آنها پند و عبرت گرفته می‌شود و آیات متشابه، آیاتی است که به آنها ایمان آورده می‌شود ولی به آنها عمل نمی‌شود. و این گفته خداوند است که می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و گفت: آل محمد علیهم السلام همان راسخان در علم هستند.[3]

۸) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر بن اذینه، از برید بن معاویه، از

۱- نساء/ ۸۳.
۲- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۸۰.
۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۵.

امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین و بالاترین راسخان در علم است. تمامی تنزیلات و تأویلات را که خداوند بر او فرو فرستاده است، می‌داند. چیزی نیست که خداوند بر او فرستاده باشد و او تاویل آن را نداند و جانشینان او نیز پس از او همه آنها را می‌دانند. برید بن معاویه گفت: جانم فدای تو باد، ابو خطاب در باره شما حرف مهمّی نقل می‌کرد. امام پرسید: چه می‌گوید؟ گفتم: وی می‌گفت که شما علم حلال و حرام و علوم قرآن را می‌دانید. امام جواب دادند: علم حلال و حرام و قرآن در کنار علمی که در شب و روز اتفاق می‌افتد، بسیار اندک است.[1]

۹) عیّاشی از عبد الرحمن کثیر هاشمی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان گفته‌اند: منظور خداوند متعال از «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ ءَايَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام می‌باشد و منظور از «وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» فلان و فلان و فلان هستند و منظور از «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» یاران آنها و اهل ولایت آنها می‌باشند. «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».[2]

۱۰) از امام جعفر صادق علیه السلام در باره محکم و متشابه، سئوال شد. ایشان در جواب فرمود: محکم آن است که به آن عمل شود و متشابه، آن است که امر آن بر کسی که آن را نمی‌داند، مشتبه می‌شود.[3]

۱۱) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: قرآن، محکم و متشابه دارد. محکم، آن است که به آن ایمان می‌آوریم و بدان عمل می‌کنیم و به آن گردن می‌نهیم و امّا متشابه، آن است که بدان ایمان می‌آوریم، ولی به آن عمل نمی‌کنیم و این سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و راسخان در علم، همان خاندان محمد علیهم السلام می‌باشند.[4]

۱۲) مسعدة بن صدقه، از جعفر بن محمّد، از پدرش، نقل کرده است که مردی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۴.

به امام علی علیه السلام گفت: آیا ممکن است پروردگار ما را طوری وصف کنی که محبت ما به او بیشتر و شناخت ما نسبت به او افزون تر شود؟ امام عصبانی شدند و در میان مردم خطبه خواندند و در ضمن سخنان خویش گفتند: ای بنده خدا! تو باید صفاتی را بجویی که قرآن، تو را به آنها راهنمایی کرده است و نیز صفات و ویژگی‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشتر ذکر کرده است؛ پس او را امام و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنایی بجو؛ زیرا آن نعمت و حکمتی است که به تو داده شده است، پس آن چه را به تو اعطا شده است، درک کن و سپاسگزار باش. چیزهایی که شیطان تو را مجبور کرده است بدانی، ولی دانستن آنها را قرآن بر تو واجب نکرده و در سنت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هُدی علیهم السلام نیز اثری از آن وجود ندارد، علم آنها را به خداوند سبحان واگذار کن و بزرگی خداوند را با عقل خود اندازه نگیر که در آن صورت نابود خواهی شد. ای عبدالله! بدان که راسخین در علم، آنهایی هستند که خداوند آنها را از وارد شدن در پرده‌های پنهان غیب، بی‌نیاز گردانیده است.

بنابراین، آن اموری که پشت پرده‌های غیب نهان است و ایشان تفسیر آن را نمی‌دانند، جملگی می‌پذیرند و می‌گویند «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» خداوند هم اعتراف آنها را به ناتوانی از پرداختن به چیزهایی که بر آن احاطه علمی ندارند، ستوده است و عدم تعمق آنان در اموری که آنها را مکلّف به تحقیق در آن نکرده است، «رسوخ» نامیده است.[1]

۱۳) برید بن معاویه گفت که از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی تأویل تمامی قرآن. و در باره «إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ چرا که او برترین راسخان در علم است. خداوند تمامی تنزیلات و تأویلاتی را که فرو فرستاده، به او آموخته است. خداوند چیزی را بر او نازل نگردانیده، مگر این که تأویلش را به او آموخته است و اوصیای او همه این چیزها را می‌دانند. آنهایی که نمی‌دانستند، گفتند: چه بگوییم وقتی که تأویلش را نمی‌دانیم؟ خداوند به آنها پاسخ داد: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» قرآن، خاصّ و عامّ و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و راسخان در علم آن را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۵.

می‌دانند.[1]

۱۴) از فضیل بن یسار، از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرمود: ما آن را می‌دانیم.[2]

۱۵) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: راسخان در علم، ما هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.[3]

۱۶) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» گفته است که معنای آن شکّ است.[4]

﴿رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ (۸)﴾

**[(می‌گویند) پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری]**

۱) علی بن ابراهیم: معنای آیه «رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» این است که: شکّ نمی‌کنیم.[5]

۲) محمد بن یعقوب، از ابو عبدالله اشعری، از یکی از یاران ما، از هشام بن حکم نقل کرد که وی از امام موسی بن جعفر علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که در بخشی از آن گفتند: ای هشام! خداوند در باره قوم صالحین سخن می‌گوید. آنها گفتند: «رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ» آن گاه که دانستند دل‌ها دچار لغزش می‌شود و به کوری و مرگ خود باز می‌گردد. بی گمان، کسی که در باره خداوند، اندیشه نکند، از او نمی‌هراسد و کسی که به خداوند نیندیشد، قلب او دارای شناختی ثابت و پایدار نمی‌شود که بدان بنگرد و حقیقت آن معرفت را در قلب خود بیابد. کسی دارای چنین حالتی نمی‌شود، مگر آن که گفتار او کردارش را تأیید کند و باطن او آیینه ظاهرش باشد. زیرا خداوندی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۸.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.

که نامش متعالی باد، جز با ظاهر عقل و بخش پیدا و آشکار آن بر باطن و سویدای عقل، هدایت و دلالت نمی‌کند.[1]

۳) عیّاشی از سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیه «رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا» را زیاد تکرار کنید و فکر نکنید که از زیغ (لغزش) در امان هستید.[2]

﴿إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا لَن تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُم مِّنَ اللهِ شَیْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُل لِّلَّذِینَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِی سَبِیلِ اللهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ یَرَوْنَهُم مِّثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَاللهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَن یَشَاءُ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَعِبْرَةً لأُولِی الأَبْصَارِ (۱۳)﴾

[در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم دوزخند* (آنان) به شیوه فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند، آیات ما را دروغ شمردند. پس خداوند به (سزای) گناهانشان (گریبان) آنان را گرفت و خدا سخت‌کیفر است * به کسانی که کفر ورزیدند، بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و (سپس در روز رستاخیز) در دوزخ محشور می‌شوید و چه بد بستری است * قطعا در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه‌ای (و درس عبرتی) بود؛ گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر (گروه) کافر بودند که آنان (مؤمنان) را به چشم دو برابر خود می‌دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تایید می‌کند. یقینا در این (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است]

۱) علی بن ابراهیم: در باره «وَأُولَـئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّـارِ» فرموده است: یعنی هیزم آتش هستند، و گفته است: منظور از «كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ» یعنی عمل خاندان فرعون، و در باره آیه «قُل لِّلَّذِینَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴، ح ۱۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۹.

الْمِهَادُ» فرموده است که: این آیه، بعد از جنگ بدر نازل شده است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ بدر برمی‌گشت، نزد قبیله بنی قینقاع رفت و در آن جا بازاری بود که بازار نبط نامیده می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد آنها رفت و به آنها گفت: ای قوم یهود! حتماً با خبر شدید که چه بر سر قبیله قریش آمده است! در حالی که آنها از نظر تعداد و اسلحه و مال و منال از شما بیشتر هستند؛ پس اسلام بیاورید. آنها گفتند: ای محمد! تو جنگیدن با ما را مانند جنگیدن با قوم خودت می‌دانی؟ به خدا قسم، اگر به جنگ ما بیایی، خواهی دید که به نبرد مردانی شجاع رفته‌ای. در همان زمان جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمد! «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ» یعنی اگر تعداد آنها دو برابر این هم بود «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ» مقصود آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است در روز بدر «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَّأُوْلِي الأَبْصَارِ».[1]

**زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (١٤).**

[دوستی خواستنی‌های (گوناگون) از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار(ها) برای مردم آراسته شده (لیکن) این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و (حال آن که) فرجام نیکو نزد خداست]

١) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن ابی قتاده، از مردی ناشناس، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ لذتی در دنیا و آخرت برای مردم، خوشایندتر از لذّت بردن از زنان نیست؛ و این، همان گفته خداوند از عز و جل است که می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ» تا آخر آیه. سپس گفت:

١- تفسیر قمی، ج١، ص ١٠٥.

اهل بهشت نیز در آن جا از هیچ لذتی بیش از لذت نکاح، بهره نمی‌برند، حتی لذت خوردن و نوشیدن به اندازه لذت نکاح نیست.

عیاشی، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ لذتی در دنیا و آخرت برای مردم... و دقیقاً همان حدیث را ذکر کرد.[1]

۲) ابو علی طبرسی گفته است: قنطار، پوست گاو نر است که پر از طلا باشد و این از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

۳) علی بن ابراهیم گفته است: قناطیر، پوست گاوان نر است که پر از طلا باشد. «وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» یعنی اسبانی که می چرند، «وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ»، یعنی محصول کشاورزی، «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» یعنی بازگشت نیکو به نزد او.[3]

«قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (۱۷)»

[بگو: آیا شما را به بهتر از این‌ها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است، در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و (نیز) خشنودی خدا (را دارند) و خداوند به (امور) بندگان (خود) بیناست * همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار* (اینانند) شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان در سحرگاهان]

۱) از طریق مخالفان از ابن عباس نقل شده است که او گفته است: «قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ» این آیات در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیدة بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۰.
۲- مجمع البیان، ج ۲،ص ۲۵۳.
۳- تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۱۰۶.

حارث نازل شده است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم: فرموده است آیه «أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» در باره کسانی است که می‌گویند: «رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ». آن گاه گفت: اینها همان «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» هستند و آنها همان دعا کنندگان‌اند.[۲]

۳) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر نقل کرده است که از او پرسیدم: استغفار کنندگان در سحرگاهان چه کسانی هستند؟ در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز وتر خود هفتاد بار استغفار می‌کرد.[۳]

۴) ابن بابویه با سند خود از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس در نماز وتر خود، هفتاد بار بگوید: استغفر الله و اتوب إلیه، و یک سال این عمل را تکرار کند، خداوند او را در زمره مستغفرین بالاسحار قرار می‌دهد و از جانب خداوند عز و جل مورد بخشایش قرار می‌گیرد.[۴]

۵) عیّاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره «فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ»[۵] [در آن جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت] فرموده است: یعنی زنانی که نه حیض می‌بینند و نه حدث (هر آن چه وضو را باطل می کند) دارند.[۶]

۶) زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند: کسی که دائماً نماز شب و نماز وتر بخواند و در هر نماز وتر، هفتاد بار «استغفر الله» بگوید و این کار را یک سال ادامه دهد، در زمره مستغفرین بالاسحار قرار می‌گیرد.[۷]

۷) ابو بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ

۱- تفسیر حبری، ص ۲۴۵، ح ۱۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۶.
۳- تهذیب، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۵۰۱.
۴- خصال، ص ۵۸۱، ح ۳.
۵- بقره/ ۲۵، نساء/۵۷.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۱.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۲.

بالأسْحَارِ» پرسیدم. ایشان جواب دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هفتاد بار در نماز وتر خود استغفار می‌کردند.[1]

۸) عُمَر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: هر کس در نماز وتر خود در پایان سحر، هفتاد بار بگوید: «أستغفرالله و اتوب إلیه» و یک سال این کار را ادامه دهد، حتماً بخشیده خواهد شد.[2]

۹) عمر بن یزید می‌گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کسی در نماز وتر خود پس از رکوع[3]، هفتاد بار استغفار کند و یک سال این عمل را ادامه دهد، از مستغفرین بالاسحار به شمار می‌آید.[4]

۱۰) مفضّل بن عمر می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدای تو، نماز شب را نمی‌خوانم و نماز صبح را می‌خوانم؛ آیا می‌توانم بعد از نماز صبح، نمازهای قضای خود را بخوانم در حالی که قبل از طلوع خورشید در حال خواندن نماز هستم. فرمود: بلی، ولی خانواده‌ات را از این کار با خبر نساز. تا آن را سنّت نسازی و گفته خداوند عز و جل که فرموده است: «والْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ» را باطل نکنی.[5]



«شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)»

**[خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست]**

۱) محمد بن حسن صفّار از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بر امامان، واجباتی است که بر پیروان آنها واجب نیست. بر شیعیان ما چیزهایی واجب است که خداوند

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۴ و ۱۵.
۳- در متن بعد الرکوع است اما قبل الرکوع صحیح می باشد.(مترجمان)
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۷.

به آنها امر کرده است که بر ما واجب نیست. اما وظیفه آنها است که از ما بپرسند و مقصود از «أُولُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» امام می‌باشد.[1]

۲) عیاشی از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَإِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» پرسیدم. ایشان در جواب گفت: خداوند متعال در آیه «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ» خودش به وجودش شهادت می‌دهد و او همان گونه است که خودش در باره خودش گفته است و اما عبارت: «وَالْمَلاَئِكَةُ» او فرشتگان را به خاطر این که تسلیم پروردگارشان هستند، گرامی داشته است. آنها راست گفتند و شهادت دادند، همچنان که خداوند بر خودش شهادت داد. اما در عبارت: «وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» مقصود از اولوا العلم، پیامبران و جانشینان آنها هستند و آنها کسانی هستند که برای ایجاد قسط به پا خاسته‌اند. قسط همان عدالت در ظاهر است و عدالت در باطن، علی علیه السلام می‌باشد.[2]

۳) مرزبان قمی می‌گوید از امام علی علیه السلام در باره آیه: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود، امام علیه السلام است.[3]

۴) از اسماعیل، از سعید بن جبیر نقل شده است: در کعبه، سیصد و شصت بت قرار داشت. هر قبیله‌ای از قبایل عرب، یکی دو بت داشتند. وقتی این آیه نازل شد: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ» تا عبارت «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» تمامی بت‌های کعبه به سجده افتادند.[4]

۵) سعید بن عبدالله قمی، از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید و جعفر بن بشیر بجلی، از هارون بن خارجه، از عبد الملک بن عطاء از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما اولوا الذکر و اولوا العلم هستیم و حرام و حلال نیز در نزد ما است.[5]

۱- بصائر الدرجات، ص ۵۶، باب ۱۹، ح ۲۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۱۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۰.
۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۷.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللهِ الإِسْلاَمُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللهِ فَإِنَّ اللهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)﴾.

[در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آن که علم برای آنان (حاصل) آمد. آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس (بداند) که خدا زودشمار است]

۱) عیّاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است: از او در باره آیه «إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللَّهِ الإِسْلاَمُ» پرسیدم، فرمود: یعنی دینی که در آن ایمان وجود دارد.[۱]

۲) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللَّهِ الإِسْلاَمُ» ایشان فرمود: یعنی دینی که در آن ایمان وجود دارد.[۲]

۳) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللَّهِ الإِسْلاَمُ» فرمود: مقصود، پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.[۳]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: خداوند، ایمان را یک درجه از اسلام برتر دانسته است؛ همچنان که کعبه را یک درجه از مسجد الحرام برتر دانسته است.[۴]

۵) علی بن ابراهیم، از محمد بن یحیی بغدادی، از علی علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: اسلام را به گونه‌ای توصیف خواهم کرد که قبل از من کسی آن گونه آن را وصف نکرده باشد و کسی پس از من نیز آن گونه توصیف نخواهد کرد. اسلام همان تسلیم است، و تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق، همان اقرار است و اقرار، ادا کردن است و ادا کردن همان عمل کردن است. مؤمن کسی است که دینش را از پروردگارش گرفته باشد. مؤمن ایمانش را در عملش می‌شناسد و کافر کفر خود را در انکارش. ای مردم! دینتان، دینتان را دریابید؛ اگر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۱۸۹، ح ۲۲.
۳- مناقب، ج ۳، ص ۹۵.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

دیندار باشید و گناه کنید بهتر از آن است که بی دین باشید و کار نیک انجام بدهید، زیرا گناه در دین آمرزیده می‌شود و کار نیک در غیر دین پذیرفته نمی‌شود.[1]

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)﴾

**[کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و دادگستران را به قتل می‌رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده]**

۱) سلیم بن قیس هلالی به نقل از امام علی علیه السلام گفته است: در گفت و گویی که آن حضرت با معاویه داشت به او فرمود: ای معاویه! خداوند برای ما اهل بیت، آخرت را به جای دنیا برگزیده است و در دنیا پاداشی برای ما قرار نداده است.

ای معاویه! پیامبر خدا، زکریّا، نجاری می‌کرد و یحیی، پسر زکریا به دست قومش کشته شد در حالی که مردمش را به پرستش خدای عز و جل دعوت می‌کرد. دلیلش این است که خداوند، دنیا را پست و بی ارزش شمرده است.

یاران شیطان همواره با یاران خداوند در جنگ و جدال بوده‌اند. خداوند متعال در کتابش فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».[2]

۲) ابو علی طبرسی از ابو عبیده جرّاح روایت کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا! عذاب چه کسی در روز قیامت از همه بیشتر است؟ فرمود: مردمی که پیامبری را بکشند یا فردی را که امر به معروف و یا نهی از منکر می‌کند، به قتل برسانند. سپس آن حضرت این آیه را قرائت کردند: «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ». پس از آن فرمودند: ای ابو عبیده! بنی اسرائیل چهل و سه پیامبر را در ابتدای روز و در یک ساعت کشتند. سپس یکصد و دوازده نفر از عابدان بنی اسرائیل به پا خاستند و آنهایی را که پیامبران را کشته بودند، دعوت به کار نیک و دست برداشتن از کار زشت کردند. اما

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.
۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۸۱.

آنها همه این افراد را در پایان همان روز کشتنند. این همان است که خداوند در این آیه ذکر کرده است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: وای بر کسانی که به وسیله دین در پی دنیا هستند و وای بر کسانی که دعوت کنندگان به قسط و عدل را به قتل می‌رسانند و وای بر کسانی که مؤمن در میان آنها با تقیه رفت و آمد می‌کند و نمی‌تواند ایمان خود را آشکار کند. آیا به من مغرور شده‌اند و یا به من جسارت می‌ورزند؟ به خودم قسم خورده‌ام که ایشان را به گونه‌ای در بوته آزمایش قرار دهم که حکیمان آنان حیران و سرگردان شوند.[2]

**«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)»**

[پس چگونه خواهد بود (حالشان) آن گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس (پاداش) دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود و به آنان ستم نرسد]

۱) در کتاب مکارم الاخلاق در حدیثی از ابن مسعود آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابن مسعود! هر گاه کتاب خداوند تعالی را تلاوت کردی و به آیه‌ای رسیدی که در آن امر و نهی وجود دارد، با دیده عبرت بدان بنگر و به آسانی از آن نگذر. زیرا نهی آن، راهنمای ترک گناهان است و امر آن راهنمای انجام کار نیک و صلاح است. به همین دلیل است که خداوند تعالی می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»[3]



---

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۶۲.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱.
۳- مکارم الاخلاق، ص ۴۴۱.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَ تُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)﴾

[بگو: بار خدايا! تويى كه فرمانفرمايى. هر آن كس را كه خواهى فرمانروايى بخشى و از هر كه خواهى فرمانروايى را باز ستانى و هر كه را خواهى عزت بخشى و هر كه را خواهى خوار گردانى. همه خوبى‌ها به دست توست و تو بر هر چيز توانايى]

۱) محمد بن يعقوب با سند خود از ابراهيم بن ابى بكر بن ابى سمّال، از داود بن فرقد، از عبد الاعلى غلام آل سام نقل مى‌كند كه در باره تفسير اين آيه از امام صادق عليه السلام پرسيدم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء» آيا خداوند عز و جل به بنى اميه پادشاهى نداده است؟ فرمود: اين گونه نيست كه تو مى‌گويى. خداوند عز و جل، پادشاهى را به ما داد و بنى اميه آن را گرفت؛ مانند اين است كه فردى لباسى داشته باشد و شخص ديگرى آن را بگيرد، پس در اين صورت لباس، مال كسى نيست كه آن را گرفته است.[1]

۲) عيّاشى از داود بن فرقد نقل كرده است كه مى‌گويد به امام صادق عليه السلام گفتم: در اين كلام خدا كه مى‌فرمايد: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء» آيا خداوند پادشاهى را به بنى اميه بخشيده است؟ گفتند: اين گونه نيست كه مردم مى‌گويند. خداوند پادشاهى را به ما داد، ولى بنى اميه آن را گرفت؛ مانند اين است كه مردى لباسى داشته باشد و ديگرى آن را از او بگيرد. ولى به هر حال، لباس متعلق به كسى نيست كه آن را گرفته است.[2]

﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي الْنَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الَمَيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاء بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)﴾

[شب را به روز در مى‌آورى و روز را به شب در مى‌آورى و زنده را از مرده بيرون مى آورى و مرده را از زنده خارج مى‌سازى و هر كه را خواهى

۱- كافى، ج ۸، ص ۲۶۶، ح ۳۸۹.
۲- تفسير عياشى، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۳.

بی‌حساب روزی می‌دهی]

۱) ابن بابویه می‌گوید: از حسن بن علی بن محمد علیه السلام سئوال شد که مرگ چیست؟ فرمود: باور داشتن چیزی که وجود [حقیقت] ندارد. پدرم، از پدر خودش و او از جدش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی مؤمن می‌میرد، در حقیقت، نمرده است، بلکه مرده واقعی، کافر است. خداوند عز و جل می‌فرماید: «تخرج الحَّی من الميّت و تخرج الميّت من الحیّ» یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن، پدید می‌آورد.[1]

۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: گفته شده است که معنای این آیه، آن است که مؤمن را از کافر و کافر از مؤمن، پدید می‌آورد و این از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است.[2]

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (۲۸)



[مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره‌ای) نیست، مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از (عقوبت) خود می‌ترساند و بازگشت (همه) به سوی خداست]

۱) عیّاشی از حسین بن زید بن علی، از جعفر بن محمد، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می‌فرمود: کسی که تقیه نمی‌کند، اصلاً ایمان ندارد. خداوند گفته است: «إلاّ أن تتّقوا منهم تقاةً».[3]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه، نوعی مجوز و رخصت است و ظاهر آن بر خلاف باطن آن است. ظاهر آن مورد پذیرش قرار می‌گیرد، ولی به باطن آن جز هنگام تقیه، اقرار نمی‌شود. زیرا تقیّه، اجازه‌ای است که بر اساس آن، مؤمن ظاهراً به

---

۱- معانی الاخبار، ص ۲۹۰، ح ۱۰.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۴.

دین کافر گرایش پیدا می‌کند و نماز او را می‌خواند و روزه او را می‌گیرد؛ زیرا در ظاهر از او می‌ترسد و تقیّه می کند، ولی در باطن بر خلاف ظاهر، به دین خداوند، متدین است.[1]

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)﴾

[روزی که هر کسی آن چه کار نیک به جای آورده و آن چه بدی مرتکب شده حاضر شده می یابد و آرزو می‌کند کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله‌ای دور بود و خداوند شما را از (کیفر) خود می‌ترساند و (در عین حال) خدا به بندگان (خود) مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و از علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی آنان از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیّب نقل کرده‌اند که گفته است: امام زین العابدین علیه السلام تمامی روزهای جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم پند و اندرز می‌داد و آنها را به دوری از دنیا فرا می‌خواند و به انجام کارهای آخرت، ترغیب می‌کرد. این سخنان ایشان، حفظ شده و نوشته شده است. از جمله سخنان آن حضرت این است که می‌فرمود: ای مردم! از خدا پروا کنید و بدانید که همه شما به سوی او باز می‌گردید و هر کسی، هر کار خوب و یا بدی را که در این دنیا انجام داده باشد، در جلوی خود حاضر می‌یابد و آرزو می کند که کاش بین او و کارهای بدش فاصله زیادی بود. خداوند، شما را از انجام این کارها بر حذر می‌دارد. وای بر تو ای انسان غافل! اگر چه تو غافلی، اما چنین نیست که تو را وانهاده باشند و از تو غفلت ورزیده باشند. بی گمان، مرگ از هر چیزی به تو نزدیکتر است و با سرعت به سوی تو تاخت برداشته است. تو را می‌جوید و نزدیک است که تو را دریابد. این نزدیکی، چنان است که گویی فرشته مرگ، روحت را گرفته است و به دیار باقی شتافته‌ای؛ در قبر تنها شده‌ای و روحت در آن جا به تو پس داده شده است و دو فرشته به نام‌های نکیر و ناکر برای سئوال و جواب از تو و گرفتن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

امتحان سخت از تو، وارد شده‌اند.

بدان و آگاه باش، اوّلین چیزی که آن دو از تو می‌پرسند، در باره خدایی است که او را می‌پرستی و پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است و دینی که بدان گرویده‌ای و کتابی که آن را تلاوت می‌کنی و امامی که ولایت او را پذیرفته‌ای. سپس در باره عمرت و این که چگونه آن را صرف کرده‌ای و در باره مال تو که آن را از کجا به دست آورده‌ای و در چه راهی خرج کرده‌ای از تو سئوال می‌کنند.

پس دور اندیش باش و به خودت بیندیش و قبل از امتحان و پرسش و پاسخ و آزمایش، جواب را آماده کن. پس اگر مؤمن باشی و دینت را بشناسی و از راستگویان پیروی کرده و ولایت اولیای خدا را پذیرفته باشی، خداوند، حجّت و برهانت را به تو خواهد آموخت و زبانت را به درستی، گویا خواهد کرد و آن گاه درست جواب خواهی داد و از جانب خداوند عزّ و جلّ به بهشت بشارت داده خواهی شد و فرشتگان با روح و ریحان به پیشواز تو خواهند آمد. و اگر آن گونه نباشی، زبانت دچار لکنت خواهد شد و دلیل و برهان تو باطل خواهد شد و از جواب دادن باز می‌مانی و تو را به آتش جهنم بشارت خواهند داد. و فرشتگان عذاب با مایع سوزان دوزخ و آتش جهنم به استقبال تو خواهند آمد.

ای فرزند آدم! بدان که پس از این عذاب‌ها، چیزهای بزرگتر و ترسناک‌تر و دردناک‌تری در روز قیامت برای قلب‌ها وجود دارد «ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ»[1] [روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می‌شوند] خداوند عزّ و جلّ در آن روز اوّلین و آخرین مردمان را گرد می‌آورد. آن روزی است که در صورها دمیده می‌شود و هر که در قبرها است برانگیخته می‌شود و آن روز «يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ»[2] [آن گاه که جان‌ها به گلوگاه می‌رسد، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند] و آن روزی است که هیچ لغزشی نادیده گرفته نمی‌شود و از هیچ کس، فدیه پذیرفته نمی‌شود و عذر خواهی هیچ کس قبول نخواهد شد و امکان توبه وجود ندارد. هر چه هست، پاداش نیکی‌ها و بدی‌ها است. و هر کس که از مؤمنان باشد و ذره‌ای کار خیر کرده باشد، آن را می‌یابد و هر کس که از مؤمنان

---

۱- هود/۱۰۳.
۲- غافر/۱۸.

باشد و ذره‌ای کار بد کرده باشد، آن را می‌یابد.[1]

**﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)﴾**

**[بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]**

**۱) محمد بن یعقوب با سند خود از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام** نقل کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن فرموده است **«مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»**[2] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم]

خداوند اطاعت از رسول را با اطاعت از خودش و نافرمانی از او را با نافرمانی از خود قرین ساخته است و این دلیلی است بر اهمیت آن چه که به او واگذار کرده است و شاهدی است برای او در برابر کسانی که از او پیروی می‌کنند و یا از او نافرمانی می‌کنند، و این موضوع را در آیات زیادی بیان کرده است. خداوند تبارک و تعالی در تشویق به پیروی از رسول صلی الله علیه و آله و تأیید او و قبول دعوت او فرموده است: **«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»** اطاعت از رسول خدا، جلب محبت خداوند است.

رضای خداوند موجب بخشش گناهان می‌شود و کمال و رستگاری و ورود به بهشت را در پی دارد. پشت کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی برگرداندن از او، خشم و غضب خداوند را به دنبال دارد و دوری از او موجب آتش جهنّم می‌شود. این کلام او است که می‌فرماید: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»[3] [و هرکس از گروه‌های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش، وعده‌گاه اوست] کفر به او یعنی انکار او و نافرمانی از او.[4]

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۷۲، ح ۲۹.
۲- نساء/۸۰.
۳- هود/۱۷.
۴- کافی، ج ۸، ص ۲۶، ح ۴.

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از حفص موذن، و به نقل از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام سندی را در آوردند و به یاران خود نشان دادند که در آن نوشته شده بود: بدانید که خداوند هر گاه بخواهد به بنده‌ای خیری برساند، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده می‌سازد. وقتی سینه گشاده را به او بخشید، زبانش به حق سخن می‌گوید و قلبش بر آن استوار می‌شود و به آن عمل می‌کند. وقتی خداوند همه این‌ها را به او داد، یعنی او اسلام آورده است. و اگر در آن حالت بمیرد، از نظر خداوند حقیقتا مسلمان مرده است و اگر خداوند، خواهان خیر بنده‌ای نباشد، او را به حال خود رها می‌کند و سینه او تنگ و تاریک می‌شود.

اگر بر زبانش حرف حقّی جاری شد، بر قلبش نمی‌نشیند و اگر قلبش آن را نپذیرفت، خداوند، توفیق عمل به او نمی‌دهد و اگر همه این‌ها در او جمع شود و او در همان حال بمیرد، از نظر خداوند، منافق مرده است.

آن حقّی که بر زبانش جاری شده، ولی قلبش آن را نپذیرفته و بدان عمل نکرده در روز قیامت به حجّت و برهانی علیه او تبدیل می‌شود.

پس از خداوند پروا کنید و از او بخواهید که سینه‌هایتان را برای پذیرش اسلام گشاده سازد و زبان‌تان را وادار سازد که به حق سخن بگوید، تا این که در همان حال بمیرید و جایگاه شما را، در جایگاه انسان‌های صالح قبل از شما قرار دهد. هیچ قوّت و قدرتی جز قوّت و قدرت او نیست و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است. هر کس بخواهد بداند که خداوند او را دوست دارد، باید به طاعت خدا عمل کند و از ما پیروی کند. آیا گفتار خداوند عزّ و جلّ را در باره پیامبرش نشنیده‌اید که می‌فرماید: «**قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**».

به خدا قسم، هیچ بنده‌ای هرگز از خداوند اطاعت نمی‌کند، مگر این که خداوند با اطاعت از ما، او را در اطاعت خود داخل گرداند. به خدا قسم، هرگز بنده‌ای از ما پیروی نخواهد کرد، مگر این که خداوند او را دوست بدارد و به خدا قسم، هیچ بنده‌ای، دست از اطاعت ما بر نمی‌دارد، مگر این که با ما دشمن باشد و به خدا قسم که هیچ بنده‌ای با ما دشمنی نمی‌کند، مگر این که از خداوند سرپیچی کند و هر کس

در حالت نافرمانی از خدا بمیرد، خداوند او را خوار می‌سازد و او را سرنگون خواهد کرد. حمد و سپاس برای خداوند، پروردگار جهانیان است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: امیدوارم، افراد این امت که حقّ ما را شناخته‌اند، نجات یابند به جز این سه دسته: همدم سلطان ستمگر، و اهل هوی و هوس، و فاسقی که آشکارا به فسق و فجور مشغول است. سپس آیه «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» را تلاوت کردند.[2]

۴) احمد بن محمد بن خالد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از ابو عبیده زیاد حذاء نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در سخنی به ایشان گفته است: ای زیاد! وای بر تو، آیا دین چیزی جز محبت است؟ آیا گفته خداوند تبارک و تعالی را نمی‌بینی که می‌فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ».[3]

۵) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از سعید بن یسار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من گفتند: آیا دین چیزی غیر از حب و دوست داشتن است؟ خداوند عز و جل می‌فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».[4]

۶) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حمران، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده است نقل کرده است که امام فرمودند: خداوند عز و جل کسی را که از او اطاعت نکند، دوست ندارد. سپس ابیات زیر را مثال آورد:

آیا خدا را نافرمانی می‌کنی و تظاهر می کنی که او را دوست داری؟
این امری محال است و در میان کارها، عجیب و نوبر است.
اگر عشقت راستین بود، بی گمان، خدا را اطاعت می‌کردی.

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۳، ح ۱.
۲- کافی، ج ۸، ص ۱۲۸، ح ۹۸.
۳- محاسن ، ص ۲۶۲، ح ۳۲۷.
۴- خصال، ص ۲۱، ح ۷۴.

بی‌شک، عاشق، رام کسی است که او را دوست می‌دارد.[1]

۷) عیاشی، از زیاد، از ابو عبیده حذّاء نقل کرده است که بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! گاهی شیطان با من خلوت می‌کند و من به خباثت و شرارت مبتلا می‌شوم. سپس محبت خود را نسبت به شما به یاد می‌آورم، آن گاه جانم پاکیزه می‌گردد و شرارت‌ها از بین می‌رود. امام علیه السلام فرمود: ای زیاد! وای بر تو، مگر دین چیزی غیر از محبت است؟ آیا نمی‌بینی که خداوند تعالی فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»[2].

۸) بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: شما بسیاری را می‌شناسید که مرا انکار می‌کنند و بسیاری را دوست می‌دارید که نسبت به من کینه دارند. گاهی این دوست داشتن به خاطر خدا و پیامبرش است و گاهی به خاطر دنیاست.

آن چه که به خاطر خدا و رسولش باشد، پاداش آن به عهده خداوند تعالی است و آن چه که به خاطر دنیا باشد به چیزی نمی‌ارزد. آن گاه دستش را تکان داد و گفت: تمامی افراد مرجئه و قدریه و خوارج، خودشان را بر حق می‌دانند، اما شما در راه خدا ما را دوست می‌دارید. سپس آیات «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[3] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»[4] [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است] و «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»[5] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] و «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»[6] [اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، تا خدا دوستتان بدارد] را تلاوت کردند.

---

۱- امالی صدوق، ص ۳۹۶، ح ۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۵.
۳- نساء/۵۹.
۴- حشر/۷.
۵- نساء/۸۰.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۶.

۹) برید بن معاویه عجلی گفته است: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی وارد شد. او پیاده از خراسان آمده بود. دو پایش را نشان داد که پینه بسته بود و گفت: بدانید که به خدا قسم، فقط محبت شما اهل بیت، مرا از جایی که آمده‌ام به این جا کشانده است. امام باقر علیه السلام در جواب گفتند: به خدا قسم، اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند او را با ما محشور می‌گرداند و آیا دین، چیزی جز دوست داشتن است؟ خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» و گفت «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»[1] [هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده، دوست دارند] و آیا دین، چیزی جز محبت است؟[2]

۱۰) ربعی بن عبدالله گفته است که به امام صادق علیه السلام گفته شد: جانم فدای تو، ما به نام‌های شما و نام‌های اجداد شما نام گذاری شده‌ایم. آیا نفعی برای ما دارد؟ جواب دادند: آری به خدا. آیا دین، چیزی محبّت است؟ خداوند فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»[3].





«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)»

[بگو: خدا و پیامبر (او) را اطاعت کنید. پس اگر روی گردان شدند، قطعا خداوند کافران را دوست ندارد]



۱) در کتاب تحف العقول، خطبه‌ای از امام علی علیه السلام آورده شده است که امام آن را در هنگامی که عده‌ای از مردم او را به تقسیم ناعادلانه غنایم متهم کردند، بیان کرده‌اند: و اما بعد، ای مردم! ما پروردگار و معبود و ولیّ نعمت خود را می‌ستاییم. این نعمت‌های ظاهری و باطنی را بدون استفاده از هیچ قوّت و قدرتی از جانب ما، به ما بخشیده است تا بر ما لطفی کند و منّتی بگذارد و ما را بیازماید که آیا سپاسگزار خواهیم بود و یا ناسپاس. هر کس شکر گزار باشد بر او می‌افزاید و هر کس ناسپاسی کند او را عذاب خواهد کرد و من شهادت می‌دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست، او یگانه است و شریکی ندارد. یگانه و بی‌نیاز است، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است. او مایه رحمت

---

۱- حشر/۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۸.

بندگان و شهرها و کشورها و چهارپایان و جانوران است، نعمتی که به وسیله آنها بر ما لطف نموده و منّت گذاشته است. ای مردم! برتری مردمان در نزد خداوند از نظر شأن و منزلت، و بزرگترین آنها در ارزش و مقام، مطیع‌ترین آنها به امر خداوند و عمل کننده‌ترین آنها به طاعت او و تابع‌ترین آنها از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و کوشاترین آنها در راه احیای کتاب خدا است. پس هیچ کس از بندگان جز با اطاعت از خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله و پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبرش در نزد ما برتری ندارد. این کتاب خدا و عهد و پیمان و سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در میان ما است. هیچ کس نیست که این موضوع را نداند، مگر کسی که نادان و مخالف و کینه‌جو باشد. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»[1] [ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گرداندیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شما است] هر کس پروا پیشه کند. شریف و گرامی و اهل محبت است. و چنین هستند کسانی که از خدا و رسول او اطاعت می‌کنند. خداوند در کتابش می‌فرماید: «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[2] [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]

و فرموده است: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ »[3].

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهيم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)».

[به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و

۱- حجرات/۱۳.
۲- آل عمران/۳۱.
۳- تحف العقول، ص ۱۲۸.

**خداوند شنوای داناست]**

۱) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد فحام، از محمّد بن عیسی، از هارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدّش ابراهیم بن عبد الصمد بن محمد بن ابراهیم نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده است که چنین می‌خواند: «**إِنَّ اللهَ اصطَفَى ءَادَمَ وَنُوحاً وَءَالَ ابراهيم وَءَالَ عِمْرَانَ ـ و آل محمّد ـ على العالمين**» و فرمود: آیه این گونه نازل شده است.[1]

۲) علی بن ابراهیم: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است، این آیه چنین نازل شده است: «آل عمران و آل محمّد علی العالمین» و عبارت آل محمّد را از کتاب خدا حذف کرده‌اند.[2]

۳) ابو علی طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: در قرائت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین این گونه آمده است: «... و آل محمد علی العالمین».[3]

۴) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب و از جعفر بن محمد بن مسرور و آن دو از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل کرده‌اند که: امام رضا علیه السلام وارد مجلس مأمون شد. جماعتی از اهل عراق و خراسان به همراه مأمون در آن جا جمع شده بودند. سخن را به آن جا رساند که مأمون گفت: آیا خداوند، عترت را بر سایر افراد امت برتری داده است؟ آن گاه امام رضا علیه السلام جواب داد: خداوند عز و جل در کتاب خود، برتری عترت را بر سایر مردم، بیان داشته است. مأمون گفت: در کجای کتاب خدا؟

امام رضا علیه السلام گفت: در آیه «**إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ ابراهيم وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ**» و فرمود: یعنی عترت، جزئی از آل ابراهیم هستند. زیرا رسول خدا صلی الله علیهٌ و آله از فرزندان ابراهیم علیه السلام می‌باشد و او کسی است که حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از همه اسم‌ها، اسم او را می‌آورد. همچنان که قبلاً به هنگام سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره این موضوع صحبت شد. و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزئی از او می‌باشند.[4]

---

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۰۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۸۷.
۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱، چاپ اعلمی.

۵) محمد بن ابراهیم، معروف به ابن زینب نعمانی، از ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده است که گفته: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همچنین محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همچنین علی بن محمد، و دیگران، از سهل بن زیاد و همگی آنها از حسن بن محبوب، و همچنین عبد الواحد بن عبدالله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابی بشیر، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایت کرده‌اند که امام باقر علیه السلام فرموده است: ای جابر! به زمین بچسب و دست و پایت را حرکت نده تا علاماتی را که به تو می‌گویم، ببینی و اگر بتوانی آن‌ها را درک کنی.

و آن گاه نشانه‌های حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ذکر کرد تا این که فرمود: حضرت قائم علیه السلام فریاد می‌زند: ای مردم! ما از خداوند کمک می‌جوییم و هر کدام از مردم اگر دعوت ما را اجابت کردند، پس ما، اهل بیت پیامبر شما هستیم و ما برترین مردم نزد خدا و محمد صلی الله علیه و آله می‌باشیم. هر کس در باره حضرت آدم برای من استدلال کند، پس من برترین مردمان در نزد آدم علیه السلام هستم. هر کس در باره نوح برای من استدلال کند، من برترین مردمان در نزد نوح می‌باشم. هر کس در مورد ابراهیم برای من استدلال کند، من نزدیکترین مردم به ابراهیم می‌باشم. هر کس در مورد محمد صلی الله علیه و آله برای من احتجاج کند، من برترین مردم در نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌باشم و هر کس در نزد همه پیامبران با من احتجاج کند و استدلال بیاورد، پس من برترین مردم در نزد همه پیامبران می‌باشم.

خداوند در کتابش می‌فرماید «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» من باقیمانده آدم و ذخیره نوح و منتخب ابراهیم و برگزیده محمد صلی الله علیه و آله و جمیع خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشم.[1]

۶) محمّد بن حسن صفّار از ابراهیم بن هاشم، از ابو عبدالله برقی، از خلف بن حمّاد، از محمد بن قبطی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: مردم از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر در باره علی

۱- الغیبة، ص ۱۸۷.

علیه السلام غافل شدند. همچنان که در روز مشربه[1] ام ابراهیم (اتاق ماریـة قبطیّـة) از گفتار او غافل شدند. آن روز مردم برای عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد او آمده بودند. سپس علی علیه السلام آمد و خواست که نزدیک رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بنشیند، ولی جایی را پیدا نکرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد که آنها برای علی علیه السلام جا باز نمی‌کنند، فریاد زد: ای مردم! برای علی جا باز کنید. سپس دست او را گرفت و او را نـزد خـود نشـاند و فرمـود: ای گروه مردم! این ها خاندان من هستند و شما نسبت به آنها بی‌تـوجهی مـی‌کنیـد. در حالی که من زنده هستم و در میان شمایم. به خدا قسم، اگـر مـن از شـما بگـذرم، خداوند از شما نمی‌گذرد، زیرا آسایش و راحتـی و بهشـت و شـادی و بشـارت و محبت نصیب کسی خواهد شد که به دنبال علی و ولایت علی علیه السـلام بـوده و تسلیم او و جانشینان او باشد. در این صورت من شفیع آنها خواهم بود، زیـرا آنهـا پیروان من هستند و هر کس از من پیروی کند، از من است. مانند همان چیـزی کـه در میان پیروان ابراهیم اتفاق افتاد، زیرا من از ابراهیم هستم و او از من است. دیـن او، دین من است و دین من، دین او. سنّت او سنّت من اسـت و فضـل او جزئـی از فضل من است و من از او برتر هستم. و فضل من جزئی از فضل او اسـت و گفتـار خداوند، حرف من را تأیید می‌کند؛ آن جا که می‌فرماید: «ذُرِّیَّـةً بَعضُـهَا مِـن بَعـض وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ». و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی این سخن را فرمود کـه در مشربه ام ابراهیم (اتاق ماریه قبطیه) بود و مردم به خـاطر مریضـی بـه عیـادت ایشان[2] رفته بودند.

۷) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از علی بن حکم، از سعد بن خلف، از جابر، از امام علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند کـه ایشـان فرمودند: آسایش و راحتی و پیروزی و رستگاری و موفقیت و برکـت و بخشـش و تندرستی و سلامتی و شادی و خرّمی و رضایت و نزدیکی و خویشاوندی و یاری و پیروزی و قدرت و شادمانی و محبّت از جانب خداوند متعال به کسی داده خواهد شد که علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست بدارد و ولایت او را بپـذیرد و او را امام خود بداند و به فضل و برتری او اقرار کند و از جانشینان او پیروی کنـد. حـقّ

۱- المشربة، اتاق و یا مکان نوشیدن «القاموس المحیط ـ ماده شرب».
۲- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، باب ۲۳، ح ۱.

آنها بر من این است که من آنها را در شفاعت خود وارد کنم و حق من بر پروردگارم این است که خواسته من را در باره آنها اجابت کند. زیرا آنها پیروان من هستند و هر کس از من پیروی کند، از من است. در باره من و اوصیاء بعد از من همان اتفاقی افتاد که در باره ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد. زیرا، من از ابراهیم هستم و ابراهیم از من است، دین او دین من است و سنّت او سنّت من، و من از او برتر هستم. فضل من از فضل او و فضل او از فضل من است و تأیید کننده حرف من، این گفته پروردگارم می‌باشد که می‌فرماید: «ذرّیّة بعضها من بعض والله سمیع علیم».[1]

۸) عیّاشی از حناب بن سریر از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» و گفت: ما از آنها هستیم و ما باقیمانده آن خاندان می‌باشیم.[2]

۹) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام در باره آیه زیر پرسید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم» ایشان فرمود: شکل صحیح آیه چنین است: «آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین» است. اما اسمی را در جای اسم دیگری قرار داده‌اند.[3]

۱۰) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هنگامی که پیامبری محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید و روزهای پیامبری او کامل شد، خداوند به او وحی کرد: ای محمد! پیامبری تو به پایان رسیده و روزهای تو تکمیل شده است. پس علم و دانشی که نزد توست و شامل ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت می‌شود، همه را در ذرّیه خود قرا بده. من آن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم را از ذرّیه تو قطع نمی‌کنم، همچنان که آن را از خاندان پیامبرانی که بین تو و پدرت آدم علیه السلام بود قطع نکردم و در این باره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *» خداوند تبارک و تعالی علم را نادانی قرار نداده است. و کار خود را به هیچ یک از مخلوقات خود و یا فرشتگان مقرب

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۹.
۲- تفسیر عیاشی، ص ۱۵۲، ح ۷۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۳۰.

خود و یا هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای واگذار نکرده است؛ بلکه او افرادی از فرشتگان خود را فرستاده و به آنها فرموده است که چنین و چنان کنند و به آنها دستور داده است چیزهایی را که او دوست دارد، انجام دهند و آنها را از آن چه نمی پسندد، بازداشته و هدف خلقتش را برای آنها گفته است و آنان به این هدف اطلاع پیدا کرده‌اند. سپس آن را به پیامبران خود و برگزیدگان پیامبران خود و یاران و بازماندگان آنها که از خون یکدیگر و خویشاوند هم می‌باشند، آموخته است.

این گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُلْكًا عظِيمًا»[1] [ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و ملکی عظیم داده ایم] مقصود از کتاب، نبوّت است و مقصود از حکمت، انبیا برگزیده اند که دارای حکمت هستند و مقصود از ملک عظیم، امامان هدایت‌گر صلوات الله علیهم اجمعین هستند و همه این‌ها از دودمانی هستند که از نسل یکدیگر می‌باشند که تا پایان دنیا، نسل‌های آینده و حسن عاقبت و حفظ میثاق در میان آنها قرار داده شده است تا آن که جهان به آخر برسد و تا آن زمان، درک علم و هدایت بر عهده علما و والیان امور می‌باشد.[2]

۱۱) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هر کس بپندارد که از این امر (امر امامت و ولایت)رهایی یافته، دروغ گفته است. زیرا سرنوشت در دست خداست و در باره مخلوقش هر چه را اراده کند می‌طلبد و هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد. خداوند فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» انتهای آن خاندان از ابتدای آن است و ابتدای آن خاندان از انتهای آن. پس اگر در باره این خاندان، خبری (ویژگی) به شما رسید مبنی بر این که این ویژگی عینا (در یکی از افراد این ذریه) وجود خواهد داشت، ولی در یکی دیگر از اعضای این خاندان دیده شد، بدانید که قطعا آن خبر، درست بوده و عملی شده است.[3]

۱۲) از ابو عبد الرحمن، از ابو کلده، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که

۱- نساء/۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۳۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳۲.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آسایش و راحتی و رحمت و خوشحالی و آسانی و رضایت و بهشت و رهایی و رستگاری و نزدیکی و محبت از جانب خداوند و پیامبر او صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و به کسی تعلّق می‌گیرد که علی علیه السلام را دوست داشته باشد و جانشینان او را امام خود بداند. بر من واجب است که آنها را در شفاعت خودم قرار دهم و حقّ پروردگار من است که درخواست مرا در باره آنها برآورده سازد. زیرا آنها پیروان من هستند. هر کس از من پیروی کند، از من است. ماجرای ابراهیم برای من هم اتفاق افتاده است. چون او از من است و من از او هستم. دین او دین من است و دین من دین او. سنّت او سنت من است و سنّت من سنّت او. فضل من، فضل او است و من از او برتر هستم. و فضل من برای او فضل به شمار می‌آید و این گفته را گفتار خداوند تأیید می‌کند که می‌فرماید: «ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1].

۱۳) از ایوب نقل است که گفت: در حال خواندن آیه «إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهيم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» بودم که امام صادق علیه السلام شنید و فرمود: و آل محمد علیهم السلام هم در آیه بود، آن را حذف کرده‌اند و فقط آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاشته‌اند.[2]

۱۴) از ابو عمرو زبیری روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه دلیلی در کتاب خدا است که آل محمد علیهم السلام، اهل بیت او به شمار می‌آیند؟ فرمود: گفتار خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهيم وَآلَ عِمْرَانَ و آل محمدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و گفتند که آیه این گونه نازل شده است. و ذریّة هر قومی از نسل و تبار آن قوم می‌باشد و گفتند: «اعمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»[3] [ای خاندان داوود! شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند] و در روایت ابو خالد قمّاط از امام صادق علیه السلام در ادامه آل داود، آل عمران و آل محمّد هم آمده است.[4]

۱۵) از شیخ طوسی، از ابو جعفر قلانسی، از حسین بن حسن، از عمرو بن ابی

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳۴.
۳- سبأ/۱۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳۵.

مقدام، از یونس بن حباب، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از جدّش امـام علـی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: این قبائـل را چـه می‌شود، وقتی آل ابراهیم و آل عمران را یاد می‌کنند، خوشحال می‌شوند و وقتی آل محمد را بر زبان می‌آورند، دل‌های آن مشمئز می‌شود. به خدا قسم، اگر هر کدام از آنها دستورات هفتاد پیامبر را انجام بدهند، در روز قیامـت خداونـد از آنهـا قبـول نمی‌کند، مگر این که ولایت من و علی بن ابی طالب علیه السلام را بپذیرند.

۱۶) شیخ طوسی، از روح بـن روح، از راویـانش، از ابـراهیم نخعـی، از ابـن عباس نقل کرده است که گفت: روزی بر علی علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای ابو الحسن! ما را از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو وصیت کرده است، بـا خبر ساز. فرمود: الآن به شما خبر می‌دهم. خداوند این دین را برایتان برگزید و آن را برایتان پسندید و نعمتش را بر شما تمام کرد کـه شـما اهـل آن بودیـد و بـه آن شایسته‌تر. خداوند به پیامبرش وحی کرد که به من وصیت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی! وصیت مرا حفظ کن و عهدهای مرا به دیگـران ابلاغ کن و به عهد و پیمان من وفا کن و دشمنان مرا شکست بده و دین مرا ادا کـن و سنت مرا بر پا دار، به آیین من دعوت کرده و سنت مرا زنده کـن. زیـرا خداونـد متعال مرا برگزیده است و آن موقع من دعوت برادرم موسی علیه السلام را بـه یـاد آوردم و گفتم: بار خدایا! از اهل من وزیری برای من قرار بده، همچنان که هـارون را برای موسی قرار دادی. آن گاه خداوند عز و جل به من وحی کـرد: همانـا علـی علیه السلام وزیر تو و یاور تو و خلیفه پس از تو اسـت. ای علـی! بنـابراین تـو از امامان هدایت‌گر هستی و فرزندانت از تو هستند، پس شما رهبران هدایت و تقـوی هستید و شما آن درختی هستید که ریشه‌اش من هستم و شاخه آن شما هستید. هر کس به آن چنگ بزند، نجات یافته است و هر کسی از آن سر پیچی کند، نابود شده است. شما آنهایی هستید که خداوند دوستی و ولایت آنها را واجب گردانیده اسـت و از آنهایی هستید که خداوند از آنها در کتاب خود یاد کرده‌اسـت و آنهـا را بـرای بندگان خود وصف نموده است. خداوند عز و جل در این آیه شریفه فرموده اسـت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهيم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّـةً بَعْضُـهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِـيمٌ*» شما برگزیدگان خداوند هسـتید از آدم و نـوح و آل ابراهیم و آل عمران و شما از خانواده اسماعیل هستید و از خاندان محمد که همگی

راهنما و هدایت‌گر هستند.

۱۷) و از طریق مخالفان از تفسیر ثعلبی، به نقل از ابو وائل آمده است کـه: در مصحف ابن مسعود خواندم: «إنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم ـ وَآلَ محمد ـ عَلَى الْعالَمِينَ»[1].

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷) هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱) وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲)﴾.

[چون زن عمران گفت: پروردگارا! آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی * پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم * پس

---

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۶۵.

پروردگارش وی (=مریم) را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او (نوعی) خوراکی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است او در پاسخ می‌گفت: این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می‌دهد *آن جا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند (و) گفت: پروردگارا! از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی *پس در حالی که وی ایستاده و در محراب (خود) دعا می‌کرد، فرشتگان او را ندا دردادند که خداوند تو را به (ولادت) یحیی که تصدیق کننده (حقانیت) کلمة الله (=عیسی) است و بزرگوار و خویشتندار (=پرهیزنده از آنان) و پیامبری از شایستگان است، مژده می‌دهد * گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زنم نازا است؟ (فرشته) گفت: (کار پروردگار) چنین است؛ خدا هر چه بخواهد می‌کند * گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده. فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان (او را) تسبیح گوی * و (یاد کن) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمّد، از معلی بن محمّد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: مغیره بن سعید از شما روایت کرده که شما فرموده‌اید: زن در حال حیض می‌تواند نماز قضا به جا بیاورد. پاسخ دادند: نه، این گونه نیست، خدا خیرش ندهد. زن عمران نذر کرد آن چه در شکمش دارد، خادم مسجد باشد و کسی که خدمتکار مسجد باشد به داخل آن می‌رود، ولی هرگز از آن خارج نمی‌شود. «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى» وقتی که وضع حمل کرد، او را داخل مسجد برد و برای نگهداری او، انبیا، قرعه کشی کردند و قرعه به نام زکریّا افتاد و کفالت او را به عهده گرفت. مریم از مسجد خارج نشد تا وقتی که به سن بلوغ رسید. و وقتی به بلوغ زنانه رسید از مسجد خارج شد. پس آیا می‌توانست در آن ایامی که خارج شد، نماز قضا شده را به جا بیاورد، در حالی

که بر او واجب بود تا آخر عمرش در مسجد بماند؟[1]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: اگر به شما در باره فردی از ما چیزی گفتیم و آن گفته در او وجود نداشته باشد، ولی در پسرش و یا در نوه‌اش وجود داشته باشد، پس آن را انکار نکنید. خداوند به عمران وحی کرد: من پسری خوش قدم و مبارک به تو خواهم داد که نابینای مادر زاد و شخصی را که دچار پیسی شده است را شفا خواهد داد و زندگان را با اجازه من زنده خواهد کرد و او را پیامبر قوم بنی‌اسرائیل خواهم گردانید. او در این باره با زنش که همان مادر مریم است، سخن گفت و به او مژده داد. وقتی که آن زن باردار شد، از نظر او، پسری را باردار شده بود، اما وقتی فارغ شد، دختر بود و «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى»، و «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى» زیرا دختر نمی‌تواند پیغمبر بشود. خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ» اما وقتی خداوند، عیسی علیه السلام را به مریم بخشید، او همان کسی بود که خداوند به عمران بشارت و وعده داده بود. پس وقتی به شما در باره فردی از ما چیزی می‌گوییم، ممکن است در پسرش و یا در نوه‌اش باشد. پس آن را انکار نکنید. وقتی مریم، بالغ شد به محراب رفت و بر خود پرده‌ای کشید و هیچ کس او را نمی‌دید؛ ولی زکریا در محراب به دیدار او می‌رفت و میوه‌های تابستانی را در فصل زمستان و میوه‌های زمستانی را در فصل تابستان، نزد او می‌یافت و می‌گفت: «أَنَّى لَكِ هَذَا» و او جواب می‌داد: «هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ *» و حصور کسی است که بر زنان وارد نمی‌شود. و گفت: «رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ» و عاقر کسی است که دچار حیض نمی‌شود و نازا است. «کذلک الله یفعل ما یشاء» زکریا گفت: «رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا» و چون زکریا گمان کرد که شیاطین به او بشارت داده‌اند گفت: «رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۴.

«إِلاَّ رَمْزاً» در نتیجه سه روز سخن نگفت.[1]

۳) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ریّان بن شبیب نقل کرده است که او گفته است: روز اوّل محرم بر امام رضا علیه السلام وارد شدم. از من پرسیدند: ای ابن شبیب! آیا روزه هستی؟ گفتم: نه. جواب دادند: این روزی است که زکریا در آن روز از پروردگارش درخواست کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ». خداوند درخواست او را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد و آنها زکریا را صدا زدند «وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيَـى». پس هر کس در این روز، روزه بگیرد و خدای عز و جلّ را بخواند، خواسته‌اش اجابت می‌شود، همچنان که درخواست زکریا علیه السلام برآورده گردید.[2]

۴) علی بن ابراهیم در باره این آیه: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ» گفته است: کلمه اصطفا دو بار در این آیه آمده است: اوّلی؛ یعنی این که او را برگزید و دومی؛ یعنی این که بدون داشتن شوهر، باردار شد. به این خاطر است که او را بر زنان عالم برتری داده است.[3]

۵) ابو علی طبرسی به نقل از امام باقر علیه السلام گفته است: یعنی این که تو را از خاندان پیامبران برگزیده است و از زنا پاک گردانیده است و نیز تو را برای به دنیا آوردن عیسی برگزید، بدون این که شوهر داشته باشی.[4]

۶) و نیز طبرسی گفته است: «وَاصْطَفَاکِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ» یعنی بر زنان زمان خودش. زیرا فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، سیّد و سرور زنان جهانیان است و گفت که این سخن از امام باقر علیه السلام است.[5]

۷) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل کرده است که او می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه سلام الله علیها که او سیّد و سرور زنان جهانیان است، ما را باخبر کن.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۵۸.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۹.
۵- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۰.

آیا او سرور زنان روزگار خودش می‌باشد؟ گفت: آن در مورد مریم است. او سیده و سرور زنان دنیای خودش بود، ولی فاطمه سلام الله علیها سید و سرور زنان تمام دوران می‌باشد؛ از اوّل تا آخر.[1]

۸) شیخ در کتاب مجالس خود بیان داشته است که گروهی از قول ابو مفضل روایت کردند که گفت: از عبدالرزاق بن سلیمان بن غالب ازدی در ارتاج[2]، از ابو عبد الغنی حسن بن علی ازدی معانی، از عبد الرزاق بن همام حمیری، از جعفر بن سلیمان ضبعی بصری که از یمن آمده بود، از ابو هارون عبدی، از ربیعه سعدی، از حذیفة بن یمان نقل کرده‌اند که: هنگامی که جعفر ابی طالب از حبشه خارج شد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، به اتفاق به سرزمین خیبر رفتند. در آن جا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاسه‌ای از مشک و عنبر و قطیفه آوردند و ایشان فرمود: این قطیفه را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. یاران پیامبر به سوی آن قطیفه سرک کشیدند. پیامبر فرمود: علی کجاست؟ عمار بن یاسر که خداوند از او خشنود باد، از جایش پرید و علی علیه السلام را صدا زد. وقتی علی آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای علی! این قطیفه را بگیر. علی علیه السلام آن را گرفت و صبر کرد تا این که وارد مدینه شد و به بقیع رفت که بازار مدینه بود. از یک طلاساز خواست که قطیفه را رشته رشته کند و آن طلا را به قیمت هزار مثقال فروخت. علی علیه السلام آن را در میان نیازمندان مهاجرین و انصار تقسیم کرد. سپس به خانه‌اش برگشت و برای خودش از آن طلا هیچ برنداشت، نه کم و نه زیاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فردای آن روز او را در میان تعدادی از یارانش دید که حذیفه و عمّار هم در میان‌شان بودند. رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! دیروز هزار مثقال گرفتی، امروز باید، من و این یاران مرا برای ناهار مهمان کنی، و در آن روز نزد علی علیه السلام کالایی از طلا و یا نقره نبود. از روی حیا و احترام به پیامبر گفت: چشم ای رسول خدا! با کمال میل. بفرمایید و با دوستانتان داخل شوید. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و سپس به ما گفت: بفرمایید. حذیفه

---

۱- معانی الاخبار، ص ۱۰۷، ح ۱.

۲- درست آن «أرتاح» است. دژ بلندی است در اطراف شهر حلب «معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۰».

گفت: ما پنج نفر بودیم، من و عمّار و سلمان و ابوذر و مقداد که خداوند از او خوشنود باد داخل شدیم. علی علیه السلام نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و از او غذا خواست. در وسط منزل دیگی از خورشت در حال جوشیدن بود و پر آب بود و بوی خوشی هم داشت. علی علیه السلام آن را برداشت و جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که با او بودند گذاشت. از آن خوردیم و سیر شدیم. نه کم آمد و نه زیاد. پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و فرمود: «أنّی لکِ هذا یا فاطمةُ» یعنی ای فاطمه! این را از کجا آوردی؟ فاطمه سلام الله علیها در جواب او فرمود: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بغَیْرِ حِسَاب» و ما گفتار آن دو را شنیدیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از منزل فاطمه خارج شد و می فرمود: خدا را سپاس که مرا زنده نگه داشت تا این که دیدم در باره دختر من آن چه را که زکریا در مورد مریم دیده بود. آن گاه که در محراب بر او وارد می‌شد و هر بار در نزد او طعامی می‌دید و می‌گفت: «یا مریم أنّی لَکِ هَذَا» و او جواب می‌داد: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بغَیْرِ حِسَاب». مؤلف می‌گوید: روایت از این دست، بسیار است. از ترس طولانی شدن از ذکر آن خودداری کردیم.[1]

۹) ابن بابویه از محمّد بن احمد سنایی، از محمّد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبدالعظیم عبدالله حسنی، از ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: معنای رجیم یعنی رانده شده با لعن و نفرین، یعنی طرد شده از کارهای خیر. مؤمن از آن یاد نمی‌کند، مگر همراه با لعن و نفرین.

در علم اوّلی خداوند آمده است که وقتی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کند، همه مؤمنان با پرتاب سنگ، شیطان را می‌رانند؛ همچنان که قبل از ظهور با لعن و نفرین او را طرد می‌کردند.[2]

**یَا مَرْیَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (٤٣) ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ**

۱- امالی، ج ۲، ص ۲۲۷.
۲- معانی الاخبار، ص ۱۳۹، ح ۱.

يَخْتَصِمُونَ (٤٤)»

[ای مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع نما * این (جمله) از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم وگرنه وقتی که آنان قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی به آب) می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می‌کردند، نزدشان نبودی]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» گفته است: یعنی رکوع و سجود کن. سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ذلک من أنباء الغيب نوحيه إليک» و ای محمّد! «مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم گفته است: هنگامی که مریم به دنیا آمد، همه افراد آل عمران برای نگهداری او، با هم به جنگ و جدال پرداختند و با پرتاب تیر به قرعه‌کشی پرداختند. تیر زکریا به هدف خورد و او کفالت مریم را به عهده گرفت.[2]

۳) ابن بابویه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند: اولین کسی که در باره او قرعه کشی شده است، مریم دختر عمران است. چنان که آیه زیر می‌فرماید: «وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» تیرها شش تا در شش تا بودند.[3]

۴) عیاشی از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: زن عمران نذر کرد آن چه را که در شکم خود دارد، محرّر و خادم قرار دهد و گفت: محررّ مسجد وقتی به دنیا می‌آید وارد مسجد می‌شود و دیگر از آن خارج نمی‌شود. وقتی که مریم را به دنیا آورد گفت: «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى وَاللَّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»[4] [پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰.
۳- خصال، ص ۱۵۶، ح ۱۹۸.
۴- آل عمران/ ۳۶.

شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم] پیامبران در قرعه‌کشی شرکت کردند و قرعه به نام زکریا افتاد، که شوهر خواهرش بود و نگهداری او را بر عهده گرفت و او را وارد مسجد کرد. وقتی به بلوغ زنانگی و حیض رسید، زکریّا به دیدار او رفت. او بسیار زیبا بود و چون نماز می‌خواند، نور او محراب را روشن می‌کرد.

در این حال زکریا به دیدار او رفت و دید که میوه‌های زمستانی در فصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان نزد او یافت می‌شود. از او پرسید: «أَنَّى لَكِ هَـٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ»[1] [این از کجا برای تو (آمده است او در پاسخ می‌گفت:) این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می‌دهد] در این هنگام زکریا، پروردگارش را صدا زد و گفت: «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي»[2] [و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم] تا آن جا که خداوند قسمتی از داستان یحیی و زکریا را بیان می‌دارد.[3]

۵) از حفص بن بختری به نقل از امام صادق علیه السلام روایت است که در باره آیه «إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»[4] [آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد] فرمودند: خدمتگزار باید در معبد باشد و از آن خارج نشود. اما وقتی دختر به دنیا آورد «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ» ولی دختر، حیض می‌شود و از مسجد خارج می‌شود و این در حالی است که محرر نباید از مسجد خارج شود.[5]

۶) و در روایت حریز از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند: او نذر کرد فرزندی را که در شکم دارد در معبد در خدمت مؤمنان باشد؛ ولی فرزند پسر در خدمت کردن مانند دختر نیست. و ادامه داد که: به سن جوانی رسید و همچنان به مؤمنان خدمت می‌کرد تا این که بالغ شد. زکریا به او دستور داد که حجاب برگزیند و از چشم مردم پنهان باشد و هر گاه خودش به دیدار او می‌رفت، می‌دید که در فصل تابستان میوه‌های زمستانی در نزد او است و

---

۱- آل عمران/ ۳۷.
۲- مریم/ ۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳۶.
۴- آل عمران/ ۳۵.
۵- آل عمران/ ۳۶.

در فصل زمستان، میوه‌های تابستانی. آن گاه به درگاه خدا دعا کرد و از او خواست که یک فرزند پسر به او عطا کند. و خداوند یحیی را به او بخشید.[1]

۷) از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خداوند به عمران وحی کرد: به تو فرزند ذکوری خواهم بخشید که خوش قدم و مبارک باشد؛ کور مادر زاد و پیس را شفا دهد و با اجازه خداوند مردگان را زنده سازد و پیامبر قوم بنی اسرائیل شود. عمران زنش را از این امر با خبر ساخت و به او مژده داد. زن عمران باردار گردید و مریم را به دنیا آورد و گفت «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى»[2] [گفت: پروردگارا من دختر زاده‌ام] امّا دختر نمی‌تواند پیامبر بشود.

عمران به زنش گفت مقصود این است که از او پیامبر متولد می‌شود. وقتی زن عمران مشاهده کرد که دختر به دنیا آورده، آن گفته را گفت. و خداوند در جوابش فرمود: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»[3] و امام باقر علیه السلام در ادامه گفتند: آن پیامبر، عیسی فرزند مریم بود. پس اگر به شما گفتیم: امر امامت در بین ما می‌باشد. پس اگر در پسرش و یا پسر پسرش و یا پسر پسر پسرش دیدید، در حقیقت در خود او می‌باشد و حرف ما را انکار نکنید.[4]

۸) از سعد إسکاف از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: ابلیس، عیسی بن مریم را دید، عیسی از او پرسید: آیا از دام‌های تو چیزی به من هم رسید؟ ابلیس گفت: مادربزرگ تو کسی است که گفت:«رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى[5] وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»[6]-[7] [پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم]




---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳۸.
۲- آل عمران/ ۳۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳۹.
۵- علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار گفته است: یعنی چگونه ممکن است من تو را به دام بیندازم در حالی که مادر بزرگ تو وقتی مادرت را به دنیا آورد، از خدا خواست که او و ذریّه او را از شر شیطان در امان نگه دارد و تو از ذریّه او هستی. «بحارالانوار، ج ۱۴ ص ۲۷۱».
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۴۰.
۷- آل عمران/ ۳۶.

۹) سیف، از نجم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام فرمودند: فاطمه سلام الله علیها کارهای خانه علی علیه السلام را انجام می‌داد؛ آرد می‌کرد و نان می‌پخت و جارو می‌کرد و علی علیه السلام هم کارهای بیرون را برای فاطمه انجام می‌داد. هیزم می‌آورد تا غذا بپزد. روزی به او گفت: ای فاطمه! آیا چیزی داری؟

گفت: نه به خدا قسم، سه روز است که چیزی نداریم تا از تو پذیرایی کنم. امام گفت: پس چرا به من نگفتی؟ فاطمه سلام الله علیها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا منع کرد که از تو چیزی بخواهم و گفت: از پسر عمویت چیزی نخواه. اگر خودش چیزی آورد، آورد وگرنه تو از او چیزی نخواه.

علی علیه السلام از منزل خارج شد و مردی را دید و از او یک دینار قرض کرد. شب هنگام بود که مقداد بن اسود را دید و به او گفت: چه باعث شده است که این موقع بیرون بیایی؟ گفت: به خدا قسم، گرسنگی باعث شده است. نجم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: در آن موقع پیامبر زنده بود؟ گفتند: بلی زنده بود. در ادامه علی علیه السلام به مقداد گفتند: یک دینار قرض کرده‌ام و آن را به تو می‌دهم. آن را به مقداد داد و خودش به منزل رفت. مشاهده کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و فاطمه سلام الله علیها در حال خواندن نماز است و بین آن دو، چیزی قرار دارد که پوشیده است. وقتی فاطمه سلام الله علیها نماز را تمام کرد، آن چیز را حاضر کرد. ناگهان دید که دیگ بزرگی است از نان و گوشت. پرسید: ای فاطمه! این را از کجا آوردی؟ جواب داد: «**هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**».

آن گاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتند: آیا دوست داری ماجرایی را که شبیه این ماجرا است، برایت تعریف کنم: گفتند: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آن گاه که زکریا وارد محراب شد و در نزد مریم طعام فراوان دید از او پرسید: «**قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**»[1] [(می) گفت: ای مریم! این از کجا برای تو (آمده است؟ او در پاسخ می)گفت: این از جانب خداست، که خدا به هرکس بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد.]

---

۱- آل عمران/ ۳۷.

آنها یک ماه تمام از آن غذا خوردند و آن همان ظرفی است که امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن می‌خورد و آن ظرف نزد ما است.[1]

۱۰) اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مغیره می‌پندارد که زن حائض باید نماز قضا را به جا بیاورد، همچنان که روزه قضا به جا می‌آورد. امام فرمودند: نه، این گونه نیست. خدا خیرش بدهد؛ زن عمران نذر کرد، فرزندی را که در رحم دارد، خدمتکار معبد بگرداند. ولی خادم مسجد، به هیچ وجه نباید از مسجد خارج شود. وقتی مریم را به دنیا آورد گفت: «رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى» وقتی او را به دنیا آورد، او را به مسجد برد. اما وقتی مریم به بلوغ زنانه رسید، از مسجد خارج شد. پس چگونه می‌توانست فرائض ایام گذشته به جا بیاورد و بر او واجب بود که تمام طول عمرش در مسجد بماند.[2]

۱۱) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: وقتی زکریّا از خداوند خواست که پسری به او ببخشد، فرشتگان او را صدا زدند و آن سخنان را به او گفتند. زکریا دوست داشت بداند که آیا آن صدا از جانب خداوند می‌باشد یا نه؛ پس به او وحی شد که سه روز سخن نگوید. و وقتی که زبان فرو بست و سخن نگفت فهمید که این کار فقط در قدرت خداوند می‌باشد. و این گفتار خداوند است که می‌فرماید: «رَبِّ اجْعَل لِّيَ آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّام إِلاَّ رَمْزًا»[3] [گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده. فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی]

۱۲) از حمّاد، از فردی که برایش روایت کرده، از یکی از دو امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام است که فرمود: وقتی زکریّا از خدا خواست که پسری به او عطا کند، خداوند یحیی را به او بخشید. پس او دچار شک شد و گفت: «رَبِّ اجْعَل لِّيَ آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّام إِلاَّ رَمْزًا»[4] [گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده. فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۴۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۴۲.
۳- آل عمران/ ۴۱.
۴- آل عمران/ ۴۱.

جز به اشاره سخن نگویی] و او با سر اشاره می‌کرد که همان رمز است.[1]

۱۳) از اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره «وَسَيِّدًا وَحَصُورًا» [و بزرگوار و خویشتندار (پرهیزکننده از زنان)] فرموده‌اند: یعنی این که با زنان رابطه‌ای نداشت «وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ».[2-3] [و پیامبری از شایستگان است]

۱۴) از حسین بن احمد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیروی از خداوند، همان خدمت به او در روی زمین است و هیچ خدمتی به او با خواندن نماز، برابری نمی‌کند. به این خاطر بود که فرشتگان زکریّا را در حال خواندن نماز در محراب مورد خطاب قرار دادند.[4]

۱۵) حکم بن عیینه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ»[5] [و (یاد کن) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است] پرسیدم که چرا «اصطفاها» دوبار آمده در حالی که انتخاب فقط یک بار است. امام علیه السلام در جواب فرمود: ای حَکَم! این امر تأویل و تفسیری دارد. به او گفتم: خداوند شما را حفظ فرماید، آن را برای ما تفسیر کن. فرمود: یعنی اوّل او را از ذریّه پیامبران برگزیده شده و فرستاده شده انتخاب کرد. سپس او را پاک گردانید به نحوی که در تولید او از پدران و مادرانش ناپاکی نباشد و سپس با این آیه او را برگزید که فرمود: «یا مریمُ اقنتی لربّک و اسجدی و ارکعی» که برای سپاس گزاری از خداوند است. سپس در باره مریم و عیسی چیزهایی را که پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نمی‌دانست به او آموخت و گفت: ای محمّد! «ذَلِكَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيكَ» یعنی در باره مریم و فرزندش و آن چیزهایی که به آنها اختصاص داده است و آنها را برتری داده و گرامی داشته است. تا آن جا که فرمود: «و ما کنت لدیهم» یعنی ای محمّد! تو در نزد آنها نبودی «إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» آن هنگام که از جانب پدر یتیم

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۴۴.
۲- آل عمران/ ۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۴۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۴۶.
۵-آل عمران/۴۲

شده بود.

۱۶) در روایت ابن خرزاد آمده است که: چه کسی کفالت مریم را به عهده گرفت وقتی از پدر و مادر یتیم شد «وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ» ای محمدا! «إِذْ يَخْتَصِمُونَ» و در باره مریم هنگامی که عیسی را به دنیا آورد. چه کسی سرپرستی مریم را به عهده می‌گیرد و چه کسی سرپرستی پسرش را؟ به امام صادق گفتم: خدا شما را حفظ کند، واقعاً چه کسی سرپرستی او را بر عهده گرفت؟ فرمود: آیا گفتار خداوند را نشنیده‌ای که می‌گوید: «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا»[1] [و زکریا را سرپرست وی قرار داد] و علی بن مهزیار به حدیث خود چیزی هم افزوده است که: وقتی مریم را به دنیا آورد «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وِإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»[2] [گفت: پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم] گفتم: آیا مریم مانند دیگر زنان دچار حیض می‌شد؟ امام گفت: بلی، او هم زنی مانند دیگر زنان بود.[3]

۱۷) و در روایت دیگر در باره «إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» آمده است: برای نگهداری مریم قرعه انداختند که قرعه به نام زکریا افتاد و سرپرستی او را به عهده گرفت. زید بن رکانه نقل کرده است: در باره دختر حمزه با هم به جنگ و جدال پرداختند، چنان که در باره مریم کردند. به امام گفتم: جانم فدایت باد،آیا حمزه نیز سنت و رسمی را پایه گذاری کرد و همان طور که در باره مریم به دشمنی پرداختند، در باره دختر حمزه نیز چنین کردند؟ فرمود: بلی. و در باره «اصطفاک علی نساء العالمین» فرمود: یعنی زنان روزگار خودش و اما سرور همه زنان عالم، فاطمه سلام الله علیها می‌باشد.[4]

**إِذْ قَالَتِ الْمَلآئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ**

۱- آل عمران/ ۳۷.
۲- آل عمران/ ۳۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۴۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۴۸.

**مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵)،**

**[(یاد کن) هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می‌دهد در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است]**

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» گفته است: یعنی دارای وجهه و مقام است.[۱]

**،وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ (۴۸)،**

**[و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد]**

۱) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به نقل از ابن جریج در باره آیه «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آمده است که : خداوند متعال عیسی علیه السلام را از نُه قسمت از بخت، بهره‌مند ساخت، ولی به دیگران قسمتی از آن نه را داد.[۲]

۲) مجمع البیان از ابو علی جبائی در باره «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ» نقل کرده است: مقصود خداوند بعضی از کتاب‌هایی است که آن را به پیامبرانش نازل کرده است، به جز تورات و انجیل، بلکه مانند زبور و دیگر کتاب‌ها.[۳]

۳) از ابو علی جبائی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» گفت: قرآن و دو چیز مشابه قرآن به شما داده شده است. گفته‌اند: مقصود، سنت‌ها است و همچنین گفته شده است که منظور، همه آن اصول دینی است که خداوند به او آموخته است.[۴]

**،وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ**

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰.
۲- مناقب، ج ۱، ص ۲۲۶.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۸.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۸.

لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۴۹) وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۵۰)»

[و (او را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می‌فرستد که او به آنان می‌گوید) در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام. من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم. پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آن چه می‌خورید و در خانه هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم مسلما در این (معجزات) برای شما اگر مؤمن باشید، عبرت است * و (می‌گوید آمده‌ام تا) تورات را که پیش از من (نازل شده) است، تصدیق کننده باشم و تا پاره‌ای از آن چه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه‌ای آورده‌ام. پس از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید.]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ». گفته است: یعنی اندازه قرار می‌دهم که همان خلق تقدیر است.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن همدانی، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیّاش، از زیاد بن منذر ابی جارود، از امام محمّد تقی علیه السلام در باره آیه: «وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» گفته است که امام گفت: عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل می‌گفت: من پیامبر خدا هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام. و می‌گفت «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ». أکمه یعنی أعمی، یعنی نابینا. مردم گفتند: ما چیزی جز سحر و جادو از تو ندیدیم. پس آیه و نشانه‌ای به ما نشان بده که بدانیم تو راست می‌گویی. عیسی علیه السلام گفت: اگر به شما خبر بدهم که چه می‌خورید و چه چیزی در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، آن گاه چه می‌گویید؟ یعنی اگر به شما بگوییم قبل از این که از خانه‌هایتان خارج بشوید، چه خوردید و چه چیزی برای شب ذخیره کرده‌اید، می‌فهمید که من راستگو هستم؟ گفتند: بلی. بنابراین به مردم می‌گفت این چیزها را خوردی و این چیزها را هم نوشیدی و این‌ها را هم

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

نگهداشتی. بعضی از آنها قبول می‌کردند و ایمان می‌آوردند و بعضی از آنها هم انکار می‌کردند و کافر می‌شدند و در این موضوع، برای آنهایی که ایمان آورده بودند، نشانه‌هایی نهفته بود.[1]

۳) علی بن ابراهیم در باره «وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيكُمْ» گفته است: منظور روز شنبه است و چربی حیوان و پرنده که خداوند آنها را بر بنی اسرائیل، حرام گردانیده است.[2]

۴) علی بن ابراهیم: از ابن ابی عمیر، از مردی ناشناس، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلَمَّا أَحَسَّ عيسَى مِنهُمُ الْكُفْرَ»[3] [چون عیسی از آنان احساس کفر کرد] گفته است: یعنی وقتی عیسی شنید و دید که آنها کفر می‌ورزند. حواس پنجگانه که خداوند در بشر قرار داده است، عبارتند از: گوش برای صدا و چشم برای رنگ‌ها و تشخیص آنها و بینی برای شناخت بوهای خوش و بوهای گندیده و حس چشایی برای طعم غذاها و تشخیص آنها و حس لامسه برای تشخیص چیزهای گرم و سرد و نرم و خشن.[4]

۵) عیّاشی از هذلی، از مردی ناشناس نقل کرده است که: عیسی علیه السلام درنگ کرد تا این که هفت ساله و یا هشت ساله شد. آن گاه شروع کرد به خبر دادن به مردم در باره چیزهایی که می‌خورند و چیزهایی که در خانه‌هایشان ذخیره می‌سازند و در جلوی چشم آنها مردگان را زنده می‌کرد و نابینا و پیس را شفا می‌داد و به آنها تورات را یاد می‌داد. وقتی که خداوند خواست، حجّت را بر آنها تمام کند، انجیل را برای آنها نازل کرد.[5]

۶) از محمد بن ابی عمیر، از کسی که وی نام برده، در حدیثی مرفوع از ائمه علیهم السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: یاران عیسی علیه السلام از او خواستند مرده‌ای را برایشان زنده کند. آنها را بر سر قبر سام بن نوح بود و گفت: ای سام بن نوح! به إذن خدا بلند شو. آن گاه قبر شکاف برداشت. دوباره کلامش را تکرار کرد، تکان خورد. بار دیگر تکرار کرد، سام بن نوح از قبر بیرون آمد. عیسی

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳- آل عمران/ ۵۲.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۴۹.

علیه السلام به او گفت: کدام یک برای تو بهتر است، می‌مانی یا برمی‌گردی؟ جواب داد: ای روح خدا! برمی‌گردم، زیرا تا امروز حرارت مرگ، یا شاید گفت نیش مرگ را، در شکمم احساس می‌کنم.[1]

۷) از ابان بن تغلب نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سئوال شد: آیا عیسی بن مریم کسی را بعد از مرگش زنده کرده است آن گونه که پس از آن خورد و خوراک داشته باشد و مدتی زندگی کند و فرزند داشته باشد؟ گفت: بلی، او دوستی داشت که در راه خدا با هم برادر بودند و هر گاه عیسی از جلوی منزل او رد می‌شد، پیش او می‌رفت. مدتی عیسی از او غافل شد. سپس روزی به نزد او رفت تا به او سلام کند و مادر آن فرد جلو آمد تا به عیسی سلام کند. از مادرش سراغ او را گرفت. مادرش گفت: ای رسول خدا! او درگذشت. به مادرش گفت: آیا دوست داری او را ببینی؟ گفت: بلی. عیسی به او گفت: فردا نزد تو می‌آیم تا به اذن خداوند، او را برای تو زنده کنم. همین که فردا آمد، نزد او رفت و به او گفت: بیا برویم بر سر قبرش. با هم رفتند تا به سر قبرش رسیدند. عیسی علیه السلام بر سر قبر ایستاد و خدا را خواند. قبر شکافته شد و پسر آن زن از قبر، زنده خارج شد. وقتی مادرش او را دید و او مادرش را، گریه کردند و عیسی به حال آن دو رحمت آورد و گفت: آیا دوست داری با مادرت در دنیا بمانی؟ گفت: ای رسول خدا! با خورد و خوراک و مدت زمان یا بدون مدت و بدون رزق و روزی؟ عیسی به او گفت: بلی به همراه رزق و روزی و خورد و خوراک به مدت بیست سال و ازدواج کنی و صاحب بچه شوی. گفت: بلی. به این صورت عیسی علیه السلام او را به مادرش برگرداند و او بیست سال زندگی کرد و صاحب فرزند گردید.[2]

۸) از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: بین داود و عیسی بن مریم چهار صد سال فاصله است. دین عیسی این بود که او با توحید و اخلاص و آن چیزهایی که نوح و ابراهیم و موسی وصیت کرده بودند، مبعوث شد. انجیل بر او نازل شد و از او عهد و پیمان گرفته شد؛ همان عهد و پیمانی که از پیامبران گرفته شده بود. در این کتاب، اقامه نماز به همراه دین و ا مر به معروف و نهی از منکر و حرام دانستن حرام و حلال دانستن حلال، برای او

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۵۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۵۱.

بیان شده بود. در انجیل بر او مواعظ و امثال و حدود نازل کرد و قصاص و احکام حدود و واجبات ارث در این احکام نبود. همچنین بر او چیزهایی نازل کرد که در مقایسه با آن چه که در تورات بر موسی نازل شده بود، به او تخفیف داده شده بود و این همان گفته خداوند متعال است در باره آن چیزی که عیسی بن مریم به بنی اسراییل گفت. «لأحِلّ لکم بعض الذی حرّمَ علیکم». و عیسی علیه السلام به کسانی از پیروانش که با او بودند دستور داد که به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند.[1]

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲)﴾

[چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من در راه خدا چه کسانند؟ حواریون گفتند: ما یاران (دین) خداییم، به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم]

۱) ابن بابویه، از ابو العباس محمّد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش نقل کرده است: که گفت از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چرا حواریون، حواریون نامیده شده‌اند؟ گفت: از نظر عامّه مردم به این خاطر است که آنها کسانی بودند که لباس‌های کثیف را با شستن، تمیز می‌کردند. این کلمه از «الخبز الحوّاری»[2] مشتق شده است. ولی از نظر ما به این دلیل حوّاریون نامیده شده‌اند که آنها درون خود و دیگران را با پند و اندرز، از آلودگی گناهان پاک و تمیز می‌کردند.[3]

﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)﴾

[پروردگارا! به آن چه نازل کردی، گرویدیم و فرستاده(ات) را پیروی کردیم. پس ما را در زمره گواهان بنویس]

۱) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۵۲.
۲- حوّاری، آرد سفید و نرم و لطیف «المعجم الوسیط ـ ماده حور».
۳- علل الشرائع، ص ۱۰۱ ح ۱ باب ۷۲، چاپ اعلمی.

که ایشان در باره «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» فرمود: آن شاهدان ما هستیم. به سود پیامبران علیه امت‌هایشان شهادت می‌دهیم.[1]

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (٥٤)﴾

[و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است]

۱) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسین بن فضال، از پدرش نقل کرده است. که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره «و مکروا و مکر الله» پرسیدم. فرمود: خداوند تبارک و تعالی: نیرنگ به کار نمی‌بندد، اما فریب مردم را با فریب پاسخ می‌دهد.[2]





﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٥٥)﴾



[(یاد کن) هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده‌اند، پاک می‌گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند، قرار خواهم داد. آن گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آن چه بر سر آن اختلاف می‌کردید، میان شما داوری خواهم کرد]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن صالح، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: عیسی علیه السلام با یاران خود در آن شبی که خداوند او را به نزد خود برد، قرار ملاقات گذاشت. هنگام غروب، گرد هم آمدند و آنها دوازده نفر بودند. آنها را به داخل خانه‌ای برد و

---

۱- مناقب، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۱۹، توحید، ص ۱۶۳، ح .

خودش از داخل چشمه‌ای که در گوشه آن خانه بود به دیدار آنها رفت. سرش را از داخل آب بیرون آورد و گفت: خداوند، وحی کرد که همین الآن مرا به سوی خود خواهد برد و از قوم یهود مرا پاک خواهد کرد. کدام یک از شما حاضر است که شبحی از من بر او انداخته شود و کشته شود و بر صلیب کشیده شود تا هم رتبه من باشد؟ جوانی از آنها گفت: من حاضر هستم ای روح‌الله! عیسی گفت: تو همان هستی. سپس عیسی به آنها گفت: فردی از میان شما تا صبح نشده دوازده گونه کفر بر من خواهد ورزید. آن گاه یکی از آنها به عیسی گفت: من همان یکی هستم ای رسول خدا!

عیسی گفت: اگر این موضوع را در درون خودت حسّ می‌کنی، پس همان خواهی شد. سپس عیسی به آنها گفت: بدانید که پس از من به سه گروه تقسیم خواهید شد: دو گروه از شما به خداوند تهمت خواهند زد که جایشان در آتش است و آن گروه دیگر از شمعون پیروی خواهند کرد که خداوند را باور دارند و جایشان در بهشت است. سپس خداوند تعالی، عیسی را از گوشه آن منزل به سوی خود بالا برد و آنها به او نگاه می‌کردند.

سپس امام باقر علیه السلام گفت: یهودیان در همان شب به دنبال عیسی آمدند که او را دستگیر کنند، ولی آن مردی را دستگیر کردند که عیسی به او گفته بود: یکی از شما قبل از فرا رسیدن صبح، دوازده گونه کفر خواهد ورزید و آن جوانی را هم که بر شبح عیسی افکنده شده بود، دستگیر کردند. او کشته شد و به صلیب کشیده شد و آن شخصی هم که عیسی به او گفته بود: قبل از این که صبح شود، دوازده کفر به من نسبت خواهی داد، به عیسی کفر ورزید.[1]

۲) عیّاشی از ابن عمر، از یکی از یاران ما، از شخصی که با او صحبت کرده بود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: وقتی عیسی به آسمان برده شد، یک لباس پشمی به تن داشت که مریم، هم نخ آن را ریسیده بود و هم آن را بافته بود و هم دوخته بود. وقتی به آسمان رسید، ندا آمد: ای عیسی! زینت دنیا را از خودت دور کن.[2]

۳) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۵۳.

سعید بن عقده کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امر هیچ یک از پیامبران و حجج خدا بر مردم مشتبه نشد جز عیسی علیه السلام، زیرا او زنده به بالا برده شد و در میان آسمان و زمین، قبض روح گردید؛ سپس به آسمان برده شد و روحش به او بازگردانده شد.

و این همان گفته خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ» و خداوند تعالی گفتار دیگری را در روز قیامت در تأیید کلام عیسی گفته است؛ آن جا که می‌فرماید: «وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»[1]—[2] [و تا وقتی در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی]

**﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۵۹)﴾**

**[در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش پس وجود یافت]**

۱) علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مسیحیان نجران وقتی با سه تن از رهبران خود به نام‌های اهتم و عاقب و سید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، ناقوس می‌زدند و صلوات می‌فرستادند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! آیا این در مسجد تو جایز است؟ فرمود: آنها را صدا بزنید. وقتی آنها کارشان تمام شد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما را به چه دعوت می‌کنی؟ پیامبر فرمود: به این که شهادت بدهید خدایی جز خدای یکتا نیست و این که من فرستاده خدا هستم و دیگر این که عیسی، بنده مخلوقی است که می‌خورد و می‌نوشد و حدث (بول و غائط) دارد. گفتند: پس، پدر او کیست؟ آن گاه به رسول خدا وحی نازل شد که به آنها بگو: در باره حضرت آدم چه می‌گویید. آیا بنده و مخلوقی بود که می‌خورد و می‌نوشید و حدث داشت و ازدواج می‌کرد یا نه؟ جواب دادند: بلی. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پس پدرش کی بود؟

۱- مائده/ ۱۱۷.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۱۹۳، باب ۱۹، ح ۲.

متعجب شدند و سکوت پیشه کردند. آن گاه آیه نازل شد: «إِنَّ مَثَلَ عِیسَیٰ عِندَ اللَّـهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ» تا آیه: «فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّـهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» [و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیایید با هم به مناظره بپردازیم. اگر حق با من بود، لعنت و نفرین بر شما باد و اگر دروغگو بودم، لعنت بر من باد. گفتند: سخنانت منصفانه است، و برای مناظره قرار گذاشتند. وقتی به خانه‌هایشان برگشتند، رهبران آنها، سیدّ و عاقب و اهتم گفتند: اگر با قومش با ما مباهله کند، ما با او مباهله می‌کنیم و او پیامبر نیست و اگر با اهل بیت خاص خود با ما به مباهله بپردازد، با او مباهله نمی‌کنیم؛ زیرا او اهل بیت خود را نمی‌آورد، مگر این که در حرف خود صادق باشد. صبح روز بعد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین هم با او بودند. مسیحیان گفتند: این‌ها کیستند؟ به آنها پاسخ داده شد: این پسر عمو و جانشین و برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام است و این دخترش فاطمه سلام الله علیها و این دو پسرانش حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند. آن گاه جدا شدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ما رضایت می‌دهیم، ما را از مباهله معاف کن. رسول خدا با گرفتن جزیه با آنها مصالحه کرد و رفتند.[1]

**﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (٦١)﴾**

**[پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم]**

۱) شیخ در کتاب امالی با سند، خود از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس، از ابو حامد احمد بن محمد صائغ، از محمد بن اسحاق سرّاج، از قتیبة بن سعید، از حاتم، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش نقل کرده است که

۱– تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲.

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سه چیز را به علی علیه السلام می‌گفت که اگر یکی از آنها مال من بود از حُمر النَعم[1] برای من دوست داشتنی‌تر بود. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام را در یکی از جنگ‌ها جانشین خود قرار داده بود؛ علی فرمود: ای رسول خدا! آیا مرا با زن‌ها و بچه‌ها جا می‌گذاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: آیا دوست نداری که در نزد من به منزله هارون در نزد موسی باشی با این فرق که دیگر پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ و باز شنیدم که در روز خیبر می فرمود: فردا، پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. به همین خاطر ما با هم رقابت داشتیم. گفت: علی علیه السلام را برایم صدا بزنید. علی علیه السلام آمد در حالی که چشمانش درد می‌کرد. آب دهان خود را به چشمان علی علیه السلام مالید و پرچم را به دست او داد و خداوند فتح را به دست او انجام داد، و هنگامی که آیه «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را صدا زد و گفت: بار خدایا! اینها اهل بیت من هستند.[2]

۲) از شیخ، از گروهی، از ابی مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیه السلام، از عمویش امام حسن علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: هنگامی که کافران کتاب محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند و با او به مجادله پرداختند، خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.»

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «انفس» پدرم را و از «ابناء» من و برادرم و از «نساء» فاطمه، مادرم را همراه خود برد. ما، خانواده و گوشت و

۱- حمر النعم، به معنای شتران قرمز رنگ است که از گران‌ترین و قوی‌ترین و سخت‌ترین چهارپایان هستند و کنایه از تمامی چیزهای خوب دنیا است.

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲؛ مسند احمد بن حنبل ج ۱، ص ۱۸۵.

خون و نفس او هستیم. ما از او هستیم و او از ما.[1]

۳) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از محمد بن حسن بن احمد، یعنی ابن الولید، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل علوی، از محمد بن زبرقان دامغانی شیخ، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: همه افراد امت از نیکوکار و فاسد، اجماع دارند که در حدیث آن نجرانی، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به مباهله دعوت کرد، جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هیچ کس در کساء نبود. آن گاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: «**فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ**» تأویل ابناؤنا، حسن و حسین علیهما السلام و تأویل نساؤنا، فاطمه سلام الله علیها و تأویل انفسنا، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.[2]

۴) شیخ در کتاب مجالس خود از قول گروهی، از ابی المفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غدانی[3]، از ربیع بن سیّار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، از ابوذر نقل کرده است که عمر بن خطّاب به علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقّاص دستور داد که وارد منزلی شوند و در را به روی خود ببندند و در باره خلافت به مشورت بپردازند. او سه روز به آنها فرصت داد و گفت: اگر پنج نفر بر نظری توافق کردند و یک نفر مخالفت کرد، آن یک نفر باید کشته شود و اگر چهار نفر بر نظری توافق کردند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو نفر کشته شوند. وقتی همگی بر یک شخص توافق کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنها گفت: دوست دارم که حرف مرا بشنوید، اگر درست بود، آن را بپذیرید و اگر نادرست بود، آن را انکار کنید. گفتند: بگو. آن گاه فضائل خود را بر شمرد و آنها به آن اعتراف کردند. یکی از چیزهایی که به آنها فرمود این است: آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند عز و جل در باره او و همسرش و دو فرزندش آیه مباهله را نازل کرده باشد و جان او را جان رسولش قرار داده باشد؟ گفتند: نه.[4]

---

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۷۷.
۲- اختصاص، ص ۵۶.
۳- احمد بن عبدالله غُدانی، ابو عبدالله بصری، «تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۹».
۴- امالی، ج ۲ ص ۱۶۳.

۵) از طریق مخالفین، از موفق بن احمد، که از علمای بزرگ آنها است، از قتیبه، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش نقل کرده است که: معاویة بن ابی سفیان به سعد گفت: چه عاملی سبب شده است که از فحش دادن به علی علیه السلام دست برداری؟ سعد گفت: آیا تو خودت نگفتی که رسول خدا سه چیز را ذکر کرده است که اگر یکی از آنها نزد من باشد، از کلّ مال دنیا برایم ارزشمندتر است؟ (تو گفتی) شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در یکی از جنگ‌هایش جانشین خود قرار داده بود و به او گفت: در خانه من بمان تا برگردم. آن گاه علی علیه السلام به او گفت: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و کودکان می‌گذاری؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا دوست نداری که در نزد من همان جایگاه را داشته باشی که هارون در نزد موسی داشت، جز این که پس از من پیامبری وجود ندارد؟

و نیز از او در روز خیبر شنیدم که می‌گفت: پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. گفت: ما برای گرفتن پرچم سرک کشیدیم. پیامبر گفت: علی را برایم صدا بزنید. علی علیه السلام آمد در حالی که چشمانش درد می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را به چشمانش مالید و پرچم را به او داد و خداوند به دست او فتح را مقدر ساخت.

و این آیه نازل شد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و سپس فرمود: بار خدایا! این‌ها خاندان من هستند. ابو عیسی گفت: از این نظر، این یک حدیث حسن و غریب و صحیح است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست نداری که جایگاه تو در نزد من، مانند جایگاه هارون در نزد موسی باشد؟ شیخین در کتاب‌های صحیح خود از راه های مختلف این حدیث را آورده‌اند. گفتار موفق بن احمد به پایان رسید.[1]

۶) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از ابوبکر محمد بن ابراهیم علاف همدانی در همدان، از عبدالله بن محمد بن جعفر بن شاذان بزّاز، از ابو عبدالله حسن بن

۱- مناقب خوارزمی، ص ۵۹، صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۳۲، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵.

محمد بن سعید بزّاز معروف به ابن مطبقی و از جعفر دقـاق و آن دو از ابـو الحسـن محمد بن فیض بن فیّاض دمشقی در دمشق، از ابراهیم بن عبدالله، از بـرادر زاده‌اش عبد الرزاق، از عبد الرزاق بن همام صنعانی، از معمر بن راشد، از محمد بن منکـدر، از پدرش، از جدش نقل کرده است که: وقتی «سید» و «عاقب»، دو اسقف نجـران، در یک گروه سواره هفتاد نفره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتند، من با آنها بودم. آن گاه که «کرز»، مسؤول هزینه‌های آنها، در حال حرکـت بـود، ناگهـان قاطرش لغزید و وی گفت: بدبخت است کسی که نزد او می‌روی. مقصودش پیـامبر صلی الله علیه و آله بود. دوست او «عاقب» بـه او گفـت: تـو بـدبخت و شکسـت خورده هستی. گفت: چرا و به چه دلیل؟ گفت: چون تو، پیامبر اُمّی، احمد صلی الله علیه و آله را بدبخت نامیدی. گفت: تو از کجا می‌دانی؟ گفت: مگر در بـاب چهـارم وحی نخوانده‌ای که به مسیح می‌گوید: به بنی اسرائیل بگـو: چقـدر نـادان هسـتید! خودتان را با عطر خوشبو می‌کنید تا بـه وسـیله آن در بـین اهـل دنیـا و خـانواده خودتان خوشبو باشید. در حالی که درون و باطنتان در نزد من است که مانند مردار است. ای بنی اسرائیل! به پیامبر من ایمان بیاورید، آن فرستاده امّی که در آخر زمان دارای چهره‌ای نورانی و شتر سرخ موی است. آن که نور، او را فرا گرفتـه اسـت و دارای شخصیتی نیکو است و لباسی خشن بر تن دارد. از نظر من سرور گذشـتگان است و گرامی‌ترین بازماندگان در نزد من؛ آن که به سنّت‌های من پایبند اسـت و در بهشت من جای دارد. او به خاطر من با دست خود با مشرکان به مبارزه می‌پـردازد. پس بنی اسرائیل را به او بشارت بده و به آنها امر کن که او را گرامـی بدارنـد و بـه یاری او بشتابند.

عیسی گفت: بارالها! بارالها! کیست این بنده پاکی کـه قلـبم او را دوسـت دارد ولی چشمم او را ندیده است؟

گفت: او از تو و تو از او هستی و او داماد خاندان تو است. تعداد بچـه‌هـایش کم است، ولی زن‌های زیادی دارد. در جایی مهم در مکه، ساکن است. ابراهیم، نسل او را از زنی پربرکت به دنیا آورده است. و او هووی مادر تـو در بهشـت اسـت. او جایگاه مهمی دارد؛ چشمهایش می‌خوابد ولی قلبش بیدار است؛ هدیه را می‌پـذیرد ولی صدقه قبول نمی‌کند. او حوضی دارد از کرانه و چاه زمزم تا غروبگاه خورشید. دو چشمه از رحیق و تسنیم (شراب و آب گوارا) در آن جاری است.

جام‌های شرابش به شمار ستارگان آسمان است. هر کس از آن جرعه‌ای بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود.

به این دلیل من او را بر دیگر انبیا برتری داده‌ام که حرف و عمل و نهان و آشکارش یکی است. خوشا به حال او و خوشا به حال امّت او، آنان که بر طبق آیین او زندگی می‌کنند و براساس سنت او می‌میرند و به اهل بیت او گرایش دارند. آنها در امن و امان هستند و به آنها مؤمن هستند و اطمینان دارند و در خیر و برکت زندگی می‌کنند.

او در زمان قحطی و خشک سالی ظهور می‌کند. او مرا می‌خواند و آسمان، عزالی[1] خود را بر او نازل می‌کند. تا این که اثر برکات آن را در اطراف آن مشاهده می‌کند. من بر هر چیزی که او دست خود را بر آن می‌گذارد، خیر و برکت می‌دهم. گفت: خدایا اسمش را بگو! گفت: بلی، او احمد است و محمّد، فرستاده من برای همه این مردم. او در شأن و منزلت از همه به من نزدیک‌تر است و در شفاعت کردن از همه حاضرتر است.

او مردم را به هر چه دوست می‌دارم، امر می‌کند و از هر چه مرا خوشایند نیست، نهی می‌نماید.

دوستش به او گفت: چگونه از ما می‌خواهی که از کسی که صفاتش این است بگذریم؟ گفت: احوالش را مشاهده می‌کنیم و به نشانه‌هایش نگاه می‌کنیم؛ اگر خودش بود، در این کار به او کمک می‌کنیم و با اموال خود، او را از اهل دین ما باز می‌داریم، به طوری که متوجه نشود ما هستیم.

ولی اگر دروغگو باشد، مانع می‌شویم که به خداوند عز و جل دروغ ببندد. گفت: اگر علامات را در او دیدی، چرا از او پیروی نمی‌کنی؟ گفت: آیا ندیدی این قوم با ما چه کردند؟ به ما احترام گذاشتند و با ما دوستی کردند و معابد را در اختیار ما گذاشتند و یاد ما را در آن جا گرامی داشتند.

اما چگونه پسندیده است که آدمی در دینی وارد شود که در آن اشراف و بردگان یکی باشند؟ وقتی وارد مدینه شدند، از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسانی که آنها را دیده بودند، گفتند: تا کنون کاروانی از کاروان‌های عرب را

---

۱- العزالی و العزالی، جمع عزلاء می‌باشد و آن محل ریزش آب است از نزدیک و این جا مقصود، باران است. «الصحاح، ماده عزل و القاموس المحیط، ماده عزل».

ندیده‌ایم که از آنها زیباتر باشد. دارای موهای بلند بودند و لباس‌های راهبان را پوشیده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد دور بود. من در نماز آنها حاضر شدم. بلند شدند و به سمت مشرق ایستادند تا در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بخوانند.

تعدادی از یاران رسول خدا به سوی آنها رفتند تا مانع شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و فرمود: کاری با آنها نداشته باشید. وقتی نمازشان را تمام کردند، با او نشستند و به مناظره پرداختند و به او گفتند: ای ابوالقاسم! با ما در باره عیسی سخن بگو؟

فرمود: او بنده خدا و فرستاده او است. او کلام خدا و روح خدا است که آن را به دامان مریم افکند. یکی از آنها گفت: بلکه او فرزند خدا است و دومین نفر از میان دو نفر. و دیگری گفت: بلکه سومین نفر از میان سه نفر: پدر، پسر، روح‌القدس. شنیده‌ایم قرآنی که بر تو نازل شده است دائماً می‌گوید: انجام دادیم، قرار دادیم، خلق کردیم.

اگر یکی بود، باید می‌گفت: خلق کردم، قرار دادم، و انجام دادم. آن گاه وحی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ابتدای سوره آل عمران تا انتهای آیه شصت بر او نازل شد: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ» تا آخر آیه. رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان را برایشان تعریف کرد و قرآن را تلاوت کرد. آن گاه برخی از آنها به برخی دیگر گفتند: آن کسی که به دوست شما خبر داده، دلیل قاطع برایتان آورده است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها گفت: خداوند عز و جل، به من امر کرده است که با شما مباهله کنم. آنها گفتند: اگر فردا باشد مباهله می‌کنیم.

گروهی از آنها به گروه دیگری از خودشان گفتند: باید ببینیم که آیا فردا با تعداد زیادی از پیروان و اراذل و اوباش با ما مباهله می‌کند یا با تعداد کمی از برگزیدگان و نیکان خود؛ زیرا آنها نزدیکان پیامبر و هم ردیف آنها هستند.

فردای آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام که در سمت راست او قرار داشت و حسن و حسین علیهما السلام که در سمت چپش بودند و فاطمه سلام الله علیها که پشت سر آنها حرکت می‌کرد، به راه افتادند. آنها

پارچه راه راه نجرانی[1] پوشیده بودند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز یک لباس کتانی نازک و خشن که بافت زیادی نداشت و چندان نرم نبود، بر دوش خود انداخته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به دو درختی که در آن جا بود، امر کرد و بین آنها فاصله افتاد. و کساء (عبا) را روی آن دو درخت انداخت و آنها را به داخل آن کساء برد و شانه چپ خود را هم به همراه آنها در زیر آن عبا قرار داد. او بر کمان محکم خود تکیه داده بود و برای مباهله، دست راست خود را به سوی آسمان دراز کرد. بزرگان قوم نگاه می‌کردند؛ رنگ «سید» و «عاقب» زرد شد و هر دو لرزیدند تا آن جا که نزدیک بود عقلشان زائل شود. یکی از آنها به دوستش گفت: آیا با او مباهله کنیم؟ جواب داد: مگر نشنیدی که هرگز هیچ قومی با پیامبری مباهله نکرده مگر این که پس ازآن دیگر، کوچک ایشان بزرگ نشده و بزرگشان باقی نمانده است.

ولی به او نشان بده که برای تو مهمّ نیست و هر چقدر مال و اسلحه می‌خواهد به او بده. زیرا او اهل جنگ است. و به او بگو: آیا با این‌ها مباهله کنیم؟ وگرنه متوجّه می شود که ما نسبت به فضل او و فضل اهل بیت او شناخت پیدا کرده‌ایم. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را برای مباهله به آسمان بالا برد، یکی از آنها به دوستش گفت: این چه رهبانیتی است؟ جلوی او را بگیر که اگر پیامبر دهانش را به نفرین بگشاید، دیگر به خانواده و پول و مال خود بر نمی‌گردیم. سپس آن دو گفتند: ای ابوالقاسم! آیا با این‌ها مباهله کنیم؟ گفت: بلی، این‌ها در نزد خداوند، آبرومندترین افرادی هستند که پس از من در روی زمین هستند و نزدیکترین افراد برای توسل.

گفت: سپس با ترس و لرز برگشتند و گفتند: ای ابوالقاسم! ما هزار شمشیر و هزار زره و هزار سپر و هزار دینار هر سال به تو می‌دهیم؛ با این شرط که زره و شمشیر و سپر به امانت نزد تو باشد تا این که افراد قوم ما که در راه هستند بیایند و آنها را آگاه سازیم به آن چه که دیدیم و مشاهده کردیم تا موضوع بر آنها معلوم شود؛ یا اسلام بیاورند و یا جزیه پرداخت کنند و یا همه ساله مورد تحریم قرار

---

۱- نمار: جمع نمره است که به ردا یا شنلی گفته می‌شود که خطوط سفید و سیاه در آن است. به ردای پشمین نیز گفته می‌شود.
« القاموس المحیط، ماده نمر».

گیرند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از شما قبول کردم، ولی قسم به کسی که مرا با کرامت مبعوث کرد؛ اگر با من و کسانی که در زیر آن کساء هستند به مباهله می‌پرداختید، خداوند عز و جل، این بیابان را تبدیل به آتش بسیار برافروخته‌ای می‌کرد که تمام کسانی را که در پی شما در حال آمدن هستند، در یک چشم به هم زدن می‌سوزاند. آن گاه جبرئیل روح الامین بر او نازل شد و گفت: ای محمّد! خداوند صلح را به تو ابلاغ کرده است و به تو می‌فرماید: به عزت و عظمت و مقام والای من قسم، اگر تو با اینانی که در زیر چادر هستند به مباهله تمامی اهالی آسمان‌ها و زمین بپردازی، آسمان، تکه پاره شده و بر زمین می‌افتد و و زمین، قطعه قطعه شده و در آسمان، شناور می‌شود و دیگر هرگز روی هم قرار نمی‌گیرند و مستقر نمی‌شوند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بالا برد تا حدّی که سفیدی زیر بغلش پیدا بود، سپس گفت: لعنت و نفرین خداوند تا قیامت بر کسی باد که در حق شما ظلم کرده است و از اجر و پاداشی که خداوند بر شما داده کاسته است.[1]

۷) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت از امام رضا علیه السلام آن گاه که با مأمون و علما سخن می‌گفت و در باره فرق عترت و امت و برتری عترت بر امت و گزیده بودن عترت و آن حدیث طولانی را به طور کامل نقل کرد که از جمله در این حدیث آمده است، علما از امام پرسیدند: آیا خداوند متعال در باره «اصطفاء» و برگزیده شدن در قرآن صحبت کرده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ دادند: در دوازده مورد، ظاهر کلمه اصطفاء در قرآن ذکر شده است و این به غیر از باطن آن است و آن آیات را بیان کردند. امام در جایی از سخنانش فرمود: مورد سوم، آن جایی است که خداوند، انسان‌های پاک و مطهّر خود را مشخص کرده است و به پیامبر خود در آیه ابتهال دستور داده است که به کمک آنها به مباهله بپردازد. خداوند عز و جل گفته است: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ» علماء گفتند: مقصود، خودش می‌باشد. امام رضا علیه السلام گفت:

---

۱- اختصاص، ص ۱۱۲.

اشتباه کردید، بلکه مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و چیزی که این حرف را تأیید می‌کند، گفته پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ آن جا که فرمود: بنو ولیعه یا دست بر می‌دارند و یا این که مردی مانند خودم را به سوی آنها می‌فرستم. مقصود ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و منظور از فرزندان در آن آیه، حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد و مقصود از زنان، فاطمه سلام الله علیها.

این همان ویژگی می‌باشد که کسی بر آن پیشی نمی‌گیرد و فضلی است که هیچ انسانی بدان نمی‌رسد و شرافتی است که هیچ مخلوقی قبلاً به آن نرسیده است. زیرا در این مورد سوم، او جان علی علیه السلام را مانند جان خود دانسته است. موارد چهارم و بعدی را هم ذکر کرد تا آخر حدیث.[1]

۸) از ابن بابویه، از ابو احمد هانی بن ابی محمّد بن محمد عبدی، از پدرش با سند خود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که وقتی امام در حال صحبت با هارون الرشید بود، هارون به او گفت: چگونه می‌گویید که ما از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله دنباله‌ای نداشت؟ زیرا نسل و دنباله از پسر امکان دارد، نه با دختر؛ و شما پسران آن دختر هستید و نمی‌تواند ادامه و دنباله داشته باشد. فرمود: به حق خویشاوندی و قبر و کسانی که در قبر هستند از تو می‌خواهم که مرا از پاسخ به این سئوال معاف کنی. گفت: ای فرزند علی علیه السلام! با دلیل و برهان به من خبر بده و تو ای موسی! بر حسب آن چه به من رسیده، سر دسته و امام زمان آنها هستی و من نمی‌توانم در سئوال‌هایی که از تو می‌کنم، جواب نگیرم. باید دلیل و برهانی از کتاب خدا بیاوری. شما، فرزندان علی علیه السلام، ادّعا دارید که چیزی از کتاب خدا نیست که ندانید و الف تا واو کتاب خدا را با تأویل همه آنها می‌دانید و بارها آیه «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[2] [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم] دلیل و برهان خود قرار داده‌اید. و از رأی و نظر علما و مقایسه آنها، خودتان را بی‌نیاز دانسته‌اید. آن گاه گفتم: آیا به من اجازه می‌دهید جواب بدهم؟ گفت: جواب بده، گفتم: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ

۱- امالی صدوق، ص ۴۲۳، ح ۱.
۲- انعام/ ۳۸.

وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ»[1] [و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس]

پدر عیسی کیست ای امیرالمؤمنین!؟ گفت: پدر ندارد، گفتم: خداوند از جانب مریم او را به ذریّه پیامبران نسبت داده است و همچنین خداوند تعالی، ما را از جانب مادر ما فاطمه سلام الله علیها، به ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله متصل کرده است.

دلیل و برهان بیشتری بیاورم ای امیرالمؤمنین؟ گفت: بیاور. این آیه را خواندم: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» و هیچ کس ادعا نمی‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام مباهله با مسیحیان، افرادی به جز علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را زیر آن عبا برده باشد. تفسیر گفته خداوند عز و جل از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین علیهما السلام و مقصود از «نِسَاءَنَا» فاطمه سلام الله علیها و منظور از «و أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.[2]

۹) عیّاشی، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از علی علیه السلام در باره فضائلش پرسیدند. او بعضی از آنها را برشمرد. سپس به او گفتند: بیشتر بگو. فرمود: دو دانشمند از دانشمندان مسیحی نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند و در باره عیسی علیه السلام صحبت می کردند. خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» تا آخر آیه.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و دست علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را گرفت و خارج شد و دستش را به آسمان بالا برد و انگشتان خود را از هم باز کرد و آنها را به مباهله دعوت کرد. امام صادق علیه السلام ادامه داد و گفت: چنین بود که در مباهله، دستش را در دست دیگرش فرو برد و آنها را رو به آسمان بلند کرد. وقتی آن دو عالم مسیحی او

۱- انعام/ ۸۴ ـ ۸۵.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹.

را دیدند، یکی از آنها به دوستش گفت: به خدا قسم، اگر پیامبر باشد حتماً هلاک خواهیم شد و اگر پیامبر نباشد، قومش ما را بس است. آن گاه دست برداشتند و رفتند.[1]

۱۰) از محمّد بن سعید ازدی، از موسی بن محمد بن رضا، از برادرش امام رضا علیه السلام نقل کرده است که او در باره آیه: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» فرموده است: اگر خداوند می‌گفت: بیایید مباهله کنیم و لعنت خدا را نثار شما کنیم، آنها برای مباهله نمی‌آمدند. خداوند می‌داند که پیامبرش بیانگر رسالت‌های او می‌باشد و از دروغگویان نمی‌باشد.[2]

۱۱) از ابی جعفر احول نقل شده است که امام صادق علیه السلام گفت: قریش در باره خُمس چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند که متعلّق به آنها می‌باشد. گفت: به خدا، انصاف به خرج ندادند. اگر مباهله‌ای در کار بود با ما مباهله می‌کردند و اگر مبارزه‌ای در پیش بود با ما مبارزه می‌کردند. آن گاه چگونه ما و آنها با هم یکی هستیم؟[3]

۱۲) احول نقل کرده است که روزی با امام صادق علیه السلام در باره بعضی از چیزها که مردم آن را انکار می‌کنند، صحبت کردم. امام گفت: به آنها بگو قریش می‌گویند: ما به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک هستیم، آنهایی که غنیمت به آنها تعلق می‌گیرد. پس به آنها بگو: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به جنگ بدر، غیر از اهل بیت خود هیچ کس را دعوت نکرد. و روز مباهله هم، علی و حسن و حسین علیهم السلام را با خود برد. آیا تلخ، مال ما است و شیرین، متعلّق به آنها؟[4]

۱۳) منذر از امام علی علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ» تا آخر آیه، نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی و فاطمه سلام الله علیها و دو فرزند آنها را گرفت. یکی از مسیحیان گفت: این کار را نکنید که دچار سختی خواهید شد. پس دیگر مباهله

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۵۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۵۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۵۶.

نکردند.[1]

۱۴) عامر به سعد نقل کرده است که معاویه به پدرم گفت: چه چیزی باعث شده که به علی ناسزا نمی‌گویی؟ گفت: به خاطر سه روایتی که هنگام نزول آیه مباهله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. آیه «تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ» تا آخر آیه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را گرفت و فرمود: این‌ها اهل بیت من هستند.[2]

۱۵) از طریق مخالفین در باره این موضوع بسیار روایت شده است. یکی از آنها روایتی است که مسلم در صحیح خود در جزء چهارم در باره فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در باره تفسیر آیه: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» نقل کرده است. مسلم این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است. حدیث طولانی است و در برگیرنده چندین فضائل علی علیه السلام می‌باشد؛ به خصوص در آخر آن حدیث می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را صدا زد و فرمود: خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. و مسلم این موضوع را در آخر جزء مذکور هم آورده است.

حمیدی هم در کتاب الجمع بین الصحیحین، با سندی از سعد بن ابی وقاص در گفتار سوم از حدیث‌های فرد مسلم آن را ذکر کرده است.[3]

۱۶) ثعلبی در تفسیر این آیه از قول مقاتل و کلبی گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر کاروان نجران خواند و آنان را به مباهله دعوت کرد، گفتند: برمی‌گردیم و در کار خودمان اندیشه می‌کنیم و فردا می‌آییم. سپس بعضی‌ها با یکدیگر خلوت کردند و به عاقب که مؤمن و سردسته و صاحب نظر آنها بود، گفتند: ای بنده مسیح! نظر تو چیست؟ گفت: ای گروه مسیحیان! به خدا دانستید که محمد، پیامبر مرسل است و نسبت به عیسی علیه

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۵۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۵۹.
۳- صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱، ذیل الحدیث، ص ۳۲.

السلام برتری دارد. به خدا قسم، هرگز قومی با پیامبری مباهله نکردند، مگر آن که پس از آن، بزرگسالان ایشان زندگی نکرده و خردسالانشان رشد ننموده‌اند. اگر این کار را بکنید، نابود خواهید شد و اگر انجام ندهید فقط دینتان و اعتقادی که در باره عیسی علیه السلام دارید از بین خواهد رفت. پس با او مصالحه کنید و بروید. آن گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که حسن علیه السلام را در آغوش گرفته بود، و دست حسین علیه السلام در دست او بود و فاطمه سلام الله علیها پشت سر او قرار داشت و علی علیه السلام پشت سر فاطمه سلام الله علیها راه می‌رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها می‌فرمود: وقتی دعا کردم آمین بگوئید. اسقف نجران گفت: ای مسیحیان! من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر به خدا قسم بدهند که کوهی را نابود کند، حتماً این کار را خواهد کرد. پس مباهله نکنید. اگر این کار را بکنید، هیچ مسیحی تا روز قیامت در روی زمین باقی نخواهد ماند. آن گاه گفتند: ای ابو القاسم! نظر ما این است که با تو مباهله نکنیم و تو را به دین خودت رها سازیم و ما هم بر دین خودمان باشیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر مباهله را نپذیرید باید مسلمان شوید تا هر چه به نفع و ضرر مسلمانان است بر شما هم تعلّق گیرد. آنها نپذیرفتند. پیامبر گفت: من به شما اعلان جنگ می‌دهم. گفتند: ما را طاقت جنگیدن با عرب‌ها نیست، ولی با شما مصالحه می‌کنیم به این شرط که با ما نجنگید و ما را نترسانید و ما را از دینمان برنگردانید و ما هر سال، دو هزار اسلحه به شما می‌دهیم. هزار تا در ماه صفر و هزار تا در ماه رجب؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله هم با آنها مصالحه کرد.

ابوبکر بن مردویه نیز این حدیث را با الفاظ و معانی بیشتر از ابن عبّاس و حسن و شعبی و سدی نقل کرده است. در روایت ثعلبی، کلمات بیشتری وجود دارد و آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به کسی که جانم در دست او است، عذاب، اهل نجران را فرا گرفته است؛ اگر مباهله کنند، مسخ می‌شوند و به بوزینه و خوک تبدیل می‌شوند و بیابان برای آنها تبدیل به آتش می‌شود و به زودی خداوند، نجران و اهل آن را نابود خواهد کرد، حتی پرندگانی که در بالای درخت هستند. هنوز یک سال بر مسیحیان نگذشته بود که نابود شدند و آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَـٰهٍ إِلَّا

اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»[1] [آری، داستان درست (مسیح) همین است؛ و معبودی جز خدا نیست، و خداست که در واقع، همان شکست ناپذیر حکیم است]

۱۷) و شافعی ابن مغازلی در کتاب مناقب از قول شعبی، از جابر بن عبدالله، این حدیث را نقل کرده است که: عاقب و سید از اهالی نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. آن دو را به اسلام دعوت کرد. گفتند: ای محمّد! ما قبل از تو اسلام آورده‌ایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغ می‌گویید، اگر بخواهید به شما خواهم گفت که چه چیزی مانع شد که اسلام بیاورید. گفتند: بگو. پیامبر فرمود: دوست داشتن صلیب و نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک. سپس آن دو را به مباهله دعوت کرد. آن دو وعده دادند که فردا برای این کار نزد او بیایند. رسول خدا، فردای آن روز در حالی که دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را گرفته بود، آمد. سپس به دنبال آن دو نفر فرستاد، امّا نیامدند و در نتیجه بر آنها مالیات بست. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به آن کسی که مرا به حق فرستاده است، اگر این کار را می‌کردند، خداوند در بیابان، باران آتش بر آنها می‌فرستاد. جابر گفت: این آیه در باره آنها نازل شده است.«فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ». شعبی گفته است: مقصود از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد و منظور از «نِسَاءَنَا» فاطمه سلام الله علیها است و مراد از «أَنفُسَنَا» علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. گفتم: اخبار در این مورد از هر دو فریق شیعه و سنی فراوان است. و از ترس طولانی شدن کلام به این مقدار کم بسنده کردیم. و الله الموفق.[2]

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (٦٤)»

[بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است،

---

۱- آل عمران/ ۶۲.

۲- مناقب مغازلی، ص ۲۶۳، ح ۳۱۰.

بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم (نه شما)]

۱) محمد بن حسن شیبانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که منظور سخن در این جا، شهادت بر این موضوع است که: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است و عیسی علیه السلام بنده خدا است و او مانند حضرت آدم مخلوق می‌باشد.

**یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷)**

[ای اهل کتاب! چرا در باره ابراهیم محاجه می‌کنید با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟ * هان شما (اهل کتاب) همانان هستید که در باره آن چه نسبت به آن دانشی داشتید، محاجّه کردید؛ پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، محاجّه می‌کنید با آن که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید؟ * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالإِنجِيلُ إِلاَّ مِن بَعْدِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» و سپس می‌گوید: «هَاأَنتُمْ هَؤُلاء» یعنی شما ای کسانی که «حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلمٌ» یعنی در آن چیزهایی که در تورات و انجیل است «فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» یعنی با آن چه که در صحف ابراهیم است. «والله یعلم و أنتم لا تعلمون» سپس گفت: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[1]

۲) عیاشی از عبیدالله حلبی، از امام صادق علیه السلام، از امیرالمؤمنین علیه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲.

السلام نقل کرده است: که امام فرمود: «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً» یعنی نه یهودی بود که به سوی مغرب نماز بخواند و نه مسیحی بود که رو به سوی مشرق نماز بخواند. «و لکن کان حنیفاً مسلماً» یعنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله بود.[1]

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨) وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (٦٩) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٧٠) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٧١) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٧٢)»

[در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است * گروهی از اهل کتاب آرزو می کنند کاش شما را گمراه می‌کردند؛ در صورتی که جز خودشان (کسی) را گمراه نمی‌کنند و نمی‌فهمند *ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید با آن که خود (به درستی آن) گواهی می‌دهید؟ * ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با این که خود می‌دانید؟ * و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آن چه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید و در پایان (روز) انکار کنید، شاید آنان (از اسلام) برگردند]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن یزید، نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم، شما از خاندان محمد علیهم السلام هستید. گفتم: قربان شما بشوم، از خود آنها هستیم؟ گفت: آری، به خدا از خود آنها هستید، و سه بار این کلام را تکرار کرد. سپس به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۰.

من نگاه کرد و من هم به او نگاه کردم. آن گاه فرمود: ای عمر! خداوند در کتابش می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[1]

۲) احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان صیرفی نقل کرده است که ایشان از امام باقر علیه السلام شنیده است که می‌گوید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإبراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» سپس گفت: به خدا قسم، شما بر دین و بر طریقه ابراهیم هستید و شما سزاوارترین مردم به او می‌باشید.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره آیه «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإبراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام هستند و کسانی که از آنها پیروی می‌کنند.[3]

۴) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، یعنی شیخ مفید، از ابو عبدالله حسین بن احمد بن مغیره، از حیدر بن محمد سمرقندی، از محمّد بن عمر کشیّ، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عذافر، از عمر بن یزید نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابن یزید! به خدا قسم تو از ما اهل بیت هستی. گفتم: قربانت گردم، از آل محمد هستم؟ گفت: آری، به خدا قسم. گفت: جانم فدای تو، از خودشان هستم؟ گفت: آری، به خدا قسم از خود آنها هستی ای عمر! آیا کتاب خداوند عز و جل را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإبراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» آیا این فرموده خداوند را که نامش بلند مرتبه باد، نخوانده‌ای که می‌فرماید: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[4]-[5] [پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان، او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین، تو آمرزنده و مهربانی]

۵) عیّاشی از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.
۲- محاسن، ص ۱۴۷، ح ۵۷.
۳- کافی، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۲۰.
۴- ابراهیم/ ۳۶.
۵- امالی، ج ۱، ص ۴۴.

فرمود: به خدا قسم، شما از آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین هستید. گفتم: جانم فدایت باد، از خود آنها هستم؟ گفت: به خدا از خودشان هستی. این گفته را سه بار تکرار کرد. سپس به من نگاه کرد و به من گفت: ای عمَر! خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[1]

۶) از علی بن نعمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره آیه: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام و پیروان آنها هستند.[2]

۷) از ابو صباح کنانی نقل شده است که امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» سپس گفت: علی علیه السلام بر دین ابراهیم و بر طریقه او است و شما هم شایسته‌ترین مردم نسبت به او هستید.[3] سپس فرمود: علی علیه السلام بر دین ابراهیم و بر روش اوست و شما سزاوارترین مردم به او هستید.

۸) شیخ طبرسی روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: سزاوارترین مردم نسبت به پیامبران، داناترین آنها است نسبت به آن چیزی که آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[4]

۹) زمخشری در کتاب ربیع الابرار از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بی شک سزاوارترین مردم به پیامبران، داناترین آنها هستند نسبت به آن چیزی که آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» تا آخر آیه. و فرمود: بدون شک، دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا اطاعت کند. هر چند که خویشاوند محمّد نباشد و همانا دشمن محمد کسی است که از خدا نافرمانی کند، هر چند با محمّد، خویشاوند باشد.[5]

۱۰) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» گفته است: یعنی به صفات رسول خدا صلی الله علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۳.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۸.
۵- ربیع الابرار، ج ۳، ص ۵۶۰.

و آله که در تورات آمده است، آگاهی دارید و آن را پنهان می‌کنید.[1]

۱۱) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود آمده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه:«وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِيَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و چون رو به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند، یهودیان از این کار خوشحال بودند. وقتی خداوند او را از نماز خواندن به سوی بیت المقدس باز داشت و دستور داد رو به کعبه نماز بخواند، یهودیان از این کار عصبانی شدند. تغییر قبله هنگام نماز ظهر بود. پس گفتند: محمد صلی الله علیه و آله، نماز ظهر را رو به قبله ما خواند، پس به آن چه که بر محمد صلی الله علیه و آله پیش از ظهر نازل شده است ایمان بیاورید و به بقیه آن کفر بورزید. منظور آنها قبله بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به کعبه نماز خواند. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی امید است که رو به سوی قبله ما کنند.[2]





**﴿وَلاَ تُؤْمِنُواْ إِلاَّ لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللّهِ أَن يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)﴾**

[و (گفتند) جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید. بگو: هدایت، هدایت خداست مبادا به کسی نظیر آن چه به شما داده شده داده شود یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند. بگو: (این) تفضل به دست خداست. آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست * رحمت خود را به هر کس که بخواهد، مخصوص می‌گرداند و خداوند دارای بخشش بزرگ است]

۱) بشاره مصطفی، از سعید بن زید بن ارطاة، از کمیل بن زیاد نقل کرده است که علی علیه السلام در سخنی فرمود: ای کمیل! رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک روزی که مهاجران و انصار گرد هم جمع شده بودند، در نیمه ماه رمضان آن گاه که در بالای منبر خود سر پا ایستاده بود، سخنی گفت. ایشان فرمود: علی علیه

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲.

السلام و دو فرزند او، که همگی آنها از نیکان می‌باشند، از من می‌باشند و من هم از آنها هستم. آنان در مرتبه بعد از مادرشان همگی پاک و مطهر هستند. آنها بسان کشتی هستند؛ هر کس سوار آن کشتی شود، نجات پیدا می‌کند و هر کس جا بماند، سقوط می‌کند. نجات یافته در بهشت است و سقوط کرده در آتش. «الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»، «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» ای کمیل! برای چه به ما حسادت می‌ورزند. خداوند ما را به وجود آورده است قبل از این که آنها، ما را بشناسند. آیا فکر می‌کنی با حسادتشان نسبت به ما، ما را از پروردگارمان باز می‌دارند؟[1]

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)»

[و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری، آن را به تو نمی‌پردازد، مگر آن که دایماً بر (سر) وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان (به پندار خود) گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان (هم) می‌دانند]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» فرمود: یهودیان گفتند: بر ما حلال است که مال و اموال آدم‌های اُمّی را بگیریم و امیّون آنهایی هستند که کتابی ندارند. خداوند در جواب آنها فرمود: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»[2]

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷)»

۱- بشارة مصطفی، ص ۳۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

**[کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت]**

۱) شیخ در کتاب امالی، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از وهب بن جریر و از ابو زید هروی و آن دو از شعبه، از اعمش، از ابو وائل، از عبدالله نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قسمی بخورد که به وسیله آن مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را در حال خشم و غضب ملاقات خواهد کرد. خداوند این گفته را در کتابش تأیید کرده است، آن جا که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً». اشعث بن قیس ناگهان ظاهر شد و گفت: این آیه در باره من نازل شده است. داوری مخاصمه‌ای را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و او با قسم دادن من در آن باره قضاوت کرد.

۲) از شیخ، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از وهب بن جریر، از پدرش، از عدی بن عدی، از رجاء بن حیوه و از عرس بن عمیره نقل شده است که گفت: عدی بن عدی، از پدرش نقل کرده است که: امرؤالقیس و مردی از حضرموت مخاصمه خود را که بر سر یک قطعه زمین بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا برهان و بینه‌ای داری؟ اگر زمین تو را با قسم خوردن تصاحب کند، از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و او را به عنوان انسان درستکار نمی‌پذیرد و عذاب دردناک در انتظار او است. آن مرد ترسید و زمین را به او پس داد.[۱]

۳) شیخ، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از ابو ولید، از ابو عوانه عبد الملک بن عمیر، از علقمة بن وائل، از پدرش نقل کرده است: مردی از حضرموت و امرؤالقیس بر سر یک قطعه زمین با هم منازعه داشتند. به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. امرؤالقیس گفت: این مرد، زمین مرا در جاهلیت غصب کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا دلیل و برهانی داری؟ گفت: نه. فرمود: پس باید قسم بخورد. گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! در این صورت، زمین مرا تصاحب خواهد کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر زمین

---

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تو را بگیرد، از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد و او را به عنوان انسان درستکار نخواهد پذیرفت و دچار عذاب دردناک خواهد شد.[1]

۴) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از دوستانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه در باره عهد و پیمان نازل شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَـٰئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و کلمه «خلاق» یعنی نصیب و بهره. پس کسی که در آخرت، نصیب و بهره‌ای ندارد، چگونه می‌خواهد وارد بهشت شود؟[2]

۵) عیّاشی، از علی بن میمون صائغ ابو الاکراد، از عبدالله بن ابی یعفور نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیده است: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی‌کند و آنها را به عنوان انسان‌های درستکار نمی‌پذیرد و دچار عذاب دردناک خواهند شد: کسی که ادعای امامت از جانب خدا بکند و حق او نباشد، کسی که امامی را که از جانب خدا می‌باشد انکار کند، و کسی که بگوید: فلانی و فلانی بهره ای از اسلام دارند.[3]

۶) از ابوحمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت نه با آنها سخن می‌گوید و نه به آنها نگاه می‌کند و نه آنها را به عنوان انسان‌های درستکار می‌پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک می‌شوند: هر کس امامی را که از جانب خدا می‌باشد، انکار کند، یا ادعا بکند که او امام است از جانب غیر خدا، یا بپندارد که فلانی و فلانی بهره ای از اسلام دارند.[4]

۷) اسحاق بن ابی هلال، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیا شما را از بزرگترین زنا با خبر بکنم؟ گفتند: بلی، ای امیرالمؤمنین! گفت: زن شوهرداری که زناکار باشد و دارای بچه‌ای بشود و آن بچه را به شوهر خود نسبت

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۶۸.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۷ ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۶۵.

دهد. او همان کسی است که خداوند با او صحبت نمی‌کند و به او نگاه نمی‌کند و او را به عنوان انسان درستکار نمی‌پذیرد و دچار عذاب دردناک خواهد شد.[1]

۸) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سه کَس هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی‌کند و آنها را نمی‌پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند شد: مردان دیّوث، افراد فحشا پیشه و فحشاگر و آدم توانمندی که از مردم، طلب مال می‌کند.[2]

۹) از ابوحمزه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه کَس هستند که خداوند در روز قیامت نه با آنها صحبت می‌کند و نه به آنها نگاه می‌کند و نه آنها را می‌پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند بود: پیرمرد زناکار، فقیر متکبّر و پادشاه ستمگر.[3]

۱۰) از سکونی، از امام محمد باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که رسول خدا فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک می‌شوند: کسی که دامن تکبّر را به دنبال خود می‌کشد، کسی که کالای خود را با دروغ، آراسته جلوه دهد و مردی که با محبت از تو استقبال کند، ولی قلبش پر از کینه و غش باشد.[4]

۱۱) ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت، نه با آنها صحبت می‌کند و نه آنها را می‌پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند شد. پرسیدم: این زیانکاران چه کسانی هستند؟ فرمود: آدم متکبّر، و کسی که بر دیگران منت بگذارد و کسی که کالایش را با قسم دروغ رواج دهد و بفروشد. پیامبر این گفته را سه بار تکرار کرد.[5]

۱۲) به نقل از سلمان: سه کَس هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی‌کند: زناکاری که موهای جو گندمی دارد و سنّی از او گذشته است، آدم فقیر و متکبّر و مغرور، آدمی که از قسم به عنوان کالا استفاده می‌کند. بدون قسم چیزی

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۶۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۰.

نمی‌خرد و بدون قسم چیزی نمی‌فروشد.[1]

۱۳) از ابو معمّر سعدی، از امام علی علیه السلام نقل شده است که امام در باره «و لا ینظر إلیهم یوم القیامة» فرمود: یعنی با خیر خواهی به آنها نگاه نمی‌کند؛ یعنی به آنها رحم نمی‌کند. بعضی اوقات عرب‌ها به آدم‌های بزرگ و یا پادشاه می‌گویند: به ما نگاه نمی‌کنی. یعنی به ما خیر نمی‌رسانی، و این همان نگاهی است که خداوند به خلق خود می‌کند.[2]

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹)﴾

[و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به (خواندن) کتاب (تحریف شده‌ای) می‌پیچانند تا آن (بربافته) را از (مطالب) کتاب (آسمانی) پندارید، با این که آن از کتاب (آسمانی) نیست و می گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند، با این که خودشان (هم) می‌دانند * هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید، بلکه (باید بگوید) به سبب آن که کتاب (آسمانی) تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید، علمای دین باشید]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ» فرموده است: یهودیان چیزی را می‌گویند که در تورات نیست، ولی می‌گویند که در تورات هست. خداوند آنها را دروغگو می‌داند.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۲.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲) و علی بن ابراهیم در باره «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللّهِ وَلَـكِن كُونُواْ رَبَّانِيِّينَ» گفته است: هیچ وقت عیسی به مردم نگفت که من شما را آفریده‌ام و بندگان من باشید. ولی به آنها گفت: ربانیّون باشید؛ یعنی دانشمند.[1]

**﴿وَلاَ يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِكَةَ وَالنِّبِيِّيْنَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (۸۰)﴾**

**[و (نیز) شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آن که سر به فرمان (خدا) نهاده‌اید (باز) شما را به کفر وامی‌دارد؟]**

۱) علی بن ابراهیم: قومی فرشتگان را پرستش می‌کردند و گروهی از مسیحیان پنداشتند که عیسی خدا است. و یهودیان گفتند که عزیر، پسر خدا است. آن گاه خداوند فرمود: «وَلاَ يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِكَةَ وَالنِّبِيِّيْنَ أَرْبَابًا».[2]

**﴿وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُواْ وَأَنَاْ مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱)﴾**

**[و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم؛ سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد؛ البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید. آن گاه فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم]**

۱) علی بن ابراهیم: خداوند، میثاق محمد صلی الله علیه و آله را از دیگر پیامبران گرفته است که به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند و خبر او را به

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

ملت‌هایشان بدهند.[1]

۲) علی بن ابراهیم گفته است: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند، هیچ پیامبری را، از حضرت آدم گرفته تا سایر پیامبران، نفرستاده است، مگر این که باز می‌گردند و به علی علیه السلام کمک می‌کنند، و این گفته خداوند است: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» که مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. «وَلَتَنصُرُنَّهُ» که مقصود امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. سپس در عالم ذرّ به آنها فرمود: «أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي» یعنی عهد و پیمان مرا، «قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ» یعنی خدا به فرشتگان فرمود: «فَاشْهَدُواْ وَأَنَاْ مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ» و این به همراه همان آیه‌ای است که در سوره احزاب آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنكَ وَ مِن نُّوحٍ وَابراهيم وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا»[2] [و (یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از (همه) آنان پیمانی استوار گرفتیم] و آیه‌ای که در سوره اعراف است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»[3] [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت].

۳) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از فیض بن ابی شیبه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ» و تا آخر آیه را تلاوت کرد و فرمود: باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورید و به یاری علی علیه السلام بشتابید، و فرمود: بلی، به خدا قسم، از آدم گرفته تا همه پیامبران، خداوند هیچ پیامبر و یا رسولی را نفرستاده، مگر این که همه آنها را به دنیا باز می‌گرداند تا در حضور علی علیه السلام بجنگند.[4]

۴) صاحب کتاب الواحده از ابو محمد حسن بن عبدالله اطروشی کوفی، از عبدالله بن جعفر بن محمد بجلی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.
۲- احزاب/ ۷.
۳- اعراف/ ۱۷۲.
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

نقل کرده است که امیر المؤمنین علي علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، یگانه و یکتا است و در وحدانیت خود بی همتا است. آن گاه با کلمه‌ای سخن گفت. آن کلمه به نور تبدیل شد و سپس از آن نور، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را و مرا و نسل مرا آفرید. سپس با کلمه‌ای سخن گفت و آن کلمه به روح تبدیل شد و خداوند، آن روح را در داخل آن نور قرار داد و آن را در بدن ما جای داد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم و ما حجّت خلق او هستیم و همواره در پناه سایه‌ای سبز هستیم؛ جایی که نه خورشید است و نه ماه و نه روز و نه چشمی که پلک بزند. او را می‌پرستیم و به تقدیس او می‌پردازیم و تسبیح گوی او هستیم. او پیش از آن که خلقش را بیافریند، از پیامبران، عهد و پیمان گرفت که به ما ایمان بیاورند و به یاری ما بشتابند. آن جا که می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ» یعنی «لتـؤمننّ» به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و به یاری جانشین او بشتابند. به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، ولی به جانشین او کمک نکردند؛ اما به زودی همگی کمک خواهند کرد. خداوند، علاوه بر پیمان محمد صلی الله علیه و آله، از من نیز عهد و پیمان گرفته است تا به همدیگر یاری برسانیم. پس همانا من به یاری محمد صلی الله علیه و آله شتافتم و در حضور او جنگیدم و دشمنانش را کشتم و از طریق کمک کردن به محمد صلی الله علیه و آله به آن عهد و پیمانی که خداوند از من گرفته بود، وفا کردم؛ اما هیچ یک از پیامبران خدا و فرستادگان او به یاری من نیامدند؛ چرا که خداوند، آنها را قبض روح کرده است؛ ولی آنان به زودی به یاری من خواهند آمد.[1]

۵) حسن بن ابی الحسن دیلمی در کتابش با سند خود از فرج بن ابی شیبه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام پس از تلاوت آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّـهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و مقصود از «وَلَتَنصُرُنَّهُ» جانشین او علی علیه السلام می‌باشد. خداوند هر پیغمبر و یا رسولی را که فرستاده، برای پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام از آنها عهد و

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۲.

پیمان گرفته است.[1]

۶) عیاشی، از حبیب سجستانی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ» پرسیدم: پس چگونه است که موسی به عیسی ایمان می‌آورد و او را یاری می‌کند، در حالی که او را ندیده است و چگونه عیسی به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورد و او را یاری می‌دهد در حالی که او را ندیده است؟! سپس فرمود: ای حبیب! از قرآن، آیات بسیاری حذف شده است؛ ولی چیزی به آن اضافه نشده است، مگر چند تا حرف که کاتبان قرآن، این حروف را به اشتباه[2] بر قرآن افزوده‌اند و مردان نیز در آن به وادی گمان و توهّم در غلتیده‌اند، در حالی که وهم و پنداری بیش نیست. پس آیه را چنین بخوان: «واذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ- أمم- النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ». و گفت: خداوند، این آیه را این گونه نازل کرده است، ای حبیب! به خدا قسم، هیچ ملتی از ملّت‌هایی که قبل از موسی بودند به آن عهد و پیمانی که خدا از آنها در باره پیامبر بعد از خودشان گرفته بود، وفا نکردند. ملت موسی هم هنگامی که موسی آمد، دروغ گفتند و به او ایمان نیاوردند و به جز تعداد اندکی از آنها، کسی او را یاری نکرد. ملت عیسی هم به محمّد صلی الله علیه و آله دروغ گفتند و به او ایمان نیاوردند و هنگامی که مبعوث شد، فقط تعداد اندکی به او ایمان آوردند و یاریش کردند. این امت نیز، آن عهد و پیمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته بود، انکار کردند. آن روزی که علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد و مردم را در زمان حیات خویش به پذیرش ولایت و اطاعت از او دعوت کرد و از آنان در این زمینه، گواه و تأیید گرفت. کدام عهد و پیمان از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام، محکم‌تر می‌باشد؟ به خدا قسم، وفا نکردند، بلکه انکار کردند

---

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۹.

۲- این حدیث، مرسل است و هیچ کدام از اهل حدیث نگفته‌اند که حبیب سجستانی مورد وثوق است. در ضمن، این حدیث با آن چه که علما بر آن اجماع دارند، مغایرت دارد. علما اعتقاد دارند که قرآن کریم، همان است که در قالب یک کتاب، جمع آوری شده و اکنون در اختیار ماست و تا روز قیامت نه بر آن افزوده می‌شود و نه از آن کاسته می‌شود.

و دروغ گفتند.[1]

۷) بکیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند از پیروان ما عهد و پیمان گرفته است که ولایت ما را بپذیرند. آنها در عالم ذرّ بودنـد، آن روزی که از آنها در قالب عالم ذر، میثاق گرفت و آنان به خداوندی خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند و نیز خداوند، امامـان پـاکش علـیهم السـلام را در حالی که در عالم ظل (مجردات) بودند، بر محمّد صلی الله علیه و آله عرضه کـرد و گفت: خداوند، آنها را از گلی خلق کرده است که با آن، حضرت آدم را خلـق کـرده بود، و نیز فرمود: خداوند، روح شیعیان ما را دو هزار سـال، پـیش از بـدن‌هایشـان خلق کرده است و (ولایت) را بر آنها عرضه کرد. پیامبر خدا صلی الله علیـه و آلـه، علی علیه السلام را به آنها معرفی کرد و ما آنها را از لحن گفتارشان می‌شناسیم.[2]

۸) زراره می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا می‌توان گفت آن گـاه کـه خداوند در عالم ذر، در صلب آدم، از انسان‌ها میثـاق گرفـت و سـپس آنهـا را بـر خویش عرضه کرد، در واقع به منزله دیدار آدمیان با خدا بوده است؟ فرمود: بلی ای زراره؛ آنها ذره‌ای در پیش او بودند که خداوند بر ربوبیت خـویش و نبـوت محمّـد صلی الله علیه و آله از آنان عهد و پیمان گرفت؛ سپس عهده‌دار رزق و روزی آنهـا شد و دیدار آدمیان با خـودش (خداونـد) را از یـاد آنـان بـرد و در دل‌هـای آنهـا شناخت خود را جایگزین ساخت. پس ناگزیر، هـر کـه را کـه از او میثـاق گرفتـه است، وارد دنیا می کند؛ اگر آن عهد و پیمانی را که در باره محمد صلی الله علیـه و آله از او گرفته شده بود، انکار کند، دیگر اقرار به میثـاق قبلـی (اقـرار بـه ربوبیـت پروردگار) به حال او سودی ندارد؛ ولی هر کس عهد و پیمان بـا محمّـد صـلی الله علیه و آله را انکار نکند، آن اقرار پیشین در نزد پروردگـار، بـه حـال او سـودمند خواهد بود.[3]

۹) فیض بن ابی شیبه می‌گوید: امام صادق علیه السـلام پـس از تـلاوت آیـه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَـدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ» تا آخر آیه، فرمود: حتماً به رسـول خـدا صـلی الله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۷۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۷۳.

علیه و آله و سلم ایمان می‌آورید و حتماً به یاری علی علیه السلام می‌شتابید. گفتم: به یاری علی علیه السلام می‌شتابید؟ فرمود: بلی، خداوند، هیچ پیامبر و رسـولی را نفرستاده، مگر این که آنها را به دنیا باز می‌گرداند تا در رکاب امیر المـؤمنین علـی علیه السلام بجنگند.[1]

۱۰) سلام بن مُستنیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی نامی بـر خود نهاده اند که خداوند آن نام را جز بر علی ابن ابی طالـب علیـه السـلام ننهـاده است و تأویل آن هنوز نیامده است. گفتم: جانم فدایت! چه وقت تأویل آن می‌آید؟ گفت: وقتی تأویل آن بیاید، خداوند، پیامبران و مؤمنان را در برابر خود جمـع مـی کند تا به یاری علی علیه السلام بشتابند. خداوند نیز در این زمینـه فرمـوده اسـت: «وإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثم جاءكم رسول مصـدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءأقررتم وأخذتم على ذلكم إصري قـالو أقررنـا قال فاشهدوا و أنا مَعَكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ». در آن روز رسول خـدا صـلی الله علیـه و آله، پرچم را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام می‌سپارد و علی علیه السـلام امیر همه مخلوقات می‌شود و همه خلایق در زیر پرچم او قرار می‌گیرند و او امیر و سرور همه آنها خواهد بود. تأویل این نام، چنین است.[2]

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ ابراهيم وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۷۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۷۷.

(۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعدِ ذَلِكَ وَأَصلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعدَ إِيمَانِهِم ثُمَّ ازدَادُوا كُفرًا لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُم كُفَّارٌ فَلَن يُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَبًا وَلَوِ افتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ (۹۱)».

[آیا جز دین خدا را می‌جویند با آن که هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید * بگو: به خدا و آن چه بر ما نازل شده و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آن چه به موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم * و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است * چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند، با آن که شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند * آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است *در آن (لعنت) جاودانه بمانند. نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند * مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستگاری (پیشه) نمودند که خداوند آمرزنده مهربان است * کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر (خود) افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند * در حقیقت، کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند، اگر چه (فراخنای) زمین را پر از طلا کنند و آن را (برای خود) فدیه دهند، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد. آنان را عذابی دردناک خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت]

۱) عیّاشی از عمّار بن ابی احوص، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی در ابتدای آفرینش، دو دریا خلق کرد؛ یکی از آنها شیرین و گوارا بود و دیگری شور و تلخ. آن گاه خاک آدم را از آن دریای شیرین و گوارا آفرید. سپس آن دریای شیرین را بر دریای شور و تلخ جاری ساخت و آن را به لجن بد بو تبدیل نمود. آن گاه آدم را خلق کرد. سپس از کتف

راست آدم یک مشت برداشت و آن را در صلب آدم پاشید و گفت: اینها در بهشت هستند و اهمیتی نمی‌دهم. سپس از کتف چپ آدم یک مشت برداشت و آن را در صلب آدم پاشید و گفت: اینها در آتش هستند و اهمیتی نمی‌دهم و در مقابل کاری که انجام می‌دهم بازخواست نمی شوم؛ ولی برای من در باره این‌ها و آن‌ها بداء حاصل خواهد شد و این‌ها به زودی مورد سئوال قرار گرفته می‌شوند. امام صادق علیه السلام گفت: اما در آن روز، اصحاب شمال (جهنمّی‌ها) در عالم ذرّ از پروردگارشان پرسیدند: پروردگارا! چرا آتش را بر ما واجب گردانیدی، تو که داور عادل هستی، قبل از این که حجّت بر ما تمام شود و ما را با پیامبران بیازمایی و به فرمان‌بری یا نافرمانی ما پی ببری؟ خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: همین الآن با دلیل و برهان به شما خبر خواهم داد که اطاعت می‌کنید و یا نافرمانی؛ و پس از اطلاع، عذر و بهانه می‌آورید. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه خداوند به مالک، متولّی آتش جهنم، وحی کرد که به آتش دستور بدهد تا زبانه بکشد و جماعتی را از خودش بیرون بریزد. سپس خارج شدند و خداوند به آنها فرمود: به میل خود وارد آتش شوید. گفتند: به میل خود وارد نمی‌شویم. دوباره فرمود: اطاعت کنید و وارد شوید، در غیر این صورت، بر خلاف میل شما، با همین آتش به شدت عذابتان خواهم کرد. گفتند: ما از ترس آتش به سوی تو فرار کرده‌ایم و در باره آن با تو به منازعه پرداخته‌ایم. چون تو آن را بر ما واجب گردانیده‌ای و ما را از دوزخیان قرار داده‌ای. پس چگونه ممکن است که با میل خود وارد آن شویم؟ با اصحاب یمین (بهشتیان) شروع کن و به آنها امر کن که داخل آتش بروند؛ اگر می‌خواهی که بین ما و آنها به عدالت رفتار کرده باشی. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به اصحاب یمین امر کرد که وارد آتش شوند و آنها در پیشگاه او در عالم ذرّ بودند. به آنها فرمود: با میل خود وارد این آتش بشوید. آنها شروع به وارد شدن در آن آتش کردند و همگی وارد آن شدند. اما خداوند، آتش را برای آنها سرد و سلامت گردانید. و آنها را از آتش بیرون آورد. سپس خداوند تبارک و تعالی اصحاب یمین و اصحاب شمال را صدا زد و به آنها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ اصحاب یمین گفتند: همین طور است بار خدایا؛ ما آفریده و مخلوق تو هستیم، به تو اقرار و از تو اطاعت می‌کنیم. اصحاب شمال گفتند: درست است پروردگارا؛ ما آفریده و مخلوق تو هستیم، بدون این که ما را تمایلی به آن باشد، و

این است گفتار خداوند که می‌فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعونَ» امام صادق علیه السلام فرمود: توحید و یکتا پرستی آنان این گونه است.[1]

۲) از عبایه اسدی نقل شده است که از علی علیه السلام شنیده است که می‌فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعونَ» آیا این امر اتفاق افتاده است؟ گفتم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: نه، چنین نیست. قسم به کسی که جانم در دست اوست، تا آن گاه که زن با مرد مجردی[2] همراه می شود در حالی که هر دو در امان هستند و از مار و عقرب و مانند آن نیز دیگر ترسی وجود نداشته باشد.

۳) صالح بن میثم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» پرسیدم: گفت: این زمانی است که علی علیه السلام می‌گوید: من شایسته ترین مردم نسبت به این آیه هستم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ* لِيُبَيِّنَ لهم الّذی یَختلِفونَ فیه و لِیَعلم الّذینَ کفروا أنّهم کانوا کاذبین»[3]ـ[4] [و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد، بر نخواهد انگیخت. آری، (انجام) این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند* تا (خدا) آن چه را در (مورد) آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شده‌اند، بدانند که آنها خود دروغ می‌گفته‌اند]

۴) رفاعة بن موسی می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام این آیه را می‌خواند: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» و فرمود: وقتی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، زمینی باقی نمی‌ماند، مگر این که صدای شهادت: لاإله إلّا الله و أنّ محمداً رسول الله از آن بلند می‌شود.[5]

۵) ابن بکیر می‌گوید: از ابو الحسن علیه السلام در باره آیه « وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۷۸.

۲ - در روایت تعبیر «بمن عذب» است که برای آن معنای روشنی نیافتیم و لذا احتمال داده شد عبارت صحیح «بمن عزب» باشد. (مترجمین)

۳- نحل/ آیات ۳۸ـ۳۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۸۰.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۸۱؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۱.

السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» پرسیدم، فرمود: در باره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است؛ آن گاه که بر یهودیان و مسیحیان و صابئین و زندیق‌ها و اهـل رده و کفّار در مشرق و مغرب جهان خروج می‌کند و اسلام را بر آنها عرضـه مـی‌دارد، هر کس با میل خود اسلام را بپذیرد، به او دستور می‌دهد که نماز بخوانـد و زکـات بدهد و به آن چیزی که مسلمان به انجام آن مکلّف شـده و خداونـد بـه او واجـب گردانیده، امر می‌کند، و هر کس اسلام را نپذیرد، گردنش را می‌زند تـا ایـن کـه در مشرق و مغرب جهان کسی باقی نماند، مگر این‌که توحید را بپـذیرد. بـه او گفـتم: جانم فدای شما! مردم بیش از اینها هستند. فرمود: وقتی خداوند اراده کند کـاری را انجام دهد، زیاد را کم می‌گرداند و کم را بی‌شمار.[1]

۶) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم و یعقـوب بـن زید و همگی از ابن فضّال، از ابن بکیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند کـه ایشان در باره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعـا وَكَرْهًـا» فرمـود: منظور از این آیه، پذیرش توحید و وحدانیت خداوند عز و جل است.[2]

۷) شیخ در کتاب امالی، از گروهی، از ابوالمفضّـل، از احمـد بـن عبـد العزیـز جوهری در بصره، از علی بن محمد بن سـلیمان نـوفلی، از پـدرش، از محمّـد بـن عودن بن عبدالله بن حارث، از پدرش، از عبدالله بن عباس در باره آیه «وَلَـهُ أَسْـلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» فرمود: فرشتگان در آسمان و مؤمنـان در زمین به دلخواه، ایمان آوردند. اوّلین و قدیمی‌ترین فرد این ملّـت در ایمـان آوردن، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و هر امّتی یک پیشرو دارد. منافقان با اکـراه و اجبار ایمان آورده‌اند و علی بن ابی طالب علیه السلام، اوّلین شـخص ایـن امّـت است که اسلام آورده است و اوّلین کسی است که از جانـب رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله با مشرکین و پس از آن با منافقین و آنهایی که بـا زور ایمـان آورده‌انـد، جنگیده است.

۸) شیخ با سند خود، از ابو محمد فحّام، از ابو الحسن محمد بن احمد بن عبید الله هاشمی منصوری، از عموی پدرم ابو موسی عیسـی بـن احمـد بـن عیسـی بـن منصور، از امام علی نقی علیه السلام، از پدرش، امام محمدّ تقـی علیـه السـلام، از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۲.
۲- توحید، ج ۴۶ ح ۷.

پدرش امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نزد سرور ما امام صادق علیه السلام بودم که ناگهان اشجع سلمی[1] وارد شد و امام را مدح نمود؛ اما متوجه شد که امام صادق علیه السلام مریض است، پس نشست و حرفی نزد. سید و سرور ما امام صادق علیه السلام به او فرمود: بیماری را رها کن و چیزی را که به خاطر آن آمدی، برای ما بگو. وی دو بیت زیر را خواند: **خداوند با لطف و رحمت خویش، لباس عافیت و سلامت را بر تو بپوشاند؛ چه هنگامی که خواب بر تو غلبه کند و چه آن گاه که دچار بی‌خوابی می‌شوی. خداوند، بیماری را از جسم تو خارج کند همچنان که طناب ذلّت بار نیاز و خواهش را از گردن تو باز کرده است.** امام فرمود: ای خادم! به همراه خودت چه داری؟ گفت: چهار صد درهم. فرمود: آن را به اشجع بده. آن را گرفت و تشکر کرد و رفت. امام فرمود: او را برگردانید. اشجع گفت: ای سرورم! از تو درخواست کردم، به من بخشیدی و بی‌نیازم کردی؛ پس چرا مرا بازگردانیدی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به نقل از پدرانش به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: بهترین بخشش آن است که نعمت آن بیشتر و با دوام‌تر باشد، و چیزی که من به تو دادم، برای تو یک نعمت پایدار نمی‌شود. این انگشتر مرا بگیر. اگر ده هزار درهم در قبال آن به تو دادند، بفروش و گرنه فلان موقع نزد من بازگرد تا آن مبلغ را به تو بدهم. اشجع گفت: سرور من! به راستی مرا بی‌نیاز گردانیدی؛ ولی من دائماً در سفر هستم و در جاهای ترسناک رفت و آمد می‌کنم. چیزی به من بیاموز که بتوانم از خودم محافظت کنم. امام گفت: هر گاه از چیزی ترسیدی دست راستت را بر فرق سرت بگذار و با صدای بلند این آیه را بخوان: «**أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**». اشجع گفت: به بیابانی رسیدم که در آن، جن فراوان بود. شنیدم کسی می‌گوید: او را بگیرید. این آیه را خواندم، آن گوینده گفت: چگونه دستگیرش کنیم در حالی که با یک آیه طیّبه از خود محافظت کرده است.[2]

۹) علی بن ابراهیم در باره «**أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ**» گفته است: منظور این است



---

۱- اشجع بن عمرو سلمی؛ شاعری بود ماهر و توانا و در همه زمینه‌ها شعر می‌گفت. وی در زمره شاعران بزرگ قرار دارد و هم ردیف ابونواس و ابوالعتاهیه می‌باشد. ابن شهر آشوب او را از شاعران اهل بیت علیهم السلام به شمار آورده است. «اعیان الشیعه، ج ۳ ص ۴۴۷».

۲- امالی، ج ۱، ص ۲۸۷.

که آیا غیر از این دین را می‌جویید؟ به شما گفتم که به محمّد صلی الله علیه و آله و جانشین او اقرار کنید «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهًا» یعنـی از ترس شمشیر. علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیـه و آله دستور داد که به پیامبران و فرستادگان و کتـاب اقـرار کنـد و بـه او گفـت: ای محمد! «قُلْ»، «آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى ابراهيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى» و آن چه داده شده است به «النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».[1]

۱۰) عیّاشی از حنان بن سدیر، از پدرش نقل کرده است که مـی‌گویـد از امـام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا فرزندان یعقوب علیه السلام، پیامبر هستند؟ گفت: نـه؛ ولی آنها نوه‌های فرزندان پیامبران می‌باشند. آنان فارغ البال و آسوده از دنیا رفتنـد. آنها توبه کردند و به یاد آوردند که چه کرده‌اند.[2]

۱۱) علی بن ابراهیم در باره «و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یُقبَلَ منه» گفتـه است که از آیات محکم می‌باشد. سپس خداوند عز و جل یاد مـی‌کنـد از: «الَّـذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ»[3] [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند]. کـه در باره امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد که پس از پیامبر به او کفر ورزیدند و آن گاه این آیات نازل شد: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُوْلَـئِكَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ * إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُواْ فَإِنَّ الله غَفُورٌ رَّحِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الضَّآلُّونَ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ أُوْلَـئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ *» و همـه اینهـا در بـاره دشـمنان خاندان محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.[4]

۱۲) طبرسی در تفسیر مجمع البیان در باره آیه: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۳.
۳- بقرة/ ۲۷.
۴- تفسیر قمی، ج ۱/ ص ۱۱۵.

«أُولَـٰئِكَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّهِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ * إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ» می‌گوید: گفته‌اند که این آیات در باره فردی از انصار به نام حارث بن سوید بن صامت می‌باشد. او با حیله و نیرنگ، مجذّر بن زیاد بلوی را کشته و فرار کرده بود و از اسلام برگشته بود. او به مکّه رفت؛ ولی پشیمان شد. از قبیله‌اش خواست از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرسند که آیا او می‌تواند توبه کند؟ آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کردند و این آیات نازل شد تا «إلاّ الذین تابوا» یکی از افراد قبیله‌اش این آیات را نزد او برد و او گفت: من می‌دانم که تو راستگو هستی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تو راستگوتر است و خداوند از همه صادق‌تر است. او به مدینه برگشت و توبه کرد و اسلام او نیکو گردید. طبرسی گفته است: این موضوع از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[1]



**﴿لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)﴾**

**[هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید، انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید، قطعا خدا بدان داناست]**

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمر بن عبد العزیز، از یونس بن ظبیان، نقل کرده است: که امام صادق علیه السلام این آیه را چنین خواند: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مَّا تُحِبُّونَ» و فرمود: این آیه را این گونه بخوان.[2]

۲) او همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از حسن بن محبوب، از ابو ولاد حنّاط نقل کرده است که وی از امام صادق علیه السلام پرسیده است: مقصود خداوند عز و جل از احسان در آیه «و بالوالدین احساناً» چه می‌باشد؟ امام صادق علیه السلام جواب داد: احسان، یعنی این که همراه خوبی برای آن دو باشی و آنها را وادار نکنی که از تو چیزی بخواهند که به آن نیاز دارند، هر چند افراد بی‌نیازی باشند. مگر خداوند عز و جل نفرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ».[3]

---

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۸۳، ح ۲۰۹.

۳- کافی ج ۲ ،ص ۱۲۶، ح ۱.

۳) عیاشی، از یونس بن ظبیان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه را چنین خوانده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مَا تُحِبُّونَ».[۱]

۴) مفضّل بن عمر می‌گوید: روزی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و چیزی هم همراهم بود. آن را جلوی امام گذاشتم. پرسید: این چیست؟ گفتم: این هدیه بردگان و بندگان تو است.

فرمود: ای مفضّل! پذیرش این و دیگر چیزهایی که می‌پذیرم از روی نیاز من به آنها نیست؛ آن را می‌پذیرم تا بدان پاک شوند. سپس ادامه داد و گفت: از پدرم شنیدم: اگر یک سال بر هر کس بگذرد و از مال او چیزی به ما نرسد، چه کم باشد چه زیاد، خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند، مگر این که او را مورد عفو قرار دهد. سپس فرمود: ای مفضّل! این از فرائضی است که خداوند آن را بر شیعیان ما واجب گردانیده است؛ همچنان که در کتابش فرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ». آن برّ و پاکی و آن تقوی و راه هدایت و آن دروازه تقوی ما هستیم. دعای ما بر خدا پوشیده نمی‌ماند. بر حلال و حرام خود اکتفا کنید و از خداوند، درخواست کنید. بر حذر می‌دارم شما را از این که از احدی از فقها چیزی بپرسید که به شما مربوط نباشد و یا این که خداوند آن را از شما پنهان داشته باشد.[۲]

۵) محمد بن یعقوب، از تعدای از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن شعیب، از حسین بن حسن، از عاصم، از یونس، از فردی که اسمش را ذکر کرد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: من با شِکَر، صدقه می‌دهم. از او سئوال شد با شکر؟ فرمود: بلی. هیچ چیز را به اندازه شکر دوست ندارم و مایل هستم که با چیزی صدقه بدهم که از همه چیز بیشتر دوست دارم.[۳]

۶) علی بن ابراهیم: در باره این آیه فرموده است: یعنی به پاداش نمی‌رسید، مگر این که حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله را که شامل خمس و غنایم و مالیات است به آنها بازگردانید.[۴]

۷) ابو علی طبرسی به نقل از ابن عمر می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۴.
۲- تفسیر عیاشی،ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۵.
۳- کافی، ج ۴، ص ۶۱، ح ۳.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.

در باره این آیه سئوال شد. فرمود: یعنی این که بنده‌ای مال خود را ببخشد، در حالی که فردی بخیل و دوست دار دنیا باشد و امیدوار باشد که پولدار شود و از فقر بترسد.[1]

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳)، فَمَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)﴾

[همه خوراکی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آن چه پیش از نزول تورات، اسرائیل (=یعقوب) بر خویشتن حرام ساخته بود. بگو: اگر (جز این است و) راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید]

۱) علی بن ابراهیم: امام علیه السلام فرمود: حضرت یعقوب علیه السلام دچار بیماری عرق النساء [سیاتیک] بود و به خاطر آن گوشت شتر را بر خود حرام کرد. یهودیان گفتند: گوشت شتر در تورات حرام شده است. خداوند در جواب آنها فرمود: «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». اسرائیل خودش آن را بر خودش حرام کرد و برای مردم حرام نگردانید. این حکایت قوم یهود است و لفظ آن لفظ خبر است.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و یا شخص دیگری، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بنی اسرائیل وقتی گوشت شتر می‌خوردند، خاصره ایشان درد می‌گرفت به همین خاطر گوشت شتر را بر خودش حرام کردند و این ماجرا قبل از نزول تورات بود؛ اما وقتی تورات نازل شد، بنی اسرائیل آن را حرام نکردند؛ ولی نمی‌خوردند.[3]

۳) عیاشی، از عبدالله بن ابی یعفور نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى

۱- مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۴۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.
۳- کافی، ج ۵، ص ۳۰۶، ح ۹.

نَفْسِهِ» پرسیدم، امام فرمود: هر گاه بنی إسرائیل گوشت شتر می‌خوردند، درد خاصره ایشان زیاد می‌شد و به همین خاطر، گوشت شتر را بر خودشان حرام کرده بودند و این ماجرا قبل از نزول تورات بود. وقتی تورات نازل شد، آن را حرام نکردند ولی نمی‌خوردند.[1]

۴) عمر بن یزید می‌گوید: به ابوالحسن علیه السلام نامه نوشتم و از او در باره مردی پرسیدم که بنده خود را تدبیر کرده است؛ یعنی به او گفته: بعد از مرگ من، تو آزادی؛ آیا می‌تواند او را بفروشد؟ حضرت فرمود: در قرآن آمده است: «كُلُّ الطَّعامِ كَانَ حِلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ»[2]

**﴿قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعوا مِلَّةَ ابراهيم حَنيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)﴾**

[پس کسانی که بعد از این بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند * بگو: خدا راست گفت، پس از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید]

۱) عیّاشی، از حبابه والبیه، از امام حسین علیه السلام شنیده است که فرمود: کسی را نمی‌شناسم که بر دین ابراهیم باشد، به جز ما و شیعیان ما. صالح آن را این گونه روایت کرده است: هیچ کس بر دین ابراهیم نیست. و جابر چنین روایت کرده است: من کسی را نمی‌شناسم که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد.[3]

**﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ ابراهيم وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)﴾**

[در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان (مایه) هدایت است * در آن نشانه‌هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸۸.

برای خدا، حج آن خانه بر عهده مردم است؛ (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقینا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است]

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو زراره تمیمی، از ابو احسان، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی خداوند عز و جل خواست زمین را به وجود بیاورد، به بادها دستور داد که بر سطح آب بوزند و موج ایجاد کنند. سپس کف کرده و به یک کف واحد تبدیل شوند. خداوند آنها را در مکان فعلی کعبه جمع‌آوری کرد و آن را به کوهی از کف تبدیل ساخت، آن گاه زمین را در زیر آن گسترانید و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید. «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» همچنین از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه این نقل شده است.[1]

۲) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ❋ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» فرمود: مقصود از بینات، مقام ابراهیم علیه السلام، آن جا که روی آن سنگ ایستاد و جای پاهایش روی آن نقش بست و نیز حجر الاسود و منزل اسماعیل می باشد.[2]

۳) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: رو به مکّه نماز می‌خواندم که یک زن جلوی من نشسته بود و یا این که در حال عبور بود. جواب داد: اشکالی ندارد. مکّه، بکّه نامیده شده است؛ زیرا مردان و زنان در آن ازدحام می‌کنند.[3]

۴) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم که آیا بیت منظور است یا حرم؟ فرمود: هر کس وارد حرم شود و به آن پناه ببرد، از خشم خداوند در امان خواهد بود و اگر حیوانات وحشی

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۷.
۲- کافی، ج ۴،ص ۲۲۳، ح ۱.
۳- کافی، ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۷.

و یا پرندگان وارد آن جا شوند، از ترس و اضطراب و یا اذیت در امان خواهند بود تا این که از حرم خارج شوند.[1]

۵) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی نقل شده است: که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم. امام جواب داد: اگر بنده‌ای در جایی غیر از حرم، مرتکب جنایتی شود و سپس به حرم پناه ببرد، کسی نمی‌تواند او را در حرم دستگیر کند؛ امّا از خرید کردن، منع می‌شود؛ نه کسی با او معامله می‌کند و نه به او غذا داده می‌شود و نه آب، و کسی با او حرف نمی‌زند. اگر با او این گونه رفتار شود، طولی نخواهد کشید که از آن جا خارج می شود و او را دستگیر می کنند. اگر در حرم جنایتی مرتکب شود، در همان حرم بر او حدّ جاری می‌شود؛ چون حرمت حرم را مراعات نکرده است.[2]

۶) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم. فرمود: اگر دزدی در جایی غیر از مکّه دزدی کند و یا مرتکب جنایتی بشود و سپس به مکّه بگریزد، دستگیر نمی‌شود تا زمانی که در حرم است، مگر این که از آن جا خارج شود؛ اما از خرید کردن منع می‌شود و با او داد و ستد نمی‌شود و کسی همنشین او نمی‌شود، تا این که از آن جا خارج شود و دستگیر گردد؛ ولی اگر آن کار را در حرم انجام دهد، در همان حرم دستگیر می‌شود.[3]

۷) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال و حجّال، از ثعلبه، از ابو خالد قمّاط، از عبد الخالق صیقل نقل شده است: که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم و ایشان فرمود: از من چیزی را پرسیدی که تا حالا کسی از من نپرسیده است، مگر آن کسی که خدا بخواهد. سپس فرمود: هر کسی قصد این خانه را بکند و بداند که این همان خانه‌ای است که خداوند به رفتن به آن جا امر فرموده است و ما اهل بیت صلوات الله علیهم

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۲۶، ح ۱.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۲۶، ح ۱.
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۳.

اجمعین را بشناسد، طوری که حق شناخت ما را به جا بیاورد، در دنیا و آخرت در امن و امان می‌باشد.[1]

۸) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره پرندگان اهلی که وارد حرم شده بودند، سؤال شد. فرمود: نباید به آنها آسیبی برسد؛ چون خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».[2]

۹) ابن بابویه با سند خود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» فرمود: در باره قائم اهل بیت عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. هر کس با او بیعت کند و همراه او داخل شود و با او دست بیعت بدهد و در زمره یارانش در آید، در امان خواهد بود.[3]

۱۰) از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از عرزمی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مکّه، بکّه نامیده شده است، چون مردم در آن مکان دور هم جمع می‌شوند.[4]





۱۱) از او، از محمد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا به کعبه، بکّه گفته‌اند؟ جواب داد: به خاطر گریه مردم در اطراف و در داخل آن.[5]

۱۲) از او، از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبدالله اعرج، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مکان خانه خدا، بکّه نام دارد و مکّه نام آن شهر است.[6]

۱۳) از او، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از فضیل، از امام باقر علیه السلام نقل شده

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۴۵، ح ۲۵.
۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۵۹، باب ۲۰۶ ح ۱، چاپ اعلمی.
۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۸۱، ح ۵.
۴- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۰، باب ۱۳۷، ح ۱.
۵- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۰، باب ۱۳۷، ح ۲.
۶- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۰، باب ۱۳۷، ح ۳.

است که فرمود: مکّه به این خاطر بکّه نامیده شده است کـه مـردان و زنـان در آن ازدحام می‌کنند و زنان در آن جا در مقابل تو و در سمت راست و چـپ تـو و بـه همراه تو نماز می‌خوانند و اشکالی ندارد؛ امـا در دیگـر شـهرها ایـن امـر مکـروه می‌باشد.[1]

۱۴) از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمـد بـن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبیدالله بـن علـی حلبـی نقـل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا مکّه، بکّه نامیده شـده اسـت؟ فرمود: چون بعضی از مردم در آن جا برخی دیگر را با دست خود کنار می‌زنند.[2]

۱۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امـام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره مـردی کـه در خـارج از حـرم مرتکب جنایت بشود و سپس به حرم پناه ببرد، فرمود: بر او حدّ جاری نمـی‌شـود؛ ولی نه کسی با او صحبت می‌کند و نه آب و غذا به او داده می‌شود و بـه او چیـزی فروخته نمی‌شود. اگر این کارها را انجام دهند و امکاناتی در اختیارش قرار نگیـرد، در آستانه خروج قرار می‌گیرد و آن گاه بر او حدّ جاری می شود. اگـر در داخـل حرم مرتکب جنایتی بشود، در داخل حرم، حدّ بر او جاری می‌شود؛ زیـرا حرمـت حرم را نگاه نداشته است.[3]

۱۶) عیاشی از عبدالصمد بن سعد نقل کرده است: ابو جعفر خواست خانه‌هـای اهل مکّه را از آنان بخرد و به مسجد بیفزاید؛ اما قبول نکردند. آنها را تشویق کـرد؛ اما نپذیرفتند. او ناراحت شد و به نزد امام صادق علیه السلام آمد به ایشـان گفـت: من از این مردم خواستم که قسمتی از خانه‌ها و حیاط آن را بدهنـد تـا بـه مسـجد بیفزاییم؛ اما این اجازه را به من ندادند و مرا سخت ناراحت کردند.امام صادق علیـه السلام گفتند: غمگین نباش، زیرا حجّت تو در مقابل ایشان واضح و آشـکار اسـت. گفت: با چه دلیلی برای ایشان حجّت بیاورم؟ فرمود: با کتاب خدا. پـس گفـت: در کجای کتاب خدا؟ حضرت این آیه را خواندند: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ». خداوند به تو خبر داده است که اوّلین خانه‌ای که برای مـردم سـاخته شـده

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۰، باب ۱۳۷، ح ۴.
۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۱، باب ۱۳۷، ح ۵.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

است، همانی است که در بکّه است. اگر آن خانه‌ها قبل از کعبه در اختیارشان بوده است، پس متعلق به آنها است؛ اما اگر خانه کعبه، قدیمی‌تر باشد، آن حیاط و محوطه، متعلق به خانه کعبه است. ابو جعفر با این ادلّه برای آنها دلیل و برهان آورد. آن گاه به او گفتند: هر کاری دوست داری بکن.[1]

۱۷) از حسن بن علی بن نعمان نقل شده است: وقتی مهدی، خلیفه عباسی، در مسجد الحرام به آبادی و عمران مشغول بود، در حیاط مسجد خانه‌ای بود که آن را از صاحبانش طلب کرد؛ اما آنها نپذیرفتند. در این باره با فقها صحبت کرد. همگی به او گفتند: شایسته نیست که مِلک غصبی در داخل مسجد الحرام قرار دهی. علی بن یقطین به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر به امام موسی علیه السلام نامه‌ای بنویسی به تو خواهد گفت که در این باره چه باید بکنی. او هم به والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از امام موسی علیه‌السلام بپرسد در باره خانه‌ای که خواسته‌ایم آن را جزء مسجد الحرام قرار دهیم؛ اما صاحب آن نمی‌پذیرد، چه کار باید کرد و راه خروج از این مشکل چیست؟ والی مدینه موضوع را به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت و او هم پرسید: آیا باید حتماً جواب بدهم؟ گفت: بلی، باید جواب داد. امام فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. اگر خانه کعبه بعد از خانه‌های مردم ساخته شده، پس مردم سزاوارتر هستند برای تملک حیاط آن و اگر مردم، حیاط کعبه را تملک کرده‌اند، پس سزاوارتر است که این حیاط از آن کعبه باشد. وقتی نامه به دست مهدی رسید، آن را گرفت و بوسید و دستور داد که آن خانه را ویران کنند. صاحبان آن خانه نزد امام موسی کاظم علیه السلام آمدند و از او خواستند که در باره قیمت آن خانه نامه‌ای به مهدی بنویسد. امام هم نامه‌ای به او نوشت و از او خواست بخشی از بهای آن خانه را به آنها بپردازد وی نیز آنها را راضی کرد.[2]

۱۸) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: همان گونه که خداوند متعال خود را وصف کرده است، عرش او بر آب بود و آب بر روی هوا و هوا هم جاری نمی‌شود و هیچ آفریده‌ای جز آب نبود و آب در آن زمان، شیرین و گوارا بود. وقتی خداوند خواست زمین را بیافریند، به بادهای چهارگانه دستور داد که بر سطح آب بوزند تا این که موج به وجود آمد، سپس کف

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۹۰.

کرد، به صورت یک کف واحد؛ سپس آنها را در یک مکانی جمع کرد. آن گاه خداوند امر کرد و آن، به کوهی از کف تبدیل شد. سپس زمین را در زیر آن گسترانید. آن گاه گفت: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ».[1]

۱۹) زراره می‌گوید از امام باقر علیه السلام سئوال شد: آیا قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم برای حج به کعبه می‌رفتند؟ گفت: بلی، آنها نمی‌دانند که مردم برای حج به آن جا می‌رفتند. من به شما بگویم که آدم و نوح و سلیمان علیه السلام به همراه جن و انس و پرندگان برای حج به خانه کعبه رفتند. موسی علیه السلام سوار بر شتر قرمز رنگ به حج رفت و می‌گفت: لبیک، لبیک. به فرموده خداوند «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ».[2]

۲۰) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مکّه، تمامی آن شهر می‌باشد و بکّه، محل آن سنگی است که مردم در آن جا ازدحام می‌کنند.[3]

۲۱) جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بکّه، مکان خانه کعبه است و مکّه حرم می‌باشد و همان است که خداوند فرموده: «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».[4]

۲۲) حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا مکّه، بکّه نامیده شده است؟ فرمود: چون در آن جا بعضی از مردم، برخی دیگر را با دست‌هایشان کنار می‌زنند.[5]

۲۳) جابر می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: بکّه، مکانی است که کعبه در آن است و مکّه تمامی جاهایی است که حرم شامل آن می‌شود.[6]

۲۴) حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در سنگی از سنگ‌های خانه کعبه نوشته‌ای یافته شده است با این مضمون: من همان خدا هستم،

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۹۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۶.

صاحب بکّه، و در همان روزی آن را آفریدم که آسمان‌ها و زمین و خورشید و ماه و آن دو کوه را خلق کردم و آنها را با هفت فرشته در برگرفتم. در سنگ دیگری نیز نوشته شده بود: این بیت الله الحرام است که در بکّه قرار دارد. خداوند، رزق و روزی مردمان آن جا را از سه طریق بر عهده گرفته است؛ گوشت و آب را مبارک آنان گردانیده است. ابراهیم علیه السلام اوّلین کسی بود که آن را هدیه کرد و بخشید.[1]

۲۵) علی بن جعفر بن محمد از برادرش امام موسی علیه السلام نقل کرده است که ایشان در جواب این که چرا مکّه را بکّه نامیده‌اند، فرمود: زیرا مردم در آن جا با دست به همدیگر فشار وارد می‌کنند؛ یعنی در آن مسجد در اطراف کعبه، مردم با دست همدیگر را کنار می‌زنند.[2]

۲۶) ابن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در آیه «فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ» منظور از این آیات بیّنات چیست؟ گفت: مقام ابراهیم، هنگامی که بر آن ایستاد و جای دو پایش در آن نقش بست؛ حجرالاسود و منزل اسماعیل علیه السلام.[3]

۲۷) محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از آیه «فیه آیات بیّنات» چیست؟ فرمود: هر که دچار ترس می‌شود، در آن در امن و امان است؛ مادامی که حدّی از حدود خداوند که موجب دستگیری او بشود، وجود نداشته باشد. گفتم: بنابراین آیا می‌توان گفت کسی که به محاربه خدا و رسولش برخاسته و در زمین به فساد مشغول است، در آن در امن و امان است؟ فرمود: داستان او مانند داستان کسی است که در جاده کمین بگذارد و گوسفندی و یا چیزی بگیرد، امام هر کاری بخواهد با او می‌کند. آن گاه از او در باره پرنده‌ای که داخل حرم می‌شود، پرسیدم: فرمود: نه گرفته می‌شود و نه مورد آزار قرار می‌گیرد؛ چون خداوند می‌فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».[4]

۲۸) عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم، آیا در آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» منظور خانه کعبه است یا حرم؟ فرمود: هر یک از مردم

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۹۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۹۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۹۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۰۰.

داخل حرم بشوند و به آن پناه بیاورند در امن و امان هستند. هر مؤمنی که داخل خانه کعبه شود و به آن پناه آورد از خشم خدا در امن و امان است و هر یک از حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان وارد حرم شوند، آنها هم از رانده شدن و یا اذیت و آزار در امان هستند تا این که از حرم خارج شوند.[1]

۲۹) هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس وارد مکه و داخل مسجد الحرام بشود و حق و حرمت ما را بشناسد، همان قدر که به حق و حرمت مکه پی برده است، خداوند گناهش را می‌بخشد و او را از امر دنیا و آخرت که برای او اهمیت دارد، بی‌نیاز می‌سازد. و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».[2]

۳۰) مثنّی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم. فرمود: اگر دزدی در بیرون از حرم، کاری انجام دهد، سپس داخل حرم بشود، لازم نیست کسی او را دستگیر کند؛ اما از خرید کردن منع می‌شود. هیچ کس با او معامله نکند و کسی با او حرف نزند. اگر این کارها را انجام دهند و امکانات در اختیار او قرار ندهند، در آستانه خروج قرار می‌گیرد و دستگیر می‌شود و وقتی دستگیر شد، حدّ بر او جاری می‌شود. اگر در داخل حرم کاری انجام دهد، دستگیر شده و حدّ در حرم بر او جاری می‌شود. زیرا کسی که در حرم مرتکب جنایتی شده، حدّ در خود حرم بر او جاری می‌شود.[3]

۳۱) عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره صیدی که خارج از حرم صید شود و داخل حرم آورده شود، فرمود: وقتی داخل حرم شود، ذبح نمی‌شود. خداوند می‌فرماید «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».[4]

۳۲) عمران حلبی به نقل از امام صادق در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» می‌گوید: اگر بنده‌ای در بیرون حرم کار بدی انجام دهد، سپس به حرم بگریزد، شایسته نیست که دستگیر شود؛ ولی از خرید کردن منع می‌شود و کسی با او معامله نمی‌کند و نه طعام داده می‌شود و نه آب و نه کسی با او سخن می‌گوید. اگر این کار در مورد او اجرا شود، در آستانه خروج قرار می‌گیرد و دستگیر می‌شود؛ اما اگر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۰۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۰۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۴.

جرم او در حرم صورت گیرد در همان جا دستگیر می‌شود.[1]

۳۳) عبد الخالق صیقل می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم. فرمود: در باره چیزی از من سئوال کردی که هیچ کس از آن نپرسیده بود، مگر آن کس که خدا بخواهد. سپس فرمود: هر کس قصد رفتن به کعبه را کند و بداند این همان خانه‌ای است که خداوند به رفتن به آن جا امر کرده است و ما اهل بیت را بشناسد و حق این شناخت را بجا بیاورد، در دنیا و آخرت در امان است.[2]

۳۴) علی بن عبدالعزیز می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدایت باد، مقصود خداوند از «آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ ابراهيم وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» چه کسانی می‌باشند در حالی که بعضی وقت‌ها مرجئة و قدری‌ها (جبریون) و حروری‌ها و زنادقه که به خدا ایمان ندارند هم در آن جا وارد می‌شوند؟ فرمود: نه، هیچ کرامتی ندارند. پرسیدم: جانم فدایت، پس منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: هر کس داخل آن شود و حق ما را بشناسد، همچنان که خانه کعبه را می‌شناسد، از گناهانش خارج می‌شود و غم واندوه دنیا و آخرت از او رفع می‌شود.[3]

۳۵) شیخ مفید در کتاب اختصاص از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که از او در باره اوّلین ساختمانی که خداوند در روی زمین بنا کرده است، سئوال شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رکن، همان است که در مکّه است و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» گفت: راست گفتی ای محمد.[4]

۳۶) ابن شهر آشوب به نقل از امام علی علیه السلام در باره «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» گفته است: مردی از او پرسید: آیا آن اوّلین خانه است؟ فرمود: نه، قبل از آن نیز خانه‌هایی بوده است؛ ولی آن اوّلین خانه‌ای است که برای مردم ساخته شده است و مبارک است. در آن هدایت و رحمت و برکت است. اوّلین کسی که آن را ساخت ابراهیم علیه السلام است. پس از او قومی از عرب از قبیله جُرهُم[5]




۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۷.
۴- اختصاص، ص ۵۰.
۵- جُرهُم، قبیله‌ای است در یمن. اسماعیل علیه السلام از آن قبیله زن گرفت. «القاموس

آن را ساختند. سپس ویران شد و عمالقه آن را ساختند. بار دیگر ویران شد و قریش آن را بنا کردند.[1]

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ اِبراهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)﴾

**[در آن نشانه‌هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید، در امان است و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است، (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقینا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است].**

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی و محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، و همگی آنها از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، حج را در هر سال بر توانگران، واجب گردانیده است. همان طور که فرموده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» پرسیدم: آیا هر کس از ما حج بجا نیاورد کافر است؟ فرمود: نه؛ ولی اگر کسی بگوید این مسئله چنین نیست، کفر ورزیده است.[2]

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی بصیر، از عمر بن اذینه روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام نامه نوشتم و بعضی از مسائل را به همراه ابن بکیر و بعضی دیگر را به همراهی ابوالعباس برای ایشان نوشتم. با املای امام علیه السلام جواب آمد: در باره آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» از من پرسیدی؛ مقصود خداوند، هم حجّ است و هم عمره، چون هر دو واجب هستند.[3]

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از

---

المحيط ـ مادة جرهم».
۱- مناقب، ج ۲، ص ۴۳.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۶۵، ح ۵.
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۶۴، ح ۱.

حلبی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» پرسید: آن راه چیست؟ امام فرمود: این که چیزی داشته باشد و بتواند با آن به حج برود. گفتم: اگر کسی چیزی به او بدهد که بتواند با آن به حج برود، ولی او خجالت بکشد، آیا او در زمره کسانی است که مستطیع هستند و برای حج راهی پیدا کرده‌اند؟ فرمود: بلی، چرا باید خجالت بکشد، هر چند سوار بر شتر بینی بریده و دُم بریده باشد و اگر بتواند مقداری پیاده و مقداری سواره برود، باید حج را انجام دهد.[1]

۴) از او، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن یحیی خثعمی نقل شده است که حفص کناسی از امام صادق علیه السلام در باره «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» سئوال کرد. محمد بن یحیی خثعمی می‌گوید: من حضور داشتم. امام علیه السلام فرمود: هر کس صحیح و سالم باشد و در بدنش مشکلی نداشته باشد و مالی داشته باشد و توشه و مرکبی داشته باشد، او از کسانی است که توانایی رفتن به حج را دارد؛ یا این که فرمود: از کسانی است که مال دارد. حفص کناسی به ایشان گفت: پس اگر کسی سلامت بدنی داشته باشد و توان مالی را دارا باشد و توشه و مرکبی هم داشته باشد، پس او همان است که می‌تواند حج را به جا بیاورد (مستطیع است)؟ امام فرمود: بلی.[2]

۵) از او، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از خالد بن جریر، از ابو ربیع شامی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» سئوال شد. امام فرمود: مردم چه می‌گویند؟ پاسخ داده شد: توشه و مرکب. امام صادق علیه السلام فرمود: از امام باقر علیه السلام در این باره سئوال شد، ایشان فرمود: کسی که دارای مرکب و آذوقه باشند، ولی آذوقه او به همان مقداری است که به وسیله آن خانواده خود را تأمین می‌کند و از دیگر مردم بی‌نیاز می شود، اگر حق آنان را برداشته و با آن حج برود، آن وقت خانواده‌اش هلاک می شود. از او سئوال شد: پس معنای سبیل چیست؟ فرمود: گشاده دستی در مال. یعنی وقتی با مقداری از آن به حج می‌رود، مقدار دیگری را باقی بگذارد تا با آن خانواده‌اش را تأمین کند، مگر خداوند زکات را واجب نکرده است؛ البته فقط بر

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۶۶، ح ۱.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۶۷، ح ۲.

کسانی که حداقل دویست درهم داشته باشند[1]. (وجوب زکات نیز زمانی است که شخص، درآمد مکفی داشته باشد)

۶) از او، از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی نقل شده است که فردی از جبریون به امام صادق علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا! در باره آیه: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» برای من توضیح بده. آیا مگر این نیست که فقط باید استطاعت داشته باشند؟ امام فرمود: وای بر تو! یعنی توانایی مالی و مرکب، منظور قدرت بدنی نیست. آن مرد گفت: مگر چنین نیست که اگر توانایی مال و مرکب داشت، باید حج بگزارد؟ فرمود: وای بر تو، این گونه نیست که فکر می‌کنی؛ چه بسا مردی مال فراوانی داشته باشد که بیشتر از توشه راه باشد و مرکب هم داشته باشد ولی به حج نمی‌رود، مگر این که خداوند عز و جل در این کار به او اجازه بدهد.[2]

۷) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعد، از فضالة بن ایوب، از معاویة بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فرمود: این در مورد کسی است که دارای ثروت و سلامت بدن باشد و اگر به خاطر تجارت، حج را به تأخیر بیندازد و امکان پیدا نکند و در این حالت بمیرد، در واقع حکمی از احکام اسلام را بجا نیاورده است؛ چون توانایی آن را داشته است. اگر قومی بخواهند او را به حج بفرستند و او خجالت بکشد و انجام ندهد، او نیز واجبی را ترک کرده است. اگر توان دیگری نداشته باشد، مگر با سوار شدن بر خر بینی بریده و دُم بریده، باید این کار را بکند. و «مَن كَفَرَ» یعنی کسی که این کار را رها کند و انجام ندهد.[3]

۸) از او با سند خود، از موسی بن قاسم، از معاویة بن وهب، از صفوان، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فرمود: چیزی داشته باشد که بتواند با آن به حج برود. گفت: اگر حج بر او عرضه شود، ولی امتناع بکند چه؟ فرمود: او از کسانی است که استطاعت دارد و نباید امتناع بکند، هر چند که سوار

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۶۷، ح ۳.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۶۷، ح ۲.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۱۸، ح ۵۲.

بر خر بینی بریده و دُم بریده باشد. اگر می‌تواند مقداری پیاده برود و مقداری سواره، باید این کار را بکند.[1]

۹) و نیز از او با سَند خود از احمد بن محمد، از حسین، از قاسم بن محمد، از علی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فرمود: اگر مرکبی ندارد، پیاده برود. گفتم: اگر قادر به پیاده‌روی نباشد؟ گفت: پیاده و سواره برود. گفت: اگر توانایی نداشته باشد؟ گفت: خادم گروهی بشود و با آنها برود. شیخ گفته است: این خبر حمل بر استحباب (مستحب بودن) می‌شود.[2]

۱۰) عیّاشی، از ابراهیم بن علی، از عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، از حسن بن محبوب، از معاویة بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فرمود: این در مورد کسی است که ثروت و سلامتی بدنی داشته باشد و اگر به خاطر تجارت، آن را به تأخیر بیندازد و امکان حج نیابد و بر همان حال بمیرد، در واقع حکمی از احکام اسلام را رها کرده است. اگر حج را بجا نیاورد و او توانایی داشته باشد و اگر کسی بخواهد او را با خودش ببرد و او امتناع کند و انجام ندهد، پس چاره‌ای ندارد مگر این که سوار بر خر بینی بریده و دُم بریده برای حج خارج شود. خداوند فرموده است: «وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». هر کسی حج را بجا نیاورد در واقع کفر ورزیده است. چرا کافر نباشد در حالی که حکمی از احکام اسلام را بجا نیاورده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ».[3] [حج در ماه‌های معینی است، پس هر کس در این (ماه‌ها) حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج، همبستری و گناه و جدال (روا) نیست] پس انجام فریضه حج، لبّیک گفتن است و لباس احرام پوشیدن و تقلید کردن. هر کدام از اینها را انجام دهد فریضه حج را بجا آورده است و حج فقط در این ماه‌هایی که خداوند فرموده است صورت می‌گیرد: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ».[4]

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۳، ح ۴.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۱۰، ح ۲۶، و استبصار، ج ۲، ص ۱۴۱.
۳- بقرة، / ۱۹۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱۰۸.

۱۱) زراره به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. پرسیدم: کدام یک از اینها برتر است؟ گفت: ولایت، برترین آنها است؛ زیرا ولایت، کلید آنها است و والی راهنما و راه بلد آنها است. پرسیدم: پس از آن کدام برتر است؟ گفت: نماز. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نماز ستون دین شما است.» پرسیدم: پس از آن کدام برتر است؟ فرمود: زکات. زیرا آن را قرین نماز قرار داد و خودش قبل از زکات نماز گزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکات گناهان را از بین می‌برد. پرسیدم: پس از زکات کدام برتر است؟ فرمود: حجّ چون خداوند می‌فرماید: «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِيٌّ عنِ الْعَالَمِينَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حجّی که پذیرفته شده باشد، بهتر از بیست نماز نافله است و هر کسی به طواف خانه کعبه برود و هفت بار دور آن بگردد و دو رکعت نمازش را درست به جا بیاورد، آمرزیده می‌شود. در باره (منزلت و ثواب) یوم عرفه و یوم مزدلفه نیز سخن گفت. سپس گفتم پس از حج چیست؟ فرمود: روزه. گفتم: چرا روزه در آخر قرار گرفته است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «روزه سپر آتش جهنم است». سپس فرمود: برترین چیزها آنهایی هستند که نتوانی بدون بازگشت به آنها و ادای آنها توبه کنی. نماز و زکات و حج و ولایت از آن چیزهایی هستند که هیچ چیز جز بجا آوردن آنها جایشان را پر نمی‌کند. اما روزه را اگر نگیری و یا افطار کنی و یا در سفر باشی، به جای آن در روزهای دیگر روزه می‌گیری و یا به جای آن گناه، فدیه می‌دهی و دیگر نیازی نیست که قضای آن را بجا بیاوری و مانند آن چهار چیز نیست که هیچ چیز جای آنها را نمی‌گیرد.[1]

۱۲) عمر بن اذینة می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» پرسیدم که منظور، حجّ بدون عمره است یا نه، فرمود: مقصود، هم حجّ است و هم عمره؛ چون هر دو واجب هستند.[2]

۱۳) از عبدالرحمن بن سیابه، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فرمود: هر کس از سلامت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۱۰۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۰.

بدنی برخوردار باشد و از نظر مالی در تنگدستی نباشد و مال و مرکب هم داشته باشد، باید حج بگزارد.[1]

۱۴) از او، از کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در این باره فرمود: اگر بتواند مقداری را پیاده برود و مقداری را سواره، باید این کار را انجام دهد. و در باره «مَنْ كَفَرَ» فرمود: یعنی ترک کند.[2]

۱۵) ابو ربیع شامی گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» سئوال شد. گفت: مردم چه می‌گویند؟ پاسخ داده شد: مال و مرکب. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: از امام باقر علیه السلام در این باره سئوال شد و ایشان فرمود: اگر کسی مال و مرکب داشته باشد ولی آذوقه اش به همان مقداری باشد که با آن خانواده‌اش را تأمین کند و از مردم بی‌نیاز باشد و نزد آنان برود و حق آنان را برداشته و با آن راهی حج شود، هلاک شده است، چنین مردمی نیز هلاک شده‌اند. از او سئوال شد: پس منظور از سبیل چیست؟ فرمود: گشاده دست بودن در مال، که اگر با مقداری از آن به حج می‌رود، مقداری دیگر را برای امرار معاش خانواده‌اش باقی بگذارد. مگر خداوند، زکات را بر مردم واجب نگردانیده است؛ البته فقط برای کسانی که حداقل دویست درهم داشته باشند.[3]

۱۶) ابو بصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: به مردی پیشنهاد شده است که به حج برود؛ امّا او خجالت می‌کشد بپذیرد. آیا او از کسانی است که استطاعت رفتن به حج را دارد؟ فرمود: بلی. به او بگو خجالت نکشد، هر چند سوار بر خر دُم بریده باشد و اگر مجبور شود مقداری از راه را پیاده و مقداری را سواره برود، باید این کار را انجام دهد.[4]

۱۷) ابو اسامة زید شحّام می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» پرسیدم: سبیل چیست؟ فرمود: چیزی داشته باشد که بتواند با آن به حجّ برود. گفتم: اگر مالی برای رفتن به حج به او پیشنهاد شود و او شرم و حیا کند، در این باره نظر شما چیست؟ فرمود: او جزء

۱- تفسیر العیّاسی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۱۴.

کساني است که استطاعت رفتن دارد و اگر بتواند مقداری از راه را پیاده و مقـداری را سواره برود باز هم باید انجام دهـد. پرسـیدم در بـاره «و مـن کفـر» نظـر شـما چیست؟ آیا در باره حجّ است؟ فرمود: بلی. منظور، کفران نعمـت اسـت. و در خبـر دیگر گفته شده است: منظور ترک حج است.[1]

۱۸) ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در بـاره «مَـنِ اسْـتَطَاعَ إِلَيْـهِ سَبِيلاً» پرسیدم. ایشان فرمود: برای حـج مـی‌روی و اگـر مرکبـی نداشـتی، پیـاده می‌روی. گفتم: قادر به انجام آن نیستم، فرمود: گاهی پیاده و گاهی سواره مـی‌روی. گفتم: نمي‌توانم این کار را بکنم. فرمود: خدمتکار گروهي می‌شوی و به همراه آنهـا می‌روی.[2]

۱۹) عبدالرحمن بن حجّاج می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَلِلَّـهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَـبِيلاً» پرسـیدم. فرمـود: سـلامتی بـدنی و توانایی مالی. در روایت حفص اعور از امام صادق علیه السـلام نقـل شـده اسـت: قدرت بدنی و گشایش مالی.[3]

«وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)»

**[و چگونه کفر می‌ورزید با این که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او میان شماست و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعا به راه راست هدایت شده است]**

۱) ابن بابویه، از علی بن فضل بن عباس بغدادی در ری معروف به ابو الحسن خیوطی، از احمد بن محمد بن سلیمان بن حارث، از محمّد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر نقل کرده است که از هشام بن حکم پرسیدم: معنای این سخن شـما که امام حتما باید معصوم باشد، چیست؟ گفت: در ایـن بـاره از امـام صـادق علیـه السلام پرسیدم. فرمود: معصوم کسی است کـه از جانـب خداونـد از انجـام تمـامی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۱۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۱۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۱۷.

محرّمات ممنوع می‌شود. چنان که خداوند تبارک و تعالی در این باره فرموده است: «وَمَن يَعْتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[1]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)﴾

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا آن گونه که حق پرواکردن از اوست، پروا کنید و زینهار جز مسلمان نمیرید]**

۱) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از پدرش، از نضر، از ابو الحسین، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی که از او اطاعت شود و مورد نافرمانی قرار نگیرد، یاد شود و فراموش نگردد. از او سپاسگزاری شود و به او کفر ورزیده نشود. از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از ابوالحسین، از ابو بصیر نقل شده است که سئوالی همانند آن را از[2] امام صادق علیه السلام پرسیدم. حسین بن سعید نیز از نضر بن سوید، از ابوالحسن، از ابو بصیر، نقل کرده است که سئوالی مانند همان سئوال را از امام صادق علیه السلام پرسیدم.[3]-[4]

۲) ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع، از سفیان بن مرّة همدانی، از عبد خیر نقل کرده است که از علی علیه السلام در باره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. فرمود: به خدا قسم، غیر از اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین هیچ کس به آن عمل نکرد. ما خدا را یاد کردیم و او را فراموش نمی‌کنیم و ما او را شکر کردیم، پس هرگز به او کفر نمی‌ورزیم. ما از او اطاعت کردیم، پس از او نافرمانی نمی‌کنیم. وقتی این آیه نازل شد، صحابه گفتند: ما را طاقت آن نیست. پس آیه نازل شد «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» [پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید] وکیع گفت: تا آن جا که توان داشتید. سپس فرمود: «وَاسْمَعُوا» [و بشنوید] آن چه را که بدان دستور داده می‌شوید «وَأَطِيعُوا»[5] [و فرمان ببرید] یعنی این که از خدا و رسول

---

۱- معانی الاخبار، ص ۱۳۲، ح ۲.
۲- محاسن ، ص ۲۰۴، ح ۵۰.
۳- کتاب الزهد، ص ۱۷، ح ۳۷.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۴۰، ح ۱.
۵- تغابن/ ۱۶.

او صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش در باره آن چه به شما امر می‌کنند، اطاعت کنید.[1]

۳) عیّاشی از حسین بن خالد، از ابو الحسن اوّل علیه السلام نقل کرده است که از او پرسیدم: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» چگونه خوانده می‌شود؟ پرسید: کدام کلمه؟ گفتم: مسلمون. امام فرمود: پاک و منزه است خداوندی که ایمان را بر آنها فرو فرستاده و آنان را مؤمن نامیده است. سپس از آنها در باره اسلام می‌پرسد در حالی که ایمان بالاتر از اسلام است؟ گفتم: در قرائت زید این گونه خوانده شده است. امام فرمود: امّا در قرائت علی علیه السلام ـ و آن همان قرآنی است که جبریل بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده است ـ چنین آمده است: «إِلاَّ وَ أَنتُم مُّسْلِّمُونَ»(با تشدید لام مسلمون) یعنی تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپس تسلیم امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین.[2]

۴) ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. فرمود: یعنی از او اطاعت شود و نافرمانی نشود، از او یاد شود و فراموش نشود و از او سپاسگزاری شود و به او کفر ورزیده نشود.[3]

۵) ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «اتقوا الله حق تقاته» پرسیدم. فرمود: منسوخ شده است. گفتم: کدام آیه آن را منسوخ کرده است؟ فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»[4] [پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید].

۶) ابو علی طبرسی می‌گوید در باره این آیه دو نظر وجود دارد: یکی این که با آیه «فاتّقوا الله ما استَطَعتُمْ»[5] منسوخ شده است. و آن طبق روایتی است که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است. و روایت دیگر این که منسوخ نشده است که بر طبق گفته ابن عباس و طاووس می‌باشد.[6]

---

۱- مناقب، ج ۲، ح ۱۷۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۱۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۱.
۵- تغابن/ ۱۶.
۶- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۵۶.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)».

[و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه خداوند، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند؛ باشد که شما راه یابید]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» گفته است: منظور، توحید و ولایت می‌باشد.[۱]

۲) محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب، از محمد بن عبدالله بن معمّر طبرانی از موالی (غلامان) یزید بن معاویه و از ناصبیان بود. در طبرستان در سال سیصد و سی و سه از پدرش، از علی بن هاشم و حسن بن سکن، و آن دو، از عبد الرزاق بن همام، از پدرش، از مولای عبدالرحمن بن عوف، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که: اهل یمن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند (و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل یمن به نزد شما آمدند در حالی که با صدای بِس بِس، شترانشان را به سوی شما می‌رانند».[۲]) وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، فرمود: اینها قومی هستند که قلب‌هایشان لطیف است و ایمانشان راسخ. یکی از آنها «منصور» است که با هفتاد هزار نفر خارج می‌شود و به کمک جانشین من و جانشینی وصی من می‌شتابد. نیام شمشیرهایشان پوست است. گفتند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند به شما دستور داده است به او بپیوندید در آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». گفتند: ای رسول خدا! برای ما روشن کن که این ریسمان، چیست؟ فرمود: این گفته

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- بَس بَس کردن (به فتح باء و کسر آن) صدای راندن شتران است «لسان العرب ـ ماده بسس».

خداوند است: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنَ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»[1] [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند) و به خشمی از خدا گرفتار آمدند] ریسمان خدا، کتابش می‌باشد و ریسمانی از جانب مردم، جانشین من است». گفتند: ای رسول خدا! جانشین تو کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند در باره او فرموده است: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»[2] [تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] گفتند: ای رسول خدا! منظور از جنب الله کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند در باره او می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»[3] [و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد (و) می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم] او همان جانشین من است و راه رسیدن به من پس از من است. گفتند: ای رسول خدا! تو را قسم می‌دهیم به کسی که تو را به حق به پیامبری مبعوث گردانیده است که او را به ما نشان بدهی، بسیار مشتاق دیدار او هستیم. فرمود: او کسی است که خداوند او را نشانه‌ای گردانیده است برای کسانی که به دنبال علامت و نشانه هستند. اگر به او نگاه کنید، همچون نگاه کسی که دارای قلب است و گوش فرا می‌دهد و حضور دارد، خواهید فهمید که او جانشین من است. همچنان که دانستید من پیامبر شما هستم. پس داخل صف‌ها بشوید و به چهره‌ها نگاه کنید. قلب‌های شما به هر کس تمایل پیدا کرد، پس همان است. زیرا خداوند عز و جل در کتابش فرموده است: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»[4] [پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] یعنی به او و نسل او علیه السلام گرایش داشته باشد. سپس ابو عامر اشعری از میان اشعری‌ها و ابو غرّه خولانی از میان خولانی‌ها و ظبیان و عثمان بن قیس از میان بنی قیس و عرفه دوسی از میان دوسی‌ها و لاحق بن علاقه، بلند شدند و به داخل صف‌ها رفتند و چهره‌ها را برانداز کردند و دست اصلع بطین[5] را گرفتند و گفتند: قلب‌های ما مشتاق ایشان است ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما نخبگان خدا هستید که جانشین رسول خدا را قبل

---

۱- آل عمران/ ۱۱۲.
۲- زمر/ ۵۶.
۳- فرقان/ ۲۷.
۴- ابراهیم/ ۳۷.
۵- اصلع و بطین از صفات علی علیه السلام در کتب تاریخ است (مترجمان).

از این که به شما معرفی شود شناختید. از کجا دانستید که او همان است؟ آن گاه صدایشان را به همراه گریه بلند کردند و گفتند: ای رسول خدا! به این جمع نگه کردیم، قلب‌های ما مشتاق هیچ کدام از آنها نبود؛ اما وقتی او را دیدیم قلب‌های ما لرزید و سپس جان‌های ما مطمئن شد و جگر ما جوشید و چشم‌هایمان اشکبار گردید و سینه‌هایمان شکافت تا آن جا که گویی او پدر ما است و ما فرزندان او. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي العِلمِ»[1] [با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] جایگاه شما جایگاه کسی است که در نیکی پیشی گرفته است و شما از آتش به دور هستید. سپس گفت: این افراد که نامشان ذکر شد، باقی ماندند و با علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین شرکت کردند و در جنگ صفین به شهادت رسیدند. خداوند آنها را رحمت کند. پیامبر خدا از قبل، آنها را به بهشت بشارت داده بود و به آنها گفته بود که به همراه علی علیه السلام به شهادت خواهند رسید.[2]

۳) و نیز از او، از محمد بن همام بن سهیل، از ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی، از ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق حمیری، از محمد بن زید بن عبدالرحمن تمیمی، از حسن بن حسین انصاری، از محمد بن حسین، از پدرش، از جدش نقل کرده است که امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بودند و یارانش نیز با او بودند که فرمود: الآن از این در، کسی وارد خواهد شد که از اهل بهشت است و از چیزی سئوال خواهد کرد که برایش مهمّ است. همان موقع مرد بلند قامتی که شبیه به مردان قبیله مصر بود، وارد شد، جلو آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و نشست و گفت: ای رسول خدا! من شنیده‌ام که خداوند عز و جل در آیه‌ای فرموده است: «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ». این ریسمان، کیست که خداوند امر کرده است به او چنگ بزنیم و از او جدا نشویم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت زیادی سرش را پایین انداخت، سپس سرش را بلند کرد و با دستش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و گفت: این آن طنابی است که هر کس آن را بگیرد در دنیا در امن و امان خواهد بود و در آخرتش نیز گمراه نمی‌شود. ناگهان آن مرد به طرف

۱- آل عمران / ۷.
۲- الغیبه، ص ۲۵.

علی علیه السلام پرید و از پشت سر، او را در آغوش گرفت و پی در پی تکرار می‌کرد که: به ریسمان خدا و ریسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنگ زده‌ام. سپس از جا برخاست و پشت کرد و رفت، آن گاه یکی از میان آن مردم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا به دنبال او بروم و از او بخواهم که از خداوند برای من مغفرت بخواهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «در آن صورت، او را موفّق می‌بینی». آن مرد به دنبال وی رفت و به او رسید و از او خواست که از خداوند برای او آمرزش بطلبد. او به مرد گفت: آیا فهمیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چه گفت و من به او چه گفتم؟ مرد گفت: بلی گفت: اگر به آن ریسمان چنگ بزنی، خداوند تو را می‌بخشد و گرنه تو را نمی‌بخشد.[1]

۴) شیخ در کتاب امالی با سند خود ، از ابو عمر، از احمد، از جعفر بن علی بن نجیح کندی، از حسن بن حسین، از ابو حفص صائغ، از ابوالعباس عمر بن راشد ابو سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ثُمَّ لَتُسْـأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عنِ النَّعيمِ»[2] [سپس در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد] فرمود: آن نعمت‌ها ما هستیم و در باره آیه: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعا» فرمود: آن ریسمان ما هستیم.[3]

۵) سیّد رضی در کتاب خصائص از هارون بن موسی، از احمد بن محمد بن عمّار، از ابو موسی عیسی ضریر بجلی در باره علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که در بیماری‌اش خواند، فرمود: عمویم را نزد من بیاورید. منظور ایشان عبّاس که رحمت خدا بر او باد، بود. او را صدا زدند. عباس و علی علیه السلام آن حضرت را بلند کرده و بیرون بردند. ایشان در حالت نشسته با مردم نماز خواند. سپس او را بلند کردند و روی منبر نشاندند. تمامی اهالی مدینه از مهاجرین گرفته تا انصار، جمع شدند. حتی دختران، از خانه هایشان بیرون آمدند. بعضی از آنها گریه می‌کردند و برخی دیگر فریاد می‌زدند و برخی دیگر استرجاع (انا لله وانا الیه راجعون) می‌گفتند و بعضی هم غمگین و عبوس بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قدری سخن می‌گفت و لختی دیگر

۱- الغیبه، ص ۲۶.
۲- تکاثر / ۸.
۳- امالی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الصواعق المحرّقة، ص ۱۵۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۱۸۰؛ ینابیع المودّة، ص ۲۷۴.

ساکت می‌شد و یکی از مطالبی که در خطبه‌اش فرمود، این بود: «ای گروه مهاجرین و انصار و ای تمام کسانی که از جن و انس در این روز و در این ساعت این جا حاضر هستید، باید حاضرین به غائبین اطّلاع بدهید که من کتاب خدا را در میان شما گذاشتم؛ کتابی که در آن نور و هدایت است و بیان هر آن چه که خداوند تبارک و تعالی بر شما واجب گردانیده است. آن کتاب، حجت خدا و حجت من و حجتّ جانشین من بر شما است. و دیگر این که در میان شما علم اکبر یعنی، علم دین و نور هدایت و روشنایی آن را به جا نهادم و او علی بن ابی طالب علیه السلام است و او ریسمان خداوند است «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» «ای مردم اینً علی است. هر کس او را دوست بدارد و ولایت او را امروز و در آینده بپذیرد، در واقع، به عهد و پیمانی که با خدا بسته، وفا کرده است و هر کس که امروز و در آینده به دشمنی و عداوت با او بپردازد، در روز قیامت کَر و کور حاضر می‌شود و در نزد خدا هیچ حجّت و بهانه‌ای نخواهد داشت.»[1]

۶) و نیز از او در کتاب مناقب، از ابو مبارک بن مسرور، نقل شده است که گفت: نزد علی بن محمد بن علی اندرکی خوانده‌ام که از ابوالقاسم عیسی بن علی موصلی، از قاضی ابو طاهر محمد بن احمد بن عمرو نهاوندی قاضی بصره، که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن عبدالله بن سلیمان بن مطیر، از حسن بن عبد الملک، از اسباط، از اعمش، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل کرده است که: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که یک اعرابی آمد و گفت: ای رسول خدا! شنیدم که می‌گویی: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً» پس ریسمان خدا چیست که به آن چنگ بزنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به دست علی علیه السلام زد و فرمود: به این چنگ بزنید، این همان ریسمان محکم است.

۷) عیّاشی به نقل از این یزید می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً» پرسیدم، فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام، ریسمان محکم خداوند است.[2]

۱- خصائص امیرالمومنین، ص ۵۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۲.

۸) جابر به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید: خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین همان ریسمان خداوندی هستند که امر فرموده به آن چنگ بزنند «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ».[1]

۹) ابن شهر آشوب، از محمد بن علی عنبری، با سند خود نقل کرده است که فردی اعرابی در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعا» از پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «ای اعرابی! این ریسمان خدا است، پس به او چنگ بزن» پس آن عرب بیابانی دور زد و از پشت علی علیه السلام را بغل کرد و گفت: بار خدایا! من تو را شاهد می‌گیرم که به ریسمان تو چنگ زده‌ام. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «هر کس خوشحال می‌شود از این که به مردی از اهل بهشت نگاه کند، پس به این مرد نگاه کند». ابن شهر آشوب می‌گوید: مانند این حدیث از امام باقر و صادق علیهما السلام نیز روایت شده است.[2]

۱۰) در تفسیر ثعلبی حدیثی مرفوع آمده است که با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» فرمود: ما همان ریسمانی هستیم که خداوند می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا».[3]

۱۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره «ولا تفرّقوا» فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که آنها پس از پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم متفرق می‌شوند و اختلاف می‌ورزند؛ به همین خاطر آنها را از متفرق شدن نهی فرمود، همچنان که در مورد گذشتگان، این کار را نهی کرده و به آنها امر کرده بود که پیرامون محور ولایت خاندان محمّد صلوات الله علیهم اجمعین گرد آیند و متفرّق نشوند.[4]

۱۲) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَاذْكُرُواْ نِعمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» فرموده است: این آیه در باره قبائل اوس و خزرج نازل شده است. صد سال بود که جنگ بین آنها ادامه داشت. سلاح‌های خود را کنار

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۳.
۲- مناقب، ج ۳، ص ۷۶.
۳- الصواعق المحرقة، ص ۱۵۱؛ ینابیع المودة، ص ۱۱۹.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

نمی‌گذاشتند، نه در شب و نه در روز. تا آن جا که فرزندانشان با آن سلاح‌ها به دنیا آمدند و بزرگ شدند. هنگامی که خداوند پیامبر خود را فرستاد، بین آنها صلح برقرار کرد و اسلام آوردند و با کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی از قلب‌هایشان بیرون رفت و با هم برادر شدند.[1]

۱۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سلیمان، از پدرش نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه را این گونه خواند: «وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ـ بمحمّدٍ ـ» و گفت به خدا قسم، جبرئیل این آیه را به این صورت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است.[2]

۱۴) عیّاشی از محمد بن سلیمان بصری دیلمی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آیه «وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا» یعنی به وسیله محمّد صلی الله علیه و آله.[3]

۱۵) از ابو الحسن علی بن محمد بن میثم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: بر شما بشارت باد بر بزرگترین منّتی که خداوند با این آیه بر شما گذاشته است: «وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا». زیرا نجات دادن، هدیه‌ای است از جانب خداوند و او هرگز هدیه خود را پس نمی‌گیرد.[4]

۱۶) ابن هارون نقل کرده است که هر گاه امام صادق علیه السلام اسم پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زبان می‌آورد می‌گفت: پدرم و مادرم و جانم و خانواده‌ام فدای ایشان باد. در تعجب هستم که چگونه عرب ها، ما را روی سرشان نمی گذارند (احترام فوق العاده ای برای ما قائل نمی شوند) در حالی که خداوند در کتابش فرموده است: «وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا» به خدا قسم که به کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات پیدا کردند.[5]

## وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۲- کافی، ج ۸ ص ۱۸۳، ح ۲۰۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۶.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)»

[و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آیه «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» در باره خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و پیروان آنها می‌باشد؛ آنها هستند که: «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ».[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه نقل کرده است که وقتی از امام صادق علیه السلام در باره امر به معروف و نهی از منکر سؤال شد و این که آیا این کار بر همه مردم واجب است یا نه؟ فرمود: نه. سؤال شد: چرا؟ فرمود: این کار از عهده یک شخص قوی و کسی که دیگران از او اطاعت می کنند و معروف و منکر را می‌شناسد، بر می‌آید، نه آدم ضعیفی که خودش راه به جایی نبرده و نمی‌داند در باره حق و باطل به چه کسی، چه بگوید. این گفتار خداوند عز و جل نیز بر همین موضوع دلالت دارد که می‌فرماید: «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» و این حکم، خاصّ است و عمومیت ندارد. همچنان که خداوند در جای دیگر می‌فرماید «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»[2] [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند] نگفته است بر امت موسی و یا بر تمام قوم موسی، و حال آن که آنها در آن روز، امتّ های مختلفی بودند. امّت، شامل یک نفر و یا بیشتر از یک نفر می‌شود. همان طور که خداوند عز و جل می‌فرماید:«إِنَّ ابراهیم كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»[3] [به راستی، ابراهیم، پیشوایی بود مطیع خدا] می گوید: مطیع خداوند عز و جل بود و کسی که می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر بکند؛ اما اگر هیچ قدرت و عذر و بهانه‌ای نداشته باشد و اطاعتی از او نشود، بر او هیچ گناهی نیست، اگر در این مصالحه وارد نشود. مسعده گفت: وقتی که از امام صادق علیه السلام در باره این حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۲- اعراف/ ۱۵۹.
۳- نحل/ ۱۲۰.

روایت شده: «إنّ أفضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر» [بهترین جهاد، گفتن سخن عادلانه در برابر پیشوای ستمگر است] سئوال شد که معنایش چیست؟ فرمود: این بر عهده کسی است که پس از شناخت از وی (پیشوای ستمگر) به او امر بکند و آن پیشوای ستمگر هم در چنین شرایطی از او قبول می‌کند و گرنه ضرورتی ندارد که این کار را انجام بدهد.[1]

۳) عیّاشی از ابو عمر زبیری نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» فرمود: در این آیه، تکفیر کردن اهل قبله به وسیله گناهان مطرح شده است. چون هر مسلمانی که به کارهای خیر دعوت نکند و به معروف امر ننماید و از منکر باز ندارد، در شمار این امّتی که خداوند وصف کرده است، نخواهد بود؛ زیرا شما فکر می‌کنید که همه مسلمانان در شمار امّت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، در حالی که این آیه کاملا معلوم است و امّت محمد صلی الله علیه و آله را با صفت دعوت به کار خیر و امر به معروف و نهی از منکر، مشخص کرده است و هر کس که در او این صفت وجود نداشته باشد، چگونه می‌تواند در زمره امت محمد صلی الله علیه و آله باشد، در حالی که شرط و صفتی که خداوند ذکر کرده است، در او نیست؟[2]

۴) ابو علی طبرسی از امام صادق علیه السلام این گونه نقل کرده است: «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أَئِمَّةٌ» یعنی باید در میان شما امامانی باشند. و «كُنتُمْ خَيْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و شما بهترین امامانی بودید که برای مردم، تعیین شدید.[3]

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵).

[و چون کسانی مباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است]

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۷.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۵۸.

۱) طبرسی در کتاب احتجاج، از محمد و یحیی، پسران عبدالله بـن حسـین، از پدرشان، از جدّشان، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که در یکی از گفته‌هایش فرمود:

وقتی ابوبکر در حال خواندن خطبه بود، ابی بن کعب بلند شد، روز جمعه اولین روز ماه رمضان بود، و گفت: به خدا قسم می‌خورم که به حال خودتان رها نشده‌اید، برای شما علَم و راهنما نصب شده است؛ حلال را بر شما حلال می‌کند و حرام را بر شما حرام می‌نماید، اگر از او پیروی کنید اختلاف نمی‌ورزید و به همدیگر پشت نمی‌کنید و با هم نمی‌جنگید و بعضی از شما از بعضی دیگر برائت نمی‌جوید. به خدا قسم که شما پس از او، عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکسته‌اید و در باره عترت او اختلاف ورزیده‌اید. اگر این مسئله از کسی که آگاه نیست، پرسیده شود، به رأی خود فتوی می‌دهد. از حقیقت دور شده‌اید و خود را به نشنیدن زده‌اید و پنداشته‌اید که اختلاف، رحمت است. چه خیال خامی! کتاب خدا، شما را از آن برحذر داشته است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَلاَتَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُوْلَـئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» آن گاه قرآن ما را از اختلاف شما خبر داد و فرمود: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»[۱] [در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است].

یعنی برای رحمت، شما را خلق کرده است و مقصود خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ای علی! تو و پیروان تو بر فطرت خود پایبند هستید و دیگر مردم از آن تهی هستند. ای مردم! چرا سخن پیامبر خود را گوش نکردید؟ او که به شما خبر داده بود که از جانشین و امین و وزیر و برادر و دوست او، که از همه شما برتر است، دست خواهید کشید و پیمان او را خواهید شکست؟ او قلباً از همه شما پاکتر، و در اسلام از همه شما قدیمی‌تر، و دانش او که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفت، از همه، بیشتر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث خود را به او داد و در باره دشمنانش به او سفارش نمود و او را جانشین خود برای امتش گردانید و سرّ خود را نزد او نهاد. پس او تنها جانشین اوست و از همه شما به او سزاوارتر

۱- هود/ آیات ۱۱۸ ـ ۱۱۹.

است. او سرور جانشینان و جانشین خاتم الانبیا است. او از همه تقواپیشگان، برتر است و مطیع‌ترین فرد در نزد پروردگار جهانیان است. در زمان حیات سرور پیامبران، ولایت او بر مؤمنان را پذیرفتید. من شما را بیم دادم و حجت بر شما تمام کردم و هر که پند و اندرز داد، وظیفه نصیحت کردن را انجام داده است و باکی بر او نیست. با گفته‌های من، هر کس کور بود، بینا گردید. شما شنیده‌اید، همچنان که ما شنیدیم و دیده‌اید، آن گونه که ما دیدیم و شاهد بوده‌اید، همان گونه که ما شاهد بودیم.[1]

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (١٠٦) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١٠٧)﴾

[(در آن) روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد، اما سیاه رویان (به آنان گویند) آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید (این) عذاب را بچشید* و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان بن یحیی جمّال، از ابو جارود، از عمران بن هیثم، از مالک بن ضمره، از ابوذر که رحمت خدا بر او باد، نقل کرده است که وقتی آیه «یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، امت من در زیر پنج پرچم بر من وارد می‌شوند. یک پرچم به دست گوساله این امت است؛ از آنها می‌پرسم پس از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند آن بزرگتر را تحریف کردیم و آن را پشت سرمان انداختیم و با آن کوچکتر، دشمنی و عداوت کردیم و به او ظلم نمودیم. و من می‌گویم: به جهنم داخل شوید در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره‌هایتان سیاه است. سپس گروهی که پرچم آنان به دست فرعون این امت است، بر من وارد می‌شوند. به آنها می‌گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ می‌گویند: آن بزرگتر را تحریف کردیم و پاره‌اش

---

۱- احتجاج، ص ۱۱۴.

کردیم و با او مخالفت ورزیـدیم، امـا بـا آن کـوچکتر، دشمنی ورزیـدیم و بـا آن جنگیدیم. پس می‌گویم: به آتش جهنّم وارد شوید، در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره‌هایتان سیاه شده است. سپس پرچمی که به دست سامری این امت اسـت، بـر من وارد می‌شود. به آنها می‌گویم: پس از من با ثقلین چـه کردیـد؟ مـی‌گوینـد: آن بزرگ‌تر را نافرمانی و سرپیچی کردیم و رهایش کردیم، امـا آن کـوچکتر را خـوار گردانیدیم و نابودش کردیم و هر کار زشتی که بود، با او کردیم. می‌گـویم: پـس بـه آتش جهنم داخل شوید، در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره‌هایتـان سـیاه شـده است. سپس گروهی که پرچم آنها به دست مـردی اسـت کـه پسـتان دارد و همـه خوارج با او هستند، بر من وارد می‌شوند. از آنها می‌پرسم پس از من با ثقلـین چـه کردید؟ می‌گویند: آن بزرگتر را پاره کردیم و از آن برائت جستیم و اما آن کوچکتر، با او جنگیدیم و او را کشتیم. من می‌گویم: به آتش جهنم وارد شوید، تشنه تشـنه و با چهره‌های سیاه شده. سپس گروهی بر من وارد می‌شوند که پـرچم آن بـه دسـت امام متقین و سید الوصیین علیه السلام و آن رهبر مشهور و جانشین پیامبر عالمیان صلی الله علیه و آله است. از آنها می‌پرسم: شما پس از من بـا ثقلـین چـه کردیـد؟ می‌گویند: از آن بزرگتر پیروی و اطاعت کردیم و اما آن کوچکتر را دوست داشـتیم و به دوستی با او پرداختیم و از او پشتیبانی کردیم و او را یاری نمودیم تا ایـن کـه خون ما در راه آنها ریخته شد. به آنها می‌گویم: وارد بهشـت شـوید در حـالی کـه سیراب سیراب هستید و چهره‌هایتان سفید است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».[1]

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (١١٠) لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (١١١)،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

**[شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید. به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعا برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند (ولی بیشترشان) نافرمانند * (جز آزاری اندک) هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند، به شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند]**

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان نقل کرده است که آیه «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» تا آخر آیه نزد امام صادق علیه السلام قرائت شد. امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین امّتی که امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزند او، حسن و حسین علیهما السلام را می‌کشند؟ قاری گفت: جانم فدایت! آیه چگونه نازل شده است؟ فرمود: این گونه «کُنتُمْ خَیْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ». «شما بهترین امامانی هستید که برای مردم فرستاده شدید». آیا نمی‌بینی که خداوند آنها را ستوده است: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ».[1]

۲) عیّاشی از حمّاد بن عیسی، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در قرائت علی علیه السلام این گونه بوده است «کُنتُمْ خَیْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و گفت: آنها خاندان محمد علیهم السلام می‌باشند.[2]

۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و در باره او و جانشینان او می‌باشد و آیه این گونه است: «کُنتُمْ خَیْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ». جبرئیل، آیه را این گونه آورده است و منظور آن محمد صلی الله علیه و آله و جانشینان او می‌باشند.[3]

۴) از ابو عمرو زبیری نقل شده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ» فرمود: منظور، امّتی است که دعوت ابراهیم را بر خودش واجب می‌داند و آن امّتی است که خداوند در آنها و از آنها و به سوی آنها پیامبر خود را مبعوث گردانیده و آنها امّت میانه هستند و آنها بهترین امّتی هستند که برای مردم پیدا شده‌اند.[4]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۲۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۰.

۵) علی بن ابراهیم در باره «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللَّـهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ» گفته است؛ یعنی: با عهد و پیمانی از جانب خدا، و عهد و پیمانی از جانب رسول خدا. همچنان که در تفسیر آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً»[1] گذشت. معنای ریسمان خدا، کتاب او می‌باشد و معنای ریسمانی از جانب مردم، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد «و ضربت علیهم المسکنة» یعنی گرسنگی.[2]

۶) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللَّهِ» فرمود: ریسمانی از جانب خدا، همان کتاب خدا است و ریسمانی از جانب مردم، منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.[3]

۷) عیاشی، از یونس بن عبد الرحمن، از تعدادی از یاران ما، به نقل از امام صادق علیه السلام گفته است که در آیه «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» منظور از ریسمانی از جانب خدا، همان کتاب خدا و منظور از ریسمانی از جانب مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.[4]

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ الانبيا بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) لَيْسُوا سَوَاء مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاء اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُوْلَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُم مِّنَ اللهِ شَيْئاً وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ

۱- در احادیث ۲ـ۱۰ در تفسیر ۱۰۳ آل عمران ذکر شده است.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.
۳- مناقب، ج ۳، ص ۷۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۱.

مَا يُنفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٧) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (١١٨) هَا أَنتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١١٩)﴾

[هر کجا یافته شوند به خواری دچار شده‌اند، مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند) و به خشمی از خدا گرفتار آمدند و (مهر) بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند (و نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه درمی‌گذرانیدند * (ولی همه آنان) یکسان نیستند. از میان اهل کتاب، گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند * به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند *و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند و خداوند (حال) تقواپیشگان داناست * کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دفع نخواهد کرد و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود *مثل آن چه (آنان) در زندگی این دنیا (در راه دشمنی با پیامبر) خرج می‌کنند، همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده‌اند، بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده‌اند * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خودتان (دوست و) همراز مگیرید (آنان) از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند، آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آن چه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است. در حقیقت، ما نشانه‌های (دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید * هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و (حال آن که) آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتاب‌های (خدا)

ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند، می‌گویند ایمان آوردیم و چون (با هم) خلوت کنند، از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می‌گزند. بگو: به خشم خود بمیرید که خداوند به راز درون سینه‌ها داناست]

۱) احمد بن محمد بن خالد برقی، از عثمان، از سماعة، از ابو بصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «وَيَقْتُلُونَ الانبيا بغَيْرِ حَقٍّ» فرمود: به خدا قسم آنها را با شمشیر نکشتند، بلکه، راز آنها را فاش کردند و افشاگری نمودند، پس کشته شدند. همین روایت را، محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی با همان سند و همان متن، نقل کرده است.[۱-۲]

۲) عیاشی، از اسحاق بن عمّار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه «ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الانبيا بغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ» را تلاوت کرد و فرمود: به خدا قسم، آنها را با دست‌هایشان نزدند و با شمشیرهایشان نکشتند، ولی حرف‌ها و اسرار آنها را شنیدند و آن را پخش کردند. پیامبران به خاطر آن حرف‌ها، دستگیر شده و کشته شدند. این گونه بود که به قتل و تجاوز و گناه تبدیل شد.[۳]

۳) علی بن ابراهیم در باره «و ما يفعلوا من خير فلن يكفروه» گفته است: یعنی هرگز آن را انکار نکردند. سپس برای کفّار و کسانی که مالشان را در راهی غیر از راه خدا می‌بخشند، مثال زده است و گفته است: «مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ» یعنی سرما. و «أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ» یعنی زراعتشان «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». علی بن ابراهیم در باره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ» گفته است که در باره یهود نازل شده است «لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً» یعنی دشمنی، و آیه «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ» یعنی اطراف انگشت‌ها.[۴]

«وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(۱۲۱)»

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۷۵ ح ۷. در آن جا به جای شمشیر، شمشیرها آمده است.
۲- محاسن، ص ۲۵۶، ح ۲۹۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۲.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

**[و (یاد کن) زمانی را که (در جنگ احد) بامدادان از پیش کسانت بیرون آمد (تا) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی، و خداوند شنوای داناست]**

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سبب نزول این آیه، این است که قریش به قصد جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شدند. پیامبر هم خارج شد و به دنبال مکانی می‌گشت تا با آنها بجنگد.[1]

۲) ابن شهر آشوب می‌گوید: ابن عباس و قتاده و ربیع و سدی و ابن اسحاق گفته‌اند که آیه «إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ» در ماه شوّال، در جنگ احد که روز مِهراس[2] هم نامیده شده است، نازل شده است.[3]

۳) ابن شهر آشوب به نقل از امام صادق علیه السلام و ابن مسعود گفته است: هنگامی که ابوسفیان، قصد جنگیدن با پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، با سه هزار و به قولی با دو هزار نفر از قریش، آماده جنگ شد که دویست نفر از آنها سوار بر اسب بودند و دیگران، هفتصد زره داشتند.[4]



**﴿إِذْ هَمَّت طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)﴾**



**[آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آن که خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره عبدالله بن ابی و گروهی از یارانش نازل شده است که از رأی او پیروی کردند و برای جنگ خارج نشدند و از یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برداشتند.[5]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- مِهراس، اسم چاه آبی است در اُحُد. یوم المهراس یعنی، روز اُحد « معجم البلدان، ج ۵ ص ۲۳۲».

۳- مناقب، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴- مناقب، ج ۱، ص ۱۹۱.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)﴾

[و یقینا خدا شما را در (جنگ) بدر با آن که ناتوان بودید، یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آنها خوار و ذلیل نبودند؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود. بلکه آیه این گونه نازل شده است: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضُعَفَاء» طبرسی هم شبیه آن را در مجمع البیان از قول امام صادق علیه السّلام نقل کرده است.[۱-۲]

۲) عیاشی به نقل از ابو بصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام خواندم: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» فرمود: ساکت شو. خداوند آیه را این گونه نازل نکرده است، بلکه این گونه نازل شده است: «وَ أَنْتُم قَلِيل».[۳]

۳) عبدالله بن سنان می‌گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» پرسید. ایشان فرمود: خداوند این گونه نازل نکرده است. خداوند رسولش را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز خوار نمی‌کند، بلکه این گونه نازل شده است: و أنتم قلیل. عیسی، از صفوان، از ابن سنان نیز مانند آن را نقل کرده است.[۴]

۴) ربعی بن حریز می‌گوید: امام صادق علیه السلام آیه را چنین خواند: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضُعَفَاء» و گفت: آنها خوار و دلیل نبودند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود.[۵]

۵) علی بن ابراهیم داستان جنگ اُحد را چنین تعریف می‌کند: دلیل جنگ اُحُد این بود که وقتی قریش از جنگ بدر به مکه برگشتند به خاطر اتفاقی که برای آنها افتاده بود، یعنی هفتاد کشته و هفتاد اسیر داده بودند، پس از برگشت، ابوسفیان به آنها گفت: ای گروه قریش! اجازه ندهید که زنان شما بر کشته شدگان شما گریه کنند. زیرا گریه و اشک، وقتی خارج شود، ناراحتی و سوز دل و دشمنی محمد صلی الله علیه و آله را از بین می‌برد و محمد و یارانش خوشحال می‌شوند. وقتی با

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد جنگیدند، آن گاه به زنانشان اجازه دادند که گریه و شیون کنند. وقتی قریش خواستند در جنگ احُد با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگند، نزد هم پیمان‌های خود، مانند کنانه و دیگران رفتند. آنها به جمع‌آوری افراد و اسلحه پرداختند و با سه هزار سواره و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان را با خودشان بردند تا (شکست بدر) را به آنها یادآوری نمایند و به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله تشویق کنند. ابوسفیان هم، هند دختر عتبه را با خود برد. عمره، دختر علقمه حارثیه هم با آنها رفت. وقتی خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، یاران خود را جمع کرد و به آنها فرمود که خداوند به او خبر داده است که قریش جمع شده‌اند و می‌خواهند مدینه را بگیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاران خود را برای جهاد و خروج از شهر تشویق کرد. عبدالله بن ابی و گروهش گفتند: ای رسول خدا! از شهر خارج نشو تا در کوچه‌های شهر با آنها بجنگیم و افراد ضعیف و زنان و بردگان و کنیزان هم بتوانند در دهانه کوچه‌ها و پشت بام‌ها با آنها بجنگند؛ هرگز نشده است که قومی به ما حمله بکنند و ما در دژها و خانه‌های خودمان باشیم و از آنها شکست بخوریم؛ هرگز نشده است که برای جنگ با دشمنان به بیرون رفته باشیم، مگر این که شکست خورده‌ایم و آنها بر ما پیروز شده‌اند. در مقابل، سعد بن معاذ رحمة الله علیه و دیگر افراد قبیله اوس گفتند: ای رسول خدا! تا حالا نشده است که احدی از عرب‌ها به ما طمع بکند، در حالی که ما مشرک بودیم و بت‌ها را می‌پرستیدیم. اکنون، چگونه به ما طمع کرده‌اند، در حالی که تو در میان ما هستی؟ نه، نمی‌شود؛ باید برای جنگ با آنها از شهر خارج شویم، هر کس از ما کشته شد، شهید شده است و هر کس نجات یافت در راه خدا جهاد کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن او را پذیرفت و با تعدادی از یارانش از شهر خارج شدند و به دنبال مکانی می‌گشتند تا در آن جا با دشمن بجنگند. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» تا آیه «إِذْ هَمَّت طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلاَ» که منظور از آیه، عبدالله بن ابی و یارانش می‌باشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایگاه خود را در جایی قرار داد که راه عراق از آن جا می‌گذرد. عبدالله بن ابی و یاران او و گروهی از خزرج که از نظر او پیروی کرده بودند، دست از یاری پیامبر برداشتند. قریش به منطقه احُد رسیدند. رسول خدا

صلی الله علیه و آله یارانش را شمرده بود. آنها هفتصد مرد بودند. عبدالله بن جُبیر را با پنجاه تیرانداز بر ورودی درّه احد گماشت، از ترس این که کمین دشمن از آن جا وارد شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبدالله بن جُبیر و یارانش گفت: اگر دیدید که ما آنها را شکست دادیم و حتی داخل مکّه بردیم، از این جا تکان نخورید و اگر دیدید که آنها ما را شکست دادند و ما را تا داخل مدینه بردند، همان جا بمانید و سنگرهای خود را ترک نکنید. ابوسفیان، خالد بن ولید را با دویست سواره در کمین گذاشت و به آنها گفت: هر وقت دیدید که با هم درآمیختیم، از این دره به آنها یورش ببرید تا در پشت سر آنها قرار بگیرید. وقتی سوارکاران آمدند و انتخاب شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را آماده جنگ کرد، و پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد، انصار بر مشرکان قریش حمله کردند و به آنها شکست سختی وارد کردند و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال آنها افتادند. خالد بن ولید با دویست سوارکار سرازیر شد. عبدالله بن جبیر او را دید و آنها را تیرباران کرد و آنها برگشتند. یاران عبدالله بن جبیر دیدند که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به غارت اموال دشمن مشغول هستند. به عبدالله بن جبیر گفتند: چرا ما را این جا نگه داشته‌ای، در حالی که دوستان ما در حال جمع‌آوری غنیمت هستند و ما بدون غنیمت می‌مانیم. عبدالله به آنها گفت: از خدا بترسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً به ما گفته است که از این جا تکان نخوریم. آنان حرف او را گوش نکردند و یکی یکی رفتند و سنگرهایشان را خالی کردند. عبدالله بن جبیر با دوازده نفر باقی ماند. پرچم قریش در دست طلحه بن ابی طلحه عدوی از بنی عبدالدار بود. او پیش آمد و فریاد زد: ای محمّد صلی الله علیه و آله! می‌پندارید که شما با شمشیرهایتان ما را به جهنّم می‌فرستید و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می‌فرستیم؟ پس هر کس می‌خواهد وارد بهشت شود باید به نبرد من بیاید. علی علیه السلام برای نبرد با او پیش رفت و می‌گفت:

یا طلح ان کنت کما تقول

لکم خیول ولنا نَصول

فاثبت لننظر اینا المقتول

و اینا اولی بما تقول

فقد اتاک الاسد الصؤول

**بصارم لیس به فلول**

**ینصره الناصر القاهر و الرسول**

ای طلحه! اگر همان گونه هستی که می‌گویی

شما اسبانی دارید و ما تیرها و سرنیزه‌ها

باش تا ببینیم، کدام یک از ما کشته می‌شود

و کدام یک از ما شایسته تریم بدآن چه می‌گویی

شیر دلاور، به جنگ تو آمده است

با شمشیر تیزی که هرگز به خود، کندی نمی‌گیرد

خداوند توانا و رسول او یاری‌اش می‌کنند

طلحه گفت: تو کیستی ای جوان؟ گفت: من علی بن ابی طالب هستم. گفت: ای «قضیم»! تو می‌دانی که جز تو کسی جرأت نبرد با من را ندارد. طلحه به او حمله کرد و ضربه زد و امام علی علیه السلام با سپر، آن را دفع کرد. سپس علی علیه السلام به رانش ضربه زد و هر دو پای او را قطع کرد و با پشت بر زمین افتاد و پرچم نیز از دستش سقوط کرد. علی علیه السلام رفت تا کارش را یکسره سازد. طلحه، او را به خویشاوندی قسم داد. علی علیه السلام هم از کشتن او منصرف شد. مسلمانان گفتند: چرا کارش را تمام نکردی؟ گفت: ضربه‌ای به او زدم که هرگز از آن جان سالم به در نمی‌برد. پس از او، ابو سعید بن ابی طلحه، پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس عثمان بن ابی طلحه آن را برداشت علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس مسافع بن ابی طلحه، آن را برداشت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. پس از او حارث بن ابی طلحه، آن را برداشت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. پس از او، ابو عزیز بن عثمان، پرچم را برداشت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس عبدالله بن جمیلة بن زهیر، پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. علی علیه السلام نهمین نفر از بنی عبد الدار را هم به قتل رساند و او ارطاة بن شرحبیل بود و باز هم پرچم بر زمین افتاد. آن گاه، خادم آنها، صؤاب پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام به دست راست او ضربه زد و آن را قطع کرد و پرچم بر زمین افتاد. صؤاب با دست چپ خود آن را برداشت. علی علیه السلام به

دست چپش ضربه زد و آن را قطع کرد و پرچم بر زمین افتاد. سپس با دو دست بریده خود پرچم را بغل کرد و گفت: ای بنی عبد الدار! آیا وظیفه خود را آن گونه که باید انجام دادم؟ آن گاه، علی علیه السلام ضربه‌ای بر سر او زد و او را کشت و باز هم پرچم بر زمین افتاد. سپس عمره، دختر علقمه حارثیه، آن را برداشت و به دست گرفت. از سوی دیگر، خالد بن ولید بر عبدالله بن جبیر که یارانش فرار کرده بودند و فقط چند نفر معدود مانده بودند، حمله کرد و آنها را در محل ورودی درّه، کشت و به تعقیب مسلمانان پرداخت و آنان را نیز کشت. قریش که در حال فرار بودند، به پرچم نگاه کردند و چون دیدند که برافراشته شده است، به آن پناه بردند. خالد بن ولید جلو آمد و شروع به کشتن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود. این گونه بود که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکست سختی خوردند و شروع به بالا رفتن از کوه کردند و از همه طرف آن بالا رفتند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شکست را دید، کلاه خود را از سر خود بیرون آورد و گفت: بدانید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، از خدا و رسول او به کجا فرار می‌کنید؟[1]

۶) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: هنگامی که علی علیه السلام در حال مبارزه با طلحه بن ابی طلحه بود، طلحه به او گفت: «ای قضیم». معنای این حرف چیست؟ فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، به خاطر حمایت ابوطالب، هیچ کس نمی‌توانست به او جسارت کند. بنابراین کودکان را وادار می‌کردند که وقتی پیامبر بیرون می‌آید، به سوی او سنگ و کلوخ پرتاب کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این موضوع را به علی علیه السلام گفت و شکوه و گلایه نمود. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، وقتی بیرون رفتی مرا نیز با خودت ببر. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و علی علیه السلام هم همراه او بود. بچه‌ها بر طبق عادت همیشگی خود، مزاحم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. علی علیه السلام به آنها حمله کرد و پی در پی، سر و صورت و بینی و گوش‌های آنها را گاز می گرفت. بچه‌ها، گریان به نزد پدرانشان می‌رفتند و می گفتند: علی، ما را کتک زده است. و به همین

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

خاطر «قُضیم» نامیده شد.[۱]

۷) علی بن ابراهیم. از ابی وائل شقیق بن سلمه نقل کرده است که گفت: با عمر بن خطّاب قدم می‌زدم که سر و صدایی از او شنیدم. به او گفتم: دست بردار! چه شده ای عمر؟ گفت: وای بر تو! آیا آن شیر غرّان و آن جنگاور زاده جنگ را نمی‌بینی؟ آن که با شجاعت شدید بر کسانی که طغیان می‌کنند و فاسدند، با دو شمشیر و پرچم می‌تازد. نگاه کردم و دیدم که او علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. به او گفتم: ای عمر! او علی بن ابی طالب است. گفت: به من نزدیک شو تا از شجاعت‌ها و پهلوانی‌هایش برایت تعریف کنم: با پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد، پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس فرار کند، گمراه است و هر کس از ما کشته شود، شهید است و پیامبر رهبر او. ناگهان صد گروه جنگی به ما حمله کردند که هر گروه، صد نفر یا بیشتر بودند و ما را از آسیاب مرگ می‌ترساندند. علی علیه السلام را دیدم که چون شیر در میان گرد و غبار بود. مشتی از سنگریزه را برداشت و آن را به صورت ما پاشید و گفت: چهره‌هایتان زشت و بریده و شکافته و محروم باد! به کجا فرار می‌کنید. به آتش جهنّم؟ اما ما برنگشتیم. بار دوم بر ما هجوم آورد و در دستش شمشیر پهنی بود که مرگ از آن می‌چکید. او گفت: بیعت کردید، امّا عهد و پیمان شکستید. به خدا قسم که شما، از آنهایی که می‌کشم، برای کشته شدن سزاوارتر هستید. به چشم‌هایش نگاه کردم. مانند دو چراغ نورانی و یا دو جام پر از خون می‌درخشیدند. ترسیدم که به سر وقت ما بیاید و به ما حمله کند. در میان یارانم به نزد او رفتم و گفتم: ای ابوالحسن! تو را به خدا، عرب حمله می‌کند و فرار می‌کند، جنگ و گریز دارد، حمله مجددش فرار را از بین می‌برد. گویی که خجالت کشید و چهره‌اش را از ما برگرداند و همچنان در آن ترس و وحشت به سر می‌برم و تا این لحظه، آن ترس از قلبم بیرون نرفته است. با رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی نمانده بود به جز ابودجانه انصاری و سماک بن خرشه و امیر المؤمنین علیه السلام. هر گاه گروهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می‌کردند، امیر المؤمنین علیه السلام به استقبال آنها می‌رفت و مانع حمله آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شد و آنها را می‌کشت، تا این که شمشیرش شکست. نسیبه، دختر کعب مازنی به همراه رسول خدا باقی ماند. او در

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۱.

جنگ‌ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و زخمی ها را درمان مـی‌کـرد. پسرش نیز به همراه او بود و ترسیده بود و می‌خواست برگردد. به پسرش حمله کرد و گفت: ای پسر! از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کجا فرار می‌کنـی؟ بـا این حرف، او را باز گردانید. مردی به پسـر او حملـه کـرد و او را کشـت. آن گـاه شمشیر پسرش را برداشت و به آن مرد حملـه کـرد و بـه رانـش ضـربه زد و او را کشت. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «احسنت بر تو ای نسیبه». او با دست و سینه و پستانش از رسول خدا محافظت می‌کـرد تـا ایـن کـه زخم‌های بسیاری بر او وارد شد. ابن قمیئه به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله کرد و گفت: محمد صلی الله علیه و آله را به من نشان بدهید. مرگ بر من باد اگر او زنده بماند. سپس ضربه‌ای به رگ گردن او زد و فریاد زد: بـه لات و عـزّی قسـم، محمّد را کشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از مهـاجرین کـه در حـال فرار بود و سپر خود را پشت سرش قرار داده بود، نگاه کـرد و گفـت: ای صـاحب سپر! آن را به طرف من پرت کن و خودت به جهنم برو. او سپرش را پـرت کـرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نسیبه گفت: «ای نسیبه! سپر را بردار». او سپر را برداشت و با مشرکین به مبارزه پرداخت. رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه فرمـود: «جایگاه نسیبه از جایگاه فلان و فـلان فـلان، برتـر اسـت.» وقتـی شمشـیر امیـر المؤمنین علیه السلام شکست، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرد با شمشیر می‌جنگد، در حالی که شمشیر من شکسته است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر خود، ذوالفقار را به او داد و گفت: «با این بجنگ». هر کـس به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می‌کرد، امیر المؤمنین به پیشواز او می‌رفت و وقتی او را می‌دیدند، بر می‌گشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوشـه‌ای از کوه احد پناه برد و آن جا ایستاد. جنگ یک طرفه شـده بـود و یـارانش شکسـت خورده بودند. اما علی علیه السلام همچنان با آنها می‌جنگید تا این کـه، صـورت و سر و سینه و شکم و دست‌ها و پاهایش، نود زخم برداشـت و همچنـان از او فـرار می‌کردند. آنان شنیدند که کسی از آسمان فریاد می‌زند: لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی جز ذوالفقار، شمشیر نیست و جز علی جوانمرد یافت نمـی‌شـود. آن گـاه جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: ای محمّد! به خدا قسم، این همراهی و همدردی واقعی می‌باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «زیـرا

من از او هستم و او هم از من» و جبرئیل گفت: و من نیز از دو نفر هستم. هند بن عتبه در وسط سپاه قریش بود. هر گاه مردی از قریش شکست می‌خورد، میل و سرمه‌دانی به او می‌داد و می‌گفت: تو زن هستی، با این به خودت سُرمه بزن. حمزة بن عبدالمطلب مشغول حمله به گروهی بود. وقتی او را دیدند عقب نشینی کردند و هیچ کس نمی‌توانست در مقابل او مقاومت کند. هند، دختر عتبه به وحشی وعده‌ای داد و به او گفت: اگر محمّد و یا علی و یا حمزه را بکشی، آنچه تو را خشنود سازد به تو خواهم داد. وحشی، برده جبیر بن مطعم بود که حبشی بود. وحشی گفت: از پس محمّد بر نمی‌آیم، علی هم مردی دوراندیش و مراقب است، به او هم فکر نمی‌کنم. پس در کمین حمزه نشستم. وحشی گفت: دیدم که حمزه به شدت به مردم حمله می‌کند. از جلوی من رد شد و بر لبه نهری گام نهاد، ولی بر زمین افتاد. آن گاه، نیزه‌ام را برداشتم و آن را تکان دادم و پرتاب کردم. نیزه ام به لگن خاصره‌اش خورد و آغشته به خون از مثانه‌اش بیرون آمد. او بر زمین افتاد و من، شکمش را شکافتم و جگرش را در آوردم و آن را به هند دادم و گفتم: این جگر حمزه است. آن را در دهان خود گذاشت و جوید. اما خداوند آن را در دهان او مانند استخوان زانو سفت گردانید. به ناچار، آن را از دهان بیرون انداخت. آن گاه خداوند، فرشته‌ای را فرستاد، آن را برداشت و به جای اصلی خود برگرداند. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نخواست که چیزی از بدن حمزه، داخل آتش جهنم گردد. آن گاه، هند به نزد حمزه رفت و عورت و گوش‌هایش را برید و آنها را به هم متصل گردانید و به گردن خود انداخت. در ضمن، دست و پایش را هم برید. مردم به مواضع خود برگشتند و قریش در بالای کوه مستقر شدند و ابوسفیان هم که در بالای کوه بود فریاد می‌زد: هُبل سربلند باد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: جوابش را بده و بگو: «خداوند، برتر و بالاتر است.» ابوسفیان گفت: ای علی! هُبَل به ما نعمت (بخت و اقبال)[1] داد. علی علیه




---

۱- گفته‌اند که معنای دیگر «انعم علینا» آن این است که از نَعَم (آری) گرفته شده است. در قریش رسم بود که وقتی می‌خواستند کاری را شروع کنند، دو تیر را می‌گرفتند و روی یکی از تیرها «نعَم» و روی دیگر «لا» می‌نوشتند و به کنار بت می‌رفتند و تیرها را می‌چرخاندند. اگر تیر نَعَم خارج می‌شد اقدام به انجام آن کار می‌کردند و اگر «لا» می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌دادند. ابوسفیان وقتی خواست به جنگ اُحد برود در برابر هُبَل این کار را انجام داد و تیر «نعَم» بیرون آمد. «النهایة، ج ۳، ص ۲۹۴».

السلام جواب داد: بلکه، خداوند به ما نعمت داده است. ابوسفیان گفت: ای علی! به نام لات و عزّی از تو می‌پرسم: آیا محمد کشته شده است؟ علی علیه السلام گفت: خداوند تو را و لات و عزّی را لعنت کند. به خدا قسم که محمد کشته نشده است و اکنون، سخن تو را می‌شنود. گفت: تو راست می‌گویی. خداوند ابن قمیئه را لعنت کند. او ادّعا کرد که محمد را کشته است. عمرو بن قیس به تازگی اسلام آورده بود. وقتی به او خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میدان جنگ است، شمشیر و سپر خود را برداشت و مانند شیر غرّان به جنگ رفت و می‌گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد، فرستاده خدا است. سپس وارد جنگ شد و به شهادت رسید. مردی از انصار از مقابل او گذشت و دید که بین کشته شدگان افتاده است. به او گفت: ای عمر! آیا بر دین قبلی خودت هستی؟ گفت: نه به خدا، من شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد، فرستاده او است. سپس درگذشت. آن گاه یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! عمرو بن قیس، اسلام آورده و کشته شده است، آیا او شهید است؟ فرمود: آری، به خدا او شهید است. او تنها فردی است که یک رکعت نماز نخوانده، وارد بهشت شده است. حنظله بن ابی عامر، مردی از قبیله خزرج بود. او در همان شب که فردایش جنگ اُحُد به وقوع پیوست، با دختر عبدالله بن ابی سلول، ازدواج کرد و همان شب با او به خلوت رفت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که نزد زن خود بماند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ»[1] [جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی‌روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده] و بر طبق همین آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد. این آیه در سوره نور است در حالی که اخبار جنگ اُحد در سوره آل عمران است. این دلیلی است که قرآن بر خلاف

۱- نور/ ۶۲.

آن روندی که خداوند نازل کرده، جمع آوری شده است. طلحه با همسرش همبستر شد و هنگام صبح، در حالی که جُنُب بود، از خانه خارج گردید و در جنگ حاضر شد. وقتی حنظله خواست از منزل خارج شود، زنش به دنبال چهار نفر از انصار فرستاد و از او شهادت گرفت که با او همبستر شده است. از او پرسیدند: چرا این کار را کردی؟ گفت: دیشب در خواب دیدم که آسمان شکافته شد و حنظله از آن بالا رفت و سپس آسمان بسته شد. پس دانستم که معنای آن، شهادت است و دوست داشتم شاهد بیاورم که از او باردار هستم. وقتی حنظله، وارد جنگ شد، ابوسفیان را دید که سوار بر اسبی در میان صف‌ها می‌چرخد. به او حمله کرد و بر ساق پای اسب او زد. اسب بر زمین افتاد و ابوسفیان هم از اسب سقوط کرد و فریاد زد: ای گروه قریش! من ابوسفیان هستم و این حنظله می‌خواهد مرا بکشد. ابوسفیان دوید و حنظله هم به دنبالش روان شد. مردی از مشرکان در جلوی او ظاهر شد و به او نیزه زد و با همان نیزه که در بدن او بود به طرف آن مشرک رفت و به او ضربه ای زد و او را کشت. حنظله هم در میان حمزه و عمرو بن جموح و عبدالله بن حزام و گروهی از انصار، بر زمین افتاد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «دیدم که فرشتگان در بین آسمان و زمین، حنظله را با آب باران در جام‌های طلایی می‌شویند». به همین خاطر «غسیل الملائکه» نامیده شد؛ یعنی غسل داده شده به دست فرشتگان.[1]

۸) ابو علی طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر روی یک صندلی طلایی نشسته است و می‌گوید: لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی «شمشیر، فقط ذوالفقار و جوانمرد، فقط علی است»[2]

﴿بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)﴾

[آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش (و خروش) بر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳.
۲- مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۷۹.

شما بتازند، همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار، یاری خواهد کرد]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابو همام، از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است: که کلمه «مسوّمین» در این آیه یعنی: عمامه‌ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه بر سر گذاشت آن را از جلو و پشت آویزان کرد. جبرئیل هم وقتی آن را بر سر گذاشت، آن را از جلو و پشت آویزان کرد.[1]

۲) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: فرشتگان در جنگ بدر، عمامه‌های سفید فروهشته بر سر داشتند.[2]

۳) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: فرشتگان در جنگ بدر، عمامه‌های سفید فروهشته بر سر داشتند.[3]

۴) از اسماعیل بن همام، از ابوالحسن علیه السلام نقل شده است که فرمود: در این آیه منظور از «مسوّمین» عمامه‌ها می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه می‌بست و آن را از جلو و پشت آویزان می‌کرد.[4]

۵) از ضریس بن عبدالملک، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: فرشتگانی که در جنگ بدر به محمّد صلی الله علیه و آله در روی زمین کمک کردند، دیگر هرگز صعود نکردند و نخواهند کرد تا این که به صاحب این امر (امام زمان) عجل الله تعالی فرجه الشریف کمک کنند و تعداد آنها پنج هزار می‌باشد.[5]

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)»

[هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. یا (خدا) بر آنان می‌بخشاید یا عذابشان می‌کند زیرا آنان ستمکارند]

۱) شیخ مفید در کتاب اختصاص به نقل از محمد بن خالد طیالسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخّل بن جمیل، از

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۶۰، ح ۲.
۲- کافی، ج ۶، ص ۴۶۱، ح ۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۸.

جابر بن یزید نقل کرده است که می‌گوید: این آیه را از «لیس لک من الأمر شیءٌ» برای امام باقر علیه السلام تلاوت کردم. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کرد که علی علیه السلام پس از او جانشین او باشد و این همان چیزی است که خدا خواسته است؛ چرا که می‌فرماید: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ». چگونه ممکن است که کار به دست او نباشد، در حالی که خداوند همه چیز را به او واگذار کرده است؟ فرمود: هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده است، حلال است و آن چه را حرام گردانیده است، حرام است.[1]

۲) عیّاشی از جابر جعفی نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آیه «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ» را خواندم. فرمود: آری به خدا قسم، چیزهای زیادی به او مربوط می‌شود و آن گونه نیست که تو فکر می‌کنی. اما به تو خبر بدهم که خداوند تبارک و تعالی وقتی به پیامبر خود دستور داد که جانشینی علی علیه السلام را اعلام نماید، در باره دشمنی قوم علی علیه السلام، نسبت به او و شناخت او نسبت به آنها، اندیشه کرد و به همین دلیل است که خداوند، او را در تمامی ویژگی‌ها بر آنها برتری داده است: او اوّلین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به کسی که او را فرستاده ایمان آورد؛ او بیشترین کمک را به خداوند تعالی و فرستاده او نمود؛ او نسبت به دشمنان خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از همه بی‌رحم‌تر بود و در دشمنی با مخالفان خدا و رسول از همه سر سخت‌تر بود؛ علم و دانش هیچ کس، با او برابر نبود؛ ویژگی‌های اخلاقی پسندیده او قابل شمارش نبود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی قوم خود با علی علیه السلام در همه این ویژگی‌های اخلاقی و به حسادت آنها نسبت به این خصوصیات اخلاقی اندیشید، بسیار نگران و ناراحت شد و خداوند به او خبر داد که این کار به او ربطی ندارد و این موضوع به خداوند برمی‌گردد که پس از او علی علیه السلام را جانشین و ولی امر او گرداند. منظور خداوند از آیه، چنین است. چگونه ممکن است که موضوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله مربوط نباشد در حالی که خداوند به او اختیار داده است که هر چه را حلال کرده است، حلال باشد و هر چه را حرام کرده است، حرام باشد؛ چنان که فرموده است: «وَمَا

۱- اختصاص، ص ۳۳۲.

آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[1]ـ[2] [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید]

۳) جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام خواستم که این گفته خداوند را که به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لیسَ لک من الأمر شیءٌ» برای من تفسیر کند. امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی وجود دارد که خداوند آن را گفته است و چیزی هست که خداوند آن را اراده کرده است. ای جابر! رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کرد که پس از او، علی علیه السلام جانشین او باشد، اما خداوند، بر خلاف اراده رسول خدا صلی الله علیه و آله چیز دیگری را در نظر داشت. از او پرسیدم: معنای این سخن چیست؟ فرمود: در آیه «لیس لک من الأمر شیءٌ» خداوند به رسولش می‌گوید: ای محمّد! مگر در آیه‌ای که از کتاب خویش، برای تو نازل کردم، در باره علی علیه السلام و یا دیگران چنین نگفتم که: «الم ❊ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» تا آن جا که می‌فرماید: «فَلَيَعلَمَنَّ»[3]؟ [الف لام میم ❊ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟❊ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد]

آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را به خداوند واگذار کرد.[4]

۴) جرمی می‌گوید که امام باقر علیه السلام آیه را چنین خوانده است: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ»[5]

## «وَسَارِعوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)»

۱- حشر / ۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۹.
۳- عنکبوت، آیات ۱ـ۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۱۴۰.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۱۴۱.

**[و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمان‌ها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید]**

۱) عیّاشی از داود بن سرحان، از فردی ناشناس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «**وَسَارِعوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ**» فرمود: وقتی بهشت را وصف کنند، این گونه خواهد بود، و حضرت، دو دستش را کاملا از یکدیگر باز کرد.[1]

۲) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب به نقل از تفسیر یوسف قطان، از وکیع، از ثوری، از سدّی نقل کرده است که: نزد عمر بن خطاّب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حییّ بن اخطب، پیش او آمدند. حیّی بن اخطب به عمر گفت: در کتاب شما از بهشتی صحبت شده است که عرض آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است. اگر اندازه یک بهشت به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، پس در روز قیامت، همه این بهشت در کجا خواهد بود؟ عمر گفت: نمی‌دانم. آنها در این باره صحبت می‌کردند که ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پرسید: در باره چه موضوعی صحبت می‌کنید؟ آن یهودی، مسئله را برای علی علیه السلام مطرح کرد. علی علیه السلام به آنها گفت: به من بگویید وقتی روز می‌شود، شب کجا می‌رود؟ و وقتی شب می‌شود، روز کجا می‌رود؟ گفتند: این در علم خداوند متعال می‌گنجد. پس علی علیه السلام فرمود: بهشت هم در علم خداوند متعال می‌گنجد. آن گاه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و موضوع را به او فرمود و آیه نازل شد: «**فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ**»[2]ـ[3] [پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید]

۳) ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین گفته است که از مالک بن انس پرسیدند: ای ابو حمزه! بهشت در روی زمین است یا در آسمان؟ گفت: کدام زمین است که بهشت در آن جا بگیرد و کدام آسمان است که بهشت در آن بگنجد. از او پرسیده شد: پس در کجا است؟ گفت: بالای آسمان هفتم در زیر عرش.[4]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۱۴۲.
۲- نحل/ ۴۳، انبیاء/ ۷.
۳- مناقب، ج ۲، ص ۳۵۲.
۴- روضة الواعظین، ص ۵۵۴.

**الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (١٣٤).**

**[همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد]**

١) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یکی از یارانش، از مالک بن حصین سکونی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که خشم خود را فرو بخورد و خداوند عز و جل، عزّت او را در دنیا و آخرت نیفزاید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «**وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**» و خداوند به جای خشم و غضب، این پاداش را به او می‌دهد.[1]

٢) مفید در کتاب ارشاد خود از ابو محمد حسن بن محمّد، از جدّش، از محمد بن جعفر و دیگران نقل کرده است که گفته‌اند: مردی از خانواده امام زین العابدین علیه السلام در برابر امام ایستاد و به او فحش و ناسزا گفت. امام چیزی به او نگفت. وقتی آن مرد رفت، امام به هم‌نشینان خود گفت: شنیدید که این مرد چه گفت و من دوست دارم که با من بیایید و پاسخ مرا به او بشنوید. آنها گفتند: می‌آییم و دوست داشتیم که شما چیزی به او بگویید و ما هم چیزی به او بگوییم. امام کفش‌هایش را پوشید و حرکت کرد و پیوسته می‌فرمود: «**وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**» دانستیم که امام چیزی به او نخواهد گفت. امام رفت تا به منزل آن مرد رسید و نام آن مرد را صدا زد تا پیش بیاید. امام فرمود: به او بگویید که زین‌العابدین، پشت در است. آن مرد به سوی ما آمد در حالی که به دنبال شرّ می‌گشت. او می‌دانست که امام آمده است تا جواب بعضی از سخنانش را بدهد. امام زین‌العابدین علیه السلام به او فرمود: ای برادر! تو قبلاً با من برخورد داشتی و حرف‌هایی زدی؛ اگر چیزهایی که گفتی در من هست، من باید به خاطر آنها از خداوند، طلب آمرزش کنم و اگر چیزهایی که گفتی، در من نیست، خداوند، تو را ببخشاید. مرد، میان دو چشم او را بوسید و گفت: بلی، چیزهایی که در باره تو گفتم، در تو وجود ندارد و من خودم به آن حرف‌ها سزاوارترم. راوی حدیث

---

١- کافی، ج ٢، ص ٨٩، ح ٥.

گفته است: اسم آن مرد حسن بن حسن بود.[1]

۳) و نیز او، از حسن بن محمّد، از جدّش، از پیرمردی هفتاد و چند ساله از یمن، از کسی که گفته‌اند نام او عبدالله بن محمد است، از عبد الرزّاق نقل کرده است که گفت: جانم فدای تو! یکی از کنیزان امام زین‌العابدین علیه السلام در حال ریختن آب بر دست‌های او بود که وضو بگیرد و نماز بخواند. ناگهان چُرت زد و پارچ آب از دستش افتاد و امام را زخمی کرد. امام سرش را بلند کرد و به او نگاه کرد. آن کنیز به امام گفت: خداوند می‌فرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ» امام علیه السلام به او گفت: خشمم را فرو خوردم. آن کنیز گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» امام به او گفت: خداوند از تو درگذشت. آن کنیز گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام گفت: برو، تو به خاطر خدا آزاد هستی.[2]



«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)».

**[و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آن چه مرتکب شده‌اند، با آن که می‌دانند (که گناه است) پافشاری نمی‌کنند * آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل، چه نیکوست]**

۱) محمّد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» فرمود: اصرار، این است که آن گناه را ادامه بدهد و از خداوند طلب آمرزش نکند و قصد توبه نداشته باشد.[3]

---

۱- ارشاد، ص ۲۵۷.
۲- ارشاد، ص ۲۵۷.
۳- کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۲.

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از حفص مؤذّن، از امام صادق علیه السلام و همچنین از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر نقل شده است که امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی که در آن به نصیحت یارانش پرداخت فرمود: شما را بر حذر می‌دارم از انجام چیزی که خداوند تعالی در ظاهر و باطن قرآن، آن را حرام نموده و فرموده است: «و لم یصرّوا علی مافعلوا و هم یعلمون». مقصود آیه، مؤمنان قبل از شما می‌باشند که بعضی از چیزها را که خداوند در کتابش شرط کرده بود، فراموش کرده بودند و فهمیدند که آنها با ترک آن چه که خداوند در کتاب خود آن را شرط کرده است، در واقع از خداوند نافرمانی کرده‌اند. بنابراین از خداوند طلب آمرزش کردند و دیگر آن کار را ترک نکردند. این است معنای گفتار خداوند که می‌فرماید: «وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَى مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ».[۱]

۳) عیّاشی، از عمرو زبیری نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که نمی‌پسندد ابلیس، همتای او در دینش باشد. در کتاب خدا به خاطر وجود استغفار و توبه که خداوند شما را به آن امر فرموده است، نجات از مرگ ، بینایی از نابینایی و کوری، راهنمایی به سوی هدایت و درمان دردهایی که در سینه است، وجود دارد. خداوند فرموده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَى مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَّحِيمًا» این است آن چیزی که خداوند، امر فرموده است از آن استغفار شود و شرط کرده است که به همراه آن، جدا شدن از محرّمات هم صورت گیرد. چرا که می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»[۲] [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کنند عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان، خود تباه می‌گردد] و با این آیه، استدلال می‌شود که فقط انجام عمل نیک و توبه است که باعث پذیرش استغفار می‌شود.[۳]

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۰، ح ۱.
۲- فاطر / ۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۴۳.

۴) جابر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَغْفِرُ الذُّنوبَ إلاَّ اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ على مَا فَعلُواْ وَهُمْ يَعلَمُونَ» فرموده است: اصرار، آن است که بنده، مرتکب گناه بشود و از خداوند طلب بخشش نکند و با خودش در باره توبه کردن، اندیشه نکند و تصمیم نگیرد. این، همان اصرار است. شیخ ورام نیز به نقل از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَمْ يُصِرُّواْ علَى مَا فَعلُواْ وَهُمْ يَعلَمُونَ» روایتی شبیه آن را نقل کرده است.[1]

۵) ابن بابویه، از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از موسی بن جعفر وهب بغدادی، از علی بن معبد، از علی بن سلیمان نوفلی، از فطر بن خلیفه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: هنگامی که آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ» نازل شد، ابلیس از کوهی در مکه که به آن کوه ثور گفته می‌شود، بالا رفت و با صدای بسیار بلند، عفریت‌های خود را صدا زد و آنها به نزد او آمدند و گفتند: ای سرور و سالار ما! چرا ما را به حضور خواسته‌اید؟ گفت: این آیه، نازل شده است. چه کسی از پس آن بر می‌آید؟ عفریتی از شیاطین بلند شد و گفت: من با انجام این کار و آن کار از پس آن بر می‌آیم. گفت: کار تو نیست. عفریت دیگری بلند شد و مانند آن را تکرار کرد. گفت: کار تو هم نیست. وسواس خنّاس بلند شد و گفت: من می‌توانم. شیطان گفت: با چه چیزی؟ گفت به آنها وعده می‌دهم و آنها را ضعیف می‌گردانم تا این که گناه را انجام دهند و وقتی که آن گناه را انجام دادند، استغفار کردن را از یاد آنها می‌برم. شیطان گفت: این، کار توست. و او را تا روز قیامت، مأمور انجام آن کار گردانید.[2]

۶) از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد همدانی، از احمد بن صالح بن سعد تمیمی، از موسی بن داود، از ولید بن هشام، از هشام بن حسان، از حسن بن ابی حسن بصری، از عبدالرحمن بن تمیم دوسی نقل شده است که گفت: معاذ بن جبل، گریان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام او را داد و پرسید: ای معاذ! برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: ای رسول خدا! جلوی در، یک جوان لطیف و خوش آب و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۴۴.
۲- امالی، ص ۳۷۶، ح ۵.

رنگ و خوش سیما ایستاده است و مانند مادر داغداری که بر فرزند از دست داده خود گریه می‌کند، بر جوانی خود می‌گرید و می‌خواهد که به نزد شما بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن جوان را نزد من بیاور ای معاذ! او را به نزد پیامبر برد. سلام کرد. پیامبر جواب سلام او را داد و از او پرسید: چه چیزی باعث گریه تو شده است ای جوان؟ گفت: چرا و چگونه گریه نکنم، در حالی که گناهی مرتکب شده‌ام که اگر خداوند عز و جل به یکی از آنها مرا مؤاخذه کند، حتماً مرا داخل آتش جهنم می‌گرداند و مطمئن هستم که مرا مؤاخذه خواهد کرد و هرگز مرا نخواهد بخشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: آیا چیزی را شریک خدا قرار داده‌ای؟ گفت: پناه بر خدا، اگر به او شرک ورزیده باشم. فرمود: آیا شخصی را کشته‌ای که خداوند حرام گردانیده است؟ گفت: نه. آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، گناهان تو را می‌بخشد هر چند به اندازه کوه‌های بلند باشد. آن جوان گفت: گناهان من از کوه‌های بلند، بزرگتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، گناهان تو را می‌بخشد، هر چند به اندازه زمین‌های هفت‌گانه و دریاها و شن‌ها و درختانش و هر چه که در آن است، باشد. گفت: از زمین‌ها و دریاهایش و شن‌هایش و درختانش و هر چه در آن است بزرگتر می‌باشد. پیامبر فرمود: خداوند، گناهان تو را می‌بخشد هر چند به اندازه آسمان‌ها و ستارگانش و عرش و کرسی باشد. گفت: گناهان من از آن هم بزرگتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله با حالت عصبانیت به او نگاه کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان، آیا گناهان تو از خدایت بزرگتر است؟ آن جوان، چهره بر خاک مالید و گفت: پاک و منزه است پرودگار من، هیچ چیز از پروردگارم بزرگتر نیست. پروردگارم بزرگتر است ای رسول خدا. خداوند از هر چیز بزرگی، بزرگتر است. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گناه بزرگ را کسی جز پروردگار بزرگ می‌بخشد؟ آن جوان گفت: نه، به خدا قسم ای رسول خدا. سپس آن جوان ساکت شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: وای بر تو ای جوان! نمی‌خواهی یکی از گناهانت را به من بگویی؟ گفت: چرا به شما می‌گویم: هفت سال است که من نبش قبر می‌کنم و مرده‌ها را از قبر بیرون می‌آورم و کفن‌های آنها را برمی‌دارم. کنیزی از یکی از دختران انصار مرد. وقتی که خانواده‌اش او را بر سر قبرش بردند و دفن کردند و رفتند و شب فرا رسید، بر سر قبرش رفتم و آن را شکافتم و آن کنیز را از

داخل قبر بیرون آوردم و کفنش را از بدنش در آوردم و او را لخت، روی لبه قبرش رها کردم و رفتم. در حال رفتن بودم که شیطان به نزد من آمد و شروع کرد به زیبا جلوه دادن او در نزد من و می‌گفت: آیا شکمش را نمی‌بینی، آیا سفیدی‌اش را نمی‌بینی؟ آیا باسن‌های او را نمی‌بینی؟ پیوسته این‌ها را به من می‌گفت تا این که به طرف آن جنازه برگشتم و اختیار از کف داده بودم.در همین حال، به او تجاوز کردم و سپس او را در همان جا رها کردم. ناگهان صدایی را پشت سرم شنیدم که می‌گفت: ای جوان! وای بر تو، از سئوال و داوری روز قیامت، روزی که من و تو را در کنار هم نگاه می‌دارد، همچنان که تو مرا لخت و عریان در میان مردگان رها کردی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن‌هایم را برون کردی و باعث شدی که در حال جنابت، در روز قیامت برای حساب و کتاب آماده شوم. وای بر جوانی تو از آتش جهنّم. ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من فکر نمی‌کنم که هرگز بوی بهشت را استشمام کنم، نظر تو در باره من چیست ای رسول خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: از من دور شو ای فاسد جنایتکار. من می‌ترسم که از آتش تو بسوزم. تو چقدر به آتش جهنم نزدیک هستی! رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته این جمله را تکرار می‌کرد و به او اشاره می‌نمود تا این که از جلوی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور شد و به مدینه رفت. از آن جا آذوقه برداشت و به یکی از کوه‌های آن جا رفت و در آن جا گوشه عزلت گزید. لباس پشمی پوشید و دست‌هایش را به گردنش زنجیر کرد و فریاد برآورد: پروردگارا! این بنده تو، بهلول است و دست بسته، در مقابل توست. پروردگارا! تو مرا می‌شناسی و آن چه که می‌دانی، از من، سر زده است. پروردگارا! من پشیمان گشته‌ام و توبه کرده‌ام و به نزد پیامبر تو صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، اما او مرا از خود راند و بر ترس من افزود. به اسم تو و جلال تو و عظمت قدرت تو، ای سرور من، امید مرا ناامید نگردان. و دعایم را باطل نساز و مرا از رحمت خود ناامید مساز. او به مدت چهل شبانه روز، این گفته را تکرار می‌کرد. درندگان و حیوانات وحشی به حال او گریه می‌کردند. وقتی چهل شبانه روز به پایان رسید، دو دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! برای حاجت و نیاز من چه کار کردی؟ اگر دعایم را اجابت کرده‌ای و گناهم را بخشیده‌ای، پس به پیامبرت وحی کن و اگر درخواستم را اجابت نکرده‌ای و گناهم را نبخشیده‌ای و خواهان مجازات من هستی، پس آتشی

آماده ساز تا هر چه زودتر مرا بسوزاند و یا مرا دچار عقوبتی ساز که در دنیا مرا هلاک سازد و مرا از فضاحت روز قیامت نجات بدهد. در نتیجه، خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً» یعنی زنا «أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ» یعنی با ارتکاب گناهی بزرگتر از زنا و نبش قبر و دزدیدن کفن‌ها «ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ» می‌گوید: از خدا ترسیدند و زودتر توبه کردند «وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ» خداوند تبارک و تعال می‌گوید: ای محمّد! بنده من توبه کرد و به نزد تو آمد، اما تو او را از خود راندی، پس به کجا برود و قصد که کند و غیر از من از که بخواهد که گناهش را ببخشد؟ سپس خداوند عز و جل فرمود: «و لم یصرّوا علی ما فعلوا و هم یعلمون» می‌گوید: آنها زنا و نبش قبر و دزدیدن کفن‌ها را ادامه ندادند «أُولَـئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» وقتی این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، خنده بر لب، این آیه را خواند و بیرون رفت و به یارانش فرمود: چه کسی مرا به نزد آن جوان می‌برد؟ معاذ گفت: ای رسول خدا! به ما خبر رسیده است که او در فلان جا است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه یارانش رفت تا این که به آن کوه رسیدند. از آن کوه بالا رفتند و به دنبال آن جوان گشتند. ناگهان دیدند که او در میان دو صخره ایستاده است، در حالی که دو دستش به گردنش زنجیر شده و چهره‌اش سیاه بود. از گریه زیاد، مژه‌هایش افتاده بود و می‌گفت: سرور من! مرا نیکو آفریدی و چهره‌ام را زیبا گردانیدی. کاش می‌دانستم با من چه می‌کنی، آیا در آتش جهنمّ مرا می‌سوزانی و یا در جوار خودت مرا ساکن می‌سازی. بار خدایا! تو به من نیکی بسیار نموده‌ای و بر من نعمت‌ها ارزانی داشته‌ای، کاش می‌دانستم آخر کار من، چه می‌شود؛ مرا به بهشت می‌بری و یا به آتش جهنم می‌اندازی. بار خدایا! گناه من بزرگتر از آسمان‌ها و زمین‌ها و بزرگتر از کرسی وسیع تو و عرش عظیم تو است. کاش می‌دانستم گناهم را می‌بخشی و یا این که مرا با آن در روز قیامت، رسوا می‌سازی؟ همواره جملاتی مانند اینها را می‌گفت و گریه می‌کرد و خاک بر سر می‌ریخت. در حالی که درندگان او را احاطه کرده بودند و پرندگان بالای سرش صف بسته بودند و آنها از گریه او می‌گریستند. آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نزدیک شد، دست‌هایش را از گردنش باز نمود و خاک را از سرش پاک کرد و فرمود: ای

بهلول! مژده که از آتش جهنّم رهایی یافتی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آلـه به یارانش فرمود: این گونه، گناهان را جبران کنید، همچنان که بهلول آنها را جبران کرد. سپس آن چه را که خداوند عز و جل در باره او نـازل کـرده بـود، بـرای وی تلاوت نمود و او را به بهشت، بشارت داد.[1]

## «هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)»

[این (قرآن) برای مردم بیانی و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است]

۱) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: خداوند تعالی، علی علیـه السـلام را مانند کتاب خودش نامگذاری کرده است. در بـاره قـرآن گفتـه اسـت:«هـذا بیـان للناس» و در باره علی علیه السلام گفته است: «أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ»[2]ـ[3] [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است].

۲) در کتاب دلائل الإمامة آمده است: حسن بن معاذ رضوی، از لوط بن یحیی ازدی، از عمّارة بن زید واقدی روایت کرده است که: سالی، هشام بن عبد الملک بن مروان به حج رفت و در همان سال امام باقر علیه السلام و فرزنـدش امـام صـادق علیه السلام نیز به حج رفته بودند. امام صادق علیه السلام در ضمن سـخنان خـود، به این موضوع نیز اشاره کردند که: هشام به پدرم گفت: علی علیـه السـلام، ادعـای علم غیب داشت. به خدا قسم، هیچ کس بر غیب خداوند، آگاه نیست. پـس ایشـان چگونه و از کجا این ادّعا را می‌کرد؟ پدرم به او فرمود: خداوند بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم کتابی فرستاده است و در آن، هر چه را که هست و هر چه را که تا قیامت خواهد بود، بیان کرده است. چنان که در این آیه فرموده است : «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»[4] [و این کتاب را که روشنگر هـر چیـزی اسـت و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نـازل کـردیم]، «وَهُـدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و در جای دیگر که فرموده است: ؟«كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِـي إِمَـامٍ مُّبِينٍ»[5] [و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم] و در آیه دیگر: «مَّا فَرَّطْنَا

---

۱ـ امالی، ص ۴۵، ح ۳.
۲ـ هود/ ۱۷.
۳ـ مناقب، ج ۳، ص ۲۴۰.
۴- نحل/ ۸۹.
۵- یس/ ۱۲.

فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[1] [و ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکردیم] و در جای دیگر فرموده است: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»[2] [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] و به رسول خود وحی نمود که هیچ چیز را در پنهان و پیدای خود و در علم مکنون خود نگاه ندارد و همه آنها را به علی علیه السلام بگوید و به او دستور داد که پس از او، قرآن را جمع‌آوری نماید و غسل و کافور و کفن کردن او را علی علیه السلام انجام دهد، نه دیگران، و به خانواده و دوستانش فرمود: بر شما حرام است که به عورت من نگاه کنید، به جز برادرم علی. او از من است و من از او هستم. به نفع او است، هر چه به نفع من است و بر زیان او است، هر چه بر زیان من است. او قاضی دین من و انجام دهنده وعده من است. و به یارانش فرمود: علی علیه السلام بر تأویل و تفسیر قرآن می‌جنگد، همان گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم. تأویل و تفسیر قرآن به تمام و کمال، فقط نزد علی علیه السلام می‌باشد. به همین خاطر به یارانش فرمود: «علی علیه السلام از همه شما بهتر قضاوت می‌کند». عمر بن خطّاب گفت: «اگر علی نبود، بی تردید، عمر هلاک شده بود.» آیا عمر به نفع علی علیه السلام شهادت می‌دهد و دیگران، او را انکار می‌کنند!؟[3]

«إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)»

**[اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می‌گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده‌اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: قریش، توطئه کردند که برگردند و به مدینه حمله کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی خبر آن قوم را برای ما

---

۱- انعام/ ۳۸.

۲- نمل/ ۷۵.

۳- دلائل الإمامة، ص ۱۰۵.

می‌آورد؟ هیچ کس جوابش را نداد. علی علیه السلام گفت: من خبر آنها را برایت می‌آورم. فرمود: برو، اگر دیدی که سوار بر اسب هستند و شتران را دور می‌کنند، پس آنان قصد مدینه دارند. به خدا قسم اگر قصد مدینه را داشته باشند، با خدا به جنگ آنان خواهم رفت، و اگر سوار بر شتر باشند و اسب‌ها را از خود دور کرده باشند، پس آنها قصد مکه دارند. علی علیه السلام با تمامی دردها و زخم‌هایی که داشت، رفت تا این که به نزدیک قریش رسید و دید که آنها سوار شتر هستند و اسبان را رها کرده‌اند. امیر المؤمنین علیه السلام به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و به او خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: قصد مکه را دارند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمّد! خداوند تبارک و تعالی به تو دستور می‌دهد که به دنبال آن قوم بروی و فقط کسانی که زخمی هستند با تو بیایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد و یک نفر این را اعلام کرد: ای گروه مهاجرین و انصار! هر کس زخمی است، باید بیرون برود و هرکس زخمی ندارد، باید در شهر بماند. آنان، مرهم زدن به زخم‌هایشان و درمان آنها را شروع کردند و در همان حال، خداوند، این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَلاَ تَهِنُواْ فِی ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَكُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّهِ مَا لاَ يَرْجُونَ»[1] [و در تعقیب گروه (دشمنان) سستی نورزید؛ اگر شما درد می‌کشید آنان (نیز) همان گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند و حال آن که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند] این آیه در سوره نساء است در حالی که باید در این سوره باشد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الأيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاء» و با وجود درد و زخمی که داشتند، از شهر خارج شدند. وقتی رسول خدا به منطقه حمراء الأسد[2] رسید، قریش در منطقه روحاء بودند. عکرمه بن ابی جهل و حارث بن هشام و عمرو بن عاص و خالد بن ولید گفتند: برمی‌گردیم و به مدینه حمله می‌کنیم. ما که اشراف و بزرگان آنها را کشته‌ایم. منظورشان از این حرف، حمزه بود. مردی از

---

۱- نساء/ ۱۰۴.

۲- حمراء الاسد، مکانی است در فاصله هشت میلی مدینه. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۱».

مدینه به نزد آنها آمد. ماجرا را از او پرسیدند و او گفت: محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را در منطقه حمراء الأسد دیدم که به طور جدّی بـه دنبـال شـما بودنـد. ابوسفیان گفت: ظلم و ستم همین است. ما بر آنها پیروز شدیم و ظلم کردیم. به خدا قسم، هیچ قوم ستمکاری، رستگار نمی‌شوند. نعیم بن مسعود اشجعی بـه نـزد آنهـا آمد. ابوسفیان از او پرسید: کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: به مدینه می‌روم تـا بـرای خانواده‌ام غذا تهیّه کنم. ابوسفیان به او گفت: آیا می‌توانی به حمراء الاسـد بـروی و محمّد و یارانش را ملاقات کنی و به آنها بگویی که هم پیمان‌های ما و موالی ما کـه از اقوام مختلف هستند، به نزد ما آمده‌اند؛ اگر کاری کنی که از ما دست بردارند، بـه اندازه ده شتر، بار خرما و انگور خشک به تو خـواهم داد. گفـت: بلـی مـی‌تـوانم. فردای آن روز به منطقه حمراء الأسد رفت و به یاران محمد صـلی الله علیـه و آلـه گفت: به دنبال چه هستید؟ گفتند: قریش. گفت: برگردید، هم پیمـان‌هـای قـریش و آنهایی که عقب مانده‌اند با قریش، جمع شده‌اند و فکر می‌کنم که بـزودی در همـین ساعت، پیشگامان گروه آنها بر شما ظاهر شوند. یاران پیامبر صلی الله علیـه و آلـه جواب دادند: خداوند، ما را کفایت می‌کند و او بهترین حامی است، ما بـاکی نـداریم که پیدا شوند. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه نـازل شـد و گفـت: ای محمّد! برگرد. خداوند قریش را ترسانده است. آنها رفتنـد و بـه چیـزی هـم نگـاه نمی‌کنند. آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه برگشـت و خداونـد ایـن آیات را بر او فرو فرستاد: «الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَـآ أَصَـابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» کـه منظـور از نـاس، نعیم بن مسعود می‌باشد. این، لفظ عام است که معنای خـاص دارد. «إِنَّ النَّـاسَ قَـدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الْوَكِيلُ * فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَـةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»[1] [مردمـان برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند. پس از آن بترسید ولی (این سخن) بـر ایمانشـان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمـایتگری اسـت * پـس بـا نعمـت و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد) بازگشتند در حالی که هیچ آسـیبی بـه آنـان نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیـروی کردنـد و خداونـد دارای بخششـی عظیم است] وقتی وارد مدینه شدند، یاران رسول خدا صـلی الله علیـه و آلـه بـه او

۱- آل عمران/ آیات ۱۷۲ـ۱۷۴.

گفتند: این چه بود که بر سر ما آمد، در حالی که به ما وعده پیروزی داده بودی؟ آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ»[1] [آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید ـ (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود)رسانیدید ـ گفتید: (این مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بی‌انضباطی خودتان) است] و ماجرا این است که در جنگ بدر، هفتاد نفر از قریش کشته شدند و هفتاد نفر هم اسیر گشتند و حکم اسیران این بود که کشته شوند. اما انصار، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند: ای رسول خدا! آنها را به ما ببخش و ما به جای آنها فدیه می‌دهیم. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند، جایز دانسته است که از این‌ها فدیه بگیرید و آن‌ها را آزاد کنید، به شرط این که در سال آینده به تعداد کسانی که از آن‌ها فدیه گرفته شده، شهید بشوند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این شرط را به مسلمان‌ها ابلاغ کرد. آنها گفتند: راضی هستیم که امسال از آنها فدیه بگیریم و با آن تقویت بشویم، ولی در سال آینده به تعداد کسانی که از آن‌ها فدیه گرفته‌ایم از ما کشته بشود و وارد بهشت بشویم. این گونه بود که از آنها فدیه گرفتند و آنها را آزاد کردند. وقتی که این روز، یعنی جنگ احد، فرا رسید، هفتاد نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدند و مسلمان‌ها گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! این چه مصیبتی بود که با ما رسید؟ در حالی که شما به ما وعده پیروزی داده بودید؟ که این آیه نازل شد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ» این همان است که در روز بدر شرط آن را پذیرفته بودند.[2]

۲) عیاشی، از زراره نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» فرمود: از زمانی که خداوند، حضرت آدم را خلق کرده است، دو دولت وجود داشته است: یکی دولت خداوند و دیگری دولت ابلیس. پس دولت خداوند تعالی کجاست؟ آیا مگر او کسی جز همان یک قائم است؟[3]

---

۱- آل عمران/ ۱۶۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۴۵.

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)﴾

[و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد]

۱) عیّاشی از حسن بن علی وشّاء با سند خود که آن را به طور مرسل به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد، گفته است که امام فرمود: به خدا قسم، پاک گردانیده و مورد امتحان قرار داده می‌شوید و به خدا قسم، غربال می‌شوید و از شما جز «اندر» باقی نمی‌ماند. گفتم: «اندر» چیست؟ گفت: یعنی «بیدر» و آن این است که فردی غذایی آغشته به خاک را وارد خانه خودش کند و سپس آن را از آن جا خارج سازد، در حالی که مقداری از آن غذا با مقداری از آن خاک، مخلوط شده است. او همواره به پاک کردن آن مشغول باشد و این آلودگی بر او پنهان بماند و باز هم شروع به جداسازی آن نماید و این کار را سه بار تکرار کند، تا این که آن باقی مانده، دیگر آلوده نبوده و قابل آسیب رساندن نباشد.[1]



﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)﴾



[آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید بی‌آن که خداوند، جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد]

۱) عیّاشی از داود رقی نقل کرده است که او از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» سئوال کرده است و ایشان فرمود: خداوند، داناتر است بدآن چه آفریده است، قبل از این که آن را بیافریند. آنها در عالم ذرّ بودند و می‌داند چه کسی در جهاد شرکت می‌کند و چه کسی در جهاد شرکت نمی‌کند، همچنان که می‌داند که مخلوقات خود را می‌میراند، قبل از این که آنها بمیرند، ولی تا وقتی که زنده هستند، مرگ آنها را به آنها نشان نداده است.[2]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۱۴۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۴۷.

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: روایت شده است که مغیرة بن عاص، چپ دست بود. او هنگام رفتن به جنگ احد، سه سنگ با خود برد و گفت: با اینها محمّد صلی الله علیه و آله را می‌کشم. وقتی وارد کارزار شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد که شمشیر به دست داشت. سنگی به طرف او انداخت که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله خورد و شمشیر از دستش افتاد. او گفت: به لات و عزّی قسم که پیغمبر را کشتم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دروغ گفتی، خداوند تو را لعنت کند. سنگ دیگری به سوی رسول خدا پرت کرد که به پیشانی او اصابت کرد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا او را سرگردان کن». وقتی مردم، ظاهر شدند، او سرگردان و متحیّر شد. آن گاه عمّار بن یاسر او را تعقیب کرده و او را کشت. خداوند درخت را بر ابن قمیئه، مسلّط گردانید. از کنار آن درخت می‌گذشت که در وسط درخت گیر کرد و آن درخت، گوشت او را می‌کشید. او همچنان در آن حالت بود که تقریباً مانند «صرّ» (پرنده ای کوچک و زرد رنگ مانند گنجشک) شده بود و در همان حالت، لعنت خدا بر او باد، هلاک شد. یاران شکست خورده رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ برگشتند و خداوند بر پیامبر خود این آیه را نازل فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ» یعنی هنوز ندیده بود، چرا که خداوند عز و جل، قبل از آن می‌دانست که چه کسی جهاد می‌کند و چه کسی جهاد نمی‌کند. در این آیه به جای فعل دیدن از فعل دانستن استفاده کرده است؛ زیرا خداوند، مردم را با کارهای آنها مؤاخذه می‌کند، نه با علم خودش.[1]

۳) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان می‌گفت: به خدا قسم، آن چیزی که به سوی آن گردن می‌کشید و طمع آن را دارید، حاصل نمی‌شود، مگر این که جدا شوید و مورد آزمایش قرار گیرید و پالایش شوید و از هر چیزی، یک دهم آن از بین برود و از شما چیزی جز آن هسته اصلی (اندر)، باقی نماند، و سپس این آیه را تلاوت کرد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعلَمَ الصَّابِرِينَ».[2]

---

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۶.
۲. قرب الاسناد، ص ۱۶۲.

«وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ (۱۴۳)»

[و شما مرگ را پیش از آن که با آن روبرو شوید، سخت آرزو می‌کردید، پس آن را دیدید و (همچنان) نگاه می‌کردید]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ» تا آخر آیه، فرمود: هنگامی که خداوند به مؤمنان خبر داد که آنهایی که در جنگ بدر، شهید شده‌اند چه جایگاهی در بهشت دارند، به شهادت علاقه‌مند شدند و گفتند: بارخدایا! جنگی را به ما نشان بده که در آن شهید بشویم. آن گاه خداوند، جنگ اُحد را به آنها نشان داد و از آنان جز کسانی که خدا خواست ثابت قدم نماندند؛ این گفته خداوند است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ» تا آخر آیه.[1]



«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)»

[و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست .آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می‌دهد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ اُحد، از صحنه جنگ خارج شد و مردی او را در آن حال دید. آن مرد هر کسی را می‌دید به او می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده است، خودتان را نجات بدهید، خودتان را نجات بدهید. وقتی به مدینه برگشتند، خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» تا آن جا که می‌فرماید: «انقلبتم علی أعقابکم» یعنی به سوی کفر.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲) محمد بن یعقوب با سند خود، از حنان، از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم پس از پیامبر، اهل «ردة» (بازگشت به کفر) خواهند بود، به جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر کدامند؟ گفت: مقداد بن اسود و ابوذر غفّاری و سلمان فارسی که رحمت و برکت خدا بر همه آنها باد، و پس از مدت کوتاهی افراد دیگری را نیز معرفی نمود و فرمود: اینها کسانی هستند که آسیاب بر آنان چرخید (در معرض آزمایش‌ها و دشواری‌ها قرار گرفتند) و از بیعت خودداری کردند، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام را با اکراه و اجبار آوردند و او هم بیعت کرد. و این گفته خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ».[۱]

۳) و نیز او، با سند خود، از ابن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از پدرش، نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: عامه (أهل سنت) ادعا می‌کنند که بیعت با ابوبکر، به خاطر این که باعث اتحاد شده، موجب رضایت خداوند متعال بوده است و خداوند نمی‌پسندد که امّت محمد، پس از مرگ او دچار تفرقه و پراکندگی شوند. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانند؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ» به او گفتم: مردم به گونه‌ای دیگر آن را تفسیر می‌کنند. فرمود: آیا مگر خداوند عز و جل از ملت‌های گذشته خبر نداده است که آنها پس از ارسال بیّنات نیز اختلاف ورزیدند. آن جا که می‌فرماید: «وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَـكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَـكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»[۲]ـ[۳] [ و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می‌خواست، کسانی را که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که بر ایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی با هم

---

۱– کافی، ج ۸، ص ۲۴۵، ح ۳۴۱.
۲– بقره/ ۲۵۳.
۳– کافی، ج ۸، ص ۲۷۰ ح ۳۹۸.

اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند، ولی خداوند آن چه را می‌خواهد، انجام می‌دهد]

۴) شیخ در کتاب امالی با سند خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: علی علیه السلام در زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، این آیه را دائماً می‌خواند: «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعقَابِكُمْ**» و می‌گفت: به خدا قسم، به گذشته خودمان بر نمی‌گردیم، پس از آن که خداوند ما را هدایت کرد؛ اگر درگذشت و یا کشته شد، با کسی که با او جنگیده، مبارزه می‌کنیم تا این که کشته شویم. به خدا قسم، من برادر و پسر عمو و وارث او هستم. چه کسی از من به او شایسته‌تر است؟[1]

۵) ابن شهر آشوب، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس، نقل کرده است که گفت: در آیه «**أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ**» منظور از شاکرین، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و منظور از کسانی که به گذشته خود برگشته‌اند، کسانی هستند که از علی علیه السلام برگشته‌اند.[2]

۶) عیّاشی از حنان بن سدیر، از پدرش، نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله «أهل ردة» هستند، به جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: مقداد و ابوذر و سلمان فارسی. پس از مدت کوتاهی افراد دیگری را نیز معرفی نمود و فرمود: اینها کسانی هستند که آسیاب بر آنان چرخید (در معرض آزمایش‌ها و دشواری‌ها قرار گرفتند) و از بیعت کردن امتناع ورزیدند، تا این که علی علیه السلام را با اکراه و اجبار آوردند و او بیعت کرد. و این گفتار خداوند است که می‌فرماید: «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ**».[3]

۷) فضیل بن یسار می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۱۶.
۲- مناقب، ج ۲، ص ۱۲۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۴۸.

صلی الله علیه و آله قبض روح شد، همه مردم به جاهلیت برگشتند، مگر چهار نفر که عبارت هستند از: علی علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر. گفتم: پس عمّار چه؟ گفت: اگر می‌خواهی کسانی را نام ببرم که هیچ چیز در آنها نفوذ نکرده است، همین سه نفر هستند.[1]

۸) اصبغ بن نباته می‌گوید: از علی علیه السلام در جنگ جمل شنیدم که می‌گفت: خداوند تبارک و تعالی، هرگز پیامبری را قبض روح نکرده است، مگر این که در امّت او کسی وجود دارد که با هدایت او مردم را هدایت می‌کند و سیرت او را دنبال می‌کند و بر نشانه‌های راه حق، راهنمایی می‌کند، همان راهی که خداوند بر بندگانش واجب گردانیده است؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ**».[2]

۹) عمرو بن ابی مقدام به نقل از پدرش می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: عامه (اهل سنت) ادعا می‌کنند که بیعت با ابوبکر، به خاطر این که باعث اتحاد شده، موجب رضایت خداوند متعال بوده است و خداوند نمی پسندد که امّت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پس از مرگ او دچار تفرقه و پراکندگی شوند. امام باقر علیه السلام جواب داد: آیا مردم، کتاب خدا را نمی‌خوانند؟ آیا خداوند نفرموده است: «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ**» تا آخر آیه. به او گفتم: مردم، این آیه را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. آن گاه، او فرمود: مگر خداوند عز و جل، از امت‌هایی که قبل از آنها بوده‌اند، خبر نداده و نگفته است که پس از آمدن بیّنات، باز هم اختلاف ورزیدند؟ آن جا که می‌فرماید: «**وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ**» [و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم] تا آن جا که می‌فرماید: «**فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ**»[3] [پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند] تا آخر آیه. با این آیه، استدلال می‌شود که یاران محمّد صلی الله علیه و آله پس از او اختلاف ورزیدند، بعضی از آنها ایمان آوردند و برخی دیگر کفر ورزیدند.[4]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۴۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۵۰.
۳- بقره/ ۲۵۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۵۱.

۱۰) عبدالصمد بن بشیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و یا این که کشته شد؟ چون خداوند می‌فرماید: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ». ایشان قبل از مرگ مسموم شد. آن دو زن، او را پیش از مرگ، مسموم کردند. مؤلف گوید: آن دو زن و پدران آنان، بدترین کسانی هستند که خداوند خلق کرده است.[1]

۱۱) حسین بن منذر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم» پرسیدم: کشته شدن یا مرگ؟ فرمود: مقصود آیه، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند، آنهایی که آن کارها را کردند.[2]

**﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶)﴾**

**[و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد (خداوند مرگ را) به عنوان سرنوشتی معین (مقرر کرده است) و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد * و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند و در برابر آن چه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم (دشمن) نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد]**

۱) عیاشی به نقل از منصور بن صیقل گوید که او از امام صادق علیه السلام شنیده است که آیه را چنین می‌خواند: «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ[3] مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۵۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۵۳.
۳- طبرسی می‌گوید: قاریان بصره و ابن کثیر و نافع و ابن عباس قُتِلَ خوانده‌اند(به ضم قاف و بدون الف)؛ اما بقیه و ابن مسعود قاتل خوانده‌اند «مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰».

گفت: هزاران هزار. سپس گفت: آری به خدا کشته می‌شوند.[1]

۲) شیخ مفید در کتاب اختصاص در حدیث «هفتاد خصلت نیک علی علیه السلام که صحابه نداشتند» با سند خود از ابن دأب، به ذکر مناقب آن حضرت پرداخته تا این که گفته است: سپس کنار گذاشتن ضعف بدنی و سستی. او از جنگ اُحد بر می‌گشت و هشتاد زخم برداشته بود که نخ‌های (بخیه) از یک قسمتی وارد می‌شد و از قسمت دیگر خارج می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت او رفت. او مانند یک تکه گوشت جویده شده بود که در روی یک سفره چرمی مشاهده شود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، گریست و به او گفت: مردی که در راه خدا این همه بلا، بر سرش آمده باشد، سزاوار است که خداوند برای او چنین و چنان کند. علی علیه السلام گریه کنان پاسخ داد: پدر و مادرم فدای تو باد، سپاس خداوندی را که هرگز ندیده است، من از تو روی برگردانده باشم و یا فرار کرده باشم. پدر و مادرم فدای تو باد، من چگونه از نعمت شهادت محروم شدم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خدا بخواهد، نصیب تو خواهد شد. و سپس فرمود: ابوسفیان وعده داده است که: «دیدار ما و شما در حمراء الأسد». علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا قسم، اگر بمیرم و بر دستان مردم حمل شوم، دست از تو بر نمی‌دارم. آیه نازل شد که: «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» و در باره او قبلاً این آیه نازل شده بود: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله كِتَاباً مُّؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» او دیگر از درد زخم‌ها گله و شکایت نکرد، امّا آن دو زن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از آن چه علی علیه السلام می‌کشید، شکوه و گلایه کردند و گفتند: ای رسول خدا! بر او بیمناک هستیم از آن همه نخ‌هایی که بر جای جای زخم‌هایش زده شده است و از این که درد را پنهان می‌کند. هنگامی که علی علیه السلام داشت از دنیا می‌رفت، تعداد زخم‌هایش شمرده شد. او از فرق سر تا نوک پاهایش، هزار زخم داشت. سلام و درود خداوند بر او باد.[2]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۵۴.
۲- اختصاص، ۱۵۸.

۳) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» تا آیه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ»[۱] [و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد] می‌گوید: یعنی چه بسا پیامبرانی که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و مؤمنان بسیاری به همراه آنها جنگیدند. ربیّون، جمع بسیار زیاد است و یک «ربوة»، ده هزار نفر است.[۲]

۴) ابو علی طبرسی به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید: ربیّون، ده هزار نفر می‌باشد و منظور از «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ» یعنی از کشته شدن پیامبرانشان.[۳]

۵) ابو علی طبرسی می‌گوید: کسانی که ضمیر موجود در «قتل» را در آیه به نبی بر می‌گردانند. در این صورت، معنا چنین می‌شود: چه بسا پیامبرانی که قبل از آن پیغمبر، کشته شدند و گروه‌های زیادی همراه آن پیامبر بودند، ولی یاران او پس از او جنگیدند و تنبلی و سستی به خود راه ندادند. وی گفت: در این صورت «نبی» کشته شده است. ولی آنهایی که با او هستند، سست نشدند. خداوند سبحان در این آیه، بیان داشته است که اگر محمد صلی الله علیه و آله آن گونه که در جنگ احد، شایعه شد، کشته شده بود، این موضوع نباید باعث می‌شد، ضعف به خود راه دهند و سستی کنند. همچنان که کسانی که با پیامبران قبلی بودند، پس از مرگ آنها سست نشدند. این تفسیر به نقل از امام باقر علیه السلام می‌باشد.[۴]





«وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)».

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در آیه «و ما کان قولهم» تا آن جا که می‌گوید: «فی أمرنا» منظور، اشتباهاتشان می‌باشد.[۵]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ

---

۱- آل عمران/ ۱۶۱.
۲- تفسیر قمی ج ۱، ص ۱۲۷.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۱.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۱.
۵- تفسیر قمی، ج ۱ ص ۱۲۷.

(۱٤۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵٤)



[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنی، شما را از عقیده‌تان بازمی‌گردانند و زیانکار خواهید گشت * آری، خدا مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است *به زودی در دل‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند، بیم خواهیم افکند؛ زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده‌اند که بر (حقانیت) آن (خدا) دلیلی نازل نکرده است و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد است * و (در نبرد احد) قطعا خدا وعده خود را با شما راست گردانید، آن گاه که به فرمان او آنان را می‌کشتید تا آن که سست شدید و در کار (جنگ و بر سر تقسیم غنایم) با یکدیگر به نزاع پرداختید و پس از آن که آن چه را دوست داشتید (یعنی غنایم را) به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد. سپس برای آن که شما را بیازماید از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل

است * (یاد کنید) هنگامی را که در حال گریز (از کوه) بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند. پس (خداوند) به سزای (این بی‌انضباطی) غمی بر غمتان (افزود) تا سرانجام بر آن چه از کف داده‌اید و برای آن چه به شما رسیده است، اندوهگین نشوید و خداوند از آن چه می‌کنید، آگاه است * سپس (خداوند) بعد از آن اندوه، آرامشی (به صورت) خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی (تنها) در فکر جان خود بودند و در باره خدا، گمان‌های ناروا همچون گمان‌های (دوران) جاهلیت می‌بردند و می‌گفتند: آیا ما را در این کار، اختیاری هست؟ بگو سر رشته کارها (شکست یا پیروزی) یکسر به دست خداست. آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: اگر ما را در این کار اختیاری بود (و وعده پیامبر واقعیت داشت) در این جا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعا (با پای خود) به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند و (اینها) برای این است که خداوند آن چه را در دل‌های شماست (در عمل) بیازماید و آن چه را در قلب‌های شماست، پاک گرداند و خدا به راز سینه‌ها آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِن تُطِيعُواْ الَّذِينَ كَفَرُواْ» گفته است: منظور عبدالله بن ابی می‌باشد که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ رفت، اما سپس برگشت و یارانش را هم از جنگ ترساند.[1]

۲) ابو علی طبرسی در باره آیه «بَلِ اللّهُ مَوْلاَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ» به نقل از علی علیه السلام می‌گوید: این آیه در جواب منافقین نازل شده است که در جنگ بدر، در روز هزیمت به مؤمنین می‌گفتند: به نزد برادران خود برگردید و به دین آنها بازگردید.[2]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور آیه «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرُّعْبَ» قریش می‌باشد «بما أشركوا بالله» و منظور از «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ» یعنی این که شما را علیه آنها یاری کرد «إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ» یعنی وقتی که با اجازه خداوند آنها را می‌کشتید «حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۳.

مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا» منظور یاران عبدالله بن جبیر می‌باشند، آنهایی که پایگاه‌های خودشان را ترک کردند و به خاطر غنیمت فرار کردند. و منظور از «وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ» عبدالله بن جبیر و یاران او می‌باشد که در آن جا ماندند و کشته شدند. «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ» یعنی تا شما را بیازماید «وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» سپس یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را که شکست خورده بودند، ذکر کرد و گفت: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ عَلَى أحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ» تا آن جا که می‌فرماید: «وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»[1]

۴) در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: در آیه «فَأَثَابَكُمْ غُمَّاً بِغَمٍّ» منظور از غم اول، شکست و کشته شدن می‌باشد و غم دوم، تسلّط خالد بن ولید بر آنها می‌باشد، و «لِّكَيْلاَ تَحْزَنُواْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ» یعنی غنیمت «وَلاَ مَا أَصَابَكُمْ» یعنی کشته شدن برادرانشان «وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ» یعنی پس از شکست.[2]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجروحین گرفته تا غیر مجروح برگشتند و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و از او عذرخواهی کردند. خداوند دوست داشت که راستگو و دروغگو را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بشناساند. در آن حالت خواب را بر آنها غالب گردانید تا آن جا که بر زمین افتادند. منافقان، آنهایی که دروغ می‌گفتند آرام و قرار نداشتند و عقل‌هایشان را از دست داده بودند و چیزهایی می‌گفتند که مفهوم نبود. آن گاه خداوند فرمود: «يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ» که منظور مؤمنان بود «وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الأَمْرِ مِن شَيْءٍ» خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لاَ يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا» آنها می‌گفتند: اگر در خانه‌هایمان بودیم کشته نمی‌شدیم. خداوند فرمود: «لَوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» آن گاه خداوند به وسیله خواب به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که در قلب آن قوم چه می‌گذرد،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.

کدام یک از آنها مؤمن است و کدامیک منافق و دروغگو؛ و بر او این آیه را نازل کرد که: «مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»[1] [و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست] یعنی با خواب کردن آنها، منافق دروغگو را از مؤمن راستگو جدا کرد.[2]

۶) عیّاشی، از حسین بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان از جنگ اُحد یاد کرد و گفت در آن روز دندان‌های پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکست و مردم در دره به طرف بالا فرار می‌کردند و پیغمبر پشت سرشان بود و آنها را صدا می‌زد. غمی بر غم‌هایشان افزوده شد. سپس خواب را بر آنها فرو فرستاد. پرسیدم: «نُعاس» چیست؟ فرمود: خواب. وقتی بیدار شدند، گفتند: ما کافر شدیم. آن گاه ابوسفیان آمد و با خدای خود هُبل بالای کوه رفت و فریاد زد: هُبل بلند مرتبه بادا! و در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برتر و بالاتر است». دندان‌های پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست و لثّه‌اش شکاف برداشت و فرمود: پروردگارا! آن چه را به ما وعده داده‌ای من از تو می‌خواهم، تو اگر بخواهی پرستیده نمی‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! کجایی»؟ گفت: ای رسول خدا! بر زمین چسبیده‌ام (منظور سختی جنگ بود). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جز این از تو انتظار نمی‌رفت. آن گاه رسول خدا فرمود: ای علی! آب بیاور تا سر و صورتم را بشوییم. علی علیه السلام در یک ظرف بزرگی برای او آب آورد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را رها کرد و فرمود: «با دستان خودت برایم آب بیاور» سپس علی علیه السلام با دستان خودش برای او آب آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ریش خود را شست.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا

۱- آل عمران/ ۱۷۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸.

لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶)»

[روزی که دو گروه (در احد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، در حقیقت، جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آن چه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید و قطعا خدا از ایشان درگذشت. زیرا خدا آمرزگار بردبار است * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته (و در سفر مردند) و یا جهادگر شدند (و کشته شدند) گفتند، اگر نزد ما (مانده) بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند (شما چنین سخنانی مگویید) تا خدا آن را در دل‌هایشان حسرتی قرار دهد و خداست (که زنده) می‌کند و می‌میراند و خداست که به آن چه می‌کنید بیناست]

۱) عیّاشی، از زرارة و حمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که در باره آیه «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» فرمود: در باره عقبة بن عثمان و عثمان بن سعد می‌باشد.[1]

۲) هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی مردم در جنگ احد از گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله پراکنده شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد زد: خداوند به من وعده داده است که مرا بر تمام دین مسلّط گرداند. بعضی از منافقین به او گفتند: حالا که شکست خورده‌ایم، ما را مسخره هم می‌کنی؟ (راوی اسم دو نفر از منافقین را ذکر کرده است.)

۳) عبدالرحمن بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام گفته است که آیه «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» در باره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است که در گردنه اُحد بودند.[2]

۴) علی بن ابراهیم در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ» گفته است: یعنی آنها را فریب داد و به دنبال غنیمت رفتند. «بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» یعنی: به دلیل گناهانشان. «وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» سپس فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱۵۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱۵۸.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ كَفَرُواْ» يعنى عبدالله بن ابى و يارانش كه از جنگ دست كشيدند. «وَقَالُواْ لإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُواْ فِي الأَرْضِ أَوْ كَانُواْ غُزًّى لَّوْ كَانُواْ عِندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِيَجْعَلَ اللّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّهُ يُحْيِـي وَيُمِيتُ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

## «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ (۱۵۸)».

[و اگر (در راه جهاد) بميريد يا كشته شويد، قطعا به سوى خدا، گردآورده خواهيد شد]

۱) ابن بابويه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسين، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخل، از جابر نقل كرده است كه مى‌گويد: از امام باقر عليه السلام در باره آيه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» پرسيدم. فرمود: آيا مى‌دانى راه خدا چيست؟ گفتم: نه به خدا، مگر اين كه از شما بشنوم. فرمود: راه خدا، على عليه السلام و نسل او مى‌باشد؛ هر كس در راه ولايت او كشته شود، در راه خدا كشته شده است و هر كس با ولايت او بميرد، در راه خدا مرده است.[1]

۲) سعد بن عبدالله قمى، از محمد بن حسين بن ابى خطّاب، از عبدالله بن مغيره، از كسى كه براى او روايت كرده، از جابر بن يزيد نقل كرده است كه از امام باقر عليه السلام در باره آيه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» سئوال شد. ايشان فرمود: اى جابر! آيا مى‌دانى راه خدا چيست؟ گفتم: نه به خدا، مگر اين كه از شما بشنوم. فرمود: كشته شدن در راه خدا با ولايت على عليه السلام و فرزندان او مى‌باشد؛ هر كس در راه ولايت على عليه السلام كشته شده باشد، در راه خدا كشته شده است. هر كس به اين آيه اعتقاد داشته باشد، بايد يک بار كشته شود و يک بار هم بميرد؛ زيرا هر كس كشته شود، برانگيخته مى‌شود تا بميرد و هر كس بميرد، برانگيخته مى‌شود تا كشته شود.[2]

۳) از او، از احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن حسين بن ابى خطّاب و

۱- معانى الأخبار، ص ۱۶۷، ح ۱.
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره، نقل شده است که گفت: دوست نداشتم صراحتاً از امام باقر علیه السلام در باره رجعت، سئوال کنم، پس راهی جستم و مسأله لطیفی را مطرح کردم تا از آن طریق به جواب سئوالم برسم. پرسیدم: به من بگویید آیا کسی که کشته شده است مرده است؟ فرمود: نه. مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. به امام گفتم: هر کس کشته می‌شود، حتماً می‌میرد. فرمود: در قرآن کریم بین مرگ و کشته شدن، فرق گذاشته شده است. خداوند فرموده است: «أفإن ماتَ أو قُتِلَ»[1] [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و فرموده است: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ». پس ای زراره! آن طور که گفتی نیست؛ مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. خداوند عز و جل فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعداً عَلَيْهِ حَقّاً»[2] [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. (این) به عنوان وعده حقی بر عهده اوست] به امام گفتم: خداوند عز و جل فرموده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»[3] [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] آیا معتقدید کسی که کشته می‌شود، مرگ را نمی‌چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر کشته شود، مانند کسی نیست که در بسترش مرده است. هر کس کشته شود، چاره‌ای ندارد جز این که به دنیا بازگردد تا طعم مرگ را بچشد.[4]

۴) عیّاشی، از جابر نقل کرده است که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» پرسیدم. به من گفت: ای جابر! می‌دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نمی‌دانم، مگر این که از شما بشنوم. گفت: راه خدا، علی علیه السلام و نسل او می‌باشد. هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است.[5]

۵) زراره می‌گوید: دوست نداشتم از امام باقر علیه السلام در باره رجعت

---

۱- آل عمران/ ۱۴۴.
۲- توبة /۱۱۱.
۳- آل عمران/ ۱۸۵ ، انبیا/۳۵، عنکبوت/ ۵۷.
۴- مختصر البصائر الدرجات، ص ۱۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱۵۹.

سئوال کنم، آن را پنهان کردم و گفتم: باید در باره یک موضوع لطیفی سئوال کنم تا به مرادم برسم. پس سئوال کردم: به من بگو آیا کسی که کشته شده، مرده است؟ فرمود: نه، مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. گفتم: هر کس کشته شود، حتماً مرده است. فرمود: گفته خداوند از گفته تو راست‌تر است. در قرآن بین آنها فرق گذاشته شده است که فرموده است: «أفإن ماتَ أو قُتِلَ» و فرموده است: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ» اما ای زراره! آن گونه که گفتی نیست. مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. گفتم: خداوند می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» فرمود: هر کس کشته می‌شود طعم مرگ را نمی‌چشد. و ادامه داد: باید دوباره برگردد تا طعم مرگ را بچشد.[1]

۶) زراره می‌گوید: امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ» و در باره آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» فرموده است: خداوند، بین آن دو فرق گذاشته است. سپس فرمود: آیا مردی که برادرت را بکشد، تو او را خواهی کشت؟ گفتم: بلی. گفت: اما اگر به صورت طبیعی مرد آیا او را به خاطر وی می‌کشی؟ گفتم: نه. فرمود: حال دیدی که خداوند چگونه بین آن دو فرق گذاشته است؟[2]

۷) عبدالله بن مغیره، از کسی که برایش روایت کرده است، از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ» سئوال شد. فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نه به خدا، مگر این که از شما بشنوم. فرمود: راه خدا، علی علیه السلام و نسل او می‌باشد؛ هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است. تمامی مؤمنان این امت یک بار باید کشته شوند و یک بار هم بمیرند. فرمود: هر کس کشته شود، برانگیخته می‌شود تا بمیرد و هر کس بمیرد، برانگیخته می‌شود تا کشته شود.[3]

**فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ**

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۶۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۶۲.

عنهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (١٥٩) إِن يَنصُرْكُمُ اللهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٦٠)»

[پس به (برکت) رحمت الهی با آنان نرم خوی (و پرمهر) شدی و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند؛ پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل کنندگان را دوست می‌دارد * اگر خدا، شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ» یعنی پراکنده شدند و با تو نماندند. سپس برای تأدیب رسول خود، به او فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».[1]

۲) ابن بابویه گفته است: علی بن عبدالله وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد رضی‌الله عنهم روایت کرده‌اند که ابو عباس احمد ابن یحیی بن زکریای قطان و او از بکر بن عبدالله بن حبیب و از تمیم بن بهلول از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری و وی از عبدالله بن فضل هاشمی، روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که منظور از کلام خداوند عز و جل در آیه‌های «وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ»[2] [و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست] و آیه «إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ» چیست؟ فرمود: هر گاه بنده، طاعاتی را انجام دهد که خداوند عز و جل او را بدان امر کرده است، عمل وی مطابق با امر خداوند عز و جل خواهد بود و آن بنده، موفق نامیده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۹.
۲- هود/ ۸۸.

می‌شود، و هر گاه این بنده، بخواهد مرتکب معصیتی از معاصی شود، خداوند تبارک و تعالی بین او و بین آن معصیت، حائلی قرار می‌دهد و بنده، آن گناه را ترک می‌کند. ترک آن گناه به توفیق خداوند تعالی صورت می‌گیرد و هر وقت که خدا بین او و بین معصیت، حائلی قرار ندهد تا بنده مرتکب آن گناه شود، پس او را خوار کرده، او را یاری نکرده و به او توفیق نداده است.[1]

۳) عیاشی از صفوان روایت کرده است: از امام رضا علیه السلام برای محمد بن خالد، اذن دخول گرفتم و ایشان را با خبر ساختم که او معتقد به این سخن نیست و می‌گوید: به خدا سوگند که از دیدار او غرضی جز رسیدن به سخنان او را ندارم. ایشان فرمودند: او را به داخل بیاور. او وارد شد و به ایشان عرض کرد: جانم فدای شما؛ بی گمان، عملی از من سر زده و به نفس خود ظلم کرده ام. گفته‌اند که او در باره امام، بد می گفت و از ایشان عیب جوئی می‌کرد. عرض کرد: من از آن چه که از من سر زده، استغفار می‌کنم و دوست دارم که شما عذر مرا بپذیرید و آن چه را که از من سر زده است، ببخشید. ایشان فرمود:« بله می‌پذیرم» و در حالی که با دستش به من اشاره می‌کرد، فرمود: اگر نپذیرم، دلیلی بر بطلان گفته این فرد و دوستانش، و نیز مصداقی برای گفته دیگران؛ یعنی مخالفین خواهد بود. خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» سپس در مورد پدرش از او سئوال فرمود و او جواب داد که درگذشته است. ایشان برای پدرش استغفار کردند.[2]

۴) صفوان جمال از ابی عبدالله علیه السلام و سعد اسکاف از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: یک اعرابی به نزد فردی از بنی عامر آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ گرفت، ولی او را نیافت. به او گفتند: او به گردش رفته است. او به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله گشت، اما او را نیافت. گفتند: او در منی است. او را جست، اما نیافت. گفتند: او در عرفه است. او را جست، ولی نیافت. گفتند: او در مشعر است. پس او را در موقف یافت و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را برای من توصیف کنید، تا بتوانم او را بیابم. مردم

۱- توحید، ص ۲۴۲، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۶۳.

گفتند: تو چقدر نادانی! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بین قوم بیابی، او را معظّم و مکرّم می‌بینی. گفت: او را برای من توصیف کنید تا از کسی در باره او سئوال نکنم. گفتند: قد رسول خدا، بلندتر از حد متوسط و کوتاه‌تر از قدِ بسیار بلند است. رنگ پوستِ او انگار، نقره و طلاست. طره گیسویش، نه کاملاً لخت و نه کاملاً مجعد است. پیشانی‌اش نسبت به بقیه مردم، بلندتر است. در چهره‌اش درخشندگی دیده می‌شود. بینی او کشیده و باریک است که در وسط، کمی قوس دارد. گشاده روست، با ریش‌هایی پرپشت و دندان‌های فاصله‌دار. بر لب پایینش خالی هست و گردنش همچون جامی از نقره است. فاصله بین استخوان دو کتفش، زیاد است، انگار، شکم و سینه‌اش یکی است. سرانگشتانی لطیف و انگشتانی بلند دارد. هنگامی که راه می‌رود، متمایل و لرزان راه می‌رود و هنگامی قصد دارد به کسی نگاه کند، رویش را کاملاً به سوی او برمی‌گرداند. دستش از شدت نرمی و لطافت، انگار پشت خرگوش است. اگر با کسی ایستاده باشد، رویش را باز نمی‌گرداند تا وقتی طرف مقابل، خودش برود، و اگر با کسی نشسته باشد، زودتر از جایش بلند نمی‌شود. اعرابی آمد و وقتی نگاهش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتاد، او را شناخت. چوبدستی کلّه دار خود را تا سر شتر رسول خدا و نزدیک دُم شتر خود، بالا برد. مردم جلو آمدند و گفتند: ای اعرابی! تو چقدر گستاخی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کنید. او مردی عاقل و خبره است» و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «چه می‌خواهی؟» جواب داد: نامه‌های تو به ما رسید که نماز را به پا دارید، زکات بدهید، حج به جا آورید و غسل جنابت کنید. قوم من، مرا به عنوان پیشگام به سوی تو فرستادند. می‌خواهم که تو را قسم دهم، ولی می‌ترسم که عصبانی شوی. فرمود: من خشمگین نمی‌شوم. من کسی هستم که خداوند، در تورات و انجیل، مرا محمد، رسول، مجتبی و مصطفی نامیده است؛ کسی که فحّاش نیست و در بازار عربده نمی‌کشد، جواب بدی را به بدی نمی‌دهد، بلکه جواب بدی را با خوبی می‌دهد. پس هر چه می‌خواهی از من بپرس. من کسی هستم که خدا در قرآن در شأن او گفته است: «وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ» پس هر چه می‌خواهی بپرس. گفت: خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستون و تکیه‌گاه بیافراشت، تو را فرستاده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، او مرا فرستاده است. گفت: تو را قسم می‌دهم به

خداوندی که آسمان‌ها به امر او برافراشته‌اند، آیا او کسی است که بر تو کتاب نازل کرد و تو را به نماز مفروض و زکات معقول، به رسالت رساند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله. گفت: پس ما به خدا، فرستادگان و کتابش، به آخرت، بعث، میزان، موقف، حلال، حرام، چه کم چه زیاد، ایمان می‌آوریم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله برای او استغفار کرد و در حقش دعا فرمود.[۱]

۵) احمد بن محمد از علی بن مهزیار روایت می‌کند که: ابو جعفر علیه السلام برای من نوشته‌ای فرستاد که از فلان فرد بخواه که به من مشورت بدهد، چرا که او می‌داند در شهرش چه چیز جایز است و می‌داند که چگونه باید با سلاطین رفتار کرد. یقیناً مشورت، مبارک است؛ خداوند در قرآن به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «فَاعفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» اگر آن چه می‌گوید، جائز باشد، نظر او را تأیید می‌کنم؛ در غیر این صورت، امیدوارم که ان‌شاء الله، او را در راه درست و واضح قرار دهم. منظور از «وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ» طلب خیر کردن است.[۲]



«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)»



[و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با آن چه در آن خیانت کرده، بیاید. آن گاه به هر کس (پاداش) آن چه کسب کرده، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نرود]

۱) ابن بابویه از پدرش نقل می‌کند که: علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از علقمه، روایت می‌کند که جعفر بن محمد صادق علیه السلام در بخشی از حدیث طولانی خود فرمود: آیا این را به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت ندادند که در جنگ بدر، او از غنایم، بالاپوش مخملی قرمز رنگی را برای خود برداشت، اما خداوند عز و جل، آن بالاپوش را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۱۶۵.

سلم آشکار ساخت و نبی خود را از این خیانت، مبرا ساخت و این آیه از قرآن را نازل کرد: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[1]

۲) عیاشی از سماعه، روایت می‌کند که ابی عبدالله علیه السلام فرمود: غلول، یعنی هر چیزی است که به طور خیانت آمیز از امام، ستانده شود، خوردن مال یتیم، شبهه است و سُحت (مال حرام)، شبهه‌ناک است.[2]

۳) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود می‌گوید: امام باقر علیه السلام در باب آیه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ» فرمود: خداوند راست گفت. او هیچ پیامبری را خیانتکار قرار نمی‌دهد. «وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اگر کسی در چیزی خیانت کند، روز قیامت، آن را در آتش می‌بیند و او را مجبور می‌کنند که وارد آتش شود و آن را بیرون آورد.[3]

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۶٤) أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶٦) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷)».

[آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می‌کند، چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است * (هر یک از) ایشان را نزد خداوند درجاتی است و خدا به آن چه می‌کنند، بیناست * به

---

۱- امالی، ص ۹۲، ح ۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۶۶.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۹.

یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد (که) پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند * آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید ـ (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود) رساندید ـ گفتید: این (مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بی انضباطی خودتان) است. آری، خدا به هر چیزی تواناست * و روزی که (در احد)، آن دو گروه با هم برخورد کردند، آن چه به شما رسید، به اذن خدا بود (تا شما را بیازماید) و مؤمنان را معلوم بدارد * همچنین کسانی را که دورویی نمودند (نیز) معلوم بدارد، و به ایشان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید. گفتند: اگر جنگیدن می‌دانستیم، مسلما از شما پیروی می‌کردیم. آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛ به زبان خویش چیزی می گفتند که در دل‌هایشان نبود و خدا به آن چه می‌نهفتند، داناتر است]





۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار ساباطی روایت می‌کند که: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللَّهِ» سؤال کردم. ایشان فرمودند: منظور از کسانی که از رضوان الله، تبعیت کرده‌اند، ائمه علیهم السلام هستند. ای عمار! به خدا سوگند که آنها «درجاتی» برای مؤمنین هستند و خداوند، به خاطر معرفتشان و قبول ولایت ما، اعمالشان را چند برابر می‌کند و به جایگاه و مراتب والایشان رفعت می‌بخشد.[1]

۲) عیاشی از عمار بن مروان روایت کرد: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام هستند. ای عمار! به خدا سوگند که آنها «درجاتی» برای مؤمنین هستند و خداوند، به خاطر معرفتشان و قبول ولایت ما، اعمالشان را چند برابر می‌کند و به جایگاه و مراتب والایشان رفعت می‌بخشد. اما ای عمار! در آیه «كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ» تا «الْمَصِيرُ» به خدا سوگند که منظور، کسانی هستند که با وجود آن که از حق علی بن ابی طالب علیه السلام و ما امامان اهل بیت علیهم السلام آگاه بودند، آن را انکار کردند و به همین

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۸۴.

دلیل، به خشم خداوند دچار شدند.[1]

۳) روایت شده است که امام رضا علیه السلام در باب آیه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» [(هر یک از) ایشان را نزد خداوند درجاتی است] فرمود: منظور از درجه، آن چیزی است که ما بین آسمان تا زمین است.[2]

۴) در باب آیه «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» علی بن ابراهیم روایت می‌کند: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام است.[3]

۵) در مورد آیه «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ» علی بن ابراهیم روایت می‌کند که این آیه می‌گوید: هر چه به شما می‌رسد، به خاطر معصیت شما است، و می‌گوید که در آیه « إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُواْ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » منظور، آن سیصد منافقی هستند که با عبدالله بن ابی سلول بازگشتند و جابر بن عبدالله به آنها گفت: از شما می‌خواهم به پیامبر و دین و دیارتان یاری رسانید. گفتند: به خدا سوگند که امروز، جنگ نیست و اگر می‌دانستیم و مطمئن می‌شدیم که جنگ هست، حتماً با شما می‌آمدیم. این جاست که خدا می‌فرماید: «هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»[4]

۶) عیاشی از محمد بن ابی حمزه، از فردی ناشناس، روایت می‌کند که ابی عبدالله، امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا» فرمود: مسلمانان در جنگ بدر با یکصد و چهل نفر مواجه شدند، هفتاد نفر از آنها را کشتند و هفتاد نفر را هم به اسارت گرفتند. در جنگ احد، هفتاد نفر از مسلمانان، کشته شدند و مسلمانان از این موضوع غمگین شدند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «أَوَ لَمَّا أَصَابَتكُمْ مُصِيبةٌ قَدْ أُصبتم مثليها»[5]

وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٩)

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۶۸.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۹.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۶۹.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠)،

[هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند * به آن چه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند].

۱) علی ابن ابراهیم روایت کرده است که: پدرم، حدیثی را از حسن بن محبوب، از ابی عبیده حذاء، از ابی بصیر روایت کرده است. امام صادق علیه السلام در این حدیث فرمود: به خدا سوگند که منظور از «هم» (آنها) در این آیه، شیعه ما هستند که وقتی داخل بهشت شده و با کرامت خداوند مواجه شوند، با بشارتی که در باره برادران مؤمنشان که در دنیا به همراه آنان به شهادت نرسیده‌اند، به آنان داده می‌شود، شادمان می‌شوند. آیه «أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» در پاسخ به کسانی است که ثواب و عقاب بعد از مرگ را رد می‌کنند.[1]

۲) محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن محبوب از حارث بن محمد بن نعمان از برید عجلی روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد مفهوم این آیه سئوال کردم: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» در جواب فرمود: به خدا سوگند، آنها شیعه ما هستند، آن زمان که ارواح ایشان در جنت جای گرفته و مشمول کرامت خداوند عز و جل شدند، دانستند و یقین کردند که آنها بر حق و بر دین خدا عز و جل هستند، پس با بشارتی که در باره برادران مؤمنشان که به شهادت نرسیدند، به آنان داده می‌شود، شادمان می‌شوند که نه بیمی بر ایشان است و نه غمگین می‌شوند.[2]

۳) از محمد بن یعقوب با سند خود روایت می‌کند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابی بکر می‌فرماید: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» گواهی می‌دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله، شهید از دنیا رفت. به خدا سوگند که او به نزد تو خواهد آمد و چون بیاید به آن یقین پیدا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.
۲- کافی، ج ۸، ص ۱۵۶، ح ۱۴۶.

کن، چون شیطان نمی‌تواند به او متشبّه شود. سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را به او نشان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای ابوبکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور؛ آنان مانند من هستند جز در نبوت. به خاطر آن چه که تصاحب کرده‌ای، به سوی خدا توبه کن؛ زیرا حق تو نیست. گفت: سپس رفت و ابوبکر، دیگر او را ندید.[۱]

۴) عیاشی، از جابر، روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من بسیار مایل به جهاد در راه خدا هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی، زنده هستی و در نزد خدا روزی می‌خوری و اگر بمیری، اجر تو بر عهده خداست و اگر زنده بازگردی، از گناهان خود پاک شده‌ای. و این سخن، همان تفسیر این آیه است: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا»[۲]



**﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)﴾**

[کسانی که (در نبرد احد) پس از آن که زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر (او) را اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است * همان کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند، پس از آن بترسید، ولی (این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است * پس با نعمت و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد) بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است]

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۸، ح ۱۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱۷۰.

روایت مربوط به این آیه از سوره آل عمران قبلاً ذکر شد.[1]

۱) ابن شهر آشوب، روایت کرده است: فلکی مفسر قرآن، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس، از ابی رافع، نقل کرد که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است و شأن نزول آن این است که: در روز دوم جنگ اُحُد، علی علیه السلام مسلمانان را ندا داد و آنها او را اجابت کردند و علی علیه السلام به همراه هفتاد مرد با علَم مهاجرین، در جلوی لشکر به حرکت در آمد تا به «حمراء الاسد» برسد و دشمن را بترساند. حمراء الاسد، بازاری است که سه میل از مدینه فاصله دارد. سپس در روز جمعه به مدینه بازگشت. در آن روز، ابوسفیان از مدینه خارج شد و رفت تا به روحاء رسید. در آن جا، معبد خزاعی را دید و از او پرسید: خبر تازه چه داری؟ او این شعر را برایش خواند: **از فرط سر و صدای فراوان، نزدیک بود مرکبم از بین برود؛ چرا که اسبانی چون ابابیل، در روی زمین به پیش می‌تازند. اسبانی که شیرانی شرزه را با خود حمل می‌کنند که به هنگام نبرد، انسان‌هایی کوتاه قامت و ناتوان و بی‌سلاح نیستند.** ابوسفیان به قافله‌ای از قوم عبد قیس گفت: به محمد بگویید که من بزرگان شما را کشتم و به این هدف باز می‌گردم تا شما را ریشه کن کنم. و باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ» ابو رافع، روایت کرده است که علی علیه السلام، این سخن را گفته است و سپس آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» نازل شده است.[2]

۲) ابن شهر آشوب نیز گفته است: به طرق مختلف از ابی رافع، روایت شده است که در جنگ احد، وقتی مشرکان بازگشتند و به روحاء رسیدند، گفتند: نه دختران را به اسارت گرفتید و نه محمد را کشتید. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ایشان حضرت علی علیه السلام را به همراه گروهی از خزرجیان به تعقیب آنها فرستاد. او به دنبال آنان بود به گونه‌ای که مشرکان از هر مکانی که حرکت می‌کردند، علی علیه السلام به دنبال آنان در آن مکان مستقر می‌شد، و خدا این آیه را نازل کرد: «الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» و نیز در روایت ابی رافع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زخم حضرت علی علیه السلام آب دهان زد و دعا کرد و او را به تعقیب مشرکین فرستاد، و این جا

۱- در حدیث (۱) از تفسیر آیه (۱۴۰) از سوره آل عمران.
۲- مناقب، ج ۱، ص ۱۹۴.

بود که این آیه نازل شد.[1]

۳) عده‌ی زیادی روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به همراه گروهی به دنبال ابوسفیان فرستاد. یک اعرابی از قوم خزاعه، حضرت علی علیه السلام را دید و به ایشان گفت: آنها علیه شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید، یعنی ابوسفیان و یارانش. پس آنان (حضرت علی و یاران) گفتند: «**حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ**» و سپس این آیه تا قسمت «**ذُو فَضْلٍ عظِيمٍ**» نازل شد.

۴) عیاشی از سالم بن ابی مریم، روایت کرده است که ابو عبدالله علیه السلام به من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به همراه ده نفر فرستاد و آیه «**اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ**» تا «**أَجْرٌ عظِيمٌ**» در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است.[2]

۵) جابر روایت می‌کند که محمد بن علی، امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر را به مکه فرستاد، گفتند: این جوان را به سراغ اهل مکه فرستاد، و اگر افراد دیگری را به سمت اهل مکه که در آنها مبارزان و مردان فراوانی هستند، می‌فرستاد، بهتر بود. به خدا سوگند که کفر، از وضعیتی که اکنون داریم، برای ما بهتر است. پس رفتند و با آن دو (حضرت علی و عمار) صحبت کردند و آنان را از اهل مکه ترساندند و قدرت اهل مکه را بر ایشان، بزرگ جلوه دادند. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: «**حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ**» و رفتند و هنگامی که وارد مکه شدند، خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن چه که آنها به علی علیه السلام گفتند و آن چه که علی علیه السلام به آنها گفت، با خبر ساخت، و خداوند، تمام آنها را در کتاب خود آورد. آیه مربوط به این مسئله، این آیه است: «**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَكِيلُ * فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِيمٍ**» آیه فوق این گونه نازل شده است: الم تر الی فلان و فلان لقوا علیا وعماراً فقالا: أن اباسفیان و عبدالله بن عامر واهل مکه قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا:

۱- الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۸۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱۷۱.

حسبنا الله و نعم الوکیل. آیا ندیدی که فلانی و فلانی، علی و عمـار را دیدنـد و بـه آنها گفتند: اباسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه، علیه شما متحد شده‌انـد، پـس از آنها بترسید. اما ایمان آنهـا بیشـتر شـد و گفتنـد: خـدا مـا را بـس اسـت و نیکـو حمایتگری است.[1]

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸)»

**[و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند، تصور کنند، این که به ایشان مهلت می‌دهیم، برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و (آن گاه) عذابی خفت‌آور خواهند داشت]**

۱) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام بـاقر علیـه السـلام پرسیدم: به من بگویید که مرگ برای کافر بهتر است یا زندگی؟ ایشـان جـواب داد: مرگ برای مؤمن و کافر، خیر است. گفتم: چرا؟ فرمود: چون خداوند می‌فرماید: «و ما عندالله خیرٌ للابرار»[2] [و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است] و می‌فرماید: «وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُـمْ لِيَـزْدَادُواْ إِثْمًـا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»[3]

۲) یونس در روایتی مرفوع آورده است که به امـام بـاقر علیـه السـلام گفـتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک دخترش را به ازدواج فلانـی درآورد؟ فرمـود: بله. گفتم: دیگر دخترش را چرا به او داد؟ گفت: این کار را کرد و خدا ایـن آیـه را نازل فرمود: «وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَـا نُمْلِـى لَهُـمْ لِيَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ».

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱۷۲.
۲- آل عمران/ ۱۹۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱۷۳.

وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)»

[خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این (حالی)که شما بر آن هستید واگذارد تا آن که پلید را از پاک جدا کند و خدا بر آن نیست که شما را از غیب، آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد، برمی‌گزیند. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزکاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود]

عیاشی از عجلان ابی صالح، این چنین روایت می‌کند که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گوید: روزها و شب‌ها نمی‌گذرند، مگر این که یک مُنادی از آسمان ندا می‌دهد: ای اهل حق! جدا شوید، ای اهل باطل! جدا شوید، و بدین گونه اینان از آنها و آنها از اینان، جدا می‌شوند. گفتم: خداوند امورت را اصلاح کند، بعد از این ندا، اینها با یکدیگر معاشرت می‌کنند؟ جواب داد: هرگز، خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»[1]

«وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)»

[و کسانی که به آن چه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند، هرگز تصور نکنند که آن (بخل) برای آنان خوب است، بلکه برایشان بد است. به زودی آن چه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا به آن چه می‌کنید، آگاه است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در جواب فرمود: هر کس،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱۷۴.

اندکی از زکات مالش را نپردازد، خداوند در روز قیامت، آن مال را تبدیل به ماری از جنس آتش می‌کند که به دور گردنش حلقه می‌زند و گوشتش را با دندان می‌کَنَد تا به حساب او رسیدگی شود و این معنای آیه «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ» است؛ یعنی آن چه از زکات که در پرداختش بخل ورزیدند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن راشد، روایت می‌کند: شنیدم که ابو عبدالله، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منع کننده از زکات، طوقی از یک مار ماده سمی به گردن دارد که مغزش را می‌خورد. خداوند در این باره می‌فرماید: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و شیخ در کتاب مجالس خود، روایت کرده است که: حسین بن ابراهیم قزوینی به ما خبر داد، محمد بن وهاب، از محمد بن احمد بن زکریا، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از اسباط، از ایوب بن راشد، روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: منع کننده از زکات... و عین این حدیث را ذکر می‌کند.[2-3]

۳) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرد که از امام باقر علیه السلام، مضمون این آیه را پرسیدم: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که از دادن زکات مالش امتناع ورزد و خداوند آن مال را، در روز قیامت، تبدیل به مار نکند. ماری از جنس آتش که چون طوقی به گردن او می‌آویزد و گوشتش را با دندان می‌کند تا آن که حسابرسی به پایان رسد. این مضمون آیه «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است و منظور، آن زکاتی که در دادن آن، بخل ورزیده‌اند.[4]

۴) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام، از پدرش و ایشان از پدرانش روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که صاحب شتر و گاو گوسفند باشد و در دادن زکات آن بخل ورزد، در روز قیامت در صحرایی خشک و دور افتاده قرار می‌گیرد و آن حیوانی که شاخ دارد، با شاخش به او می‌زند و آن حیوانی که دندان دارد، او را با دندانش گاز می‌گیرد و آن حیوانی که سُم دارد، او را

۱- کافی، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۱.
۲- کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۶.
۳- کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱۷۶.

زیر سُم خود لِه می‌کند و این ادامه پیدا می‌کند تا خداوند از حسابرسی خلایق فارغ شود و هر کس که صاحب نخل و کشاورزی و درخت انگور باشد و در دادن زکات آن بخل ورزد، در روز قیامت، زمین او تا زمین هفتم، (هفت لایه زیر زمین) تا روز قیامت به گردن او آویخته می‌شود.[1]

۵) یوسف طاطری روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنید که فرمود: زکات را به یاد داشته باش. کسی که از دادن زکات،امتناع ورزد، خداوند در روز قیامت، مالش را به ماری بزرگ از آتش، که در زیر گلویش دو تکه گوشت آویزان شده است، تبدیل می‌کند و آن مار به دور گردنش می‌پیچد. پس به او (مار) گفته می‌شود: او را نگه‌دار، همان طور که او تو را در دنیا نگه داشت و مراقبت کرد. این موضوع در این آیه آمده است: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ»[2]

۶) و از ائمه علیهم السلام روایت شده است که: کسی که در دادن زکات بخل می‌ورزد، ماری بزرگ و سمّی به گردن او می‌آویزد که گوشتش را می‌خورد، و این، همان فرموده خداوند تعالی است در آیه: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ»[3]





**لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاء سَنَكْتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتْلَهُمُ الأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)،**

**[مسلما خداوند سخن کسانی را که گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید. به زودی آن چه را گفتند و به ناحق کشتن آنان پیامبران را خواهیم نوشت و خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را]**

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: به خدا سوگند، آنها خدا را ندیدند که فقیر است یا نه، ولی آنها دیدند که اولیای خدا فقیرند؛ پس گفتند: اگر خدا غنی بود، اولیای خود را بی‌نیاز می‌کرد. سپس به خاطر ثروتمندی خودشان، بر خدا فخر فروختند.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱۷۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱۷۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱۷۹.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۸۲)»

[این (عقوبت) به خاطر کار و کردار پیشین شماست، (وگرنه) خداوند، هرگز نسبت به بندگان (خود) بیدادگر نیست]

اختصاص: سعید بن جناح روایت می‌کند: عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، حدیثی روایت می‌کند که ابا جعفر، امام باقر علیه السلام در حدیث «وصف آتش» فرمود: و ملائکه می‌گویند: ای گروه بیچارگان! نزدیک شوید و از آن بنوشید، و اگر از آن روی بگردانند، ملائکه آنها را با گرز می‌زنند و به آنها گفته می‌شود. «ذُوقُواْ عذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ».[1]

«الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىَ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳)»

[همانان که گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش (آسمانی) آن را (به نشانه قبول) بسوزاند. بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آن چه گفتید برای شما آوردند. اگر راست می‌گویید، پس چرا آنان را کشتید.]

۱) علی بن ابراهیم: قومی از یهود به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که برای ما قربانی بیاوری که آتش آن را بسوزاند. بنی اسرائیل، تشتی داشتنند که وقتی قربانی را ذبح می‌کردند، آن را در داخل آن تشت قرار می‌دادند. پس آتشی می‌آمد و در آن قربانی می‌افتاد و آن را می‌سوزاند. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که همان طور که بنی اسرائیل چنین می‌کردند، برای ما یک قربانی بیاوری که آتش آن را بسوزاند. خداوند تعالی فرمود: «قل» ای محمد! به آنها بگو: «قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از مروک بن عبید،

۱- اختصاص، ص ۳۶۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

از مردی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداونـد قدریـه را لعنـت کند، خدا خوارج را لعنت کند، خدا مرجئة را لعنت کند؛ هر کدام را یـک بـار، ولـی مرجئه را دو بار لعنت کردید؟ فرمود: اینها می‌گویند: قاتلان ما مؤمن هسـتند، پـس دامانشان تا قیامت به خون ما آغشته خواهد بود. خداوند در مورد قومی در کتابش این گونه حکایت می‌کند: «أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و فرمود: بین قائلین (گویندگان این سخن) و قاتلین، پانصد سال فاصله است. خدا بـه آنها نسبت قتل می‌دهد؛ چون به این کار راضی‌اند.

۳) عیاشی از سماعه روایت می‌کند که شنیدم امام صادق علیه السلام در بـاره آیه «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» می‌فرماید: خدا می‌داند که آنها مرتکب قتل نشده‌اند، اما گرایش آنهـا بـه سمت کسانی است که مرتکب قتل شده‌اند. پس به خاطر این کـه بـه چنـین فعلـی گرایش داشته و بدان راضی بوده‌اند، خدا آنها را قاتلین خوانده است.[1]

۴) عمر بن معمر روایت می‌کند که ابا عبدالله، امام جعفر صـادق علیـه السـلام فرمود: خدا قدریه و حروریه و مرجئه را لعنت کند. خدا مرجئـه را لعنـت کنـد. بـه ایشان عرض کردم: جانم به فدایتان، چگونه است که اینها را یک بار لعـن کردیـد و مرجئه را دو بار؟ پس فرمود: اینها ادّعا کرده‌اند، کسانی که ما را کشته‌انـد، مؤمننـد. [از همین رو] دامانشان تا روز قیامت به خـون مـا آلـوده اسـت. آیـا ایـن آیـه را نشنیده‌ای؟ «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» پس فرمود: بین کسانی که مورد خطاب این آیه واقع شـده‌انـد و قـاتلین، پانصد سال فاصله است. خداوند آنها را قاتل نامید؛ چون از کار آنها راضی‌اند.[2]

۵) محمد بن هاشم این حدیث را از فرد دیگری روایت می‌کند که ابـو عبـدالله علیه السلام فرمود: آیه «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» نازل شد و خدا می‌دانست که آنها گفتند: به خدا سوگند که نه کسی را کشتیم و نه شاهد بودیم. این به خاطر آن است که به آنها گفته شد، از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱۸۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱۸۱.

کسانی که پیامبران را کشتند، بیزار باشید، ولی آنها ابا کردند.[1]

۶) محمد بن ارقط، روایت می‌کند که امام صادق (ع) از من پرسید: ساکن کوفه هستی؟ عرض کردم. بله. فرمود: آیا قاتلان حسین علیه السلام را در میان خود می‌بینید؟ عرض کردم: جانم به فدایت، من کسی از آنها را ندیدم. فرمود: بنابراین، در نظر تو قاتل، فقط کسی است که بکشد یا انجام قتل را بر عهده بگیرد. آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» کدام پیامبر، قبل از کسانی بود که محمد در صلب آنها بود؟ در حالی که بین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام هیچ پیامبری نبود. آنها به قتل پیامبران راضی شدند واز همین روی، قاتل نام گرفتند.[2]

﴿فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)﴾

[پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی (هم) که پیش از تو دلایل روشن و نوشته‌ها و کتاب روشن آورده بودند، تکذیب شدند]



۱) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود می‌آورد که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ و الزُّبر والکتاب المنیر» فرمود: منظور از بیّنات، آیات است و منظور از «الزُّبُر» کتاب‌های پیامبران اولوا العزم است و منظور از «الکتاب المنیر»، حلال و حرام است.[3]

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)﴾

[هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۱۸۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۱۸۳.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۵.

**طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند، قطعا کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این حدیث از پدرم، از سلیمان دیلمی، از ابی بصیر برای من روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می‌شود و بر او لباسی گلی رنگ پوشانده می‌شود. سپس در سمت راست عرش، جای داده می‌شود. بعد از آن، ابراهیم علیه السلام فرا خوانده می‌شود و لباسی سفید بر تن او می‌کنند و در سمت چپ عرش، جای داده می‌شود. بعد از آن، علی امیرالمؤمنین علیه السلام فراخوانده شده و به او لباس گلی رنگی می‌پوشانند و او را در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌دهند. بعد از آن اسماعیل، فراخوانده می‌شود و لباس سفید بر تنش می‌کنند و در سمت چپ ابراهیم قرار می‌گیرد. پس حسن علیه السلام فراخوانده می‌شود، لباسی گلی رنگ به تن او کرده و او را در سمت راست امیر المؤمنین علیه السلام قرار می‌دهند. سپس حسین علیه السلام فرا خوانده می‌شود و لباسی به رنگ گل سرخ به تن او می‌کنند و در سمت راست حسن علیه السلام قرار می‌گیرد. سپس ائمه علیهم السلام فراخوانده می‌شوند و هر کدام لباسی به رنگ گل سرخ به تن کرده و هر یک (به ترتیب) در دست راست دیگری قرار می‌گیرند. سپس شیعه، فرا خوانده می‌شوند و مقابل آنها می‌ایستند. سپس فاطمه سلام الله علیها و زنانی که از شیعه او و یا از ذریه او هستند، فرا خوانده می‌شوند و بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند. سپس از منتهای عرش، یک منادی از سوی خداوند و از جانب افق اعلی، ندا می‌دهد: بهترین پدر، پدر توست ای محمد! و او ابراهیم است.

و بهترین برادر، برادر توست و او، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بهترین نوه‌های دختری، نوه‌های دختری تو هستند و آن دو حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می‌باشند. و بهترین جنین، جنین توست که محسن نام دارد و بهترین ائمه هُدی علیهم السلام ذریه تو هستند که فلان بن فلان، تا آخر، هستند و بهترین شیعه، شیعه تو هستند. آگاه باش که محمد و جانشین او و دو نوه دختری‌اش و ائمه‌ای که از ذریه او هستند، همه رستگارند. سپس به آنها امر می‌شود که وارد بهشت شوند و این، در آیه «فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» آمده

است.[1]

۲) عیاشی از جابر روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی رسول الله رحلت فرمود، علی علیه السلام گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ»[2] [ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم] عجب مصیبت بزرگی است برای مؤمنین و به ویژه برای نزدیکان؛ مصیبتی که هرگز به مثل آن دچار نشدند و مثل آن را ندیدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله را در قبر می‌گذاشتند، شنیدند که منادی از سقف خانه کعبه، ندا می‌دهد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[3] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] سلام خدا و رحمت و برکاتش بر شما اهل بیت باد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ» خداوند برای هر موجودی، جانشینی قرار می‌دهد و در پس هر مصیبتی، مایه آرامشی و در هر چه از بین می‌رود، جانشینی قرار می‌دهد. پس به خدا اعتماد کنید و بر او توکل کنید و تنها به او امید داشته باشید. مصیبت زده کسی است که از ثواب محروم باشد.[4]

۳) حسین روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله جان سپرد، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند، در حالی که جنازه پیامبر بر روی زمین بود، جبرئیل بر آنها وارد شد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ» هر مصیبتی که بر کسی وارد شود، خداوند، مایه تسلیت اوست و هم او جانشین و جبران کننده آن مصیبت است. پس به خدا اعتماد کنید و فقط به او امید داشته باشید. چرا که مصیبت زده کسی است که از ثواب محروم باشد. این آخرین باری است که به دنیا گام می‌نهم. آنها گفتند: صدایی را شنیدیم اما کسی را ندیدیم.[5]

۴) هشام بن سالم روایت می‌کند که ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۵.
۲- بقره/ ۱۵۶.
۳- احزاب/ ۳۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۱۸۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۱۸۵.

فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله جان سپرد، صدایی از سوی خانه کعبه شنیدند که می‌گفت: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» اما کسی را ندیدند. آن صدا می‌گفت: خداوند، مایه تسلیت و جانشین در هر مصیبت است و جبرانی است برای هر چه از دست برود. پس به خدا اعتماد کنید و تنها به او امید داشته باشید؛ چرا که انسان محروم از ثواب، مصیبت زده واقعی است. عورت پیامبرتان را بپوشانید. هنگامی که حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را بر روی تخت گذاشت، ندا آمد که ای علی! پیراهن پیامبر را بیرون نیاور. و حضرت علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیراهن، غسل داد.[1]

۵) محمد بن یونس از برخی از راویان نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: « كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و منشورة» این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، همه افراد این امت دوباره زنده می‌شوند، ولی مؤمنین به قرة عین (نورچشم) محشور می‌گردند و فاجران در حالی که خداوند آنها را خوار و ذلیل می‌کند، محشور می‌شوند.[2]

۶) زراره روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» مرگ با کشته شدن چشیده نمی‌شود و حتماً باید باز گردانده شود تا مرگ را بچشد.[3]

۷) سعد بن عبدالله روایت می‌کند: محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، روایت کردند که امام باقر علیه السلام فرمود: هر مؤمنی یک بار می‌میرد و یک بار کشته می‌شود. هر کس که کشته شود، دوباره محشور می‌شود تا بمیرد و هر کس که بمیرد، محشور می‌شود تا کشته شود. پس این آیه را برای امام باقر علیه السلام تلاوت کردم: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» حضرت فرمود: و منشوره (محشور شونده). پرسیدم این سخن شما چه معنایی دارد؟ فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «کل نفسٍ ذائقةُ الموت و منشورة» یعنی این که در امت

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۱۸۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۱۸۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۱۸۸.

هیچ فرد نیکوکار و هیچ فاجری نیست که محشور نشود. مؤمنان به سمت نور چشمانشان محشور می‌شوند و فجار در حالی که خدا آنها را خوار و ذلیل کرده است، محشور خواهند شد. آیا نشنیده‌ای که خداوند تعالی می‌فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»[1] [و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می‌چشانیم] و این آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ»[2] [ای کشیده ردای شب بر سر* برخیز و بترسان] منظور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که در زمان رجعت به پا می‌خیزد و هشدار می‌دهد، و در آیه «إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ * نَذِيراً لِّلْبَشَرِ»[3] [که آیات (قرآن) از پدیده‌های بزرگ است * بشر را هشدار دهنده است] منظور، حضرت محمد است که در رجعت (برای مردم) بیم‌دهنده و بر حذر دارنده است، و در مورد آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[4] [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند] فرمود: یعنی خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در رجعت، باز می‌گرداند. در آیه «حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ»[5] [تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم] منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است که در رجعت باز می‌گردد. جابر از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند: امیرالمؤمنین در مورد آیه «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ»[6] [چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند] فرمود: منظور من هستم. آن هنگامی که من با پیروانم و عثمان با یارانش، خارج شویم، ما بنی امیه را می‌کشیم و در این زمان: «يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ» [کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند] مؤلف گوید: روایات مربوط به آیه «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»[7] [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟]

۱- سجده/ ۲۱.
۲- مدثر/ ۱ـ۲.
۳- مدثر/ ۳۵ـ۳۶.
۴- توبه/ ۳۳.
۵- مومنون/ ۷۷.
۶- حجر/ ۲.
۷- آل عمران/ ۱۴۴.

قبلاً ذکر شد.[1]

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)﴾.

**[قطعا در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) از کسانی که به شرک گراییده‌اند (سخنان دل‌آزار) بسیاری خواهید شنید، (ولی) اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این (ایستادگی) حاکی از عزم استوار (شما) در کارهاست]**

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی روایت می‌کند: احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از حکم بن ایمن، از ضریس کناسی، از ابی خالد کابلی، روایت کرده که علی بن حسین علیه السلام فرمود: بسیار دوست داشتم که به حال خود رها شوم تا با مردم، سه بار صحبت کنم و سپس خداوند متعال در باره من، آن چه را می خواهد، مقدر سازد؛ ولی خداوند، واجب[2] کرده است که صبر کنم و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَلَتَعلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعدَ حِينٍ»[3] [و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست] و سپس این آیه را نیز تلاوت فرمود: «وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ».[4]

۲) ابن بابویه روایت کرده که محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، و از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن احمد سنانی از علی بن عبدالله وراق، از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، روایت کرده است که علی بن موسی علیه السلام در جواب سئوالات او

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.
۲- العزمة، واجب «لسان العرب ـ ریشه عزم».
۳- ص/۸۸ .
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

در مورد آیه «لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ» برایش می‌نویسد: منظور از «فِي أَمْوَالِكُمْ» دادن زکات و منظور از «فِي أَنفُسِكُمْ» جا دادن صبر، در دل‌هاست.[1]

۳) عیاشی از ابی خالد کابلی، روایت می‌کند که علی بن حسین علیه السلام فرمود: دوست داشتم که به من اجازه داده می‌شد تا با مردم، سه بار صحبت کنم و بعد از آن خدا هر چه خواست در باره من، مقدر کند. سپس با دست به سینه خود، اشاره کرد و فرمود: ولی، خداوند امر کرده که صبر کنیم و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ» و جلو آمد و دستش را بالا آورد و روی سینه‌اش گذاشت.[2]

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)»

[و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که حتما باید آن را (به وضوح) برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید. پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله‌ای کردند *البته، گمان مبر کسانی که به آن چه کرده‌اند، شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آن چه نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند. قطعا گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است (که) عذابی دردناک خواهند داشت]

۱) علی بن ابراهیم در روایتی به نقل از ابی جارود می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» آن پیمان، این است که خداوند در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله از

۱- الغیبه، ص ۱۳۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۱۸۹.

پیامبران صاحب کتاب، پیمان گرفت که بعد از ظهورشان او را به مردم معرفی کنند و این واقعیت را پنهان نکنند. «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» یعنی آنها بعد از ظهورشان عهد خدا را شکستند، و فرمود: آیه «لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ» در شأن منافقینی نازل شد که دوست دارند بدون این که کاری انجام داده باشند، مورد ثنا و ستایش واقع شوند.[1]

۲) در روایت ابی جارود آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: در آیه «فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ» منظور از «مَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ» دوری از عذاب است «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»[2]

## «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِي الأَلْبَابِ(۱۹۰)»

[مسلما در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع کننده) است]

۱) ابن بابویه می‌گوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَـٰذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى»[3] [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد، در آخرت (هم) کوردل خواهد بود] فرمود: کسی که آفرینش آسمان و زمین، در پی هم آمدن شب و روز، گردش فلک و خورشید و ماه و نشانه‌های بسیار عجیب، در نزد او دلالت بر این ندارد که در پشت تمام این‌ها حقیقتی بزرگ‌تر از اینها نهفته است، در آخرت کور و گمراه‌تر خواهد بود. و او در مقابل آن چیزهایی که ندیده است، کورتر و گمراه‌تر خواهد بود.[4]

۲) محمد بن یعقوب، از ابی عبدالله اشعری یکی از راویان، از هشام بن حکم، روایت می‌کند: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ای هشام! خداوند در

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.
۳- اسرا/۷۲.
۴- توحید، ص ۴۵۵، ح ۶.

کتاب خود به اهل عقل و فهم بشارت داده است و می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»[1] [پس بشارت ده به آن بندگان من * که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان] وی این حدیث طولانی را روایت نمود که امام در آن می‌فرماید: خداوند (پس از این بشارت) از اولی الالباب به بهترین شکل یاد می‌کند و بهترین پیرایه‌ها را به آنها می‌پوشاند و می‌فرماید: «یُؤتِی الْحِکْمَةَ مَن یَشَاء وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»[2] [(خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد] و «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَاتٍ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ»[3] [مسلما در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع کننده) است] «أَفَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»[4] [پس آیا کسی که می‌داند آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد؛ مانند کسی است که کوردل است. تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند] و «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاء اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»[5] [(آیا چنین کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) می‌کند (و) از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد. بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند] و «کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِّیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَلِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»[6] [(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در باره آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند] و «وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ * هُدًى وَذِکْرَى لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ»[7] [و قطعاً

۱- زمر/ ۱۷ـ۱۸.
۲- بقره/ ۲۶۹.
۳- آل عمران/ ۱۹۰.
۴- رعد/۱۹.
۵- زمر/ ۹.
۶- ص/ ۲۹.
۷- غافر/ ۵۴.

موسی را هدایت دادیم و به فرزندان اسرائیل تورات را بـه میـراث نهـادیم * (کـه) رهنمود و یادکردی برای خردمندان است *] ای هشام! هر چیزی نشانی دارد. دلیل وجود عقل، تفکر و دلیل تفکر، سکوت است.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: بـا تفکر، قلبت را بیدار کن. شب‌ها را بیدار بمان و تقوای خدا پیشه کن.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدر وی، از برخی راویان، از ابـان، از حسن صیقل روایت می‌کند: از امام صادق علیه السـلام در بـاره ایـن کـه مـردم می‌گویند: این که یک ساعت فکر کنی، بهتـر از شـب زنـده داری اسـت، پرسـیدم. چگونه باید فکر کرد؟ فرمود: وقتی فرد از خرابه‌ها و ویرانه‌هـا مـی‌گـذرد، از ایـن مکان‌ها بپرسد: ساکنان و سازندگان شما کجایند؟ چه شده که چیزی نمی‌گویید؟[3]

۵) محمد بن یعقوب از یکی از راویان، از احمد بن محمد بن خالـد، از احمـد بن محمد بن ابی نصر، از یکی از یارانش، روایت می‌کند که امام صادق علیه السـلام فرمود: بهترین عبادت، تفکر همیشگی در زمینه خداوند متعال و قدرت او است.[4]

۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمـر بن خلاد روایت کرده است که شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمایـد: عبـادت بـه زیادی نماز و روزه نیست؛ عبادت، فقط تفکر در زمینه خداوند عز و جل است.[5]

۷) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمـد، از اسـماعیل بـن سهل، از حماد، از ربعی روایت کرده است: امام صادق علیه السلام فرمود کـه امیـر المؤمنین علیه السلام فرموده است: تفکر، به نیکی و عمل به آن دعوت می‌کند.[6]

۸) رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند: پر منزلت‌ترین شما در نـزد خداونـد متعال، کسی است که بیشتر گرسنگی بکشد و بیشتر تفکر کند و منفورترین شـما در نزد خداوند، کسی است که بسیار بخورد و بخوابد.[7]

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰و ۱۲، ح ۱۲.
۲- کافی، ج ۲، ص ۴۵، ج ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۲.
۴- کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۳.
۵- کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۴.
۶- کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۵.
۷- المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۴۶.

۹) ابن عباس روایت می‌کند: قومی به تفکر در ذات خدا می‌پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بدیشان فرمود: در خلق خدا تفکر کنید، نه در ذات او، چرا که شما نمی‌توانید به او فکر کنید و او را مورد بررسی قرار دهید.[1]

۱۰) روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار قومی گذشت که مشغول تفکر بودند. پرسیدند: چرا با یکدیگر حرف نمی‌زنید؟ گفتند: در خلق خدای متعال تفکر می‌کنیم. فرمودند: این کار را ادامه دهید و به خلق او فکر کنید نه به ذات او.[2]

۱۱) از عیسی علیه السلام سئوال شد: چه کسی بهترین مردم است؟ فرمود: کسی که نطقش ذکر و سکوتش تفکر و نگاهش برای عبرت گرفتن باشد.[3]

۱۲) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: به چشمانتان، سهمشان از عبادت را، بدهید. گفتند: سهم چشم از عبادت چیست، ای رسول خدا!؟[4] فرمود: نگاه به قرآن و تفکر در آن و عبرت گرفتن از عجایبش.[5]

۱۳) ابن عباس روایت می‌کند: دو رکعت نماز ساده با تفکر بهتر از شب زنده‌داری بدون حضور قلب است. لقمان مدتی طولانی تنها می‌نشست. مولایش از کنار او می‌گذشت و به او می‌گفت: ای لقمان! مدتی طولانی تنها می‌نشینی. اگر با مردم نشسته بودی، همدم و مونسی برایت بودند؟ لقمان می‌گفت: مدت طولانی تنها بودن برای تفکر عمیق، مفیدتر است و مدت طولانی فکر کردن، راهنمای راه بهشت است.[6]

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا

---

۱- الدار المنثور، ج ۲، ص ۴۰۹.
۲- المحجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۹۳.
۳- المحجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۹۵.
۴- جمله های داخل کروشه از المحجة البیضاء است.
۵- المحجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۹۵.
۶- المحجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)،

[همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (که) پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار* پروردگارا! هر که را تو در آتش درآوری، یقینا رسوایش کرده‌ای و برای ستمکاران یاورانی نیست * پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران * پروردگارا! و آن چه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی * پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود که) من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید، تباه نمی‌کنم. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است، درمی‌آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست * مبادا رفت و آمد (و جنب و جوش) کافران در شهرها

تو را دستخوش فریب کند * (این) کالای ناچیز (و برخورداری اندکی) است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد قرارگاهی است * ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند، باغ‌هایی خواهند داشت که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. در آن جا جاودانه بمانند. (این) پذیرایی از جانب خداست و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است * و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آن چه به سوی شما نازل شده و به آن چه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری، خدا زود شمار است]

۱) در مورد آیه «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر کسی که این آیه را بخواند و سپس با آن، دست بر ریشش کشد (کنایه از این که آن را به جایی حساب نکند)[۱]؛ یعنی بدون فکر از آن بگذرد. و حضرت، کسانی را که از این آیه، بی توجه روی برمی‌گردانند، مذمت کردند.[۲]

۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایشان فرموده‌اند: سپاس از آن خداوندی است که با مخلوقات خویش به وجود خود استدلال می‌کند و با محدث بودن خلقش، به ازلی بودن خود و با شباهت ایشان به هم، به بی مثل و مانند بودن خود، استدلال می‌کند. حواس انسان از درک او عاجزند[۳] و حجاب‌ها او را نمی‌پوشانند، چرا که صانع و مصنوع، محدود کننده و محدود شونده، پرورش دهنده و پرورش‌یافته، از یکدیگر جدا بوده و متفاوتند. احد است آن احدی که عدد بردار نیست. و خالق است نه خالقی که معنای حرکت و نصب کردن را به همراه دارد. و شنونده است نه با وسیله، و بیننده، نه با ابزار، و شاهد نه با لمس کردن و بدون طی مسافتی، دور و نزدیک می‌شود. و ظاهر است نه این که با چشم ظاهر دیده شود، و پنهان است نه به خاطر لطیف بودنش. از اشیاء به خاطر غلبه‌اش بر آنها و قدرت بر آنها متمایز است. اشیاء با خضوع در برابر او و بازگشتشان به سوی او، از او

---

۱- السبلة، گوشه موی سبیل، جلوی ریش. «المعجم الوسیط ـ ریشه سبل».
۲- المحجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۳۱.
۳- یعنی حواس آدمی، او را درک نمی کنند.

متمایزند. هر کس او را وصف کند، او را محدود کرده است و هر کس او را محدود کند، او را شمرده است. و هر کس که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل کرده است. هر که از چگونگی‌اش سئوال کند، طلب وصف او را کرده است و هر که بگوید کجاست، او را در حیّزی (مکان) گنجانده است. او عالم است پیش از هر معلومی، و خداست پیش از وجود هر بنده‌ای، و قادر است پیش از وجود هر قدرتی.

۳) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن محبوب، از ابی حمزه روایت می‌کند که ابا جعفر علیه السلام در باب آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» فرمود: انسان سالم با نشست و برخاست نماز می‌خواند و مریض، نشسته نمازش را می‌خواند. «و علی جنوبهم» و منظور کسی است که از مریض، ضعیف‌تر است و نمازش را نشسته می‌خواند.[1]

۴) شیخ صدوق در امالی می‌گوید: محمد بن محمد یحیی، شیخ مفید از مظفر بلخی وراق، از ابو علی محمد بن همام اسکافی کاتب از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن محبوب، از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن، پیوسته در نماز، خدا را به یاد دارد؛ چه ایستاده نماز بخواند و چه نشسته و چه خوابیده، و خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»[2] شیخ مفید در کتاب امالی به این حدیث اشاره می‌کند و می‌گوید: از مظفر بن محمد بلخی از ابو علی محمد بن همام اسکافی کاتب از عبدالله بن جعفر حمیری روایت می‌کند و بقیه سلسله راویان و متن، مثل همان است که بیان شد.[3]

۵) ابن بابویه روایت می‌کند که: ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمر بن شمر، از جابر جعفی، روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در بازگشت از نهراون در کوفه،

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۱۱، ح ۱۱.
۲- امالی صدوق، ج ۱، ص ۷۶.
۳- امالی مفید، ص ۳۱۰، ح ۱.

خطبه‌ای را ایراد کرد و در آن خطبه آیاتی از کتاب خدا را ذکر کرد که اسامی خود او، در آن بود؛ از جمله: آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»[1] و فرمود: منظور از ذاکر، من هستم.

۶) شیبانی در نهج البیان، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می‌کند که آیات پایانی سوره آل عمران در مورد علی علیه السلام و گروهی از یارانش نازل شد؛ هنگامی که خداوند متعال بعد از مرگ عمویش ابی طالب، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور مهاجرت به مدینه را داد و قریش هم‌پیمان شدند که شب هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب است، به او حمله کنند و با یک ضربه او را بکشند تا قاتل او مشخص نشود و از او انتقام گرفته نشود. خداوند دستور داد که پسر عمویش علی علیه السلام در جای او بخوابد و او شب هنگام به مدینه برود. پس آن چه را که خدا به او دستور داد، انجام داد و علی علیه السلام در جای او خوابید و پیامبر به علی علیه السلام توصیه کرد که همسران ایشان را به مدینه بیاورد. پس مشرکان قریش که با یکدیگر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد و هم‌پیمان شده بودند، آمدند و علی علیه السلام را در جای او دیدند و عقب نشینی کردند و خداوند آن چه را که با یکدیگر عهد بسته بودند باطل کرد. سپس علی علیه السلام، خانواده و همسران ایشان را به مدینه برد. ابوسفیان از خروج او و حرکتش به مدینه آگاه شد و علی علیه السلام را تعقیب کرد تا او را بازگرداند. همراه آنها برده سیاهی بود که در پیکار، ماهر و پرجرأت بود. ابوسفیان به او دستور داد که به آنها ملحق شود و آنها را از ادامه راه باز دارد.آن برده سیاه رفت و علی علیه السلام را با یارانش دید. خود را به آنها رساند و به علی گفت: تو و همراهانت به راهتان ادامه ندهید تا سرورم بیاید. علی علیه السلام گفت: وای بر تو، به سوی سرورت بازگرد وگرنه تو را می‌کشم. بازنگشت، پس علی علیه السلام شمشیرش را بیرون آورد و سرش را از بدنش جدا کرد و آن گاه با همراهانش به راهشان ادامه دادند. ابوسفیان آمد و دید که برده‌اش کشته شده است. علی علیه السلام را دنبال کرد تا به او رسید و به او گفت: ای علی! بدون اجازه ما دختر عموهایمان را بر می‌داری و برده ما را می‌کشی؟ علی علیه السلام گفت: اجازه آنها را از کسی گرفتم که صاحب اجازه است. برو پی کارت. اما

---

۱- معانی الاخبار، ص ۵۹، ح ۹.

ابوسفیان بازنگشت. او برای بازگرداندن علی و یـارانش، تمـام آن روز را بـا علـی علیه السلام جنگید، ولی نتوانست آنها را بازگردانـد. او و یـارانش عـاجز شـدند و دست خالی و ناامید بازگشتند و علی علیه السلام، همراهانش را حرکت داد، ولی به خاطر جنگ و درگیری، ضعیف و خسته شده بودند. علی علیه السلام دستور داد که پیاده شوند تا استراحت کنند و بعد از اندک مدتی به راه بیفتند. پس پیـاده شـدند و هر طور که در توانشان بود، نمازشان را به جا آوردند و به خاطر ضعف و نـاتوانی، خود را به گوشه‌ای انداختند و در همین وضعیت تا صبح، خدا را یاد می‌کردنـد و او را سپاس و شکر می‌گفتند و عبادت می‌کردند. سپس به سوی پیامبر صلی الله علیـه و آله و سلم که در مدینه بود حرکت کردند. قبـل از رسـیدن آنـان، جبرئیـل علیـه السلام نازل شد و داستان آنها را برای پیامبر حکایت کرد و چند آیه از آیات پایانی سوره آل عمران را برایش تلاوت نمود: «إِنَّکَ لاَ تُخْلِفُ الْمِیعادَ» [زیرا تو وعـده‌ات را خلاف نمی‌کنی] هنگامی که علی علیه السلام، آنها را به پیامبر صـلی الله علیـه و آله و سلم رسانید، ایشان فرمودند: خداوند متعال در شـأن تـو و یارانـت آیـاتی را نازل کرد. سپس آیات پایانی سوره آل عمران را برای او تلاوت نمـود. و الحمـد لله رب العالمین.

۷) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود از علی بـن اسـباط بـه نقـل از تعدادی از اصحاب ابن دأب، حدیثی را ذکر می‌کند که متضمن این مطلب است: امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد خصلت نیک را دارا می باشد کـه هـیچ یـک از یـاران رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه، ایـن صـفات را ندارنـد. از جملـه ایـن صـفات، بخشندگی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! در بسترم بخواب. گفت: پدر و مادرم به فدایت. از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنم. سپس علـی علیـه السلام در بستر ایشان خوابید و پیامبر کاری را که خدا به او امر کرده بود، انجام داد و قریش از شب تا صبح به اشتباه، علی را زیر نظر داشتند. او را گرفتند و گفتند: تو در طول شب ما را فریب دادی. پس چوب‌هایی از درخت کندند و با آن او را زدند تا جایی که نزدیک بود او را بکشند، اما حضرت از دسـت آنـان گریخـت. پیـامبر صلی الله علیه و آله که در غار بود، برای او پیغام فرستاد که سه شتر کرایه کن؛ یکی برای من و یکی برای ابوبکر و یکی هم برای راهنما، و تو دخترانم را بیاور تا به من ملحق شوید. او این دستور را اجرا کرد. (و یکی دیگر از صفات آن حضـرت علیـه

السلام پاسداری و بخشش است). ابن دأب گفت: این دو صفت به چه معناست؟ فرمود: آن گاه که پیاده راه می‌رفت و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر پشت خویش، حمل می‌کرد، در روز پنهان می‌شد و شب هنگام، با پای پیاده، آنان را حرکت می داد تا این که با پاهای خونین به رسول خدا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: آیا می‌دانی در شأن تو، چه چیزی نازل شد؟ سپس او را از آیاتی که در باره او نازل شد، مطلع ساخت که تا زمانی که دنیا باقی است، اگر علی علیه السلام در دنیا باقی می‌ماند، نمی‌توانست چنین اجر و منزلتی را به دست آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در شأن تو این آیه نازل شد: «فاستجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنّى لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى» و در این آیه، منظور از مردان، تو هستی و منظور از زنان، دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» «وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»

۸) عیاشی از ابی حمزه ثمالی، روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن همیشه در نماز خدا را یاد دارد، چه ایستاده باشد و چه نشسته و چه خوابیده. و خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُوداً وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ» ابو حمزه ثمالی در روایتی دیگر همین حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند.[1]

۹) ابی حمزه روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا» فرمود: منظور از قیاماً انسان‌های سالم است و (منظور از) «وَ قُعوداً» انسان‌های مریض و منظور از «وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ» کسانی هستند که مریض بوده و نماز را نشسته می‌خوانند و یا وضعی بدتر دارند.[2]

۱۰) ابو حمزه روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعوداً وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ» فرمود: انسان سالم نمازش را با نشست و برخاست می‌خواند و انسان مریض، نماز را نشسته می‌خواند و منظور از «عَلَىَ جُنُوبِهِمْ» انسان‌های ضعیف‌تر از مریض هستند که نمازشان را نشسته می‌خوانند.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۲.

۱۱) یونس بن ظبیان روایت می‌کند که: از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سئوال شد: «و ما للظّالمینَ مِنْ انصار» در جواب فرمود: آنها ائمه‌ای ندارند تا آنها را با نام‌هایشان بخوانند.[۱]

۱۲) عبدالرحمان بن کثیر روایت می‌کند که ابی عبدالله علیه السلام در مورد آیه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» فرمود: این امیر المومنین علیه السلام است که از آسمان ندا آمد که به رسول ایمان بیاورید و او به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورد.[۲]

۱۳) اصبغ بن نباته روایت می‌کند که: علی علیه السلام در مورد آیات «ثَوَابًا مِّن عِندِ اللَّهِ» و «وَمَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ لِّلأَبْرَارِ» فرمود: که پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون این آیه فرمود: منظور از ثواب، تو هستی و منظور از الابرار، یاران تو هستند.[۳]

۱۴) محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: مرگ برای مؤمن بهتر است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَمَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ لِّلأَبْرَارِ»[۴]



۱۵) علی بن ابراهیم فرمود: آیه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ» [پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند] یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایمان فرا می‌خواند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش را ذکر می‌کند و می‌فرماید: «فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِمْ» [پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده‌اند] منظور امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و اباذر و عمار هستند که در راه خدا، آزار و اذیت شدند. «وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّن عِندِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» [از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند. بدی هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درمی‌آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست] سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «لاَ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُواْ فِي الْبِلاَدِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۶.

جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» [مبادا رفت و آمد (و جنب و جوش) کافران در شهرها تو را دستخوش فریب کند * (این) کالای ناچیز (و برخورداری اندکی) است. سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد قرارگاهی است] و اما در این آیه: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ» [و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا و به آن چه به سوی شما نازل شده و به آن چه به سوی خودشان فرود آمده، ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند] منظور گروهی از یهود و نصاری هستند که مسلمان شدند؛ از جمله نجاشی و یارانش.[1]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٢٠٠)﴾

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید؛ امید است که رستگار شوید]**

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی یعفور، نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر واجبات، صبر کنید.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از عده‌ای از راویان، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد بن عیسی، از ابن سفاتج روایت می‌کند که: ابی عبدالله در مورد آیه «اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر واجبات، صبر کنید و در برابر مشکلات پایدار باشید و از حدود پیامبران دفاع کنید.

۳) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین ابی خطاب، از علی بن اسباط، از ابن ابی حمزه، از ابی بصیر نقل کرده است که: از ابا الحسن، علی علیه السلام در مورد آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» سئوال شد. در جواب فرمود: بر مصیبت‌ها صبور باشید و با تقیه در برابر آنها صبر کنید و از حدود کسانی که به آنها اقتدا می‌کنید، دفاع کنید. «و اتقوا الله لعلکم تفلحونَ»[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.
۲- کافی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۲.
۳- معانی الاخبار، ص ۳۶۹، ح ۱.

۴) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد بن بندنیجی، از عبیدالله بن موسی علوی عباسی، از هارون بن مسلم، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی، روایت کرد که امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر انجام واجبات، صبر کنید و در مقابل دشمنانتان پایدار باشید و از امام منتظر، دفاع کنید. شیخ مفید در کتاب الغیبه با سند خود از برید بن معاویه عجلی، عین همین حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

۵) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابی طفیل از امام باقر علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: ابن عباس، کسی را به سوی او فرستاد تا از او در مورد آیه:«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» بپرسد. علی بن حسین علیه السلام خشمگین شد و به سئوال کننده فرمود: دوست دارم کسی که این دستور را به تو داده است از من نیز چنین سئوالی بپرسد. سپس فرمود: این آیه در باره پدرم و در باره ما نازل شده است و آن دفاع که به آن امر شده‌ایم، هنوز وجود نداشت و این دفاع شامل نسلی از فرزندان ما که پاسدار و مدافع هستند، خواهد شد. سپس فرمود: در صلب او یعنی ابن عباس ودیعه‌ای برای آتش جهنم نهاده شده است که دسته دسته از دین خدا خارج می‌شوند و زمین با خون فرزندانی از آل محمد علیهم السلام، رنگین می‌شود. این فرزندان، قیام‌های متعددی می‌کنند و موفق نمی‌شوند و کسانی که ایمان آوردند و صبر پیشه می‌کنند و دعوت به صبر می‌کنند، به دفاع می‌پردازند تا زمانی که خداوند، که بهترین حاکمان است، حکم نماید. حدیث‌هایی در این مضون در باره آیه «وَمَن كَانَ فِي هَـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً»[1] ، به شکلی دیگر خواهد آمد.[2]

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: در برابر سختی‌ها پایدار باشید و بر واجبات، صبر



۱- در حدیث شماره (۴) از تفسیر (۷۲) إسراء خواهد آمد.
۲- الغیبه، ص ۱۳۲.

کنید و از حدود پیشوایان دفاع کنید.[1]

۷) علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن خالد نقل کرد که امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده، ندا می‌دهد که: صابران کجا هستند؟ پس گروهی از مردم به پا می‌خیزند. سپس ندا داده می‌شود که کجایند متصبّرین؟ و گروهی از مردم[2] برمی‌خیزند گفت: جانم به فدایت، صابران کیستند؟ گفت: آنان که بر انجام واجبات صابر هستند و متصبرین کسانی هستند که از محرمات، دوری می‌کنند.[3]

۸) سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم و از حسن بن محبوب روایت می‌کند که یعقوب سراج گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین از عالم زنده‌ای که مردم در حلال و حرامشان به او مراجعه کنند، خالی می‌شود؟ گفت: نه، ای ابا یوسف! و این چیزی است که در کتاب خدای عز و جل آمده است آن جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] در راه دینتان صبر پیشه کنید و در برابر دشمنانتان پایدار باشید و امامتان را در آن چه که به شما امر می‌کند و بر شما واجب می‌شمارد، همراهی کنید.[4]

۹) شیخ در کتاب مجالس خود حدیثی را با سند خود در مورد اباذر نقل می‌کند که برای اختصار، سلسله راویان را حذف کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطاب به او فرمود: ای اباذر! آیا می‌دانی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید] در باره چه چیزی نازل شده است؟ گفت :پدرم و مادرم به فدایت، نمی‌دانم، گفت: در انتظار برای نمازی از پس نمازی دیگر.[5]

۱۰) عیاشی از مسعدة بن صدقه، روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «اصبروا» می‌فرماید: منظور، صبر در برابر گناهان و منظور از «صابروا»

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.
۲- فئام، توده زیادی از مردم، «النهایة، ج ۳ ص ۴۰۶».
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۷.
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۸.
۵- این حدیث در امالی آمده است، ج ۲، ص ۱۳۸ ـ ۱۵۵.

صبر بر واجبات و منظور از «و اتقوالله» این است که به کارهای نیک امر کنید و از کارهای زشت و ناپسند بازدارید. پس فرمود: کدام گناه، زشت‌تر از این است که امتی در حق ما ظلم کنند و ما را بکشند؟ «رابطوا» یعنی در راه خدا، و ما راهی بین خداوند و مخلوقات هستیم و ما اولین حلقه ارتباط هستیم. پس هر کس با ما بجنگد، با پیامبر و آن چه که از جانب خدا آورده است، جنگیده است. «لعلکم تفلحون» یعنی شاید بهشت بر شما واجب شود، اگر این کارها و نظایر آن را انجام دهید. گواه بر این گفته، این آیه است که خداوند در آن می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[1] [و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من (در برابر خدا) از تسلیم شدگانم]و اگر این آیه به حسب تفسیر مفسران در مورد موذنان باشد، آن وقت، قدریه و به همراه آنان، اهل بدعت به فوزی بزرگ دست می‌یافتند.[2]

۱۱) ابن ابی یعفور روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «یا ایها الذین ءامنوا اصبروا و صابروا و رابطوا» فرمود: بر واجبات، صبر کنید و در برابر سختی‌ها پایدار باشید و از پیشوایان دفاع کنید.[3]

۱۲) یعقوب بن سراج نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین، روزی بدون عالمی که مردم به او مراجعه کنند، باقی می‌ماند؟ فرمود: ای ابا یوسف! در آن صورت، خدا پرستیده نمی‌شود. زمین از عالمی از میان ما که مردم در حلال و حرامشان به او مراجعه کنند، خالی نمی‌شود، و گواه آن، این آیه از کتاب خداوند است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در راه دینتان، صبر پیشه کنید و در برابر دشمنانتان که با شما مخالفت می‌کنند، پایدار باشید و از پیشوایانتان دفاع کنید. در مورد آن چه خدا بر شما امر کرده و واجب شمرده است، تقوا پیشه کنید.

۱۳) یعقوب سراج در روایت دیگری نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از «اصبروا»، صبر بر اذیت در راه ماست. از او در مورد «صابروا» سئوال کردم، در جواب فرمود: با ولی امرتان در برابر دشمنانتان پایدار باشید و در مورد «رابطوا» پرسیدم، فرمود: از پیشوایان دفاع کنید. و همچنین پیرامون «وَاتَّقُواْ

---

۱- فصلت/ ۳۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۱۹۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۱۹۸.

اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» پرسیدم: آیا تنزیل (تاویل ندارد) است؟ فرمود: بله.[1]

۱۴) ابی طفیل روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در مورد این آیه، فرمود: این آیه در مورد ما نازل شده است و در آن زمان دفاعی که به آن امر شده‌ایم، نبوده است و از نسل ما مدافعانی خواهند آمد؛ همان گونه که از نسل ابن نائل[2] (ابن عباس) هم مدافعانی خواهند آمد.[3]

۱۵) برید روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در مورد «اصبروا» فرمود: یعنی صبر در برابر گناهان و منظور از «صابروا» تقیه است و «و رابطوا» یعنی از پیشوایان دفاع کنید. پس فرمود: آیا می‌دانی «البدو ما لبدنا» یعنی چه؟ یعنی هر وقت ما حرکت کردیم، شما هم حرکت کنید و «اتَّقُواْ اللّهَ» «ما لبدنا ربکم» (یعنی خود را به پروردگار نزدیک کنید) «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[4] [امید است که رستگار شوید] گفتم: جانم به فدایت، ما این گونه می‌خوانیم «واتَّقُواْ اللّهَ» گفت: شما آن را این چنین می‌خوانید و ما آن را آن چنان (با اضافه «ما لبدنا ربکم») می‌خوانیم.

۱۶) حسین بن مساعد از طریق مخالفان، روایت می‌کند که این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه، نازل شده است.[5]







۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۰۰.
۲- علامه مجلسی (ره) ابن نائل را ابن عباس، ذکر کرده است. نگاه کنید به : «بحار الانوار ج ۲۴ ص ۲۱۸».
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۰۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۰۲.
۵- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۱۹۲.

# سوره نساء

سوره نساء مدنی است و تعداد آیاتش ۱۷۶ آیه و
بعد از سوره ممتحنه نازل شده است

# فضیلت و ثواب قرائت سوره نساء

عیاشی از رزّ بن حُبَیش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره نساء را در هر جمعه بخواند، از فشار قبر در امان خواهد بود.[1]





۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۱.

# تفسیر سوره نساء

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (۱).

[ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مَبُرید که خدا همواره بر شما نگهبان است]

۱) شیبانی در نهج البیان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره تقوی پرسیدند، امام علیه السلام فرمود: تقوی، اطاعت از خداوند است؛ طوری که عصیان او نشود و همیشه نام او ذکر شود و فراموش نگردد و شکر نعمتش شود و از کفران او پرهیز گردد.

۲) ابن بابویه از علی بن محمد بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حواء به این علت حواء نامیده شد که از «حی» یعنی موجود زنده، خلق گردید. خداوند تعالی می‌فرماید: «خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ و خُلُقُ مِنْهَا زَوْجَهَا».[1]

۱- علل الشرائع، ص ۲۸، ح ۱، باب ۱۴.

۳) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زن (امرأة) به این علت، مرأة نامیده شد چون از «مرء» یعنی مرد آفریده شد.[1]

۴) در نهج البیان از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: زن از باقی مانده گل آدم به هنگام ورودش به بهشت، آفریده شد.

۵) عیاشی از محمد بن عیسی، از عبدالله علوی از پدرش، از جدّش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حواء از قُصیرای آدم علیه السلام آفریده شد و قصیرا همان دنده کوچک است و خداوند جای آن را با گوشت، جایگزین کرد.[2]

۶) و نیز او با سند خود از پدرش، از پدرانش روایت کرده است که فرمود: حواء از پهلوی آدم علیه السلام آن هنگام که خواب بود، آفریده شد.[3]

۷) ابو علی واسطی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، آدم را از آب و گل آفرید؛ لذا علاقه بنی آدم به آب و گل است و خداوند حواء را از آدم آفرید، پس علاقه زنان به مردان است؛ پس آنها را در خانه‌ها مصون بدارید.[4]

۸) ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آدم علیه السلام، صاحب چهار فرزند پسر شد. خداوند نیز برای آنها چهار حوری نازل کرد و هر یک از آن حوریان را به همسری هر یک از آن پسران در آورد، پس زاد و ولد کردند. سپس خداوند آن حوریان را بازگرداند و چهار جن را به همسری آن چهار پسر در آورد و نسل بشر از آنها پی گرفته شد. لذا هر چه شکیبایی است از آن آدم و هر آن چه زیبایی است از آن حور العین و هر آن چه زشتی و بدخویی است، میراث جن است.[5]

---

۱- علل الشرائع، ص ۲۸، ح ۱، باب ۱۴.

۲- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۲. این روایت با روایت دهم همین بخش در تعارض است و نظر اهل بیت علیهم السلام همین روایت دهم است و مؤلف محترم چون در مقام جمع آوری همه روایات بوده است، این روایت را نیز ذکر کرده است. (مترجمان)

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵.

۹) ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است کـه گفـت: امـام علیه السلام به من فرمود: مردم در باره ازدواج آدم و فرزنـدانش چـه مـی‌گوینـد؟ گفتم: می‌گویند که حواء در هر زایمانی، یک فرزند دختر و یک فرزند پسر به دنیـا می‌آورد؛ پس آن پسری که از شکم اول بود، با دختری که از شکم دوم بود، ازدواج می‌کرد و دختری که از شکم دوم بود، با پسـری کـه از شـکم دیگـر بـود، ازدواج می‌کرد و این چنین بود که زاد و ولد کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: این چنـین نیست؛ مجوس شما را محکوم می کند، بلکه چنین است که وقتی خداوند هبة الله را به آدم بخشید و او بزرگ شد، آدم از خداوند تعالی خواست تا او را تـزویج نمایـد. پس خداوند سبحان یک حوری از بهشت برای او فرو فرستاد و او را بـه همسـری هبة الله درآورد و آن حوری برایش چهار پسر به دنیا آورد. پس از آن آدم، صاحب پسر دیگری شد و وقتی که او بزرگ شد با جن ازدواج نمود و صاحب چهار دختر شد. این چنین بود که پسران هبة الله با آن دختران ازدواج کردند. به این ترتیب، هـر آن چه زیبایی بود میراث حوریان و هر آن چه شکیبایی بود، میـراث آدم و هـر آن چه کینه بود، میراث جن است و زمانی که زاد و ولد کردند، خداوند، حوریان را بـه آسمان بازگرداند.[1]

۱۰) عمرو بن ابی مقدام از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: خداوند تعالی، حواء را از چه چیزی خلق کرد؟ فرمود: این خلایـق چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: خداوند، حواء را از یکی از دنده‌های آدم، خلق کرد. فرمود: دروغ گفتند. آیا خداوند عاجز از آن بود که او را از چیزی غیر از دنـده آدم بیافریند؟ گفتم: جانم به فدایت ـ یابن رسول الله ـ او را از چه آفرید؟ فرمود: پـدرم از پدرانش شنیده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود: خداونـد تعالی مشتی از گل برداشت و آن را با دست راستش درهم آمیخت و هر دو دسـت خدا راست هستند. پس آدم را از آن آفرید و از آن گل، اندکی باقی ماند کـه از آن حواء را آفرید.[2]

۱۱) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولیـد، از احمـد بـن ادریـس و محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از احمـد بـن

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۷.

حسن بن علی بن فضّال، از احمد بن ابراهیم بن عمار، از ابن توبه[1]، از زُرارَه، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: نسل حضرت آدم چگونه آغاز شد؟ چرا که مردمانی داریم که می‌گویند: خداوند تعالی به آدم وحی نمود که دخترانش را با پسرانش ترویج نماید. لذا ریشه همه این خلایق از آن خواهران و برادران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از آن چه اینان می‌گویند، والاتر است. آن کس که چنین می‌گوید بر این باور است که خداوند، برگزیدگان خلق و دوستداران و انبیا و پیامبران و زنان و مردان مؤمن و مسلمانش را از حرام آفریده و توانایی آفرینش آنها را از حلال نداشته، حال آن که خداوند با آنان عهد و پیمانی پاک و مقدس بسته است. به خدا سوگند، خبردار شدم که بعضی از حیوانات، خواهر خود را نشناخته و وقتی با او آمیزش کرد و انزال نمود، به نظرش آشنا آمد و وقتی که فهمید او خواهرش است، عورت خود را بیرون آورد و آن را به دندان گرفت و کشید تا این که آن را قطع کرد و سپس بر زمین افتاد و مُرد. زراره گفت: سپس از او در باره آفرینش حواء پرسیدند و به او گفتند: مردمانی داریم که می‌گویند: خداوند تعالی، حواء را از دنده چپ آدم آفرید. فرمود: خداوند از آن چه که می‌گویند، بزرگتر و والاتر است و معنی آن چه که اینان می‌گویند این است که خداوند تعالی توانایی آفرینش همسر آدم از چیزی غیر از دنده او را نداشته است و این سخن، راه را برای زشت گویی زشت گویان باز نموده و می‌گویند: اگر حواء از دنده آدم آفریده شده، پس آدم با خودش ازدواج نموده است. اینها را چه می‌شود؟ خداوند بین ما و آنها حکم نماید. سپس فرمود: خداوند، وقتی حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید، به فرشتگان دستور سجده داد و آنها نیز در مقابل آدم سجده کردند. آن گاه خداوند، آدم علیه السلام را به خوابی سنگین فرو برد و سپس برایش مخلوقی آفرید و او را در سوراخ مفصل ران که بین دو سُرینش بود، قرار داد و آن به این دلیل است که زن، تابع مرد باشد. سپس آن مخلوق، شروع به حرکت کرد و آدم متوجه حرکت او شد. و زمانی که آدم متوجه شد، به آن مخلوق ندا رسید که از او (آدم) دور شو، و آن گاه که آدم به آن مخلوق نگریست، دید که آن، مخلوقی است زیبا، شبیه خودش، اما از جنس مؤنث. پس با

---

۱- عمر بن توبه ابو یحیی صنعانی، با امام صادق علیه السلام هم عصر بود و از یارانش به شمار می‌آمد. نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۲.

او سخن گفت و او نیز با زبان خودش با او (آدم)، سخن گفت. آدم از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: همان طور که می‌بینی من مخلوقی هستم آفریده پروردگار. آن گاه آدم گفت: پروردگارا! این مخلوق زیبا که همجواری و نگریستن به او مرا آرامش می‌بخشد، کیست؟ خداوند فرمود: این کنیز من، حواء است. آیا دوست داری که با تو باشد و تو را آرامش بخشد و با تو به گفتگو بنشیند و از دستورات تو فرمانبرداری کند؟ گفت: آری پروردگارا، و به شکرانه این نعمت تا زنده هستم، تو را حمد و ثنا گویم. خداوند تعالی فرمود: پس او را از من خواستگاری کن؛ چرا که او کنیز من است و گاهی برای شهوت جنسی نیز مناسب است. آن گاه، خداوند، غریزه شهوت را در او نهاد و قبل از آن، شناخت کافی را به او داد. آدم گفت: پروردگارا! او را از تو خواستگاری می‌کنم، رضای تو برای آن در چیست؟ خداوند سبحان فرمود: رضای من در این است که آموزه‌های دینم را به او بیاموزی. آدم گفت: پروردگارا! اگر تو خواستار آن باشی، پذیرفتم. خداوند تعالی فرمود: اراده من چنین است و او را به همسری تو در آوردم، پس او را نزد خود بیاور و در آغوشش بگیر. آدم نیز گفت: بیا. اما حواء گفت: نه، تو نزد من بیا. آن گاه، خداوند سبحان به آدم وحی کرد تا به سوی حواء برخیزد. آدم نیز برخاست و اگر چنین نبود، این زنان بودند که به خواستگاری مردان می‌رفتند. این است داستان حواء صلوات الله علیها.[1]

۱۲) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن ابان، از محمد بن اورمه، از نوفلی از علی بن داود یعقوبی، از حسن بن مقاتل، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره چگونگی آغاز نسل از آدم و فرزندانش پرسیدند. چرا که مردمانی داریم که می‌گویند: همانا خداوند تعالی به آدم وحی نمود تا دخترانش را به همسری پسرانش در آورد. و لذا ریشه همه این خلق از آن خواهران و برادران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از آن چه اینان می‌گویند، بسی والاتر است. آنان که چنین می‌گویند بر این باورند که خداوند تعالی برگزیدگان خلق و دوستداران و انبیا و پیامبران و زنان و مردان مؤمن و مسلمانش را از حرام آفریده و توانایی آفرینش آنها از حلال را نداشته است؛ حال آن که خداوند با آنان عهد و پیمانی پاک و طاهر و مقدس بسته است. به خدا

۱- علل الشرائع، ص ۲۹، ح ۱، باب ۱۷.

سوگند، خبردار شدم که بعضی از حیوانات، خواهر خود را نشناخت و وقتی با او آمیزش کرد و انزال نمود، به نظرش آشنا آمد و وقتی فهمید که او خواهرش است، عورت خود را بیرون آورد و با دندانش آن را گرفت و کشید تا این که آن را قطع کرد سپس بر زمین افتاد و مُرد. حیواني دیگر که با مادرش به صورت ناشناس چنین کرد نیز همین کار را با خود انجام داد. پس انسان چگونه با انسان بودنش و دانش و دانایی خود، این چنین می‌کند؟ نسلی از این مردمی که می‌بینید از گرفتن علم از اهل بیت پیامبران خویش سرباز زدند و آن را از جایی که نباید بگیرند، گرفتند. پس چنین شدند که می‌بینید؛ غرق در گمراهی و نادانی در مورد چیزهای گذشته شدند و نمی‌دانند از همان ابتدا که خداوند همه چیز را آفرید، چگونه بوده است. سپس فرمود: وای بر آنها! آنان چگونه بر آن چه فقهای اهل حجاز و عراق متفق القول هستند، اختلاف دارند؟ همانا خداوند باری تعالی به قلم، دستور نوشتن داد و قلم نیز آن چه را که از دویست سال قبل از پیدایش آدم بوده و تا روز قیامت نیز خواهد بود، نوشت و در تمامی کتاب‌های آسمانی که خداوند نازل فرموده است، ازدواج برادران با خواهران به همراه سایر محرّمات تحریم شده است. این در حالی است که از جمله این کتاب‌های آسمانی، این چهار کتاب مشهور را در این جهان می‌بینیم: تورات، انجیل، زبور و قرآن، که خداوند سبحان آنها را از لوح محفوظ بر پیامبرانش صلی الله علیه و آله نازل فرموده است. از جمله آنها: تورات بر موسی، زبور بر داود و انجیل بر عیسی و قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله است و در تمامی این کتاب‌های آسمانی، هیچ چیزی در مورد حلال کردن ازدواج برادر با خواهر وجود ندارد. واقعیت این است که هر کس چنین سخنان یا امثال این سخنان را می‌گوید، در واقع، در صدد تقویت و تحکیم استدلال‌های مجوس است. آنان به کجا می‌روند؟ خدا ایشان را بکشد! سپس شروع به صحبت در باره چگونگی پیدایش نسل آدم علیه السلام و فرزندانش کرد. فرمود: حواء در هر زایمانی برای آدم یک فرزند دختر و یک فرزند پسر به دنیا آورد. تا آن که هابیل کشته شد و وقتی قابیل، هابیل را کشت، آدم علیه السلام برای او بسیار بی تابی کرد و سوگواری نمود تا جایی که دیگر تمایلی به آمیزش با زنان نداشت و به این علت تا پانصد سال نتوانست با حواء، نزدیکی کند. سپس غم و اندوه و بی تابی‌اش بر طرف شد و با حواء نزدیکی نمود. آن گاه خدواند، شیث را به تنهایی به آدم بخشید و نام

شیث، هبة الله است؛ یعنی هدیه خداوند و او اولین وصی از میان آدمیان بر روی زمین بود. پس از شیث، آدم صاحب فرزندی دیگری به نام یافث شد که او نیز تنها به دنیا آمد. زمانی که این دو بزرگ شدند و خداوند خواست، نسل بشر را به این جا که می‌بینی، برساند و ازدواج برادران با خواهران را که تحریم نموده و در لوح محفوظ نیز نوشته بود، حفظ کند، شامگاه یک روز پنج شنبه، یک حوری از بهشت به نام «برکة» نازل فرمود و به آدم دستور داد تا او را به همسری شیث در آورد و آدم نیز چنین کرد. سپس فردای آن روز به هنگام شامگاهان، حوری دیگری از بهشت به نام «نزلة» نازل فرمود و به آدم دستور داد تا او را به همسری یافث درآورد. آدم نیز چنین کرد. بدین گونه شیث، صاحب پسر و یافث، صاحب دختری شد. و وقتی بزرگ شدند، خداوند به آدم علیه السلام دستور داد تا دختر یافث را به همسری پسر شیث در آورد. آدم نیز چنین کرد و این گونه بود که از این دو نسل برگزیده، انبیا و پیامبران متولد شدند و پناه بر خدا از آن چه اینان در باره ازدواج خواهران و برادران می‌گویند.[1]

۱۳) و ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که چرا خداوند تعالی آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر و عیسی علیه السلام را بدون پدر و بقیه مردم را از پدران و مادران آفرید. امام علیه السلام فرمود: تا مردم به قدرت و توانایی خداوند، واقف گردند و بدانند که او قادر است از مؤنث (مادر) بدون مذکر (پدر) موجودی بیافریند؛ همان طور که قادر است آن موجود را بدون مذکر (پدر) و مؤنث (مادر) بیافریند و خداوند تعالی این چنین کرد تا همگان بدانند که او بر همه چیز تواناست.[2]

۱۴) و ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام در حدیث بلندی روایت کرده است که فرمود: نساء (زنان) را نساء نامیدند؛ چرا که آدم علیه السلام به جز حواء، انس

۱– علل الشرائع، ص ۳۰، ح ۲، باب ۱۷.
۲– علل الشرایع، ص ۱۵، ح ۱، باب ۱۲.

یعنی مونسی نداشت.[1]

**...وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا(۱)،**

**[پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است]**

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه شریفه قرآن پرسیدم: «وَاتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» امام فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشاوندی مردم است. همانا خداوند سبحان، امر به صله رحم کرده و آن را بزرگ شمرده است. مگر نمی‌بینی که خداوند صله رحم را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟[2]

۲) محمد بن یعقوب با سندش از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: صله رحم را به جا آورید، هر چند که با یک سلام باشد. خداوند تعالی فرموده است: «وَاتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا».[3]

۳) و محمد بن یعقوب با سندش از وشاء، از محمد بن فُضَل صیرفی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رابطه خویشاوندی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (ائمه اطهار علیهم السلام) به عرش بسته است. می‌گوید: خداوندا! در ارتباط باش با آن کس که با من در ارتباط است و قطع رابطه کن با آن‌کس که با من قطع رابطه کرد، و این رابطه در ارحام مؤمنین، جاری خواهد ماند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَاتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ».[4]

۴) حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِي

۱- علل الشرائع، ص ۲۸، ح ۱، باب ۱۶.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۲۲.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۶.

تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأرْحَامَ» پرسیدم. امام فرمود: منظور از ارحـام، رابطـه خویشـاوندی مردم است. خداوند امر به صـله رحـم کـرده و آن را بـزرگ شـمرده اسـت. مگـر نمی‌بینی که آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟

۵) عیاشی از أصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت: از امیرالمـؤمنین علیـه السلام شنیدم که فرمود: بعضی از شما خشمگین می‌شود و راضی نمی‌شود تا این که به سبب آن وارد دوزخ شود. هر یک از شما اگر با خویشاوند خود قهر کـرد، بایـد که به او نزدیک شوید؛ چرا که اگر خـویش بـا خـویش تمـاس برقـرار کنـد، آرام می‌گیرد و آن به این دلیل است که صله رحم به عرش بسته است. و با صدایی بلنـد و رَسا ندا سر می‌دهد که پروردگارا! در ارتباط باش با هر آن کـس کـه بـا مـن در ارتباط است و قطع رابطه کن با هر آن کس که با من قطـع رابطـه کـرد و آن کـلام خداوند است در کتاب مقدس قرآن: «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» و هر یک از شما اگر خشمگین شد و ایستاده بـود، فـوراً زمـین بنشیند؛ چرا که بدین سان، گناه و پلیدی شیطان از بین می‌رود.

۶) عمر بن حنظله از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّـهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» روایت کرده است که فرمود: منظـور از ارحـام، رابطـه خویشاوندی مردم است. خداوند، امر به صله رحم کـرده و و آن را بـزرگ دانسـته است. مگر نمی‌بینی که خداوند آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟[1]

۷) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است کـه گفـت: از امام صادق علیه السـلام در مـورد آیـه شـریفه «وَاتَّقُـواْ اللّـهَ الَّـذِي تَسَـاءلُونَ بِـهِ وَالأَرْحَـامَ» پرسیدم، امام فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشـاوندی مـردم اسـت. خداوند، امر به صله رحم کرده و آن را بزرگ دانسـته است. مگر نمی‌بینی کـه آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟[2]

۸) ابن شهر آشوب از مرزبانی با سندش از کلبی از ابو صالح از ابن عباس در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» روایت کرده است که گفت: این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و خویشاوندانش نـازل گشت؛ به این دلیـل کـه هـر رابطـه خویشـاوندی ـ سـببی و نسـبی ـ جـز رابطـه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۹.
۲- تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۰.

خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش قطع خواهد شد.[۱]

۹) ابو علی طبرسی از امام باقر علیه السلام[۲] روایت کرده است که فرمود: این آیه به این معناست که در حفظ صله رحم، تقوا پیشه کنید، مبادا آن را قطع کنید.

۱۰) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روز قیامت در باره تقوا از شما خواهند پرسید که آیا تقوا پیشه کردید و نیز در باره صله رحم می‌پرسند که آیا آن را به جا آوردید؟[۳]

۱۱) و علی بن ابراهیم در حدیث ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، از رقیب، محافظ است.[۴]

**«وَ آتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲)».**

[و اموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و مال پاک و مرغوب (آنان) را با مال ناپاک (خود) عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است]

۱) علی بن ابراهیم در معنی این آیه روایت کرده است که مال یتیم را ظالمانه نخورید که اسراف می‌کنید و مال حرام را با مال حلال تبدیل مکنید و پاک و حلال در کلام خدا این است. «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»[۵] [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» یعنی مال یتیم «إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيراً» یعنی گناه بزرگی است.[۶]

۲) شیبانی در نهج‌البیان در معنای آیه «وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ» از ابن عباس، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اموال حلالتان را با اموال آنان به خاطر کیفیت و فزونی در آن، تبدیل مکنید.



۱- مناقب، ج ۲، ص ۱۶۸؛ تفسیر حبری خ ۲۵۳، ح ۱۸.
۲- مجمع البیان، ح ۳، ص ۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.
۵- نساء/ ۶.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸.

۳) طبرسی ابوعلی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام[1] روایت کرده است که فرمودند: وقتی این آیه نازل شد از معاشرت با ایتام بیزار شدند و این امر بر ایشان دشوار آمد. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند. آن گاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: «**و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء لاعنتکم ان الله عزیز حکیم**»[2] [و در باره یتیمان از تو می پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن، بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران (دینی) شما هستند و خدا تباهکار را از درستکار باز می شناسد. و اگر خدا می خواست (در این باره) شما را به دشواری می انداخت. آری، خداوند، توانا و حکیم است].

۴) عیاشی از سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در باره مردی که مال یتیم خورده بود، پرسیدم که آیا امکان توبه برایش وجود دارد؟ امام فرمود: آن را به صاحبش برگرداند؛ چرا که خداوند تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»[3] [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند] و فرمود: «إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا».[4]

۵) از سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حُوبًا كَبِيرًا» این سخن مانند همان است که فرمود: زمین، روز قیامت مقداری از بار سنگین خود را خارج می‌کند.

**﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا (۳)﴾**

[و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید

۱- بقره/ ۲۲۰.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰.
۳- نساء/ ۱۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۲.

که به عدالت رفتار نکنید، به یک (زن آزاده) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده‌اید (اکتفا کنید) این (خودداری) نزدیکتر است تا به ستم گرایید (و بیهوده عیال‌وار گردی)]

۱) علی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: آیه فوق به همراه آیه ذیل نازل گردید «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاء قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاء اللاَّتِي لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ»[1] [و در باره آنان رای تو را می‌پرسند. بگو: خدا در باره آنان به شما فتوا می‌دهد و (نیز) در باره آن چه در قرآن بر شما تلاوت می‌شود در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید] «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» به این ترتیب نصف آیه در اول سوره و نصف دیگرش در اول آیه صد و بیست آمده است. به این دلیل که آنها ازدواج با یتیمی که او را بزرگ کرده‌اند، حلال نمی‌دانستند. پس در مورد آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله سئوال کردند که خداوند این آیه را نازل فرمود: «و یستفتونک فی النساء» تا آن جا که می‌فرماید: «مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلاَّ تَعُولُواْ»[2]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از نوح بن شعیب و محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: ابن ابی عوجاء از هشام بن حکم پرسید: مگر خداوند حکیم نیست؟ گفت: آری، او احکم الحاکمین (حکیم‌ترین حکیمان) است. گفت: پس به من بگو این آیه که خداوند تعالی در آن می‌فرماید: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة» آیا این واجب نیست؟ گفت آری. گفت: و نیز به من بگو این آیه خداوند سبحان در آن می‌فرماید: «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ»[3] [و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید] این چگونه حکیمی است که این گونه سخن می‌گوید؟ اما او جوابی نداشت، پس به

۱- نساء/ ۱۲۷

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳- نساء/ ۱۲۹.

مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفت، امام فرمود: ای هشام! اینک نه وقت حج است، نه عمره. هشام گفت: آری جانم به فدایت، به خاطر کار مهمی آمده‌ام. چرا که ابن ابی عوجاء در باره مسأله‌ای از من سئوال کرد که جوابی برای آن نداشتم. فرمود: آن چیست؟ و او نیز ماجرا را برایش تعریف کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در باره آیه «**فانحکوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فإن خفتم ألاّ تعدلوا فواحدة**» باید گفت که منظورش توانایی در نفقه است. اما در باره آیه: «**وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعلَّقَة**»[1] [و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (=بلا تکلیف) رها کنید] منظورش در مودّت و دوست داشتن است. و زمانی که هشام به ابن ابی عوجاء چنین پاسخ داد، ابن ابی عوجاء گفت: به خدا سوگند که این پاسخ از تو نیست.[2]

۳) علی بن ابراهیم روایت کرده است که مردی از زنادقه از ابو جعفر احول پرسید: از آیه «**فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فإن خفتم الاّ تعدلوا فواحدةً**» برایم بگو. و در پایان سوره آمده است که «**وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ**» [و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید]. آیا بین این دو قول فرقی وجود دارد؟ ابو جعفر احول گفت: جوابی برای آن نداشتم، پس به مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفتم و از او در باره این دو آیه پرسیدم. امام فرمود: در باره آیه «**فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً**» منظور خداوند تعالی نفقه است و اما آیه «**وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ**» همانا قصدش در مودّت و مهربانی است. چرا که کسی نمی‌تواند بین دو زن در مودّت، عدالت را رعایت کند. آن گاه ابو جعفر احول نزد آن مرد بازگشت و او را با خبر ساخت، گفت: این پاسخ را شتران از حجاز آورده‌اند.

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل بن

---

۱- نساء/ ۱۲۹.
۲- کافی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۱.

درّاج از زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر مرد، چهار زن گرفت و یکی از آنها را طلاق داد، حق ازدواج با زن پنجم را ندارد تا زمانی که عدّه زنی که طلاق داده به پایان برسد. و گفت: مرد، نباید با بیش از چهار زن (به طور همزمان) ازدواج کند.[1]

۵) ابن بابویه از علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در پاسخ به یکی از مسایلی که پرسیده بود، برای او چنین نوشت: دلیل این که مرد می‌تواند با چهار زن ازدواج کند، اما بر زن حرام است که با بیش از یک مرد ازدواج کند این است که اگر مرد با چهار زن ازدواج کند، فرزندش منتسب به اوست. اما اگر زن، بیش از یک همسر داشته باشد، معلوم نمی‌شود فرزندش از کیست؛ چرا که همسرانش در نکاح او مشترکند و این امر باعث گم شدن انساب و توارث و خویشاوندی می‌گردد. محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: و از دلایل حلال شدن ازدواج یک مرد با چهار زن آزاد این است که زنان، تعدادشان بیش از مردان است و زمانی که به این آیه نگاه کند: «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» خدا می‌داند، آن تقدیر خداوند است تا راه برای فقیر و غنی باز شود تا مرد در حد توان و استطاعت خود همسر اختیار کند. در خصوص کنیزان نیز محدودیتی ایجاد ننموده و از آن جا که در جمع مال و اموال، هیچ محدودیتی وجود ندارد و کنیزان نیز مال و برده بشمار می‌آیند، لذا در تملّک کنیزکان نیز محدودیتی وجود ندارد. دلیل محدود کردن ازدواج برده مرد، حداکثر با دو زن این است که در نکاح و طلاق، نصف مرد آزاد به شمار می‌رود و نیز مالک نفس خویش نیست و مالی هم ندارد، بلکه صاحبش برای او هزینه می‌کند و این برای فرق گذاشتن بین او و مرد آزاد است تا نسبت به خدمتگزاری به اربابانش کمتر کوتاهی کند.

۶) ابن بابویه از محمد بن حسن رحمه‌الله، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل، از سعد جلاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تعالی غیرت را در وجود زنان قرار نداده و فقط زنان پلید، غیرت دارند؛ اما زنان مؤمن خیر. خداوند غیرت

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۲۹.

را تنها در مردان قرار داده و از این رو اختیار نمودن چهار زن و تعداد نامحدودی از کنیزکان را برای مرد حلال نموده است. اما برای زن تنها یک همسر اختیار نموده و اگر زن با مرد دیگری غیر از همسرش ارتباط داشته باشد، زناکار است.[1]

۷) عیاشی از یونس بن عبد الرحمن، از یک نفر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسراف در هر چیزی حرام است به جز در اختیار کردن زنان، چرا که خداوند تعالی فرموده است: «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» و می‌فرماید: خداوند کنیزانتان را نیز بر شما حلال نموده است.[2]

۸) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جایز نیست که مرد (به طور همزمان) با بیش از چهار زن آزاد جماع کند.[3]

﴿وَآتُواْ النَّسَاء صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا (٤)﴾

[و مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت، زنی به همسرش مقداری از مال خود را داد تا با آن کار کند و وقتی که آن مبلغ را به همسرش می‌داد به او گفت: از آن مال خرج کن و اگر اتفاقی برایت افتاد، آن مبلغی که خرج نمودی، حلال و پاک است و اگر اتفاقی برای من افتاد، باز هم آن مبلغی که خرج نمودی، حلال و پاک است. امام فرمود: ای سعید! دوباره مسأله را تکرار کن و وقتی سعید خواست تا مسأله را بار دیگر برای ایشان توضیح دهد، صاحب مسئله که همراه من بود، مداخله کرد، پس مسئله را برای ایشان مانند مسئله فوق، تکرار کرد و زمانی که تمام کرد، امام با انگشت به صاحب مسئله اشاره کرد و سه بار فرمود: ای فلانی!

۱- علل الشرائع، ص ۲۱۹، ح ۱، باب ۲۷۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۴.

اگر بدانی که همسرت این مبلغ را در میان خود و تو و پروردگارت به تو واگذار کرده، پس آن حلال و پاک است. و سه بار آن را تکرار کرد. سپس فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»[1]

۲) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از حسن بن محبوب از علی بن رئاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن چه که مرد به زنش می‌بخشد، برگشت پذیر نیست. زن نیز آن چه را که به مرد می‌بخشد، برگشت پذیر نیست؛ چه در اختیار داشته باشد یا نداشته باشد (چه تحویل داده باشد یا نداده باشد)، مگر خداوند تعالی نمی‌فرماید «وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»[2][و برای شما روا نیست که از آن چه به آنان داده‌اید، چیزی باز ستانید] و فرمود: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» و این، وارد موضوع مهریه و بخشش می باشد.[3]

۳) عیاشی از عبدالله بن قدّاح، از امام صادق علیه السلام، از پدرش روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دردی در شکم دارم. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: آیا همسر داری؟ گفت: آری. فرمود: از همسرت درخواست بخشش مقداری از مال را بنما که او از بخشش آن راضی باشد؛ سپس با آن عسل بخر و از آب آسمان (باران) بر آن بریز و بنوش. چرا که خداوند فرموده است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاء مَاء مُّبَارَكًا»[4] [و از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم] و فرمود: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»[5] [آن گاه از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه (قدرت الهی) است] و نیز فرمود: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» ان شاء الله حتماً شفاخواهی یافت. او نیز چنین کرد و شفا یافت.[6]



---

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۱.
۲- بقره/ ۲۲۹.
۳- کافی، ج ۷، ص ۳۰، ح ۳.
۴- ق/ ۹.
۵- نحل/ ۶۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۵.

۴) سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: در باره آیه «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» پرسیدم، فرمود: منظور از آن، اموالی است که در دست زنان است و مالک آن می‌باشند.[۱]

۵) از سعید بن یسار نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدایتان، زنی مالی را به همسرش داد تا با آن کار کند و موقع پرداخت آن مال به او گفت که از آن مال خرج کن و اگر اتفاقی برای من پیش آمد، هر چه را که خرج کردی بر تو حلال باشد و اگر برای تو نیز اتفاقی افتاد، هر چه را که خرج کردی بر تو حلال باشد. حضرت فرمود: بار دیگر مسأله را برای من تکرار کن و هنگامی که مسأله برایشان مطرح کردم، کسی که آن موضوع برایش پیش آمده بود نیز همراه من بود و او نیز همان موضوع را برایشان تکرار کرد و پس از آن، امام صادق علیه السلام با انگشتانش به آن مرد اشاره کرد و سه مرتبه گفت: اگر اطمینان داری که همسرت آن مال را به دست تو سپرد و میان تو و خودش و خدا، آن را به تو بخشیده است، پس آن مال، حلال و پاک می‌باشد. سپس فرمود: خداوند می‌فرماید «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»[۲]

۶) حمران از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از بیماری‌اش شکایت کرد و ایشان به وی فرمود: درهمی از مهریه زنت را بردار و با آن عسلی بخر و با آب باران بنوش. مرد، چنین کرد و شفا یافت. از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال شد: آیا چیزی در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ امام فرمود: خیر، اما من شنیدم که خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» و نیز می‌فرماید: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»[۳] [(آن گاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه (قدرت الهی) است] و بار دیگر فرمود: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا» [و از آسمان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۷.
۳- نحل / ۶۹.

آبی پر برکت فرود آوردیم] فرمود: گوارا و لذیذ و برکت و شفا با هم جمع شدند و به‌وسیله آنها امید به شفا بستم.[1]

۷) از علی بن رئاب از زراره نقل کرده است که زن نمی‌تواند مالی را که به شوهرش بخشیده، پی بگیرد؛ چه به تملک مرد در آمده باشد چه در نیامده باشد، آیا خداوند نمی‌فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»[2]

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۵)»

[و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده، به سفیهان مدهید؛ ولی از (عواید) آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید].

۱) علی بن ابراهیم در روایتی از ابی جارود در مورد آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» از امام باقر علیه السلام نقل کرده که منظور از سفهاء، زنان و فرزندان است. اگر مردی بداند که زن و فرزندش، نادان و فاسدند، شایسته نیست هیچ یک از آن دو را بر مالی که خداوند، مایه قوام زندگی او قرار داده است، مسلّط گرداند. می‌گوید: وسیله معاش و کسب روزی. و در این باره فرمود: «وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» منظور از معروف، همان وعده دادن است.

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از ابن ابی عمیر و او از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شراب خوار اگر سخن گفت، باور نکنید و اگر خواستگاری کرد به او زن ندهید و اگر مریض شد به عیادتش نروید و اگر مُرد، در مجلس او حاضر نشوید و امانتی به دست او نسپارید و اگر کسی به او اطمینان کند و امانتی به دست او بسپارد، آن امانت را نابود ساخته است و حقی بر خدا ندارد که آن چه را که از دست داده بود، به او بازگرداند و یا مزد آن را به او بدهد، چرا که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۹.

السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» و کدام نادان، احمق‌تر از شراب خوار وجود دارد؟![1]

۳) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد و او از حسن بن محمد بن سماعه، از چند نفر دیگر و از ابان بن عثمان و او از حماد بن بشیر، او از ابی عبدالله علیه السلام نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پس از این که خداوند متعال شراب خواری را به واسطه من حرام گردانید، شراب بنوشد، اگر خواستگاری کرد، شایسته نیست به او زن بدهید و سخنانش را باور نکنید و اگر بخواهد شفاعت کسی را کند، شفاعتش را نپذیرید و امانت به دست او نسپارید و اگر کسی به او امانتی بسپارد و او آن امانت را نیکو نگه ندارد و بخورد یا گم کند، کسی که به او اطمینان کرده است، بر خداوند حقی ندارد که آن مال را برایش جبران نماید و یا آن مال را به او بازگرداند.[2]

۴) امام صادق علیه السلام[3] فرمود: من قصد داشتم کالایی را برای تجارت به یمن ببرم و آن را به نزد امام باقر علیه السلام بردم و به ایشان گفتم: من می‌خواهم فردی را برای تجارت به یمن بفرستم. ایشان به من فرمود: آیا نمی‌دانی که آن مرد شراب خوار است؟ گفتم: شنیدم که مؤمنان در باره او چنین می‌گویند. ایشان به من فرمود: آنها راست می‌گویند، چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید:«يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»[4] [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می‌کند] سپس ادامه دادند: تو اگر او را برای تجارت بفرستی و او آن مال را ضایع و نابود ساخت، تو بر خداوند حقی نداری که آن را برایت جبران کند. اما من او را برای تجارت فرستادم و او مالم را تباه ساخت و از خداوند خواستم که آن را جبران نماید. ایشان فرمود: فرزندم دست از این کار بردار، تو بر خداوند حقی نداری که برایت جبران نماید و یا آن مال را به تو برگرداند. نقل می‌کند به ایشان گفتم: چرا؟ فرمود:« خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً» آیا کسی نادان‌تر از شراب‌خوار می‌شناسی؟!»[5]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲- کافی، ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۹.
۳- و در حدیث شماره ۵ خواهد آمد که تجارت کالا منسوب به اسماعیل است و امام صادق علیه السلام از این کار نهی کرده بود؛ چرا که صحیح آن است که امام از مخالفت با پدرش و همه آن چه که در حدیث به او منسوب است، پاک و منزه باشد.
۴- توبه /۶۱.
۵- کافی، ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۹.

۵) علی بن ابراهیم از پدرش و او نیز از ابن ابی عمیر و او از حماد بن عیسی و او از حریز نقل می‌کند که اسماعیل پسر ابی عبدالله علیه السلام مقداری پول داشت و مردی از قریش می‌خواست به یمن برود. اسماعیل گفت: پدرم! کسی می‌خواهد به یمن برود و من فلان مقدار دینار دارم، به نظر شما آن دینارها را به او بدهم تا او از یمن برای من کالا بخرد؟ ابا عبدالله علیه السلام فرمود: پسرم، آیا نمی‌دانی که او شراب‌خوار است؟ اسماعیل گفت: مردم نیز همین را می‌گویند. سپس ایشان فرمود: پسرم! چنین کاری نکن. اسماعیل از دستور پدر سرپیچی کرد و دینارها را به آن مرد سپرد و او نیز آنها را خرج کرد و چیزی از آن را برای او پس نیاورد. زمانی گذشت تا این که ابا عبدالله علیه السلام و اسماعیل در آن سال به حج رفتند و مشغول طواف خانه خدا بودند که اسماعیل در آن حال می‌گفت: خدایا مالم را جبران کن و آن مال را به من برگردان. ابا عبدالله علیه السلام به نزد او آمد و از پشت سر با دستانش او را تکان داد و گفت: چنین مگو پسرم، به خدا سوگند که تو چنین حقی بر خدا نداری، و این حق تو نیست که آن را برایت جبران نماید یا آن را به تو بازگرداند که تو می‌دانستی آن مرد شراب خوار است و به او اطمینان کردی.

اسماعیل گفت: پدرم! من ندیدم که او شراب بنوشد و تنها این حرف را از مردم شنیدم. حضرت فرمود: فرزندم! خداوند عز و جل در قرآن می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می‌کند].

سخن خداوند عز و جل را باور می‌کند و سخن مؤمنین را نیز باور دارد و اگر مؤمنان در نزد تو به چیزی شهادت دادند حرف‌شان را باور کن و به شراب خوار اطمینان مکن، چرا که خداوند عز و جل در قرآن می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» و کدام سفیه نادان‌تر از شراب خوار وجود دارد؟! با شراب خوار ازدواج مکن و شفاعتش را نپذیر و امانت به دست او مسپار و هر کس که به او اطمینان ورزد و امانت به دست او بسپارد و او آن را از بین ببرد، کسی که به شراب خوار اعتماد کرده است، بر خداوند حقی ندارد که از او بخواهد آن را برایش جبران کند یا به وی بازگرداند.[۱]

۶) او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد، از عبدالله بن

۱- کافی، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۱.

سنان، از ابی جارود نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: اگر در مورد چیزی با شما سخن می‌گویم، از من در باره کتاب خدا سئوال کنید. سپس در حدیث دیگری می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سر و صدای زیاد و از بین بردن مال و سئوال کردن زیاد را نهی کرده‌اند. به ایشان گفتند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این در کجای کتاب خدا آمده است؟ فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «لاَ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ»[1] [در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد] ونیز می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»[2] [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] و همچنین می‌فرماید: «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»[3] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید].

۷) عیاشی از یونس بن یعقوب نقل کرده که: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] پرسیدم. ایشان فرمود: کسی که به او اعتمادی نیست.[4]

۸) حماد از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که پس از حرام شمردن شراب توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا، باز هم شراب می‌نوشد، چنین نقل می‌کند: اگر چنین کسی خواستگاری کرد، شایسته نیست که به او زن دهید و اگر سخنی گفت، حرفش را باور نکنید و شفاعتش را نپذیرید و امانت به دست او نسپارید که اگر چنین کنید و او آن امانت را از میان ببرد، نباید انتظار جبران آن از طرف خداوند یا بازگرداندن مالتان را داشته باشید.[5]

۹) امام صادق علیه السلام فرمود: من قصد داشتم کسی را برای تجارت کالایی به یمن بفرستم و به نزد امام باقر علیه السلام رفتم و به ایشان گفتم: من می‌خواهم که فلانی را برای تجارت بفرستم. ایشان به من فرمود: آیا نمی‌دانی که او

---

۱- نساء/ ۱۱۴.
۲- مائده/ ۱۰۱.
۳- کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۲۰.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۱.

شراب‌خوار است؟ گفتم: از مؤمنان شنیدم که چنین می‌گویند. فرمود: حرفشان را باور کن؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»[1] [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می‌کند] سپس ادامه داد: تو اگر او را برای تجارت فرستادی و او مالت را تباه ساخت، نباید از خدا انتظار داشته باشی که آن مال را برایت جبران کند یا آن مال را به تو بازگرداند. گفتم: چرا؟ فرمود: چون که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً» [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] آیا نادانی احمق‌تر از شراب خوار وجود دارد؟ بنده تا زمانی که شراب ننوشد، در گستره‌ای از رحمت خداوند قرار دارد و اما پس از نوشیدن آن، خداوند آبرویش را می‌ریزد و فرزند و برادر و گوش و چشم و دست و پایش، شیطان می‌شود که او را به سوی بدی‌ها سوق می‌دهد و از راه خیر باز می‌دارد.[2]

۱۰) ابراهیم بن عبدالحمید نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم که می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» ایشان فرمود: هر که شراب بنوشد، نادان است.[3]

۱۱) علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: از ایشان در مورد آیه «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] ایشان فرمود: آنان یتیم هستند؛ تا زمانی که به سن رشد و بلوغ نرسیدند، اموالشان را به آنها ندهید. گفتم: چگونه اموال آنها اموال ما می‌شود؟ فرمود: اگر تو وارث آنان باشی.[4]

۱۱) عبد لله بن سنان از ایشان نقل می‌کند که: اموالتان را به کسی که بسیار شراب می‌نوشد و نیز به زنان نسپارید.[5]

۱۳) ابن بابویه در «الفقیه» نقل می‌کند سکونی از جعفر بن محمد و او از پدرش و پدرش نیز از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به زنان در باره اموالتان وصیت نکنید، چرا که خداوند می‌فرماید:



۱- توبه/ ۶۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۵.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ».[1]

۱۴) و در خبر دیگری از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] پرسیده شد و ایشان فرمود: آن را به شراب خوار و به زنان نسپارید. پس ادامه دادند: و چه کسی نادان‌تر از شراب خوار؟! ابن بابویه می‌فرماید: این بدین معناست که انتخاب زن برای وصیت، مکروه است و اگر کسی به زن وصیت کند، آن زن، ملزم به اجرای وصیت بر طبق اوامر است وان شاء الله می‌تواند او را در آن کار، وصی قرار دهد.[2]

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (٦)»

[و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به (سن) زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را (از بیم آن که مبادا بزرگ شوند)، به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است، باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد. پس هر گاه اموالشان را به آنان رد کردید، بر ایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است].

۱) علی بن ابراهیم نقل می‌کند: هر کس که مال یتیمانی در دست اوست، تا زمانی که آن یتیم به سن ازدواج و احتلام نرسیده، جایز نیست که مالش را به او بدهید و اگر به سن احتلام رسید، اجرای قوانین و واجبات بر او واجب می‌شود و نباید تبهکار و شراب خوار و زنا کار باشد و چنان چه به سن بلوغ رسید، مالش را به او برگردانید و بر آن شاهد بگیر و اگر نمی‌دانند که او به سن بلوغ رسیده است یا نه، با بوی زیر بغل و روییدن موی زهار، او را مورد امتحان قرار دهند و اگر او این شرایط را دارا بوده باشد، به سن بلوغ رسیده است و اگر عاقل و رشید باشد، مالش را به او بدهند و جایز نیست که به بهانه این که هنوز بزرگ نشده است، مالش را از

۱– من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۸، ح ۵۸۵.
۲– من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۸، ح ۵۸۶.

او مخفی نگه دارند و یا در این کار تعلل کنند.[1]

۲) ابن بابویه در من‌لایحضره الفقیه نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در مورد کلام خداوند «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» از ایشان پرسیدند و فرمود: از خصوصیات رشد و بلوغ، حفظ مال است.[2]

۳) در روایت محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالله بن مغیره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان در تفسیر این آیه فرمود: اگر دیدید که آنان محب آل محمد علیهم السلام هستند، مقامشان را بالا ببرید. ابن بابویه می‌فرماید: این حدیث در تنافی با روایت گذشته نیست و بدین معناست که اگر کسی به مرحله رشد و بلوغ رسید، یعنی همان حفظ مال، مالش را به او بدهید و همچنین اگر کسی به مرحله‌ای از رشد رسید که می‌تواند حق را بپذیرد، پس از این که به وسیله آن آزموده شود، مالش به او داده می شود. گاهی آیه در مورد مطلبی نازل شده و در مورد موضوع دیگری نیز به کار گرفته می‌شود.[2]

۴) او با سند خود از منصور بن حازم، از هشام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: پایان یتیمی یک یتیم، رسیدن او به مرحله احتلام است که این آخرین حد آن است و اگر فرد محتلم شد، اما رشید و عاقل نبود؛ بلکه سفیه و ناتوان بود، ولی او باید مالش را همچنان نزد خود نگه دارد.[3]

۵) او با سندش از صفوان، از عیص بن قاسم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در مورد این که چه زمانی مال دختر یتیم را باید به او پرداخت کرد، از ایشان سئوال کردم و ایشان فرمود: وقتی فهمیدی که او اهل فساد و تباه کردن مال نیست. پرسیدم: اگر ازدواج کرده باشد چه؟ فرمود: اگر ازدواج کرد، اختیار وصی از او سلب می‌شود (وصی دیگر اختیار ندارد). ابن بابویه گفته است: منظور این است که اگر نُه ساله شود.[4]

۶) محمّد بن یعقوب از تعدادی از دوستان ما از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه و از ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند که می‌فرماید«وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» چنین نقل می‌کند: هر که

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۵۷۶.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۵۶۹.
۴- من لایحضره، الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۵۷۲.

چیزی را برای یتیمان بیاورد که خود بدان محتاج است و نیازمند به اموالشان بوده و در ملک آنان مشغول به کار باشد، به اندازه نیاز خود مصرف کرده و اسراف نکند و اگر کار در ملک یتیمان، نیاز او را رفع نکند، نباید چیزی از اموال آنان را تصاحب کند.[1]

۷) او از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، و آنان از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» چنین نقل می‌کند که منظور از معروف، همان قوت و غذاست و همان توجه وصی یا قیم در اموال یتیمان و انجام اموری است که به صلاح آنان می‌باشد.[2]

۸) شیخ در تهذیب با سندش از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل می‌کند که من در آن جلسه حاضر بودم که از امام صادق علیه السلام در مورد قیّم یتیمان و حق او در خرید و فروش چیزهایی که به صلاح یتیمان است، پرسیده شد و این که آیا قیّم می‌تواند از اموال آنان استفاده کند؟ حضرت فرمود: اگر به نیکی از اموال آنان به شکلی مناسب استفاده کند، اشکالی ندارد؛ همان گونه که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به (سن) زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد(فکری) یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را (از بیم آن که مبادا) بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] منظور از آن، غذا می‌باشد و منظور در «فلیاکل بالمعروف» وصی آنان یا قیم بر اموال آنان یا کسی که باعث اصلاح امورشان می‌شود، است.[3]

۹) و نیز او با سندش از احمد بن محمّد، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» می‌فرماید: مردی که دست از کار معیشت خود بکشد و به فکر اصلاح امور یتیمان

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۱.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۳.
۳- تهذیب، ج ۹، ص ۲۴۴، ح ۹۴۹.

باشد، اشکالی ندارد که از مال یتیمان به شکلی مناسب استفاده کند و اگر میزان آن مال کم باشد، نباید چیزی از آن بردارد.[1]

۱۰) عیاشی از عبدالله بن اسباط، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: شنیدم نجده حروری به ابن عباس نامه نوشت و از او در مورد قیم، چنین پرسید: چه زمانی یتیمی یک یتیم به پایان می‌رسد؟ ابن عباس به او چنین نوشت: نهایت مدت زمان یتیمی یک یتیم، رسیدن او به مرحله احتلام است، اما اگر هنوز به رشد عقلی نرسیده باشد، باید او را تحت سرپرستی نگاه داشت.[2]

۱۱) یونس بن یعقوب نقل می‌کند به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: در آیه: «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید اموالشان را به آنان رد کنید] چه چیزی نشان دهنده به بلوغ رسیدن آنان می‌باشد؟ فرمود: توانایی در حفظ کردن مالشان.[3]

۱۲) عبدالله بن مغیره از جعفر بن محمد علیه السلام در مورد آیه «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید اموالشان را به آنان رد کنید] نقل می‌کند که ایشان فرمود: اگر دیدید آنان محب آل محمد علیهم السلام هستند، مقامشان را بالا ببرید.[4]

۱۳) محمد بن مسلم نقل می‌کند که از ایشان در مورد مردی پرسیدم که چارپای پسر برادرش را که یتیم است، در خانه دارد. آیا چارپای یتیم را با چارپای خود یکی کند؟ فرمود: اگر آبشان می‌دهد و آنان را تیمار می‌کند و آنها را جمع می‌کند، پس از شیر آن بنوشد، ولی بسیار در دوشیدن شیر تلاش نکند به طوری که فرزندان این حیوانات از دوشیدن شیر آسیب نبینند. سپس فرمود: «وَمَن كَانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد.][5]

۱۴) ابو اسامه از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۸.

نقل می‌کند که ایشان فرمود: مقصود از آیه، کسی است که خود را وقف نگهداری و مراقبت از اموال یتیمان کرده است و خود، چشم داشتی از این کار ندارد؛ چنین کسی اگر به فکر اصلاح مال یتیمان است، اشکال ندارد که به شکلی مناسب از آن مال مصرف کند و اگر آن مال کم باشد، نباید چیزی از آن مصرف کند.[1]

۱۵) سماعه از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد آیه «وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] پرسیدم. ایشان فرمود: بله، کسی که از اموال یتیمان سرپرستی می کند در حالی که خود بدان محتاج است و نیازمند به اموالشان بوده و خود در زمین زراعی آنها مشغول به کار باشد، باید به میزان نیاز خود از آن اموال مصرف کرده و اسراف نکند و اگر زمین زراعی آنان در اندازه‌ای نباشد که او اوضاع خود را بهبود ببخشد، نباید از آن اموال، چیزی کم کند یا تصاحب نماید.[2]

۱۶) اسحاق بن عمار از ابابصیر و او از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] نقل می‌کند که ایشان فرمودند: کسی که کشت و زرع و یا چهارپایی که متعلق به یتیم است را سرپرستی کند و خود را وقف آن نموده، به گونه‌ای که خود نیز بدان کار مشغول است، باید به شکلی مناسب از آن مال استفاده کند. در مورد دینار و درهم‌هایی که در نزد او سپرده شده است، چنین حقی ندارد.[3]

۱۷) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد آیه «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] پرسیده شد و ایشان فرمود: کسی که خود را وقف اموال یتیمان کرده و چیزی از آن برای خود برندارد، می‌تواند از اموالشان به شکلی مناسب استفاده کند.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۱.
۴- تفسیر عیاسی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۲.

۱۸) رفاعه از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» چنین نقل می‌کند: پدرم می‌گفت: این آیه، منسوخ شده است.[۱]

۱۹) زراره و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان فرمود: اگر کسی با مال یتیمی که در اختیار او قرار داده شده، کار کند به شرط ضمانت آن مال، سود آن، مال یتیم خواهد بود. به ایشان گفتیم: این که خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» به چه معناست؟ فرمود: منظور از آن، کسی است که خود را وقف اموال یتیمان کرده است و از آن سهمی برای خود در نظر نمی‌گیرد، چنین فردی می‌تواند به شکلی مناسب از اموالشان استفاده کند.[۲]

۲۰) ابو علی طبرسی نقل می‌کند که در معنی «رشداً» اختلاف نظر پیدا شد و وی آن سخنان را مطرح کرد و گفت: احتمال قوی‌تر آن است که منظور از آن، عقل و اصلاح مال باشد. گفت این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

۲۱) طبرسی در مورد آیه «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] می‌گوید: معنای آن این است: کسی که فقیر است، به اندازه احتیاج و کفایت خود به صورت قرض از مال یتیم بردارد و بعدها اگر به مکنتی رسید، باید آن را به یتیم برگرداند. گفت: این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[۳]



**«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَّفْرُوضاً (۷)».**

**[برای مردان از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان (آنان) بر جای گذاشته‌اند، سهمی است و برای زنان (نیز) از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان (آنان) بر جای گذاشته‌اند، سهمی (خواهد بود)؛ خواه آن (مال) کم باشد یا زیاد. نصیب هر کس، مفروض شده است]**

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۴۳.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰.

۱) علی بن ابراهیم: این آیه به واسطه آیـه دیگـر یعنـی «یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ»[۱-۲] [خداوند به شما در باره فرزندانتان سـفارش مـی‌کنـد] منسـوخ شـده است.

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُوا الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا (۸)﴾

[و هر گاه خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم (ارث) حاضر شدند، (چیزی) از آن را به ایشان ارزانی دارید و با آنان سخنی پسندیده گویید]

۱) عیاشی از ابابصیر و او از اباعبدالله علیه السلام در مـورد آیـه «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ» چنین نقل می‌کند که ایشان فرمود: آیه فرائض، آن را منسوخ کرده است.[۳]

۲) در روایت دیگری از ابابصیر آمده است که از امام صادق علیـه السـلام در مورد آیه «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَى» پرسیدم و ایشان فرمود: آیه فـرائض آن را نسخ کرده است.[۴] مؤلف می‌گوید: ممکن است دو روایت ناسخ و غیرناسـخ را بـا یکدیگر جمع کرد؛ بدین صورت که روایت ناسخ را بر این فرض بگیریم که وجوب بخشش را نسخ می‌کند و روایت غیر ناسخ را بـر فـرض جـایز و مسـتحب بـودن بخشش بگیریم و بدین شکل میان دو روایت، منافاتی وجود ندارد و خـدا آگـاهتر است.[۵]

۳) ابوعلی طبرسی می‌گوید: مردم در این آیه، دو گونـه اخـتلاف نظـر دارنـد: یکی از آنها این است که این آیه، محکم و غیر منسوخ است و این حـدیث از امـام باقر علیه السلام روایت شده است.[۶]

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱.
۲- نساء/ ۱۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۳۵.
۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳.

۴) محمد شیبانی در نهج البیان می‌گوید: گروهی دیگر گفتند: این آیه مسنوخ نیست، بلکه به عنوان روزی و نیاز اندک به کسانی که خدا ذکر کرده، داده می‌شود. و گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.

مؤلف می‌گوید: این روایت از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، مؤید این مطلب است که این آیه، محکم و غیرمنسوخ می‌باشد و به افراد مذکور در آیه به عنوان روزی و نیاز اندک داده می‌شود و روایت ناسخ، وجوب بخشش به آنها را به واسطه آیه میراث، نسخ می‌کند.

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰)».



[و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند، بر (آینده) آنان بیم دارند، باید (از ستم بر یتیمان مردم نیز) بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی (بجا و) درست گویند * در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان درآیند]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما و آنها از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده‌اند که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دو مجازات را به خورندگان مال یتیم وعده داده است: یکی از آنها مجازات آخرت، یعنی جهنم می‌باشد و اما مجازات دنیا، این آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» یعنی باید از آن بترسند که کودکانی پس از آنان باقی بمانند و با آنان به مانند برخوردی که با این یتیمان داشتند، رفتار شود.[۱]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از پدرش، از ابن ابی عمیر، از

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۱.

هشام بن سالم، از عجلان ابی صالح نقل می‌کند که در مورد کسی که مال یتیم را می‌خورد از امام صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: حال او مانند کسی است که خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» سپس بدون این که از ایشان سؤال کنم، چنین ادامه دادند: هر که سرپرستی یتیمی را تا پایان مدت یتیمی‌اش بر عهده بگیرد و یا خودش بی‌نیاز شود، خداوند همان گونه که برخورنده مال یتیم، عذاب جهنم را واجب می‌کند، بر او بهشت را واجب می‌گرداند.[1]

۳) محمد بن یعقوب از تعدادی از دوستان ما و آنها از سهل بن زیاد و او از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می‌کند که از ابالحسن علیه السلام در مورد مردی که مال یتیمانی در دست اوست، پرسیدم و این که به آن مال احتیاج پیدا کرده است و از آن برداشته و نیت کرده است که آن را برگرداند. ایشان فرمود: شایسته نیست که از این مال بخورد، مگر با میانه روی و اعتدال، و نباید اسراف کند، و اگر نیتش این باشد که آن مال را به یتیمان باز نگرداند، به منزله کسی است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا».[2]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از دوستان خود، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: این آیه در مورد کسی نازل شده که مال یتیم را از روی ظلم و ستم بخورد: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا» خورنده مال یتیم در روز قیامت، آتش جهنم در شکمش به التهاب درآمده و از دهانش خارج می‌شود و همه اهل قیامت می‌فهمند که او خورنده مال یتیم است.[3]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که به معراج رفتم، قومی را دیدم که آتش به دهانشان پرتاب شده و از پشت آنان خارج می‌شود. گفتم: ای جبرئیل! اینان کیستند؟ فرمود: اینان کسانی هستند که مال یتیم را به زور خوردند.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۲.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۳.
۳- کافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۳.

۶) ابن بابویه از علی بـن احمـد، از محمـد بـن ابـی عبـدالله، از محمـد بـن اسماعیل[1]، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کـرده که امام رضا علیه السلام در جواب سئوالات وی، به او چنین نوشت: خـوردن مـال یتیم از روی ظلم و ستم، به دلیل مفسده های زیادی، حرام شده است؛ آن مفسده ها چنین است: اول این که کسی که به زور، مال یتـیم را بخـورد، در کشـتن او دسـت داشته است؛ چرا که یتیم نیازمند است و قادر به نگهداری و انجام امور خود نیسـت و کسی را ندارد که مانند پدر و مادرش، مراقبت و کفایت از او را بر عهده بگیـرد و اگر مالش را بخورد، مانند این است که او را به قتل رسانده و بی چیز و تـدار کـرده است. علی رغم این که خداوند متعال، چنین کسی را از عذاب ترسـانده و فرمـوده است: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ» بـه گفتـه امـام باقر علیه السلام، خداوند، دو مجازات را به خورنـده مـال یتـیم وعـده داده اسـت: مجازات در دنیا و در آخرت. در حرام دانستن مال یتیم، فوائدی است، از جمله این که یتیم بر روی پای خودش می‌ایستد و مستقل می‌شود و فرزندان کسـی کـه مـال یتیم را در دست دارد، از عواقب کارهایی که در حق یتیم انجـام مـی‌دهـد، مصـون می‌مانند و نیز آن شخص از مجازاتی کـه خداونـد وعـده آن را داده اسـت، نجـات می‌یابد. علاوه بر این که در غیر این صورت، یتیم اگر به مرحله درک و فهم رسـید، می‌تواند انتقامش را بگیرد و تا زمانی که هر دو بمیرند، کینه و دشـمنی و نفرتـی در میان آنها ایجاد می‌شود.[2]

۷) عیاشی از عبد الاعلی مولای آل سام نقل می‌کنـد کـه امـام صـادق علیـه السلام بدون مقدمه فرمود: هر که ظلم و ستم روا دارد، خداوند آن مظلوم را بر او و فرزندانش و بر فرزندان فرزندانش چیره و غالب می‌گرداند. گفت: با خودم گفتم، او ظلم می‌کند و مظلوم بر فرزند یا فرزند فرزندش تسلط خواهد یافت؟! و ایشان قبل از این که من سخنی بگویم، فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ»[3]

۸) سماعه از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السـلام نقـل

۱- محمد بن اسماعیل برمکی رازی از علی بن عباس روایت کرده و محمد بن أبـی عبـدالله در جاهای زیادی از او روایت کرده است. به معجم رجال الحدیث مراجعه شود: ج ۱۵، ص ۹۲.
۲- علل الشرائع، ص ۳۴۹، ح ۱، باب ۲۳۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۳۷.

می‌کند که ایشان فرمود: خداوند، دو مجازات را در مال یتیم قرار داد: یکی از آنها مجازات آخرت است که همان جهنم می‌باشد و دیگری مجازات دنیاست «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُواْ قَوْلاً سَدِيدًا» سپس فرمود: منظور این است که خورنده مال یتیم باید از این بترسد که فرزندانی از خود باقی بگذارد و با آنها به مانند رفتار او با یتیمان برخورد شود.[1]

۹) حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: کسی که مال یتیم را از روی ظلم و ستم بخورد، سرانجام کار بدش را فرزندان پس از او خواهند چشید و فرمود: این مجازات در دنیاست که خداوند نیز می‌فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ» [و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر (آینده) آنان بیم دارند] و در مورد مجازات آخرت نیز می‌فرماید: «إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً».[2]

۱۰) محمد بن مسلم از یکی از دو امام مذکور علیه السلام نقل می‌کند که به ایشان گفتم: با چه مقدار از خوردن مال یتیم، آتش جهنم بر شخص واجب می‌شود؟ فرمود: حتی با دو درهم.[3]

۱۱) سماعه از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند از ایشان در مورد خورنده مال یتیم پرسیدم که آیا برای او راه توبه نیز وجود دارد؟ فرمود: باید آن مال را به صاحبانش برگرداند ـ و فرمود: ـ چرا که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»[4] [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

۱۲) احمد بن محمد نقل می‌کند، از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که مال یتیمانی در دست اوست و بدان محتاج شده و از آن مال برداشته است و خرج خود و همسرش می‌کند و قصد دارد که آن مال را به یتیمان

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۳۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۴۱.

بازگرداند؛ آیا او از کسانی است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا» [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند] فرمود: خیر، اما شایسته است که تنها با میانه‌روی و بدون اسراف از آن مال بخورد. گفتم: چه مقدار از مال یتیم را اگر بخورد و نیت کند که آن را بر نگرداند، به مانند کسی می‌شود که در شکمش آتش جهنم را فرو می‌برد؟ فرمود: اگر از طرف خود او و با نیت او باشد که آن مال را به یتیمان بازنگرداند، در این صورت، کم و زیاد آن فرقی ندارد.[1]

۱۳) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان فرمود: هر که با مال یتیم کار کرده و در آن ضرر و زیان کند، خود، ضامن آن است و سود آن کار برای یتیم می‌باشد. آن دو گفتند به ایشان عرض کردیم: خداوند می‌فرماید: «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»[2] [و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف (از آن) بخورد] فرمود: هر که خود را وقف مال یتیمان کند و چیزی از آن سهم خود نگرداند، می‌تواند به شکلی مناسب از مالشان استفاده کند.[3]

۱۴) عجلان نقل می‌کند به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی مال یتیم را می‌خورد؟ فرمود: کسانی که خداوند در توصیف آنان می‌فرماید: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» [جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند] و بدون این که از ایشان بپرسم فرمود: هر که تا پایان مدت یتیمی یک یتیم، نگهداری از او را بر عهده بگیرد و یا یتیم، خودش بی‌نیاز شود، خداوند، بهشت را بر او واجب می‌گرداند؛ همان طور که جهنم را بر خورنده مال یتیم واجب کرده است.[4]

۱۵) ابا ابراهیم نقل می‌کند: از ایشان در مورد مردی پرسیدم که مالی را به صورت معامله یا قرض از کسی نزد خود داشت و هنوز قرض آن فرد را پرداخت نکرده بود که او (طلبکار) از دنیا رفت و یتیمان خردسالی نیز پس از او باقی ماندند که این قرض به آنان می‌رسید و او نتوانست قرض آنان را بدهد. آیا او جزو کسانی است که مال یتیم را به زور می‌خورند؟ فرمود: اگر قصد پرداخت قرضشان را دارد،

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۴۲.
۲- نساء/ ۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۴۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۴.

خیر.[1]

۱۶) ابا ابراهیم از احول نقل می‌کند، از موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: کسی که مالی را می‌خورد و قصد پرداخت آن را ندارد، جزو کسانی است که اموال یتیمان را می‌خورند؟ فرمود: بله.[2]

۱۷) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: از ایشان در مورد گناهان کبیره سئوال کردم، فرمود: یکی از آنها، به زور خوردن مال یتیم است. در این مورد میان اصحاب ما اختلاف نظر نیست. و الحمدلله.[3]

۱۸) ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، مردمانی از قبرهایشان برمی‌خیزند که از دهانشان آتش، زبانه می‌کشد. به ایشان گفتند: ای رسول خدا! اینان کیستند؟ فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً»[4] [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

۱۹) ابا بصیر نقل می‌کند، به اباجعفر علیه السلام عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، چه عملی بنده را به راحتی وارد جهنم می‌کند؟ فرمود: هر که درهمی از مال یتیم بخورد و ما یتیمانیم.[5]

## «يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ... (۱۱)»

**[خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می‌کند: سهم پسر چون سهم دو دختر است]**

۱) علی بن ابراهیم نقل می‌کند که ابا جعفر علیه السلام در مورد این آیه فرمود: اگر مردی بمیرد و فرزندانی پس از او باقی بمانند، به فرزند پسر دو برابر دختر سهم ارث می‌رسد.[6]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۵.
۲- فسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۸.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲) عیاشی از ابا جمیله مفضل بن صالح و او از بعضی از صحابه و آنها از یکی از دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان فرمودند: فاطمه سلام الله علیها نزد ابوبکر رفت و سهم ارث خود از پیامبر صلی الله علیه و آله را از او طلب کرد؟ ابوبکر گفت: کسی از پیامبر خدا ارث نمی‌برد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: آیا به خدا کفر می‌ورزی و قرآن را تکذیب می‌کنی؟ خداوند می‌فرماید: «**یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ**»[1]

۳) ابن بابویه نقل می‌کند که علی بن احمد رحمت خدا بر او باد، برای ما گفت که محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام نقل کرد که برای ایشان نامه‌ای نوشته بود و ایشان در پاسخ سئوالاتش چنین نوشت: دلیل این که نصف سهم ارث مردان به زنان می‌رسد، این است که اگر زن ازدواج کند، مهریه می‌گیرد واین مرد است که باید آن را پرداخت کند و دلیل دیگر این که زن، جزو اهل بیت مرد است و در موقع احتیاج، مرد باید به او خرجی و نفقه بدهد، اما زن نباید خرج مرد را بدهد و در موقع احتیاج به او نفقه پرداخت کند و بدین دلیل، خداوند سهم ارث مردان را بیشتر از زنان قرار داد و همچنین در این آیه می‌فرماید: «**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ**»[2]ـ[3] [مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می‌کنند].

۴) ابن بابویه نقل می‌کند که علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام برای ما نقل کرد که به ایشان گفت: چرا سهم ارث مردان، دو برابر زنان است؟ حضرت فرمود: تا آن را مهریه زن قرار دهد.[4]

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از امام رضا علیه السلام چنین نقل می‌کند که به ایشان گفتم: جانم فدایتان، اگر مردی بمیرد، فرزندان او چه پسر و چه دختر، از لحاظ نسبت و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۴۹.
۲- علل الشرایع، ص ۳۴۹، ح ۱، باب ۲۳۸.
۳- نساء/ ۳۴.
۴- علل الشرائع، ص ۳۴۸، ح ۲، باب ۲۳۸.

نزدیکی به او در یک درجه قرار دارند و یکسانند؛ پس چرا فرزندان دختر، نصف سهم پسران، ارث می‌برند در حالی آنان ضعیف‌تر و کم چاره‌تر از مردانند؟ فرمود: برای این خداوند متعال، مردان را یک درجه بر زنان برتری داد که هزینه زنان بر عهده مردان است.[1]

۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام و حماد، از احول نقل می‌کنند که ابن ابی عوجاء به من گفت: زن بیچاره و ناتوانی که تنها یک سهم می‌برد چه باید بکند در حالی که مرد دو سهم می‌برد؟ گفت: چند نفر از صحابه ما از امام صادق علیه السلام در این باره چنین نقل می‌کردند که ایشان فرمود: وظیفه جهاد و نفقه و دیه بر عهده زن نیست و این‌ها بر عهده مرد می باشد و بدین دلیل است که زن یک سهم و مرد دو سهم می‌برد.[2]

۷) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد، از علی بن حسین، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از عبد الملک حیدر، از حمزة بن حمران نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برد؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها کالا و اثاثیه خانه و هر آن چه را که از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به ارث برد.[3]

۸) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: علی علیه السلام علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه سلام الله علیها آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود را به ارث بردند.[4]

«... فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ،

۱- کافی، ج ۷، ص ۸۴، ح ۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۸۵، ح ۳.
۳- کافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۲.
۴- کافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۱.

**[و اگر (همه ورثه) دختر (و) از دو تن بیشتر باشند، سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر (دختری که ارث می‌برد) یکی باشد، نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی (=متوفی) یک ششم از ماترک (مقرر شده) است. این در صورتی است که (متوفی) فرزندی داشته باشد، ولی اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است (و بقیه را پدر می‌برد) و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد؛ (البته همه اینها) پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی (که باید استثنا شود).]**

۱) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از حسن بن محبوب، از حماد ذی ناب، از ابا بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که بمیرد و دو دختر و یک پدر پس از او باقی بمانند، چنین نقل می‌کند که ایشان فرمود: «پدر یک ششم و بقیه از آن دو دختر می‌باشد» و ادامه داد: «اگر چند دختر و دو پسر نیز پس از خود باقی بگذارد، چیزی از سهم یک ششم پدر کم نمی‌شود». گفتم: اگر چند دختر و دو پسر و یک مادر پس از او باقی بمانند چه؟ فرمود: «سهم مادر، یک ششم و بقیه بدین صورت تقسیم می‌شود که به پسر دو برابر سهم دختر ارث می‌رسد».[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، و محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از صفوان یا عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، چنین نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام، کتاب فرائض را که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط علی علیه السلام است، برای من خواند و در آن دیدم که چنین نوشته است: مردی که بمیرد و دختر و مادرش از او باقی بماند، برای دختر نصف است، یعنی سه سهم و برای مادر، یک ششم است، یعنی یک سهم؛ یعنی مال به چهار سهم تقسیم می‌شود: بخشی که شامل سه سهم باشد از آن دختر است و بخشی که شامل یک سهم است از مادر است. گفت: همچنین دیدم که در آن کتاب نوشته است: مردی که یک دختر و پدرش پس از او باقی بمانند، نصف ارث که سه سهم می‌باشد از آن دختر و یک ششم، سهم پدر می‌باشد؛ یعنی کل مال به چهار سهم تقسیم می‌شود، بخشی شامل سه سهم از آن دختر و بخش یک سهم

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۸۶، ح ۱.

از آن پدر است.

محمد گفت: همچنین در آن کتاب خواندم: مردی که پدر و مادر، و یک دختر پس از او باقی بمانند، دختر، نصف ارث که سه سهم است را به ارث می‌برد و پدر و مادر هر یک، یک ششم آن را. مال به پنج سهم تقسیم می‌شود: بخشی که شامل سه سهم است از آن دختر و بخشی که شامل دو سهم است از آن پدر و مادر است.

مؤلف می‌گوید: مفهوم آن آیه این است که اگر مردی بمیرد و یک دختر و یک پدر یا مادر پس از او باقی بمانند، واجب آن است که دختر، نصف آن ارث و یکی از پدر یا مادر، یک ششم آن را به ارث ببرند و بقیه آن به دختر و یکی از والدین به صورت یک چهارم می‌رسد و واجب آن است که ارث را به شش قسمت تقسیم کنند که دختر، نصف؛ یعنی سه سهم و یکی از پدر و مادر یک سهم، معادل یک ششم آن را به ارث می‌برند و دو سهم باقی می‌ماند که به دختر و به یکی از پدر یا مادر می‌رسد. بدین ترتیب، نصف ارث که سه سهم بود از آن دختر می‌باشد. با این وجود، سه چهارم ارث به او رسیده و سهم پدر یا مادر که یک ششم بود، به هر کدام یک چهارم، ارث رسیده است و دختر پس از دریافت ارث، سه چهارم کل مال را داراست و یکی از پدر یا مادر، یک چهارم آن را به دست آورده است. و این امر واجب، موقع پرداخت به صورت کسر تقسیم می‌شود و با تقسیم شدن ارث به دوازده سهم، این امر درست است؛ چرا که دختر، شش سهم و یکی از پدر یا مادر، دو سهم به ارث می‌برند که با این وجود، چهار سهم باقی می‌ماند که سه تای آن از آن دختر است و یکی از پدر یا مادر، یک سهم به ارث می‌برند و بدین ترتیب، دختر نه سهم از دوازده سهم که همان سه چهارم است و یکی از پدر یا مادر، سه تا از دوازده سهم که همان یک چهارم است را به ارث می‌برند.

اگر مردی بمیرد و یک دختر و پدر و مادر پس از او باقی بمانند، واجب آن است که ارث را به شش قسمت تقسیم کنند که یک سهم برای ردّ آن به دختر خواهد بود و پدر و مادر یک پنجم دریافت می‌کنند؛ ولی شش سهم، موقع پرداخت، همان طور که دیدید به صورت کسر تقسیم می‌شود، و صحیح آن است که ارث را به سی قسمت تقسیم کنند و نصف آن که پانزده سهم است به دختر می‌رسد و دو ششم آن که ده سهم است از آن پدر و مادر می‌باشد و بدین ترتیب، پنج سهم باقی می‌ماند که دختر، سه تای آن را و هر یک از پدر و مادر، یک سهم از آن را به ارث

می‌برند و بدین ترتیب دختر، سه پنجم مال را دریافت کرده و هر یک از پدر و مادر یک پنجم مال را به دست می‌آورند. اگر پس از فوت مردی، دو دختر و یکی از پدر یا مادر باقی بمانند، واجب آن است که ارث به شش قسمت تقسیم شود و دو دختر دو سوم و یکی از پدر یا مادر، یک ششم دریافت می‌کنند و یکی باقی می‌ماند که به دو دختر داده می‌شود و به یکی از پدر و مادر، یک پنجم می‌رسد که می‌توان آن را به سی قسمت تقسیم کرد: دو سوم آن مساوی بیست سهم و یک ششم آن پنج سهم می‌شود و پنج سهم برای پرداخت باقی می‌ماند که چهار تا از آن دو دختر و یکی از آن سهم پدر و یا مادر می‌شود و بدین ترتیب، دو دختر بیست و چهار سهم و یکی از پدر یا مادر، شش سهم را به ارث برده‌اند.

۳) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از تعدادی از دوستان ما، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم و همه آنها از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی ایوب خزار، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از وی راجع به مردی که بمیرد و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، پرسید و ایشان فرمود: پدر دو سهم و مادر یک سهم به ارث می‌برد.[1]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی و همه آنها از یونس، از عمر بن اذینه چنین نقل می‌کنند که به زراره گفتم: مردم مسائلی در مورد واجبات را از امام صادق علیه السلام و پدرش صلوات الله علیه نقل می‌کنند که آن را برای تو مطرح می‌کنم و هر کدام از آنها که باطل است، بگو این باطل است و هر کدام که حق است، بگو حق است و آن را جایی نقل نکن و ساکت باش. به او گفتم: مردی از این دو بزرگوار علیه السلام نقل می‌کند که آنها فرمودند: کسی که بمیرد، پدر و مادر و برادران مادری‌اش پس از او ارثی نمی‌برند. زراره گفت: به خدا قسم که این باطل است. من تو را از موضوعی آگاه می‌سازم، چیزی برایت روایت نمی‌کنم. به خدا قسم که عین حقیقت است: مرد اگر بمیرد و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، مادر یک سوم و پدر دو سوم سهم، ارث می‌برند که در قرآن نیز موجود است و اگر برادرانی نیز داشته باشند؛ یعنی متوفی برادرانی از طرف پدر یا مادر داشته باشد، مادر یک ششم و پدر پنج ششم به ارث می‌برند و این سهم ارث بیشتر برای پدر به خاطر تأمین مخارج زندگی است و اما

۱- کافی، ج ۷، ص ۹۱، ح ۱.

برادران مادری از پدر نیستند و مانع از رسیدن سهم یک سوم مادر به او نمی‌شوند و ارث نمی‌برند و اگر کسی بمیرد و مادر و برادران و خواهران از پدر و مادر و برادران و خواهرانی از پدر و برادران و خواهرانی از مادر، پس از او باقی بمانند و پدر او نیز زنده نباشد، آنها ارثی نمی‌برند و مانع از رسیدن سهم ارث مادر به او نمی‌شوند، چرا که کلاله را به ارث نمی‌برد.[1]

۵) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او از پدرش و او از ابن ابی عمیر، و او از سعد بن ابی خلف، و او از ابی عباس، و از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: اگر میت، دو برادر داشته باشد، آنها مانع از سهم ارث یک سوم مادر به او می‌شوند و اگر تنها یک برادر داشته باشد، مانع نمی‌شوند و اگر چهار خواهر داشته باشد، مادر به سهم یک سوم خود نمی‌رسد، چرا که آنها به مانند دو برادرند و اگر سه خواهر باشند، مانع سهم ارث مادر نمی‌شوند.[2]

۶) محمد بن یعقوب از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابی ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: میت اگر دو برادر یا چهار خواهر داشته باشد، مادر او به سهم یک سوم خود می‌رسد.[3]

۷) او از تعدادی از اصحاب و آنها از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از حریز، از زراره نقل کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای زراره! نظر تو راجع به ارث مردی که پدر و مادر و برادران مادری‌اش پس از مرگ او باقی بمانند، چیست؟ زراره گفت به ایشان گفتم: به مادر، یک ششم ارث و بقیه به پدر می‌رسد. فرمود: از کجا این را گفتی؟ گفتم: شنیدم که خداوند عز و جل در قرآن می‌فرماید: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ» [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد] ایشان به من فرمودند: وای بر تو ای زراره! آنان برادران از طرف پدرند و اگر برادران از طرف مادر باشند، مانع رسیدن سهم یک سوم به مادر نمی‌شوند.[4]

۸) شیخ در تهذیب با سندش از حسن بن محمد بن سماعه و او از مردی و آن

۱- کافی، ج ۷، ص ۹۱، ح ۱، باب ۱۷.
۲- کافی، ج ۷، ص ۹۲، ح ۲.
۳- کافی، ج ۷، ص ۹۲، ح ۴.
۴- کافی، ج ۷، ص ۹۲، ح ۷.

مرد از عبدالله بن وضاح[1]، از ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در مورد زنی که بمیرد و شوهر و مادر و پدر و برادرانش پس از او باقی بمانند، چنین فرمود: اگر ارث را به شش سهم تقسیم کنیم، شوهر نصف ارث یعنی سه سهم می‌برد و پدر یک سوم ارث که دو سهم است و مادر یک ششم که یک سهم است را به ارث می‌برند و برادران سهمی نمی‌برند تا از سهم مادر بکاهند یا بر سهم پدر بیافزایند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:«فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ»[2] [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد].

۹) شیخ با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی، از سکونی، از ابو عبدالله علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: اولین چیزی که از مال مرده خرج می‌شود برای کفن، سپس بدهی و سپس وصیت و پس از آن برای ارث است.[3]

۱۰) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سندش از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اول بدهی پیش از وصیت و بعد از بدهی، نوبت وصیت است و پس از آن ارث، بعد از وصیت است. مهم‌ترین قاضی، کتاب خداوند است.[4]

۱۱) عیاشی از سالم اشل نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند متعال، پدر و مادر را در همه وارثان وارد کرده و سهم یک ششم را از آنان کم نکرده است.

۱۲) بکیر بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: فرزندان و برادران، کسانی هستند که سهم آنان زیاد و کم می‌شود.[5]

۱۳) ابی عباس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: یک برادر و یک خواهر از یک سوم، محروم نمی‌شوند، مگر این که دو برادر یا یک برادر و دو خواهر باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ



---

۱- عبدالله بن وضاح ابو محمد، کوفی، مورد اعتماد، از موالی، مدّت زیادی همراه ابا بصیر یحیی بن قاسم بود و او را می‌شناخت و کتاب‌های متعددی از اوست، از جمله کتاب نماز که بیشتر آن از ابا بصیر است. به کتاب رجال نجاشی مراجعه شود، ص ۲۱۵ ت. ۵۶۰ معجم رجال حدیث ج ۱۰، ص ۳۶۴.

۲- تهذیب، ج ۹، ص ۲۸۳، ح ۱۰۲۳.

۳- تهذیب، ج ۹، ص ۱۷۱، ح ۶۹۸.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۴۸۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۵۰.

السُّدُسُ»[1] [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد].

۱۴) فضل بن عبدالملک نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد سهم مادر و دو خواهر پرسیدم و ایشان فرمود: یک سوم است، چرا که خداوند می‌فرماید: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ» (اگر برادرانی داشته باشد) و نمی‌فرماید: اگر خواهرانی داشته باشد.[2]

۱۵) زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ» [و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد] پرسید و ایشان فرمود: یعنی برادران از پدر و مادر یا تنها برادران از طرف پدر.[3]

۱۶) محمد بن قیس نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در مورد بدهی و وصیت چنین می‌فرماید: بدهی، قبل از وصیت و وصیت، پس از بدهی و سپس ارث می‌باشد و وصیتی برای وارث نمی باشد.[4]





**... آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا(۱۱)،**

[شما نمی‌دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند. (این) فرضی است از جانب خدا، زیرا خداوند، دانای حکیم است]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب و آنها از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابراهیم بن مِهزَم، از ابراهیم کرخی، از فرد مورد اطمینانی از دوستان برای ما نقل کرد که در مدینه، ازدواج کردم و ابا عبدالله علیه السلام به من فرمود: اوضاع زندگی‌ات چگونه است؟ گفتم: هر خوبی که در زنی باشد، من در این زن دیده‌ام؛ ولی او به من خیانت کرده است. فرمود: چه خیانتی؟ گفتم: دختر، زاییده است. ایشان فرمود: بدین دلیل از او ناراضی هستی؟ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا»[5] [شما نمی

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۵۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۵۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۵۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۵۴.
۵- کافی، ج ۶، ص ۴، ح ۱.

دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند.]

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ...(۱۲)﴾

[و نیمی از میراث همسرانتان از آن شما (شوهران) است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم ماترک آنان از آن شماست؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند یا دینی (که باید استثنا شود) و یک چهارم از میراث شما برای آنان است، اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم برای میراث شما از ایشان خواهد بود؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید یا دینی (که باید استثنا شود)]

۱) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی، از ابا جعفر امام صادق علیه السلام در مورد سهم ارث شوهر و پدر و مادر سئوال کرد و ایشان فرمود: «به شوهر، نصف ارث و به مادر یک سوم و بقیه آن به پدر می‌رسد» و در مورد سهم ارث زن و پدر و مادر سئوال کرد و ایشان پاسخ داد: به زن یک چهارم و به مادر یک سوم و بقیه به پدر می‌رسد.[۱]

۲) شیخ با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی، از امام باقر علیه السلام در مورد سهم ارث شوهر و پدر و مادر پرسید و ایشان پاسخ داد: به شوهر، نصف ارث و به مادر یک سوم و بقیه آن به پدر می‌رسد.[۲]

۳) شیخ با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی بن یونس و همه آنها از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که کتاب فرائض را که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط علی علیه السلام بود، در حضور ایشان می‌خواندم و در آن چنین نوشته

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۲۸۴، ح ۱۰۲.
۲- تهذیب، ج ۹، ص ۲۸۴، ح ۱۰۲۹.

بود: زنی که بمیرد و شوهر و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به مادر یک سوم کامل که همان دو سهم است و به پدر یک ششم که یک سهم است، می‌رسد.[1]

۴) عیاشی از سالم اشل نقل می‌کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌گفت: خداوند، شوهر و زن را در همه ارث‌ها وارد کرده است و از سهم یک چهارم و یک هشتم آنان نکاسته است.[2]

۵) بکیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: اگر ارث یک زن به شوهر و پدر و مادر و فرزندان دختر و پسرش برسد، سهم شوهر یک چهارم است که در کتاب خدا آمده است و به پدر و مادر، دو ششم و بقیه آن بر اساس قاعده مرد دو برابر زن، تقسیم می‌شود.[3]

۶) شیخ در کتاب تهذیب با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی و یونس و همه آنها از عمر بن اذینه نقل می‌کنند که او گفت: به زراره گفتم: شنیدم که محمد بن مسلم و بکیر از امام باقر علیه السلام در مورد سهم الارث شوهر و پدر و مادر و یک دختر پرسیدند و ایشان پاسخ داد: به شوهر، یک چهارم ارث؛ یعنی سه سهم از دوازده سهم می‌رسد و به پدر و مادر یک ششم؛ یعنی چهار سهم از دوازده سهم و بقیه که پنج سهم است به دختر می‌رسد؛ چرا که اگر فرزند پسر بود نیز پنج سهم از دوازده سهم که همان پنج سهم است، به او می‌رسید. اگر دو دختر بودند نیز، پنج سهم از دوازده سهم را داشتند؛ زیرا اگر پسر بودند، به آنان چیزی غیر از آن چه باقی ماند، یعنی پنج سهم ، نمی‌رسید.

وی نقل می‌کند که زراره گفت: این همان حق است، اگر بخواهی سرپرستی را به کناری بگذاری و ارث را از سرپرستی جدا کنی. پس تردیدی نیست که کاهش و نقصان برای کسانی است که از سوی پسر و خواهرانی از طرف پدر و مادر، زیادت دارند؛ اما همسر و برادران از طرف مادر نمی‌توانند آن چه را که خداوند تعیین کرده است، بکاهند.[4]

۷) او با سند خود از احمد بن محمد، و از ابن رئاب، از علاء بن رزین، از

۱- تهذیب، ج ۹ ،ص ۲۸۴ ، ح ۱۰۳۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۲۵۲ ، ح ۵۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۵۷.
۴- تهذیب، ج ۹، ص ۲۸۸، ح ۱۰۴۰.

محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشـان در مـورد زنـی کـه درگذشته و ارث او به شوهر و پدر و مادر و دخترش می‌رسـد، چنـین فرمـود: بـه شوهر، یک چهارم ارث که سه سهم از دوازده سهم است، می‌رسد و به پدر و مـادر، هر یک، یک ششم که دو سهم از دوازده سهم می‌شود، می‌رسد و بقیه که پنج سـهم است به دختر می‌رسد؛ چرا که اگر فرزند پسر بود، بیشتر از پنج سـهم از دوازده تـا به او نمی‌رسید؛ چرا که از سهم یک ششم پدر و مادر و یک چهـارم شـوهر، هـیچ چیزی کم نمی‌شود.[1]

۸) او با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، نقل می‌کند که صفوان، کتـابی از موسی بن بکر را به من داد و به من گفت: این شنیده‌های من از موسی بـن بکـر است و آن را در نزد او خوانده‌ام و در آن آمده بود که موسی بن بکـر، از علـی بـن سعید، از زراره نقل کرده است که در این موضوع، اختلاف نظری بـین اصـحاب مـا وجود ندارد. از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام در مـورد زنـی کـه پس از او شوهر و مادر و دو دخترش باقی بمانند، سئوال شد و ایشان پاسخ داد: به شوهر، یک چهارم و به مادر، یک ششم و بقیه به دو دختر مـی‌رسـد و اگـر آن دو دختر، پسر نیز بودند، باز هم بقیه سهم به آنها می‌رسید. اما اگر به جای شـوهر، زن قرار داشت، به سهم او چیزی اضافه نمی‌شد. اگر مرده پس از خود، مادر و پـدر یـا زن و دختری باقی بگذارد، واجب آن است که ارث به بیست و چهار قسـمت، تقسیم شود و به زن، یک هشتم که سه سهم از بیست و چهار سهم است؛ به پدر یـا مـادر یک ششم که چهار سهم است و به دختر، نصف ارث که دوازده سهم است، می‌رسـد و بقیه آن که پنج سهم است به سهم‌های دختر و هر یک از پدر و مـادر بـه نسـبت سهم‌هایشان، افزوده می‌شود و این بقیه سهم به زن نمی‌رسد. اگر ارث به پدر و مادر و زن و دختر برسد، بار دیگر از بیست و چهار سهم، به پدر و مـادر دو ششـم کـه هشت سهم است؛ یعنی هر یک چهار سهم و به زن یک هشتم که سه سـهم اسـت و به دختر، نصف ارث که دوازده سهم است، می‌رسد و بقیه که یک سهم می‌باشـد بـه دختر و پدر و مادر به نسبت سهم‌هایشان می‌رسد و به زن چیزی تعلق نمی‌گیرد.

اگر زنی بمیرد و پدر و شوهر و دختـری از او ارث ببرنـد، پـدر دو سـهم از دوازده سهم که یک ششم است و شوهر که سه سهم از دوازده تاست و دختر، نصف

---

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۲۸۸، ح ۱۰۴۰.

ارث که شش سهم از دوازده تاست را به ارث می‌برند و بقیه ارث که تنها یک سهم است به دختر و پدر به نسبت سهم‌هایشان می‌رسد و چیزی به شوهر تعلق نمی‌گیرد. همه کسانی که فرزند دارند، به همراه پدر و مادر و شوهر و زن، ارث می‌برند و اگر دارای فرزند نبوده، اما نوه داشته باشند، چه پسر و چه دختر، به مانند فرزند خودشان محسوب می‌شوند. فرزندان پسران به مانند پسران، ارث پسر را برده و فرزندان دختران به مانند دختران، ارث دختر را می‌برند و به سهم پدر و مادر و زن و شوهر چیزی اضافه نمی‌شود و اگر فرزندان نوه‌ها یا دو پشت و یا سه پشت، بعد از آنها باشند، نیز همانند فرزند از صلب پدر، ارث می‌برند و همان منعی که فرزندان از صلب برای ارث ایجاد می‌کنند را سبب می‌شوند.[1]

**«... وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوٓا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢)».**

**[و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله (=بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو، یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا دینی که (باید استثنا شود، به شرط آن که از این طریق) زیانی (به ورثه) نرساند. این است سفارش خدا و خداست که دانای بردبار است].**

١) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، و محمد بن عیسی و هر دوی آنها از یونس از عمر بن اذینه از بکیر بن اعین نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زنی که پس از مرگ او، شوهر و برادران از طرف مادرش و برادران و خواهران از طرف پدرش باقی بمانند، سهم ارث آنان چگونه است؟ فرمود: به شوهر، نصف آن که سه سهم است و به برادران از طرف مادر چه پسر و چه دختر به طور یکسان، یک سوم و بقیه سهم به برادران و

---

١- تهذیب، ج ٩، ص ٢٨٨، ح ١٠٤٣.

خواهران از طرف پدر، به پسر دو برابر دختر می‌رسد ؛ چرا که سهم‌ها کم نمی‌شود. اما سهم شوهر از نصف ارث و سهم برادران از طرف مادر از یک سوم ارث کم نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: «فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» [و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر تنها یک خواهر داشته باشد، سهم او یک ششم است؛ چرا که خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله (=بی فرزند و بی‌پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و منظور از آن مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می‌باشند و در آخر سوره نساء آمده است: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ» یعنی خواهر از طرف پدر و مادر و خواهر از طرف پدر «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ» [از تو (در باره کلاله) فتوا می‌طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می‌دهد؛ اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می‌برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد. پس اگر (ورثه فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث، برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است؛ خدا برای شما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شوید و خداوند به هر چیزی داناست] و آنان کسانی هستند که سهم ارث آنان و فرزندانشان کم و زیاد می‌شود.

اگر ارث زنی به شوهر و برادران از طرف مادر و دو خواهر از طرف پدرش برسد، سهم شوهر، نصف ارث که سه سهم است، می‌باشد و به برادران از طرف مادر دو سهم و بقیه سهم به خواهران از طرف پدر می‌رسد و اگر یک خواهر از طرف پدر داشته باشد، باز هم بقیه سهم به او می‌رسد و دو خواهر از طرف پدر، اگر برادر بودند، باز هم به سهم ارث آنان چیزی اضافه نمی‌شد و اگر تنها یک خواهر باشد و یا به جای او یک برادر باشد، چیزی از آن چه که باقی مانده، بر سهم آنان افزوده نمی‌شود و به خواهران و نیز فرزند مذکر، چیزی اضافه نمی‌شود.

۲) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی،

از احمد بن محمد و همه آنها از ابن محبوب، از علاء بن رزین و ابی ایوب و عبدالله بن بکیر، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که به ایشان عرض کردم، در مورد زنی که بمیرد و پس از او، شوهر و برادران از طرف مادر و برادران و خواهران از طرف پدرش باقی بمانند، چه حکمی وجود دارد؟ ایشان فرمود: نصف ارث که سه سهم است به شوهر، و به برادران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است، می‌رسد و میان خواهر و برادر در این زمینه فرقی نیست و بقیه سهم به برادران و خواهران از طرف پدر، بدین صورت می‌رسد که برادران، دو برابر خواهران، سهم می‌برند؛ چرا که به سهم‌ها چیزی افزوده نمی‌شود و از نصف سهم شوهر و یک سوم سهم برادران از طرف مادر، چیزی کم نمی‌شود و خداوند عز و جل در این باره می‌فرماید: «**فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ**» [و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر یک برادر از طرف مادر داشته باشد، سهم او یک ششم است و خداوند در این باره می‌فرماید: «**وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ**» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله (=بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد پس برای هر یک از آن دو، یک ششم) ماترک است] که منظور از آن مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می‌باشند و در آخر سوره نساء آمده است: «**يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ**» [از تو (در باره کلاله) فتوا می‌طلبند بگو خدا در باره کلاله فتوا می‌دهد اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد] منظور از آن خواهر از طرف پدر و مادر و یا خواهر از طرف مادر می‌باشد. «**فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوٓاْ إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ**»[1] [نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می‌برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد؛ پس اگر(ورثه، فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است] و آنان کسانی هستند که سهم‌شان اضافه و کم می‌شود.

سپس فرمود: اگر زنی فوت کند و پس از او شوهر و دو خواهر از طرف

---

۱- نساء/ ۱۷۶.

مادر و دو خواهر از طرف پدر باقی بمانند، به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به خواهران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است و به خواهران از طرف پدر، یک ششم، یعنی یک سهم ارث می‌رسد و اگر یک خواهر از طرف پدر داشته باشد، باز هم همان قدر، سهم می‌گیرد؛ چرا که به بقیه سهم دو خواهر از طرف پدر چیزی افزوده نمی‌شود؛ حتی اگر برادر از طرف پدر بود، باز هم چیزی افزوده نمی شد.[1]

۳) عیاشی از بکیر بن اعین و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که منظور از آیه «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِي الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله (= بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو، یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می‌باشند.

۴) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد زنی که پس از مرگ او شوهر و برادران، از طرف مادر و برادران و خواهران، از طرف پدر، از او ارث می‌برند سؤال شد؟ حضرت فرمود: به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به خواهران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است، می‌رسد و میان خواهر و برادر فرقی نیست؛ یک سهم می‌ماند که به بقیه برادران و خواهران از طرف پدر می‌رسد؛ البته در اینجا به پسر، دو برابر دختر می‌رسد، زیرا از سهم‌ها چیزی کم نمی‌شود و از نصف سهم شوهر و یک سوم سهم خواهران از طرف مادر، چیزی کم نمی‌شود «فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِي الثُّلُثِ» [و اگر آنان بیش از این باشند، در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر تنها یک برادر باشد، سهم او یک ششم است؛ چرا که در این آیه شریفه آمده است: «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِي الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله (= بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و منظور از آن به خصوص، برادران و خواهران از طرف

---

۱- کافی، ج۷، ص ۱۰۳، ح ۵.

مادر می‌باشد.

«وَ اللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً (۱۵) وَاللَّذَانَ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا إِنَّ اللّهَ كَانَ تَوَّاباً رَّحِيماً (۱۶)»

[و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید، پس اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد * و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می‌شوند آزارشان دهید، پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرفنظر کنید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران خود، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که سوره نور پس از سوره نساء نازل شد و مؤید این مطلب، این آیه شریفه سوره نساء می‌باشد «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» راهی که خداوند برای آنان قرار داد در این آیه آمده است: «سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»[1]

[(این) سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، باشد که شما پند پذیرید * به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در (کار) دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند].

۲) عیاشی از جابر و او از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۲۷.

الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» نقل می‌کند که ایشان فرمود: این آیه، منسوخ است و منظور از سبیل، اجرای حدود و مجازات است.[1]

۳) ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد آیه «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ» [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند] سئوال کرد و ایشان فرمود: این آیه منسوخ شده است. گفتم: چگونه؟ فرمود: چنین بود که اگر زن، مرتکب عمل زنا می شد و چهار شاهد به آن عمل گواهی می دادند، او را در خانه‌ای، حبس می کردند و با او کلامی گفته نمی شد و با او مجالستی نمی‌شد و آب و غذایش فراهم می‌شد و در آن خانه می‌ماند تا زمانی که بمیرد.

گفتم: منظور از این آیه «أو يجعل الله لهن سبيلاً» چیست؟ فرمود: سبیل، همان تازیانه، سنگسار و حبس در خانه است. گفتم: معنای این آیه چیست: «وَاللَّذَانَ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ» [و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می‌شوند]؟ فرمود: یعنی دختر باکره ای که به مانند زن متأهل، مرتکب عمل زنا شود. «فاذوهما» بدین معناست که او را نیز در خانه حبس کنید «فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»[2] [پس اگر توبه کردند و درستکار شدند، از آنان صرف نظر کنید؛ زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است.]

۴) ابوعلی طبرسی می گوید: این آیه در میان بیشتر مفسرین، منسوخ تلقی می‌شود و این سخن از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[3]

**«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۱۸)»**

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۶۱.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲.

**[توبه نزد خداوند تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند؛ اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد و خداوند دانای حکیم است * و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می‌میرند پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم]**

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همه آنها از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زمانی که جان به این جا برسد، (با دست به حلقش اشاره کرد و فرمود): توبه عالم پذیرفته نیست؛ آن گاه، این آیه را تلاوت کرد: «**إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ**».[۱]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، از ابن محبوب از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: ای محمد بن مسلم! خداوند اگر توبه فرد مؤمن را بپذیرد، گناهان او بخشوده می‌شود و آن گاه پس از توبه و بخشایش، مؤمن باید اعمال خود را دو باره آغاز کند؛ اما به خدا سوگند که این کار فقط از اهل ایمان بر می‌آید. گفتم: اگر پس از توبه و استغفار، دوباره گناه کرده و بار دیگر طلب توبه کند، چه؟ فرمود: ای محمد بن مسلم! آیا تا به حال دیده‌ای که بنده مؤمنی از گناهش پشیمان شده و استغفار و توبه کند و خداوند توبه‌اش را نپذیرد؟

گفتم: اما اگر این کار را تکرار کند؛ یعنی گناه کرده و سپس طلب توبه و استغفار کند؟ فرمود: مؤمن، هر بار که طلب استغفار و توبه کند، خداوند او را می‌بخشاید؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است، توبه را می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد. پس بر حذر باش که مؤمنان را از رحمت خداوند، ناامید و مأیوس نکنی.[۲]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب و دیگران و آنها از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷ ، ح ۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۶.

ایشان فرمود: اگر انسان مؤمنی از روی ایمان، عمل خیری انجام دهد و سپس گمراه شده و کافر شود، آن کار خیر او نوشته شده و همه اعمال نیکی که از روی ایمان انجام داد، محاسبه می‌شود و اگر پس از کفرش توبه کند، کفر او عمل خیرش را از میان نمی‌برد.[1]

۴) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن علی، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: هر انسان مؤمنی که به حج رود و از روی ایمان، عمل صالح انجام دهد و سپس دچار گمراهی شده و کافر شود، اما بعد از آن توبه کرده و ایمان آورد، همه اعمال صالحی که در زمان ایمان انجام داده، برای او حساب می‌شود و چیزی از آن از میان نمی‌رود.[2]

۵) ابن بابویه در کتاب الفقیه نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌اش فرمود: هر که یک سال قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را می‌پذیرد. سپس ادامه داد: یک سال زیاد است؛ هر که یک ماه قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک ماه زیاد است؛ هر که یک هفته قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را قبول می‌کند. سپس فرمود: یک هفته زیاد است؛ هر که یک ساعت قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را قبول می‌کند. سپس ادامه داد: یک ساعت زیاد است؛ هر که قبل از مرگش، زمانی که روح به این جا می‌رسد ــ به حلقش اشاره کرد ــ توبه کند، خداوند، توبه او را می‌پذیرد.[3]

۶) و نیز ابن بابویه نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ» [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم پذیرفته نیست] پرسیدم و ایشان فرمود: این زمانی است که احوال آخرت را با چشمانش ببیند.[4]

۷) عیاشی از ابی عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «كُلُوا مِن طَيِّباتِ ما رَزَقناكُم وَ لا تَطغَوا فيه فَيَحِلَّ عَلَيكُم غَضَبي وَمَن يَحلِل علَيه غَضَبي

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۴۵۹، ح ۱۵۹۷.
۳- من لایحضره فقیه، ج ۱، ص ۷۹، ح ۳۵۴.
۴- من لایحضره فقیه، ج ۱، ص ۷۹، ح ۳۵۵.

فَقَدْ هَوَىٰ * وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ»[1] [از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم بخورید، (ولی) در آن زیاده روی نکنید که خشم من بر شما فرود آید، و هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعاً در ورطه هلاکت افتاده است. و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه، تفسیری دارد که بر آن تفسیری که مد نظر ماست، دلالت دارد و تفسیر آیه این است که خداوند، فقط زمانی که ببیند بنده‌اش به توبه و وعده خود وفا می‌کند، عمل او را می‌پذیرد و در آن توبه برای مؤمنان، شرط قرار نداده و فرموده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» یعنی هر گناهی را که بنده، هر چند از روی آگاهی مرتکب شود، نشان دهنده این است که او فردی نادان است؛ چرا که با گناه و عصیان پروردگارش، خطر کرده و جان خود را به مخاطره انداخته است، خداوند متعال در این باره، کلام یوسف به برادرانش را حکایت می‌کند که فرمود: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ»[2] [آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید] یعنی به دلیل به مخاطره انداختن جان خود برای معصیت خدا، به آنان نسبت جهل و نادانی داد.[3]

۸) حلبی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست] سئوال کرد و ایشان پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که بسیار گریزنده از توبه است و زمانی توبه می‌کند که توبه، او را سودی نمی‌بخشد و از او پذیرفته نمی‌شود.[4]

۹) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: اگر جان به این جا برسد (و با دستش به حنجره خود اشاره کرد)، توبه عالم پذیرفته نیست و توبه جاهل پذیرفته است.[5]

---

۱- طه/ ۸۲.
۲- یوسف/ ۸۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۴.

۱۰) ابوعلی طبرسی نقل می‌کند که در معنای کلمه «بجهالـة» اختلاف نظر پیدا شد و وجوه مختلفی گفته آمد. یکی از این وجوه، آن است که هر گناهی را که بنـده انجام دهد، از روی نادانی است؛ چرا که نادانی بنده، او را به این کـار مـی‌کشـاند و این عمل زشت را برای او زیبا جلوه می‌دهد، و گفت که این حدیث از امام صـادق علیه السلام روایت شده است.[۱]

۱۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از ابن فضال، از علـی بـن عقبـه، از امـام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که ایشـان فرمـود: در قـرآن آمـده اسـت کـه «زعلون» زمانی که توبه‌اش سودی نمی‌بخشید، توبه کرد و از او پذیرفته نشد.

۱۲) شیخ صدوق در کتاب امالی خود نقل می‌کند که گروهـی از ابامفضـل، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن همدانی در کوفـه، از محمـد بـن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسـان واسـطی، از عبـدالرحمن بـن کثیر، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از جـدش علـی بـن حسـین علیـه السلام در حدیثی از حسن بن علی علیه السلام در حـدیث طلحـه و معاویـه، نقـل می‌کند که ایشان فرمود: نسبت خویشاوندی که به مشرک سود بخشید، به خدا قسم، برای مؤمن، سود بخش‌تر است، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بـه عمـوی خود ابوطالب در زمان مرگش فرمود: «بگو لا اله الا الله، تا بـا ایـن کـلام، در روز قیامت، تو را مورد شفاعت قرار دهم» و رسول خدا صلی الله علیه و آلـه کلامـی را نمی‌گوید و وعده نمی‌دهد، مگر این که از روی حتم و یقین باشد و این بـرای همـه مردم صدق نمی‌کند و فقط برای شیخ ما یعنی ابوطالب، صـدق مـی‌کنـد؛ چـرا کـه خداوند می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَـئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مـرگ یکـی از ایشـان در رسـد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیـز توبـه) کسـانی کـه در حـال کفـر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود؛ آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم]

۱۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشـام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: مثل ابوطالب، مانند اصحاب کهف است که ایمان خود را پنهان داشته و اظهار شرک می‌کردند و خداوند

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲.

اجر این گونه افراد را دو برابر می‌دهد.

۱۴) ابن عباس از پدرش نقل می‌کند که ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برادرزاده‌ام! آیا خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: بله. ایشان گفت: نشانه‌ای بر صدق ادعایت بیاور. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن درخت را به سوی تو می‌خوانم؛ و سپس آن درخت را صدا زد و آن درخت جلو آمد و در مقابلش سجده کرد و سپس برگشت. ابوطالب گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر راستگویی هستی، ای علی! به پسر عمویت یاری رسان.[۱]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آن چه را به آنان داده‌اید (از چنگشان به در) برید، مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد]

۱) عیاشی از ابراهیم بن میمون از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد آیه «لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ»، پرسیدم و ایشان فرمود: منظور آن است که مرد، دختر یتیمی را در خانه‌اش نگه می دارد و مانع ازدواج او می شود تا بتواند میراثی که به زودی به آن دختر می‌رسد را از او بگیرد. گفتم: «وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» فرمود: خداوند نهی کرده است که مرد، همسرش را بزند تا آن زن به او مالی بدهد و از او طلاق بگیرد و از دست او رهایی یابد.[۲]

۲) هاشم بن عبدالله از سری بَجَلی نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد «وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» پرسیدم. راوی گوید: حضرت

۱- امالی صدوق، ص ۴۹۱، ح ۱۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۶۵.

سخنانی گفتند و سپس ادامه دادند: همان گونه که نبطی‌ها می‌گویند: اگر مرد، لباس بر زن بیافکند، با این کار خود، بر زن سخت گرفته است؛ چرا که زن، دیگر نمی‌تواند با کسی دیگری ازدواج کند و این عمل در زمان جاهلیت، مرسوم بوده است.[1]

۳) علی بن ابراهیم در معنی این آیه چنین نقل می‌کند: جایز نیست اگر مرد با زنی ازدواج کرد و به او میل و رغبتی نداشت و با او در نیاویخت و به او نفقه نداد، او را طلاق ندهد و بر او سخت بگیرد؛ به عبارت دیگر، زن را آن قدر در خانه، حبس کند و به او بگوید: چنین می کنم تا هر آن چه از من گرفتی، به من باز پس دهی. خداوند چنین عملی را نهی کرده است و می‌فرماید: «إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» [مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند] و این همان چیزی است که در «مبحث خُلع» (طلاقی که شوهر با گرفتن مالی از زنش به آن رضا دهد) به توضیح آن پرداختیم. پس اگر زن به مانند یک زن مختلعه با شوهرش برخورد کند تا به طلاق او رضایت دهد، جایز است که مرد، آن چه را که به زن داده بود و آن چه باقی مانده، از او پس بگیرد.



۴) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا» چنین نقل می‌کند: در زمان جاهلیت در قبایل عربی که تازه اسلام می‌آوردند، رسم بوده که اگر خویشاوند کسی می‌مرد و زنی داشت، آن فرد لباسش را بر همسر خویشاوند خود می‌انداخت و با مهریه خویشاوند خود که به همسرش داده بود، او را به ازدواج خود در می‌آورد و علاوه بر همسر خویشاوندش، مالش را نیز به ارث می‌برد؛ زمانی که ابو قیس بن اسلت از دنیا رفت، مِحصَن بن ابی قیس، لباسش را بر زن پدرش که کبیشه بنت مَعمَر بن مَعبَد نام داشت، انداخت و وارث نکاح او شد و سپس او را ترک گفت و با او رابطه زناشویی نداشت و نفقه نیز به او پرداخت نمی‌کرد. کبیشه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان گفت: ای رسول خدا! ابو قیس بن اسلت از دنیا رفت و پسرش محصن، نکاحم را به ارث برده است و با من ارتباطی ندارد و خرجی نیز به من نمی‌دهد و اجازه نمی‌دهد که به نزد خویشاوندانم بازگردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خانه‌ات بازگرد و اگر خداوند در

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۶۶.

مورد تو کلامی نازل کرد، تو را از آن باخبر می‌سازم و سپس آیه «**وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاء سَبِيلاً**»[1] [**و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند، نکاح مکنید، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است؛ چرا که آن زشتکاری و (مایه) دشمنی و بد راهی بوده است**] نازل شد و بدین ترتیب آن زن به نزد خانواده‌اش بازگشت. زنانی نیز در مدینه بودند که نکاح آنان به مانند کبیشه به ارث رسیده بود، اما به ارث رسیدن آنان از پسران بود؛ و بدین ترتیب آیه «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا**»[2] نازل شد.

۵) ابو علی طبرسی نقل می‌کند که می‌گویند: این آیه در مورد افرادی نازل شد که زن را در نزد خویش، حبس می‌کردند و به او احتیاجی نداشتند و منتظر بودند تا او بمیرد و مالش را به ارث ببرند. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[3]

۶) شیبانی می‌گوید: «فاحشة» به معنی عمل زناست و اگر مردی متوجه عمل زنا از سوی همسرش شود، می‌تواند از او فدیه بگیرد. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

۷) ابوعلی طبرسی می‌گوید: بهتر آن است که کلمه «فاحشة» را در این آیه، به معنای هر گونه گناه، در نظر بگیریم. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[4]

۸) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «**وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا**» [**و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد**] فرمود: اگر مرد، همسرش را دوست نداشته باشد، یا باید او را در خانه خود نگهداری کند تا خداوند، مهر او را در دلش بیافکند و یا راه آن زن را باز کند تا برود و با دیگری ازدواج کند که در این صورت، خداوند به آن زن، محبت و خیر و خوبی و فرزند صالح عطا می‌کند و خداوند در این کار،

۱- نساء/۲۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۲.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۷.
۴- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۷.

خیر زیادی قرار داده است.[1]

﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)﴾

**[و اگر خواستید همسری (دیگر) به جای همسر (پیشین خود) ستانید و به یکی از آنان مال فراواتی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید. آیا می‌خواهید آن (مال) را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟ * و چگونه آن (مهر) را می‌ستانید با آن که از یکدیگر کام گرفته‌اید و آنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه بدین معناست که اگر مردی از همسرش بیزار است، خداوند نهی کرده است که در حق زن آن قدر بدی روا دارد تا زن، مالی به او بپردازد و از او طلاق بگیرد. خداوند می‌فرماید: «وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» [و چگونه آن (مهر) را می‌ستانید با آن که از یکدیگر کام گرفته‌اید] و إفضاء به معنی مباشرت و نزدیکی است. خداوند می‌فرماید: «وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» [و آنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند] و میثاق غلیظ، همان شرطی است که خداوند به خاطر زنان بر گردن مردان نهاده است: «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»[2] [پس از آن یا (باید زن را) به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن.]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابا ایوب، از برید نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و أخذن منکم میثاقاً غلیظاً» پرسیدم و ایشان فرمود: در میثاق، کلمه‌ای است که ازدواج به وسیله آن منعقد می‌گردد و کلمه «غلیظ» به معنای آبی است که از مرد به رحم زن ریخته می‌شود.[3]

۳) عیاشی از عمر بن یزید نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۳.
۲- بقره/۲۲۹.
۳- کافی، ج ۵، ص ۵۶۰، ح ۱۹.

جایز است که کسی بـا مهریـه‌ای ازدواج کنـد کـه بیشـتر از مهریـه سـنت رسـول خداست؟ فرمود: اگر از مهریه موجود در سنت رسول صلی الله علیه و آلـه تجـاوز کند، دیگر مهریه به شمار نمی‌رود و نام آن نحل است؛ چرا که خداوند مـی‌فرمایـد: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئًا» [و به یکی از آنان مـال فراوانـی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید] منظور از آن نحل مـی‌باشـد و بـه معنـای مهریـه نیست، آیا نمی‌دانی اگر مرد به زن خود مهریه‌ای بدهد و سپس زن، مختلعـه گـردد؛ یعنی در عوض پرداخت مالی به شوهر خود از او طلاق بگیرد، مرد می‌تواند مهریـه را به طور کامل از زن بگیرد.

پس هر چه بر مهریـه سنت رسول صلی الله علیه و آله اضافه باشد، همان طور که گفتم، نحل است، و از همین روست که اگر به دلیلی، مهریـه نساء آن زن بـر آن زن لازم آید، باید همان بپردازد. گفتم: چگونه باید مهریه نسـاء را پرداخـت کنـد و میزان آن چقدر است؟ فرمود: مهریه زنان مؤمن، پانصد تاست که مهریه سنت اسـت که گاهی کمتر از پانصد تا هم هست، اما بیشتر از آن نمی‌باشد و هر که مهریه سنت او و مهریه نساء او کمتر از پانصد تا باشد، باید آن را به مرد پرداخت کند و هر کـه با مهریه، فخر فروشی کند و اسراف نماید و بر مهریه سنت، چیزی بیفزاید، سپس به هر دلیلی، مهریه نساء بر او واجب شود، بر مهریه سنت که پانصد درهم است، نبایـد چیزی اضافه کند.[1]

۴) یونس عجلی نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» پرسیدم و ایشان فرمود: میثاق کلمه‌ای است که پیوند ازدواج بـا آن منعقد می‌شود و غلیظ، آبی است که مرد به رحم زن می‌ریزد.[2]

۵) طبرسی می‌گوید: میثاق غلیظ، همان عهد و پیمانی اسـت کـه از شـوهر در زمان عقد گرفته می‌شود تا بر طبـق آن، زن را بـه نیکـی نگـه دارد و یـا او را بـه شایستگی طلاق دهد. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیـه السـلام روایـت شده است.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۶۸.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۰.

﴿وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۲۳)﴾

[و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند، نکاح مکنید، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است؛ چرا که آن زشتکاری و (مایه) دشمنی و بد راهی بوده است * (نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که (آنها دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید. پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست (که با دخترانشان ازدواج کنید) و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند و جمع دو خواهر با همدیگر، مگر آن چه که در گذشته رخ داده باشد، که خداوند آمرزنده مهربان است]

۱) علی بن ابراهیم: در مورد این آیه فرمود: در میان عرب، مرسوم بوده است که با زنان پدرانشان ازدواج می‌کردند و اگر مردی فرزندان زیادی داشته و همسری نیز داشت که مادر آنان نبود، هر یک از فرزندانش نسبت به آن زن ادعای ازدواج داشتند و خداوند این گونه ازدواج را بر آنان حرام گردانید و سپس می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ»[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می‌کند: اگر خداوند به واسطه این آیه در سوره احزاب «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۳.

رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعدِهِ أَبَدًا»[1] [و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است] همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مردم حرام نمی‌گردانید، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه این آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ابَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» بر حسن و حسین علیهما السلام حرام می‌شدند و به خیر و صلاح مرد نیست که با همسر جدش ازدواج کند.[2]

۳) ابن بابویه نقل می‌کند که علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن سرور که خداوند از آنها راضی باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت، نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام در مجلس مامون در مرو حاضر شد و در آن مجلس، گروهی از مردم عراق نیز حضور داشتند و سخن به آن جا رسید که امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند در آیه تحریم می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»... تا آخر آیه. حال به من بگویید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود می‌توانست با دخترم و دختر دخترم و فرزندانی که از صلب من باشند و زاد و ولد کرده باشند، ازدواج کند؟ گفتند: خیر، و سپس فرمود: و به من بگویید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، صحیح بود که با یکی از دختران شما ازدواج کند؟ گفتند: بله، و ایشان فرمود: و این کلام نشان می‌دهد که ما از آل او هستیم و شما نیستید، و گرنه دختران شما نیز به مانند دختران ما بر ایشان حرام بودند. بدین ترتیب ما از آل او و شما از امت او هستید.[3]

۴) ابن بابویه نقل می‌کند که ابو احمد هانی از محمد بن محمود عبدی که خدا از او راضی باشد، از ابی محمد بن محمود، در حدیثی مرفوع از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان به گفت و گوی خود با هارون الرشید اشاره کرده و فرمود: به او گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از مرقد خود برخیزد و زنده شود و دخترت را از تو خواستگاری کند، آیا به ایشان پاسخ مثبت می‌دهی؟ گفت: پناه بر خدا، چرا ندهم، بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم. گفتم: اما ایشان از من خواستگاری نمی‌کند و من نیز به ایشان زن

---

۱- احزاب/ ۵۳.
۲- کافی، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱.
۳- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶، باب ۲۳، ح ۱.

نمی‌دهم. گفت: چرا؟ گفتم: چرا که ایشان جد من است، ولی جد شما نیست. گفت: آفرین بر تو ای موسی.[1]

۵) عیاشی از حسین بن زید نقل می‌کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه این آیه بر ما حرام گردانید «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ابَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء»[2]

۶) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ابَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء» لذا نیکو نیست که مردی با همسر جدش ازدواج کند.[3]

۷) محمد بن مسلم از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در مورد این آیه فرمود: «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» منظور از آنها زنانی هستند که خداوند در این آیه بر او حرام گردانید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»

۸) محمد بن مسلم از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت که با او ارتباط داشت. آن کنیز را به مرد دیگری فروخت و آن مرد، او را آزاد کرده و کنیز ازدواج کرد و صاحب فرزند شد؛ آیا درست است که صاحب اول کنیز با دختر کنیز ازدواج کند؟ فرمود: خیر، دختر بر او حرام است؛ چرا که او فرزند خوانده صاحب اولش می‌باشد و در این میان، بین زنان آزاد و کنیزان فرقی نیست و سپس آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند] را قرائت کرد.[4]

۹) ابو عباس در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت و پس از این که از او بهره گرفت، او را فروخت، آیا چنین فردی می‌تواند با دختر کنیز ازدواج کند؟ فرمود: خیر، دختر کنیز جزو کسانی است که در آیه: «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته] آمده است.[5]



---

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۰، باب ۷، ح ۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۶۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۷۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۷۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۷۳.

۱۰) ابا حمزه نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج کرد و قبل از این که با او تماسی داشته باشد، طلاقش داد، آیا دختران زن بر او حلال است؟ فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره قضاوت نموده و فرموده است: اشکالی ندارد، چرا که خداوند می‌فرماید: «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید، پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست] اما اگر او با دختر ازدواج می‌کرد و قبل از تماس با او طلاقش می‌داد، دیگر مادر آن دختر بر او حلال نبود. گفتم: آیا این دو، در این مورد یکسان نیستند؟ فرمود: خیر، آن یکی، مثل این نیست، وقتی خداوند می‌فرماید: «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» در آن استثنایی قرار نداده است؛ اما در آن جا «وَرَبَائِبُكُمُ...» شرط قائل شده است. بدین ترتیب می‌توان گفت: «و ربائبکم» را به صورت مشروط و «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» را به صورت مبهم و بدون قید و شرط آورده است.[1]

۱۱) منصور بن حازم نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی که با زنی ازدواج کند و با او تماسی نداشته باشد، آیا مادر آن زن بر او حلال است؟ فرمود: کسی از ما چنین کرد و اشکالی در آن نیست. گفتم: به خدا قسم، شیعه تنها به واسطه این کار بر سایر مردم افتخار می‌کند و ابن مسعود در مورد این حکم بزرگ و با شکوه، فتوا داده است که اشکالی در آن نیست. سپس علی علیه السلام در آن زمان به او فرمود: این را از کجا گفتی؟ و او گفت: از آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست] حضرت به او فرمود: در این جا استثنا وجود دارد و «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» به صورت آزاد و بدون قید و شرط آمده است. با بیان این ماجرا، ساکت شده و از گفتار خود پشیمان شدم و سپس به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، شما در این باره چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: ای شیخ! به من می‌گویی که علی علیه السلام در این باره، قضاوت نموده است؛ آن گاه از من

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۷۴.

می‌پرسی که من در این باره چه می‌گویم؟![1]

۱۲) عبید از امام صادق علیه السلام در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت و پس از بهره گرفتن از او، آن را فروخت، آیا چنین کسی می‌تواند با دختر کنیز ازدواج کند؟ فرمود: خیر، همان طور که خداوند می‌فرماید: «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ»[2] [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید].

۱۳) اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد و او از پدرش علیه السلام و او از علی علیه السلام نقل می‌کند که «ربائب» بر شما به همراه مادرانشان که با آنان چه با ازدواج یا غیر ازدواج آمیزشی بوده است، حرامند؛ اما «امهات» در آیه، مبهم است و فرقی نمی‌کند که با دختران، آمیزشی شده باشد یا نشده باشد. شما آن چه را که خدا تحریم کرده، تحریم کنید و آن چه را که راجع به آن مبهم سخن گفته است، مبهم گذارید.[3]

۱۴) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن ظریف، از عبدالصمد بن بشیر، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ای ابا جارود! در مورد حسن و حسین علیهما السلام به شما چه می‌گویند؟ گفتم: انکار می‌کنند که آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. فرمود: و شما چه دلیلی بر ادعای خود می‌آورید؟ گفتم: به این آیه در مورد عیسی بن مریم علیه السلام «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ✽ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى»[4] [نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم ✽ و زکریا و یحیی و عیسی] که عیسی بن مریم علیه السلام را از نسل نوح علیه السلام قرار داده است، استناد می‌کنیم.

فرمود: آنها در پاسخ به شما چه گفتند؟ گفتم: آنها می‌گویند ممکن است پسر دختر (نوه دختری) از فرزندان باشد، ولی از صلب محسوب نمی‌شود. فرمود: شما برای آنان چه دلیلی آوردید؟ گفتم: این کلام خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله را

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۷۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۷۷.
۴- انعام/ ۸۴ ـ ۸۵.

گفتم که می‌فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ» [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] فرمود: آنان به شما چه پاسخی دادند؟ گفتم: آنها گفتند، گاهی در کلام عرب آمده است، ابناء رجل (فرزندان مرد) و بعضی‌ها می‌گویند: ابناءنا (فرزندان ما). امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا جارود! از کتاب خدا برای تو نقل می‌کنم که حسن و حسین علیهما السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند که فقط کافر می‌تواند با آن مخالفت کند. گفتم: جانم فدایتان، این در کجای قرآن آمده است؟ فرمود: آن جایی که خداوند می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» تا آخر آیه، که آمده است «وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ» [و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند]، ای ابا جارود! از آنان بپرس که آیا ازدواج با حلیله (زنان) حسن و حسین علیهما السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است؟ اگر گفتند: بله، دروغ گفتند و از حق عدول کردند و اگر گفتند: خیر، یعنی این که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان صلبی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۱۵) محمد بن یعقوب از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نقل می‌کند که در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که کسی آمد و از ایشان در مورد مردی سئوال کرد که با زنی ازدواج کرد، اما قبل از نزدیکی با او، آن زن از دنیا رفت؛ آیا آن مرد می‌تواند با مادر زنش ازدواج کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از میان ما کسانی بودند که چنین عملی انجام دادند و اشکالی در آن نیست. گفتم: جانم فدایتان، شیعه بر قضاوت علی علیه السلام در این امر افتخارآمیز که ابن مسعود، فتوای عدم اشکال آن را داده است، فخر می‌کنند. ابن مسعود به نزد امام علی علیه السلام آمد و از ایشان در این باره پرسید. ایشان به او فرمود: چنین فتوایی را از کجا آوردی؟ ابن مسعود گفت: از آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آنها دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید، پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست] و علی علیه السلام فرمود: این دارای استثنا است و «و أمهاتِ نسائِكُم» بدون قید و شرط آمده

است.

امام صادق علیه السلام به مرد گفت: آیا این روایت را که این مرد از علی علیه السلام نقل کرد، نشنیدی؟ راوی گوید: هنگامی که برخاستم، پشیمان شدم و با خود گفتم: عجب کار بدی کردم، ایشان فرمود: کسی از میان ما چنین کرد و ما اشکالی در کار او ندیدیم و من گفتم علی علیه السلام در این باره حکم فرموده است. پس از آن دوباره امام صادق علیه السلام را دیدم و به ایشان گفتم: جانم فدایتان، در باره سئوال آن مرد، آن چه را که گفتم لغزشی از سوی من بود، شما در این باره چه می‌فرمایید؟ فرمود: ای شیخ! مسئله‌ای که علی علیه السلام در آن حکم فرموده است را به من می‌گویی، آن گاه از من می‌پرسی که نظر تو در باره آن چیست؟[1]

۱۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که کنیزی داشت و آن کنیز آزاد شد و ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد، پرسیدم و این که آیا شایسته است که صاحب اول آن کنیز با دخترش ازدواج کند؟ فرمود: آن دختر بر او حرام است و در این باره میان کنیز آزاد و اسیر، فرقی نیست، و سپس آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند] را قرائت کرد. و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین و از محمد بن مسلم از یکی از دو امام علیه السلام چنین حدیثی را نقل کرد.[2]

۱۷) احمد بن محمد از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در مورد مردی پرسیدم که کنیزی داشت و از آن بهره گرفت؛ آیا می‌تواند با دخترش ازدواج کند؟ ایشان فرمود: خیر، این مسئله مانند آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند] می‌باشد.[3]

۱۸) شیخ در کتاب استبصار با سند خود از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از عبدالله بن جبله، از ابن بکیر، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۲۳ ، ح ۴.
۲- کافی، ج۵، ص ۴۳۳ ، ح ۱۰.
۳- کافی، ج ۵،ص ۴۳۳ ، ح ۱۲.

ایشان در مورد مردی پرسیدم که کنیزی داشت و از او بهره گرفت، آیا می‌تواند با دختر کنیز ازدواج کند. فرمود: خیر. این مصداق این آیه است «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ»[1] [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند].

۱۹) شیخ با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن موسی خشّاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار، از جعفر و از پدرش علیه السلام نقل می‌کند که علی علیه السلام می‌فرمود: رَبائِب بر شما به همراه مادرانشان که با آنان چه از طریق ازدواج یا غیر ازدواج، آمیزشی بوده است، حرام‌اند. امهات در آیه، مبهم است و فرقی نمی‌کند که با دختران، آمیزشی شده باشد یا نشده باشد. شما آن چه را که خدا تحریم کرده، تحریم کنید و آن چه مبهم راجع به آن سخن گفته، مبهم گذارید.[2]

۲۰) علی بن ابراهیم می‌گوید: خوارج ادّعا می‌کردند مردی که همسرش دختری داشته باشد و مرد وی را تربیت نکرده باشد و در حِجر مرد تربیت نیافته باشد، بر او حلال است. و استناد آنان این آیه از قرآن بود که «اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم» اما امام صادق علیه السلام فرمود: بر آنان حلال نیست.[3]

۲۱) شیبانی در نهج البیان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در مورد «إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» می‌فرماید: منظور از آن، زمان یعقوب نبی علیه السلام می‌باشد.

۲۲) عیاشی از عیسی بن عبدالله نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد دو خواهر کنیزی سئوال شد که یکی از آنان با مردی ازدواج کرد؛ آیا خواهر دیگر نیز بر آن مرد حلال است؟ فرمود: در صورتی می‌تواند با خواهرش ازدواج کند که با او نزدیکی از فرج نکند و اگر این کار را نکند، برایش بهتر است؛ مانند زنی که در حال حیض بر شوهرش حرام است که از فرج با او نزدیکی کند و خداوند نیز در این باره می‌فرماید: «وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ»[4] [و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند]. و آیه «وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إَلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» [و جمع دو

---

۱- استبصار، ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۵۸۱.
۲- استبصار، ج ۳ ، ص ۱۵۶، ح ۵۶۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۳.
۴- بقره/ ۲۲۲.

خواهر با همدیگر مگر آن چه که در گذشته رخ داده باشد که خداوند آمرزنده مهربان است] بدین معناست که در این نوع ازدواج، مرد با همسرش مانند زن حائض از فرج نزدیکی نمی‌کند. ولی می‌تواند از طرق دیگر، نزدیکی کند.[1]

۲۳) ابی عون نقل می‌کند که از ابا صالح حنفی شنیدم که می‌گفت: روزی علی علیه السلام فرمود: سئوالات خود را از من بپرسید، و ابن کواء گفت: در مورد ازدواج با دختر خواهر رضاعی و در مورد ازدواج با دو خواهر کنیز توضیحی می‌خواهم. حضرت فرمود: تو در گمراهی هستی، از چیزی بپرس که به تو مربوط باشد و سودی به تو ببخشد. ابن کواء گفت: ما از چیزی که نمی‌دانیم، می‌پرسیم و اگر از آن آگاهی داشتیم، سئوال نمی‌کردیم. حضرت فرمود: ازدواج با دو خواهر کنیز را آیه‌ای از قرآن حلال و آیه دیگر حرام کرده است و من نیز آن را حلال نمی‌کنم و حرام نمی‌دانم و نه خود و نه هیچ یک از اهل بیتم چنین ازدواجی نخواهند کرد.[2]

۲۴) شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان نقل کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی دو کنیز خواهر داشته باشد و با یکی از آنان ازدواج کند و سپس به دیگری میل و رغبت یابد که با او نیز ازدواج کند، زمانی می‌تواند چنین کاری کند که اولی را از خانه‌اش بیرون براند؛ یعنی یا او را ببخشد و آزاد کند و یا این که بفروشد و اگر او را به پسرش ببخشد، می‌تواند دیگری را جایگزین او نماید.[3]

۲۵) شیخ با سند خود از بَزَوفَری، از حمید بن زیاد، از حسن از محمد بن زیاد، از معاویة بن عمار نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که دو کنیز خواهر داشته باشد که با یکی آمیزش داشته است، سپس به دیگری میل یابد، چنین فردی چه باید بکند؟ فرمود: اولی را کنار بگذارد و با دومی آمیزش کند. گفت: به ایشان گفتم: اگر میلش به اولی نیز کشید، چه؟ فرمود: زمانی می‌تواند با یکی ازدواج کند که دیگری از تملکش بیرون رود.[4]

۲۶) شیخ از بزوفریّ و او از حمید و او از حسن بن سماعه روایت می‌کند که

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۷۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۷۹.
۳- تهذیب، ج ۷، ص ۲۸۸ ، ح ۱۲۱۲.
۴- تهذیب، ج ۷، ص ۲۸۸ ، ح ۱۲۱۳.

حسین بن هاشم از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که ایشان فرمود: محمد بن علی علیه السلام در مورد دو خواهر کنیزی که در نزد مردی بودند، به نقل از علی علیه السلام فرمود که ایشان فرمودند: «آیه‌ای آن را حلال و آیه دیگر آن را حرام می‌داند و من نیز آن را بر خود و فرزندانم حرام می‌کنم» و این کلام با آن چه ما گفتیم، منافاتی ندارد؛ چرا که علی علیه السلام فرمود: «آیه‌ای ازدواج با آن دو را حلال شمرده است» و منظور، تملک بدون آمیزش است. آن جا که می‌فرماید «آیه‌ای آن را حرام کرده است» منظور، آمیزش بدون تملک است. بنابراین منافاتی میان این دو آیه و این دو کلام از علی علیه السلام وجود ندارد و آن جا که می‌فرماید: «من آن را بر خود و فرزندانم حرام می‌کنم» منظور ایشان قسمت تحریم آمیزش می باشد و شاید هم منظور ایشان کراهت جمع هر دو در تملک، براساس آن چه گفتیم، باشد.[1]

۲۷) شیخ با سند خود از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد، پسران حسن و از پدرشان، از ثعلبة بن میمون، از معمر بن یحیی بن سام[2] نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد روایتی که مردم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند، پرسیدیم و روایت در مورد ازدواج‌هایی بود که کسی را به آن امر نمی‌کرد و تنها آن را بر خود و فرزندانش تحریم کرده بود. پرسیدیم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیه‌ای چنین ازدواجی را حلال و آیه دیگر آن را حرام دانسته است. گفتیم: یعنی یک آیه، دیگری را نسخ می‌کند یا هر دو آیه محکمند و باید بدان عمل کرد؟ فرمود: زمانی که آن را بر خود و فرزندانش نهی کرد، این مسئله را نیز کاملا توضیح داد. گفتیم: چه چیزی باعث شده است که آن را به صراحت برای مردم توضیح ندهد؟ فرمود: ترس از این که از کلام او پیروی و اطاعت نکنند و گرنه اگر قدم‌های امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و استوار می‌شد، کتاب خدا را به طور کامل اجرا می‌کرد و کلمه حق را نیز به تمامی بر پا می‌داشت.[3]

۱- تهذیب، ج ۷، ص ۲۸۹، ح ۲۱۱۵.
۲- محمد بن یحیی بن سام ضَبّیّ گاهی به جدش نسبت داده شده است. او از برادرش و از ابا جعفر، امام باقر علیه السلام و از فاطمه سلام الله علیها دختر علی علیه السلام روایت می‌کند. به تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۲۴۹ مراجعه شود، معجم رجال الحدیث ج ۱۸، ص ۲۷۰.
۳- استبصار، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۶۲۹.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»

[و زنان شوهردار (نیز بر شما حرام شده است) به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید. (این) فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این (زنان نام برده) برای شما حلال است که زنان دیگر را به وسیله اموال خود طلب کنید، در صورتی که پاکدامن باشید و زنا کار نباشید]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی أیوب، از محمد بن مسلم نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: بدین معناست که مرد به غلام خود که کنیز او را در اختیار دارد، دستور می‌دهد که از کنیز دوری کن و به او نزدیک نشو؛ آن گاه آن مرد کنیز را نگاه دارد تا حیض ببیند و سپس با او نزدیکی کند و زمانی که پس از نزدیکی دوباره حیض شد، آن کنیز را بدون عقد نکاح به غلام بازگرداند.[1]

۲) عیاشی از محمد بن مسلم نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: بدین معناست که مرد به غلام خود که کنیز او را در اختیار دارد، دستور دهد و بگوید که از آن کنیز دوری کن و به او نزدیک نشو و آن گاه، آن مرد، کنیز را نگاه دارد تا حیض ببیند و سپس با او نزدیکی کند و چون بعد از نزدیکی، دوباره حیض شد او را بدون عقد نکاح به غلام بازگرداند.[2]

۳) ابا بصیر از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسید و ایشان فرمود: منظور از آن، زنان شوهردار هستند.[3]

۴) ابن سنان گفته است که شنیدم امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فرمود: یعنی به غلام که کنیز تو را در اختیار دارد، دستور دهی که از آن کنیز دوری کن تا حیض شود و سپس خود با

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۸۱، ح ۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۸۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۱.

آن کنیز نزدیکی کنی.[1]

۵) ابن مسکان از ابابصیر، از یکی از دو امام بزرگوار علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» نقل می‌کند که ایشان فرمودند: منظور از آن زنان شوهردار است و «إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» بدین معناست که اگر کنیزت را به همسری غلامت در آوردی، هر زمان که خواستی، می‌توانی آن را از غلام جدا کنی. گفتم: اگر به ازدواج کسی غیر از غلامش درآید، چه؟ فرمود: تا آن کنیز را خریداری نکرده، نمی‌تواند آن را از شوهرش جدا کند و اگر آن را خرید، مانند کالایی در دست دیگری است که اگر خریدار خواست می‌تواند او را از شوهر جدا کند و اگر نخواست نزد او باقی بگذارد.[2]

۶) ابن خُرَّزاذ از کسی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده بود، نقل می‌کند که ایشان در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» فرمود: آنان زنان شوهردارند.[3]

۷) ابن بابویه در کتاب فقیه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» پرسیده شد و ایشان فرمود: آنان زنان شوهردارند و «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»[4] [زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده] زنان پاکدامن‌اند.[5]

۸) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «كتاب الله عليكُمْ» فرمود: یعنی حجت خدا بر شما در باره آن چه می‌گوید و آیه «وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» یعنی ازدواج با زنان پارسا و غیر زناکار.[6]

.فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۴.
۴- مائده/ ۵.
۵- من لایحضره فقیه، ج ۳، ص ۲۷۶، ح ۱۳۱۳.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۴.

مِن بَعدِ الفَرِيضَةِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲۴)،

[و زنانی را که متعه کرده‌اید، مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از (تعیین مبلغ) مقرر با یکدیگر توافق کنید (که مدت عقد یا مهر را کم یا زیاد کنید)، مسلما خداوند دانای حکیم است]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید و از ابابصیر نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد متعه سئوال کردم و ایشان فرمود: در قرآن این آیه نازل شده است که «فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيكُم فِيمَا تَرَاضَيتُم بِهِ مِن بَعدِ الفَرِيضَةِ»[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از کسانی که او نام برده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: در اصل، این گونه نازل شده است: «فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ ـ الی اجل مسمی ـ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً».[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابوعمیر، از عمیر بن اذینه، از زراره روایت نموده است که گفت: عبدالله بن عمر[3] لیثیّ نزد امام باقر علیه السلام آمد و به ایشان گفت: در مورد متعه زنان چه می‌فرمایی؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال نموده است و تا روز قیامت حلال می‌باشد. گفت: ای ابو جعفر! چنین می‌گویی و چندی پیش عمر آن را تحریم نموده و انجامش را نهی کرده است.

فرمود که: اگر چه این کار را هم کرده باشد. گفت: من تو را به خدا پناه می‌دهم از آن چه گفتی و چیزی را که عمر حرام کرده است، حلال کنی. گفت: ایشان فرمود: به راستی که تو بر رای یار خود هستی و من بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، بیا تا ملاعنه کنیم که گفته درست همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و باطل آن چیزی است که رفیق شما گفته است. گفت:

۱- کافی، ج ۵ ،ص ۴۴۸ ، ح ۱.
۲- کافی، ج ۵، ص ۴۴۹ ، ح ۳.
۳- کافی، ج ۵ ،ص ۴۴۹ ، ح ۴.

عبدالله بن عمر جلو آمد و گفت: اگر زنان، دختران، خواهران و دختران عموی شما چنین کنند، خشنود می‌شوید؟ گفت: هنگامی که از زنان و دختران عمویش یاد کرد، امام، روی از وی درهم کشید.[1]

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از ابو مریم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: در مورد متعه در قرآن آیه نازل شده است و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم چنین بوده است.[2]

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن حسن بن رباط، از حریز، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، روایت نموده است که گفت: شنیدم که ابو حنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد متعه سئوال کرد و ایشان فرمود: از کدام یک از دو متعه می‌پرسی؟ گفت: در مورد متعه حج از شما سئوال کرده بودم، حال در مورد متعه زنان برایم بگو، آیا صحیح است؟

فرمود: پناه بر خدا! آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» ابو حنیفه گفت: به خدا سوگند، گویی این آیه را هرگز نخوانده بودم.[3]

۶) هم او از تعدادی از یاران ما، از سهیل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از محمد بن مسلم، روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَةِ» فرمود: آن چه پس از نکاح، طرفین رضایت داده باشند، جایز است و چیزی که پیش از نکاح بوده جایز نیست؛ مگر با کسب رضایت زن و در مقابل چیزی که مرد به او بدهد و زن بپذیرد.[4]

۷) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد روایت کرد که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد متعه پرسیدم، فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ

---

۱- عبدالله بن عمر لیثی، نگاه کنید به معجم رجال الحدیث ج ۱۰ ص ۲۶۹ و ۲۷۲.
۲- کافی، ج ۵، ص ۴۴۹، ح ۵.
۳- کافی، ج ۵، ص ۴۴۹، ح ۶.
۴- کافی، ج ۵، ص ۴۵۶، ح ۲.

الْفَرِيضَةِ».[1]

۸) عیاشی: محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که فرمود: جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنها با وی در غزوه‌ای شرکت کردند و ایشان متعه را برای آنها حلال نمود و حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر پسر خطاب قبل از من در این مورد پیش دستی نمی‌نمود، هیچ کسی جز انسان شقی و تیره‌روز، زنا نمی‌کرد.

ابن عباس می‌گفت: « فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ ـ إلی أجل مسمی ـ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» و آنها آن را انکار می‌کنند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها آن را حرام نکرده، بلکه حلال نیز نموده است.[2]

۹) ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره متعه فرمود: این آیه نازل شده است: « فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَةِ» حضرت فرمود: در صورتی که مدت تعیین شده به سر آمد، اضافه نمودن مدت از سوی طرفین جایز است. می‌فرماید: زن با رضایتمندی خودش، یک مدت زمان دیگری را برای تو حلال سازد، پس تا زمانی که عده خود را که دو دوره قاعدگی طول می‌کشد، سپری ننماید، بر غیر تو حلال نخواهد شد.[3]

۱۰) ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که ایشان آیه را این چنین قرائت می‌کرد: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ ـ إلی أجل مسمی ـ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَةِ» پس فرمود: به این معنی که مرد با تعیین مدت با زنی ازدواج کند و پس از پایان مدت معین شده، تغییر تازه‌ای به عمل آورد.

۱۱) عبدالسلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که گفت: به ایشان گفتم: در مورد متعه چه می‌فرمایی؟ فرمود: کلام خداوند را: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ ـ إلی أجل مسمی ـ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَةِ». گفتم: فدایت گردم، آیا از جمله چهار (زن) است؟

۱- قرب الاسناد، ص ۲۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۸۶.

فرمود: خیر، او اجاره‌ای است. گفتم: به نظر شما، زن و مرد اگر بخواهند مـی‌تواننـد پیش از پایان مهلت مقرر، آن را تمدید نمایند؟ فرمود: در صورتی که با رضایتمندی طرفین و با تعیین زمان و مدت اضافی باشد. اشکالی ندارد و فرمود: پـس از پایـان مهلت مقرر می‌تواند آن را تمدید کند.

۱۲) سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از قاسم بن ربیع ورّاق و محمـد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از میّـاح مـدائنی، از مفضـل بـن عمـر روایت نموده است که او برای امام جعفر صادق علیه السلام نوشته، پس پاسخ امـام را دریافت نموده و حدیث آن طولانی است و در آن، امام فرموده اسـت: اگـر مـرد مسلمانی بخواهد زنی را متعه کند، آن کند که خداوند اراده نموده اسـت و براسـاس کتاب و سنت پیامبر، نکاحی توافقی بکند، به دور از زنا و براساس مـدت و اجـرت که با هم توافق کرده‌اند؛ همچنان که خداوند بزرگ فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» اگر هـر دو علاقمند به تمدید مهلت بر پایه همان اجرت باشند، در آخرین روز تعیین شده و قبل از غروب آفتاب می‌توانند نسبت به تمدید مهلت اقدام نماینـد. در صـورتی کـه روز آخر بدون تمدید سپری گردید، دیگر جایز نیست، مگر بـا تصـمیم دیگـری و لازم نیست بین آنها عده‌ای باشد، مگر برای مردی دیگر. پس اگر زن، مرد دیگـری را بخواهد، باید ۴۵ روز عدّه بگیرد، میراثی بین آنها وجود نـدارد. پـس از آن اگـر بخواهد می‌تواند با دیگری متعه کند و این تا روز قیامـت حـلال اسـت و اگـر هـم خواست، می‌تواند تا ابد فقط با همان مرد و اگر بخواهد، می‌تواند با بیست مرد، متعه نماید؛ البته به شرط گرفتن ۴۵ روز عدّه پس از ترک هر کدام، و این کار تا ابدالدهر بر او حلال است؛ همه در حدودی که خداوند از زبان پیامبرش بیان نموده است که: «وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»[۱]-[۲] [و هـرکس از حـدود الهـی درگـذرد، بـر خویش ستم کرده است]

۱۳) شیبانی در مورد آیه شریفه: «و لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِـن بَعْـدِ الفريضَـة» از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرموده‌اند: یعنی این که مرد، اجرت را اضافه کند و زن، مدّت را.

۱- طلاق / ۱.
۲- بصائرالدرجات، ص ۸۶.

«وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَن تَصْبِرُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۵)».

[و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به همسری (خود) درآورد، پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است. (همه) از یکدیگرید؛ پس آنان را با اجازه خانواده‌شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بدهید (به شرط آن که) پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند. پس چون به ازدواج (شما) درآمدند، اگر مرتکب فحشا شدند، پس بر آنان نیمی از عذاب (=مجازات) زنان آزاد است. این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از آلایش گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابـن فضـال، از ابن بکیر، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امروز سزاوار نیست که یک مرد آزاده با یک کنیز ازدواج کند، این در جایی بود که خداوند فرموده: «وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً» و طول به معنی مهریه است و مهریه زن آزاده، امروز به اندازه مهریه کنیز و یا کمتر از آن است.[۱]

۲) عیاشی: به نقل از محمد بن صدقه بصری روایت می‌کند که گفـت: از او در مورد متعه سئوال کردم، آیا به منزله کنیزکان نیست؟ گفت: آری، آیا این سخن الهـی را نخوانده‌ای که: «وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَـاتِ». تـا جایی که می‌فرماید: «وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» همان طور که بر مرد، جـایز نیسـت بـا کنیز ازدواج کند و می‌تواند با زن آزاد ازدواج کند، به همان صورت برای مرد جـایز

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۷.

نیست که کنیز را متعه کند، ولی می‌تواند با زن آزاد ازدواج کند.[1]

۳) طبرسی به روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفته است: «وَمَن لَمْ یَسْتَطِعْ مِنکُمْ طَوْلاً» به عبارتی دیگر، اگر کسی از شما چاره‌ای نداشت.[2]

۴) طبرسی در کتاب التهذیب به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد ابن محمد بن ابو نصر، عن داود بن حُصین، از ابوعباس بقباق، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: آیا مرد می‌تواند با کنیز بدون اطلاع خویشاوندانش ازدواج کند؟ فرمود: اگر چنین کند، زنا است، خداوند بزرگ می‌فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».[3]

۵) طبرسی به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابو نصر روایت نموده است که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا مرد می تواند زن را با اطلاع بستگانش متعه کند؟ فرمود: آری، خداوند بزرگ می‌فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».[4]

۶) ابن بابویه در کتاب الفقیه به نقل از داوود بن حصین، از ابو عباس بقباق روایت می‌کند که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: آیا مرد می تواند بدون اجازه خویشاوندان زن، با او ازدواج کند؟ فرمود: آن زنا است، خداوند بزرگ می‌فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».[5]

۷) عیاشی به نقل از احمد بن محمد بن ابونصر روایت نموده است که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم. آیا می‌تواند کنیز را با اجازه بستگانش متعه کند؟ فرمود: آری، خداوند فرموده است: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».[6]

۸) ابو عبّاس روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: آیا مرد می‌تواند بدون اجازه بستگان کنیز، او را متعه کند؟ فرمود: اگر چنین کند زناست، خداوند می‌فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».[7]

۹) عبدالله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۹۰.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۳.
۳- تهذیب، ج ۷ ،ص ۳۴۸ ، ح ۱۴۲۴.
۴- تهذیب، ج ۷ ،ص ۲۵۷، ح ۱۱۱۰.
۵- من لا یحضره الفقیه، ج ۳ ،ص ۲۸۶، ح ۱۳۶۱.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۸۹.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۹۱.

است که گفت: از ایشان در مورد زنان محصنه سئوال کردم، فرمود: منظور زنان مسلمان است.[1]

۱۰) محمد بن مسلم، به نقل از یکی از دو امام علیه السلام می‌گوید: از ایشان در خصوص معنی آیه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» در باب کنیزکان پرسیدم فرمود: «با آنها نزدیکی شده باشد.» گفتم: اگر با آنها نزدیکی نشده باشد، بر آنها حدّی جاری نمی‌شود؟ فرمود: آری.[2]

۱۱) عبدالله بن سنان به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» در خصوص کنیزکان روایت کرده است که فرمود: «احصنّ» به معنی این است که با آنها آمیزش شده باشد. گفتم: در صورتی که با آنها آمیزش نشده باشد و مرتکب عملی شده‌اند که مستوجب حدّ است، آیا بر آنها حد جاری می‌شود؟ فرمود: آری، نیمی از حدّ؛ اما در صورتی که محصنه باشد و زنا کند، باید سنگسار شود.[3]



۱۲) به نقل از حریز روایت شده است که گفت: از حضرت در مورد معنی مُحصَن پرسیدم که چیست؟ فرمود: کسی که بی‌نیاز است.[4]

۱۳) قاسم بن سلیمان روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» سئوال کردم، فرمود: منظور، نکاحِ آنان است، اگر مرتکب فحشا شوند.[5]

۱۴) عبّاد بن صُهَیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوار مرد مسلمان نیست که با کنیزکان ازدواج کند؛ مگر کسی که از فجور و زنا بترسد و از کنیزکان تنها یکی بر وی حلال است.[6]

۱۵) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی ابن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام بزرگوار روایت کرده

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۹۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۶.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۷.

است که گفت: از ایشان در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» پرسیدم، فرمود: یعنی با آنها آمیزش شود. گفتم: اگر چنین نکند، حدی بر آنها جاری نمی‌شود؟ فرمود: آری.[1]

۱۶) هم او، از علی، از پدرش، از ابن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بردگان و کنیزکان را در صورت ارتکاب زنا، اگر مسلمان و کافر و نصرانی باشند، به پنجاه ضربه شلاق بدون سنگسار و تبعید محکوم نموده است.[2]

۱۷) و او، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، روایت کرده است که گفت: از ایشان در مورد حکم افترای برده به آزاد سئوال کردم؛ فرمود: هشتاد ضربه شلاق. گفتم: اگر مرتکب زنا شود چه؟ فرمود: پنجاه ضربه شلاق زده شود.[3]

۱۸) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حَضرمی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد بنده زر خریدی که اتهام ناروایی به آزاده‌ای وارد کند، پرسیدم. فرمود: هشتاد ضربه شلاق محکوم می‌شود، این از حقوق مردم است، اما در مسائل مربوط به حقوق خداوند بزرگ، این است که نصف حد بر وی جاری شود. گفتم: آن چه از حقوق خداوند است، چیست؟ فرمود: اگر مرتکب زنا یا شرب خمر شود. اینها از حقوق خداوند است که حکم آن نصف حَد است.[4]

۱۹) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از یونس، از ابو بصیر، روایت نموده است که امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» فرمود: یعنی اگر با آنها آمیزش شود. گفتم: به نظر شما اگر با آنها آمیزش نشود و مرتکب عمل ناروا شوند بر آنها حدی جاری نیست؟ فرمود: آری.[5]

۲۰) شیخ به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو نصر، از جمیل، از

۱- کافی، ج ۷ ص، ۲۳۵ ،ح ۶.
۲- کافی، ج ۷ ،ص ۲۳۸، ح ۲۳.
۳- کافی، ج ۷، ص ۲۳۴، ح ۲.
۴- کافی، ج ۷ ،ص ۲۳۷، ح ۱۹.
۵- تهذیب، ج ۱۰ ، ص ۱۶، ح ۴۳.

برید، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر برده‌ای زنا کند، به او پنجاه ضربه شلاق زده می‌شود، و اگر عملش را تکرار نماید، پنجاه ضربه دیگر و اگر تکرار کرد، پنجاه ضربه... تا هشت بار، در صورتی که هشت بار زنا کند، کشته می‌شود و حاکم باید به ازای بهای آن بَرده از بیت‌المال به اربابان وی پرداخت نماید.[1]

۲۱) شیخ به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از حارث، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد کنیزی که مرتکب زنا شود روایت نموده است که فرمود: به اندازه نصف حد شلاق زده شود، چه شوهر داشته باشد، چه نداشته باشد.[2]

۲۲) علی بن ابراهیم گفت: حضرت امام جعفر صادق فرموده است که: به این دلیل، بار هشتم کشته می‌شود که خداوند به او رحم کرده و نخواسته است که طناب بردگی و حدّ آزاده را یک جا بر او روا دارد.[3]



۲۳) و علی بن ابراهیم: در مورد آیه شریفه «وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» فرمود: یعنی آن زن را به عنوان معشوقه قرار ندهد.[4]

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)»**

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما (انجام گرفته) باشد و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است * و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را در آتشی درآوریم و این کار بر خدا آسان است]**

۱) شیخ در تهذیب، به نقل از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از سلمه روایت کرده است که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: مردی همچون من که درآمد

---

۱- تهذیب، ج ۱، ص ۲۸، ح ۸۷.
۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷، ح ۸۲.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۴.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۴.

بخور و نمیری دارد و مقروض است؛ آیا می‌تواند این درآمد را تا زمانی که خداوند گشایش فراهم نماید و او وام خود را پرداخت کند، خرج زن و بچّه خود کند، یا با وجود مقروض بودن و تنگدستی و بدی زمانه و دشواری کسب، وام دیگری بگیرد، یا این که صدقه بپذیرد؟ فرمود: قرض مردم را ادا نماید، و مال مردم را نخورد، مگر این که توان باز پرداخت حق آنها را داشته باشد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ» و کسی که بر او وامی هست، قرض نکند، مگر این که قدرت پرداخت داشته باشد؛ حتّی اگر به در خانه‌ها برود و مردم با یکی دو لقمه یا یکی دو خرما او را رد کنند؛ مگر این که کسی را داشته باشد که پس از خودش این حقوق را ایفا نماید. در میان ما کسی نیست که بمیرد و خداوند ولی یا سرپرستی برای او تعیین ننماید تا قرض و وعده‌های او را ادا کند.[1]

۲) عیاشی به نقل از اسباط بن سالم گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت: در مورد آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» برایم بگو. فرمود: منظورش قمار بوده است و اما منظور از «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»، مرد مسلمانی است که به تنهایی به مشرکی یورش می‌برد، وارد منازل آنها می‌شود، پس کشته شود. خداوند مسلمانان را از انجام آن باز داشته است.[2]

۳) و گفت: در روایتی دیگر از ابوعلی، که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است، ایشان فرمود: مردانی از مسلمانانی که تنها به مشرکین حمله‌ور می‌شدند، تا زمانی که می‌کشتند یا کشته می‌شدند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا».[3]

۴) اسباط روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» سؤال کردم، فرمود: منظور، قمار است.[4]

۵) سماعه روایت کرده است که از ایشان در مورد کسی که درآمد ناچیزی

---

۱- تهذیب، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۳۸۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۹۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۰۰.

دارد و مقروض است پرسیدم که آیا آن درآمد را خرج خوراک زن و بچه خود کند، تا زمانی که خداوند گشایشی نماید و او وام خود را پرداخت کند و یا علی رغم مقروض بودن، تنگدستی و دشواری معاش، وام دیگری بگیرد یا صدقه‌ای بپذیرد؟ فرمود: بدهی خود را پرداخت نماید و صدقه قبول کند. مال از مردم نستاند، مگر این که توان ایفای آن را داشته باشد یا قرضی مشروط به توانگری فرد و گشایش حال به او بدهند؛ چون خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ» و کسی که بر گردن او وامی هست، قرض نکند. مگر این که بتواند آن را پرداخت نماید؛ حتی اگر به در خانه‌های مردم مراجعه کند و او را با یکی دو لقمه یا یکی دو خرما رد کنند، مگر این که ولی داشته باشد که پس از خودش این حق را ادا نماید و در میان ما کسی نیست که بمیرد و خداوند ولی یا سرپرستی برای او معین نکند تا قرض و وعده‌های او را ادا کند.[1]



۶) اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام از حسن بن زید، از پدرش از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که: در مورد وضوی جبیره و غسل جنابت فرد مصدوم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سئوال کردم، فرمود: مسح کشیدن بر آن، هم در وضو و هم در غسل جنابت کافی است. گفتم: اگر از شدت سرما از ریختن آب بر بدنش بیم داشته باشد، چطور؟ پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»[2] [و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است].

۷) محمد بن علی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» روایت کرده است که فرمود: قمار را نهی کرد. قریش بر خانواده و مال فرد، قمار می‌کردند، پس خداوند آنها را از این عمل بازداشت و این آیه را قرائت کرد: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» و فرمود: مسلمانان، دشمنان خود را تا درون غارها دنبال می‌کردند، طوری که دشمن بر آنها غالب می‌شد و آنها را می‌کشت، پس خداوند آنها را از ورود به

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۰۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۰۲.

درون غارها در پی دشمن بازداشته است.[1]

۸) طبرسی می‌گوید: در مورد فرموده «**بِالْبَاطِلِ**» دو مقوله وجود دارد: یکی از آنها می‌گوید: باطل به معنی ربا، قمار، کم فروشی و ستم است. گفت: این چیزی است که از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.[2]

۹) در نهج البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: منظور، قمار، سُحت (مال حرام و کسب پلید) ربا و سوگند دروغ است.

۱۰) ابن بابویه در کتاب الفقیه: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که به عمد خود را بکشد، در آتش جهنم جاودان خواهد بود، خداوند بزرگ می‌فرماید «**وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرًا**»[3]

۱۱) ابو علی طبرسی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: معنی آن این است که جان خود را با جنگیدن با کسی که توانش را ندارید، به خطر نیاندازید.[4]

۱۲) علی بن ابراهیم روایت کرده است که: فرد، آن گاه که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غزوات شرکت می‌کرد، بدون دستور پیامبر و به تنهایی به دشمن یورش می‌برد، پس خداوند از خودکشی او بدون دستور پیامبر نهی کرد.

۱۳) و از طریق مخالفین: ابن المَغازلیّ روایتی دارد که آن را به ابن عباس می‌رساند، در مورد این آیه شریفه: «**وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا**» روایت نموده است که اهل بیت پیامبرتان را نکشید که خداوند بزرگ در کتابش می‌فرماید: «**فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ**»[5] [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] گفت: منظور از «ابناء» فرزندان این امت، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و «نساء» زنان آن، فاطمه سلام الله علیها و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۰۳.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۸.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۱۷۶۷.
۴- مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹.
۵- آل عمران/۶۱

منظور از «انفسهم» پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بودند.[1]

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱)﴾

**[اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم]**

۱) محمد بن یعقوب، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از حلبی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه شریفه: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا» فرمود: منظور از کبائر، اعمالی است که خداوند آتش جهنم را بر آنها واجب گردانیده است.[2]

۲) شیخ در تهذیب به نقل از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده حافظ همدانی، از ابو جعفر محمد بن مفضّل بن ابراهیم اشعری روایت کرده است که گفت: حسن بن علی بن زیاد (و او همان وشاء خزاز است که نوه‌ی دختری إلیاس می‌باشد، پس مکث کرد و بازگشت و سپس ادامه داد)، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عبدالله بن ابو یعفور و معلی بن خنیس، از ابو صامت از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بزرگترین گناهان کبیره، هفت گناه است: شرک به پروردگار بزرگ، قتل نفس که خداوند آن را حرام کرده، مگر به حق، خوردن مال یتیم، عاق والدین، قذف محصنات، فرار از جهاد و نبرد و انکار آن چه خداوند نازل کرده است. اما در مورد شرک به خداوند بزرگ؛ آن چه که خداوند در این موضوع در مورد ما نازل کرده به شما رسیده است، آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است را به خدا و رسولش إرجاع دهید؛ و اما قتل نفس حرام؛ همان قتل حسین علیه السلام و اصحابش است و اما خوردن مال یتیمان؛ به راستی که در مورد غنیمت ما به ما ظلم کردند و آن را بردند و امّا عاق پدر و مادر؛ در موردش در قرآن فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ



---

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۴ ح ۳۶۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۹۴.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۱.

أُمَّهَاتُهُمْ»[1] [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] و او برایشان پدر است، پس در زمینه فرزندان و نزدیکان پیامبر عاق پیامبر شدند و اما قذف المحصنات؛ بر منابر، فاطمه سلام الله علیها را قذف کردند و اما فرار از نبرد و جهاد؛ با امیرالمؤمنین علیه السلام بدون اکراه و از روی فرمانبرداری بیعت نمودند، ولی پس از آن از او روی گردان شدند و یاریش نکردند و اما انکار آن چه خداوند فرو فرستاده است؛ به راستی حق ما را منکر شدند که کسی آن را انکار نمی‌کند و خداوند می‌فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».[2]

۳) ابن بابویه گفت: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی‌الله عنه برای ما روایت کرد که گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابوعمیر روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند، کسی غیر از اهل کفر و انکار و اهل گمراهی و شرک در جهنم جاودان نیست و اگر کسی از مؤمنین از گناهان کبیره اجتناب کند، در مورد گناهان صغیره از او باز خواست نخواهد شد، چون که خداوند می‌فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».

۴) محمد بن یعقوب به نقل از ابن محبوب روایت کرده است که گفت: بعضی از یاران ما یا من برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نامه نوشتند و در مورد ماهیت و تعداد گناهان کبیره از ایشان سئوال کردند. ایشان نوشتند که: گناهان کبیره، یعنی کسی که از اعمالی که خداوند آنها را مستوجب آتش جهنم دانسته، دوری کند خداوند بدی‌های او را می‌بخشد؛ البته اگر مؤمن باشد. گناهان کبیره هفت گانه که موجب آتش می‌شود عبارتند از: قتل نفس، عاق والدین، خوردن ربا، اخلاق جاهلی و اعرابی داشتن پس از هجرت، خوردن مال یتیم به ناحق، قذف محصنات و فرار از نبرد.

۵) ابن بابویه در الفقیه، با روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌نویسد: اگر کسی از گناهان کبیره پرهیز نماید، خداوند تمام گناهان او را خواهد بخشید، همچنان که خود می‌فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ

---

۱- احزاب/ ۶.

۲- تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۹، ح ۴۱۷.

سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُدْخَلاً كَرِيمًا» [اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید، دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم].

۶) عیاشی از میسّر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: من و علقمه حَضرمی و ابو حسان عجلی، و عبدالله بن عجلان منتظر امام محمد باقر علیه السلام بودیم، بیرون آمد و فرمود: خوش آمدید، به خدا سوگند که بوی خوش شما و ارواح شما را دوست دارم و گواهی می‌دهم که بر دین خدایید. پس علقمه گفت: اگر کسی بر دین خدا باشد، گواهی می‌دهید که از اهل بهشت باشد؟ گفت: ایشان لحظه‌ای درنگ کرد و سپس فرمود: خود را بیازمایید، اگر گناه کبیره‌ای مرتکب نشده باشید، گواهی می‌دهم. گفتیم: گناهان کبیره چه هستند؟ فرمود: در کتاب خدا هفت گناه است.

گفتیم: آنها را برایمان برشمار. فرمود: شرک به خداوند بزرگ، خوردن مال یتیم، خوردن ربای آشکار، عاق والدین بودن، فرار از نبرد، کشتن مؤمن و قذف محصنه. گفتیم: از ما کسی مرتکب این چیزها نشده است، فرمود: پس شما از اهل بهشت هستید.[1]

۷) معاذ بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای معاذ! گناهان کبیره، هفت گناه است، در مورد ما نازل شده و برای ما واجب گشته است. بزرگترین گناهان، شرک به خدا و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده است و عاق والدین بودن و قذف محصنات و خوردن مال یتیم و فرار از نبرد و انکار حق ما اهل بیت است. اما در مورد شرک به خداوند بزرگ، خداوند در مورد ما گفتنی‌ها را گفته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گفتنی‌ها را گفته و به شما رسیده است، ولی خدا و رسولش را تکذیب کردند. اما در مورد قتل نفس که خداوند حرام کرده است، آنها حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحابش را کشتند. اما عاق والدین، قرآن فرموده است:

«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ و أُمَّهَاتُهُمْ»[2] [پیامبر به مومنان از خودشان و همسرانشان و مادرانشان سزاوارتر است]. و او برای آنها پدر است، آنها

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۱۰۴.
۲- احزاب/ ۶.

در مورد فرزندان و خاندان پیامبر عاق او شدند. اما قذف محصنات، بر منابر فاطمه سلام الله علیها را قذف کردند. اما خوردن مال یتیم، آنها (فیء) حق ما که در کتاب خدا آمده را بردند. اما فرار از لشکر کشی و جنگ، با امیرالمؤمنین علیه السلام بدون اکراه و از روی فرمانبرداری بیعت کردند، اما پس از آن از نزد وی گریختند و یاریش نکردند، و اما انکار حق ما، چیزی است که به روشنی بیان می‌کنند. و در روایتی دیگر: تعرّب (اخلاق جاهلی داشتن) پس از هجرت.[1]

۸) ابو خدیجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دروغ بستن به خدا، رسول خدا و اوصیا علیهم السلام از گناهان کبیره است.[2]

۹) عباس بن هلال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه شریفه: «إن تجتنبوا كبائرَ ماتُنهونَ عنهُ نكفِّر عنكم سيئاتِكم» فرمود که: بت پرستی، میگساری، قتل نفس، عاق والدین، قذف محصنات، فرار از نبرد و خوردن مال یتیم از گناهان کبیره هستند.[3]

۱۰) و در روایتی دیگر از آن حضرت علیه السلام آمده است: خوردن مال یتیم به ناحق و هر آن چه که خداوند انجامش را مستوجب آتش جهنم نموده است، از گناهان کبیره است.[4]

۱۱) از امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر نقل شده است: و انکار هر آن چه خداوند نازل کرده است؛ آنها منکر حق ما شدند و این چیزی است که کسی آن را انکار نمی‌کند.[5]

۱۲) سلیمان جعفری روایت کرده است که به امام رضا علیه السلام گفتم: در مورد امور دیوان (مشارکت در کار اداری خلفا) چه می‌فرمایی؟ فرمود: ای سلیمان! دخالت در کارهای آنها و کمک به آنها و تلاش برای رفع نیازهایشان برابر کفر است و نظر به آنان از روی قصد، از گناهان کبیره‌ای است که فرد با آن سزاوار

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۱۰۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۰۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۰۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۰۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۰۹.

آتش جهنم می‌شود.[1]

۱۳) سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: میگساری از گناهان کبیره است و ستم روا داشتن در وصیت کردن از گناهان کبیره است.[2]

۱۴) محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام در مورد این آیه: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا» روایت کرده است که فرمود: کسی که از اموری که خداوند انجام دادن آنها را مستحق آتش دوزخ دانسته است، پرهیز کند، اگر مؤمن باشد، خداوند بدی‌هایش را خواهد بخشید.[3]

۱۵) و امام جعفر صادق علیه السلام در آخرین تفسیر خود، فرمود: از خدا بترسید و جسارت و گردنکشی نکنید.[4]

۱۶) کثیر النواء روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد گناهان کبیره سئوال کردم، فرمود: هر آن چه خداوند به خاطر انجامش وعده آتش داده است.[5]



۱۷) شیخ مفید در کتاب «امالی» گفته است: ابوالقاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از قول پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالکریم بن عمرو ابراهیم بن داحه بصری، از میسر روایت کرد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: در مورد کسی که در امر و نهی خدا عصیان نمی‌کند، ولی از تو و یارانت در این موضوع، برائت می‌جوید، چه می‌گویی؟ گفت: گفتم: در حضور شما چه می‌توانم بگویم؟ فرمود: بگو، این منم که به شما دستور می‌دهم که بگویی. گفت: گفتم: او در جهنم است. فرمود: ای میسر! در مورد کسی که در دین با تو یکی است و از گناهان، هر آن چه که دیگران مرتکب می‌شوند، انجام می‌دهد، اما از گناهان کبیره پرهیز می‌کند؟ گفت: گفتم: در حضور شما چه می‌توانم بگویم؟ فرمود: بگو، این منم که به شما دستور می‌دهم که بگویی. گفت: گفتم: نه، فرمود: احساس سختی نکن، به راستی که او در بهشت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۱۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۱۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۱۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۴.

است، خداوند بزرگ می‌فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».[1]

﴿وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَاء نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲)﴾

**[و زنهار آن چه را خداوند به (سبب) آن بعضی از شما را بر بعضی (دیگر) برتری داده، آرزو مکنید؛ برای مردان از آن چه (به اختیار) کسب کرده‌اند، بهره‌ای است و برای زنان (نیز) از آن چه (به اختیار) کسب کرده‌اند، بهره‌ای است و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست]**

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابوالبلاد، از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ فردی نیست، مگر که خداوند روزی حلال او را فراهم کرده باشد و از راه سالمی به او می‌رساند. از سوی دیگر، به دست آوردن آن روزی از راه حرام نیز نشان داده شده است و اگر به حرام دست یازد، از حلالی که برایش واجب کرده، او را قصاص می‌کند. به غیر از این دو، نزد خداوند فضل بسیار است. چنان که خود می‌فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ».[2]

۲) عیاشی از عبدالرحمن بن ابو نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» پرسیدم. فرمود: مرد نباید زن یا دختر مرد دیگری را برای خود آرزو کند، اما می‌تواند مانند آنها را برای خود آرزو کند؟[3]

۳) اسماعیل بن کثیر در حدیثی مرفوع از پیامبر نقل می کند که هنگامی که این آیه «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ» نازل شد، اصحاب پیامبر گفتند: این فضل چیست؟ کدام یک از شما از پیامبر سئوال می‌کند؟ گفت: حضرت علی بن ابی طالب علیه

۱- امالی، ص ۱۵۲، ح ۴.
۲- کافی، ج ۵، ص ۸۰، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۵.

السلام فرمود: من می‌پرسم. و از ایشان راجع به این فضل سئوال کرد کـه چیسـت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بندگانش را آفرید و روزی حلال را بین آنها تقسیم کرد و حرام را به آنان نشان داد، چنان که کسـی حرمـت حرامـی را بشکند، به مقدار آن حرام، از حلال او کاسته می‌شود و از او بـاز خواسـت خواهـد شد.[1]

۴) ابو هُذیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمـود: خداوند روزی بندگانش را تقسیم کرد و مقدار زیادی از آن را بدون تقسیم نزد خود باقی گذاشت، خدا می‌فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ».[2]

۵) ابراهیم بن ابوالبلاد، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کـرده است که فرمود: هیچ فردی وجود ندارد، مگر این که خداوند بـرای او روزی حـلال واجب کرده باشد که به سلامت به او رسانیده می‌شود و از جهتی دیگر بر این نفس، حرام را نیز عرضه نموده است. پس اگر او چیزی از حـرام بـردارد، خداونـد بـا او مقابله به مثل کرده، به همـان مقـدار، از روزی حلالـی کـه بـرایش واجـب نمـوده می‌کاهد. خداوند غیر از این دو فضل بسیار دارد.[3]

۶) حسین بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان گفتم: فدایت شوم، آنها می‌گویند: خواب بعد از طلوع فجر مکـروه اسـت، چون که در آن زمان روزی‌ها تقسیم می‌شوند. آیا چنین چیزی درست است؟ فرمود: روزی‌ها مقدّر شده و تقسیم شده‌اند و نزد خداوند، فضل و باقیمانـده‌ای هسـت کـه بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب، آن باقیمانده را تقسیم می‌کند، همان طور کـه خـود می‌فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ». سپس فرمود: و یاد خداوند بعد از طلوع فجـر در طلب روزی رساتر و بهتـر از سـیر در زمـین بـه منظـور تجـارت یـا سـفر در جستجوی روزی است.[4]

۷) طبرسی در معنی آیه از حضرت امام جعفـر صـادق علیـه السـلام روایـت می‌کند که فرمود: یعنی کسی از شما نگویـد، کـاش آن چـه از مـال و نعمـت و زن زیباروی که به فلانی داده شده است، مال من می‌بود، چون این حسد است. اما اگـر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱۱۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۱۹.

بگوید: خداوندا! به من نیز مانند آن عطا فرما، رواست.[1]

۸) علی بن ابراهیم گفت: بر کسی جایز نیست که زن یا مال مرد مسلمانی را آرزو کند. اما اگر از خداوند فضل او را طلب نماید، رواست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»[2] [خدا به هر چیزی داناست.]

۹) ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»[3] [این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد].

از بندگانش و در مورد این آیه: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ».

روایت کرده است که راجع به حضرت علی علیه السلام نازل شده است.[4]

## «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)»

[و از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان و کسانی که شما (با آنان) پیمان بسته‌اید، بر جای گذاشته‌اند، برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی قرار داده‌ایم؛ پس نصیبشان را به ایشان بدهید، زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در مورد آیه: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم فرمود: منظور خداوند، ائمه علیهم السلام هستند که پیمانهای شما را به آنها گره زده است.[5]

۲) عیاشی از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: برای حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و از او در مورد آیه: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۷۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳- مائده/ ۵۴ و حدید/ ۲۱ و جمعه/ ۴.
۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۹.
۵- کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱.

وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم، فرمود: منظور خداوند، ائمه علیهم السلام هستند، خداوند پیمانهای شما را به آنها گره زده است.[1]

۳) شیخ در تهذیب به نقل از حسن بن محبوب، از ابن بکیر، از زراره نقل کرد که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: فرمود: منظور از این آیه خویشان و نزدیکان در موروثات است و منظور اولیاء نعمت نیست، چون نزدیک‌ترین آنها به میت، نزدیک‌ترین آنها از نظر خویشاوندی و رحم است که او را به سوی خود می‌کشاند.[2]

**«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...(۳۴)»**

[مردان سرپرست زنانند، به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می‌کنند، پس زنان درستکار، فرمانبردارند (و) به پاس آن چه خدا (برای آنان) حفظ کرده]

۱) شیخ در تهذیب به نقل از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد، پسران حسن از علی بن یعقوب، از مروان بن مسلم، از ابراهیم بن محرز، روایت کرده است که گفت: مردی در حضور من از امام محمد باقر علیه السلام پرسید: مردی به همسرش بگوید: اختیارت دست خودت است؟ امام علیه السلام فرمود: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که خدا می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» این سخن ارزشی ندارد.[3]

۲) ابن بابویه به نقل از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد ابن ابو عبدالله، از پدرش از ابوالحسن برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک نفر یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و داناترین آنها مسائلی از پیامبر پرسید، از جمله این سئوال را پرسید که برتری مردان



---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۲۰.
۲- تهذیب، ج ۹، ص ۲۶۸، ح ۹۷۸.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۸۸، ح ۳۰۲.

بر زنان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانند برتری آسمان بر زمین است و مانند برتری آب بر زمین می‌باشد، چون آب، زمین را زنده می‌کند و با وجود مردان، زنان، زنده می‌شوند و اگر مردان نبودند، خداوند، زنان را نمی‌آفرید، خدا می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ». مرد یهودی پرسید: از چه روی چنین است؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند، آدم را از گل آفرید و از باقی مانده و بقیه آن گل، حوا را خلق کرد و اولین کسی که از زنان اطاعت کرد، آدم بود؛ پس خداوند او را از بهشت پایین آورد و برتری مردها بر زن‌ها را در دنیا نشان داده است، آیا نمی‌بینی که چگونه زنان به دلیل حیض و ناپاکی، فرصت عبادت را از دست می‌دهند و مردان دچار این ناپاکی نمی‌شوند؟ مرد یهودی گفت: ای محمد راست گفتی.[1]

۳) ابن بابویه از علی بن احمد رحمه الله روایت کرده است که گفت: محمد بن ابو عبدالله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس برای ما روایت کرد و گفت: قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان روایت کرده است که امام رضا در میان پاسخ هایی که به سئوالاتش داده بود، برای او نوشته بود که: علت این که به زنان، نصف میراث مردان داده می‌شود این است، زن وقتی شوهر می‌کند، دریافت کننده می‌شود، اما مرد در صورت ازدواج، دهنده است. به همین منظور، ارث را برای مردان بیشتر گردانید. علت دیگر برای دادن مقدار دو برابر ارث به مردان در مقابل زنان این است که: زن در صورت نیاز، تحت سرپرستی مرد می‌باشد و بر اوست که زن را سرپرستی کند و نفقه او را بپردازد و سرپرستی مرد بر زن لازم نیست. در صورت نیاز مرد به نفقه، زن با نپرداختن آن مؤاخذه نمی‌شود. به همین منظور ارث را برای مردان بسیار گردانید و این همان فرموده خداوند بزرگ است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ».[2]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: «حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ» یعنی: زنی که در صورت غیبت همسرش، خود را حفظ کند.[3]

۱- علل الشرائع، ص ۲۲۷، ح ۱، باب ۲۸۶.
۲- علل الشرائع، ص ۲۹۳، ح ۱، باب ۳۷۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۵) هم او روایت کرده است که گفت: در روایتی از ابو جارود، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «قَانِتَاتٌ» فرمود: یعنی زنان فرمانبردار.[1]

﴿... وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (۳۴)﴾.

[و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید، (نخست) پندشان دهید و (بعد) در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و (اگر تاثیر نکرد) آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند (دیگر) بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجویید که خدا والای بزرگ است]

۱) علی بن ابراهیم گفت: این آیه اشاره به نافرمانی زن در بستر دارد، شوهر به او می‌گوید: از خدا بترس و به بسترت برگرد و این پند و اندرز است؛ اگر فرمانبرداری کرد، این راه درست است، اگر نه رهایش کند و رها کردن همان هجر است، اگر به بستر بازگشت که چه بهتر و اگر نه، او را بزند، زدنی که شدید نباشد و در صورتی که اطاعت کرد و همبستر شد، خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً» گفت: آنان را وادار به عشق ورزیدن نکنید، خداوند، موعظه و دشنام و زدن آنها را در خوابگاه و بستر قرار داده است: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا».[2]

۲) طبرسی در مورد معنی هجر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به او پشت کند» و در مورد معنی زدن هم از ایشان روایت شده است به معنی: «زدن با مسواک است.»[3]

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)﴾.

[و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانواده آن (شوهر) و داوری از خانواده آن (زن) تعیین کنید، اگر سر سازگاری دارند خدا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۵.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۰.
۳- کافی، ج ۶، ص ۱۴۶، ح ۱.

میان آن دو سازگاری خواهد داد؛ آری خدا دانای آگاه است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» پرسیدم، فرمود: دو داور شرط می‌کنند که اگر خواستند، جدا کنند و اگر خواستند، پیوند دهند، چه جدا کنند و چه پیوند دهند، هر دو جایز است.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بن ابو عمیر، از حمّاد، از حَلبی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درمورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» پرسیدم، فرمود: داوارن تا زمانی که از زن و مرد اجازه نگرفته باشند، نمی‌توانند آنها را جدا کنند، باید با آنها شرط کنند که اگر بخواهند پیوند دهند و اگر بخواهند جدا سازند. در آن صورت اگر جدا کنند، جایز است و اگر پیوند دهند هم جایز است.[2]

۳) هم او از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از عبدالله بن جبله، از ابن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» روایت کرده است که فرمود: دو داور شرط می‌گذارند که اگر بخواهند جدا کنند و اگر بخواهند پیوند دهند، در آن صورت اگر جدا کنند جایز است و اگر پیوند دهند جایز است.[3]

۴) هم او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابو ایوب، از سماعه روایت شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» سئوال کردم: به نظر شما در صورتی که دو داور از زن و مرد اجازه بگیرند و به آنها بگویند آیا شما کار خود را در اصلاح و جدا کردن به ما واگذار می‌کنید؟ و مرد و زن بگویند: بله، و داوران شاهدانی را بر آنها بگمارند، در آن صورت جدا کردن آنها جایز است؟ فرمود: آری، اما به شرط آن که زن پاک باشد و مرد با او جماع نکرده باشد. به ایشان گفته شد، به نظر شما اگر یک نفر از دو داور بگوید: آنها را جدا کردم و داور دیگر بگوید: آنها را جدا نکردم،

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۴۶، ح ۲.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۴۶، ح ۲.
۳- کافی، ج ۶،ص ۱۴۶، ح ۳.

چطور؟ فرمود: جدا نمی‌شوند، مگر این که هر دو بر جداسازی اتفاق نظر پیدا کنند، و در صورت توافق بر جداسازی، جدا کردن زن و مرد جایز می‌گردد.[1]

۵) هم او از عبدالله بن جبله و دیگران، از علاء، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو حضرت علیه السلام روایت کرده است که گفت: در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» سئوال کردم، حضرت فرمود: تا زمانی که دو داور اجازه نگرفته باشند، نمی‌توانند جدا کنند.[2]

۶) عیاشی از ابن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حضرت علی علیه السلام در قضیه‌ای قضاوت کرد که در آن زن و خانواده‌اش بر مرد شرط کرده بودند که در صورت ازدواج مجدد و گرفتن کنیزکان و ترک کردن او، آن زن مطلقه به شمار آید. حضرت علیه السلام فرمود: شرط خدا بر شرط شما مقدم است. اگر مرد خواست می‌تواند به شرطش وفا کند و اگر بخواهد می‌تواند زن خود را نگه دارد و بر او زن بگیرد و کنیز داشته باشد و اگر شرایطش را پیدا کند، او را ترک نماید؛ خداوند در کتابش می‌فرماید: «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ»[3] [هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید] و فرمود: «کنیزان بر شما حلال هستند» و فرمود: «وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا».[4-5] [و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید، (نخست) پندشان دهید و (بعد) در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و (اگر تاثیر نکرد) آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند (دیگر) بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجویید که خدا والای بزرگ است]

۷) زراره، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر زن با مرد ناسازگاری کند، خُلعه خواهد شد؛ یعنی باید پولی بدهد تا مرد او را طلاق دهد. پس مرد هر چه می‌تواند از زن بگیرد و اگر مرد همزمان با نشوز زن،

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۴۶، ح ۴.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۴۷، ح ۵.
۳- نساء/ ۳.
۴- نساء/ ۳۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۲۱.

ناسازگاری کرد، این شقاق (جدایی) است.[1]

۸) محمد بن مسلم روایت کرده که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «فابعثوا حکماً مِن أهلِهِ وَ حَکَماً مِن أهلِهَا» سئوال کردم، حضرت فرمود: دو داور نمی‌توانند بدون اجازه زوجین آنها را جدا کنند.[2]

۹) زید شحّام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» فرمود: دو داور نباید بدون کسب اجازه از زن و مرد، تصمیم بر جدایی آنها بگیرند.[3]

۱۰) در روایتی دیگر، حلبی از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است که فرمود: و با مرد و زن شرط می‌کنند که اگر بخواهند، می‌توانند پیوند ایجاد کنند و اگر بخواهند جدا کنند، (در آن صورت) اگر پیوند دهند یا جدا کنند، هر دو جایز است.[4]

۱۱) در روایت فَضالة آمده است: و اگر راضی شدند و کار جدایی را به آنها واگذار کردند، اگر جدا سازند، جایز است.[5]

۱۲) محمد بن سیرین، از عبیده روایت کرده است که زن و مردی که گروهی از مردم هر کدام از آنها را همراهی می‌کردند، بر حضرت امام علی علیه السلام وارد شدند، حضرت فرمود: یک داور از خویشاوندان زن و یک داور از خویشاوندان مرد برایم بفرستید. آن گاه به آن دو داور فرمود: آیا وظیفه خود را می‌دانید؟ اگر صلاح ببینید که دوباره جمع شوند، آنها را با هم پیوند دهید، و اگر نظرتان بر جدایی است، پس آنان را جدا سازید. زن گفت: من راضیم به آن چه در کتاب خداوند آمده است. مرد گفت: در مورد جدایی نه. حضرت به مرد فرمود: تا به آن چه که این زن اقرار کرده، اقرار نکنی از این جا بیرون نمی‌روی.[6]

وَ اعبُدُواْ اللهَ وَ لاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۲۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۲۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۶.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۷.

الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً (٣٦) الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً (٣٧) وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاء قِرِيناً (٣٨) وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُواْ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ أَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ وَكَانَ اللهُ بِهِم عَلِيماً (٣٩).

[و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و در باره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود (نیکی کنید) که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست نمی‌دارد * همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وا می‌دارند و آن چه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده‌ایم * و کسانی که اموالشان را برای نشان‌دادن به مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و هر کس شیطان یار او باشد، چه بد همدمی است * و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آن چه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند چه زیانی برایشان داشت و خدا به (کار) آنان داناست]

۱) عیاشی از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از والدین و علی علیه السلام والد دیگر است. گفتم: این در کجای قرآن آمده است؟ حضرت فرمود: بخوان «وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً».[۱]

۲) ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً» روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از والدین و علی علیه السلام آن دیگری است. و گفت که منظورش آیه‌ای است که در «سوره» نساء می‌باشد.[۲]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۲۹.

۳) ابن شهر آشوب: از ابان بن تَغْلِب، از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» روایت کرده است که فرمود: مقصود از والدین، رسول خدا صلّی الله علَیه و آله و علی علیه السلام است.[۱]

۴) ابن شهر آشوب از سلّام جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام و ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است. سپس گفت: شبیه این روایت در حدیث ابن جَبَله آمده است.[۲]

۵) هم او روایت کرده که: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: من و علی پدران این امت هستیم. ابن شهر آشوب می‌گوید: مؤلف کتاب «الفائق» نیز آن را روایت کرده است.[۳]

۶) ابن‌شهر آشوب همچنین از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که: من و علی علیه السلام پدران این امت هستیم، پس لعنت خدا بر عاق والدین این امت باد.[۴]

۷) محمد بن جَریر از طریق رجال حدیث در کتاب مناقب روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: برو بیرون و فریاد بزن: لعنت خدا بر کسی که در پرداخت اجر اجیری به او ستم روا دارد؛ لعنت خدا بر کسی که غیر از مولای خود مولای دیگری برگزیند؛ لعنت خدا بر کسی که به والدین خود دشنام دهد. پس حضرت علی چنین کرد. عمر و گروهی از مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و گفتند: آیا تفسیری برای این ندا وجود دارد؟

حضرت فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»[۵] [پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان] هر کس بر ما ظلمی روا دارد، خداوند او را لعنت کند و می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.
۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ، ص ۱۰۵.
۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.
۵- شوری/ ۲۳.

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»[1] [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] و هر کس که من مولای اویم، پس علی هم مولای اوست و هر کس که ولایت غیر او و غیر نسل او را بپذیرد، خدا لعنتش کند و شما را گواه می‌گیرم که من و علی پدران این امت هستیم و هر کس به هر کدام از ما دشنام دهد، لعنت خدا بر او خواهد بود.

هنگامی که بیرون آمدند، عمر گفت: ای یاران محمد! پیامبر هیچ گاه چه در غدیر خم و چه غیر از آن به اندازه امروز بر ولایت علی تأکید نکرده بود.

خبّاب[2] بن ارث گفت: این رویداد، هفده روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۸) عیاشی از ابوصالح، از ابن عباس در مورد فرموده خداوند: «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ» روایت کرده است که گفت: کسی که بین تو و او رابطه خویشاوندی نباشد. «والصاحب بالجَنْبِ» گفت: به معنی همسفر می‌باشد.[3]

۹) علی بن ابراهیم در مورد فرموده خداوند: «وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالجَنبِ» می‌گوید: یعنی همسفر شما. «و ابن السَّبِيلِ» یعنی رهگذرانی که در راهشان از تو یاری می‌جویند. «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» یعنی اهل و نوکران تو «إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً ❊ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا» و خداوند از بخیل به عنوان کافر یاد کرده است. پس از آن از منافقین نام می‌برد و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاء قِرِينًا» و فرمود: «وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُواْ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَكَانَ اللّهُ بِهِم عَلِيمًا»[4]

---

۱- احزاب/ ۶.

۲- در نسب (خباب من أرت) اختلاف وجود دارد، می‌گویند عربی بوده که در زمان جاهلیت به اسارت گرفته شد و در مکه فروخته شد. او از اولین مسلمانان می‌باشد و علی علیه السلام فرمود، «خدا رحمت کند خباب را که مشتاقانه اسلام آورد، مطیعانه هجرت کرد و مجاهد زیست.» مراجعه کنید به کتاب اسدالغابه، ج ۲ ص ۹۸ و معجم رجال الحدیث، ج ۷ ص ۴۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۳۰.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (٤١)﴾

[پس چگونه است (حالشان) آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی از سماعه، روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» فرمود: به‌طور خاص در حق امت محمد علیهم السلام نازل شده است. در هر قرن، امامی از ما شاهد بر آنهاست و محمد صلی الله علیه و آله در هر قرن بر ما گواه است.[1]

۲) سعد بن عبدالله از معلّی بن محمد بصری روایت کرده است که گفت: ابو الفضل مدنی از ابو مریم انصاری[2]، از منهال بن عمرو، از زرّ بن حبیش[3] از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اوصیا، صاحب صراط هستند، بر آن ایستاده‌اند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن که اوصیا او را باز شناسند و آنها او را بشناسند و کسی وارد جهنم نمی‌شود، مگر آن که منکر اوصیا شود و آنها او را باز نشناسند. زیرا خداوند، آنها را در کتابش توصیف کرده است و می‌فرماید: «يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»[4] [که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می‌شناسند]

آنان را بر پیروان‌شان و پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آنان گواه و شاهد قرار داد؛ از بندگان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا پیمان فرمانبرداری گرفت. پس نبوت وی بر آنان نیز جاری گشت. در آیه شریفه چنین آمده است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»[5]

۳) عیاشی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۱.

۲- ابو مریم انصاری از ابو هریره و جابر روایت کرده است و جریز بن عثمان و سایرین نیز از او روایت کرده‌اند. مراجعه شود به تهذیب تهذیب ج ۱۲، ص ۲۳۱.

۳- زر بن حبیش بن حباشه اسدی، به ابو مریم و ابو مطرف کوفی هم ملقب می‌شود. از عمر و عثمان و علی علیه السلام، ابوذر و ابن مسعود و دیگران روایت کرده است، و از او ابراهیم نخعی و الشعبی و غیر از آنها نیز روایت کرده‌اند. مراجعه کنید به تهذیب الکمال، ج ۹ ص ۲۳۵ و تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۳۲۱ و تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴- اعراف/ ۴۶.

۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۳.

السلام در مورد آیه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» پرسیدم، فرمود: در روز قیامت، پیامبر صَلّی اللهُ علیهِ و آلِه از هر امّتی شاهد آن امت را می‌آورد که وصی پیامبر امت است و من تو را، ای علی، به عنوان شاهد امّتم می‌آورم.[1]

۴) ابو معمر سعدی روایت کرده که: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در وصف روز قیامت فرمود: همه مردم را در جایی جمع می‌نمایند و از آنها بازجویی به عمل می‌آورند و هیچ کس حق تکلم ندارد «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»[2] [مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید]

و پیامبران را به پا می‌خیزانند و از آنها سئوال می‌کنند، همان طور که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» و هم اوست که شاهد است بر تمام شاهدان و منظور از شاهدان، همان انبیا هستند.[3]



**يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲).**

**[آن روز کسانی که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر (خدا) نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند و از خدا هیچ سخنی را پوشیده نمی‌توانند داشت]**

۱) علی بن ابراهیم روایت کرده است که: کسانی که «حق» امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش آن روز که بر غصبش هم رای گشتند، زمین آنها را می‌بلعید و ای کاش هرگز فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را کتمان نمی‌کردند.[4]

۲) عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام، از جدش علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین در خطبه‌ای، وحشت روز قیامت را

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۳۱.
۲- نبا/ ۳۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۳۲.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۷.

توصیف می‌کند: بر دهان‌ها مُهر زده شده است و سخن نمی‌گویند. پس دست‌ها سخن می‌گویند، پاها شهادت می‌دهند، و پوست‌ها به آن چه انجام داده‌اند، زبان می‌گشایند و سخن از پروردگار پوشیده نمی‌دارند.[1]

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ...(۴۴)﴾

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و (نیز) در حال جنابت (وارد نماز نشوید) مگر این که راهگذر باشید]**

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه زید شحام روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَیٰ» پرسیدم، فرمود: منظور مستی خواب است.[2]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ مؤمنان را از برخاستن برای نماز در حالی مستی بازداشته است، یعنی مستی ناشی از خواب.[3]

۳) عیاشی از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تنبل و خواب آلوده و سنگین برای خواندن نماز برنخیز، چون این‌ها از خصلت‌های نفاق هستند و خداوند مؤمنین را از برخاستن برای اقامه نماز در حالی مستی بازداشته است؛ یعنی مست از خواب.[4]

۴) محمد بن فضل از امام علی علیه السلام در باره آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَیٰ حَتَّیٰ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» روایت کرده است که فرمود: این مربوط به دوران قبل از تحریم شراب و میگساری بوده است.[5]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۳۳.
۲- کافی، ج ۳، ص ۳۷۱، ح ۱۵.
۳- کافی، ج ۳، ص ۲۹۹، ح ۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۳۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳۰.

۵) حلبی از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور مستی خواب است.[۱]

۶) حلبی روایت کرده که: از حضرت علیه السلام در مورد آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» پرسیدم. فرمود: «لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی»؛ یعنی مستی خواب. می‌فرماید: طوری خواب آلوده نباشید که در رکوع و سجود و تکبیر نفهمید که چه می‌گویید و منظور آن، چیزی نیست که بیشتر مردم ادّعا می‌کنند، که مؤمن مست از شراب باشد، چون مؤمن نه شراب می‌خورد و نه مست می‌شود.[۲]

۷) زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده است: خداوند در مورد شراب سه آیه نازل فرموده است: «یَسْأَلُونَکَ عنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ»[۳] [در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند] مسلمانان به دو گروه شراب خوار و ترک کننده آن تقسیم می‌شوند تا این که مردی شراب خورد و به نماز ایستاد، پس هذیان گفت؛ این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْ مَا تَقُولُونَ». بعضی از مسلمانان شراب خوردند، تا آن که عمر نیز شراب نوشید، پس استخوان فک شتری را برداشت و با آن سر عبدالرحمن بن عوف را زخمی کرد، پس از آن با خواندن شعری از اسود بن یعفر شروع به نوحه خواندن برای کشته شدگان بدر کرد: **یکی از جوانان و هم پیالگان در کنار چاه بدر می‌گوید: آیا ابن کبشه ما را وعده می‌دهد که زنده می‌شویم؟ چگونه است زندگی پژواک‌ها و فرق سرها؟ آیا ناتوان است که مرگ را از من دفع کند و مرا زنده کند، آن گاه که استخوان‌هایم پوسید؟ کیست که از طرف من به خدا بگوید که من ماه روزه را رها کرده‌ام؟ به خدا بگو که جلوی شرابم را بگیرد و بگو جلوی غذایم را بگیرد.** این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پس خشمگین و در حالی که ردای خود را می‌کشید، بیرون آمد، چیزی را در دست داشت، برای زدن او بلند کرد و عمر گفت: به خدا پناه می‌برم از خشم خدا و خشم رسول او، در این حال خداوند بزرگ آیه: «إنّما یریدُ الشّیطان أن یوقع بَینکم العداوة والبَغضاء فی الخَمر والمَیسر و یصُدّکم عن ذکر الله وعن الصّلوة



---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳۷.
۳- بقره/ ۲۱۹.

فَهَلْ أَنتُم مُنتَهُونَ »[1] [همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست بر می دارید؟] را نازل کرد. پس عمر گفت: «انتهینا» یعنی نهی را پذیرفتم.

مؤلف می‌گوید: نگاه کنید به بزرگان مشایخ اهل سنت که به روایت خود آنها، چه چیزی از امامشان سر زده است. به خدا پناه می‌بریم از پیروی هوای نفس.[2]

**.... وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىَ تَغْتَسِلُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم مِّن الْغَآئِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (٤٣) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِيلَ (٤٤).**

[و (نیز) در حال جنابت (وارد نماز نشوید) مگر این که راهگذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید، پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است * آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند، ننگریستی، گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند شما (نیز) گمراه شوید]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از جمیل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که جنب باشد و در مساجد بنشیند، سئوال کردم. فرمود: نباید بنشیند، امّا می‌تواند از آنها عبور کند، به استثنای مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله.[3]

۲) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حمران، روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که جنب باشد و در مسجد بنشیند، سئوال کردم، آیا جایز است؟ حضرت فرمود: نه، جایز

---

۱- مائده/ ۹۱.
۲- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۵۱.
۳- کافی، ج ۳، ص ۵۰، ح ۴.

نیست، ولی می‌تواند از آن بگذرد؛ مگر مسجد الحرام و مسجد مدینه.[1]

۳) هم او، به نقل از حسین بن سعید، از فضاله، از عبدالله بن سنان، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد جنب و حائض پرسیدم که آیا می‌توانند کالایی را از مسجد بردارند؟ فرمود: آری، امّا نباید چیزی در مسجد بگذارند.[2]

۴) هم او به نقل از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از ملامسه زنان، نزدیکی با آنان است.[3]

۵) هم او، از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از ابان بن عثمان، از ابو مریم روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی سئوال کردم که وضو می‌گیرد و پس از آن کنیز را فرا می‌خواند تا دست او را گرفته، تا مسجد همراهی کند؛ بزرگانی از ما ادعا می‌کنند که این عمل ملامسه است؛ شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند نه، این عمل اشکالی ندارد و شاید خودم نیز این عمل را انجام داده باشم و منظور «أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ» نزدیکی بدون ادخال است.[4]

۶) او از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از داوود بن نعمان روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد تیمّم سئوال کردم.

حضرت فرمود: عمّار، جنب شده بود، پس مانند چهار پا روی زمین غلت می‌زد، پیامبر با تمسخر به او فرمود: مانند چهار پا روی خاک غلت زدی، عمار! از او پرسیدیم: تیمّم چگونه است؟ دو دست خود را روی زمین گذاشت و سپس بالا آورد و صورت و دستان خود را تا کمی بالای کف مسح کرد.[5]

۷) هم او، از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از ابن بُکیر، از

---

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۱۵، ح ۳۴.
۲- تهذیب، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۳۹.
۳- تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۱، ح ۱۸۴۹.
۴- تهذیب، ج ۱، ص ۲۲، ح ۵۵.
۵- تهذیب، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۵۹۸.

زراره، روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد تیمّم پرسیدم؛ دو دست خود را بر زمین کوبیده، بعد آنها را بالا آورد و تکان داد و پس از آن، با دست‌های خویش، پیشانی و کف دستان خود را یک بار، مسح کرد.[1]

۸) ابن بابویه، از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردند که آیا حائض و جنب می‌توانند وارد مسجد شوند یا نه؟ حضرت فرمود: حائض و جنب نمی‌توانند وارد مسجد شوند، مگر به صورت عبوری؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىَ تَغْتَسِلُواْ».[2]

۹) عیاشی از زراره روایت کرده است که: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: آیا جنب و حائض می‌توانند وارد مسجد شوند یا نه؟ حضرت فرمود: تنها به صورت عبوری می‌توانند وارد مسجد شوند؛ خداوند می‌فرماید: «وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىَ تَغْتَسِلُواْ» و می‌توانند چیزی از مسجد بردارند، اما نمی‌توانند چیزی در آن قرار دهند.[3]

۱۰) ابو مریم روایت کرده که: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی که وضو می‌گیرد و کنیزی را فرا می‌خواند تا دست او را بگیرد و به مسجد ببرد، چه می‌فرمایید؟ بزرگانی از ما ادعا می‌کنند که این عمل، ملامسه است. حضرت فرمود: به خدا سوگند که نه ، این کار هیچ اشکالی ندارد و شاید خودم نیز آن را انجام داده باشم. منظور از «لامستم النساء» نزدیکی بدون ادخال است.[4]

۱۱) منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لمس یعنی جماع.[5]

۱۲) حلبی از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همان جماع است، اما خداوند، ستار است و پوشش را دوست دارد، پس مانند شما نام

---

۱- تهذیب، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۶۰۱.
۲- علل الشرائع، ص ۱۶۱، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۴۰.

گذاری نکرده است.[1]

۱۳) حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: قیس بن رُمّانه از آن حضرت سئوال کرد: وضو می‌گیرم و از کنیز می‌خواهم که دستم را بگیرد، پس از آن به پا خاسته و نماز می‌خوانم، آیا بر من وضوی مجدد واجب است؟ فرمود: نه. گفت: آنها ادعا می‌کنند، این همان لمس است. فرمود: نه، به خدا سوگند، لمس چیزی جز آمیزش یعنی جماع نیست. سپس فرمود: ابو جعفر علیه السلام در دوران پیری، وضو می‌گرفت و از کنیزش می‌خواست تا دست او را بگیرد؛ پس از جا برمی‌خاست و نماز می‌خواند.[2]

۱۴) ابو ایوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تیمم با خاک برای کسی که آب پیدا نکند، مانند کسی است که با آب برکه وضو گرفته باشد. مگر خداوند نفرموده: «فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّبًا»! گفت: گفتم: چنان چه در پایان وقت به آب دست یابد، چه؟ گفت: پس فرمود: نمازش گذشته است. گفت: به آن حضرت گفتم: آیا با تیمم، نماز دیگری بخواند؟ فرمود: اگر آب ببیند و توانایی به دست آوردن آن را داشته باشد، تیمم او باطل می‌شود.[3]

۱۵) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عمار بن یاسر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! امشب جنب شدم و آب همراهم نبود. حضرت فرمود: چه کردی؟ گفت: لباسم را از تن در آوردم بر خاک غلت زدم. پس فرمود: این کار الاغ است. در صورتی که خداوند فرموده است: «فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّبًا» گفت: دست‌های خود را بر زمین زده و آنها را بر یکدیگر مسح کرد، پس از آن دو دست خود را بر پیشانی کشید و سپس هر دو کف دست را مسح کرد و هر کدام را بر دیگری کشید.[4]

۱۶) و در روایتی دیگر، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همان کاری را کرده‌ای که الاغ می‌کند. همانا خدای آب، همان خدای خاک است؛ تنها کافی است که با دو کف دستت بر زمین بزنی و آنها را بتکانی، سپس همان طور که



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۴۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۴۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۴۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۴۴.

خدا فرمان داده است، صورت و دست‌هایت را مسح بکشی.[1]

۱۷) حسین بن ابو طلحه روایت کرده که: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّبًا» پرسیدم، که حد و مرز آن کدام است، منظور از «اگر آب نیافتید»، از طریق خریدن یا غیر از خریدن است؟ در صورتی که به اندازه وضو یافت شد، با چه قیمتی خریداری کند؟ هزار، صد هزار، چقدر؟ فرمود: به اندازه توان و استطاعتش.[2]

۱۸) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از سعد بن سعد، از صفوان گفته است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که برای نماز به وضو احتیاج داشت، اما آب نمی‌یافت، پس به قیمت صد یا هزار درهم، به مقدار وضویش آب پیدا کرد. آیا آب را بخرد و با آن وضو سازد، یا تیمم کند؟ حضرت فرمود: نه، بلکه باید خریداری نماید. برای من نیز شبیه این مسأله پیش آمد؛ آب خریداری کردم و وضو گرفتم، اما پول زیادی بابت آن پرداخت نشود.[3]

۱۹) او به نقل از محمد بن احمد، از یعقوب بن زید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت شده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: در صورتی که مردی در مسجد الحرام یا مسجد پیامبر خوابیده باشد، محتلم شود و دچار جنابت شود، باید تیمم کند و از مسجد بدون تیمم گذر نکند. اما عبور از سایر مساجد برای او اشکالی ندارد و نباید در مساجد بنشیند.[4]

۲۰) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ» گفت: منظور این است که در موضوع امیرالمؤمنین علیه السلام گمراه شدند. «وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِيلَ» یعنی مردم را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام که صراط مستقیم است، خارج کردند.[5]

وَاللّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۱۴۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۱۴۶.
۳- تهذیب، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۱۲۷۶.
۴- تهذیب، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱۲۸۰.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (٤٦).

[و خدا به (حال) دشمنان شما داناتر است. کافی است که خدا سرپرست (شما) باشد و کافی است که خدا یاور (شما) باشد * برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام با درآمیختن عبری به عربی) می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو (که کاش) ناشنوا گردی و(نیز از روی استهزا) می‌گویند راعنا (که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما) و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر، قطعا برای آنان بهتر و درست‌تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد؛ در نتیجه جز (گروهی) اندک ایمان نمی‌آورند]

۱) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ــ تا آن جایی که می‌فرماید ـ وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ» فرمود: در مورد یهود نازل شد.[۱]

۲) امام عسکری علیه السلام فرمود که: امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است که: واژه «رَاعِنا» از الفاظی بود که مسلمانان برای مخاطب قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن استفاده می‌کردند و معنی آن «به احوال ما رسیدگی بفرما و از ما بشنو، همچنان که ما از شما می‌شنویم» می‌باشد.

این واژه در زبان یهود به معنی «بشنو، کر شوی» بود. هنگامی که یهودیان شنیدند که مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و آله را با واژه «راعنا» مخاطب قرار می‌دهند، گفتند: پیش از این، ما محمد را مخفیانه دشنام می‌دادیم، اما اکنون می‌توانیم آشکارا او را دشنام دهیم. پس یهودیان با «راعنا» پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب می‌کردند و قصد آنان دشنام بود.

سعد بن معاذ انصاری، به نیت پلید آنها پی برد و گفت: ای دشمنان خدا! لعنت خدا بر شما باد، می‌بینم قصد دارید به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشکارا دشنام دهید در حالی که ما را به این گمان بیندازید که دارید با استفاده از شیوه مخاطبه ما

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸.

با رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را خطاب می‌کنید.

به خدا سوگند اگر از این پس، این واژه را از هر کدام از شما بشنوم، گردنش را خواهم زد و اگر از این اکراه نداشتم که بدون کسب اجازه از آن حضرت و از نایب و برادر او علی بن ابی طالب علیه السلام کاری انجام دهم، گردن هر کدام از شما که قبل از این هم این واژه را از او شنیده بودم، می‌زدم.

پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً» و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگویید راعنا] دشمنان شما از قوم یهود از این واژه برای دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و شما استفاده می‌کنند و به جای آن بگویید «وَقُولُواْ انظُرْنَا»[2] [و بگویید انظرنا] به معنی شنیدیم و اطاعت کردیم، از این پس واژه »انظرنا» را به کار برید و واژه «راعنا» را رها کنید. چون مانند لفظ «راعنا» نمی‌توانند از آن سوء استفاده کنند. «وَاسْمَعُواْ»[3] [و (این توصیه را) بشنوید] هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید، بشنوید و اطاعت کنید و منظور از: «وَلِلكَافِرِينَ»[4] [و (گرنه) کافران را] یعنی یهودیان دشنام دهنده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از «عَذَابٌ أَلِيمٌ»[5] [عذابی دردناک است] یعنی دردی سخت در دنیا و در صورت تکرار دشنام، در آخرت، آتش جهنم ابدی در انتظار آنهاست.[6]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً (٤٧)﴾

۱- بقره/ ۱۰۴.
۲- بقره/ ۱۰۴.
۳- بقره/ ۱۰۴.
۴- بقره/ ۱۰۴.
۵- بقره/ ۱۰۴.
۶- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۴۷۸، ح ۳۰۵.

**[ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان بیاورید؛ پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است].**

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از حمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخّل، از جابر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل آیه را این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد «یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنو بما نزّلنا فی علی نورا مبینا ».[۱]

۲) محمد بن ابراهیم نعمانی «معروف به ابن زینب» گفت: احمد بن محمد بن سعید، از این چهار مرد، از محبوب، از محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از محمد بن یحیی بن عمران، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن محمد و دیگران، از سهیل بن زیاد، همگی، از حسن بن محبوب از عبدالواجد بن عبدالله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابو ناشر، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابو مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که امام محمد بن علی باقر علیه السلام فرمود: ای جابر ! آرامش خود را حفظ کن و دست و پایت را حرکت نده تا این که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم، ببینی هر چند گمان نمی‌کنم تا آن زمان زنده باشی، اما بعد، از قول من روایت کن: بین فرزندان فلانی اختلاف می‌افتد و ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد و صدای فتح از سوی دمشق می‌آید، روستایی از روستاهای شام به نام جابیه[۲] در زمین فرو می رود و بخشی از سمت راست مسجد دمشق فرو می‌ریزد، شورشیانی از ترکان از منطقه ترک نشین سر به شورش برمی‌دارند و پس از آن شورش رومی‌ها خواهد بود. برادران ترک به پیشروی خود ادامه داده تا این که در جزیره فرود آیند و شورشیان رومی پیشروی می‌کنند تا این که در رمله مستقر شوند. ای جابر! در آن سال، اختلاف و درگیری‌های زیادی در مغرب زمین رخ خواهد داد و اولین سرزمینی که



---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۵ ، ح ۲۷.

۲- جابیه، روستایی از توابع دمشق و پس از آن در توابع جیدور، در منطقه‌ی جولان نزدیک مرج صُفّر در شمال حوران، از صنمین و نوی دیده می‌شود. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۱».

ویران می‌گردد، شام است. پس در آن جا سه گروه زیر سه پرچم با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع، پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع درگیر می‌شود و این دو گروه با یکدیگر می‌جنگند. سفیانی او و یارانش را می‌کشد، سپس اصهب را به قتل می‌رساند.

پس تمام هم و غمش را بر پیشروی به سمت عراق می‌گذارد. سپاهیانش از قرقیساء[1] می‌گذرند و در آن جا درگیر می‌شوند. در نتیجه، یک صد هزار از ستمکاران به هلاکت می‌رسند.

سفیانی سپاهی هفتاد هزار نفره به سوی کوفه گسیل می‌دارد. این سپاه به قتل و به صلیب کشیدن و اسیر کردن اهالی کوفه می‌پردازد. زمانی که آنها به این اعمال مشغولند، پرچم‌هایی از سوی خراسان، پیش می‌آیند و منزل‌ها را به سرعت طی می‌کنند و همراه آنان جمعی از یاران قائم علیه السلام هستند. یک نفر از موالی کوفه با گروهی ضعیف، قیام می‌کند که فرمانده لشکر سفیانی، او را بین حیره و کوفه به شهادت می‌رساند.

سفیانی، جمعی را به سمت مدینه می‌فرستد. مهدی، سلام خدا بر او باد، از مدینه به سوی مکه خارج می‌شود، به فرمانده سپاه سفیانی؛ پس سپاهی را به دنبال او اعزام می‌کند، اما قبل از رسیدن سپاه، بر اساس سنت موسی بن عمران علیه السلام، ترسان و منتظر، وارد مکه می‌شود و فرمانده سپاه سفیانی در بیابان فرود می‌آید.

در این هنگام، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: ای بیابان! این قوم را نابود کن، و بیابان آنها را می‌بلعد، به طوری که هیچ کس جز سه نفر جان سالم به در نمی‌برند. خداوند چهره این سه نفر را به پشت سرشان برمی‌گرداند. آنها از قبیله کلب هستند. این آیه در مورد این سه نفر نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَکُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا»

فرمود: در آن روز، قائم علیه السلام در مکه و در حالی که به خانه کعبه پناهنده شده و به دیوار آن تکیه کرده است، ندا می‌دهد: ای مردم! از خدا و هر کس که

---

۱- قرقیساء، شهرکی در ساحل رود خابور، نزدیک دشت مالک بن طوق به فاصله ۶ فرسخی آن، مصب رود خابور به فرات در آن جا است. در دلتای بین خابور و فرات قرار دارد. «معجم البلدان ج ۴،ص ۳۲۸».

دعوت ما را اجابت کند، یاری می‌طلبم، ما خاندان پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ما سزاوارترین و نزدیک‌ترین کسان به خداوند و محمد صلی الله علیه و آله هستیم.

هر کس با من در مورد آدم علیه السلام بحث کند، بداند که من به آدم نزدیکترم و هر کس از مردم در باره نوح علیه السلام بحث کند، بداند من به نوح نزدیکترم و هر کس در باره ابراهیم علیه السلام با من بحث کند، بداند من به ابراهیم سزاوارترم و هر کس در باره محمد صلی الله علیه و آله با من بحث کند، بداند من به محمد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و سزاوارترم و هر کس در مورد پیامبران با من بحث کند، بداند من به پیغمبران سزاوارتر و نزدیکتر از هر کس دیگرم. آیا خداوند در کتاب محکم خود نفرموده است که: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهيم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۞ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1] [به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است ۞ فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] پس من بقیه آدم، ذخیره‌ای از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم و گزیده ای از محمد، صلوات خداوند بر همه آنها باد، هستم.

هان! هر کس در باره کتاب خداوند با من بحث کند، بداند من از تمامی مردم به کتاب خدا سزاوارترم و اگر کسی از مردم در باره سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من بحث کند، بداند من از هر کس دیگر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارترم.

هر کسی که امروز، سخن من را شنید، به خدا سوگند می‌دهم که آن را به غایبین برساند و شما را به حق خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق خودم ـ چون بابت خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما حق دارم ـ سوگند می‌دهم که ما را یاری داده و کسانی که بر ما ظلم می‌کنند را از ظلم بر ما باز دارید.

به راستی که ما را ترساندند؛ بر ما ستم کردند و ما را از شهر و دیار و فرزندان، بیرون راندند؛ بر ما جرم و جنایت روا داشتند، از حقمان دور ساختند و اهل باطل، بر ما افترا کردند؛ شما را به خدا، شما را به خدا، مواظب ما باشید و

۱- آل عمران/ ۳۳و ۳۴.

نافرمانی نکنید و ما را یاری دهید تا خداوند بزرگ یاری‌تان دهد.

حضرت فرمود: آن گاه خداوند، یارانش را که سیصد و سیزده نفرند، بدون قرار قبلی همچون پاره‌های ابر پاییزی، گرد هم می‌آورد، و این ای جابر! همان آیه‌ای است که خداوند در قرآن ذکر کرده است: «أَیْنَ مَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»[1] [هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می‌آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست] پس یارانش بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و عهد نامه‌ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله به همراه دارد. این عهد نامه را پسران از پدران به ارث برده‌اند. ای جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان حسین علیه السلام است. خداوند کارش را یک شبه درست می‌کند.

ای جابر! هر مطلبی ممکن است برای مردم مشکل آفرین و مبهم باشد، اما این که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و وارث علم علما ـ یکی پس از دیگری ـ می‌باشد، مشکل نخواهد بود؛ حتی اگر چنین شود، آن گاه که ندایی از آسمان، او را به نام مادر و پدرش می‌خواند، دیگر ابهامی برای ایشان وجود نخواهد داشت.[2]

۳) شیخ مفید، به نقل از جابر جعفی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است، ای جابر! اولین سرزمینی که در مغرب زمین، ویران می‌گردد، شام است.

پس سه گروه، زیر سه پرچم با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع، پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع درگیر می‌شود؛ سفیانی او و یارانش را می‌کشد، سپس اصهب را به قتل می‌رساند. پس تمام هم و غمشان را بر پیشروی به سمت عراق می‌گذارند. سپاهیانش از قرقیساء می‌گذرند، در آن جا درگیری می‌شود. در نتیجه یک صد هزار از ستمکاران به هلاکت می‌رسند.

سفیانی، سپاهی هفتاد هزار نفره به سوی کوفه گسیل می‌دارد. این سپاه به قتل و به صلیب کشیدن و اسیری اهالی کوفه می‌پردازند. زمانی که آنها به این اعمال مشغولند، پرچم‌هایی از سوی خراسان پیش می‌آیند و منزل‌ها را به سرعت طی

---

۱- بقره/ ۱۴۸.

۲- الغیبه، ص ۲۷۸، ح ۲۷.

می‌کنند و همراه آنان جمعی از یاران قائم علیه السلام هستند. یک نفر از موالی اهالی کوفه با گروهی ضعیف، قیام می‌کند، که فرمانده لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه به شهادت می‌رساند. سفیانی جمعی را به سمت مدینه می‌فرستد.

مهدی که درود خدا بر او باد، از مدینه به سوی مکه خارج می‌شود. به فرمانده سپاه سفیانی خبر می‌رسد که مهدی علیه السلام به سوی مکه رفته است، پس سپاهی را به دنبال او اعزام می‌کند؛ اما قبل از رسیدن سپاه، بر سنت موسی بن عمران علیه السلام، ترسان و منتظر، وارد مکه می‌شود و فرمانده سپاه سفیانی در بیابان فرود می‌آید.

در این هنگام، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: ای بیابان! این قوم را نابود کن، و بیابان آنها را می‌بلعد، به طوری که هیچ کس جز سه نفر، جان سالم به در نمی‌برد. خداوند چهره این سه نفر را به پشت سرشان برمی‌گرداند. آنها از قبیله کلب هستند؛ این آیه در مورد این سه نفر نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم» منظور قائم علیه السلام است. «مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا»[1] مؤلف گوید: این حدیث طولانی به نقل از شیخ مفید در ذیل این آیه: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» از سوره بقره، پیش از این ذکر شد.[2]

۴) عیاشی از عمر بن شمر، از جابر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله، این گونه نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا أنزلت فی علی مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كما لعنّا اصحاب السَّبت و كان امر الله مفعولا» اما این گفته خداوند که می‌فرماید: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم» یعنی باور داشتن رسول الله صلی الله علیه و آله.

**﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)﴾**

۱- اختصاص، ۲۵۶.
۲- حدیث جابر در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۱۴۷.

[مسلما خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بربافته است]

۱) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابو عمیر، از هشام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که گفت: به حضرت گفتم: آیا گناهان کبیره جزو استثناها هستند؟ فرمود: آری.[۱]

۲) ابن بابویه در کتاب «الفقیه» روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللَّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء» سئوال شد، آیا گناهان کبیره در مشیت خداوند وارد می‌شوند؟ فرمود: آری، این مورد به علم پروردگار بر می‌گردد؛ اگر بخواهد گناهکار را مجازات می‌کند و اگر بخواهد او را عفو می‌کند.[۲]

۳) هم او از محمد بن محمد بن غالب شافی، از ابو محمد مجاهد بن اعین بن داوود، از عیسی بن احمد عسقلانی، از نضر بن شمیل، از اسرائیل، از ثویر، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در قرآن آیه‌ای برای من دوست داشتنی‌تر از این نیست که خداوند بزرگ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء».[۳]

۴) ابن بابویه با سندش ار عباس بن بکار ضبی، از محمد بن سلیمان کوفی بزاز، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش علی بن الحسین علیه السلام، از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک مؤمن در هر حالت یا هر ساعت و یا هر روزی، قبض روح شود و بمیرد، شهیدی صدّیق است و از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اگر مؤمنی هم‌سنگ گناهان اهل زمین بر شانه‌اش سنگینی کند، مرگ، کفاره تمام این گناهان خواهد بود. پس فرمود: هر کسی با اخلاص لا اله الا الله بگوید و در عین حال از شرک خدا بَری باشد و هر کس، در حالی از دنیا برود که هیچ شرکی به خدا نورزد، به بهشت می‌رود. سپس این آیه را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲- من لا یحضره فقیه، ج ۳، ص ۳۷۶، ح ۱۷۸۰.
۳- توحید، ص ۴۰۹، ح ۸.

تلاوت نمود: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِـهِ وَيَغْفِـرُ مَـا دُونَ ذَلِـكَ لِمَـن يَشَـاءُ» از مریدان و پیروان تو ای علی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گفتم: ای رسول خدا! این استثنا برای پیروان من است؟ فرمود: به خدا سوگند، آری، ایـن بـرای پیـروان توست و آنها در روز قیامت در حالی که این عبارت: «لا اله الا الله، محمـد رسـول الله، علی بن ابی طالب حجةالله» را بر زبان جاری می‌کنند، از قبرهای خـود بیـرون می‌آیند. برای پیروان علی علیه السلام لباس‌هایی سـبز رنـگ و حلقـه‌هـای گـل و مرکب‌هایی از بهشت خواهند آورد. پس هر یک از آنان لباسی سبز رنـگ بـر تـن کرده و بر سر تاج شاهی و تاج گل کرامت نهاده و سپس بر این مرکب‌های نجیـب، سوار شده و به پرواز در می‌آیند. مرکب‌ها پرواز کرده و آنها را به بهشت مـی‌برنـد: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»[1]-[2] [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشـتگان از آنهـا اسـتقبال مـی‌کننـد (و بـه آنـان می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند].

۵) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در بـاره آیـه: «إِنَّ اللَّـهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ» روایت کرده است که فرمود: یعنی خداوند گناه کسی که ولایـت علی علیه السلام را انکار کند، نمی‌بخشد و اما «وَيَغْفِرُ مَـا دُونَ ذَلِـكَ لِمَـن يَشَـاءُ» یعنی گناهان کسی که ولایت علی علیه السلام را بپذیرد، می‌بخشد.[3]

۶) ابو عباس روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السـلام در مـورد حداقل شرک انسان پرسیدم، فرمود: یعنـی کسـی کـه فکـری نـو (بـدعتی) آورد و براساس آن دوست بدارد یا دشمن بدارد.[4]

۷) قتیبه اعشی روایت کرده که از امام صادق علیه السـلام در مـورد آیـه: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ» سئوال کردم، فرمـود: همـه چیز، مشمول این استثنا می‌شـود. در روایتـی دیگـر از آن حضـرت علیـه السـلام: گناهان کبیره مشمول استثنا می‌شوند.[5]



---

۱- انبیا/۱۰۳.
۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۸۹۲
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۴۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۵۰.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۵۱.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللهُ يُزَكِّي مَن يَشَاء وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۴۹) انظُرْ كَيفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْماً مُّبِيناً (۵۰)».

[آیا به کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند، ننگریسته‌ای؛ (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند و به قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی‌بینند * ببین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند و بس است که این یک گناه آشکار باشد]

۱) علی بن ابراهیم گفت: اینان کسانی هستند که خود را صدیّق و فاروق و ذی‌النورین نامیده‌اند و آیه «وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» فرمود: پوستی که بر روی هسته‌ای باشد که کنایه از آنهاست؛ سپس گفت «انظُرْ كَيفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ» اینها همان سه نفر هستند.[۱]

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً (۵۱) أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَن يَلْعَنِ اللهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيراً (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيماً (۵۴) فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً (۵۶) وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً (۵۷)».

[آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته‌اند، ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده‌اند، می‌گویند: اینان از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸.

کسانی که ایمان آورده‌اند راه‌یافته‌ترند * اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند. هرگز برای او یاوری نخواهی یافت * آیا آنان نصیبی از حکومت دارند (اگر هم داشتند) به قدر نقطه پشت هسته خرمایی (چیزی) به مردم نمی‌دادند، بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند؛ در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم * پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است * به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی (سوزان) درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است *و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آن جا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم]



۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام براфراشته گردد، صاحب آن طاغوت است که به جای خداوند بزرگ، پرستیده می شود.

۲) هم او از حسین بن محمد بن عامر اشعری، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: حسن بن علی وشّاء از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[1] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] پرسیدم: جواب حضرت چنین بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً» به پیشوایان گمراهی و فراخوانان به آتش جهنم می‌گویند که آنها از آل محمد علیهم السلام به راه خدا هدایت شده ترند: «أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» یعنی امامت و خلافت «فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» ما همان مردمی هستیم که منظور خداوند است

۱- سوره نساء/ ۵۹

و النقیر یعنی نقطه وسط دانه گیاه، «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» ما همان مردمی هستیم که به خاطر اعطای انحصاری امامت از سوی خدا، به ما حسد می‌ورزند.

«فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» فرمود: و از آنها رسولان و انبیا و امامان را قرار دادیم، چگونه است که این را برای آل ابراهیم اقرار می‌کنند، ولی برای آل محمد علیهم السلام منکر می‌شوند؟!

«فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيمًا»[1]

۳) هم او، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از علی علیه السلام در باره این آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که فرمود: محسودان (افراد مورد رشک و حسد) ما هستیم.[2]

۴) او از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان، از ابو صباح روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» سئوال کردم. حضرت فرمود: ای ابو صالح! به خدا سوگند که مردم مورد حسد، ما هستیم.[3]

۵) او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از عمر ابن اُذینه، از برید عجلی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» روایت کرده است که فرمود: از آنها رسولان و انبیا و امامان قرار داد؛ پس چگونه است که برای آل ابراهیم اقرار می‌کنند، اما برای آل محمد علیهم السلام منکر می‌شوند؟! گفت: گفتم: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» یعنی چه؟ فرمود: الملک العظیم، یعنی امامت را در میان آنان قرار داد؛ هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنها فرمانبرداری نکند، از خداوند فرمانبرداری نکرده است، این معنی ملک عظیم است.[4]

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۱.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۲.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۴.
۴- کافی ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۵.

۶) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُلْكًا عظِيمًا» روایت کرده است که فرمود: یعنی اطاعت واجب.[1]

۷) و او به نقل از احمد بن محمد، از محمد بن ابو عمیر، از سیف ابن عمیره، از ابو صبّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب گردانیده است؛ انفال از آن ماست، مال پاک از آن ماست، ما راسخون در علم هستیم و ما آنهایی هستیم که مورد حسد هستیم؛ همانان که خداوند فرموده: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ.»[2]

۸) هم او از ابو محمد قاسم ابوالعلاء، که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی که در وصف امام روایت شده است فرمود: و خداوند در باره امامان از اهل بیت که از خویشان و نسل پیامبرش، صلوات خدا بر آنها باد، هستند، می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُلْكًا عظِيمًا * فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» شیخ در تهذیب به نقل از علی بن حسن فضّال، از محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی روایت کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه شبیه همین حدیث سابق، را از سیف بن عمیره، از ابو صباح ذکر کرد.[3]

۹) ابن بابویه گفت: علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب و جعفر بن محمد مسرور که خداوند از آنها خشنود باد، گفتند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت برای ما روایت کرد که حضرت امام رضا علیه السلام در مرو و در مجلس مأمون حاضر شد. در این مجلس، گروهی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند... حدیث طولانی است.. و حضرت در آن فرموده است: خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُلْكًا عظِيمًا» سپس در نتیجه آن، روی سخن را

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۶.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۱.

به سایر مؤمنین برمی‌گرداند و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[1] [ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] یعنی همان کسانی که آنها را با کتاب و حکمت، قرین کرده و به همین دلیل مورد حسد واقع شدند. خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» نیز اطاعت از پاکان برگزیده، و ملک در این جا به معنی اطاعت و فرمانبرداری است.[2]

۱۰) علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از یونس، از ابو جعفر احول مؤمن طاق، از امام صادق روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: تفسیر این آیه چیست؟ «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ» حضرت فرمود: پیغمبری. گفتم: و «الحكمة»؟ فرمود: فهم و قضاوت است.

گفتم: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» به چه معناست؟ حضرت فرمود: یعنی اطاعت واجب.[3]

۱۱) محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذنیه، از یزید عجلی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» روایت کرده است که فرمود: منظور فلان کس و فلان کس هستند «و يقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى» می‌گویند که پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به جهنم «هُؤلاءِ أَهْدَى» از آل محمد و پیروانشان هدایت شده‌ترند.

«سَبِيلاً * أُولَـئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيراً * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» الملک یعنی خلافت و امامت «فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً» مردمی که خداوند از آنها یاد می‌کند ما هستیم[4]

۱۲) هم او، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برد بن معاویه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که فرمود: آنان که مورد حسدند، ما هستیم؛ چون

۱- نساء/ ۵۹.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸.
۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱.
۴- بصائر الدرجات، ص ۴۸، ح ۳، باب ۱۶.

خداوند از بین همه، امامت را به ما عطا فرمود.[1]

۱۳) محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» روایت کرده که حضرت فرمود: از میان آنها رسولان و انبیا و امامان را قرار داد، چگونه است که آن را در میان آل ابراهیم اقرار می‌کنند، امّا در آل محمد علیهم السلام منکر می‌شوند؟ گفتم معنی آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» چیست؟

فرمود: و ملک عظیم یعنی خداوند امامت را به آنها عطا فرمود و هر کس که از آنها اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس عصیان کند، خدا را عصیان کرده است و این، مفهوم ملک عظیم است[2]

۱۴) هم او، از احمد بن محمد، از حسین به سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از محمد احول، از حُمران روایت کرده است که گفت: از حضرت علیه السلام در مورد تفسیر آیه: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ» پرسیدم، فرمود: پیغمبری است. گفتم: معنی «الحکمة» چیست؟ فرمود: فهم و قضاوت. گفتم: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» یعنی چه؟ حضرت فرمود: فرمانبرداری.[3]

۱۵) او از ابو محمد، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر و علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» روایت کرده است که حضرت فرمود: ما همان مردمی هستیم که خداوند در آیه، ذکر کرده است و به خدا سوگند، ما مورد حسد هستیم و ما اهل این ملکی هستیم که به ما باز می گردد.

۱۶) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و عبدالله بن قاسم، همگی از حماد بن عیسی، از حین بن مختار قلانسی، از ابو بصیر در مورد این آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یعنی اطاعت واجب.

---

۱- بصائر الدرجات، ص ۵۰، ح ۵، باب ۱۶.
۲- بصائر الدرجات، ص ۵۰، ح ۶، باب ۱۷.
۳- بصائر الدرجات، ص ۵۰، ح ۷، باب ۱۷.

۱۷) او از محمد بن عبدالحمید عطار، از منصور بن یونس، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: از حضرت در مورد این آیه: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» سئوال کردم، فرمود: هیچ می‌دانی ملک عظیم چیست؟ گفتم: جانم به فدایت، شما بهتر می‌دانید. فرمود: یعنی اطاعت امام، واجب است.

۱۸) شیخ در کتاب امالی به نقل از ابو عمر عبد الواحد بن عبدالله بن محمد بن مهدی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن عقده، از یعقوب بن یوسف بن زیاد، از ابوغسان، از مسعود بن سعد، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که حضرت فرمود: مردم، ما هستیم.

۱۹) عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم و در باره آیه: «أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ»[1] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] سئوال کردم، پاسخ حضرت چنین بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» منظور فلان کس و فلان کس هستند. «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً» می‌گویند که پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به جهنم، از آل محمد و پیروانشان هدایت شده‌ترند.

«أُولَـئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيراً * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» یعنی امامت و خلافت «فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً» مردمی که خداوند از آنها یاد می‌کند، ما هستیم و النَقیر، همان نقطه‌ای است که در وسط دانه گیاه می‌بینی. «أم يَحسدونَ الناسَ على ما آتاهُمُ اللهُ مِن فضلِهِ» ما همان انسان‌های مورد حسد هستیم که به دلیل آن چه خداوند از امامت به ما عطا فرمود، مورد حسد واقع شده‌ایم.

«فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» می‌فرماید: چگونه است که واگذاری پیامبری و نبوّت و امامت را به آل ابراهیم اقرار می‌کنند، امّا واگذاری امامت را به آل محمد علیهم السلام منکر می‌شوند؟! «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» تا آن جا که می‌فرماید: «وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ

[1]- نساء/ ۵۹

ظَلِیلاً» گفت: گفتم: در مورد آیه: «وَآتَیْنَاهُم مُلْکًا عظِیمًـا» در باره آل ابراهیم، مـراد از ملک عظیم چیست؟ فرمود: یعنی خداوند، از آنها امامانی برگزید؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از دستورات آنان نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. این معنای ملک عظیم است.

برید عجلی از امام باقر علیه السلام مانند همین حدیث را روایت کرده اسـت.[1] با این تفاوت که این عبارت را به آن افزوده است: که اگـر غالـب شـدید، بـا عـدل حکومت کنید و اگر امر حکومت به دست شما افتاد، با عدل حکومت کنید.[2]

۲۰) ابو صباح کنانی روایت کرده که: امام صادق علیه السـلام فرمـود: ای ابـو صباح! ما قومی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب نموده است؛ انفال بـه مـا می‌رسد و مال پاک و طاهر نیز همچنین، و مـا راسـخون فـی العلـم هسـتیم و مـا همانانی هستیم که خداوند در کتابش فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» مورد رشک و حسد قرار گرفته‌ایم.[3]

۲۱) یونس بن ظبیان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگـامی که موسی علیه السلام در حال نجوا و صحبت کردن با خدایش بود، در سایه عـرش خداوند بزرگ، مردی را دید، از او پرسید: ای خدا! او کیست که عرش بـر او سـایه انداخته است؟ فرمود: ای موسی! او از کسانی است که به خاطر آن چـه خداونـد از فضل خود به مردم عطا فرموده، به آنها حسد نمی‌ورزد.[4]

۲۲) ابو سعید مؤدّب به نقل از ابن عباس روایت کرده کـه حضـرت در مـورد آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ»، فرمود: «الناس» ما هسـتیم و مراد از «فضله» نبوّت است.[5]

۲۳) ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمـود: منظـور از «مُلْکًا عظِیمًا» امامت است که آن را در میان آنها قرار داد؛ هر کس از آنها اطاعـت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنها نافرمـانی کنـد، از خـدا نافرمـانی



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۵۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۷.

کرده است و این یعنی ملک عظیم «وَآتَیْنَاهُم مُلْكًا عَظِيمًا».[1]

۲۴) هم او، در روایت دیگری آورده است که حضرت فرمود: طاعتِ واجب است.[2]

۲۵) حمران از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ» مراد از آن، نبوّت است و منظور از «الحكمة» فهم و قضاوت است و اما «مُلْكًا عَظِيمًا» همان اطاعت امامان برگزیده می‌باشد.[3]

۲۶) ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام در مورد: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ» روایت کرده که منظور، نبوّت است. «الحكمة» مقصود حکیمان از انبیای برگزیده و اما «ملكاً عظيماً»، امامان هدایت شده از برگزیدگان هستند.

۲۷) داود بن فَرقَد روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در حضور پسرش اسماعیل در مورد آیه »أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» شنیدم که می‌فرمود: ملکاً عظیماً یعنی واجب نمودن فرمانبرداری، گفت: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ» گفت: گفتم: استغفر الله، پس اسماعیل به من فرمود: چرا استغفار می‌کنی، ای داود؟ گفتم: چون که من بارها آن را به صورت «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ» خوانده‌ام. گفت: امام صادق فرمود: همین درست است، و از آنها بعضی از فرزندان ابراهیم به آن ایمان آوردند و بعضی دیگر روی گردان شدند.

۲۸) سلیم بن قیس هلالی در حدیثی از امیرالمؤمنین که در آن معاویه را مورد خطاب قرار می‌دهد، روایت کرده که به وی فرمود: به جان خودم، ای معاویه! اگر برای تو و طلحه و زبیر از خدا درخواست آمرزش کرده‌ام، این ترحم و استغفار من برای شما جز لعنت و عذاب بر شما نبوده است.

جرم تو و طلحه و زبیر کوچکتر و گمراهی‌تان کمتر و بدعت و ضلالت شما کوچکتر از آن دو نفر که حکم تو را محکم کردند و آن دیگری که تو به خونخواهی‌اش برخاستی، نیست؛ آن دو، زمینه را برای آن که به ما اهل بیت ظلم کنید و بر ما مسلط شوید، آماده کردند. خداوند بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: «أَلَمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۵۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۶۰.

تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيراً * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» تا آخر این آیات.

به راستی که ما «الناس» هستیم و ما کسانی هستیم که مورد حسد واقع شده‌اند و آیه «وءاتیناهم ملکاً عظیماً» به معنی این است که در میان آنها امامانی قرار می‌دهد؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. و این معنی ملکاً عظیماً است. پس چرا برای آل ابراهیم علیهم السلام این حق را اقرار می‌کنند، اما برای آل محمد علیهم السلام منکر می‌شوند؟!

ای معاویه! اگر تو و رفیقت آن را انکار می‌کنید، همان طور که پیش از شما طاغوتیان و نافرمانان اهل یمن و شام از اعراب ربیعه و مضر و جفاکاران امت، کافر شدند، بدان که خداوند آن را به قومی سپرده است که به آن کفر نمی‌ورزند.[1]

۲۹) ابن شهر آشوب به نقل از ابوالفتوح رازی در «روض الجنان» به نقل از گفته، ابو عبدالله مرزبانی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت نموده که: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.[2]

۳۰) او نقل کرده که ابو علی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» روایت کرده که: مراد از «الناس» در این آیه، پیامبر و آل اوست و امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از فضل این است که در آن حضرت پیامبری و در علی علیه السلام امامت قرار داده است.[3]

۳۱) و به نقل از مخالفین، روایتی است مرفوع که ابن مغازلی آن را به امام باقر علیه السلام می‌رساند که در آن امام علیه السلام در باره آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

---

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۹.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تفسیر حبری، ص ۲۵۵، ح ۱۹.
۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۹.

عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» فرمود: به خدا سوگند «الناس» ما هستیم.[1]

۳۲) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ» گفت: منظور، امیر المؤمنین علی علیه السلام است و مراد از کسانی که به او ایمان آورده‌اند، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار که خداوند از آنها خشنود باد، هستند. منظور از «وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ» غصب کنندگان حق آل محمد علیهم السلام و پیروانشان است.

در مورد اینان آیه «وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» نازل شده است. سپس خداوند بزرگ آن چه را که برای آنان که پیش از این نامشان ذکر شد و غصب آنان بیان شده، آماده کرده، ذکر نمود و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً»[2]

۳۳) علی بن ابراهیم گفت: منظور از آیات، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام هستند.[3]

۳۴) شیخ در کتاب مجالس خود گفته است: جماعتی از ابو مُفضّل برای ما روایت کرده‌اند که گفت: حسن بن علی بن عاصم زُفری، از سلیمان بن داود ابو ایوب الشاذکونی منقری، از حفص بن غیاث القاضی، روایت کرده است که در زمانی که امام صادق در بند منصور، خلیفه عباسی بود، نزد وی بودم که ابن ابی العوجا بر وی وارد شد. او یک ملحد بود و به حضرت گفت: در مورد این آیه چه می‌گویی؟ «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ» گیرم که این پوست‌ها مرتکب گناه شده و شکنجه شدند؛ پوست‌های دیگر چرا باید عذاب ببینند؟ حضرت فرمود: وای بر تو، این پوست‌ها هم یکی هستند، هم یکی نیستند. گفت: این معنی را به من بفهمان.

فرمود: ندیدی آن گاه که مردی قصد خشت خامی بکند، آن را بشکند، پس دوباره روی آن آب بریزد و ورز دهد و بعد آن را به شکل اولیه درآورد. این همان خشت هست، ولی در عین حال همان خشت اول نیست. گفت: آری، خداوند همه را از وجود تو، بهره‌مند کند.[4]

۳۵) و در کتاب احتجاج از حفص بن غیاث روایت شده است که در مسجد الحرام شاهد سئوال ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام بودم. او در باره آیه:

---

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۴، ح ۳۱۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.
۴- امالی شیخ طوسی، ص ۲، ح ۱۹۳.

«كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» پرسید: گناه پوست‌های دیگر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، همان هست و همان نیست. گفت: آن را به چیزی در دنیا تشبیه کن تا بفهمم. حضرت علیه السلام فرمود: بسیار خوب، آیا مردی را ندیده‌ای که قصد یک خشت خام کند و آن را بشکند، پس آن را به قالبش بازگرداند؛ در این صورت این خشت، همان خشت اول هم هست و هم نیست.[1]

۳۶) علی بن ابراهیم، گفته است: از امام صادق علیه السلام سئوال شده است، چگونه پوست با پوستی دیگر جایگزین می‌شود؟ فرمود: ندیدی اگر خشت خامی را بشکنی و تبدیل به خاکش کنی و پس از آن در قالبی که در آن بود بزنی، آیا این همان خشت خام اولیه است یا نه؟ این همان است، تغییر کرده اما اصل یکی است.[2]

۳۷) علی بن ابراهیم گفت: آن حضرت پس از ذکر نام مؤمنینی که به ولایت آل محمد علیهم السلام اقرار کرده‌اند، فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاً ظَلِيلاً».[3]



۳۸) ابن بابویه در کتاب الفقیه گفته است: از حضرت امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» سئوال شد. حضرت فرمود: زوج‌های پاک: زنانی که حائض نمی‌شوند و تخلیه نمی‌کنند.[4]

## «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (۵۸)»

[خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست]

۱) محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن

۱- احتجاج، ص ۳۵۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.
۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۹۵.

بن علی وشاء، از محمد بن عائذ، از ابن اذینه، از برید عجلی، روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» پرسیدم. حضرت فرمود: مراد خدا ما هستیم. به طوری که امام اول ما کتاب‌ها، دانش و سلاحی که در دست دارد را به امام بعد از خود بدهد. «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» که در دست دارید.[1]

۲) هم او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عمر روایت کرده که: از امام رضا علیه السلام در باره این آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» سئوال کردم، فرمود: آنها امامانی از آل محمد علیهم السلام هستند، امام امانت را به امام پس از خود واگذار می‌کند و به هیچ کس جز او نمی‌دهد و او را از آن دور نمی‌سازد.[2]

۳) او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل: از امام رضا علیه السلام در باره: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» روایت شده که فرمود: آنها امامان علیهم السلام هستند، امام امانت را تنها به امام پس از خود واگذار می‌کند و به هیچ کس غیر از او نمی‌دهد و او را از آن دور نمی‌سازد.[3]

۴) او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از ابن ابو یعفور، از معلی بن خنیس، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» سئوال کردم. فرمود: خداوند به امام اول امر کرد که هر چه نزد خود دارد، به امام پس از خود بدهد.[4]

۵) محمد بن ابراهیم نعمانی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی، از کتابش، روایت کرده است و گفت اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش و وهب ابن حفص و همگی از ابو بصیر روایت کردند که امام باقر علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱.
۲- کافی، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۲.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳.
۴- کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۴.

الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ» فرمود: مراد وصیت است که هر کس از ما ائمه، به امام بعدی می‌دهد.[1]

۶) و هم او: به نقل از علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» سئوال کردم. حضرت فرمود: خداوند به امام، امر فرمود: که امامت را به امام بعد از خود واگذار نماید و او را از امامت دور نکند، آیا آیه : «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ» را نشنیده‌ای؟ مراد خدا، حکّام هستند. ـ ای زراره! ـ آیا نمی‌بینی که با آن، حکّام را مورد خطاب قرار داده است!؟[2]

۷) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش و حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ» روایت کرده که فرمود: منظور خداوند این است که امام اول ما، کتاب‌ها و سلاح را به امام پس از خود بدهد. و در مورد این آیه: «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» فرمود: و اگر غالب شدید، باید با عدلی که در دست دارید، حکومت کنید.[3]

۸) عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده است که نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم و از حضرت در مورد آیه «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» تا «سَمِيعًا بَصِيرًا» سئوال کردم، فرمود: منظور خداوند، ما امامان هستیم. به این معنی که امام اوّل از ما، کتاب‌ها، دانش و سلاح را به نفر بعد از خود واگذار نماید «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» یعنی، (عدلی) که در دست شماست.[4]

بُرید عجلی از امام باقر علیه السلام مانند این روایت را آورده است و به آن افزوده است: که اگر به قدرت رسیدید، با عدالت حکم کنید. اگر در دستان شما قرار



۱- الغیبه، ص ۳۵ باب «آن چه در باره امامت و وصیت آمده است»
۲- الغیبه، ص ۳۶ باب «آن چه در باره امامت و وصیت آمده است.»
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۱۵۳.

گرفت، با عدالت حکم کنید.[1]

۹) زراره و حمران، و محمّد بن مسلم، از امام محمّد باقر علیه السـلام و امـام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: فرمودند: امـام بـا سـه خصـلت شـناخته می‌شود: از هر کس دیگر به امام پیش از [2]خود نزدیکتر است، سلاح پیـامبر صـلی الله علیه و آله را در اختیار دارد، وصیّت هم نزد اوست، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود آورده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَـا» و گفت: سلاح نزد ما به منزلت تابوت است نزد بنی اسرائیل، هر جـا سـلاح باشـد، مُلک هم همان جاست، همانند بنی‌اسرائیل، هر جا که تابوت می‌رفت، مُلک نیـز بـا آن می‌گشت.[3]

۱۰) حلبی در باره آیه: «أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَـا» از زراره روایت کـرده که: ولایت را به صاحبانش برسانید «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّـاسِ أَن تَحْكُمُـواْ بِالْعَـدْلِ» گفت: آنها آل محمد که سلام خدا بر او خاندانش باد، هستند.[4]

۱۱) در روایت محمد بن فضیل، از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که: آنها امامانی از خاندان محمد علیهم السلام هستند. هر امام امانت را به امام بعـد از خود می‌رساند و به هیچ کس غیر از او واگذار نمی‌کند و این امانـت را از او دور نمی‌کند.[5]

۱۲) امام باقر علیه السـلام در باره آیه «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ» فرمود: این آیه راجع به ما نازل شده است و خداست که از او یاری خواسته می‌شود.[6]

۱۳) و در روایت ابن ابو یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّـاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» خداوند به امام فرمان داده است تا آن چه نزد خـود دارد بـه امـام بعد از خود واگذارد و همچنین به امامان دستور داده است تا با عدالت، فرمان رانند و اطاعت از آنان را برای مردم واجب کرده است.[7]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۶۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۶۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۶۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۶۶.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۶۷.

۱۴) ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» روایت کرد که امام امانت را هنگام وفات به امام بعد از خود واگذار می‌کند.[1]

۱۵) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از محمد بن علی محبوب، از محمد بن حسین ابو خطاب، از صفوان بن یحیی، از ابو مَعزا، از اسحاق ابن عمار، از ابن ابو یعفور، از معلّی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، از امام در باره آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» سئوال کردم.

حضرت فرمود: امام باید آن چه را که نزد خود دارد، به امام پس از خود برساند و به امامان فرمان داده شده است، تا عدل پیشه سازند و به مردم دستور داده شده است تا از آنها پیروی کنند.[2]



**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)﴾**

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری (دینی) اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبر (او) عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام‌تر است]**

۱) ابن بابویه گفت: بیش از یک نفر از یاران ما روایت کردند و گفتند: محمد بن همام از جعفر بن محمد فَزاریّ، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حارث به نقل از مُفضّل بن عمر، از یونس بن ظبیان، از جابر بن یزید جُعفی روایت کرده است که شنیدم، جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که خداوند آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، گفتم: ای رسول خدا! ما خدا و پیامبرش را

۱- مناقب، ج ۱، ص ۲۵۲.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۳.

شناختیم، پس اولوالامری که خداوند اطاعت از آنها را به اطاعت از شما پیوند داده است، چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: ای جابر! آنها خلیفه و جانشین من و بعد از من امامان مسلمانان هستند. اول علی ابن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام، بعد از او حسین علیه السلام، بعد علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام که در تورات به «باقر» معروف است؛ تو او را خواهی دید، پس وقتی او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان. پس از او صادق، جعفر بن محمد علیه السلام و بعد از او موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و سپس امامی که هم نام و هم کینه من است، حجت خدا در زمین و بقیه او در میان بندگانش است، فرزند حسن بن علی علیه السلام، او کسی است که خداوند، ذکر و یاد خود را پس از گشودن شرق و غرب به دست این امام، در زمین گسترش می‌دهد. او کسی است که از دید پیروان و دوستدارانش مخفی می‌شود، به طوری که جز کسی که خداوند، ایمان قلبی او را آزموده باشد، نمی‌تواند که بر اظهار امامتش ثابت قدم بماند. جابر گفت: به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! آیا در زمان غیبتش بهره‌ای به پیروانش می‌رسد؟ فرمود: آری، به کسی که مرا به پیامبری برگزید، سوگند یاد می‌کنم که آنها از نور امامت و ولایتش چنان بهره‌ای می‌برند که کل مردم از تابش خورشید سود می‌برند، حتی اگر ابری هم حایل شود. ای جابر! این موضوع از رازهای پنهان گنجینه علم خداست؛ پس آن را جز از کسانی که شایستگی آن را دارند، مخفی نگهدار.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن حکمی، از ابو مسروق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض کردم: ما با مردم سخن می‌گوییم و آیه **«أطیعوا الله و أطیعوا الرسُولَ و أولی الامر منکُم»** را به عنوان دلیل، ارائه می‌دهیم، آنها در جواب می‌گویند: این آیه در حق فرماندهان گروه‌های جنگی نازل شده است. آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»[2] [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] و تا آخر آیه را به عنوان حجت را ارائه

۱- کمال الدین و تمام النعمه ص ۲۴۱، ح ۳.
۲- مائده/ ۵۵.

می‌کنیم، می گویند: در حق مؤمنان نازل شده است. آیه «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»[1] [بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان] را پیش می‌آوریم، پاسخ می‌دهند که مراد، خویشاوندان مسلمانان هستند. گفت: هر آن چه از این دست مطلب و شبیه آن را به یاد داشتم، مطرح کردم؛ به من فرمود: اگر این چنین است که می‌گویی، پس آنها را به مباهله دعوت کن. گفتم: چگونه باید این کار را بکنم؟ سه بار فرمود: خود را اصلاح کن، و گمانم فرمود: روزه بگیر و غسل کن و پس از آن به همراه طرف خود به صحرا بروید. پنجه دست راست را در پنجه او بیفکن و در حق او انصاف را به جای آور و از خودت شروع کن و بگو: ای خدای هفت آسمان و هفت زمین، دانای غیب و شهود، بخشاینده و مهربان، اگر ابو مسروق، حقی را انکار کرده است و دعوی باطلی دارد، بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما، پس روی دعا را به سوی او برگردان و بگو: اگر فلان کس، حقی را انکار کرده است و ادعای باطلی کرده است، پس عذابی دردناک از آسمان بر وی فرو بفرست. پس از این به من فرمود: چیزی نخواهد گذشت که اثرش را خواهی دید. ابومسروق اضافه می‌کند: پس از آن به خدا سوگند، کسی را از خلق ندیدم که این درخواست مرا اجابت کند.[2]

۳) هم او به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ساعتی که باید در آن مباهله کنی، فاصله بین طلوع فجر، و طلوع آفتاب است.[3]

۴) هم او از حسین بن محمد بن معلّی بن محمّد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ از ابن اذینه، از بُرید عجلی روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»[4] [خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید] سئوال کردم؟

حضرت فرمود: مراد و منظور آیه ما هستیم، یعنی (امام) اول کتاب‌ها و سلاح

۱- شوری/ ۲۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۳۷۳ ، ح ۲.
۴- نساء/ ۵۸.

را به امام بعد از خود می‌سپارد «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ» در مورد آنچه از [اموال و امانات] مردم در دستان شماست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» منظور خداوند به طور ویژه، ما هستیم. به تمام مؤمنین تا روز قیامت دستور داده است تا از ما اطاعت کنند. ( فإن خفتم تنازعا فی أمر فردوه إلی الله و إلی الرسول و أولی الامر منکم) آیه این چنین نازل شده است. خداوند چگونه مردم را به اطاعت از اولی الامر امر می کند اما اجازه نزاع کردن با آنها را می دهد [در حالی که اولی الامر در کنار خدا و رسول مرجع رسیدگی به منازعات هستند] . این که گفته شده است در منازعات به خدا و رسول مراجعه کنید مربوط به کسانی است که به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر امر شده اند .[1]

۵) او با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین ابن ابی علاءِ روایت کرده است که اعتقاد خودمان در مورد اوصیا که «اطاعت از آنها واجب است» را برای امام جعفر صادق علیه السلام نقل کردم، حضرت فرمود: آری، به راستی آنها کسانی هستند که خداوند بزرگ می‌فرماید: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» و کسانی هستند که خداوند بزرگ راجع به آنها می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ».[2]-[3] [ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند]

۶) هم او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابو سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» سئوال کردم، فرمود: در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او، حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است. به ایشان عرض کردم: مردم می‌گویند: پس چرا خداوند از علی علیه السلام و اهل بیت او در کتابش نام نمی‌برد؟ حضرت فرمود: در پاسخ به آنها بگویید: نماز هم بر رسول نازل شد بدون آن که سه رکعتی یا چهار رکعتی آن معلوم شود. تا این که رسول خدا،

---

۱ - کافی، ج ۱ ، ص ۲۱۷، ح ۱

۲- مائده/ ۵۵.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۷.

خود آن را برای مردم تفسیر نمود.

زکات بر پیامبر نازل شد بی‌آن که ذکر شود که از هر چهل درهم، یک درهم، کنار گذاشته شود تا این که باز رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تفسیر کرد، و حج نازل شد، امّا نفرمود: هفت بار طواف کنید و این رسول خدا بود که آن را برای مردم، تشریح کرد و آیه «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» در حق علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: بدانید که هر کس من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست و فرمود: شما را سفارش می‌کنم به کتاب خدا و اهل بیت خودم؛ چون که من از خداوند بزرگ تقاضا کردم تا روزی که بر حوض بهشت وارد می‌شوند، بین آنها جدایی نیفکند و او تقاضایم را اجابت نمود.

و همچنین فرمود: به آنها آموزش ندهید، چون آنها از شما داناترند و فرمود آنها شما را از دَر هدایت خارج نمی‌کنند؛ شما را به گمراهی وارد نمی‌توانند کنند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت می‌کرد و اهل بیت خود را معرفی نمی‌کرد، چه بسا آل فلان کس و آل فلان کس ادعا می‌کردند که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[1] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، و فاطمه سلام الله علیها بودند و آنها را در خانه اُم سلمه زیر جامه خود قرار داد و فرمود: بار خدایا! هر پیامبری اهل و عترتی دارد و ایشان اهل و عترت من هستند. ام سلمه گفت: آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: تو به سوی خیر حرکت می‌کنی، ولی اینها اهل و عترت من هستند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، علی علیه السلام به دلیل تبلیغ زیاد پیامبر صلی الله علیه و آله برای او و بلند کردن دست او در میان مردم، سزاوارترین مردم برای حکومت بود.

هنگامی که امام علی علیه السلام درگذشت، پسرانش محمد بن علی و عباس بن علی و دیگر فرزندانش را وارد این موضوع نکرد؛ البته هیچ وقت این کار را

---

۱- احزاب/ ۳۳.

نمی‌کرد. اگر چنین می‌کرد، حسن و حسین علیهما السلام می‌گفتند: خداوند سبحان، همان چیزی که در حق شما نازل فرموده است، در حق ما نیز نازل فرموده و همان طور که امر به اطاعت از شما فرموده است، مردم را امر به اطاعت از ما نیز فرموده و همان طور که رسول خدا برای شما تبلیغ نمود، برای ما نیز چنین کرد و همان گونه که پلیدی را از شما دور کرد، از ما نیز دور کرد.

هنگامی که علی علیه السلام درگذشت، حسن علیه السلام به دلیل بزرگتر بودنش نسبت به حسین علیه السلام، شایسته‌تر بود و زمانی که وفات یافت نتوانست فرزندان خود را وارد این قضیه کند و این کار را هم هیچ گاه نمی‌کرد، هر چند با توجه به این فرموده خداوند بزرگ که می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»[1] [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی دیگر اولویت دارند] می‌توانست آن را برای پسران خود حلال گرداند.

در چنین حالتی حسن علیه السلام می‌گفت: خداوند بلند مرتبه همان طور که مردم را به فرمانبرداری از شما و پدرتان امر نموده است، مردم را به فرمانبرداری از من نیز امر فرموده است. و همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما و پدرتان تبلیغ نمود، برای من نیز چنین کرده است و همان طور که از شما و پدرتان پلیدی را دور فرمود، از من نیز دور فرموده است.

زمانی که امامت به حسین علیه السلام رسید، هیچ کدام از اهل بیت او نمی‌توانستند ادعایی، مانند آن چه او می‌توانست از پدر و برادر خود داشته باشد، اقامه نمایند. ادعایی که در صورت کنار گذاشتنش از این امر، می‌توانست مطرح نماید، هر چند آنها هرگز چنین کاری نمی‌کردند. پس حسین علیه السلام به امامت رسید. هنگامی که این امر به ایشان رسید، جا برای تأویل این آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» باز شد.

از این رو، بعد از حسین علیه السلام امامت به علی بن حسین علیه السلام و سپس از او به محمّد بن علی علیه السلام رسید و فرمود: «رجس» به معنای «شک» است، به خدا سوگند ما هرگز به خدایمان شک نمی‌کنیم.[2]

۷) هم او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم ابن عمر

۱- احزاب/ ۶.
۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱.

یمانی، از ابن اذینه، از ابان بن ابو عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده که: از علی که سلام خدا بر او باد، زمانی که با مردی که نزد او آمده بود گفتگو می‌کرد، شنیدم. آن مرد گفت: کمترین سطحی که بنده‌ای در آن مؤمن می‌گردد، کدام است؟ کمترین سطحی که بنده‌ای کافر می‌گردد و کمترین چیزی که بنده در آن گمراه می‌شود، چیست؟

حضرت فرمود: سئوال کردی، اکنون جوابت را بفهم. کمترین سطحی که بنده در آن مؤمن می‌شود این است که خداوند بلند مرتبه خود را به او معرفی کند و بنده به اطاعت از او اقرار کند، و پیامبرش را به او معرفی کند و به اطاعت از آن حضرت اقرار کند، و امام و حجتش در زمین و شاهد خود بر خلق را به او معرفی کند و بنده به اطاعت از آن حضرت اقرار کند.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! اگر به همه چیز، غیر از آن چه که شما توصیف فرمودید، جهل داشته باشد، باز حکم، همین است؟! فرمود آری، اگر به چیزی امر شود، دستور را اطاعت کند و اگر از کاری یا چیزی نهی شود، آن نهی را بپذیرد.

امّا کمترین حدّی که بنده در آن کافر می‌شود، آن است که چیزی مورد نهی الهی باشد، امّا بنده خدا به گمان این که خداوند به آن امر کرده است، به آن پایبند بماند و علاوه بر آن، آن را دین خود قرار داده و ادعا کند که آن چه را که به او امر شده، عبادت می‌کند. در حالی که در واقع، شیطان را عبادت کرده است، و کمترین سطحی که در آن بنده، گمراه باشد، این است که حُجت خدا و شاهد او بر بندگانش را نشناسد؛ کسی که خداوند ولایتش را بر مردم واجب و مردم را به اطاعت از او امر کرده است.

می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» گفتم: ای امیرالمؤمنین! فدایت شوم، برای من توضیح دهید. پس حضرت فرمود: کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه و روز وفاتش فرمود: من برای شما دو چیز باقی گذاشتم، اگر به آنها چنگ بزنید، هیچ گاه پس از من گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند بزرگ و عترت (خانواده) و اهل بیت خودم را.

خداوند لطیف و بسیار آگاه با من پیمان بسته است که این دو، تا زمانی که بر حوض (بهشت) وارد شوند، از یکدیگر جدا نخواهند شد، درست مانند این دو. و دو

انگشت سبابه خود را کنار هم گذاشت و فرمود: نمی‌گویم مانند این دو ـ انگشت وسط و سبابه را کنار هم گذاشت ـ تا یکی از آنها از دیگری جلو بیفتد، پس به آنها چنگ بزنید تا نلغزید و گمراه نشوید. و از آنها پیشی نگیرید تا گمراه نشوید.[1]

۸) او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی از یونس، از حماد ابن عثمان، از عیسی بن سری روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم که در باره پایه‌هایی که اسلام بر آنها استوار گشته است برای من بفرما، به طوری که چون به آنها چنگ بزنم، عملم پاک باشد و غیر از آن چیزهای دیگری که نمی‌دانم به من زیان نرسانند، فرمود: گواهی دادن به یگانگی خدا و این که در اموال، حق زکات وجود دارد و ولایتی که خداوند بزرگ به آن امر فرموده است و آن ولایت آل محمد علیهم السلام است. گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، مانند این است که به مرگ جاهلیت مرده باشد.

خداوند بزرگ می‌فرماید: «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكُمْ».

اولی الامر، اول علی علیه السلام بود و پس از او حسن علیه السلام، و پس از او حسین علیه السلام، بعد علی بن حسین علیه السلام و بعد محمّد بن علی علیه السلام و امر امامت این گونه باشد.

به راستی که شایسته نیست، زمین بدون امام باشد و هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. بیشترین وقتی که شخص به شناخت امام خود نیاز دارد، لحظه‌ای است که نَفَس او به این جا رسیده باشد (و با دست به سینه‌اش اشاره کرد) آن گاه خواهد گفت: اعتقاد نیکی داشتم.[2]

۹) هم او به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید معاویه می‌گوید: ابو جعفر علیه السلام آیه «أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكُمْ» را تلاوت کرده، فرمودند: یعنی اگر از اختلاف و نزاع در امری ترسیدید، به خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی امر خود ارجاع دهید. پرسید: چطور آنها را به اطاعت از ایشان فرمان می‌دهد و در ضمن اجازه منازعه با آنان را نیز می‌دهد؟ فرمود: این امر (اجازه به منازعه) به کسانی گفته شده که آیه

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۹.

«أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ»[1] به آنان امر شده است.

۱۰) ابن بابویه از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عبدالله بن محمّد حجّال، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر روایت کرده است که ابو جعفر علیه السلام در باره آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» فرمود: مراد از اولی الامر، امامانی هستند از نسل علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها تا قیام قیامت.[2]

۱۱) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی‌الله عنه، از عبد العزیز بن یحیی، از مغیرة بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید جُعفی روایت کرده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا باید به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام مراجعه کرد؟ فرمودند: برای این که عالم (جهان) درست و پایدار بماند؛ چرا که خداوند در صورت حضور پیامبر یا امامی در میان اهل زمین، عذابش را از آنها دور می‌سازد.

خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ»[3] [ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند] و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمده است: ستارگان، محافظان اهل آسمان و اهل بیتم محافظان اهل زمین‌اند، که اگر ستارگان نباشند، خداوند بر اهل آسمان هر آن چه را خوش ندارند، نازل خواهد کرد و اگر خاندانِ من نباشند، بر اهل زمین هر آن چه مکروه و ناگوار است نازل می‌شود.[4]

۱۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از حماد از حریز روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: این آیه در بیانِ این امر نازل شده است که: هر گاه در چیزی با یکدیگر نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر و اولوالامر خود بازگردانید.[5]

۱۳) عبد الرزاق، از معمّر، از ابان از سلیم بن قیس هلالی سپس حدیثی را نقل کرد که در آن گفت: امام علی علیه السلام فرمود: من هر روز و هر شب یک بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شدم و ایشان با من خلوت می‌کردند و اصحاب

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۸۴، ح ۲۱۲.
۲- کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۱۳، ح ۶.
۳- انفال/ ۳۳.
۴- علل الشرائع، ص ۱۵۰، ح ۱، باب ۱۰۳.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌دانستند که آن حضرت تنها با من چنین رفتاری داشتند و من هر گاه سئوال می‌پرسیدم، آن حضرت پاسخ می‌دادند و هر گاه سکوت می‌کردم، ایشان آغاز به سخن می‌کردند و دعا می‌فرمودند که خداوند مرا حفظ کرده و توفیق فهم را به من عنایت کند، و از همان زمانی که در حقّم چنین دعایی کردند، هرگز چیزی را فراموش نکردم.

و من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای نبی خدا! من از زمانی که چنین دعایی در حقّم نمودید چیزی را فراموش نکردم، پس چرا این مطالب را بر من املا کرده و مرا به نوشتن آنها فرمان می‌دهید؟ آیا می‌ترسید که من فراموش کنم؟

آن حضرت فرمودند: برادرم! من از نسیان و عدم علم تو به آن مسائل نمی‌ترسم، چه خداوند دعای مرا در حق تو و شریکانت که بعد از تو می‌آیند، اجابت کرده است، بلکه می‌خواهم اینها را برای شریکانت بنویسی. عرض کردم: ای رسول خدا! شرکای من چه کسانی هستند؟ فرمود: مراد اوصیا هستند که همه آنها تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، هدایت‌گر و هدایت شده می‌باشند و عدم یاری کسانی که آنها را رها می‌کنند به آنها ضرری نمی‌رساند.

آنها با قرآن‌اند و قرآن نیز همنشین آنها. قرآن را فرو نمی‌گذارند و قرآن نیز آنها را. تنها به واسطه ایشان یاری و باران رحمت بر این امت نازل می‌گردد و با دعای ایشان شرّ و بدی از امّت من دور می‌شود.

گفتم: ای رسول خدا! برای من اسم ببر! فرمود: این پسرم، و دستش را بر سر حسن علیه السلام گذاشت؛ سپس این پسرم، و دستش را بر سر حسین علیه السلام گذاشت؛ سپس فرزند حسین علیه السلام، که همنام توست ای علی! پس فرزند او که محمد بن علی علیه السلام نام دارد. پس از آن رو به سوی حسین علیه السلام آورد و فرمود: محمد بن علی علیه السلام در زمان حیات تو به دنیا می‌آید، پس سلام مرا به او برسان و پس از آن بقیه دوازده امام هستند.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! آنها را نیز اسم ببر! پس اسم تک تک آنها را برایم گفت. به خدا سوگند، ای اهل قبیله بنی هلال! مهدی امت محمد علیهم السلام از ذرّیه ایشان است که زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر می‌شود، سرشار از

عدل و داد خواهد کرد.[1]

۱۴) شیخ (صدوق) در کتاب امالي خود می‌گوید: شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان به نقل از اسماعیل بن محمد انباریّ کاتب، از ابو عبدالله ابراهیم بن محمد ازدیّ در حدیثی از شعیب بن ایوب، از معاویه بن هشام، از سفیان، از هشام بن حسان می‌گوید: شنیدم ابو محمد حسن بن علی علیه السلام بعد از آن که مردم در امر خلافت با او بیعت کردند، در میان آنها خطابه ایراد کرد و فرمود: ما حزب غالب خدا و خاندان مقرّب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک و مطهر آن حضرت و یکی از ثقلینی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امتش به جای گذاشته و دیگری کتاب خداست که تفصیل هر چیزی در آن آمده است و باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد. ما اساس و تکیه‌گاه تفسیر قرآن هستیم، لذا در تاویل آن شکیّ نداشته، بلکه حقایق آن را به یقین خبر داریم. پس از ما اطاعت کنید، چرا که اطاعت از ما واجب است، زیرا مقرون به طاعت خدا و رسول اوست؛ خداوند فرموده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ» و «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[2] [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی‌اند که (می‌توانند درست و نادرست) آن را دریابند] و شما را از گوش دادن به شعار شیطان بر حذر می‌دارم، چرا که او برای شما دشمنی آشکار است، پس همانند یاران شیطان خواهید شد که خداوند به آنها می‌گوید: «لاَ غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّی جَارٌ لَّکُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَکَصَ عَلَى عَقِبَیْهِ وَقَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکُمْ إِنِّی أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ»[3] [امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم؛ من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید] پس هدفِ نیزه‌ها و گوشت قربانی شمشیرها و چوب خشک برای گرزهای آهنین و هدفِ تیرها می‌شوید و پس از آن «لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ

---

۱- الغیبه، ص ۵۱ بابی که در ذکر روایاتی در باره ائمه علیهم السلام آمده است.

۲- نساء/ ۸۳.

۳- انفال/ ۴۸.

آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»[1]-[2] [کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد] مؤلف می‌گوید: شیخ مفید در کتاب امالی خود، این حدیث را همراه با سند و متن، روایت کرده است.[3]

۱۵) و در اختصاص شیخ مفید نیز آمده است که احمد بن محمّد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابو علاء چنین روایت کرده است که حسین بن ابو علاء می‌گوید: به امام صادق گفتم: اوصیایی که اطاعتشان واجب است، چه کسانی‌اند؟

فرمود: آنها کسانی هستند که خداوند در باره ایشان می‌فرماید: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» و کسانی که خداوند می‌فرماید: «انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون»[4]-[5] [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند].

۱۶) عیّاشی از بُرید بن معاویه نقل کرده، که نزد ابو جعفر علیه السلام بودم و از ایشان در باره آیه: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» پرسیدم، جواب آن حضرت این آیه بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً»[6] [آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته‌اند، ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده‌اند، می‌گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه یافته‌ترند] امامانِ گمراه کننده و دعوت کنندگان به آتش می‌گویند: اینها از خاندان محمد و یارانشان هدایت یافته‌ترند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ مَن يَلعَنِ اللهُ فَلَن تَجِدَ لَه نصيراً أم لهم نصيبٌ مِنَ المُلكِ»[7] [اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند. هرگز برای او یاوری نخواهی یافت * آیا آنان نصیبی از

۱- انعام/ ۱۵۸.
۲- امالی، ج ۱، ص ۱۲۱.
۳- امالی شیخ مفید، ص ۳۴۸، ح ۴.
۴- مائده/ ۵۵.
۵- اختصاص، ص ۲۷۷.
۶- نساء/ ۵۱
۷- نساء/ ۵۲-۵۳.

حکومت دارند ] «و نصیب من المُلک» یعنی امّت و خلافت.

«فإذا لا یؤتون الناسَ نقیرا» و ما همان مردمی «ناس» هستیم کـه خداونـد در نظر داشته است، و «نقیر» یعنی نقطه‌ای که در وسط هسته (خرما) دیده می‌شود «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ»[1] [بلکه به مردم برای آن چـه خـدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزنـد] و مـا همـان کسـانی هسـتیم کـه به‌خاطر «فضل و نعمت» امامت که خداوند آن را تنها به ما بخشـیده اسـت نـه بـه دیگر آفریده‌هایش، مورد حسادت واقع می‌شویم. «فَقَـدْ آتَيْنَـآ آلَ ابـراهيم الْكِتَـابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا»[2] [در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمـت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] می‌فرماید: و رسولان و پیامبران و ائمه را از ذرّیه ایشان قرار دادیم، و چگونه به این امر در باره آل ابراهیم اعتراف می‌کننـد امـا آن را در باره خاندان محمد علیهم السلام انکار می‌کنند! «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِـهِ وَمِـنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» تا آیه «وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ ظَلِيلاً»[3] [پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشـان از او روی برتافتنـد و (بـرای آنـان) دوزخ پرشراره بس است * به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیـده‌انـد در آتشـی (سوزان) درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوست‌های دیگری بـر جـایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است* و بـه زودی کسـانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغ‌هـایی کـه از زیـر (درختـان) آن نهرها روان است درآوریم. بـرای همیشـه در آن جاودانننـد و در آن جـا همسـرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم]

برید گفت: به آن حضـرت گفتم: منـظور از ملـک عظـیم در آیـه: «وَآتَيْنَـاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» که در باره آل ابراهیم نازل شده چیـست؟ فرمود: یعنی این که خداوند امامانی از نسل ابراهیم علیه السلام قرار داد، هر کس آنها را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده و هر که از آنها نافرمانی کند از خداوند سرکشـی کـرده اسـت و ایـن همان ملک عظیم است.

برید می‌گوید: سپس آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَـا» را تـا



۱- نساء/ ۵۴
۲- نساء/ ۵۴
۳- نساء/ ۵۱ـ ۵۷

«سَمِيعاً بَصِيراً»[1] [خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست] قرائت کرده فرمود: منظور از «أهلها» ما هستیم و این که اولین امامِ ما، کتاب‌ها و دانش و سلاح را به امام بعد از خود واگذار کند.

«وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ»[2] [و چون بین مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید] یعنی اجرای عدالتی که در دست شماست. پس به مردم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» یعنی تمام مؤمنان تا روز قیامت «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم» منظور از اولی الامر فقط ما هستیم و آیه به این معنا نازل شده است که اگر از نزاع در باره چیزی ترسیدید، آن را به خدا و رسول خدا و ولی امرتان ارجاع دهید. چگونه مردم را به اطاعت از ولی امر فرمان داده و اجازه منازعه با آنها را نیز می‌دهد؟ البته این امر (اجازه به نزاع) تنها به کسانی داده شده که به آنان فرمان داده و فرموده است: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم»[3]

برید عجلی، همین روایت را از ابو جعفر علیه السلام با کمی اضافات نقل کرده است: هر گاه غالب شدید، به عدالت حکم کنید و هر گاه عدالت به دست شما افتاد، به عدالت حکم کنید.[4]

۱۷) از جابر جعفی روایت شده است که در باره این آیه: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» از ابو جعفر علیه السلام پرسیدم، فرمود: منظور از اولی الامر، اوصیا هستند.[5]

۱۸) و در روایت ابو بصیر از آن حضرت علیه السلام نقل می‌کند که این آیه در باره امام علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

پس به آن حضرت گفتم: مردم به ما می‌گویند: چرا خداوند نخواسته است که نام علی علیه السلام و اهل بیتش را در قرآن بیاورد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود:

---

۱- نساء/ ۵۸
۲- نساء/ ۵۸
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۱۵۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۵۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۶۸.

به مردم بگو: خداوند نماز را بر پیامبرش نازل کرد امّا سه رکعت یـا چهـار رکعتـی بودن آن را مشخص نکرد تا این که آن حضرت خود جزئیات نمـاز را بـرای مـردم تفسیر کرد. حجّ را نازل کرد و اما دقیق و مشخص نفرمود هفـت دور طـواف کنیـد، بلکه حضرت صلی الله علیه و آله خود برای مردم آن را تفسیر نمود و خداوند ایـن آیه را «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» در بـاره علـی و حسـن و حسین علیهما السلام نازل کرد و آن حضرت در باره علی فرمود: هر کس کـه مـن مولای اویم پس علی مولای اوست.

و رسول خدا فرمودند: شما را به ملازمتِ کتـاب خـدا و اهـل بیـتم سـفارش می‌کنم، من از خداوند خواستم که بین این دو جدایی نیندازد تا زمانی کـه هـر دوی آنها در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و خداوند آن دعا را اجابـت فرمـود و ایشان فرمودند: به ایشان چیزی نیاموزید؛ چرا که آنها داناتر از شمایند، آنها شـما را از درب هدایت خارج نکرده و وارد ضلالت و گمراهی نیز نمی‌کنند.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرده و اهل این آیـه را مشـخص نمی‌کردند، آل عباس و آل عقیل و آل فلان و فلان ادعا می‌کردند کـه آیـه در حـق آنان نازل شده است. اما خداوند در قرآن آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[1] [خدا فقـط مـی‌خواهـد آلـودگی را از شـما خانـدان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] را نازل کرده است و تأویل آن علـی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام می‌باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین (درود خدا بر ایشان) را گرفته و در خانـه ام سلمه همگی را در زیر کساء گرد آورد و فرمود: خـدایا! هـر پیـامبری، خـانواده و عترتی ارزشمند دارد پس اینان خانواده و عترت گرانبهـای مـن هسـتند. ام سـلمه گفت: آیا من جزء خانواده شما نیستم؟ فرمود: تو به سوی خیر می روی، اما اینـان خانواده و عترت من هستند.

و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، علی علیه السلام به دلیل کثرت تبلیغ ولایت ایشان توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله (در غدیر خم) که ایشان را بالا برده و دستش را گرفت، شایسته‌ترین انسان به (مضمون) ایـن آیـه است. زمانی که علی علیه السلام به حال احتضار درآمد، نتوانست، بلکه هـیچ گـاه

---

۱- احزاب/ ۳۳.

چنین نمی کرد که محمد بن علی و عباس بن علی و یـا هـیچ یـک از پسـرانش را وارد کند؛ در آن صورت حسن و حسین به او می‌گفتند: خداوند، این آیه را در بـاره ما نازل کرده، همان طور که در باره شما نازل کرده است و به اطاعتِ از مـا فرمـان داده، همان طور که انسان‌ها را به اطاعت از شما فرمـان داده اسـت و رسـول خـدا صلی الله علیه و آله (ولایت) ما را ابلاغ کرده، همان طور که (ولایت) شما را ابـلاغ کرده است و پلیدی را از ما دور ساخـته، همان طور که از شما دور کرده است.

زمانی که علی علیه السلام درگذشـت، حسن علیه السلام به خاطر سـن بـالا شایسته‌ترین بود و زمانی که حسن بن علی علیه‌السلام به احتضار دَرآمد، نتوانسـت بلکه چنین نمی کرد که بگوید «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ»[1] [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند] و نزولِ آیه را به فرزندش نسبت دهد در آن صورت حسین علیه السلام می‌فرمود: خداوند، همان گونه که این آیه را در باره تو و پدرت نازل کرده، در باره من نیز نازل کرده است و همان طـور که به اطاعت از تو و پدرت فرمان داده، به اطاعت از من نیز امر کرده است و همان طور که پلیدی (گناه) را از تو و پدرت دور سـاخته، از مـن نیـز دور کـرده اسـت. زمانی که نوبت به حسین علیه السلام رسید از خانواده او کسی باقی نماند که بتواند همان گونه که حسین علیه السلام می‌توانست، در باره پـدر و بـرادرش ادعـا کنـد، مدّعی باشد.

در این جا بود که آیه: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّـهِ»[2] [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضـی اولویـت دارنـد] بـه اجـرا درآمد و پس از حسین علیه السلام نوبت به علی بن حسین علیه السـلام و پـس از وی به محمد بن علی علیه السلام رسید. امام باقر علیـه السـلام فرمـود: «رجـس» همان شک است و به خدا سوگند ما هیچ‌گاه به دین خود شک نمی‌کنیم.[3]

۱۹) عیاشی به نقل از ابو بصیر، حـدیثی مشـابه همـین حـدیث را بـا انـدکی اضافات از امام صادق علیه السلام در بـاره آیـه مـذکور روایـت کـرده اسـت کـه می‌گوید: خداوند، زکات را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نـازل کـرد؛ امـا مشـخص

---

۱- انفال/ ۷۵ و احزاب/ ۶

۲- انفال/ ۷۵ و احزاب/ ۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۶۹.

نکرد که برای هر چهل درهم، یک درهم زکات پرداخت می‌شود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مسأله را برای مردم تفسیر کرد.

و نیز در پایان حدیث می‌گوید: زمانی که نوبت به حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت ایشان نبود که بتواند در باره آن حضرت همان ادعایی را کند که ایشان (حسین علیه السلام) می‌توانست در باره برادر و پدرش علیهم السلام در صورتی که تصمیم به کنار گذاشتن او از امامت می‌گرفتند (که البته چنین نمی‌کردند)، بکند.

پس این امر، ادامه یافت تا نوبت حسین علیه السلام فرا رسید. لذا تأویل این آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» به اجرا در آمد. و پس از حسین علیه السلام نوبت به علی بن حسین و پس از آن حضرت نوبت به محمد بن علی که درود خدا برایشان باد، رسید.[1]

۲۰) ابان روایت کرده که: روزی بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و از آن حضرت در باره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» پرسیدم؛ فرمود: مراد از ولی امر علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس سکوت کرد.

ابان می‌گوید: زمانی که سکوت آن حضرت به طول انجامید، عرضه داشتم: سپس چه کسی؟ فرمود: سپس حسن، و بعد سکوت کرد، و زمانی که سکوتشان طولانی شد، عرض کردم: و سپس چه کسی؟ فرمود: سپس حسین.

گفتم: و بعد از آن چه کسی؟ فرمود: علی بن حسین، و سکوت کرد. و همچنان به نام هر یک که می‌رسید، سکوت می‌کرد تا این که من پرسش را تکرار می‌کردم و ایشان پاسخ می‌دادند تا این که نام همه را تا آخرین نفر گفت.[2]

۲۱) عیاشی به نقل از عمران حلبی می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که در باره این آیه «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» فرمود: شما این امر را از اصل خود آیه قرآن و از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «اگر به آن تمسک جویید گمراه نخواهید شد» گرفته‌اید، نه از سخن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۷۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۷۱.

فلانی یا فلانی.[1]

۲۲) عیاشی از عبدالله بن عجلان روایت کرد که ابو جعفر علیه السلام در باره آیه «أَطِيعواْ اللَّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده است و خداوند ایشان را در مقام پیامبران قرار داده است؛ با این تفاوت که ایشان چیزی را حلال یا حرام نمی‌کنند.[2]

۲۳) عیاشی از حکیم چنین نقل کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم. برایم بازگو، اولوالامری که خداوند به اطاعت و پیروی از آنها فرمان داده، چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها، علی بن ابی طالب، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر، یعنی خودم علیهم السلام هستم. پس خدای را سپاس کنید که امامان و راهبران شما را برایتان معرّفی کرد، در حالی که مردم آنها را نمی‌شناخته و انکار می‌کردند.[3]

۲۴) عیاشی از عیسی بن سری چنین روایت می‌کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: ارکان اسلام را که خداوند متعال دین پسندیده خود را بر اساس آنها بنیان نهاده و هیچ انسانی قادر به قصور و کوتاهی در شناخت آنها نیست، چیست؟ ارکانی که هر که در معرفت آنها کوتاهی کند، دینش فاسد و اعمالش پذیرفته نمی‌شود و هر کس بدان‌ها عمل نماید، دینش اصلاح شده و اعمالش پذیرفته می‌شود و اگر چیزی را نداند، جهل او نسبت به آن شیء ضرری برایش نخواهد داشت. فرمود: بله، شهادت به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و ایمان به رسول خدا، اعتراف به آن چه از نزد خدا آمده و پرداختِ حق اموال که همان زکات باشد و پذیرش ولایتی که خداوند به آن فرمان داده است؛ یعنی ولایت خاندان محمد علیهم السلام. سری می‌گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است و مراد از امامان، علی علیه السلام، حسن بن علی، سپس حسین بن علی و بعد از آن علی بن حسین، سپس محمد بن علی ابو جعفر علیه السلام می‌باشند.

شیعه قبل از ابو جعفر علیه السلام، مناسک و آداب حجّ و حلال و حرام را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۷۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۷۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۱۷۴.

نمی‌دانستند تا این که ابو جعفر علیه السلام راه را برایشان تعیین کرد و مناسک و اعمال حج و حلال و حرام را برایشان روشن کرد و بدین وسیله از مردم بی‌نیاز شدند و مردم شروع به یادگرفتن از آنان کردند در حالی که پیش از این آنها از مردم یاد می‌گرفتند و زمین بدون امام باقی نمی‌ماند.[1]

۲۵) عمرو بن سعید روایت کرده در باره آیه «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم، فرمود: منظور، علی بن ابی طالب و اوصیاء بعد از آن حضرت می‌باشند.[2]

۲۶) سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر این که آن را بر من خوانده و املاء فرمودند و من با خط خود آن را نوشته‌ام و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خداوند خواست که فهم و حفظ آن را به من بیاموزد و از زمانی که چنین دعایی برایم فرمود، من هیچ آیه‌ای از آیات قرآن و هیچ دانشی که آن را بر من املا فرموده و من آن را نوشتم، فراموش نکردم و ایشان نیز هیچ حلال و حرام و امر به طاعت و نهی از معصیتی را فرو نگذاشته، مگر این که آن را به من آموخته و من حفظ کرده و حرفی از آن را فراموش نکرده‌ام. سپس دستش را بر سینه‌ام گذاشته و برایم از خداوند خواستند که قلبم را سرشار از علم و فهم و حکمت و نور کند و پس از آن چیزی را فراموش نکرده و آن چه را که ننوشته بودم، از دست ندادم.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا می‌ترسی که پس از این فراموش کنم؟ فرمود: نه، من هیچ ترسی ندارم که تو دچار فراموشی و عدم دانایی شوی، چرا که خداوند مرا آگاه کرد که دعایم را در حق تو و شریکان و یاران بعد از تو اجابت کرده است.

عرض کردم: ای رسول خدا! شریکان بعد از من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند نام آنها را در کنار نام خود و نام من قرار داده و سپس فرمود: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» یعنی امامان علیهم السلام. عرض کردم: ای رسول خدا! منظور از ائمه چه کسانی‌اند؟ فرمود: اوصیای من که تمام آنها تا آن زمان که در کنار حوض بر من وارد شوند، هدایت کننده و هدایت شده‌اند و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۱۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۱۷۶.

رفتار کسانی که آنها را خوار و تحقیر می‌کنند، ضرری به ایشان نمی‌رساند. اوصیا با قرآنند و قرآن همراه آنها. قرآن آنها را تنها نمی‌گذارد و آنها نیز قرآن را. تنها به واسطه ایشان (اوصیا)، امت من یاری شده و باران رحمت الهی بر آسمان می‌بارد و تنها به خاطر وجود آنهاست که عذاب از امت من دور و دعایشان مستجاب می‌شود. عرض کردم: ای رسول خدا! نام آنها را بگو! فرمود: این پسرم و دستش را بر سر حسن علیه السلام قرار داد، و این پسرم و دستش را بر سر حسین علیه السلام گذاشت و سپس پسر او که علی نام دارد و در زمان حیات تو متولّد می‌شود؛ پس سلام مرا به او برسان. و بعد از او بقیه دوازده امام که از نسل علی بن حسین علیه السلام، به نام محمد است. عرض کردم: شما را به جان پدر و مادرم سوگند می‌دهم، نام آنها را بگو. سپس نام تک تک آنها را گفت. به خدا سوگند، ای اهل قبله بنی هلال، مهدی امتِ محمد نیز جزو همین امامان است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که از ظلم و ستم پر می‌شود.

به خدا سوگند، من تمام کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و نام آنها و نام پدران و قبائلشان را نیز می‌دانم، و این حدیث را به طور کامل بیان کرد.[1]

۲۷) محمد بن مسلم روایت کرده که: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر در چیزی نزاع داشتید، به خدا و رسول و ولی امر خود رجوع کنید.[2]

۲۸) در روایت عامر بن سعید جهنی از جابر، از امام صادق علیه السلام در تفسیر اولی‌الامر آمده است که منظور، خاندان محمد هستند.[3]

۲۹) ابن شهر آشوب می‌گوید: حسن بن صالح بن حیّ در باره همان کلمه از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کرد و آن حضرت فرمود: ائمه، از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.[4]

۳۰) در تفسیر مجاهد آمده است که این در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است؛ وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت را در مدینه به جای خود گذاشت، و علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! آیا، مرا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۷۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۷۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱.
۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۵، ینابیع الموده، ۱۱۴.

جانشین خود بر زنان و کودکان می‌کنی، فرمود: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی‌خواهی که نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی باشی؛ آن زمان که فرمود: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»[1] [در میان قوم من جانشینم باش، و (کار آنان را) اصلاح کن] فرمود: به خدا سوگند، می‌خواهم. «وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ» فرمود: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چرا که خداوند، بعد از محمد صلی الله علیه و آله امر این امت را به ایشان واگذار کرد و همچنین به خاطر این که رسول صلی الله علیه و آله وی را جانشین خود در مدینه کرد و خداوند، بندگان را به اطاعت از او و عدم مخالفت آن حضرت فرمان داد.[2]

۳۱) در کتاب ابانه، نوشته فلکی آمده است: وقتی ابو برده نزد علی علیه السلام شکایت آورد، این آیه نازل شد[3]...ادامه روایت

**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰)،**



**[آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و (به) آن چه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند (با این همه) می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آن که قطعا فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند، ولی شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره زبیر بن عوّام زمانی که با مردی یهودی بر سر باغی نزاع داشت، نازل شده است. زبیر گفت: آیا تو ابن شیبه یهودی را به عنوان داور می‌پذیری؟ یهودی گفت: و آیا تو نیز محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان داور می‌پذیری؟ سپس خداوند این آیه را تا انتهای آن نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ».[4]

۱- اعراف/ ۱۴۲.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۵؛ شواهد تنزیل، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۲۰۳.
۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سندش از حسین بن سعید از عبدالله بن بحر، از عبدالل بن مُسکان، از ابوبصیر روایت می‌کند که: در باره آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتاكلوا فَرِيقاً مِن أَموالِ النّاسِ بِالإثمِ وَ أَنتُم تَعمَلُون»[1] [ و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان (هم خوب) می‌دانید] از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: ای ابو بصیر! خداوند می‌دانست که در این امت، حاکمانی ظالم هستند؛ البته مراد خداوند حاکمان عادل نیست، بلکه حاکمان ظالم را در نظر دارد.

ای ابو محمد! اگر تو حقّی به گردن انسانی داشته باشی و از آن شخص بخواهی تا آن امر را به نزد حاکمان عادل ببری، اما او امتناع نماید و آن امر را جهت قضاوت به حاکمان جور (ظالم) ارجاع دهد، قطعاً از کسانی است که داوری را به طاغوت سپرده است و آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ» بیانگر همین مضمون است.[2]

۳) شیخ طوسی همچنین با سند خود از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید بن اسحاق، از هارون بن حمزه غنوی، از جریز، از ابو بصیر روایت می‌کند که ابو عبدالله علیه السلام می‌فرماید: هر انسانی که بین او و برادرش در باره حقی نزاع در افتد و او را جهت حکم و قضاوت بینشان به یکی از برادرانش دعوت کند، اما طرف مقابل نپذیرد و قضاوت را به اینها (حاکمان ظالم) ارجاع دهد، همانند کسانی است که خداوند در باره آنها می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ».[3]

۴) عیاشی از یونس، غلام علی علیه السلام چنین نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی که بین او و برادرش نزاعی درافتد و سپس از او بخواهد جهت قضاوت بین آنها به یکی از دوستان او مراجعه کنند و آن دیگری تنها

۱- بقره/ ۱۸۸.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۹، ح ۵۱۷.
۳- تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۵۱۹.

به مراجعه نزد حاکم رضایت دهد، همچون کسی است که او را برای داوری بـه نـزد طاغوت ببرد؛ خداوند نیز در ایـن بـاره مـی‌فرمایـد: «یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» تا «بَعِیداً».[1]

۵) ابو بصیر در باره آیه «ألم تر إلى الذین یزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إلیـک و ما أنزل من قبلک یریدون أن یتحاکموا إلـى الطـاغوت» سـخن امـام صـادق را روایت می‌کند که فرمود: ای ابو محمد! اگر تو بر گردن شخصی حق داشته باشی و او را به حاکمان عادل دعوت کنی، اما او امتناع کند و تو را به حاکمان ظالم ارجـاع دهد تا آنها حکم کنند، به منزله کسانی است که داوری طاغوت را می‌پذیرند.[2]

﴿وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنَافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱)﴾

[و چون به ایشان گفته شود به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (او) بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی برمی‌تابند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور، تمام دشمنان خاندان محمد علیهم السـلام می‌باشند که این آیه در باره آنها آمده است.[3]

﴿فَكَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا (۶۲) أُولَٰئِكَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِیغًا (۶۳)﴾

[پس چگونه هنگامی که به (سزای) کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان می‌رسد، نزد تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم * اینان همان کسانند که خدا می‌داند چه در دل دارند، پس از آنان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۷۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۸۰.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰.

روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه از جمله آیاتی است که تأویل آن بعد از قیام قیامت صورت می‌گیرد؛ معنای ظاهری آن این است که هر گاه خداوند، آنها را از خاک برانگیزاند (محشور کند) برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد می‌کنند که: اگر ما حق خلافت را از جایگاه اصلی‌اش منحرف ساختیم، تنها به دلیل احسان و یاری بوده است.

و مؤید این مطلب که تأویل این آیه در قیامت روشن می‌شود، حدیثی است که پدرم از ابن ابی عمیر از منصور نقل کرده است که: ابو عبدالله و ابو جعفر علیهما السلام فرموده‌اند: به خدا سوگند، مراد از مصیبت، همان ذلّت و خواری است که منافقان در کنار حوض به آن دچار می‌شوند؛ همان طور که خداوند می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا».[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: پس فرمود: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» و منظور دشمنی موجود در قلب آنها نسبت به علی علیه السلام در دنیاست.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» یعنی ولایت و جانشینی علی علیه السلام بعد از خود را به آنها ابلاغ کن و موضوع را به روز قیامت واگذار.[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از ابو جناده حصین بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جناده سلولی[3] یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» می‌گوید:

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳- حبشی بن جناده پسر نصر پسر اسامه پسر حارث سلولی، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجة الوداع دید و از ایشان روایت کرد (هر کس بدون نیاز و تنگدستی، چیزی درخواست کند، مانند این است که آتش را می‌خورد. «اسد الغابة (۱۰۲۸) ۴۹۹/۱»

شقاوت و بدبختی و عذاب بر آنان پیشی گرفت «وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا».[1]

۴) و همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل و دیگران از منصور بن یونس، از ابن اذینه، از عبدالله بن نجاشی روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم در باره آیه «أُولَـئِكَ الَّذِينَ يَعلَمُ اللّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا» فرمود: به خدا سوگند، مراد فلانی و فلانی است.[2]

۵) عیاشی از منصور بُزُرْج به نقل از عده‌ای دیگر از راویان چنین روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» فرمود: به خدا سوگند، منظور از مصیبت، خواری فاسقان در کنار حوض است. عیاشی به نقل از جابر نیز نظیر همین روایت را از امام باقر روایت کرده است.[3]

۶) عیاشی به نقل از عبدالله بن نجاشی می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُولَـئِكَ الَّذِينَ يَعلَمُ اللّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا» فرمود: به خدا سوگند، منظور، فلانی و فلانی است.[4]



**«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (٦٤) فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا (٦٥)».**

[و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر (نیز) برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعا خدا را

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۸۴، ح ۲۱۱.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳۸، ح ۵۲۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۸۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۱۸۲.

توبه پذیر مهربان می‌یافتند * ولی چنین نیست؛ به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» می فرماید: یعنی به امر خدا.[1]

۲) علی بن ابراهیم روایت می‌کند: پدرم از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره آورده است: امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ» می‌فرماید: منظور از ضمیر کاف، علی علیه السلام است «فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا * فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ» منظور از ضمیر کاف، علی علیه السلام است «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» در باره مخالفت با تو و غصب خلافت از تو با یکدیگر هم پیمان شده و قرار گذاشته‌اند «ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» مراد از آن چه حکم کردی، این است که تو ای محمد! ولایت علی علیه السلام را به زبان آوردی «وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» یعنی تسلیم علی علیه السلام شوند.[2]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی به نقل از عده‌ای از یاران و راویان ما، از محمد بن سنان، از ابو جارود چنین روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» فرمود: تسلیم، یعنی پذیرش حکم خداوند و رضایت دادن به آن.[3]

۴) محمد بن یعقوب به نقل از عده‌ای از روایان، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از عبدالله کاهلی روایت می‌کند: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر گروهی تنها خدا را بپرستند و برای او شریک نگیرند و نماز برپا داشته و زکات داده و حج خانه خدا را بجا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما در باره یکی از افعال خداوند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله



۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰.
۳- محاسن، ص ۱۷۱، ح ۳۶۴.

چنین بگویند: ای کاش بر خلاف آن چه انجام داده، رفتار می‌کرد یا همین فکر به ذهنشان خطور کند، (به همین علت) مشرک می‌شوند، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» پس از آن امام صادق علیه السلام فرمود: تسلیم باشید.[1]

همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابونصر، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که امام صادق علیه السلام نظیر همین تفاسیر را فرموده ولی در پایان فرموده است: پس تسلیم باشید.[2]

احمد برقی نیز در محاسن، به نقل از پدرش، از صفوان بن یحیی، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از عبدالله کاهلی این حدیث را آورده و روایت کرده که امام صادق علیه السلام، همین تفسیر را فرموده و در پایان آن فرمود: تسلیم باشید.[3]

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم به نقل از پدرش و همچنین محمد بن اسماعیل و دیگران از منصور بن یونس، از اذینه، از عبدالله بن نجاشی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم در باره آیه «أُولَـٰئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا»[4] [اینان همان کسانند که خدا می‌داند چه در دل دارند، پس از آنان روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی] فرمود: به خدا سوگند، منظور، فلانی و فلانی است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» پس «جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا» به خدا سوگند، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌باشند، به خاطر عملی که آنها انجام دادند؛ یعنی ای علی! اگر آن را نزد تو بیاورند و به خاطر آن چه انجام داده‌اند از خدا طلب آمرزش کنند و رسول نیز برایشان طلب آمرزش کند، خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۲.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۶.
۳- محاسن، ص ۲۷۱، ح ۳۶۵.
۴- نساء/ ۶۳.

«فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، این همان علی علیه السلام است. «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» آن چه بر زبان تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد، و مراد همان ولایت علی علیه السلام است. «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» یعنی تسلیم علی شوند.[1]

۶) و همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره یا برید چنین روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن، علی علیه السلام را مخاطب خود قرار داده است. گفتم: در کجای قرآن؟ فرمود: در آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا * فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» یعنی پیمان بسته بودند که اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، دیگر امر خلافت را به بنی هاشم باز نگردانند.

«ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» در باره آنها به قتل یا بخشش حکم کردی «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا».[2]

۷) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، به نقل از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از عبدالله بن نجاشی روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» فرمود: در این جا مراد، علی علیه السلام است و مؤید این مطلب آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» که در این جا نیز مراد، علی علیه السلام است. «فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ».[3]

۸) و همچنین سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن یحیی کاهلی نقل کرده که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرده: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» سپس فرمودند:

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۳۴، ح ۵۶۶.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۷.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۱.

اگر قومی خداوند را به یگانگی بپرستند و سپس به چیزی که خدا آفریده، بگویند: چرا این گونه ساخته است؟ و ای کاش این گونه و این طور می‌آفرید غیر از این حالتی که الان آفریده است، به خاطر همین عملشان مشرک خواهند بود. سپس فرمود: اگر قومی خداوند را به یگانگی بپرستند، سپس در باره کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، بگویند: چرا این گونه عمل کرده است؟ و این فکر در وجودشان پیدا شود؛ به خاطر همین تفکر یا گفته، مشرک خواهند شد. سپس آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» را قرائت فرمود.[1]

۹) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر، از ابی عباس فضل بن عبد الملک و وی نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که مقصود از آیه «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» این است که در تمامی کارها، تسلیم خداوند شوند.[2]

۱۰) و نیز یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر و حماد بن عیسی و این دو نیز از سعید بن غزوان نقل کرده‌اند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند، اگر به خدای یکتا ایمان بیاورند و نماز به پا دارند و زکات دهند، اما در برابر خداوند تسلیم نشوند، به خاطر این عمل خود، مشرک خواهند بود. سپس آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» را تلاوت نمود.[3]

۱۱) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی و وی نیز به نقل از حریز بن عبدالله، از جمیل بن درّاج و جمیل نیز به نقل از امام صادق علیه السلام گفته که مقصود از عبارت «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا»، تسلیم شدن در کار است.[4]

۱۲) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین سعید و محمد بن خالد برقی و این دو نیز از نضر بن سوید، از عیسی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ که برادر کوچکِ «اویم» است، نقل کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا برده عثمان، حضرت علی صلوات الله علیه را بسیار ناسزا می‌گفت. زن کنیزی

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۱.
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۲.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۲.
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۳.

که از کنیزان آنها بود و نزد ما می‌آمد و با ما الفت داشت، در این مورد با من صحبت کرد و گفت: وقتی این برده در حال مرگ بود، گفت: مرا با آنها چکار؟ به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت گردم، این شخص ایمان نیاورد؟ حضرت فرمود: آیا این سخن خداوند را در آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» سپس فرمودند: حتی اگر کسی روزه بگیرد و نماز به پا دارد، بدون باور و یقین قلبی، مؤمن تلقی نمی‌شود.[1]

۱۳) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن مُسکان، از ضریس، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که از آن حضرت شنیدم که فرمود: تسلیم شدگان، رستگارند، تسلیم شدگان، همان افراد اصیل و نجیب هستند.[2]

۱۴) حسین بن سعید در کتاب زهد از نضر بن سوید، از یحیی بن حلبی، از ایوب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: سخت‌ترین زمانی که دشمن شما از کرده خود بیزاری می‌جوید، هنگامی است که جانش به این جا می‌رسد. در حالی که حضرت با دستش به حنجره‌اش اشاره کرد، سپس فرمود: مردی از خاندان عثمان، به علی علیه السلام بسیار ناسزا می‌گفت. کنیزی از آن مرد که نزد ما می‌آمد، با من صحبت کرد و گفت: وقتی آن مرد در حالت مرگ بود گفت: مرا به آنان چه کار؟ به حضرت گفتم: فدایت گردم، دلیل این سخنش، چه بود؟ حضرت فرمودند: به خاطر عذابی بود که می‌دید.

آیا این آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» را نشنیده‌ای؟ به خدا سوگند، اگر چه شخصی نماز بگذارد و روزه بگیرد، بعید است مؤمن باشد، مگر آن که باور و یقین قلبی پیدا کند.[3]

۱۵) عیاشی از عبدالله بن نجاشی نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در آیه «أُولَـئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا»[4] [اینان همان کسانند که خدا می‌داند چه در

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۴.
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۴.
۳- کتاب زهد، ص ۸۵، ح ۲۲۷.
۴- نساء/ ۶۳.

دل دارند، پس از آنان روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی] به خدا سوگند، مقصود فلانی و فلانی است.

و آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُول إِلاَّ لِيُطَاع بِإِذْنِ اللّهِ» تا عبارت «تَوَّابا رَّحِيمًا» به خدا سوگند، مراد از آن پیامبر و عَلی علیه السّلام است به آن چه انجام دادند، یعنی اگر آنها با طاعت نزد تو بیایند و به خاطر کردار خود از خداوند طلب آمرزش نمایند و رسول خدا برای آنان طلب آمرزش کند، حتما خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می‌یابند. «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» سپس امام صادق علیه السلام فرموده: به خدا سوگند منظور از ضمیر (کاف)، حضرت علی علیه السلام است.

«ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» بر زبان تو ای رسول خدا! و مقصود از آن اقرار به ولایت حضرت علی علیه السلام است و عبارت «وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» تسلیم به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.[1]

۱۶) محمد بن علی از ابی جناده حسین بن خارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جناده سَلولی، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرش علیه السلام این گونه روایت می‌کند؛ «أُولَـئِکَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» چرا که عذاب و شقاوت الهی بر آنان پیشی گرفته است و «وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا».[2]

۱۷) عیاشی از عبدالله بن یحیی کاهلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان شنیدم فرمود: به خدا سوگند، اگر جماعتی از مردم، خداوند یکتای بی‌شریک را بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بدهند و به ادای حج بپردازند و در ماه رمضان روزه بگیرند، اما تسلیم ما نشوند، حتماً مشرک هستند و باید تسلیم گردند، و اگر جماعتی به بندگی خداوند بپردازند و نماز بر پا دارند و زکات دهند و و به ادای حج بپردازند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما در مورد عمل رسول خدا بگویند: چرا چنین و چنان کرده است؟ و این پرسش را با اعتقاد بپرسند، حتماً از مشرکین خواهند بود. سپس این آیه را از عبارت « فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» تا عبارت «وَيُسَلِّمُواْ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۱۸۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۱۸۳.

تَسْلِیمًا» تلاوت کرد.[1]

۱۸) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که: آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» یعنی آن چه که محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او قضاوت نمودند. «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا».[2]

۱۹) هم او از ایوب بن حر نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که درمورد آیه «فلا و ربک لا یؤمنون حَتَّی یحکمُوک فیما شجر بینهم» تا عبارت «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» به طور متوالی سه بار سوگند خوردند و فرمودند: این بی‌ایمانی صورت نمی‌گیرد، مگر آن که نقطه‌ای سیاه در قلب ایجاد شود؛ در این صورت، حتی اگر شخص روزه بگیرد و نماز به پا دارد، مؤمن نخواهد بود.[3]

**«وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلاَّ قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (٦٦)».**

[و اگر بر آنان مقرر می‌کردیم که تن به کشتن دهید یا از خانه‌های خود به در آیید، جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی‌بستند و اگر آنان آن چه را بدان پند داده می‌شوند، به کار می‌بستند، قطعا برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از آیه «و لو أنا کتبنا علیهم أن اقتلوا أنفسکم» این است که واقعا به امام تسلیم شوید «أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِیَارِکُم» به خاطر جلب رضایت امام «مَّا فَعَلُوهُ إِلاَّ قَلِیلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ» مخالفان «فَعَلُواْ مَا یُوعَظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِیتًا» و در این آیه «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» از اوامر حاکم و «وَیُسَلِّمُواْ» بندگی را به خداوند «تَسْلِیمًا».[4] سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۱۸۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۱۸۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۸۷.
۴- نساء/ ۶۵
۵- کافی، ج ۸، ص ۱۸۴، ح ۲۱۰.

ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی طالب، از یونس بن بَکّار، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ» در حق علی علیه السلام است و «لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ»[1] برایشان بهتر بود.

۳) وی از احمد بن مهران، از عبد العظیم، از بکار، از جابر و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: این آیه چنین نازل شد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي علي لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ».[2]

۴) عیاشی از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: عبارت «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ» به خاطر تسلیم در مقابل امام و «أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُم» به خاطر رضایت امام و «مَّا فَعَلُوهُ إِلاَّ قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ» یعنی مخالفین «فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ» یعنی در مورد حضرت علی علیه السلام.[3]



«وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً (۶۹)»

[و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته (یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند]

۱) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از سیف بن عمیره، از ابی صبّاح کنانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: با تقوا به ما یاری رسانید، زیرا هر کس از شما با تقوا با خداوند بلند مرتبه روبرو گردد، گشایشی نزد خداوند می‌یابد و خداوند بلند مرتبه می‌فرماید «وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۸.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۵۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۸۸.

وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» نبی و صدّيق و شهدا و صالحون از میان ما هستند.[1]

۲) محمد بن يعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در حدیثی به ابو بصیر فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتابش از شما یاد نموده است؛ خداوند فرمود «فَأُولَـئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» که مراد از واژه نبیّون، رسول خداست و ما نیز در جایگاه شهداء و صدیقین هستیم و شما نیز در جایگاه صالحان می‌باشید.

پس همان طور که خداوند، شما را صالح نامید، بکوشید تا نام صالح برای خود فراهم کنید.[2] این حدیث، طولانی است و ما به مقدار نیاز، این حدیث را بیان نمودیم و در کتاب الهادی در ذیل تفسیر این آیه، به‌طور کامل متن حدیث را آوردیم.

۳) ابن بابویه می‌گوید: معافی بن زکریا از ابو سلیمان احمد بن ابی هراسه، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حمّاد، از عثمان بن ابی شیبه، از حریز، از اعمش، از حکم بن عتبه، از قیس بن ابی حازم، از ام سلمه این مطلب را روایت نمود که در مورد آیه «فَأُولَـئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» از رسول خدا سئوال نمودم، حضرت فرمود: مراد از «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّـهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ» من هستم و مقصود از «الصِّدِّيقِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام و مراد از «وَالشُّهَدَاءِ» امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مقصود از «الصَّالِحِينَ» حمزه و عبارت «حَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» دوازده امام بعد از من می‌باشند.[3]

۴) شیخ در کتاب امالی خود روایت کرده که: جماعتی از مردم از ابی مفضّل روایت کردند که ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حسن علوی حسینی (رضی الله عنه)، از موسی بن عبدالله بن حسن گفت که پدرم به نقل از جدم و ایشان نیز از پدرش عبدالله بن حسن و وی از پدر و دایی‌اش علی بن حسین و از امام حسن و

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳ ، ح ۱۲.
۲- کافی، ج ۸ ،ص ۳۵ ، ح ۶.
۳- کفایة الاثر، ص ۱۸۲.

حسین فرزندان علی بن ابی طالب علیهم السلام و آن دو از پدرشان نقل کردند که آن حضرت فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا! تحمل دوری از تو را ندارم، من وارد خانه‌ام می‌شوم و تو را به یاد می‌آورد و دارایی‌ام را رها می‌کنم و به سوی تو روانه می‌شوم تا به خاطر عشق به تو، تو را ببینم؛ این نکته به ذهنم خطور کرد که اگر روز قیامت شود و تو وارد بهشت شوی و در بالاترین مرتبه آن قرارگیری، ای رسول خدا! چگونه با شما ارتباط برقرار کنم.

در این هنگام آیه «وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَـٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـٰئِكَ رَفِيقًا» نازل شد و پیامبر آن مرد را فرا خواند و این آیه را برای او قرائت کرد و به آن به او مژده داد.[1]

۵) وی در کتاب مصباح الانوار از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نماز صبح را با ما خواندند سپس با چهره بزرگوار خود رو به سوی ما کردند. گفتم: ای رسول خدا! اگر صلاح بدانید آیه «فَأُولَـٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـٰئِكَ رَفِيقًا» را برای ما تفسیر کنید. حضرت فرمودند: مقصود از واژه نبیون، من هستم و مراد از صدیقون، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام و شهدا نیز عمویم حمزه و مراد از صالحون، دخترم فاطمه و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند.

در ادامه فرمود: عباس در آن جا حضور داشت؛ سپس از جا جست و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست و گفت: آیا من و تو و علی، فاطمه، حسن و حسین از یک اصل و ریشه نیستیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ عباس گفت: زیرا تو تنها با علی و فاطمه و حسن و حسین شناخته می‌شوی نه با ما؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: ای عمو! این گفته تو که مگر ما از یک اصل و ریشه نیستیم، صحیح است؛ اما ای عمو! خداوند من و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیش از خلقت آدم علیه السلام آفرید؛ زمانی که نه آسمانی برافراشته شده بود و نه زمینی گسترش یافته بود؛ آن گاه که هنوز ظلمت و نور و بهشت و جهنم و خورشید و ماه، وجود نداشت.

عباس گفت: ای رسول خدا! آغاز آفرینش آنان چگونه بود؟ فرمود: ای عمو!

---

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۳۳.

زمانی که خداوند خواست ما را بیافریند، تنها کلمه‌ای را بر زبان راند که با آن کلمه، نوری خلق شد؛ سپس با ایراد کلمه‌ای دیگر، روح آفریده شد.

نور را با روح درآمیخت و مرا و برادرم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آفرید. پیش از وجود هیچ حمد و ثنایی برای خدا، ما او را ستایش می‌کردیم و هنگامی که هیچ اعترافی به قداست و پاکی خداوند نبود، ما او را مقدّس داشتیم، و هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست که آفرینش را آغاز نماید، نور مرا شکافت و از آن نور، عرش را آفرید و نور عرش از نور من است و نور من هم از جانب خداست و نورم بهتر از نور عرش است و سپس نور برادرم علی را شکافت و به واسطه آن، نور فرشتگان خلق شد و نور فرشتگان از نور علی علیه السلام است و نور علی علیه السلام از جنس نور خداست و علی علیه السلام والاتر از ملائکه است. سپس نور دخترم فاطمه سلام الله علیها را شکافت و به واسطه آن، نور آسمان و زمین را آفرید و نور دخترم فاطمه سلام الله علیها از جنس نور خداست و نور دخترم فاطمه سلام الله علیها والاتر از نور آسمان و زمین است، سپس نور فرزندم حسن علیه السلام را شکافت و از آن نور خورشید و ماه را آفرید، نور خورشید و ماه از نور حسن علیه السلام است و نور فرزندم حسن علیه السلام از نور خداوند گرفته شده است، سپس نور فرزندم حسین علیه السلام را شکافت و از آن نور بهشت و حوریان بهشتی را به وجود آورد، نور بهشت و حوریان از فرزندم حسین علیه السلام است و نور فرزندم حسین علیه السلام از نور خداست و نور فرزندم حسین علیه السلام والاتر از نور بهشت و حوریان است.

سپس خداوند به ظلمات دستور داد تا ابرهای تیره و تار را حرکت دهند و آسمان بر ملائکه تاریک شد و ملائکه با تسبیح تقدیس خداوند، ناله نمودند و گفتند: پروردگارا! از آن لحظه که ما را آفریدی و ما را با این ارواح آشنا ساختی، هیچ سختی و مشکلی ندیدیم؛ پس سوگند به این ارواح، این ظلمات را از ما دور ساز. پس خداوند نیز از نور دخترم فاطمه سلام الله علیها فانوس‌هایی ایجاد نمود و آن را در درون عرش آویخت و آسمان‌ها و زمین روشن شدند و به واسطه این نور، منوّر گشتند به همین خاطر، دخترم زهرا نامیده شد.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! این نور درخشانی که آسمان‌ها و زمین با آن روشن شد از آنِ کیست؟ خداوند به آنان الهام نمود که این نور را از نور جلال و

بزرگی خود برای بنده‌ام فاطمه سلام الله علیها، دختر حبیبم و همسر ولی و برادر پیامبر و پدر حجت‌هایم بر بندگان ایجاد نمودم. ای فرشتگان! گواهی می‌دهم که من ثواب تسبیحات و تقدیسات شما را تا روز قیامت برای این زن و شیعه او و دوستداران آن حضرت قرار می‌دهم.

هنگامی که عباس، این سخن را از رسول خدا شنید، از جا جَست و ایستاد و پیشانی حضرت علی علیه السلام را بوسید و گفت: ای علی! به خدا سوگند تو حجت کامل برای مؤمنین بر خدا و روز قیامت هستی.

۶) عیاشی از عبدالله بن جندب، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: شایسته است که خداوند، ولی ما را رفیق و همراه پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحین قرار دهد و آنان چه خوب رفیقانی هستند.[۱]

۷) وی از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتابش از شما یاد نموده است سپس آیه: «مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَـئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ» را خواند و فرمود: مراد از نبی، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما صدیقان و شهداء هستیم و مراد از صالحان شما هستید، و همان طور که خداوند شما را این گونه خطاب نمود، شما نیز نام صلاح را برای خود فراهم کنید (صالح باشید).[۲]

۸) ابن شهر آشوب از مالک بن انس، از سُمَی[۳]، از ابی صالح، از ابن عباس نقل کرده که در آیه «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَـئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ» مراد از «النَّبِیِّینَ» محمد صلی الله علیه و آله و مراد از «الصِّدِّیقِینَ» حضرت علی علیه السلام می‌باشد؛ چون اولین کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود و مقصود از عبارت «الشُّهَدَاء» حضرت علی علیه السلام، جعفر، حمزه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند.[۴]

۹) علی بن ابراهیم: گفت که مقصود از «نَّبِیِّینَ» رسول خداست و مراد از

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۸۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۹۰.
۳- سُمَی، برده ابی بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی، ابو عبدالله مدنی است. این مطلب از ذکوان ابی صالح سمّان و قعقاع بن حکیم و ابن مسیب و دیگران نقل شده است و از مالک بن انس و یحیی بن سعید و ابن عجلان و دیگران نیز روایت شده است. «تهذیب کمال، ج ۱۲، ص ۱۴۱؛ تهذیب التهذیب ت (۲۷۱۰) ج ۳، ص ۵۲۴، چاپ دار الفکر، بیروت».
۴- مناقب، ج ۳، ص ۸۹.

«الصدّیقین» حضرت علی علیه السلام و «شُهَدَاء» حسن و حسین علیهما السلام و «الصَّالِحِینَ» ائمه علیهم السلام می‌باشند و مقصود از عبارت «وَحَسُنَ أُولَـٰئِکَ رَفِیقًا» حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد.[1]

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعًا (۷۱) وَإِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا (۷۳)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر دشمن) آماده باشید (=اسلحه خود را برگیرید) و گروه گروه (به جهاد) بیرون روید یا به طور جمعی روانه شوید *و قطعا از میان شما کسی است که کندی به خرج دهد، پس اگر آسیبی به شما رسد، گوید: راستی خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم * و اگر غنیمتی از خدا به شما برسد، چنان که گویی میان شما و میان او (رابطه) دوستی نبوده، خواهد گفت: کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می‌رسیدم]

۱) ابوعلی طبرسی اسلحه را حِذر نامید، زیرا وسیله‌ای است که جلوی ترس را می‌گیرد. وی این سخن را از امام باقر علیه السلام روایت نموده است.[2]

۲) ابوعلی طبرسی گفت از امام باقر علیه السلام روایت شده که در این آیه مراد از واژه ثبات، بخشی از سپاه و مقصود از واژه جمیع، لشکر است.[3]

۳) عیاشی به نقل از سلیمان بن خالد و امام صادق علیه السلام نقل کرده که: آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» آنها را مؤمنان نامید؛ در حالی که آنان مؤمن نیستند و هیچ کرامت و احترامی برای آنها نیست.

سپس آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعًا» تا عبارت «فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا» را خواند، و اگر اهل آسمان و زمین بگویند: خداوند به ما نعمت عطا کرده که با رسول الله صلی الله علیه و آله نبودیم حتماً مشرک هستند و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۱.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲۸.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲۸.

هر گاه از سوی خداوند فضلی به آنها برسد، خواهند گفت: ای کاش من با آنها بودم و در راه خدا پیکار می‌کردم.[1]

۴) ابوعلی طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: اگر اهل آسمان و زمین بگویند: خداوند به ما نعمت بخشید که با رسول الله صلی الله علیه و آله نبودیم، با این گفته مشرک خواهند بود.[2]

۵) علی بن ابراهیم گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، اگر مشرقیان و مغربیان این سخن را بگویند، حتماً از دین خارج شده‌اند؛ اما خداوند به خاطر اعتراف آنان، آنها را مؤمن نامید.[3]

**﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵) الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶)﴾**

**[چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؛ همانان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما * کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند، پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان (در نهایت) ضعیف است]**

۱) عیاشی به نقل از سعید بن مسیب، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت خدیجه (س) یک سال[4] پیش از هجرت پیامبر وفات یافت و ابوطالب نیز یک سال پس از مرگ خدیجه از دنیا رفت. هنگامی که رسول خدا

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۱۹۳.

۲- مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴- همچنین تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که مرگ آنها «در یک سال بوده است». بنگرید به استیعاب ح ۴، ح ۲۸۳ و اصابه جلد ۴ ص ۲۸۳ و أسد الغابة ج ۵ ص ۴۳۹

آن دو را از دست داد، ماندن در مکه برای ایشان زجر آور شد و بسیار غمگین بود و به خاطر کفّار قریش، احساس ترس کرد و از این موضوع به جبرئیل شکوه نمود. خداوند بر او وحی نمود: ای محمد! از قریه‌ای که اهل آن کفّار هستند، خارج شو و به مدینه هجرت کن، امروز در مکه برای تو یاوری نیست و علیه مشرکان جنگی بر پا کن، در همین زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه روانه شد.[1]

۲) عیاشی به نقل از حُمران از امام باقر علیه السلام روایت کرده: که در آیه «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» تا عبارت «نصیرا» مقصود از آنها ما هستیم.[2]

۳) عیاشی از سماعه نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به مستضعفین پرسیدم، ایشان فرمودند: آنها اهل ولایت هستند. گفتیم: مقصود شما کدام ولایت است؟ فرمود: مقصود ولایت ائمه علیهم السلام نیست، بلکه منظور از آن، ولایت در عقد نکاح و ارث و معاشرت است؛ در حالی که این اولیای امر، حتماً مؤمن و یا کافر نیستند، بلکه کسانی اند که کارشان موقوف به فرمان خداوند است.

و در آیه «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» تا عبارت «نصیرا» مراد از آنان ما هستیم.[3]

۴) علی بن ابراهیم: در این آیه «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» فرمود: آنان که در مکه مورد شکنجه قرار گرفتند، بجنگید تا آنها را رها سازید و آنها می‌گویند «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا * الَّذِينَ آمَنُوا» مقصود، مؤمنان از یاران پیامبر است و مراد از عبارت «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» مشرکان قریش است که به خاطر بت‌ها می‌جنگیدند و پیکار می‌کردند.[4]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱۹۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱۹۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱۹۴.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۱.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸)».

[آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلا) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید ولی همین که کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم (=مشرکان مکه) ترسیدند، مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری (از این) دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و (در آن جا) به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت * هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد، هر چند در برج‌های استوار باشید و اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد، می‌گویند: این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد، می‌گویند: این از طرف توست؛ بگو: همه از جانب خداست. (آخر) این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را (درست) دریابند]

۱) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از عبیدالله بن علی حلبی، از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند: که ایشان در مورد این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ»؛ فرمود: مقصود این است که جلوی زبانتان را بگیرید.[۱]

۲) وی به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابی صباح بن عبدالحمید، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۸.

فرمود: به خدا سوگند، مثل روز روشن است که عمل حسین بن علی علیه السلام حتماً خیر امت اسلام بوده است و به خدا سوگند، آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» هم برای این نازل شده که حتماً طاعت و فرمانبرداری از امام منظور است.

آنها خواستار جنگ بودند «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» با امام حسین علیه السلام «وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» «نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ»[1] [تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگانِ (تو) پیروی کنیم] و خواستند این امر تا قیام امام زمان علیه السلام به تأخیر بیفتد.[2]

۳) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن حسن، از منصور، از حریز بن عبدالله، از فُضَیل و وی از امام باقر علیه السلام روایت نمودند که آن حضرت فرمود: ای فضیل! آیا راضی نمی‌شوید که نماز به پا دارید و زکات دهید و جلوی زبانتان را بگیرید و وارد بهشت شوید؟! سپس آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» را خواند و فرمود: به خدا سوگند مقصود این آیه، شما هستید.[3]

۴) عیاشی از ادریس بَرده عبدالله بن جعفر و وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در تفسیر این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» با حسن علیه السلام و «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» با حسین علیه السلام.

«قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» مقصود از اجل قریب تا خروج حضرت قائم علیه السلام می‌باشد که یاری و پیروزی، همراه اوست. خداوند فرمود «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى»[4] الخ...

۵) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرد: به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی علیه السلام برای این امت کرد، بهتر از طلوع خورشید بر زمین بود.

و به خدا سوگند، این آیه در باره او نازل شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ

---

۱- ابراهیم / ۴۴.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳۰، ح ۵۰۶.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۸۹، ح ۴۳۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۱۹۵.

لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» که این فقط به معنای اطاعت امام است، پس خواهان جنگ با حسین علیه السلام شدند.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» «قَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» و در کلام خداوند: «رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ»[1] [پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان (تو) پیروی کنیم] خواستار تأخیر اجلشان تا ظهور قائم علیه السلام شدند.[2]

۶) حلبی روایت کرده که: امام باقر علیه السلام فرمود «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ» یعنی زبان‌هایتان.[3]

۷) در روایت حسن بن زیاد عطار از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» در باره حسن بن علی علیه السلام نازل شده است که خداوند تعالی او را به انصراف (از جنگ) امر کرد.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» در مورد حسین بن علی نازل شده است. خداوند بر او واجب کرد که بجنگد و بر اهل زمین واجب کرد که به همراه او بجنگند.[4]

۸) علی بن اسباط از امام باقر علیه السلام نقل کرد: اگر اهل زمین به همراه او می‌جنگیدند، تمامی آنان کشته می‌شدند.[5]

۹) علیّ بن ابراهیم گفت: این آیه قبل از هجرت در مکّه نازل شده است. زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد و جنگ بر آنان واجب شد، این آیه منسوخ شد.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌تابی کردند و خداوند این آیه را نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ» و آنان در مکه بودند، «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ». چون آنان در مکّه از رسول الله خواستند به آنها اجازه جنگ بدهد، خداوند این آیه را نازل کرد: «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» و هنگامی که در مدینه، جنگ بر آنان واجب شد «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ». پس خداوند

---

۱- إبراهیم/ ۴۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۹۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۹۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۹۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۹۹.

فرمود: ای محمد! «قُلْ» «مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ وَالآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی وَلاٰ تُظْلَمُونَ فَتیلاً»
فتیل، نخ درون شکاف هسته خرماست.

سپس امام فرمود: «أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ» یعنی تاریکی‌های سه گانه‌ای که خداوند آنها را ذکر کرده است و آنها مشیمه، رحم و شکم هستند.[1]

«أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸) مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)»

[هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد، هر چند در برج‌های استوار باشید و اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد، می‌گویند: این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد، می‌گویند: این از طرف توست. بگو: همه از جانب خداست (آخر) این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را (درست) دریابند * هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد، از جانب خداست و آن چه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است]

۱) عیّاشی از صفوان بن یحیی، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است: خداوند تعالی و تبارک فرمود: فرزند آدم! تو با مشیت من، همان هستی که می‌خواهی و می‌گویی، و با نیروی من، فریضه مرا به جای آوری، و با نعمت من بر معصیتم قدرت یافتی، هرگونه نیکی می‌یابی، از خداست و هرگونه بدی می‌بینی از خود توست.

زیرا در نیکی‌هایت من صاحب حق بیشتری هستم و تو به بدی‌هایت سزاوارتری و این بدان دلیل است که من در مورد آن چه انجام می‌دهم، مؤاخذه




---
۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۱.

نمی‌شوم، حال آن که مردم مورد سئوال قرار می‌گیرند.[۱]

۲) در روایت حسن بن علیّ وشاء از امام رضا علیه السلام نقل شده: و تو به بدی‌هایت سزاوارتری؛ تو با قدرتی که درونت قرار دادم، مرتکب گناهان شدی.[۲]

۳) علی بن ابراهیم گفت: مراد از کلام خداوند تعالی «وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللّهِ» تمام نیکی‌ها و بدی‌هاست. سپس در باره آیه دیگر «مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ» گفت: پس این آیه بیانگر چیست و معنای دو آیه چه می‌باشد؟

پاسخ چنین است: معنای هر دو عبارت در کلام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام می‌باشد که فرمودند: حسنات در قرآن به دو وجه می‌باشد و سیئات نیز این گونه است.

از جمله حسناتی که خداوند ذکر کرده، صحت، سلامتی، امنیت و گشایش روزی است و خداوند آنها را حسنات نامیده است.

«وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیئة در این جا به معنای بیماری، ترس، گرسنگی و سختی است. «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ»[۳] [و چون گزندی به آنان می‌رسید به موسی و همراهانش شگون بد می‌زدند] یعنی بد گمانی می‌کردند. وجه دوم حسنات، اعمال بندگان است و در کلام خداوند «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»[۴] [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] آمده است و مانند آن بسیار است.

همچنین سیئات بر دو وجه است، از جمله: ترس، گرسنگی، سختی. مصداق آن را در آیه «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ» ذکر کردیم.

خداوند، عقوبات گناهان را نیز سیئات نامیده است. وجه دوم سیئات، اعمال بندگان است که به خاطر آنها مجازات می‌شوند. و این معنا در کلام خداوند آمده است: «وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ»[۵] [و هرکس بدی به میان آورد،



---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۲۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۲۰۱.
۳- اعراف/ ۱۳۱.
۴- انعام/ ۱۶۰.
۵- نمل/ ۹۰.

به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند] و آیه «مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّـهِ وَمَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِکَ» بدین معناست که نتیجه گناهانی که مرتکب می‌شوی و در دنیا و آخرت می‌بینی «فَمِن نَّفْسِک» از خود تو و از اعمال تو است، چون دزد انگشتانش قطع می‌شود و زنا کننده، تازیانه می‌خورد و سنگسار می‌شود و قاتل، کُشته می‌شود.

خداوند تعالی بیماری‌ها ترس و سختی و عقوبات گناهان را سیئات نامیده است و فرموده: «وَمَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِکَ» یعنی نتیجه اعمالت می‌باشد، و آیه «قُلْ کُلٌّ مِّنْ عِندِ اللّهِ» به معنای صحت و عافیت و گشایش روزی است. و سیئاتی که مجازات گناهان است، از جانب خداست.[1]

در باره معنای این آیه از امام عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «أَوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَاء فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»[2] [یا چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است] حدیثی را ذکر کردیم.



﴿مَن یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا (۸۰) وَیَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عِندِکَ بَیَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ وَاللّهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَى اللّهِ وَکَفَى بِاللّهِ وَکِیلاً (۸۱)﴾

[هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیت از خداوند فرمان برده است و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم * و می‌گویند: فرمانبرداریم، ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، جمعی از آنان، شبانه جز آن چه تو می‌گویی، تدبیر می‌کنند و خدا آن چه را که شبانه در سر می‌پرورند، می‌نگارد. پس از ایشان روی برتاب و بر خدا توکل کن و خدا بس کارساز است]

۱) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش و عبدالله بن صَلت، و همگی از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از زراره نقل کرده اند که امام باقر علیه السلام فرمود: شرف و رفعت و کلید هر کار و راه ورود به امور و رضایت رحمان، اطاعت امام پس از شناخت اوست؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۱.
۲- بقره/ ۱۹.

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» اگر شخصی شب را شب زنده داری کند و و روز را روزه بگیرد و تمامی اموالش را صدقه دهد و در تمامی عمرش به حج رود، در حالی که ولی الله را نشناسد تا او را یاری کند و تمامی اعمالش را با راهنمایی او انجام دهد، نزد خداوند عز و جل، حق پاداش و ثوابی ندارد و از اهل ایمان نیست، سپس فرمود: نیکوکاران این گروه را خداوند به فضل رحمتش وارد بهشت می‌کند.[1]

۲) عیاشی از زُراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: شرف و رفعت و کلید هر کار و باب انبیا و رضایت رحمان، اطاعت امام پس از شناخت اوست. سپس فرمود: خداوند می‌فرماید: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» تا «حَفِيظًا» اگر شخصی شب را شب زنده داری کند و روز را روزه بگیرد و تمامی اموالش را صدقه دهد و در تمامی عمرش به حج رود در حالی که ولی الله را نشناسد تا او را یاری کند و تمامی اعمالش با ولایت او انجام شود، نزد خداوند عز و جل، حق پاداش و ثوابی ندارد و از اهل ایمان نیست، سپس فرمود: نیکوکاران این گروه را خداوند به فضل و رحمتش وارد بهشت می‌کند.[2]

۳) عیّاشی از ابو اسحاق نحوی نقل کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند نبی‌اش صلی الله علیه و آله را بر محبت خود تربیت کرد و فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ»[3] [و راستی که تو را خویی والاست] امام صادق علیه السلام فرمود: سپس امر را به او سپرد و فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[4] [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید] و فرمود: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» و همانا رسول الله صلی الله علیه و آله، امر را به علی علیه السلام سپرد و او را امین خویش قرار داد و شما پذیرفتید؛ اما مردم انکار کردند. به خدا سوگند، قطعاً دوستدار شماییم، اگر با کلام ما، سخن بگویید و با سکوتمان خاموش بمانید و ما واسطه میان شما و خداییم، و خداوند برای هیچ کس در تخلف از دستورمان خیری قرار

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۲۰۲.
۳- قلم / ۴.
۴- حشر / ۷.

نداد.[1]

۴) و علی بن ابراهیم گفت: این آیه در مورد منافقین سخن می‌گوید: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ» یعنی آن را تغییر می‌دهند.[2]

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از سلیمان جعفری نقل کرده: شنیدم امام موسی کاظم علیه السلام در باره آیه «إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»[3] [و سخنانی می‌گویند که وی (بدان) خشنود نیست] فرمود: یعنی فلانی و فلانی و ابوعبیده بن جراح. «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً»[4]

## «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً (۸۲)»

[آیا در (معانی) قرآن نمی‌اندیشند؛ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند]

۱) در احتجاج طبرسی حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند می‌فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[5] [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم] و در آن همه چیز بیان شده است. و فرمود: برخی آیات قرآن، برخی دیگر را تصدیق می‌کنند و هیچ اختلافی در میان آیاتش وجود ندارد.

و خداوند فرموده است: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً» و یقیناً ظاهر قرآن زیبا است و باطنش عمیق؛ شگفتی‌هایش پایانی ندارد و عجایب آن تمام ناشدنی است و تنها به وسیله آن، گمراهی‌ها از بین می‌رود.[6]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲۰۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۳.
۳- نساء/ ۱۰۸.
۴- کافی، ج ۸، ص ۳۳۴، ح ۵۲۵.
۵- انعام/ ۳۸.
۶- احتجاج، ص ۲۶۲؛ نهج البلاغه، ص ۶۱ خطبه ۱۷.

## «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ»

[و چون خبری (حاکی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند].

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان روایت کرد: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل در این آیه، اقوامی را به سبب افشا کردن، سرزنش کرد[1] «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» شما را از افشا سازی برحذر می‌دارم.[2]

۲) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و علیّ بن اسماعیل ابن عیسی و محمد بن حسین بن ابوخطّاب، از عثمان بن عیسی کلابی، از محمد بن عجلان روایت کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، قومی را به سبب افشا سازی سرزنش کرده و فرمود: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می‌دارم.[3]

۳) عیّاشی از محمد بن عجلان نقل کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند اقوامی را به سبب افشا سازی سرزنش کرده و فرمود «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می‌دارم.[4]

۴) احمد بن محمد بن خالد برقی از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان نقل کرد: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: خداوند اقوامی را به سبب افشا سازی سرزنش کرد و فرمود: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می‌دارم.[5]

## «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»

**[و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعا از میان آنان کسانی‌اند که (می‌توانند درست و نادرست) آن را دریابند]**



---

۱- أذعت الأمر و أذعت به، و أذعت السرّ إذاعةً: یعنی آن را افشا و آشکار کرده‌ای. أذاع بالشیء، آن را برد. «لسان العرب، ماده ذیع».

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۱.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲۰۴.

۵- محاسن، ص ۲۵۶، ح ۲۹۳.

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ» گفت: منظور، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.[۱]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن و غیره، از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[۲] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و فرمود: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» و این امر را، یعنی امر مربوط به مردم را به اولی الامر یعنی کسانی که دستور به اطاعت و اجابتشان داده، ارجاع داده است.[۳]

۳) عیاشی از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ» فرمود: مقصود، ائمه علیهم السلام هستند.[۴]



۴) عیاشی از عبدالله بن جندب، روایت کرد که امام رضا علیه السلام برای من چنین نگاشت: رحمت خداوند بر تو! این قوم را ذکر کردی و چنین وصفشان کردی که در گذشته برادران شما بودند و میان شما و آنان اختلاف پدید آمد و نسبت به شما عداوت ورزیدند و از شما دوری جستند و به زندگی پدرم که درود و رحمت خدا بر او باد، دروغ بستند؛

در پایان این نوشته، آورده است: شیطان برای این قوم، فرصت را فراهم کرد و آنان را با شبهات فریب داد و امر دینشان را بر آنان مشتبه گرداند و زمانی چنین شد که دروغشان آشکار گردید و با یکدیگر متحد شدند و به عالم خویش دروغ گفتند و خواستند به واسطه خودشان هدایت شوند و گفتند: برای چه و چه کسی و چگونه؟ در نتیجه از همان جایی که احتیاط می‌کردند، هلاک شدند و آن به سبب اعمالشان بود.

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۳.
۲- نساء/ ۵۹.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲۰۵.

«وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»[1] [ و پروردگار تو به بندگان (خود) ستمکار نیست] این امر مسئولیت آنان نبود. بر آنان واجب و فرض بود که در هنگام تحیّر در مورد چنین مسائلی که به آن علم نداشتند، آن امور را به عالمان این موضوع ارجاع دهند، زیرا خداوند در قرآن حکیم می‌فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» یعنی آل محمد علیهم السّلام و آنان کسانی‌اند که در قرآن استنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسند و حجت خداوند بر خلقش هستند.[2]

۵) شیخ مفید در اختصاص از اسحق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: علی بن ابی طالب علیه السلام و ما ائمه علیهم السلام بعد از او در میان این امت، همچون موسی و عالمی هستیم که موسی علیه السلام او را دیدار کرد و با او سخن گفت و از او اجازه همراهی خواست و بدین شکل، خداوند داستان آن دو را در کتابش برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده است؛ آن جا که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «إِنِّي اصْطَفَيْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِي وَبِکَلاَمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُکَ وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِينَ»[3] [تو را با رسالت‌ها و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم (روزگار) برگزیدم، پس آن چه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش] سپس فرمود: «وَکَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِّکُلِّ شَيْءٍ»[4] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی، پندی و برای هر چیزی، تفصیلی نگاشتیم] و آن عالم، علمی داشت که در الواح برای موسی نگاشته نشده بود.

موسی گمان می‌کرد تمامی مسائلی که در نبوتش به آن نیاز دارد و تمامی علم مورد نیاز، در الواح برای او نگاشته شده است. همان گونه که مدّعی‌های علم و فقه چنین گمان می‌کنند؛ آنان تصور می‌کنند تمامی فقه و علم مورد نیاز این امت در دین را دارا هستند و این علم را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته‌اند و حفظ کرده‌اند. حال آن که به تمام آن چه رسول الله عالم بود، علم ندارند و از علم او اطلاعی ندارند و او را نمی‌شناسند. هر گاه از حلال و حرام و احکام از آنان سئوال می‌شود، اگر از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی در آن باره، روایت نشده باشد،

---

۱- فصلت/ ۴۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲۰۶.
۳- اعراف/ ۱۴۴.
۴- اعراف/ ۱۴۵.

از این که مردم آنان را به جهل نسبت دهند، شرم دارند و اکراه دارند از این که نتوانند سئوالی را جواب دهند. این چنین است که مردم، علم را از غیر معدنش طلب می‌کنند.

آنان نیز نظر و قیاس خود را در دین خدا وارد می‌کنند و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را رها می‌کنند و می‌خواهند با بدعت، کار خدا را انجام دهند؛ حال آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه بدعتی گمراهی است.

اگر از آنان در مورد مسئله‌ای در دین خدا سئوال شود و از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد آن روایتی وجود نداشته باشد، آن را به خدا و رسولش و اولی الامر ارجاع می‌دهند، کسانی که علم را از آل محمد علیهم السلام آموخته‌اند، پاسخ آن را می‌دانستند.

آن چیزی که آنان را از جستجوی علم در نزد ما باز می‌دارد، دشمنی و حسد ورزیدن نسبت به ماست.

نه، به خدا سوگند که موسی نسبت به آن عالم، حسد نورزید. موسی علیه السلام پیامبری است که به او وحی می‌شد و بدین سبب او را دید و خواستار کلام با او شد و از علم او آگاه شد، بلکه نزد او به علمش اقرار کرد و نسبت به او حسد نورزید، آن گونه که این امت پس از رسول الله نسبت به علم ما و میراث ما از رسول الله صلی الله علیه و آله حسادت ورزیدند و به دانش ما رغبت نداشتند؛ آن چنان که موسی به آن عالم علاقمند شد و از او اجاره همراهی خواست تا از او علم بیاموزد و او را ارشاد کند. هنگامی که از او اجازه همراهی خواست، آن عالم دانست که موسی نمی‌تواند با او همراه شود و نمی‌داند که او چنان علمی دارد و با او صبر پیشه نمی‌کند.

در آن هنگام؛ عالم به او گفت «إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبرًا»[1] [گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی] موسی به او گفت: چرا صبر نداشته باشم؟ عالم به او گفت: «وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»[2] [و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری، صبر کنی] موسی با فروتنی و مهربانی از او طلب کرد تا

---

۱- کهف / ۶۷.
۲- کهف / ۶۸.

او را بپذیرد: «سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِراً وَلَا أَعصِي لَکَ أَمْراً»[1] [ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد] اما عالم می‌دانست که موسی صبر نمی‌کند.

ای اسحاق! به خدا سوگند، امروز، حالت قاضیان و فقها و یاران اینان نیز چنین است، به خدا سوگند، از علم ما آگاهی ندارند و آن را نمی‌پذیرند و تحمل نمی‌کنند و از آن بهره نمی‌جویند و همان طور که موسی علیه السلام بر علم آن عالم در حین همراهی او صبر نکرد، اینان نیز صبر نمی‌کنند.

موسی دانست که او چگونه علمی دارد. اعمال عالم برای موسی ناخوشایند بود؛ اما خداوند از آن راضی بود و تنها، همان حق بود. علم ما نیز در میان جاهلان، ناپسند است و از آن بهره نمی‌جویند، در حالی که در نظر خداوند، حق است.[2]

**﴿وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً (۸۳)﴾**

**[و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلما جز (شمار) اندکی از شیطان پیروی می‌کردید]**



۱) عیاشی: از زُراره، از امام باقر علیه السلام و حُمران از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل کردند: که ایشان فرمودند: فضل خداوند، رسولش است و رحمتش، ولایت ائمه علیهم السلام.[3]

۲) محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل کرد: فضل، رسوله الله صلی الله علیه و آله و رحمتش، امیر المؤمنین علیه السلام است.[4]

۳) محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد: رحمت، رسول الله صلی الله علیه و آله هست و فضل علی بن ابی طالب علیه السلام.[5]

۴) ابن مُسکان از فردی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً» نقل کرد: تو از نظر قدریه می‌پرسی،

---

۱- کهف/ ۶۹.
۲- اختصاص، ص ۲۵۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۰۹.

که آن دین من و پدرانم نیست و هیچ یک از اهل بیتم از آن سخن نمی‌گوید.[1]

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللهُ أَشَدُّ بَأْساً وَأَشَدُّ تَنكِيلاً (۸۴)﴾

[پس در راه خدا پیکار کن؛ جز عهده‌دار شخص خود نیستی، ولی مؤمنان را (به مبارزه) برانگیز؛ باشد که خداوند آسیب کسانی را که کفر ورزیده‌اند، (از آنان) باز دارد و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت‌تر است]

۱) محمد بن یعقوب با سند خود از علی بن حدید، از مُرازم نقل کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند کار سختی بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاد که بر عهده احدی از خلقش ننهاد؛ به او این مسئولیت را داد که حتی اگر گروهی را نیافت که در جنگ او را یاری کنند، خود به تنهایی با تمامی مردم بجنگد، و حال آن که خداوند به احدی از خلقش نه قبل از آن و نه بعد از آن چنین مسئولیتی نداد.

سپس این آیه را تلاوت کرد «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ» سپس فرمود: خداوند به ایشان اجازه داد تا آن چه را برای خود قرار داده بود، از آن خود کند و فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»[2] [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] و صلوات رسول الله را معادل ده حسنه قرار داد.[3]

۲) عیّاشی از سلیمان بن خالد روایت کرد: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم در باره علی علیه السلام می‌گویند: اگر او حقّ داشت، چه چیز مانع از آن شد که حقش را نگیرد؟ فرمود: خداوند تنها به یک نفر چنین مسؤلیتی داد و او رسول الله صلی الله علیه و آله بود. «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ» و این امر تنها در مورد رسول الله می‌باشد و در مورد دیگران خداوند فرمود: «إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ»[4] [مگر آن که (هدفش) کناره گیری برای نبردی (مجدد) یا پیوستن به جمعی (دیگر از همرزمانش) باشد] و در آن زمان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲۱۰.
۲- انعام/ ۱۶۰.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۷۴، ح ۴۱۴.
۴- انفال/ ۱۶.

گروهی نبود که او را در این امر یاری کند.[1]

۳) عیّاشی از زید شحّام، از جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرد: هرگز چنین نبود که از رسول الله طلب کمک شود و او بگوید نه؛ اگر چیزی داشت، می‌بخشید و اگر چیزی نداشت می‌فرمود: ان شاء الله می‌یابی، و هرگز با بدی پاسخ نداد. از زمانی که آیه «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ» بر او نازل شد، با هر لشکری روبرو می‌شد، فرماندهی را خود بر عهده می‌گرفت.[2]

۴) ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرد: هنگامی که آیه «لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ» بر رسول الله نازل شد، شجاع ترین مردم کسی بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه می‌برد (حتی شجاع ترین مردم به حضرت پناه می بردند).[3-4]

۵) عیّاشی از ثمالی، از عیص از امام صادق علیه السلام روایت کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله مکلف به چیزی شد که احدی به آن مکلف نشد و آن این که به تنهایی در راه خدا بجنگد، و خداوند فرمود:«حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»[5] [ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز] امام صادق علیه السلام فرمود: شما تنها رنج امر آسانی را باید متحمل شوید و آن ذکر خداست.[6]

۶) عیاشی از ابراهیم بن مهزم، از پدرش، از شخصی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: هر کس در وجود خود سگی دارد که به دنبال شر است، از آن دوری کنید تا خداوند شما را از شر دیگران کفایت کند؛ خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلاً» مرتکب شر و بدی نشوید.[7]

## مَّن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲۱۳.
۴- از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شد که فرمود، به هنگام شدّت یافتن سختی به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم و در آن زمان، هیچ کس نزدیک تر از او به دشمن نبود. «بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۳۴۰».
۵- انفال/ ۶۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲۱۴.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲۱۵.

**كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا (٨٥)**

[هر کس شفاعت پسندیده کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست]

۱) علی بن ابراهیم گفت: کفیل آن کس که ظلم می‌کند، صاحب شفاعت است. «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا».

۲) علی بن ابراهیم: یعنی مقتدر است.

**وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (٨٦)**

[و چون به شما درود گفته شد، شما به (صورتی) بهتر از آن درود گویید یا همان را (در پاسخ) برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است]

۱) علی بن ابراهیم گفت: سلام و دیگر نیکی‌ها.

۲) طبرسی گفت: علیّ بن ابراهیم در تفسیرش از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام نقل کرده: مراد از تحیّة در این آیه، سلام و دیگر نیکی‌هاست.

۳) ابن بابویه از امام صادق علیه السلام روایت کرد: پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد: هر گاه یکی در میان شما عطسه کرد، برای او دعا کنید. بگویید، «رَحِمَكُمُ الله» و او می‌گوید: «يَغفِر الله لكم و يَرحمكم». خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا».[1]

۴) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سلام، داوطلبانه است و جواب دادن واجب است.[2]

۵) و از محمد بن یعقوب با همین استناد روایت شده: هر کس قبل از سلام، کلام را آغاز کرد پاسخش را ندهید.[3] و فرمود: قبل از کلام با سلام آغاز

۱- خصال، ص ۶۳۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۲.

کنید. و هر کس قبل از سلام، کلام را آغاز کرد، پاسخش را ندهید.

۶) محمد بن یعقوب از چند تن از راویان از احمد بن محمد، از ابن فضّال از معاویة بن وهب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: بخیل کسی است که از سلام کردن بخل بورزد.[1]

۷) و همچنین محمد بن یعقوب از چند تن از راویان، از سهل بن زیاد، از جعفر بن زیاد، از جعفر بن محمّد اشعریّ، از ابن قداح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما سلام کرد با صدای بلند سلام کند و نگوید: سلام کردم و جواب سلامم را ندادند و شاید او سلام کرده باشد، اما با صدای بلند نگفته که دیگران بشنوند و اگر یکی از شما جواب سلام را داد، با صدای بلند بدهد که سلام دهنده نگوید: سلام کردم و جواب سلامم را ندادند. سپس به نقل از امام علی علیه السلام فرمود: خشمگین نشوید و دیگران را خشمگین نکنید؛ بلند سلام کنید و سخن نیکو بگویید و شب هنگام که مردم خوابند، نماز بخوانید که در این صورت با درود و سلام وارد بهشت می‌شوید، سپس آیه: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» [سلامت (بخش و) مؤمن (به حقیقت حقه خود که) نگهبان عزیز جبار (و) متکبر (است) پاک است خدا از آن چه (با او) شریک می‌گردانند] را برایشان تلاوت کرد.[2]-[3]

۸) هم او از چند تن از راویان، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل از ابی عبیدة حذّاء روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کنار قومی می‌گذشت و به آنان سلام کرد. در جواب گفتند: علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه (سلام و رحمت خدا و برکات و مغفرت و خشنودی‌اش بر تو باد). امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: بیش از آن چه ملائکه به پدرمان ابراهیم گفتند به ما نگویید، آنها به ابراهیم گفتند: «رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»[4] [رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت باد].

۹) هم او از چند تن از راویان از احمد بن محمد بن خالد، از علی ابن حکم، از ابان از حسن بن منذر روایت کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که



۱- کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۶.
۲- حشر/ ۲۳.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۷.
۴- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۳.

می‌فرماید: هر کس «السلام علیکم» بگوید، ده حسنه دارد و هر کس السلام علیکم و رحمة الله بگوید، برای او بیست حسنه و هر کس السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید، برای او سی حسنه نوشته می‌شود.[1]

۱۰) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سِّندی، از جعفر بن بشیر، از منصور بن حازم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: سه فردی که به عنوان جمع به آنها پاسخ داده می‌شود، هر چند یک نفر باشد، عبارتند از: ۱. به هنگام عطسه زدن، هر چند که یک نفر باشد به او گفته می‌شود یرحمکم الله ۲. هر کس که به دیگری سلام می‌گوید: السلام علیکم ۳. هر فردی که برای فرد دیگر دعا می‌کند، هر چند که تنها یک نفر باشد؛ می‌گوید: عافاکم الله [خدا بلا و بدی را از تو دور کند] هر چند یک نفر باشد، به هر حال کس دیگری با او هست.[2]

۱۱) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید،[3] از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: کوچکتر به بزرگتر سلام کند و عابر به نشسته و گروه کمتر به گروه بیشتر.[4]

۱۲) ایشان از علی بن ابراهیم، از صالح بن سّندی، از جعفر بن بشیر، از عنبسة بن مصعب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: گروه کمتر در سلام بر گروه بیشتر پیش دستی کنند و سواره بر پیاده و آنان که سوار قاطر هستند، بر کسانی که سوار بر الاغ هستند و آنان که سوار اسب‌اند بر کسانی که سوار قاطرانند، سلام کنند.[5]

۱۳) ایشان از چند تن از راویان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر، از یکی از یارانش روایت کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سواره به پیاده سلام کند و پیاده به نشسته و اگر گروهی به گروهی دیگر برخورد کرد، گروه کمتر به گروه بیشتر سلام کند و اگر فردی جماعتی را دید، به

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۹.
۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۰.
۳- نگاه کن به الفهرست، ص ۱۷۱ ت. ۷۵، و معجم رجال حدیث ج ۱۹، ص ۱۵۱.
۴- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱.
۵- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۲.

آنان سلام کند.[۱]

۱۴) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر جماعتی در مجلسی نشسته باشند، پس جماعتی دیگر وارد شوند، گروه آخر که وارد مسجد شدند باید به آن جماعت در مجلس سلام کنند.[۲]

۱۵) ایشان از چند تن از راویان از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر از یکی از یارانش روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر جماعتی به قومی گذر کرد، کافی است که یکی از آن جماعت سلام کند و اگر گروهی به آن قوم سلام کنند، کافی است که یکی جواب سلام را بدهد.[۳]

۱۶) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالرحمن بن حجّاج روایت کرد: اگر یک فرد از گروه سلام کند، دیگر نیازی به سلام کردن بقیه گروه نیست.[۴]

و ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم مانند عبارت فوق را روایت کرد که: اگر یک فرد از گروه، سلام کند، دیگر نیازی به سلام کردن بقیه گروه نیست.[۵]

۱۷) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: مصافحة «دست دادن» کامل‌ترین گونه تحیت برای فرد مقیم است و معانقه «در آغوش گرفتن» کامل‌ترین گونه سلام و تحیت برای مسافر است.[۶]

۱۸) ایشان از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی روایت کرد که امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زشت و ناپسند است برای کسی که بگوید: حیّاک الله «خدا به تو درود و سلام فرستد» سپس سکوت کند و منتظر جواب سلام باشد.[۷]

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۵.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۱.
۴- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۲.
۵- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۳.
۶- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۴.
۷- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۵.

۱۹) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بـن محمـد، از عثمـان بـن عیسـی، از سماعه روایت کرد که از امام صادق علیه السلام در باره فردی که در نمـاز اسـت و به او سـلام مـی‌شـود پرسـیدم، حضـرت فرمـود: بگویـد سـلام علـیکم و نگویـد علیکم‌السلام. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله بـه نمـاز ایسـتاده بودنـد و در جواب (سلام علیکم) گفتند.[۱]

۲۰) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالحمید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از علی بن نعمان، از منصـور بـن حـازم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر فردی به تو سـلام کـرد و تـو در نماز بودی، آرام جوابش را بده.[۲]

۲۱) شیخ طوسی همچنین با سند خود از سعد، از احمد بن حسن[۳]، از عمر بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی روایت کرد که امام صادق علیه السـلام فرمود: از او در باره سلام به نماز گذار پرسیدم، ایشان فرمود: اگر فرد مسلمانی بـه تو سلام کرد و تو در نماز بودی، در قلبت (پیش خودت) جوابش را بده و صـدایت را بلند نکن.[۴]

۲۲) شیخ با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر، از هشـام بـن سالم، از محمد بن مسلم روایت کرد: امام باقر علیه السلام در حال نماز بود که مـن داخل شدم گفتم: السلام علیک در جواب فرمود: «السلام علیک...» و گفتم حالـت چطور است؟ پاسخی ندادند. هنگامی که از نماز فارغ شدند، گفتم: آیا وقتی فرد در حال گذاردن نماز است به سلام پاسخ می‌دهد؟ فرمود: بله، همان گونـه کـه بـه وی سلام شد.

۲۳) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود روایت کـرد کـه جعفـر بـن محمـد صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که گفت: اگر وارد مسجد شدی و مردم به نماز ایستاده بودند، سلام نکن و به رسول الله صلی الله علیه و آله درود بفرست و به نماز بایست و اگر گروهی نشسته و با هم صحبت می‌کنند، و تو وارد شدی به آنـان

۱- کافی، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۱.
۲- تهذیب، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۳۶۶.
۳- او احمد بن حسن بن علی بن فضال است که از عمرو بن سعید روایت کرد. نگاه کن بـه جامع رواة ج ۱ ص ۶۲۱ و مجمع رجال، ج ۷ ص ۲۶۷.
۴- تهذیب، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱۳۴۹.

سلام کن.[1]

۲۴) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی قاسم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت کرد که امام جعفر علیه السلام به نقل از پدرش در حدیثی فرمود: به یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و به سفره‌ای که در آن شراب نوشیده می‌شود و به بازی کنان شطرنج و نرد (قمار بازان) و مرد مخنث (خواجه) و شاعری که به زنان پاک دامن افترا می‌بندد، سلام نکنید؛ همچنین به نماز گذار سلام نکنید، چرا که اولاً نماز گذار نمی‌تواند جواب سلام را بدهد و ثانیاً سلام کردن برای فرد مسلمان مستحب و جواب سلام واجب است و همچنین به ربا خوار و فردی که برای دستشویی نشسته و مردی که در حمام است و فاسقی که فسق و فجور خود را آشکار می‌کند، نیز سلام نکنید.[2]

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (۹۰)﴾

[شما را چه شده است که در باره منافقان دو دسته شده‌اید با این که خدا آنان را به (سزای) آن چه انجام داده‌اند، سرنگون کرده است؟ آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وانهاده است به راه آورید و حال آن که هر که را خدا در گمراهی‌اش وانهد، هرگز راهی برای (هدایت) او نخواهی یافت؟ * همان گونه که خودشان کافر شده‌اند، آرزو دارند (که شما نیز) کافر شوید تا با هم برابر باشید.

۱- خصال، ص ۴۸۴، ح ۵۷.
۲- خصال، ص ۴۸۴، ح ۵۷.

پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند، پس اگر روی برتافتند هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید * مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند یا نزد شما بیایند، در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود به تنگ آمده باشد و اگر خدا می‌خواست، قطعا آنان را بر شما چیره می‌کرد و حتما با شما می‌جنگیدند؛ پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، (دیگر) خدا برای شما راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار نداده است]

۱) ابوعلی طبرسی می‌گوید: در مورد این که شأن نزول این آیـه چـه کسـانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند در باره گروهی نازل شده است کـه از مکه به مدینه آمدند و به مسلمانان ایمان آوردند و سپس به مکه برگشـتند؛ چـرا که محیط مدینه را نامناسب یافتند. آنان مشرک شـدند و کالاهـای مشـرکان را بـه یمامه بردند. مسلمانان خواستند با آنان بجنگند، اما اختلاف نظر پیش آمد. عـده‌ای گفتند: نجنگیم، چرا که مؤمن هسـتند و عـده‌ای دیگـر گفتنـد: بجنگـیم، چـرا کـه مشرک‌اند؛ پس خداوند این آیه را برایشان نازل کرد. ابوعلی طبرسی می‌گویـد: کـه این حدیث از امام باقر علیه السلام نقل شده است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که این آیه برای دو قبیله اشجع و بنی ضمره نازل شده است و در اخبار آنان آمده است: آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه و آله برای غزوه حدیبیه خارج شد، از نزدیکی سرزمین این دو قبیله عبور کرد. قـبلاً رسول الله صلی الله علیه و آله با قبیله بنـی ضـمره، آشـتی و مصـالحه کـرده بـود. اصحاب به آن حضرت گفتند: ای رسول الله! قبیله بنی ضمره به ما نزدیـک اسـت و می‌ترسیم که در رفتن به مدینه با ما مخالفت کنند و به قریش، علیه ما کمـک کننـد؛ پس بهتر است ابتدا با آنان بجنگیم. رسول الله صلی الله علیه و آلـه فرمـود: هرگـز، چرا که آنان بیشتر از همه عرب‌ها به پدر و مادر خویش نیکی می‌کنند و زیاد صـله رحم به جا می‌آورند و وفادارترین عرب‌ها نسبت به عهد و پیمان نیز می‌باشند.

سرزمین قبیله اشجع به قبیله بنی ضمره (که شاخه‌ای از کنانه هستند)، نزدیک بود و بین اشجع و بنی ضمره، پیمان مراعات هم جواری و صلح بسته شده بود.

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۹.

سرزمین اشجع خشک بود و سرزمین بنی ضمره سرسبز و آباد؛ پس بنی اشجع به سوی سرزمین بنی ضمره حرکت کردند. هنگامی که خبر حرکت آنها به سوی بنی ضمره به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، به خاطر پیمان صلح و آشتی که بین ایشان و قبیله بنی ضمره بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آماده حرکت به سوی قبیله اشجع شدند تا با آنان بجنگند. پس خداوند آیه «وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا» را نازل کرد و قبیله اشجع را استثناء فرمود: «إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ أَوْ جَآؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُونَكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً». محل استقرار قبیله اشجع، مناطقی به نام بیضاء، جبل و مستباح بود. آنان به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شده بودند و از این نزدیکی می‌ترسیدند که مبادا رسول الله صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ با آنان بفرستد و از جهتی، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بیم داشت که مبادا از جانب آنها با مشکلی مواجه شوند.

حضرت تصمیم گرفت به سوی آنان برود. در همان زمان که این تصمیم را گرفت و آماده حرکت شد، رئیس قبیله اشجع یعنی مسعود بن رُجیله به همراه افراد قبیله که هفتصد نفر بودند در دره سلع[1] مستقر شدند و این واقعه در ماه ربیع الاول سال ششم هجری اتفاق افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله اسید بن حصین را فراخواند و به او فرمود: با چند تن از یارانت به سوی آنان برو و ببین چه چیزی آنان را به این کار وا داشته است.

اسید به همراه سه نفر از یارانش خارج شد و مقابل آنان ایستاد و گفت: چه چیزی شما را به این کار وا داشته است؟ مسعود بن رجیله که رئیس آنان بود، مقابل او ایستاد و به اسید و یارانش سلام کرد و گفت: آمدیم تا با محمد صلی الله علیه و آله، پیمان صلح و آشتی ببندیم. اسید به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت تا ایشان را با خبر کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آن قوم

---

۱- سلع، کوهی در نزدیکی بازار مدینه است و به گفته ازهری، سلع، مکانی در نزدیکی مدینه است. «معجم بلدان، جلد ۳، ص ۲۳۶».

ترسیدند که با آنان بجنگیم و تقاضای صلح و آشتی کردند.

پیامبر ده بار خرما به سوی آنان فرستاد که به سرپرست ایشان تحویل داده شد. و فرمود: «بهترین چیز، هدیه، هنگامی است که کاری داریم.» و به سوی آنان آمد و فرمود: ای جماعت اشجع! چه چیزی شما را به این کار واداشته است؟ گفتند: محل استقرارمان نزدیک شماست و از جماعت ما، کم شمارتر در قوم ما نیست.

به خاطر نزدیکی محل استقرارمان، از جنگ با شما هراس داریم و از جنگ با قوممان به‌خاطر کم بودن تعدادمان ناتوانیم؛ لذا آمده‌ایم تا با شما صلح و آشتی کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست آنان را قبول کرد و با آنان صلح کرد و آن روز را پیش پیامبر به سر بردند و سپس به سرزمینشان بازگشتند. و این آیه «إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ» تا «فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً» در باره اینان نازل شده است.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از احمد بن محمد ابن ابی نصر، از فضل ابی عباس روایت کرد که امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَوْ جَآؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُونَكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ» فرمود: این آیه برای بنی مدلج نازل شده است؛ چرا که آنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: نمی‌توانیم شهادت دهیم تو رسول خدا هستی؛ نه پشتیبان تو هستیم و نه به همراه قوم‌مان ضد تو هستیم.

گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان چه کرد؟ گفت: با ایشان پیمان صلح بست تا کارش با عرب‌ها تمام شود و سپس آنان را به دین اسلام دعوت کند که یا موافقت کنند یا در آن زمان با آنان بجنگد.[2]

۴) عیاشی از سیف بن عمیره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَن يُقَاتِلُونَكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ» پرسیدم، فرمود: پدرم می‌فرمود: این آیه در باره بنی مدلج نازل شده است که کناره گیری کردند و همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان نجنگیدند و با قوم خویش نیز نبودند. گفتم: پس با آنان چه کرد؟ فرمود: با آنان نجنگید تا این که کار دشمن

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۳.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۲۷، ح ۵۰۴.

خود را به پایان رساند و به همه آنان اعلام جنگ داد (پیمان با آنـان را شکسـت و به آنان خبر داد که دیگر به پیمان پای‌بند نیست). امام فرمود «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ» همان به تنگ آمدن است.[1]

۵) طبرسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظـور از کلام خداوند «قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُم مِّیثَاقٌ» هلال بن عویمر سُلَمی اسـت کـه از سـوی قومش با رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان بست و در پیمان صلح با او گفت: بـا این شرط که ای محمد! هر کس به نزد ما آمد، او را نترسانی[2] و هر کس به نزد تـو آمد، ما او را نترسانیم؛ به سبب پیمانی که با آنان بسـته اسـت، خداونـد او را نهـی می‌کند از این که به فردی از ایشان آسیبی رساند.[3]

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۹۱)»

**[به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود (نیز) ایمن باشند، هر بار که به فتنه بازگردانده شوند، سر در آن فرو می‌برند؛ پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برنداشتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان؛ آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده‌ایم]**

۱) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که این آیه برای عیینـة بـن حصـین فـزاری نازل شده است که سرزمینشان دچار قحطی و خشکسالی شد و بـه نـزد رسـول الله صلی الله علیه و آله آمد و با آن حضرت با این شرط که این در «بطن نَخْل» سـاکن شود و پیامبر به او آسیبی نرساند، صلح کرد. او مردی منافق و ملعون بـود و همـان کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف او گفته: او نادانی اسـت کـه

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۲۱۶.

۲- در مجمع البیان آمده است: علی أن لا تحیف یا محمد من أتانا و لانحیف من اتـاک. (بـا این شرط که ای محمد! هر کس به نزد ما آمد به او ستم نکنیم و هر کس که به سمت تو آمد، شـما به او ستم نکنید) حیف، ستم و ظلم «قاموس محیط مادة حیف».

۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۲.

قومش به اطاعت از او می‌پردازند.[1]

طبرسی نیز شبیه به همین حدیث را روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَ مَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُوا فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)﴾

[و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خون‌بها پرداخت کند؛ مگر این که آنان گذشت کنند و اگر (مقتول) از گروهی است که دشمنان شمایند و (خود) وی مؤمن است، (قاتل) باید بنده مؤمنی را آزاد کند (و پرداخت خون‌بها لازم نیست) و اگر (مقتول) از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی خون‌بها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس (بنده) نیافت، باید دو ماه پیاپی به عنوان توبه‌ای از جانب خدا روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است * و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا» می‌فرماید: یعنی نه به عمد و نه به اشتباه. « إلاّ»: به معنای «نه» است و استثناء نمی‌باشد.[3]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۴.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۴.
۳- تفسیر قمی، ج ۷، ص ۱۵۵.

بصیر، و ابن ابی عمیر همگی از محمد بن یحیی روایت کرده‌اند که از امام صادق علیه السلام در باره مردی که نسبت به همسرش ظهار می‌کند (یعنی می‌گوید تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) پرسیدم، آیا آزاد کردن کودک به عنوان کفاره جایز است؟ فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است به جز در کفاره قتل، چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» یعنی برده مؤمنی که به سن بلوغ رسیده باشد.[1]

۳) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یارانش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است به جز در کفاره قتل، چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» یعنی کفاره قتل، آزاد کردن برده مؤمن به شرطی که به سن بلوغ رسیده باشد، است و کفاره ظهار، آزاد کردن کودک مسلمان نیز هست. در کفاره قسم، جایز است لباسی که عورتش را می پوشاند، بدهد، و فرمود: دو لباس.[2]

۴) و همچنین شیخ، با سند خود از بزوفری، از احمد بن موسی نوفلی، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» فرمود: برده، مؤمن باشد.[3]

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس از عبدالله بن مُسکان، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: العمد: هر آن چه که قصد شده باشد، است و با شمشیر یا سنگ یا عصا و یا مشت به آن زده شود. اینها همه عمدی است و غیر عمد: یعنی قصد چیز دیگر را داری، ولی به او بخورد.[4]

۶) و محمد بن یعقوب همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد قتل غیر عمد فرمود: دیه آن صد شتر، یا صد گوسفند، یا ده هزار درهم، یا هزار دینار است و از صد شتر، بیست و پنج بچه شتری که داخل در سال دوم شده

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۷۸، ح ۱۵.
۲- تهذیب، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۱۱۸۷.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۹۰۱.
۴- کافی، ج ۷، ص ۲۷۸، ح ۲.

و بیست و پنج بچه دوساله شتر که داخل در سه سالگی شده و بیست و پنج نفر شتری که داخل در سال چهارم شده و بیست و پنج شتری که داخل در سال پنجم شده، می‌باشد.

و دیه قتل غیر عمدی که شبیه به عمد است؛ یعنی آن که یک ضربه یا دو ضربه به کسی بزنی، اما قصد کشتن او را نداشته باشی، سه ثلث است: یک سوم آن سی و سه شتری که داخل در سال چهارم شده و یک سوم دیگر آن، سی و سه شتری که داخل سال پنجم شده باشد و ما بقی، سی و چهار شتری که داخل در سال ششم شده باشد و همه حامله و قابل جفت گیری باشند و اگر دیه از گوسفند باشد، هزار قوچ می‌باشد و دیه قتل عمد، مقابله به مثل (قصاص) و یا رضایت ولی مقتول است.[1]

۷) محمد بن یعقوب همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل و حماد، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار می‌باشد.[2] و جمیل به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: دیه، صد شتر است.

۸) شیخ در پایان کتاب تهذیب با سند خود از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره مردی مسلمان که در سرزمین شرک بوده و مسلمانان او را کشتند و بعد از این ماجرا، امام با خبر شد، فرموده است: به جای آن باید یک برده مؤمن را آزاد کند و این همان کلام خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» سپس فرمود: «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ»[3]

۹) محمّد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سلیمان، از پدرش روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره فردی که ماه شعبان و رمضان را روزه می‌گیرد، چه می‌گویی؟ فرمود: این دو، همان دو ماهی هستند که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ»[4] گفتم:

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۸۲، ح ۷.
۲- کافی، ج ۷، ص ۲۸۱، ح ۵.
۳- تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۱۵، ح ۱۱۷۷.
۴- کافی، ج ۴، ص ۹۲، ح ۵.

نباید بین آن دو ماه فاصله بیندازد؟ فرمود: همین که در شب افطار می‌کند، همان فاصله است. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ وصلی در روزه گرفتن نیست؛ یعنی فرد دو روز پی در پی را بدون افطار، روزه نمی‌گیرد و مستحب است برای بنده که سحر را ترک نکند.

۱۰) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعة روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند. «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» فرمود: آن کس که مؤمنی را که هم کیش اوست بکشد، او همان متعمدی (قاتل به عمدی) است که خداوند عز و جل در کتاب خود می‌فرماید: «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا». گفتم: منظور، فردی است که حادثه‌ای بین او و دیگری اتفاق می‌افتد و او را با شمشیر می‌زند و می‌کشد؟ فرمود: نه، این، آن متعمدی که خداوند عز و جل می‌فرماید، نیست.[1]

۱۱) و شیخ همچنین با سند خود از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابی سَفاتج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ». فرمود: اگر او را مجازات کند، مجازاتش جهنم است.[2]

۱۲) و همچنین با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان و ابن بکیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مؤمنی که به عمد مؤمنی دیگر را می‌کشد، سئوال شد که آیا برای او توبه وجود دارد؟ فرمود: اگر او را به خاطر ایمانش کشته باشد، برایش توبه‌ای نیست؛ ولی اگر به خاطر خشم و یا به هر اسباب دنیوی دیگر کشته باشد، توبه او این است که قصاص شود و اگر احدی خبردار نشود، به نزد اولیا مقتول برود و نزد آنان به قتل خود اقرار کند؛ پس اگر از او گذشتند و او را نکشتند، به آنان دیه بپردازد و یک فرد را آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و شصت مسکین را به قصد توبه به درگاه خدا، طعام دهد.[3]

۱۳) و همچنین با سند خود از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالله بن سنان

---

۱- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۶۴، ح ۶۵۶.
۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۶۵۸.
۳- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۶۵۹.

روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: کفاره خون مؤمنی که فـردی او را بـه عمد بکشد، این است که خود را در اختیار ولی او بگذارد تا حقی کـه بـه گـردنش بوده را ادا نموده باشد؛ البته در صورتی که از کرده خـود پشـیمان بـوده و تصـمیم داشته باشد آن را تکرار نکند؛ اگر از او گذشتند، باید یک بـرده را آزاد کنـد و دو ماه پی در پی روزه گیرد و شصت مسکین را طعام دهـد و از کـرده خـود پشـیمان شود و تصمیم بگیرد که دیگر آن را تکرار نکند و برای همیشه تا زمـانی کـه زنـده است، استغفار کند.

اگر به اشتباه کسی را بکشد، باید به اولیای مقتول دیه بپردازد و سـپس یـک بَرده را آزاد کند و اگر دسترسی به آزاد کردن برده را ندارد، باید دو ماه پـی در پـی را روزه بگیرد و اگر نتوانست، باید به هر یک از شصت مسکین، یک مُد طعام دهـد و اگر دیه مقتول به او بخشیده شد، کفاره‌ای که باید برای رضای خدا انجام دهد (دو ماه روزه گرفتن و اطعام شصت فقیر) همچنان بر گردن اوست.[1]

۱۴) عیاشی به نقل از مسعده بن صدقه می گوید که: از امام جعفر بـن محمـد علیه السلام در باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَمَـن قَتَـلَ مُؤْمِنًـا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ» سئوال شد، فرمود: یـا آزاد کـردن برده‌ای مؤمن است که موضوعی مربوط به خود و خدایش می‌باشد و یا دیـه‌ای کـه به اولیا مقتول باید بپردازد. در باره «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ» فرمود: اگر مقتـول از اهل شرک باشد (کسانی که پیمان صلحی ندارند)، ولی خود او مـؤمن مـی‌باشـد، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» آزاد کردن برده مؤمن است که موضوعی بین خود و خدایش می‌باشد و دیه ندارد «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ» بایـد بَـرده مؤمنی را آزاد کند که موضوعی مربوط به خود و خدایش است و به صاحبان مقتول خون بها بپردازد.[2]

۱۵) و عیاشی از حفص بن بحتریّ، از فردی که وی ذکر کـرده، روایـت کـرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَا كَـانَ لِمُـؤْمِنٍ أَن يَقْتُـلَ مُؤْمِنًـا إِلاَّ خَطَئًا» تا «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» فرمود: اگر از اهل شـرک باشـد «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» باید یک بَرده مؤمن را آزاد کند که موضوعی مربوط به خـود

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۳۲۲، ح ۱۱۹۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۲۱۷.

و خدایش می‌باشد و دیه ندارد «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» فرمود: باید یک بَرده مؤمن را آزاد کند که موضوعی مربوط به خود و خدایش می‌باشد و به صاحبان مقتول خون بها بپردازد.[1]

۱۶) و به نقل از مَعمَر بن یحیی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که نسبت به همسرش ظهار می‌کند (یعنی می‌گوید تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) پرسیدم، آیا آزاد کردن کودک به عنوان کفاره جایز است؟

سپس فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است، به جز در کفاره قتل؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» یعنی کفاره قتل، آزاد کردن بَرده مؤمنی است که به سن بلوغ رسیده باشد.[2،3]

۱۷) و از کردویه همدانی روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» سئوال شد که مؤمن چگونه شناخته می‌شود، فرمود: از روی فطرت.[4]

۱۸) عیاشی از سکونی، از جعفر، از پدرش روایت کرده است که علی علیه السلام فرمود: بَرده مؤمن «المؤمنة» که مد نظر خداست، کسی است که به سن بلوغ رسیده باشد (و عاقل باشد) و «النَسمة» بَرده‌ای است که چیزی نمی‌داند، مگر آن چه تو به او یاد دادی و صغیر می‌باشد.[4]

۱۹) عیاشی از عامر بن احوص روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره سائبه (بَرده آزاد شده)، سئوال کردم، فرمود: به قرآن مراجعه کن، و آن چه در آن آمده است آیه «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» می‌باشد که مقصود از آن، ای عامر!، بَرده آزاد شده‌ای است که هیچ یک از انسان‌ها جز خداوند بر او حق ولایت ندارند. هر که حق ولایت او از آن خداوند باشد، از آن خداست و هر که حق ولایت او از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، حق ولایتش از آن امام نیز می‌باشد و در مقابل گناه او، امام پاسخگو است و ارثش نیز از آن امام است.[5]

۲۰) عیاشی از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرده که امام حسن یا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۲۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۲۱۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۲۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۲۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۲۲.

امام حسین علیهما السلام فرمودند: هر چه از روی عمد باشد، قصاص دارد و غیر عمد آن است که یک چیز را قصد کنی و به چیز دیگر برخورد کند.[1]

۲۱) و او همچنین از زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خطای غیر عمد یعنی قصد انجام آن را داری ولی نمی‌خواهی به قتل بیانجامد و کفاره آن مقابله به مثل (قصاص) نیست و خطایی که هیچ شکی در آن نیست که خطا بوده است؛ یعنی آن که قصد چیز دیگر را داری، ولی به او برخورد می‌کند.

۲۲) عیاشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که: امام صادق علیه السلام از من در باره یحیی بن سعید پرسید آیا با مسائل شما مخالفت می‌کند؟ گفتم: بله؛ دو غلام در مکانی پهناور با یکدیگر پیکار کردند. یکی از آنها دست طرف مقابل را گاز گرفت و او هم در پاسخ دستش را با سنگ شکست و از شدت سرما کزاز گرفت و مُرد. شکایت به نزد یحیی بن سعید برده شد و او از زننده سنگ خواست که دیه بپردازد. ابن شُبرُمه و ابن ابی لیلی به عیسی بن موسی گفتند که ما چنین حکمی نداشتیم؛ اگر سنگ و تازیانه، عامل قتّاله باشد، قصاص نمی‌شود. بحث آنان ادامه پیدا کرد تا آن که عیسی بن موسی دیه پرداخت نمود. وی گفت در نزد ما حتی در صورت زدن با مشت (الوکزه) قصاص انجام می‌گیرد.

گفتم: گمان و ادعا می‌کنند که این اشتباه است و قتل عمد فقط با آلت آهنی است. پس فرمود: قتل غیر عمد (اشتباه) آن است که چیزی را نشانه بگیری و به چیزی دیگر برخورد کند؛ امّا هر چه را نشانه بگیری و به آن بزنی، عمد است.

مؤلف می‌گوید: در دو نسخه‌ای که از تفسیر عیاشی پیش من است: یُقیدون بالزکوة، می‌باشد.

مؤلف می‌گوید: واضح است که زکوة اشتباه است و صحیح آن کلمه «وکزة» می‌باشد.[2]

۲۳) عیاشی از ابن سنان نیز روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در باب دیه، قتل غیر عمدی که شبیه به عمد است و با ضربه عصا یا شلاق و یا سنگ صورت گرفته باشد، حکم به «دیه مغلظّه» یعنی با

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۲۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۲۲۵.

شدت دادند که صد شتر می‌باشد: چهل تا باردار، ما بین شتری کـه داخـل در سـال ششم شده است و شتر هشت ساله که داخـل در سـال نهـم شـده و سـی تـا شـتر چهارساله و سی تا بچه شتر دو ساله که داخل دو سه سالگی شده است.

در مورد قتل غیر عمد فرمود: از صد شتر، سی تا شتر چهار ساله، و سـی تـا بچه شتر دو ساله که داخل دو سه سالگی شده، و بیست تا بچه شتر ماده که داخـل در سال دوم شده، و بیست تا بچه شتر نر دو ساله که داخل در سـه سـالگی شـده، می‌باشد و ارزش هر شتر بر مبنای سکه نقره، صد درهم و بر مبنای سـکه طـلا، ده دینار می‌باشد و اگر قیمت یک گوسفند با قیمت شترِ پیر، برابر نباشد، مـی‌تـوان بـه ازای هر شتر، بیست گوسفند پرداخت.[1]

۲۴) عبدالرحمن روایت کرده که امام صادق علیه السـلام فرمـود: علـی علیـه السلام در مورد قتل غیر عمد می‌فرمود: بیست و پنج بچه شـتر مـاده دو سـاله کـه داخل در سه سالگی شده و بیست و پنج بچه شتر ماده که داخل در سال دوم شـده و بیست و پنج شتر چهار ساله و بیست و پنج شتر که داخـل در سـال پـنجم شـده است. ایشان در مورد قتل شبیه به عمد فرمود: سی و سه شتر پنج ساله یعنی شتری که دو شکم زائیده باشد تا شتری که در آن سـال وارد سـال هشـتم شـده باشـد و همگی باردار باشند و سی و چهار شتر که دو شکم زائیده‌اند.[2]

۲۵) و از علی بن ابی حمزه روایت کرده است کـه امـام صـادق علیـه السـلام می‌فرماید: دیه قتل غیر عمد اگر قصد هم نداشته باشد، صد شتر و یا ده هزار درهم و یا هزار گوسفند می‌باشد، و همچنین فرمود: دیه «مغلّظه» (سختگیرانه) که شبیه به عمد است و عمدی نیست، بیشتر از دیه غیر عمد است و شترهای هم سن و سـالی است که سی و سه تای آن شتری است که داخل در سال چهارم شده و سی و سـه تا داخل در سال پنجم و سی و چهار تای بقیه (دو شکم زائیده باشد)؛ یعنی داخـل در سال ششم شده‌اند و همه قابلیت بارداری داشته باشند.[3]

۲۶) و به نقل از فَضل بن عبدالملک می‌گوید: که از امام صادق علیه السلام در باره قتل غیر عمد که دیه و کفاره دارد، پرسیدم آیا همان قتلی است کـه یـک فـرد،

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۲۲۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۲۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۲۲۹.

فرد دیگر را می‌زند و نمی‌خواهد به قتل بیانجامد؟ فرمود: بله. گفتم: اگر چیزی را پرتاب کند و به کسی بخورد، چطور؟ فرمود: این همان قتل غیر عمدی است که هیچ شکی در آن نمی‌باشد و باید کفاره بدهد و دیه بپردازد[1]

۲۷) ابن ابی عمیر از یکی از راویان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در مورد فرد مسلمانی که در سرزمین شرک بوده و مسلمانان او را کشتند و بعد از این ماجرا، امام با خبر شد، فرمود: به جای آن باید یک برده مؤمن را آزاد کند و این همان کلام خداوند است که می‌فرماید: «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ».[2]

۲۸) زهری روایت کرده که علی بن حسین علیه السلام فرمود: کسی که به اشتباه (غیر عمد) فردی را بکشد، اگر دسترسی به آزاد کردن برده ندارد، باید دو ماه پی در پی را روزه بگیرد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا...... فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ».[3]

۲۹) مفضل بن عمر روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: روزه ماه رمضان و دو ماه پیاپی بعد از آن به قصد توبه کردن به نزد خداوند را باید انجام دهد.[4]

۳۰) و در روایت اسماعیل بن عبدالخالق در باره «تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ» آمده است که: به خدا سوگند، منظور، توبه از قتل و ظهار و کفّاره است.[5]

۳۱) و در روایت ابی صبّاح کنانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که، روزه ماه شعبان و ماه رمضان «توبةً» به خدا سوگند «من الله».[6]

۳۲) سماعه روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: منظور از آیه «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ» چیست؟ فرمود: متعمدی که مؤمنی را که هم کیش خود اوست، بکشد و این همان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۲۳۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۴.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۴.

متعمدی است که خداوند می‌فرماید. می‌گوید: گفتم: فردی که به سوی دیگری می‌رود و به خاطر خشم و غضب و به خاطر عیبی که در اوست، او را با شمشیر می‌زند تا بکشد در حالی که هم کیش اوست، چطور؟ فرمود: آن کسی نیست که خداوند در قرآن ذکر می‌کند، اما قصاص می‌شود و اگر اولیای مقتول قبول کنند باید دیه بپردازد. گفتم: آیا توبه هم باید بکند؟ فرمود: بله، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد و توبه کند و التماس نماید و امیدوارم توبه‌اش پذیرفته شود.[1]

۳۳) سماعه بن مهران روایت کرده که از امام صادق علیه السلام و یا امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که مؤمنی را می‌کشد توبه دارد؟ فرمود: نه، مگر این که دیه را به صاحبان مقتول بپردازد و یک برده مؤمن را آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و از خدا استغفار کند و به درگاه او التماس نماید و اگر این کار را انجام داد، امیدوارم که توبه‌اش پذیرفته شود. گفتم: اگر نتواند دیه را بپردازد؟ فرمود: باید از مسلمانان قرض بگیرد و دیه را به صاحبان مقتول بپردازد.[2]

۳۴) سماعه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا» پرسیدم، فرمود: کسی که مؤمنی را که هم‌کیش خود است به عمد بکشد، همان متعمّدی است که خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا». گفتم: منظور، فردی است که حادثه‌ای بین او و دیگری اتفاق می‌افتد و او را با شمشیر می‌زند و می‌کشد؟ فرمود: نه، آن متعمدی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید، نیست. سماعه روایت کرده است که پرسیدم...و ادامه حدیث.[3]

۳۵) هشام بن سنان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: مادامی که مؤمن خون حرامی را نریخته است، از دین خود خارج نشده است و فرمود: قاتلی که مؤمنی را به عمد بکشد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.[4]

۳۶) ابن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مؤمنی که به عمد مؤمنی را می‌کشد، پرسیدم که توبه دارد؟ فرمود: اگر او را به خاطر ایمانش کشته باشد، توبه‌ای ندارد، ولی اگر او را روی خشم و یا به خاطر اسباب

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۲۳۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۳۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۳۷.

دنیوی دیگر کشته باشد، توبه او این است که قصاص شود و اگر اَحَدی از موضوع با خبر نباشد به سوی اولیاء مقتول برود و نزد آنان به قتل اقرار کند و اگر از او گذشتند و او را نکشتند، به آنان دیه بدهد و یک نسمه آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و شصت مسکین را به منظور توبه به درگاه خدا آزاد کند.[1]

۳۷) زرارة روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عمد آن است که قصد کشتن کسی را داشته باشی پس او را بکشی و به مثل آن نیز قصاص شوی.[2]

۳۸) علی بن جعفر روایت کرده است که از برادرم موسی علیه السلام در باره فردی که بَرده‌اش را می‌کشد پرسیدم. فرمود: باید یک بَرده را آزاد کند و دو ماه پی‌درپی را روز بگیرد و شصت فقیر را طعام دهد و بعد از آن توبه کند.[3]

﴿لا یَستَوِي القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ غَیرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِي سَبِیلِ اللهِ بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم فَضَّلَ اللهُ المُجاهِدِینَ بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم عَلَی القاعِدِینَ دَرَجَةً وَکُلًّا وَعَدَ اللهُ الحُسنَی وَفَضَّلَ اللهُ المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أَجراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجاتٍ مِنهُ وَمَغفِرَةً وَرَحمَةً وَکانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶) إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ ظالِمِي أَنفُسِهِم قالُوا فِیمَ کُنتُم قالُوا کُنّا مُستَضعَفِینَ فِي الأَرضِ قالُوا أَلَم تَکُن أَرضُ اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَساءَت مَصِیراً (۹۷) إِلَّا المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَلا یَهتَدُونَ سَبِیلاً (۹۸) فَأُولئِکَ عَسَی اللهُ أَن یَعفُوَ عَنهُم وَکانَ اللهُ عَفُوّاً غَفُوراً (۹۹)﴾.

[مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نمی‌باشند؛ خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۳۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۴۰.

وعده (پاداش) نیکو داده، ولی مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است * پاداش بزرگی که به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او (نصیب آنان می‌شود) و خدا آمرزنده مهربان است * کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند (وقتی) فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؛ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ) بد سرانجامی است * مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند * پس آنان (که فی الجمله عذری دارند) باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است]

۱) عیاشی از ابی بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به کسی که اظهار اسلام کند یا به شما سلام کند (که سلام ویژه مسلمانان است) مگویید که تو مؤمن نیستی.[۱]

۲) علی بن ابراهیم روایت کرده که این آیات، زمانی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر برگشتند و اسامة بن زید را به همراه سپاهی به سمت بعضی از سرزمین‌های یهود در منطقه فدک فرستادند تا آنان را به اسلام دعوت کنند.

فردی از یهودیان در یکی از آن مناطق بود که مِرداس بن نَهیک فَدکی نام داشت هنگامی که از سپاه رسول الله صلی الله علیه و آله با خبر شد، خانواده و مال و ثروتش را برداشت و به دامنه کوه رفت. پس از گذشت مدتی، جلو آمد و گفت: أشهد أن لا إله الاّ الله و أن محمداً رسول الله (شهادت می‌دهم که خدای جز الله نیست و محمد رسول و فرستاده اوست). اسامة بن زید او را دید و او را با نیزه زد و کُشت. هنگامی که به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت و او را با خبر کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو مردی را کشتی که به یگانگی خداوند و نبوت من شهادت داده بود؟ او گفت: ای رسول الله! او، فقط به خاطر حفظ جان خود، شهادت گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: تو پرده از قلب او برنداشتی (از قصد او آگاهی نداشتی) و آن چه بر زبان جاری کرده بود، نپذیرفتی و از آن چه که در دل داشت، آگاه نبودی.

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۲۴۱.

و اسامة قسم خورد که بعد از این، هر کس را که شهادتین گوید، نکُشد.

وی در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام با وی همراه نشد و خداوند تعالی در باره این موضوع آیه «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً» را نازل کرد.

سپس خداوند در باره فضیلت و برتری مجاهدان نسبت به کسانی که از حضور در جنگ شانه خالی می‌کردند، سخن گفت و فرمود: «لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي الضَّرَرِ» منظور غیر اولی الضرر، الزمنی است؛[1] یعنی به جز کسانی که به بیماری مزمن دچار هستند و همچنین افرادی که معلولیت جسمانی دارند.

«وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ» تا پایان آیه.[2]

۳) علی بن ابراهیم در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» می‌گوید: این آیه در مورد کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام دست کشیده و در کنار او نمی‌جنگد، نازل شده است. پس ملائکه به هنگام مرگ به آنان می‌گویند: «فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ» یعنی نمی‌دانستیم حق با چه کسی است و خداوند می‌فرماید:«أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا» منظور این که دین خدا و کتابش وسیع بود، باید به آن نظر می‌کردید.

و سپس می‌فرماید: «فَأُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيراً» و استثناء می‌کند و می‌فرماید: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً».[3]

۴) محمد بن یعقوب به نقل از عده‌ای از یاران ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از سُلیم غلام، از هشام، از حمزة بن طیار روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردمان بر شش گونه‌اند. گوید: گفتم آیا اجازه می‌فرمایید نام ایشان را بنویسم ؟ فرمود آری. گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس اهل زنهار از اهالی بهشت و اهالی جهنم و بنویس «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً

---

۱- الزَّمنی، جمع زَمِن است؛ یعنی او مبتلا به مرضی است که (برای بهبودی‌اش) زمان زیادی طول می‌کشد(بیماری مزمن) «لسان العرب مادة زمن».

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۶.

وَآخَرَ سَيِّئاً عسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ علَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[1] [و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است، درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده و مهربان است] گوید: گفتم: ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: وحشی یکی از ایشان بود. و فرمود: و بنویس «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ علَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»[2] [و عده‌ای دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه آنان را می‌پذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است.] و فرمود: بنویس «الا المستضعفین مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» که نه نیرنگی بسوی کفر توانند و نه بسوی ایمان راه می یابند «فاولئک عسی الله أن یعفو عنهم» و فرمود: بنویس: «أَصْحَابُ الأَعْرَافِ»[3] [اهل اعراف] گفت: به ایشان گفتم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: گروهی که نیکی ها و زشتی‌هایشان یکسان باشد و خداوند اگر ایشان را به دوزخ درآورد، از گناه ایشان است و اگر به بهشت فرا خواند، از رحمت ذات ایزدیست.[4]

۵) هم وی از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از اصحاب وی، از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره مستضعف پرسیدم. حضرت فرمود: کسی است که ترفندی در برابر کفر نمی‌یابد و کفر می‌ورزد و به سوی ایمان نیز راهی نمی‌یابد؛ نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کفر بورزد، ایشان کودکانند، و هر که از مردان و زنان در عقل و خرد، همپایه کودکان باشد، قلم مجازات از ایشان برداشته می‌شود.[5]

۶) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مستضعفان: ایشانند که دست به چاره و ترفندی نتوانند برد و راه هدایت را نیز نیابند. فرمود: نه ترفند و راهکاری به سوی ایمان توانند یافت و نه توان کفر ورزیدن دارند. کودکان و زنان و مردان





۱- توبه/ ۱۰۲.
۲- توبه/ ۱۰۶.
۳- اعراف/ ۴۸.
۴- کافی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱.
۵- کافی، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱.

همپایه کودکان در عقل و خرد.[1]

۷) و هم او از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره مستعضف پرسیدم، فرمود: آن است که در دفع کفر از خویش حیله‌ای نتواند یافت و در راه رسیدن به ایمان راهکاری نتواند جست؛ نه می‌تواند ایمان آورد و نه می تواند کفر ورزد. فرمود: و کودکان و زنان و مردانی که در خرد در پایه ایشان باشند.[2]

۸) و هم وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفان سئوال کردم. ایشان فرمود: ایشان اهل ولایتند. گفتم: منظور چه ولایتی است؟ فرمود: بدان که منظور، ولایت دینی نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش (با خلق) است و ایشان مؤمنان نیستند و کفار نیز نیستند. از جمله ایشان، کسانی اند که کارشان متوقف بر امر خدای عز و جل‌است.[3]

۹) و هم او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از اسماعیل جعفی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام از دینی که بندگان نتوانند آن را نادیده گیرند، پرسیدم و ایشان فرمودند: دین گسترده است، ولی خوارج به دلیل جهل خویش آن را بر خود تنگ گرفتند. گفتم: فدایت شوم، پس رخصت می‌فرمایی به دینی که بر آنم با تو سخن گویم؟ فرمود: آری. گفتم: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و اعتراف دارم به آن چه از سوی خدای تعالی نازل گشته و به شما تولّی دارم و از دشمنانتان و آنان که اختیار شما به دست گیرند و بر شما امیری ورزند و حقتان را سلب کنند، تبرّی می‌جویم. ایشان فرمود: به خدا که به چیزی جاهل نیستی و سوگند که آن چه گفتی حال ما (اهل بیت) است. گفتم: آیا کسی که این امر را نداند مسلمان است؟ فرمود: نه، مگر مستعضفان. عرض کردم: ایشان کیستند؟ فرمود: زنانتان و کودکانتان. آن گاه فرمود: آیا امّ ایمن را دیده‌ای. شهادت می‌دهم که او از اهل بهشت است، حال آن که مقامی که شما برآنید را درک نمی‌کرد.[4]

---

۱- کافی ، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۲.
۲- کافی ،ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۳.
۳- کافی ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۵.
۴- کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۶.

۱۰) هم وی از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابی بصیر، روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که فرق بین مردمان را بشناسد، مستضعف نیست.[۱]

۱۱) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: من گاهی این مستضعفان را یاد می‌کنم و می‌گویم: ما و ایشان در منزلگاه‌های بهشت خواهیم بود. حضرت فرمودند: خداوند، هرگز با شما چنین نمی‌کند.[۲]

۱۲) ابن بابویه نقل می کند که پدرم از محمد بن حسن احمد بن ولید که رحمت خدا بر ایشان باد، از نضر بن شعیب از عبدالغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: مستضعفین چند گروه‌اند که با هم فرق می‌کنند و هر که از اهل قبله، ناصب (جدی و پایدار) نباشد، مستضعف است.[۳]

۱۳) هم او نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید و فضالة بن ایوب، و همه ایشان از موسی بن بکیر، از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در پاسخ به سئوال من در باره آیه «إلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً ولاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمودند: آن است که کفر از وی برنیاید تا کفر ورزد و راه به سوی ایمان نیابد تا ایمان آورد. و کودکان و هر که از زنان و مردان در عقل و خرد، همچون کودکان باشد، قلم از وی برداشته می شود.[۴]

۱۴) هم او از پدرش محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر ایشان باد، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرّم جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً ولاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمود: نه راهی به سوی فریبکاری دارند تا فریبکاری نمایند و نه به سمت حق راه می‌یابند تا در آن شوند. اینان با کارهای نیک و با دوری جستن از محارمی که خداوند تبارک و تعالی از آن نهی فرموده، به

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۷.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۸.
۳- معانی الأخبار، ص ۲۰۰، ح ۱.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۰۰، ح ۱.

بهشت وارد می‌شوند، ولی به مرتبه ابرار نمی‌رسند.[1]

۱۵) و هم او گفت: پدرم رحمه الله از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از ابراهیم بن اسحاق، از عمر بن اسحاق، از امام صادق علیه السلام پرسیدند که مستضعفی که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده است، چگونه تعریف می‌شود؟ فرمود: آن که سوره‌ای از سوره‌های قرآن را به خوبی نمی‌داند؛ حال آن که خداوند وی را به گونه‌ای آفریده است که با وجود آن شایسته نیست که نداند.[2]

۱۶) ایشان از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از حجر بن زائده، از حمران روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» پرسیدم، حضرت فرمودند: ایشان اهلِ ولایتند. گفتم منظور چه ولایتی است؟ فرمود: هان! بدان منظور، ولایت در دین نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش با مردمان است، ایشان نه مؤمنانند و نه کافران، آنانی اند که کارشان متوقف بر امر الهی عز و جل است.[3]

۱۷) هم چنین از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله کریم بن عمرو خثعمی، از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» پرسیدم. ایشان فرمودند: ای سلیمان! در میان این مستضعفین کسانی هستند گردن کلفت‌تر از تو، مستضعفین گروهی هستند که نماز می‌خوانند و روزه هم می‌گیرند، در باره شکم‌هاشان و فروجشان عفت به خرج می‌دهند و حق را در غیر خاندان ما نمی‌بینند و دست خود بر شاخه‌های این درخت پر بار گرفته‌اند «فَأُوْلَـئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» اگر دست به شاخه‌های این درخت بیاویزند، هر چند آنها را نشناسند، و خداوند اگر از ایشان درگذرد، از سر رحمت اوست و اگر عذابشان نماید، از سر گمراهی ایشان نسبت به

---

۱- معانی الأخبار، ص ۲۰۱، ح ۵.
۲- معانی القرآن، ص ۲۰۲، ح ۷.
۳- معانی الأخبار، ص ۲۰۲، ح ۸.

آن چه به آنان فهمانده است، باشد.[1]

۱۸) از ابن بابویه به نقل از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عثمان بن عیسی، از موسی بن بکر، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره مستضعفین پرسیدم فرمود: زن کم خرد در اندرونی‌اش که کنیز به وی گوید: نماز کن و او نماز خواند و خود چیزی جز آن چه به وی گویی، فهم نکند، و «جلیب»[2] (برده) که چیزی نفهمد جز آن چه به وی گویی و دستور کنی و سالخورده نزدیک به مرگ و خردسالان، اینان مستضعفانند، ولی مردی قوی هیکل و مناقشه‌گر و جدال کننده که خود به داد و ستد پردازد و کس نتواند او را در معامله زیان رساند، آیا این هم مستعضف است؟ نه، هرگز چنین نیست.[3]

۱۹) ایشان به نقل از پدرش رحمه الله، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیر، از ابی صبّاح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره مستضعفینی که «لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمود: نه حیلتی توانند به کار بست تا به کفر گروند و نه راه هدایت توانند یافت تا به ایمان گروند و آنان را با کفر و ایمان نسبتی نیست.[4]

۲۰) عیاشی: به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین که نه حیلتی توانند و نه راه هدایت یابند. فرمود: نه در راه دستیابی به ایمان حیلتی به‌کار توانند بست و نه توانند کافر شوند، کودکان و همپایگان کودکان در خرد از میان زنان و مردان.[5]

۲۱) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که فرق‌های میان مردمان را بشناسد، مستضعف نیست.[6]

۲۲) ایشان از ابی خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: زنان و مردان مستضعف که «لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» یعنی به حق راه



---

۱- معانی الأخبار، ص ۲۰۲، ح ۹.
۲- جلیب، آن که از شهری به شهر دیگر می برندش. «لسان العرب ماده جلب».
۳- معانی الأخبار، ص ۲۰۳، ح ۱۰.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۰۳، ح ۱۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۲۴۲.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۲۴۳.

نتوانند یافت تا وارد آن گردند و نه حیلت‌های فریبکاران (ناصبی‌ها) را شناسند تـا (بسان ایشان) حیلت سازند و فرمود: اینان با کارهای نیک و بـا دوری از محـارمی که خداوند از آن نهی فرموده، وارد بهشت می‌شوند و البته به پایگاه ابـرار نخواهنـد رسید.[1]

۲۳) زراره نقل می‌کند که با امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین سـخن می‌گفتم و ایشان فرمودند: کجایند اهل اعراف؟ کجایند چشم انتظاران حکـم الهـی؟ کجایند آنان که عملی صالح را به کرداری زشت آمیختند؟ کجاینـد المؤلّفـة قلـوبهم (آنان که با اهتمام و اعطاء جلب اسلام شدند)؟ کجایند اهل تبیـان (آشـکار شـدن) خداوند؟ کجایند مـستضعفان از میان زنان و مردان و کودکان که «لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَـةً ولاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً».[2]

۲۴) از زراره نقل است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفـتم: بـا زنـی از گروه مرجئة[3] ازدواج کنم یا از حرورية[4] و یا از قدرية؟[5] امام فرمود: نه، بر تـو بـاد (گرفتن) زنان ناآزموده (زن ناپخته و مـستضعفی که در اندرونی خود نشسته و پناهی ندارد). زراره گوید گفتم: این چنین زنی را چگونه بدانیم که مؤمن اسـت یـا کـافر؟ حضرت فرمود: کجایند اهل استثنایی که خدا فرموده است؟ سخن خداونـد صـادقتر از سخن توست آن جا کـه مـی فرمایـد: «إِلاَّ الْمُسْتَضْـعَفِينَ مِـنَ الرِّجَـالِ وَالنِّسَـاء

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۲۴۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۲۴۵.

۳- گروهي هستند که عمل را در رتبه، پس از نیت و همچنین پس از اعتقاد به ارجاء و بـه تاخیر انداختن آن عمل، قرار می‌دهند به بیان دیگر چنین نامیده شدند، چرا که بر این بـاور بودنـد که خداوند عذاب ایشان را ارجاء کرده است؛ یعنـی بـه تـاخیر انداختـه و از ایشـان دور کـرده و معتقدند: معصیت در حالي که ایمان داریم، مشکل ساز نیست؛ همچنان که اطاعـت در زمـان کفـر فایده‌ای ندارد. «دایرة المعارف اعلمی ج ۱۷ ص ۷۲».

۴- گروهي از خوارج بودند که پس از حکم قرار گرفتن حکمین بین علـی علیـه السـلام و معاویه، در کنار اهل شام بر علی بن ابی طالب خروج کردند و گفتند: حکمی نیست مگر حکم خدا و امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را تکفیر کردند و خود را از وی بری دانسـته و «ذو الثدية» که مارقین باشند را بر خود امیر کردند علی علیه السلام لشکر کشید و با ایشـان جنگیـد و نابودشان کرد و ذوالثدیه را نیز از میان برداشت و این گروه به دلیل نبرد «حروراء» به نام حرورية شناخته شدند. «المقالات و الفرق، ص ۵».

۵- گروهي منتسب به قدَر بودند که می‌گفتند هر بنده‌ای خالق کردار خود است و معصیت‌ها و کفر ورزی را به تقدیر و مشیت الهی نمی‌دانستند و گفته شده است که مراد از قدرية همان معتزله است که افعال خود را به قدر منتسب می کردند. «مجمع البحـرین- قـدر- ج ۳ ص ۴۵۱؛ دائـرة المعارف الشيعية اثر اعلمی ج ۱۴، ص ۲۸۶».

وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً».[1]

۲۵) زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» پرسیدم، ایشان فرمود: مستضعف کسی است که نمی‌تواند کفر ورزد و به راه ایمان نیز هدایت نگردد و نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کافر شود، کودکان و زنان و مردانی که در خرد همچون کودکانند، قلم ثبت گناه از ایشان برداشته شده است.[2]

۲۶) حمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمود: «ایشان اهل ولایتند»، گفتم منظور چه ولایتی است؟ فرمود: بدان که منظور، ولایت در دین نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش با مردمان است، ایشان نه مؤمنانند و نه کافران، آنانی اند که کارشان متوقف بر امر الهی عز و جل است.[3]

۲۷) سلیمان بن خالد روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» پرسیدم. ایشان فرمودند: ای سلیمان! در میان این مستضعفین کسانی هستند گردن کلفت‌تر از تو، مستضعفین گروهی هستند که نماز می‌خوانند و روزه هم می‌گیرند، در باره شکم‌هاشان و فروجشان عفت به خرج می‌دهند و حق را در غیر خاندان ما نمی‌بینند و دست خود بر شاخه‌های این درخت پربار گرفته‌اند «فَأُوْلَـئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» دست به شاخه‌های این درخت آویختند، ولی آنها را نشناختند، و خداوند اگر از ایشان درگذرد، از سر رحمت اوست و اگر عذابشان نماید، از سر گمراهی ایشان نسبت به آن چه به آنان فهمانده است، باشد.[4]

۲۸) سلیمان بن خالد روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفان پرسیدم، فرمودند: زن ناپخته در اندرونی‌اش که کنیز به وی گوید: نماز کن و او نماز خواند و خود چیزی جز آن چه به وی گویی، فهم نکند، و «جلیب»

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۲۴۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۲۴۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۲۴۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۲۴۹.

(برده) که چیزی نفهمد جز آن چه به وی گویی و دستور کنی و سالخورده نزدیک به مرگ و خردسالان، اینان مستضعفانند؛ ولی مردی قوی هیکل و مناقشه‌گر و زبان آور، که خود به داد و ستد پردازد و کس نتواند او را در معامله مغبون سازد، آیا این هم مستعضف است؟ نه، هرگز چنین نیست.[1]

«وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللهِ يَجِدْ فِي الأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً... (۱۰۰)»

[و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایش‌ها خواهد یافت]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی اگر همراه با امامش مجاهدت نماید، خیر بسیار و واسع نصیبش گردد.[2]

«...وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللهِ وَكَانَ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)»

[و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است]

۱) عیاشی: از ابی صبّاح روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره مردی که به امر ولایت فراخوانده شود پس آن را بشناسد در حالی که در محلی دور افتاده ساکن است و ناگهان مرگ او را درک کند، یعنی در حالی که منتظر (و مترصد) [هجرت به سوی امام] است، ناگهان مرگ او را دریابد، نظر شما چیست؟ امام فرمودند: به خدا سوگند که وی به منزله کسی است که در راه خدا و رسول خدا مهاجرت کرده و مرده است و به حق، اجر وی بر خداوند است.[3]

۲) ابن ابی عمیر روایت کرده که گفت: زراره، فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا از ابوالحسن و عبدالله خبر بگیرد و او پیش از بازگشتن فرزندش، در راه جان سپرد. محمد بن عمیر از محمد بن حکیم که در باره آیه با امام موسی بن جعفر

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۲۵۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۷.
۳- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۲۵۱.

علیه السلام سخن می‌گفتم و ماجرای زراره و فرستادن فرزندش را عرض کردم. ایشان فرمودند: امیدوارم زراره از جمله کسانی باشد که خداوند در باره ایشان فرمود «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ على اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً».

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب «الرجال» این حدیث را از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج و دیگران نقل می کند که گفت: زراره، عبید فرزندش را به مدینه فرستاد. و ادامه همین حدیث را دقیقاً ذکر کرد[1] و همچنین احادیث دیگری نیز در باره سفر فرزند زراره به مدینه با همین مضمون ذکر می‌کند که در آن کتاب ثبت شده است[2] و ان شاء الله در بررسی آیه «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» از سوره برائت، بحثی تکمیلی در باره این حدیث خواهد آمد.[3]



«وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوّاً مُّبِيناً (۱۰۱)»

[و چون در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید؛ چرا که کافران پیوسته برای شما دشمنی آشکارند]

۱) شیخ با سند خود از سعد، از احمد، از علی بن حدید، و نیز عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد، از حریز، از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره نماز خوف و نماز سفر پرسیدم که آیا هر دو را شکسته می‌خوانند؟ فرمود: آری، و نماز خوف را سزاوارتر است که شکسته خوانند تا نماز سفری که در آن ترسی نباشد.[4]

۲) وی به نقل از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حسین بن حسن

---

۱- رجال کشی، ص ۱۵۳- ۱۵۵، ت ۲۵۱.۲۵۵.
۲- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۲۵۲.
۳- تهذیب، ج ۳، ص ۳۰۲ ، ح ۹۲۱.
۴- تهذیب، ج ۲، ص ۱۳، ح ۳۱.

بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نماز در سفر دو رکعت است و پیش و پس از آن چیزی نباشد، مگر نماز مغرب که سه رکعت است.[1]

۳. محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن ادریس، و محمد بن یحیی، جمیعاً از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» فرمود: از دو رکعت، یکی را می‌کاهی.[2]

شیخ همین حدیث را به سند خود از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از ابی عبدالله با همین لفظ روایت می‌کند.

۴) وی به سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر، از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود: هفت تن نمازشان را نمی‌شکنند: خراج گیرنده که در بین املاک خراج پردازان در گردش است، امیری که در امارت خود تفقد می کند، تاجری که با تجارت خود از بازاری به بازار دگر درمی‌آید، چوپان و بادیه نشینی که برای یافتن محل باران زده و پرعلوفه به جستجویند، مردی که به قصد خوشگذرانی به شکار رفته و محاربی که راه را بر مردم می بندد.

۵) این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود به استناد از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: امیرالمؤمنین فرمودند: شش تن نماز را نمی‌شکنند: خراج گیرانی که در منطقه جمع خراج می‌گردند، تاجری که به‌جهت تجارتش از بازاری به بازاری رود، امیری که در ملک امیری خود در گردش است، چوپانی که به دنبال محل ریزش باران و رویش گیاه در حرکت است، مردی که به قصد خوشگذرانی به شکار رفته و محاربی که راه را بر مردم می بندد.[3]

۶) ابن بابویه در کتاب الفقیه: با سند خود از زراره، و محمد بن مسلم روایت

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۵۸، ح ۴.
۲- تهذیب، ج ۳، ص ۳۰۰، ح ۹۱۴.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۷.

کرده که به امام صادق علیه السلام گفتیم: در باره نماز سفر چه می‌فرمایی؟ چگونه است و چند رکعت است؟ حضرت فرمود: خدای تعالی عز و جل می‌فرماید «وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ» پس شکستن نماز در سفر واجب گردید؛ همان طور که کامل خواندن در شهر خود واجب است. آن دو گویند: گفتیم: خدای تعالی فرموده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» یعنی گناهی و حرجی بر شما نیست و امر نکرده است که: انجام دهید! پس چگونه شکستن نماز سفر واجب است؛ همان طور که کامل خواندن نماز در محل اقامت؟ حضرت فرمودند: آیا خدای عز و جل نگفته است «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»[1] [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق شناس و داناست] آیا نمی‌بینید که طواف و هروله میان آن دو واجب است؛ چرا که خداوند آن را در قرآن ذکر می‌کند و رسول الله صلوات الله علیه آن را انجام می‌دهد، همچنین است شکستن نماز که حضرت آن را انجام داده و خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است.

آن دو گویند: گفتیم: بنابراین کسی که در سفر چهار رکعت خوانده است، قضا کند یا خیر؟ فرمود: اگر آیه تقصیر و شکستن نماز را بر وی خوانده باشند و برایش تفسیر شده باشد و آن گاه چهار رکعت بخواند، باید قضا کند و اگر نشنیده باشد و ندانسته باشد، نیازی به اعاده نیست. همه نمازها در سفر، برای هر نماز فریضه دو رکعت است، مگر نماز مغرب که سه رکعت است و در آن شکستنی نیست و رسول الله صلوات الله علیه نیز آن را در سفر و حضر، سه رکعت خوانده است.[2]

۷) شیخ با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره شکستن نماز می‌فرمود: بَریدی تا بَریدی؛ یعنی بیست و چهار میل تمام.[3]

۸) عیاشی: از حریز، از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که به امام صادق

---

۱- بقره/۱۵۸.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۲۶۶.

۳- تهذیب، ج ۳، ص ۲۰۷، ح ۴۹۳ { هر برید برابر دو فرسخ (فرسنگ = ۶ کیلومتر) است و با این حساب مسافت برای شکستن نماز ۲۴ کیلومتر است } مترجمان.

علیه السلام گفتیم: در باره نماز سفر چه می‌فرمایی؟ چگونه است و چند رکعت است؟ حضرت فرمود: خدای تعالی عز و جل می‌فرماید: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» پس شکستن نماز در سفر واجب گردید؛ همان طور که کامل خواندن در شهر خود واجب است. آن دو گویند: گفتیم: خدای تعالی فرموده است «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» یعنی گناهی و حرجی بر شما نیست و امر نکرده است که انجام دهید! پس چگونه شکستن نماز سفر واجب است؛ همان طور که کامل خواندن نماز در محل اقامت؟ حضرت فرمودند: آیا خدای عز و جل نگفته است «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ»[1] [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)] آیا نمی‌بینید که طواف و هروله میان آن دو واجب است؛ چرا که خداوند آن را در قرآن ذکر کرده و نبی صلوات الله علیه آن را انجام داده است. همچنین است شکستن نماز که نبی آن را انجام داده و خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است.

آن دو گویند: گفتیم: بنابراین کسی که در سفر، چهار رکعت خوانده است، قضا کند یا خیر؟ فرمود: اگر آیه تقصیر و شکستن نماز را بر وی خوانده باشند و برایش تفسیر شده باشد و آن گاه چهار رکعت بخواند، باید قضا کند و اگر نشنیده باشد و ندانسته باشد، نیازی به اعاده نیست. همه نمازها در سفر، برای هر نماز فریضه دو رکعت است، مگر نماز مغرب که سه رکعت است و در آن شکستنی نیست و رسول الله صلوات الله علیه نیز آن را در سفر و حضر همان سه رکعت خوانده است.[2]

۹) ابراهیم بن عمر: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تعالی بر مقیم، پنج نماز را واجب گردانید و بر مسافر، دو رکعت تمام را واجب گرداند و بر انسان بیمناک و وحشت‌زده، یک رکعت؛ و این فرموده خداست که «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ» یعنی خداوند می‌فرماید (اگر بیمناک فتنه کافران بودید) از نماز دو رکعتی شکسته بکاهید، پس می شود یک رکعت.[3]

---

۱- بقره /۱۵۸.
۲- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۲۵۳.
۳- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۲۵۴.

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا (۱۰۳)﴾

[و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو (به نماز) ایستند و باید جنگ افزارهای خود را برگیرند و چون به سجده رفتند (و نماز را تمام کردند) باید پشت سر شما قرار گیرند و گروه دیگری که نماز نکرده‌اند باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته جانب احتیاط را فرو نگذارند و جنگ افزارهای خود را برگیرند (زیرا) کافران آرزو می‌کنند که شما از جنگ افزارها و ساز و برگ خود غافل شوید تا ناگهان بر شما یورش برند و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین نهید، ولی مواظب خود باشید؛ بی گمان خدا برای کافران عذاب خفت‌آوری آماده کرده است]



۱) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبدالله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر در «غزوه ذات الرقاع»[1] به امامت اصحاب خود ایستاد و یارانش را دو گروه کرد. گروهی را در برابر دشمن صف آرایی داد و گروهی در پشت وی، صف نماز بستند و پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و دیگران نیز به الله اکبر، قامت بستند و حضرت قرائت کرد و نمازگزاران گوش فرا دادند، پیامبر به رکوع رفت و نمازگزاران هم؛ پیامبر به سجده

۱- غزوه ذات الرقاع در سال چهارم و گفته‌اند پنجم هجری رخ داده و غزوه خصفه از بنی ثعلبه از قبیله غطفان بود و در آن نبردی رخ نداد و نماز خوف در آن برگزار شد. بنگرید به سیره ابن هشام ج ۳ ص ۲۱۳ و نیز مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۶.

رفت و نمازگزارن هم؛ آن گاه رسول الله همچنان بر پای ایستاد و نمازگزاران خود یک رکعت نماز خواندند و آن گاه یک به یک (بر نبی و بر یکدیگر) سلام دادند و آن گاه به سمت گروه دیگر یاران رفته و به جای ایشان در برابر دشمن ایستادند و آن گروه پشت رسول الله صلی الله علیه و آله صف بستند و پیامبر، الله اکبر گفت و ایشان الله اکبر گفتند، آن گاه نبی قرائت کرد و ایشان گوش سپردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به رکوع رفت و ایشان هم؛ پیامبر به سجده رفت و ایشان نیز و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تشهد نشست و سلام گفت و ایشان، خود رکعتی دیگر به جای آوردند و آن گاه یک به یک (بر نبی و بر یکدیگر) سلام گفتند. و خدای تعالی به نبی مکرم صلی الله علیه و آله خود فرموده است: «وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى أَن تَضَعُواْ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا» و این نماز خوفی است که خداوند به رسول خود دستور برپا داشتن آن را داد.[1]

۲) وی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که نماز مغرب را به هنگام هراس و خوف به امامت گروهی بایستد ،گروه اول را یک رکعت، امامت کند و گروه دوم را دو رکعت به امامت ایستد[2].

۳) علی بن ابراهیم روایت می‌کند: این آیه زمانی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد مکه بسوی حدیبیه حرکت کرد و زمانی که خبر به قریش رسید، خالد بن ولید را با دویست سوار به عنوان کمینی در استقبال از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش فرستادند و رسول الله به روی کوهها درگیر وی بود. همچنان در راه بودند که وقت نماز ظهر فرا رسید و بلال اذان سر داد و پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش صف نماز ایستاد. خالد بن ولید گفت: اگر وقتی نماز می‌خواندند به ایشان حمله می‌کردیم بی‌شک شکستشان می‌دادیم، چرا که نمازشان را نمی‌شکستند (پایان نمی‌دادند) ولی اکنون دستور نماز دیگری برای ایشان می آید که از نور

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۱۳۳۷.
۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۱۳۳۸.

چشمشان بر ایشان محبوب‌تر است و چون دوباره به نماز بایستند، به آنان حمله می کنیم، ولی جبرئیل در آیه «وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ» دستور نماز خوف را بر رسول خدا فرو آورد.[1]

۴) عیاشی از ابان تغلب، از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: در نماز خوف مغرب باید که اصحاب را دو گروه نمود، گروهی در برابر دشمن و گروهی در صف نماز، آن گاه امام نماز می‌خواند و در رکعت دوم بر پای می‌ایستد و ایشان خود دو رکعت دیگر تمام می‌کنند و آن گاه نمازگزاران بر هم سلام می‌دهند و سپس گروه دوم آمده و امام دو رکعت دیگر را می‌خواند و ایشان خود یک رکعت دیگر را می‌خوانند و این گونه گروه اول یک قرائت (حمد و سوره) را حاضر بوده‌اند و گروه دوم نیز یک قرائت.[2]

۵) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: اگر به هنگام خوف، وقت نماز مغرب فرا رسد، امام یاران را دو گروه نماید: گروهی در برابر دشمن و گروهی پشت سر وی؛ همان گونه که خداوند تبارک و تعالی فرموده است. آن گاه تکبیر گفته و نماز می‌خواند و چون از سجده اول برخاست، همچنان بر پای می‌ایستد و کسانی که یک رکعت پشت سر وی خوانده‌اند، برای خود یک رکعت می‌خوانند و آن گاه بر هم سلام می‌دهند و به سوی گروه دیگر می‌روند و در جای ایشان می‌ایستند و آن گاه گروه دیگر می‌آیند و امام هنوز ایستاده است و ایشان الله اکبر می‌گویند و به نماز امام می‌پیوندند و امام یک رکعت ایشان را به امامت می‌ایستد و سلام می‌دهد تا بدین ترتیب گروه اول، استفتاح نماز با الله اکبر را همراه امام باشند و گروه دوم، سلام دادن را با امام همراه باشند و زمانی که امام سلام می‌دهد، گروه دوم برمی‌خیزند و خود یک رکعت دیگر نماز می‌خوانند و این گونه امام دو رکعت خوانده و هر یک از افراد نیز دو رکعت خوانده است، رکعتی در جماعت و رکعتی را فرادی.

و اگر خوف شدیدتر از این بود، نظیر جنگ تن به تن، کشمکش، زد و خورد، و بالا گرفتن درگیری‌ها و کشتار، باید بدانیم که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در شب جنگ صفین که شب هریر یعنی زوزه سگ از شدت سرما بود، نماز ظهر و

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۲۵۵.

عصر و مغرب و عشاء را به هنگام هر نماز برپا نداشت، مگر تنها با لا الـه الا الله و سبحان الله و الحمد لله و دعاء و همین نماز ایشان بود و امام امر به قضـای نمازهـا نکردند و چون به هنگام خوف، وقت نماز مغرب فرا رسید، یاران را دو گروه کرد و یک گروه را دو رکعت به امامت ایستاد و آن گاه نشست و با دست خود، ایشـان را اشارتی داد و آنان رکعت سوم را خود به جا آوردند و سلام دادند و برخاسته و بـه جای گروه دیگر ایستادند و آن گاه گروه دوم آمدند و امام برخاست و یک رکعـت که در آن قرائت حمد و سوره نبود، ایشان را امامت کرد و سه رکعت خود را تکمیل نمود و بدین ترتیب، گروه اول، سه رکعت نماز خواندند که دو رکعت به جماعت بود و یک رکعت فرادی و گروه دوم، سه رکعت خواندند که یک رکعت جماعـت بـود و دو رکعت فرادی و گروه اول، آغاز نماز و تکبیره الاحـرام را درک کردنـد و گـروه دیگر سلام را با امام بودند.[1]

۶) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که در باره نماز مغرب فرمود: در سفر، ایرادی ندارد که نماز مغرب را مـدتی عقـب بیندازی و آن گاه آن را به جای آوری، اگر تمایل داشتی کـه نمـاز عشـاء را آخـر وقت بخوانی و اگر بخواهی می‌توانی مدتی به راحت ادامه دهی تـا شـفق و سـرخی غروب، پنهان گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با نماز عصر جمع کردند و نماز مغرب و عشای آخر وقت را نیز با هم خواندند و گاهی نمـاز را جلـو انداخته و زود می‌خواندند و گاهی اندکی آن را دیرتر به جای می‌آوردند، چـرا کـه خدای تعالی فرموده است «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» خداونـد، تنها وجوب آن را بر مؤمنان قصد کرده و قید دیگری ذکر نکرده و اگر به شکلی که برخی می پندارند بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله که داناتر و آگاهتر از همگان بود، هرگز چنین نماز به پا نمی‌داشت و اگر این گونه نیکوتر بود، رسول خدا صـلی الله علیه و آله بدان امر می‌فرمود و دیدیم که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشـاء در روز صفین با همراهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از یاران ایشـان فـوت شـد و حضرت ایشان را فرمود تا سواره یا پیاده، تکبیر گفته و تهلیل و تسبیح کنند که خدا فرموده است: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُواْ اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَـمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۲۵۶.

تَكُونُواْ تَعلَمُونَ »[1] [پس اگر بیم داشتید پیاده یا سواره (نماز کنید) و چون ایمن شدید، خدا را یاد کنید که آن چه نمی‌دانستید به شما آموخت]، پس علی علیه السلام ایشان را دستور به آن داد و ایشان چنین کردند.[2]

۷) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَاذْكُرُواْ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ» گفته است: فرد سالم، ایستاده نماز می‌خواند، بیمار، نشسته نماز می‌خواند و کسی که نتواند، همان طور خوابیده، به جای حرکات نماز، اشاراتی در حد توان می‌کند.[3]

۸) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حریز، از زراره و فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» فرمود: یعنی واجب است و به معنی وقت درگذشتن زمان آن نمی‌باشد که اگر اول وقت آن بگذرد و آن نماز را ادا کند، نمازش ادا نباشد و اگر چنین بود، بی شک سلیمان بن داود علیهما السلام زمانی که نمازش را دیرتر از موعد بجا آورد، هلاک می‌گشت؛ ولی او همان زمانی که به یاد نمازش افتاد، آن را ادا نمود.[4]

۹) وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، و نیز محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، هر دو از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی؛ از حریز، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» که فرمود: موقوت به معنی موجوب، یعنی واجب شده می باشد.[5]

۱۰) وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت کرده، که گفت: این سخن حق تعالی «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» را با امام صاق علیه السلام مطرح کردم که ایشان فرمودند: به معنای کتابی ثابت می‌باشد و این گونه نیست که اگر اندکی شتاب کنی یا اندکی درنگ نمایی، نمازت تباه گردد؛ البته تا زمانی که وقت را با بی‌تفاوتی

---

۱- بقره/۲۳۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۲۵۷.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.
۴- کافی، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۰ .
۵- کافی، ج ۳، ص ۲۷۲، ح ۴.

تلف نکنی، چرا که خدای تعالی در باره گروهی می‌فرماید: «أَضَاعوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعـوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» [نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید].[1-2]

۱۱) عیاشی: از زراره نقل می‌کند که گفت: سخن آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» را محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمودند: منظور، کتاب مفروض یعنی واجب است و به این معنا نیست که وقت نماز را به تدقیق مشخص کرده باشد و به گونه‌ای باشد که اگر آن زمان درگذرد و شخص نماز گزارد، نمازش ادا نباشد که اگر چنین بود، حتماً سلیمان بن داود علیهما السلام زمانی که نمازش را دیرتر از موعد به جا آورد، هلاک می‌گشت، ولی او همان زمانی که نماز را به یاد آورد، آن را ادا نمود.[3]

۱۲) منصور بن خالد روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌گفت: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» اگر آن گونه که می‌گویند (بر اساس این آیه) وقت نماز به تدقیق مشخص شده بود، بی‌شک، مردمان نابود بودند و کار الهی تنگ گرفتن بود، ولی آیه بدین معناست که نماز بر مؤمنان نوشته شده‌ای واجب است.[4]

۱۳) زراره روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در باره معنای آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» سؤال کردم که فرمود: همانا نماز را وقتی است و البته در امر آن فراخی و سهولتی است؛ گاهی اول وقت خوانده می‌شود و گاهی (به دلیلی) با تاخیری خوانده می‌شود، مگر نماز جمعه که آن را وقت مشخصی است و معنی آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» نوشته و سندی واجب و مفروض می‌باشد؛ به این معنا که نماز یک فریضه است.[5]

۱۴) زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» فرمود: اگر مقصود خدا این بود که نماز در وقتی است که در غیر آن قبول نمی‌گردد، آن گاه نماز، مصیبت بود، ولی هر گاه



۱- مریم/۵۹.
۲- کافی، ج ۳، ص ۲۷۰، ح ۱۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۵۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۵۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۶۰.

نماز را به جای آوری، نمازت ادا[1] است.[2]

۱۵) وی در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم حضرت در باره آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» فرمود: هرآینه خداوند، وجوب نماز بر مؤمنین را بیان کرده است و اگر این گونه که برخی می‌گویند نشان توقیت دقیق نماز بود، بنابراین بی شک، سلیمان بن داود علیه السلام زمانی که خدا می‌فرماید «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»[3] [در پس حجاب ظلمت شد] هلاک می‌گشت، چرا که اگر پیش از آن موعد می‌خواند، نمازش را در وقت مناسب ادا کرده بود و هیچ نمازی را وقتی طولانی‌تر از نماز عصر نیست.[4]

۱۶) زراره در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» این گونه روایت کرده که حضرت فرمود: منظور از آن وجوب نماز بر مؤمنان است. نماز، وقت پایان پذیر ندارد و کسی که اول وقت نماز را ترک نماید، در حق آن فراموشکاری کرده است، ولی نماز (که وقت پایان پذیر ندارد) تباه شدن و تضییع (ارزش ادای اول وقت) دارد.[5]

۱۷) عبدالحمید بن عواض از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» مقصود الهی از آن، وجوب نماز است و چیز دیگری اراده نکرده است.[6]

۱۸) عبید از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که در پاسخ به سئوالم در باره آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» فرمود: منظور کتاب و نوشته شده واجب است و به این معنا نیست که همچون حج و رمضان، وقت مشخص داشته باشد که اگر از دست بدهی، از دست رفته باشد، ولی نماز را

۱- یعنی تا پیش از تاخیر بسیار یا رسیدن وقت نماز دیگر و یا حتی در صورت اهمال و تقصیر نمودن و به صورت قضا خواندن نماز که البته همه این موارد، ناپسند است و مطلوب، اشتیاق و شتاب برای نیایش با خداست. اما مقصود امام این است که هیچ نمازی حتی در صورت تاخیر ،از عهده نمازگزار خارج نمی شود و یا به گونه ای نیست که خداوند، دیگر آن را نپذیرد، بلکه به جا آوردن یا ادای همه نمازها حتی به صورت قضا واجب است. (مترجمان).

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۶۱.

۳- ص/ ۳۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۶۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۶۳.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۴.

اگر بخوانی، آن را خوانده‌ای.[1]

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)»

[و در تعقیب گروه (دشمنان) سستی نورزید؛ اگر شما درد می‌کشید، آنان (نیز) همان گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند و حال آن که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند و خدا همواره دانای سنجیده کار است]

۱) علی بن ابراهیم گوید که این آیه به آیه‌ای در سوره آل عمران، معطوف است که فرمود: «إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»[2]-[3] [اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزهای شکست و پیروزی را میان مردم به نوبت می‌گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده‌اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد] که در ذیل همین آیه اسباب نزول را بیان کردیم.

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۱۰۶) وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۵.
۲- آل عمران/ ۱۴۰.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

وَكِيلاً (۱۰۹) وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰) وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱) وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۱۱۲) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳)،

[ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش * و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است * و از کسانی که به خویشتن خیانت می‌کنند، دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد * (کارهای ناروای خود را) از مردم پنهان می‌دارند، ولی (نمی‌توانند) از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره اندیشی می‌پردازند و سخنانی می‌گویند که وی (بدان) خشنود نیست، او با آنان است و خدا به آن چه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد * هان! شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانبداری کردید؛ پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد یا چه کسی حمایتگر (و مدافع) آنان تواند بود *و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت * و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است * و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به بی‌گناهی نسبت دهد، قطعا بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است * و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، طایفه‌ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند، ولی جز خودشان (کسی) را گمراه نمی‌سازند و هیچ گونه زیانی به تو نمی‌رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده که گفت: در نوادر محمد بن سنان این حدیث را به نقل از عبدالله بن سنان یافتم که

گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند هرگز قرآن را به احدی از خلقش واگذار نکرد، مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام. خدای عز و جل می‌فرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلاَ تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا » و مضمون آیه در میان اوصیای نبی علیهم السلام نیز جاریست.[1]

۲) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن صلت، از زرعه بن محمد حضرمی، از عبدالله بن یحیی کاهلی، از موسی بن اشیم روایت کرده که گفت: به ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم که می‌خواهم به من فرصت شرفیابی دهی و ایشان روزی را مشخص کرد و من حاضر شدم و از هر آن چه می خواستم، سئوال کردم و در حالی که ما در حال گفتگو بودیم، مردی در زد و امام گفت: چه کنیم؟ کسی در پشت در است، و من گفتم: فدایت شوم، من از آن چه نیاز داشتم، بهره‌مند گشتم؛ هر چه شما فرمایی، و امام اذن دخول داد و آن مرد وارد شد و مدتی سخن گفت و آن گاه از مسائلی پرسید که من عین آن را پرسیده بودم و حتی نکته‌ای از وی فوت نشد و امام آن مرد را پاسخی کاملاً متفاوت از پاسخ سئوالات من داد و فقط خدا می‌داند که از دیدن این منظره چه افکاری به من هجوم آورد. آن مرد خارج شد و مدتی نگذشت که دیگری در زد و به اذن امام وارد شد و مدتی سخن گفت و آن گاه دقیقا همان مسائل را پرسید و امام به سخنی غیر از آن چه من و آن مرد پیش از وی را پاسخ گفته بود، جواب داد و غصه در درون من بیشتر لهیب می‌کشید و چیزی نمانده بود که کافر شوم. آن مرد رفت و ناگهان دیگری وارد شد و همان سئوالات را از امام پرسید و ایشان پاسخی غیر از همه آن چه به ما سه نفر گفته بود، داد و دیدم که اتاق بر من تیره شد و اندوهی جانکاه بر دلم نشست. امام وقتی به من نگاه کرد و آن چه بر من رفته بود را دریافت، با دستش بر کتفم زد و گفت: ای ابن اشیم! خداوند تبارک و تعالی ملک خود را به سلیمان بن داود علیهما السلام واگذاشت و فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[2][این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگه دار] و خدای تعالی امر دینش را به محمد واگذاشت و فرمود: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۸.
۲- ص/ ۳۹.

وَلاَ تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا» و خداوند از امر دینش به ما نیز همان چه به محمد صلی الله علیه و آله رسول خود واگذاشته بود، عطا فرموده است.[1]

۳) علی بن ابراهیم: در باره آیه «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلاَ تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا» گفت: شان نزول این آیه این بود که از میان قومی از انصار بنی اُبیرق، سه برادر بودند به نام‌های بشیر، بشر و مُبشّر که هر سه منافق بودند. ایشان بر خانه عموی قتاده بن نعمان[2] نقب زدند و غذایی را که برای خوراک سال خانواده‌اش فراهم کرده بود و یک سپر و شمشیر وی را با خود بردند و قتاده که از اصحاب بدر بود، به رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت برد و گفت: ای رسول خدا! گروهی به خانه عمویم نقب زده و طعام سال خانوار و شمشیر و سپر وی را برده‌اند و این دزدان، اهل خاندانی پلیدند. مردی مؤمن به نام لبید بن سهل نیز در تصمیم‌گیری با ایشان بود. بنی ابیرق به قتاده گفتند که این کار لبید بن سهل است. این سخن به گوش لبید رسید و او شمشیر خود برکشید و به سوی ایشان شتافت و فریاد برآورد: ای بنی اُبیرق! آیا مرا به سرقت متهم می‌کنید؛ حال آن که شما خود بدان سزاوارترید و شما منافقانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می‌گویید و به قریش نسبت‌های ناروا می‌دهید؛ یا سارقان را معرفی می‌کنید یا آن که شمشیرم را از خون شما سیراب می‌کنم. ایشان با وی مدارا کردند و گفتند: بازگرد؛ رحمت خدا بر تو باد، که تو از این اتهام بری هستی. بنو ابیرق نزد مردی از طایفه خود به نام اُسیّد بن عروه که بسیار زبان آور و شیوا سخن بود رفتند و او نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای رسول خدا! قتاده بن نعمان، دست به آبروی گروهی شریف و با حسب و نسب از خاندان ما برده و ایشان را به سرقت و آن چه در ایشان نیست، متهم کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جهت اندوهگین گشت و زمانی که قتاده نزد حضرت آمد، به وی رو کرد و گفت: با خاندانی شرافتمند و با حسب و نسب رو در رو شدی و ایشان را به سرقت متهم کرده‌ای؟ و او را سخت سرزنش نمود. قتاده از این بابت بسیار غمگین شد و نزد عمویش برگشت و گفت: ای کاش مرده بودم و با رسول الله سخن نگفته بودم؛

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۲.

۲- قتاده بن نعمان بن زید بن عامر بین سواد بن ظفر از اصحاب حاضر در بدر و عقبه. او برادر ابو سعید خدری از طرف مادرش بود. (سیر اعلام النبلاء ج ۲، ص ۳۳۱).

چیزهایی به من گفت که بسیار آزرده شدم. عمویش گفت: خداوند، یاری رسان است، و خداوند در این باره این آیه را بر رسول الله نازل کرد که «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا * وَاسْتَغْفِرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا * يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ » و مراد از قول، فعل است و سخن را به منزله و همسنگ کردار آورده است. ادامه آیات چنین است: «هَاأَنتُمْ هَـؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا » علی بن ابراهیم گوید: منظور از بی گناه در این آیه، لبید بن سهل است «فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا».[1]

۴) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: شماری از مردمان طایفه بشیر الادنین گفتند که ما را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ببرید و گفتند: در باره این هم قبیله‌ای خود، آن قدر با وی سخن خواهیم گفت که وی را بی گناه قلمداد کنیم؛ هم طایفه‌ای ما بی گناه است. زمانی که آیه «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا * هَاأَنتُمْ هَـؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» نازل شد، طایفه بشیر نزد وی رفتند و گفتند ای بشیر! خدای را استغفار کن و از گناهت نزد وی توبه جوی. وی گفت : به آن که بدو سوگند می‌خورم، کسی سرقت نکرده است، مگر لبید، و آن گاه این آیه نازل شد: «وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» بشیر آن گاه، کافر شده و به مکه رفت و خداوند در باره کسانی که بشیر را معذور دانسته و نزد پیامبر آمدند تا وی را بی گناه برشمرند، این آیه را نازل کرد: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّائِفَةٌ مُّنْهُمْ أَن يُضِلُّوکَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَکَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْکَ

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».[1]

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی ،از حسین بن سعید، از سلیمان جعفری روایت می کند که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که در باره آیه «إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّـهُ بِمَا يَعمَلُونَ مُحِيطًا» فرمود: مقصود، فلانی است و فلانی و ابو عبیده بن جرّاح.[2]

۶) عیاشی از عامر بن کثیر سرّاج که مبلّغ حسین بن علی علیه السلام بود، از عطاء همدانی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّهُ بِمَا يَعمَلُونَ مُحِيطًا» روایت کرده که فرمود: فلانی و فلانی و ابوعبیده بن جراح.[3]

۷) در روایت عمرو بن سعید از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: آن دو و ابوعبیده بن جراح.[4]

۸) در روایت عمربن صالح آمده که گفت: اولی و دومی و ابوعبیده بن جراح.[5]

۹) و از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گناه کند و برخیزد و وضو گیرد و از گناهش در برابر خدا طلب بخشش کند، مگر آن که بر خدا باشد که وی را ببخشد، چرا که خود فرماید: «وَمَن يَعمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ».[6]

۱۰) و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید: همانا خداوند، بنده را مبتلا می‌سازد؛ حال آن که او را دوست دارد، تا صدای تضرع و شیونش را بشنود.[7]

۱۱) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خدا هرگز چنین نیست که در دعا را بگشاید و دروازه اجابت را ببندد؛ چه آن که می‌فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ» [8] [مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را] و هرگز چنین نیست که باب توبه را بگشاید و دروازه آمرزش را ببندد، حال آن که خود فرماید: «وَمَن يَعمَلْ



۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۹.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳۴، ح ۵۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۸.
۶- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۲.
۷- ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۲۱۷.
۸- غافر/ ۶۰.

سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَّحِيمًا».[1]

۱۲) عیاشی از عبدالله بن حماد نصاری، از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت، آن است که چیزی که در برادرت هست و خدا آن را برای او پوشانده است، بازگو نمایی؛ ولی اگر چیزی را که در وی نیست، مدعی شوی، ماخوذ به این آیه الهی هستی که «فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا».[2]

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴)﴾

**[در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد]**

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند «تمحّل» را در قرآن واجب نموده است. گفتم: تمحل چیست، فدایت شوم؟ فرمود: این که چهره تو از چهره برادرت خندان‌تر و گشاده‌تر باشد و برای او تمحّل نمایی، و این قول الهی است که می‌فرماید: «لَاَ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا».[3]

۲) وی می‌گوید: پدرم از برخی راویان به سندی که آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام رسانده روایت کرده که حضرت فرمود: خداوند همان طور که برای دارایی‌هاتان زکاتی قرار داده، برای جاه و مقام شما نیز زکاتی واجب گردانده است.[4]

۳) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابی جارود نقل می‌کند که گفت: امام باقر علیه السلام

---

۱- عده الداعی، ص ۲۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

فرمود: اگر در باره چیزی به شما حدیثی گفتم، در باره آن از من بپرسید، چه ذکر و اشاره‌ای از آن در قرن آمده است؟ سپس در سخنی دیگر فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال، فساد مال و بسیاری خواهش و سئوال، نهی فرمود. به وی گفتند: ای نواده رسول خدا! این که می‌فرمایی، در کجای قرآن آمده است؟ فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید «لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً »[1] [ اموال خود را که خداوند آن را مایه استواری حیات شما قرار داده به دست ابلهان مسپارید] و فرمود:«لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ »[2]ـ[3] [ نپرسید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را بد آید]

۴) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» فرمود : منظور از معروف، قرض دادن است.[4]

۵) عیاشی از ابراهیم بن عبدالحمید، از یکی از رجال قم، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» فرمود: منظور از معروف، قرض دادن است.[5]

**«وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا (۱۱۵)».**

[و هر کس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت

---

۱- نساء/۵.
۲- مائده/۱۰۱.
۳- کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۵.
۴- کافی، ج ۴، ص ۳۴، ح ۳.
۵- تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۷۰.

برخیزد و (راهی) غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدان چه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است]

۱) عیاشی از حریز، از برخی از اصحاب شیعه، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بود، مردمان نزد وی آمدند و گفتند: ما را پیشوایی قرار ده که در ماه رمضان ما را امامت نماید. فرمود: نه و ایشان را از اتفاق نظر در این امر، نهی نمود. چون شب فرا رسید، این گونه سخن پراکندند که: به حال رمضان بگریید، وای بر رمضان. آن گاه حارث اعور به همراه عده‌ای نزد امام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم لابه سر گرفته‌اند و از سخن شما ناخرسندند. این جا بود که امام فرمود: بگذارید هر چه خواهند کنند؛ هر که را خواهند، امام ایشان گردد و آن گاه گفت: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً».[1]

۲) عمرو بن ابی مقدام، از پدرش ،از مردی از انصار روایت کرده که گفت: به همراه اشعث کندی و جریر بجلی از شهر خارج شدیم و زمانی که با اسب به نزدیک کوفه رسیده بودیم، بزمجه‌ای از برابرمان گذشت؛ اشعث و جریر گفتند: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! و این در مخالفت با علی بن ابی طالب علیه السلام بود و زمانی که مرد انصاری خارج شد، این مساله را به علی علیه السلام عرض کرد. حضرت فرمودند: رهایشان کن؛ همان بزمجه در روز قیامت، امامشان است. آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى».[2]

۳) علی بن ابراهیم: در حالی که بشیر[3] در مکه بود، این آیه در باره وی نازل شد که: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً»و «یشاقق» به معنی «یخالف» یعنی «مخالفت کند» است.[4]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۷۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۷۲.
۳- در مجمع البیان ج ۳ ، ص ۱۸۱ در باره شان نزول ۱۰۵ آمده است که کنیه بشیر، ابا طعمه بود و شعر می گفت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می گفت و آن گاه شعر را به نام شاعر دیگری می خواند.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۹.

﴿إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا (۱۱۷)﴾

[(مشرکان) به جای او جز بت‌های مادینه را (به دعا) نمی‌خوانند و جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: قریشیان گفتند که ملائکه، دختران خدایند «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا» گوید: و ایشان جنیان را می پرستیدند.[۱]

۲) عیاشی از محمد بن اسماعیل رازی، از مردی که نام وی را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می‌کند که مردی بر ایشان وارد شد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! و حضرت سریعاً بر پا ایستاد و گفت: بس است! این نامی است که سزاوار غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و خدا وی را بدان نامیده است و هرکس جز وی اگر به این نام خوانده شود و به آن راضی باشد، مورد تعرض (مفعولیت) بوده است و اگر تاکنون چنین نشده باشد، گرفتار عواقب آن خواهد شد و این قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا» گوید: پرسیدم: پس امام قائم از سلاله اهل بیت علیهم السلام چه نامیده می‌شود؟ فرمود: وی را این گونه خطاب دهند که: سلام بر تو ای بقیه الله! سلام بر تو ای فرزند رسول الله![۲]

﴿لَّعَنَهُ اللهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۱۱۸) وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا (۱۱۹)﴾

[خدا لعنتش کند (وقتی که) گفت: بی‌گمان از میان بندگانت نصیبی معین (برای خود) برخواهم گرفت* و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می کنم تا گوش‌های دام‌ها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. (ولی) هر کس به جای خدا، شیطان را دوست

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۷۳.

(خدا) گیرد، قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است ]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» فرمود که منظور، ابلیس است که می‌گوید: «وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» که خلق در این جا به معنی امر می‌باشد.[1]

۲) عیاشی از محمد بن یونس، از یکی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» فرمود: منظور از تغییر خلقت خدا، تغییر امر خداست با امری که (شیطان) صادر می‌کند.[2]

۳) جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که وی در باره آیه «وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» فرمود: منظور از تغییر خلقت خدا، تغییر امر خداست با امری که (شیطان) صادر می‌کند.[3]

۴) جابر، از امام صادق علیه السلام آیه «وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» فرمود: دین خدا را.[4]

۵) طبرسی در باره آیه «فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ» به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: منظور، امر خداست.[5]

۶) طبرسی در باره آیه «فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الأَنْعَامِ» گفته است: گفته‌اند: تا گوش‌ها را از بیخ، قطع کنند؛ و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[6]

## «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا (۱۲۰)»

[(آری) شیطان به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در آرزوها می‌افکند و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۷۴.
۳- در کتاب چاپی موجود نمی باشد.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۷۵.
۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۵.
۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۵.

۱) عیاشی به نقل از جابر، روایت می‌کند که پیامبر اسلام فرمود: ابلیس اولین نوحه‌گر و اولین آواز خوان و نخستین حدا کننده بود. حضرت می‌فرماید: زمانی که آدم از میوه درخت ممنوعه خورد، ابلیس آواز سر داد و زمانی که به زمین فرو فرستاده شد، ابلیس با حدا خوانی او را پیش می‌راند و چون بر زمین فرود آمد، ابلیس نوحه سر داد و آن چه در بهشت بود را به خاطرش می‌آورد. پس آدم گفت: خداوندا! آن چه بین من و او نهادی، عداوتی است که من در بهشت هم تاب آن نیاوردم و اگر اکنون یاری‌ام نکنی، بر وی چیرگی نخواهم یافت. خدای تعالی فرمود: بدی در برابر بدی و نیکی در برابر ده برابر آن تا هفتصد برابر. گفت: خداوندا! بر من بیفزای. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از پشت تو زاده نشود، مگر دو فرشته با او قرار دهم که حفظش کنند. آدم گفت: خداوندا! بر من بیش عطا فرما. خدای تعالی فرمود: تا زمانی که روح در جسم آدمی است، او را یارای توبه کردن خواهد بود. آدم گفت: خدایا! بیفزای بر من! خدای تعالی فرمود: گناهان را می‌بخشم و مرا باکی نیست. آدم گفت: کفایت کردم. آن گاه ابلیس گفت: خدایا! این که بر من کرامت و برتری‌اش دادی، حتی اگر هم بر من فضیلتش نمی‌دادی، بر وی قدرت نداشتم. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از وی زاده نشود، مگر آن که از تو دو فرزند به وجود آید. ابلیس گفت: خدایا! بر من افزون عطا کن. خدای تعالی فرمود: همچون خون او، در رگ‌های بدنش جاری می‌گردی. گفت: خدایا! بیشتر عطا کن. خدای تعالی فرمود: تو و نسلت در سینه ایشان منزل می‌کنید. ابلیس گفت: خدایا! بیشترم ده. خدای تعالی فرمود: وعده می‌دهی ایشان را و به ورطه آرزوشان می‌کشی «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُوراً».[۱]

**﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَلاَ يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً (۱۲۳)﴾**

**[(پاداش و کیفر) به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی‌یابد]**

۱) علی بن ابراهیم: یعنی این آرزوی شما و اهل کتاب که در برابر کردارتان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۲۷۶.

عذاب نشوید، به حقیقت نخواهد پیوست.[1]

۲) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زمانی که آیه «مَن یَعمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ» نازل شد، یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چه آیه شدید اللحن و قاطعی است! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در اموال و جان‌ها و اولادتان آزمایش نمی‌شوید؟ گفتند: آری. گفت: این از اموری است که خداوند برای آن حسناتی می‌نویسد و با آن سیئات را پاک می‌کند.[2]

**«وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ یُظْلَمُونَ نَقِیراً (۱۲۴)»**

**[و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند]**

۱) علی بن ابراهیم: نقیر، نقطه‌ای است که بر پشت هسته خرماست.[3]

**«وَمَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ واتَّبَعَ مِلَّةَ ابراهیمَ حَنِیفاً... (۱۲۵)»**

**[ دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است؟]**

۱) علی بن ابراهیم: و آن حنیفیت ده‌گانه‌ای است که ابراهیم آورده و هیچ گاه تا روز قیامت، نسخ و دگرگون نخواهد شد.[4]

**«وَاتَّخَذَ اللهُ ابراهیمَ خَلِیلاً (۱۲۵)»**

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۲۷۷.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

[و خدا ابراهیم را دوست گرفت]

۱. علی بن ابراهیم گوید: پدرم چنین حدیث گفت از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: ابراهیم، اولین کسی است که شن برای او به آرد بدل گشت و داستان این بود که وی به سوی دوست خود در مصر رفت تا از وی طعامی قرض کند و او را در خانه نیافت، و خوش نداشت که الاغ خود را بدون بار بازگرداند و همیانش را از شن پر کرد و زمانی که به خانه رسید، از شرمساری خر را پیش ساره رها کرد و خود دور شد و به درون اتاق رفت و خوابید و ساره بهترین آردها را درون همیان یافت و با آن نان پخت و غذایی نیک برای ابراهیم فراهم نمود. ابراهیم گفت: این غذا را از کجا آورده‌ای؟ از همان آردی که از دوست مصری‌ات گرفتی و آوردی. ابراهیم گفت: هان! این دوست من است و البته مصری نیست. از این رو بود که به ابراهیم «خُلّه»[1] یعنی دوستی عطا شد و او خدا را شکر کرد و ستود و غذا را خورد.[2]

۲) ابن بابویه گوید: محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شخصی که نام برد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا خداوند عز و جل ابراهیم را خلیل و دوست خود قرار داد؟ فرمود: به خاطر سجده فراوانش بر زمین.[3]

۳) هم ابن بابویه گوید: احمد بن محمد سنانی[4] از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام که فرمود: شنیدم پدرم از پدرش علیهما السلام حدیث می‌گوید که فرمود: خداوند عز و جل ابراهیم را خلیل خود خواند، چرا که وی هیچ کس را نراند و از هیچ کس جز خدای سبحان خواهشی نکرد.[5]

۴) هم او از ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بصری از محمد بن احمد اسدی کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم[6] بن عبدالله حسنی، که گفت: شنیدم از



---

۱- خلّه به ضم خاء، صداقت و محبتی است که در خلال قلب نشیند و صفت آن گردد. « المعجم الوسیط ـ ماده خلل».

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳- علل الشرایع، ص ۴۸، ح ۱، باب ۳۲.

۴- علل الشرایع، ص ۴۹، ح ۲، باب ۳۲.

۵- ن ک: ،معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۴۷.

۶- ن ک: ،رجال النجاشی، ص ۲۴۷، ت ۶۵۳.

علي بن محمد عسكري علیهماالسلام که فرمود: خدای تعالی ابراهیم را خلیل خـود نگرفت، مگر به جهت کثرت صلوات وی بـر محمـد و اهـل بيـت او صـلوات الله علیهم.[1]

۵) و هم از وی که گفت: ابو حسن محمد بن عمرو بن علي بصري از ابو احمد محمد بن ابراهیم، از خارج اصمّ السُن در مسجد طِیبه از ابو حسن محمد بن عبـدالله بن جنید، از ابوبکر عمرو بن سعید، از علي بن زاهر، از جریر، از اعمـش، از عطیـه عوفي، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آلـه که می‌گفت: خداوند ابراهیم را خلیل خود نگرفت، مگر به خاطر آن که بسیار اطعام می‌کرد و شب هنگام که مردمان خواب بودند، او نماز می کرد.[2]

۶) عیاشي از ابن سنان، از جعفر بن محمد علیهما السلام روایـت مـی‌کنـد کـه فرمود: هر کس از شما به سفری رفت و خواست بازگردد، هر چـه امکـان داشـت، حتی شده یک سنگ، با خود برای خانواده‌اش بیاورد؛ چرا که ابراهیم، زمانی که بـه تنگ می‌آمد، نزد خویشانش می‌رفت. یک بار، به شدت زندگی‌اش به تنـگ آمـد و نزد قومش رفت و ایشان را در «ازمه»[3] یعنی در یک قحطی سخت یافـت و همـان طور که رفته بود، بازگشت و چون به نزدیک منزلش رسید، از خرش پیـاده شـد و خورجین آن را از شن پر کرد تا شاید در لحظه نخست، دل ساره را تسکین بخشد. وقتی وارد منزلش شد، خورجین را از خر به زیر انداخت و نماز خواندن آغاز کرد. ساره آمد و در خورجین را باز کرد و آن را سرشار از آرد یافت و بـا آن خمیـری درست کرد و نان پخت و آن گاه به ابراهیم گفت: دست بـردار از ایـن همـه نمـاز خواندن و غذا بخور! ابراهیم گفت: این غـذا از کجـا آمـد؟ گفـت از آردی کـه در خورجین است. ابراهیم سر بر آسمان برداشت و گفت: شهادت می‌دهم کـه دوسـت تویی.[4]

۷) سلیمان فرّاء از راویاني که ذکر می‌کند، از امام صادق علیه السلام و نیـز در سند دیگر از محمد بن هارون، از راویانی که از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، روایت کرده که فرمودند: زمانی که خداوند ابراهیم را به خلیلی گرفت، ملک الموت

۱- علل الشرایع، ص ۴۹، ح ۳، باب ۳۲.
۲- علل الشرایع، ص ۴۹ ح ۴، باب ۳۲.
۳- ازمت علیه السنه، قحطی سال بر وی شدید گشت. « المعجم الوسیط، ماده أزم».
۴- تفسیر عیاشي، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۲۷۸.

در صورت جوانی سفید روی که دو لباس سپید داشت و دهانش آمیخته به آب و روغن بود، بشارت دوستی را آورد، و ابراهیم وارد خانه شد و عزرائیل در حالی که از خانه بیرون می‌رفت از وی استقبال کرد و ابراهیم مردی بسیار غیرتمند بود و چون از خانه بیرون می‌رفت در را می‌بست و کلیدش را هم با خود می‌برد . روزی به دنبال حاجتی بیرون رفت و در را قفل کرد و چون بازگشت و در را گشود، مردی با آراسته ترین هیئت مردان در برابرش ایستاده بود و ابراهیم وی را گرفت و گفت: ای بنده خدا! چگونه وارد خانه من شدی؟ گفت: خدای این خانه مرا بدان وارد ساخت. ابراهیم گفت: خدای خانه سزاوارتر از من است به آن . تو که هستی؟ گفت: من عزرائیل هستم و ابراهیم هراسید و گفت :آمده‌ای جانم بستانی؟ گفت: نه، بلکه خداوند بنده‌ای را به دوستی خود گرفته و من برای او بشارت آورده‌ام. ابراهیم گفت: کیست این بنده بزرگوار، تا من تا زمان مرگم خادمش باشم؟ گفت : خود تو. و ابراهیم نزد ساره رفت و گفت: خداوند مرا خلیل خود قرار داده است![1]

۸) امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود : امام صادق علیه السلام فرمودند که پدرم امام باقر علیه السلام از جدم علی بن حسین زین العابدین علیهما السلام، از پدرش حسین بن علی سید الشهداء، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین از نبی مکرم اسلام روایت کرده که: مردی از نصاری گفت: ای محمد! آیا نمی گویید که ابراهیم علیه السلام خلیل خداست و اگر چنین می گویید، پس چرا مسیحیان را از گفتن این که مسیح پسر خداست، منع می‌کنید ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد که این دو شباهتی به هم ندارند؛ زیرا که در سخن ما که ابراهیم خلیل خداست، خلیل مشتق از خَلّة و خُلّة است، اما اولی معنایش فقر و نداری است و ابراهیم خلیل به معنای فقیر به رحمت پروردگارش بود و تنها دل به وی بسته بود و از غیر او روی گردان و بی‌نیاز و خوددار بود و به همین دلیل وقتی که خواستند او را در آتش بیاندازند و با منجنیق وی را پرتاب کردند، خدای تعالی جبرئیل را به سوی وی فرستاد و گفت: بنده‌ام را دریاب! جبرئیل شتابان او را در میان هوا گرفت و گفت: هر چه خواهی مرا دستور فرما که خداوند تعالی مرا به یاری تو فرستاده است. گفت: بلکه خدا مرا کافی است و بهترین کفیل و عهده‌دار است. من جز او نمی‌طلبم و نیازی ندارم، مگر به او، و



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۲۷۹.

خداوند او را خلیل خود نامید؛ یعنی فقیر به وی و نیازمند به او و دل بریده از غیر او. اگر خلیل را از دومی مشتق بدانیم به این معناست که وی به حقیقت معانی الهی رخنه کرده و بر اسراری دست یافته که هیچ انسانی جز او درک نکرده و بنابراین شناسنده خدا و امور خدایی است و هیچ یک از این دو معنی مستوجب تشبیه خداوند به خلقش نیست، آیا این گونه نیست که اگر وی دل بریده از غیر به وی نبود، خلیل حق نمی‌شد و اگر شناسنده اسرار الهی نبود، خلیل حق نمی‌بود و کسی را که فرد بزاید، حتی اگر به وی اهانت کند و دورش نماید، از این حقیقت که فرزند وی است، خارج نمی‌گردد و معنای ولادت و زایش، هنوز پابرجاست؟[1]

«وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ... (۱۲۷)»

[و در باره آنان رای تو را می‌پرسند، بگو: خدا در باره آنان به شما فتوا می‌دهد و (نیز) در باره آن چه در قرآن بر شما تلاوت می‌شود در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه شریفه «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِي الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ»[2] [و اگر بیمناک بودید که نتوانید در حق یتیمان به عدالت رفتار کنید، پس از میان زنان آزاده که برایتان نیک و مناسب باشد، هر کس دو یا سه و یا چهار همسر اختیار کنید] به همراه این آیه نازل شده که «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّلاتِي لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا»، «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» و نیمی از آیه در اول سوره است و نیم دیگر آن بعد از صد و بیست آیه، و این بدین دلیل است که اعراب حلال نمی‌دانستند با دخترک یتیمی ازدواج کنند که خود، وی را بزرگ کرده‌اند و از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره این قضیه پرسیدند و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۳۳، ح ۳۲۳.
۲- نساء/ ۳.

خداوند این آیه را نازل کرد «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاء» تا آن جا که می فرماید «مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » [دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک (زن آزاد) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده‌اید (اکتفا کنید)].[1]

۲) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاء» روایت می‌کند که فرمود: از رسول خدا در باره میزان ارثی که زنان می‌برند، پرسیدند و خداوند یک چهارم و یک هشتم را نازل کرد.[2]

۳) طبرسی: «مَا كُتِبَ لَهُنَّ» یعنی از میراث و گفته است که این از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[3]

**«وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷)»**



**[و (در باره) کودکان ناتوان و این که با یتیمان (چگونه) به داد رفتار کنید (پاسخگر شماست) و هر کار نیکی انجام دهید، قطعا خدا به آن داناست]**

۱) علی بن ابراهیم گوید: اهل جاهلیت، کودک کوچک را ارث نمی‌دادند و به دختر نیز از پدرش هیچ ارثی نمی‌دادند و میراث را تنها به کسانی می‌دادند که جنگ می‌کردند و این را در دیانت خود نیک می‌دانستند و زمانی که خداوند واجبات ارث را نازل نمود، از این امر بسیار خشمگین شدند و گفتند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برویم و در این رابطه سخن گوییم؛ شاید آن را رها کند یا تغییر دهد. ایشان نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دختر نصف ماترک پدرش و برادرش را به ارث می‌برد و کودک خردسال نیز ارث می‌برد؛ حال آن که هیچ یک بر اسب سوار نمی‌شود و غنیمت به دست نمی‌آورد و با دشمن نمی‌جنگد!؟ پیامبر فرمود: به همین، امر شده‌ام.[4]

۲) علی بن ابراهیم گوید: ایشان در مال یتیم فساد می‌انگیختند و خداوند

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۱.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۲.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۱.

ایشان را امر کرد تا اموال آنان را به اصلاح آورند.[1]

**«وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸)».**

**[و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است، ولی بخل (و بی‌گذشت بودن) در نفوس، حضور (و غلبه) دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، قطعا خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است]**

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه روایت کرده که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ» پرسیدم و ایشان فرمود: اگر این گونه باشد و مرد بخواهد زن را طلاق دهد، زن به شوهر بگوید: نگاهم دار و برخی از آن چه برعهده توست، به تو می‌بخشم و روز و شبم را که باید با من باشی به تو می‌بخشم، این برای شوهر حلال است و (در این جریان) گناهی بر آن دو نیست.[2]

۲) هم از وی نقل است از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی که گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» پرسیدم و ایشان فرمودند: در باره زنی است که نزد شوهری است که او را دوست نمی‌دارد و به زنش می‌گوید: می‌خواهم طلاقت دهم و زن به او می‌گوید: چنین نکن، من دوست ندارم که به من شماتت کنند و در عوض به شبم نظر کن و هرگونه خواهی با آن عمل نما و هر چیز غیر از آن بود، از آن تو باشد، ولی همین شرایط را برای من حفظ کن، و این قول خدای تعالی است که «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۴۶ ح ۱.

بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيراً» و این است معنی صلح.[1]

۳) از حُمید بن زیاد، از ابن سماعه، از حسین بن هاشم، از ابی بصیر روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِنِ امرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعرَاضًا» پرسیدم و ایشان فرمودند: مردی، زنی نزد خود دارد که از او خوشش نمی‌آید و می‌خواهد او را طلاق دهد و زن می‌گوید: نگاهم دار و طلاقم نده و آن چه بر عهده‌ات است را به تو می‌بخشم و از دارایی‌ام به تو می‌بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می‌کنم، و این گونه همه اینها برای او پاک و حلال است.[2]

۴) عیاشی از احمد بن محمد، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِنِ امرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعرَاضًا» فرمود: سرکشی کردن و نشوز مرد در باره طلاق دادن همسرش است. زن به وی می‌گوید: از آن چه بر عهده داری، می‌گذرم و چنین و چنان به تو می‌بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می‌کنم بر آن چه با هم توافق کنند واین جایز است.[3]

۵) علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِنِ امرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعرَاضًا» از ایشان پرسیدم فرمودند: اگر این گونه باشد و قصد طلاق دادن زن را نماید، زن به شوهر گوید: نگاهم دار و برخی از آن چه برعهده داری را به تو می‌بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می‌کنم، همه این چیزها از آن وی خواهد بود و آن دو را حرجی نخواهد بود.[4]

۶) زراره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره زن روزانه پرسیدند که هنگام عقد نکاح شرط کنند که هر گاه خواست هنگام روز نزد وی آید یا در هر روز جمعه و یا هر ماه یک روز نزد وی آید و از نفقه فلان و فلان دهد. فرمود: این شرط‌ها هیچ ارزشی ندارد و هرکه با زنی ازدواج کند، آن زن همان حق نفقه و سهم زنان دیگر را دارد ولی اگر مرد با زنی ازدواج کند که بترسد از نشوز و سرکشی مردش یا بترسد که بر سرش زن دیگری آورد و از حقوق خود بخشی از سهمش یا برخی از آن را به مصالحه بخشد، این امر جایز است و ایرادی ندارد.[5]

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۴۵، ح ۲.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۴۵، ح ۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۲۸۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۲۸۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۲۸۲.

۷) علی حلبی در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در باره زنی است که با شوهرش زندگی می‌کند و شوهرش او را دوست نمی‌دارد و به او می‌گوید: می‌خواهم طلاقت دهم و زن به او می‌گوید: چنین نکن، من دوست ندارم که من را شماتت کنند ولی امشبم را درنگ نما و آن گاه هر چه خواهی کن، و هر چیز غیر از آن بود از آن تو باشد و همین شرایط را برای من حفظ کن. این قول خدای تعالی است که «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و مقصود، این صلح است.[1]

۸) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره دختر محمد بن مسلمه نازل شده که زن رافع بن جریح بود. او زنی بود که پا به سن گذاشته بود و رافع زنی جوان را بر سر وی آورده بود که بیش از دختر محمد بن مسلمه، مورد پسند وی بود. دختر محمد بن مسلمه به شوهرش گفت: آیا نمی‌بینم که از من روی گردانی و او را بر من ترجیح می‌دهی؟ رافع گفت: او زن جوانی است و نزد من دوست داشتنی‌تر است و اگر بخواهی قبول کن که دو یا سه روز من از آن وی باشد و یک روز از آن تو و دختر محمد بن مسلمه سر باز زد از قبول این پیشنهاد و ارفع وی را یک بار طلاق داد و آن گاه، طلاق دوم را نیز بر زبان راند، ولی همسرش گفت: به خدا سوگند که راضی نمی‌شوم، مگر آن که بین من و او مساوات برقرار کنی. خداوند می‌فرماید «وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ» و دختر محمد از سهم خود خرسند نشد و بر آن حرص ورزید و رافع بر او عرضه داشت که یا راضی می‌شوی یا آن که طلاق سوم را جاری می‌سازم و دختر محمد، این بار بر شویش حرص ورزید و رضایت داد و بر آن چه خواسته بود، مصالحه نمود. و خداوند فرمود «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و آن گاه که رضایت داد و در خانه‌اش مستقر گشت، ارفع نتوانست بین ایشان عدالت را به جای آورد و خداوند این آیه را نازل کرد که «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» [و نخواهید توانست که بین زنانتان عدالت را جاری سازید هر چند که بسیار بیایید، پس (حداقل) بسیار نیز از جاده عدل منحرف نشوید که زن را همچون زن معلقه (که معلوم نیست مطلقه است یا مزدوجه) رها کنید] که نزد یکی رود و دیگری را رها کند؛ نه همچون بیوه و نه همچون شوهردار و این سنت است در

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۲۸۳.

حالت‌هایی که شبیه این است. اگر زن اقرار نموده و به آن چه شوهرش بر آن با وی مصالحه نموده، رضایت دهد، گناهی نیست نه بر شوهر و نه بـر زن و اگـر زن سـر برتابد، طلاقش دهد یا بین دو زنش مساوات برقرار نماید و شوهر را راهی جز این نیـست.[1]

۹) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ» گویـد: حـرص و خساست حاضر گردد در جان، و برخی از زنان، آن را اختیار کنند و برخی دیگر از آن روی گردانند.[2]

«وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً (۱۲۹)»

[و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید، هر چند (بر عدالت) حریص باشید؛ پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید و اگر سازش نمایید و پرهیزگاری کنید، یقینا خدا آمرزنده مهربان است]



۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوح بن شـعیب و محمـد بن حسن روایت کرده که ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سئوال کرد و گفت: آیـا خدا حکیم نیست؟ گفت: آری و او احکم الحاکمین است. گفت: پـس در بـاره ایـن آیه «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً»[3] [هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسـند افتـاد، دو دو، سـه سـه، چهـار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یـک (زن آزاد) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده‌اید (اکتفا کنید)] مرا آگاه نما. آیا این یک فـرض و وجوب (در اثر امر) نیست؟ گفت:آری! گفت: پس بگو که این آیه چه می گویـد: «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» کدام حکیمی این گونه سخن می‌گوید؟ هشام پاسخی نداشت و به مدینـه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.
۳- نساء/ ۳.

نزد امام صادق علیه السلام سفر کرد و حضرت به وی گفت: ای هشام! نه وقت حج است و نه وقت عمره!؟ گفت: آری فدایت شوم، امر مهمی رخ داد. ابن ابی العوجاء از من سئوالی کرد که چیزی برای پاسخ نداشتم. فرمود: چیست این مساله؟ گوید که ماجرا را تعریف کردم و امام صادق علیه السلام فرمود: در باره آیه «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً» منظور، عدالت در نفقه است و اما در باره آیه «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» منظور عدالت ورزیدن در محبت است. راوی گوید: زمانی که هشام این پاسخ را به ابن ابی العوجاء گفت، وی گفت: به خدا که این پاسخ از نزد خود تو نیست.[1]

۲) علی بن ابراهیم گوید: یکی از زندیق ها از اباجعفر احول پرسید: در باره آیه «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً» توضیحی بده و چرا که در آخر سوره آمده که «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ». چرا بین دو قول، فرق هست؟ ابو جعفر احول گوید: من در توضیح این سئوال جوابی نداشتم؛ پس به مدینه آمدم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم و از دو آیه سئوال کردم. ایشان فرمودند: در باره قول الهی «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً» منظور، عدالت در نفقه است و اما در باره آیه دیگر «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» منظور، عدالت ورزیدن در محبت است، چرا که هیچ مردی نمی‌تواند در محبت ورزیدن به دو زن عدالت را رعایت کند. ابو جعفر احول بازگشت و به آن مرد آگاهی داد. آن مرد گفت: این خبر را شتران از حجاز به این جا حمل کرده اند.[2]

۳) عیاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در باره آیه «وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» فرمود: منظور، در مودت و محبت است.[3]

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۶۲، ح ۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵ م ۲۸۴.

۴) طبرسی در باره آیه «فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» می‌گوید: یعنی تا رها کنید آن زن را که به وی میلی ندارید، همچون زنی که نه شوهر دارد و نه بیوه است. وی گوید که این قول از امام باقر و امام صادق علیه السلام علیهما السلام روایت شده است.[۱]

«وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)»

**[و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است]**

۱) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن ابی عبدالله، از احمد بن علی، از حمدویه بنب عمران، از ابن ابی لیلی، از عاصم بن حمید روایت کرده که نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد وی آمد و از نیازمندی شکایت نمود و امام وی را فرمود تا ازدواج کند. گوید: که روزگار بر آن مرد سخت‌تر گرفت و وی نزد امام آمد و حضرت چون از حالش پرسید، گفت که نیازمندتر شده‌ام. امام فرمود: جدا شو و مرد از همسرش جدا گشت. مرد، بار دیگر آمد و امام از احوالش پرسید و وی گفت: ثروتمند شدم و اوضاعم خوب است. حضرت فرمود: تو را به دو امری امر نمودم که خداوند به آنها امر کرده است. حق‌تعالی می‌فرماید: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ» تا آن جا که فرماید: «واسع علیم» یعنی و کنیزان خود را و نوکران صالحتان را به همسری دهید تا آن جا که فرماید: «واسع علیم»[۲] [بیکرانه و داناست] و نیز می‌فرماید «وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا».[۳]

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱)»

[و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن خداست و ما به کسانی

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۷.
۲- نور/۳۲.
۳- کافی، ج ۵، ص ۳۳۱، ح ۶.

که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید (چه باک که) آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن خداست و خدا بی نیاز ستوده (صفات) است]

۱) در «مصباح الشریعه» و «مفتاح الحقیقه» از کلام امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بهترین سفارش‌ها و پایدارترین آنها این است که خدایت را فراموش نکنی و همیشه به یاد او باشی و وی را سرکشی نکنی و نشسته و ایستاده به عبادت وی مشغول باشی و به نعمت‌های وی مغرور نشوی و همواره زبان تو به شکر او گویا باشد و از سرسرای رحمت و عظمت و جلالش بیرون مشوی که گمراه گردی و در میدان هلاکت افتی؛ هر چند که بلا و دشواری به تو رسد و آتش محنت‌ها تو را بسوزاند. بدان که بلاهای خدایی همراه با کرامات ابدیست و دشواری‌هایش رضایت و قرب وی را بر جای نهد، هر چند پس از مدتی به وقوع رسد. پس چه بسیار نعمت‌هاست، آن را که بداند و به آن توفیق یابد![1]

۲) روایت شده است که مردی از نبی خدا صلی الله علیه و آله طلب توصیه‌هایی نمود و حضرت فرمودند: هرگز خشمگین مشو که در آن نزاع با خدا باشد. آن مرد گفت: باز هم بگو و حضرت فرمود: نمازت را همچون نماز وداع کننده دنیا بخوان که در آن نزدیکی و اتصال باشد. مرد گفت: بر من بیفزای و حضرت فرمود: از خدا آزرم داشته باش، همچون حیا کردنت از همسایگان صالحت، چرا که در آن فزونی یقین باشد و خداوند، تمام آن چه را که وصیت کنندگان از اولین و آخرین انسان‌ها بدان توصیه می‌نمایند، در یک صفت واحد جمع کرده است و آن تقوی است. خدای تعالی فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ» که در آن جمع تمام عبادت‌های صالحه است و کسان به واسطه آن به درجات عالی و رتبه‌های دست نیافتنی رسیده‌اند و به واسطه آن، در زندگی نیکو به سر برده و در انس همیشگی بوده‌اند. خدای تعالی فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»[2]ـ[3] [همانا تقواپیشگان در میان باغ‌ها و رودهای بهشتی‌اند * در محفلی سرشار از صدق، نزد

۱- مصباح الشریعه، ص ۱۶۲.
۲- قمر / ۵۴ و ۵۴.
۳- مصباح الشریعة، ص ۱۶۲.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقَيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا (به زیان) پدر و مادر و خویشاوندان (شما) باشد اگر (یکی از دو طرف دعوا) توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو (ز شما) سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که (در نتیجه از حق) عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آن چه انجام می‌دهید آگاه است]



۱) شیخ با سند خود از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن منصور خزاعی، از علی بن سوید سائی، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از پدرم در باره شهادت دادن برای ایشان (مخالفان) پرسیده بودم و ایشان در نامه‌ای به من نوشت: شهادت را بین خود و ایشان نزد خداوند عز و جل اقامه نما، هر چند بر ضد خودت یا والدین یا نزدیکانت، و اگر بر برادرت بیم آسیبی داشتی، دیگر نه (و شهادت به پا مدار).[۱]

۲) علی بن ابراهیم گوید: خداوند، مردم را امر نمود که بسیار قیامگر به قسط باشند یعنی به عدل، هر چند بر ضد خودشان یا والدینشان یا نزدیکانشان. ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرماید: مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که واجب‌ترین آنها این است که حقیقت را به وی گوید، هر چند به ضرر خودش یا والدینش باشد و نباید به خاطر آنان از حق گفتن، اعراض نماید و فرمود: «فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَى أَن تَعْدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً» مقصود، روی گردانی از حق است.[۲]

---

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۲۷۶، ح ۷۵۷.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳) طبرسی روایت می‌کند که گفته شده که معنای «إِن تَلْوُواْ» دیگرگونه جلوه دادن شهادت است و «أَوْ تُعرِضُواْ» به معنی پنهان کنید است و این به روایت از امام صادق علیه السلام است.[۱]

**«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِیَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن یَکْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِیدًا (۱۳۶)»**

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلا نازل کرده، بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت، دچار گمراهی دور و درازی شده است]

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: یعنی ای کسانی که ایمان آوردید! اقرار نمایید و تصدیق نمایید.[۲]



۲) و نیز علی بن ابراهیم: فرمود: خداوند، ایشان را مؤمنان نامید بنا به اقرارشان و آن گاه ایشان را گفت: تصدیق کنید آن را.[۳]



**«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً (۱۳۷)»**

[کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن گاه به کفر خود افزودند؛ قطعا خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اورمه و علی بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴.

يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» «لَن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»[1] [هرگز توبه آنان پذيرفته نخواهد شد] فرمود: در حق فلان و فلان و فلان نازل شده که در آغاز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و زمانی که ولایت بر ایشان عرضه شد و نبی صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای او بودم، این علی علیه السلام مولای اوست، کفر ورزیدند. سپس با بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام، ایمان آوردند و آن گاه، بار دیگر کافر شدند؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و ایشان از اقرار به بیعت با علی علیه السلام بازگشتند، و آن گاه در کفر، افزون گشتند، زمانی که کسی را که با علی علیه السلام بیعت کرده بود، به بیعت خود گرفتند. اینان هیچ چیزی از ایمان در وجودشان باقی نماند.[2]

۲) عیاشی با سند خود از جابر روایت می‌کند که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ» را بر محمد بن علی علیهما السلام خواندم. فرمود: منظور آن دو نفر هستند و سومی و چهارمی و عبدالرحمن و طلحه و مجموعاً هفده نفر بودند. گوید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام و عمار بن یاسر رحمه الله را به سوی مکه فرستاد، گفتند: این بچه را فرستاده است و ای کاش دیگری را می‌فرستاد؛ چرا که در مکه مردانی کلان هستند. آنها علی علیه السلام را بچه می‌نامیدند، چرا که نام وی در کتاب خدا بچه بود به دلیل این آیه که «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا» [ و چه کسی نیکوگفتارتر است از آن که به‌سوی خدا فراخواند] در حالی که کودک است «وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [ و گوید همانا من از مسلمین هستم][3] و گفتند: به خدا سوگند که کفر بر ما سزاوارتر است از حالی که اکنون داریم، و حرکت کردند و با آن دو (علی علیه السلام و عمار بن یاسر)، سخن گفتند و ایشان را از اهل مکه ترساندند و راه را بر آنان بستند و امر را بر ایشان سهمناک جلوه دادند، ولی علی علیه السلام گفت: «حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» [که خدای ما را کافی است و او بهترین عهده دار و وکیل است] و آن گاه راهش را در پیش گرفت و رفت. چون آن دو وارد مکه شدند، خدای تعالی رسول خود صلی الله علیه و آله را از سخن ایشان به علی علیه السلام و سخن علی علیه



۱- آل عمران/ ۹۰.
۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۴۲.
۳- فصلت/۳۳.

السلام به ایشان آگاه ساخت و خداوند، نام ایشان را در کتابش نازل فرمود که این آیه است: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» [کسانی که مردمان، ایشان را گفتند که مردم فتنه‌ها برای شما گرد آورده‌اند؛ پس از ایشان بترسید و این ایمان ایشان را افزون نمود و گفتند: خدای ما را کفایت کند و او بهترین وکیل باشد] تا جایی که می‌فرماید: «وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ » [و خداوند فضلی عظیم دارد].[1]

این آیه، این گونه نازل شد: « ألم تر الی فلان و فلان لَقوا علیا و عمّارا فقالا: انّ ابا سفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه قد جمعوا لکم فاخشوهم فقالوا: حسبنا الله و نعم الوکیل» [آیا ندیدی فلان و فلان را که با علی و عمار رو‌به‌رو شدند و گفتند: اباسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه برای شما فتنه‌ها تدارک دیده‌اند، پس بترسید و آن دو گفتند: خدای ما را کفایت کند و او بهترین وکیل و عهده‌دار است] و فلان و فلان همان کسانی‌اند که خداوند در باره ایشان گوید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» که این مورد، نخستین کفر ایشان بود. اما کفر دوم، زمانی بود که نبی مکرم علیه و آله السلام گفت: از بالای این پرتگاه، مردی بر شما ظاهر خواهد شد و البته با تمام صورتش به سوی شما برون می‌آید و مَثَل این مرد نزد خدا، همچون مثل عیسی می‌باشد. در میان حاضران، همه آرزو می‌کردند که ای کاش کسی از خانواده وی باشد. ناگهان علی علیه السلام پیش آمد و با تمام صورتش ظاهر شد و نبی فرمود: خود اوست. و حاضران با خشم دور شدند و گفتند: فقط مانده که او را پیامبر کند و به خدا که بازگشتن به خدایان خودمان، بهتر از چیزی است که در باره پسر عموی خود می‌گوید و اگر همین طور پیش رود، علی، راه را بر ما خواهد بست. و خداوند این آیه را نازل کرد که: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ»[2] [و آن گاه که پسر مریم به‌عنوان مثال ذکر شد، ناگهان قوم تو از آن فرد، روی گردان شدند] و این کفر دوم بود. و زیادت کفر آن جا بود که خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»[3] [ کسانی که ایمان آوردند و

۱- آل عمران/ ۱۷۳ و ۱۷۴.
۲- زخرف/۵۷.
۳- بینه/۷.

کارهای صالح نمودند، هم ایشان بهترین انسان‌ها هستند] و نبی صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! در صبحگاه یا شامگاه (یعنی همواره) بهترین انسان‌ها هستی. مردم به نبی صلی الله علیه و آله گفتند: آیا او از آدم و نوح و ابراهیم و دیگر پیامبران برتر است؟ و خدای تعالی این آیه را نازل کرد که «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم» [ خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم را برگزید] تا آن جا که می‌فرماید «سمیع علیم» [ شنونده و داناست].[1]

مردم گفتند: ای نبی! پس علی از تو برتر است؟ و خداوند فرمود:[2] «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا »[3] [ بگو: ای مردم! من رسول خدایم بسوی یک یک شما] ولی او از شما بهتر است و فرزندان وی از فرزندان شما برترند و کسی که از ایشان پیروی کند، از کسی که از شما تبعیت نماید، بهتر است. جمع حاضر خشمگین برخاستند و بر سخن قبلی خویش افزودند که: بازگشتن به کفر بر ما آسان‌تر است از آن چه وی در حق پسر عمویش می‌گوید. و این همان قول الهی است که فرماید: «ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا».[4]

۳) زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که در باره قول آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» فرمودند: در باره عبدالله بن ابی سرح[5] که عثمان وی را به مصر فرستاد، نازل شده است و گویند: گفته است کفرشان افزون گشت، زمانی که ذره‌ای ایمان در وی باقی نمانده بود.[6]

۴) ابی بصیر می‌گوید: شنیدم که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» اینان کسانی هستند که باور داشته باشند شراب حرام است و آن گاه، شراب بنوشند و باور داشته

---

۱- آل عمران/ ۳۳ و ۳۴.
۲- در اصل کتاب این گونه است: و البته مراد این است که: و گوید که خداوند فرمود، ....
۳- أعراف/ ۱۵۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۵.
۵- عبدالله بن سعد بن ابی سرح از بنی عامر بن لؤی قرشی عامری، پیش از فتح مکه ایمان آورد و برای رسول الله صلی الله علیه و آله وحی الهی را کتابت می کرد و چون پیامبر املا می کرد: عزیز حکیم، وی می‌نوشت: علیم حکیم و نظیر این. آن گاه وی مرتد گشت و رسول الله وی را مهدور الدم اعلام نمود و عثمان بن عفان وی را پناه داد. بنگرید به: «اسد الغابه ج ۳، ص ۱۷۳».
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۳۸۶.

باشند که زنا حرام است و آن گاه، زنا کنند و کسانی که باور داشته باشند که زکات حق است و آن را نپردازند.[1]

۵) از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، از ابی عبدالله علیه السلام در باره قول الهی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْراً لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» نقل شده است که فرمود: در باره فلانی و فلانی نازل شده که در آغاز، به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و پس از آن زمانی که پیامبر با گفتن هر که من مولای وی بودم این علی مولای اوست، ولایت را بر ایشان عرضه داشت، کفر ورزیدند، و بار دیگر با بیعت با علی علیه السلام که در آن گفتند: بامر الله و امر رسول الله (هرآن چه خدا و رسولش گویند، اطاعت می‌کنیم) و دست بیعت دادند، ایمان آوردند و چون نبی اسلام صلی الله علیه و آله درگذشت، ایشان بار دیگر کفر ورزیدند و دست از اقرار به بیعت خود با علی علیه السلام برداشتند و آن گاه در کفر افزون گشتند که بیعت کنندگان با علی را به بیعت با خود کشاندند و اینان هیچ ذره‌ای از ایمان در وجودشان باقی نماند.[2]

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً (۱۳۹)»

**[همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان (خود) می‌گیرند؛ آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ (این، خیالی خام است) چرا که عزت همه از آن خداست]**

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: که در باره بنی امیه نازل شده است؛ زیرا آنان با این خواست پیامبر صلی الله علیه و آله که امارت را به بنی هاشم بازگردانند، مخالفت کردند و آن گاه گفت: «أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ» مقصود، قدرت است.[3]

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۲۸۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۲۸۸.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (۱۴۰)،

[و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیات الله در این آیه، ائمه اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند.[۱]

۲) محمد بن یعقوب از برخی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از شعیب عقرقوفی روایت کرده که گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً» پرسیدم، فرمود: همانا منظور حق‌تعالی از این آیه این است که اگر شنیدی کسی حق را انکار می‌کند و آن را تکذیب می‌نماید و در باره ائمه علیهم السلام بدگویی می‌کند، از نزد وی برخیز و با او، هر کس که خواهد باشد، همنشین مشو.[۲]

۳) هم از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: واجب است بر گوش که پاکی جوید از شنیدن آن چه خدا حرام کرده است و روی گردان باشد از آن چه حلال نیست؛ یعنی چیزهایی که خدا از آن نهی نموده، و اعراض کند از گوش سپردن به آن چه خشم خدای را برانگیزد که حق‌تعالی در این باره فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً» و آن گاه، مورد فراموش کردن را استثنا کرده و می‌فرماید: «وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[۳]ـ[۴] [و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۸.
۳- انعام/ ۶۸.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱.

اگر وقتی شیطان تو را به نحوی به فراموشی کشاند، پس از یاد آوردن و به هوش شدن، با گروه ستمکاران منشین].

۴) کشی از خَلَف، از حسن بن طلحه مروزی، از محمد بن عاصم روایت کرده که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌گوید: ای محمد بن عاصم! شنیده‌ام که با واقفی‌ها نشست و برخاست می‌کنی؟ گفتم: آری، فدایت شوم. با ایشان همنشین می‌شوم در حالی که مخالف رای ایشانم. فرمود: با ایشان همنشین مشو که خداوند فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» منظور از آیات، اوصیا و جانشینان نبی صلی الله علیه و آله است و کسانی که کفر ورزیدند، واقفی‌ها هستند.[1]

۵) عیاشی از محمد بن فضیل، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» فرمود: اگر شنیدی که مردی، حقیقت را منکر است و آن را کذب می‌شمارد و از اهل حقیقت، بدگویی می‌کند، از نزد وی برخیز و با او همنشین مشو.[2]

۶) شعیب عقرقوفی روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» فرمود: منظور حق تعالی این است که اگر شنیدی کسی حق را انکار می‌کند و آن را تکذیب می‌نماید و در باره ائمه علیهم السلام بدگویی می‌کند، از نزد وی برخیز و با او، هر کس که خواهد باشد، همنشین مشو.[3]

۷) ابی عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر اندام بنی بشر واجب گرداند و آن را بر اندام‌ها تقسیم نمود و هیچ اندامی از پیکر انسان نیست، مگر آن که قسمی از ایمان به عهده آن

۱- رجال الکشی، ص ۴۵۷، ت ۸۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۲۸۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۲۹۰.

گذارده شده؛ البته غیر از چیزی که به اندام دیگر موکول شده است. از جمله اینها دو گوش آدمی است که با آن می‌شنود و خداوند بر گوش واجب نموده که از استماع آن چه حرام نمود، نزاهت و پاکی جوید و از آن چه برایش در میان نواهی الهی حلال نیست، روی گردان باشد و از گوش سپردن به آن چه موجب خشم خداست، اعراض نماید که در این باره فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» و آن گاه خداوند، مورد نسیان و فراموشی را استثنا کرده و فرموده است: «وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[1] [و اگر وقتی شیطان تو را به نحوی به فراموشی کشاند، پس از یادآوردن و به هوش شدن، با گروه ستمکاران منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» [و مژده بده بندگانم را * آنان که سخن را می‌شنوند و نیک‌ترین آن را پیروی می‌کنند] تا آن جا که می‌فرماید: «أُولُوا الْأَلْبَابِ»[2] [صاحبان خرد] و نیز می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»[3] [به راستی که مؤمنان رستگارانند آنان که در نمازشان فروتنند * و همان کسانی که از یاوه روی گرداند] و می‌فرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ»[4] [و چون سخن یاوه بشنوند از آن روی گرداندند] و می‌فرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»[5] [و چون از کنار یاوه بگذرند، بسیار با وقار و سنگین بگذرند] و این همان ایمانی است که خداوند بر گوش، واجب کرده است و گوش نباید به آن چه برایش حلال نیست، اهتمامی کند و این کار گوش است و این از ایمان است.[6]

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ



۱- انعام/۶۸.
۲- زمر/۱۷ و ۱۸.
۳- مومنون/آیات ۱ تا ۳.
۴- قصص/۵۵.
۵- فرقان/۷۲.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۲۹۱.

لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (۱۴۱).

[همانان که مترصد شمایند؛ پس اگر از جانب خدا به شما فتحی برسد، می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم و اگر برای کافران نصیبی باشد، می‌گویند: مگر ما بر شما تسلط نداشتیم و شما را از (ورود در جمع) مؤمنان باز نمی‌داشتیم؟ پس خداوند، روز قیامت میان شما داوری می‌کند و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره عبدالله بن ابی و یارانش که در جنگ احد از یاری رسول الله صلی الله علیه و آله باز نشستند و وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر کفار پیروز می‌گشت، می‌گفتند: «أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» و وقتی کفار چیرگی می‌یافتند، می‌گفتند: «أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ» که یاریتان کنیم و بر ضد شما یاری نکنیم. خدای تعالی فرماید: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً».[1]

۲) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیمی قرشی رحمه الله از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از ابی‌صلت هروی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» فرمود: خداوند می‌فرماید که خدا برای کافران، حجتی بر مؤمنان قرار نمی‌دهد و خدای تعالی از کافرانی خبر داده که به ناحق، پیامبران را کشتند و با وجود کشتن ایشان، خداوند برای ایشان راهی بر (ضد) پیامبران قرار نخواهد داد.[2]

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً (۱۴۲).

[منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند؛ با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی





---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۰، باب ۴۶.

یاد نمی‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم در باره قول آیه «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» گوید: فریب و خدعه خداوند، عذاب باشد «وَإِذَا قَامُوا» به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله «إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ» که مؤمننـد «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ» یعنی نه با مؤمنان بودند و نه با یهودیان بودند.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از محمد بن عبدالحمید و حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: به امام موسی بن جعفر نامه‌ای نوشتم و در باره مساله‌ای پرسیدم و حضرت در جواب نوشت: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» نه از کافرانند و نه از مؤمنان و نه از مسلمانان، وانمود به ایمان می‌کنند و راهشان در مسیر کفر و تکذیب است. خدایشان لعنت کند.[2]



۳) و هم از وی از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو، از ابی مغرا خصّاف در حدیثی مرفوع از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که خدای تعالی را در خلوت یاد کند، خدا را بسیار یاد کرده است. منافقان خدا را آشکارا یاد می‌کردند و در خلوت یاد نمی‌کردند و خداوند تعالی فرمود: «يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»[3]

۴) و هم ایشان با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل ابن شاذان، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: بی‌حوصله به نماز برنخیز و نه خواب آلوده و نه با خستگی؛ چرا که اینها از صفات نفاق است و خدای تعالی بندگان را نهی کرده است که به حالت مستی به نماز ایستند و منظور، مستی خواب است و خطاب به منافقان فرموده است: «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۲.
۳- کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲.

يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً».[1]

۵) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره آیه «يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی، خدیعه و نیرنگ نمی‌بازد، بلکه ایشان را جزای خدیعه و فریبکاری می‌دهد.[2]

۶) ایشان از پدرش، از عبدالله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردا (در قیامت) راه نجات چیست؟ فرمود: همانا نجات در این است که با خدا فریبکاری نکنید تا او نیز فریبتان دهد، چرا که هر که با خدا نیرنگ بازد، خدای او را فریب خورده سازد و ایمان را از وی سلب می‌کند و اگر بفهمد، خود را فریب می‌دهد. گفتند: یا خداوند، چگونه نیرنگ بازی می‌کنند؟ فرمود: به چیزی که خداوند امر کرده، عمل می‌کند، ولی چیز دیگری از آن کار، اراده می‌کند. خدا را تقوا پیشه کنید در باره ریا که ریا، شرک به خدای عز و جل است. ریا کننده در روز قیامت به چهار نام خوانده می‌شود: ای کافر، ای فاجر، ای خیانتکار، ای خسران دیده، عملت بر باد رفت و اجرت باطل گردید و امروز هیچ خلاقی[3] نداری و اکنون اجرت را از همان کسی بخواه که کارهایت به خاطر او بود.[4]

۷) عیاشی از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: بی‌حوصله، خواب آلوده و با سنگینی خستگی به نماز برنخیز که این از خلال[5] نفاق است و خداوند به منافقان گفته است: «وَإِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَةِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً».[6]

۸) محمد بن فضیل روایت کرده که به ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیه




---

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۹۹، ح ۱.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۱۱۵، باب ۱۱، ح ۱۹.
۳- خلاق، حظ و نصیب از خیر و صلاح« لسان العرب ماده خلق» .
۴- ثواب الاعمال، ص ۳۰۱.
۵- خلال، جمع خلة به معنای صفت و خصلت است« لسان العرب ماده خلل».
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۲۹۲.

السلام نامه نوشتم و از مساله‌ای پرسیدم و در پاسخ نوشت: خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» تا آن جا که می فرماید: «سبیلا» یعنی از عترتی نیستند و از مؤمنین هم نیستند و از مسلمین هم نمی‌باشند؛ وانمود به ایمان می‌کنند و در پنهان، کارشان کفر و تکذیب است. خدا لعنتشان کند.[1]

مؤلف گوید: در دو نسخه از تفسیر عیاشی که نزد من است، به جای عترت، کلمه عتیره آمده و همین حدیث به روایت از محمد بن یعقوب به صورت: از کافران نیستند. تا آخر حدیث آمده است.

مؤلف گوید: همین حدیث را حسین بن سعید در کتاب الزهد از محمد بن فضیل، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده و گوید: در نامه‌ای از وی سئوال کردم و حدیث را ادامه می‌دهد و پس از سبیلا ذکر می‌کند: از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله نیستند و از مؤمنین هم نیستند و از مسلمین هم نمی‌باشند؛ وانمود به ایمان می‌کنند و در پنهان، کارشان کفر و تکذیب است. خدا لعنتشان کند.[2]

۹) از مسعده بن زیاد، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام روایت کرده که: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که راه نجات فردا روز چیست؟ فرمود: همانا نجات در این است که با خدا فریبکاری نکنید تا او نیز فریبتان دهد، چرا که هر که با خدا نیرنگ بازد، خدای او را فریب خورده سازد و ایمان را از وی سلب می‌کند و اگر بفهمد، خود را فریب می‌دهد. گفتند: با خداوند، چگونه نیرنگ بازی می‌کنند؟ فرمود: به چیزی که خداوند امر کرده عمل می‌کند، ولی چیز دیگری از آن کار اراده می کند. خدا را تقوا پیشه کنید در باره ریا که ریا شرک به خدای عز و جل است. ریا کننده در روز قیامت به چهار نام خوانده می‌شود: ای کافر (ناگرونده ناسپاس)، ای فاجر (هرزه)، ای غادر (خیانتکار)، ای خاسر (زیان‌دیده)! عملت بر باد رفت و اجرت باطل گردید و امروز هیچ خلاقی نداری و اکنون اجرت را از همان کسی بخواه که کارهایت به خاطر او بود.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۳.
۲- کتاب الزهد، ص ۶۶، ح ۱۷۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۴.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۴۴)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید. آیا می‌خواهید علیه خود حجتی روشن برای خدا قرار دهید؟]

۱) در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ» فرمود: منظور، دشمنان خداست و «أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[۱]

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵)»

[آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت]

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: در باره عبدالله بن ابی[۲] نازل شده و در حق هر منافق و مشرکی جاری است.[۳]

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸)»

[خداوند، بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر (از) کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست]

۱) عیاشی با سند خود از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» فرموده است: کسی که میزبان قومی گردد و میهمانداری را به خوبی به جای نیاورد، از جمله ظالمان است و حرجی نیست بر کسان به خاطر حرف‌هایی که در حق ایشان زنند.[۴]

۱- مناقب، ج ۲، ص ۹.
۲- عبدالله بن ابی بن سلول، سرکرده منافقان مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود.
۳- مناقب، ج ۲، ص ۹، ح ۱.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲) ابو جارود از وی نقل می‌کند: «الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ» این است که صفاتی که در شخص است را برای دیگران بگویی.[1]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: آیه به این معنی است که خداوند دوست نمی‌دارد که فرد به ظلم و بدگویی صدایش را بلند کند و ظلم نکند، مگر به آن که خود ستم کرده است، یعنی راه را برای مقابله مثل با ظالم باز گذاشته است.[2]

۴) هم از وی در حدیثی دیگر در تفسیر این آیه گوید: اگر مردی نزد تو آید و در باره تو نیکی و ثنا و عمل صالحی را بازگو کند که در تو نیست، از وی نپذیر و تکذیبش کن؛ زیرا که به تو ظلم کرده است.[3]

۵) طبرسی می‌گوید: خداوند، شماتت را به هنگام پیروزمندی نمی‌پسندد، مگر بر ظالم و ایرادی ندارد که انسان بر فردی که به او ظلم کرده، پیروز گردد، به شیوه‌ای که در دین، پیروزی به آن شیوه جایز است و گوید که این از ابی جعفر روایت شده است[4]–[5]

۶) هم او گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر میهمانی بر خانه مرد نشیند و او خوب میهمانداری نکند، گناهی بر میهمان نیست، اگر رفتار ناشایست وی را بازگو نماید.[6]





«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰)»

**[ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این (دو)، راهی برای خود اختیار کنند]**

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: ایشان کسانی‌اند که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کردند و «و یریدون ان یتخذوا

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۶.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۵.
۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۵.

...» یعنی می‌خواهند به خیری دست یابند.[1]

**يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۱۵۳).**

**[اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان (یکباره) بر آنان فرود آوری؛ البته از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای. پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت؛ سپس بعد از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، گوساله را (به پرستش) گرفتند و ما از آن هم درگذشتیم و به موسی برهانی روشن عطا کردیم]**

۱) در کتاب احتجاج طبرسی از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت شده است که فرمود: خداوند، هنگامی که موسی روی به سوی خدا نهاد، قومی را که با وی از شهر خارج شدند، چون گفتند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»، نابود گردانید و ایشان را پس از آن، بار دیگر زنده کرد.[2]

**فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵).**

**[پس به (سزای) پیمان‌شکنی‌شان و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان (از) انبیا، و گفتارشان که: دل‌های ما در غلاف است (لعنتشان کردیم)، بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک (از ایشان) ایمان نمی‌آورند]**

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ» فرمود: یعنی به دلیل نقض کردنشان پیمانشان را.[3]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۲- احتجاج، ص ۳۴۴.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَقَتْلِهِمُ الانبیا بغَیْرِ حَقٍّ» فرمود: اینان پیامبران را نکشتند، بلکه نیاکانشان و نیاکان نیاکانشان پیامبران را کشته بودند، و اینان نیز بدان تصمیم راضی شدند و خداوند با این کار نیاکانشان، قتل را به پای ایشان نیز نوشت و بر این منوال، هر که به کاری رضایت داشته باشد، آن امر پاگیر وی نیز هست، هر چند که فاعل آن نباشد. دلیل بر این حکم، همچنین قول الهی در سوره بقره است که فرماید: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ انبیا اللّهِ مِن قَبْلُ إِن کُنتُم مُؤْمِنِینَ»[۱] [بگو: پس از چه روی پیامبران خدا را پیش از این می کشید اگر مؤمن هستید] پس اینان خود، پیامبران را نکشته بودند، بلکه به کردار پدرانشان در حق پیامبران خشنود بودند و خداوند، قتل ایشان را به پای اینان نیز نوشت.[۲]

۳) عیاشی از ابی عباس، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر این آیه را بخوانی «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ» خداوند آن را بسر پیش از آن می‌نویسد.[۳] [۴]

۴) ابن بابویه می‌گوید: چنین حدیث گفت محمد بن احمد سنایی که چنین حدیث گفت محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت: از ایشان در باره این قول حق تعالی «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ»[۵] [خداوند بر دل‌های آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] پرسیدم، فرمود: مهم همان سرپوش نهادن بر قلب‌های کافران است به عنوان مجازات کفر ورزیدن ایشان؛ همچنان که رب عز و جل فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً» [ بلکه خداوند، سر به مهر کرده است قلب‌هاشان را به دلیل کفرشان و ایمان نمی‌آورند، مگر بسیار اندک]

**﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا(۱۵۶)﴾**

**[و (نیز) به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند]**

---

۱- بقره/۹۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۴.
۳- مشهود است که بخشی از این حدیث، افتاده و نامفهوم گشته است.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۷.
۵- بقره/۷.

۱) علي بن ابراهيم: فرمود: يعني به اين گفته‌شان كه مريم، فجـور و فاحشگي نموده است.[1]

۲) ابن بابويه از پدرش رحمه الله، از علي بن محمد ابن قتيبـه، از حمـدان بـن سليمان، از نوح بن شعيب، از محمد بن اسماعيل، از صالح بـن عقبـه، از علقمـه، از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود: آيا نگفتند كه: مريم بنت عمران عليها السلام، از مردي نجار به اسم يوسف، باردار شده است؟.[2]

**«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷)».**

[و گفته ايشان كه: «ما مسيح عيسي بن مريم پيامبر خدا را كشتيم» و حال آن كه آنان او را نكشتند و مصلوبش نكردند، ليكن امر بر آنان مشتبه شد و كساني كه در باره او اختلاف كردند، قطعا در مورد آن دچار شك شده‌اند و هيچ علمي بدان ندارند، جز آن كه از گمان پيروي مي‌كنند و يقينا او را نكشتند]

سخن در باره اين موضوع در سوره آل عمران گذشت؛ آن جا كه خداي‌تعـالي فرمايد: «يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ»[3] [اي عيسي! من جان تو بـه كمـال مي‌ستانم و تو را به نزد خود مي‌آورم] و اين حديث حمران بن اعـين از ابـي جعفـر عليه السلام است.

**«وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹)».**

[و از اهل كتاب كسي نيست، مگر آن كه پيش از مرگ خود حتما به او ايمان مي‌آورد و روز قيامت (عيسي نيز) بر آنان شاهد خواهد بود]

۱- تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۶۵.
۲- امالي، ص ۹۲، ح ۳.
۳- آل عمران/ ۵۵.

۱) علی بن ابراهیم: چرا که روایت شده است چون رسول الله صلی الله علیه و آله بازگردد، همه مردمان به وی ایمان آورند.[۱]

۲) همچنین علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از ابی حمزه، از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر! همانا آیه‌ای از قرآن، مرا از پای درآورده است. گفتم: ای امیر! کدام آیه است این؟ گفت: قول خدای تعالی «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» به خدا سوگند که من دستور می‌دهم که یهودی و نصرانی را گردن می‌زنند و آن گاه به چشم خود به آنها خیره می‌شوم و نمی‌بینم که لبانش به شهادت گفتن، تکان بخورد تا آن که جان می‌دهند. گفتم: امیر پاینده باد. این گونه که برداشت کرده‌ای نیست. گفت: پس چگونه است؟ گفتم : عیسی علیه السلام پیش از روز قیامت به دنیا باز می‌گردد و هیچ یهودی یا پیرو دین دیگری نمی‌ماند، مگر پیش از مرگ آن بزرگوار که پشت سر مهدی عجل الله تعالی فرجه به نماز ایستد، به وی ایمان آورد. حجاج گفت: زنده باد، از کجا این را می‌دانی؟ چه کسی به تو گفته است؟ گفتم: این حدیث را محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فرموده است. حجاج گفت: به خدا سوگند که آن را از چشمه‌ای زلال آورده‌ای.[۲]

۳) عیاشی: از حارث بن مغیره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله است.[۳]

۴) مفضل بن عمر: گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» پرسیدم، فرمود: این آیه، مخصوص ما نازل شده است و هیچ یک از فرزندان فاطمه سلام الله علیها نمی‌میرد و از این دنیا خارج نمی‌گردد، مگر آن که به امامت امام اقرار می‌نماید؛ همچنان که فرزندان یعقوب به مقام یوسف اعتراف نمودند، آن گاه که گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا »[۴]ـ[۵] [به خدا سوگند که خداوند، تو را بر ما برگزیده است]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۸.
۴- یوسف/۹۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲۹۹.

۵) ابن سنان از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» در باره عیسی علیه السلام فرمود: ایمان اهل کتاب، همانا به محمد صلی الله علیه و آله است.[1]

۶) مشرقی، با سند خود از چندین تن در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» روایت کرده که: منظور، محمد صلی الله علیه و آله است و هیچ یهودی و نصرانی نمیرد، مگر آن که دریابد وی رسول خداست و وی به او کافر بوده است.[2]

۷) جابر از امام امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» فرمود: هیچ کس از پیروان ادیان مختلف از اولین و آخرین نیست که بمیرد، مگر آن که رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را بر حق دریابد.[3]





فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰).

[پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آن که (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم]

۱) علی بن ابراهیم از ابن محبوب، از عبدالله بن ابی یعفور، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم در زمینش رشد نکند و محصولش پر از جو[4] باشد، به خاطر ستم عمل وی در تصاحب منافع زمین یا ستم کشاورز و اکره[5] است؛ چرا که خداوند فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» و

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۳۱۰ ح ۳۰۲.
۴- احتمالا منظور، گیاهی است شبیه به جو که تو خالیست و هرز و آفت محصول می باشد و در فارسی به آن جو موش می گویند و در عربی، همان نام شعیر را دارد. (مترجمان).
۵- اکره، ج اکار به معنی زراع و کشت کننده است «جمع البحرین، ماده اکر، ج ، ۲۰۸».

منظور، گوشت شتر و گاو و گوسفند است. خدا این گونه آن را نازل کرده و شما نیز همین گونه آن را بخوانید. خداوند این گونه نیست که چیزی را در کتاب خود حلال کند و آن گاه آن را پس از حلال بودن حرام کند، و این گونه هم نیست که چیزی را حرام نماید و آن گاه پس از حرام شدن، حلالش نماید. گفتم: آیا این قول حق تعالی که فرماید: «وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا»[1] [و از گاو و گوسفند، چربی آن دو را بر ایشان حرام کردیم] نیز این گونه است؟ فرمود: آری. گفتم: و اما قول حق: «إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ»[2] [جز آن چه پیش از نزول تورات، اسرائیل (=یعقوب) بر خویشتن حرام ساخته بود] چطور؟ فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می‌خوردند، دچار درد خاصره (تهیگاه یا پهلو) می‌شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی‌خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا دیگری، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم رشد نکند یا محصولش بسیار پر جو باشد، به خاطر ستم وی در تصاحب منافع زمین (زیاده روی در کار کشیدن از زمین) یا ستم وی به کشاورزان و کارگران است، چرا که خداوند می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيراً» یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند را و نیز فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می‌خوردند، دچار درد تهیگاه می‌شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی‌خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.[3]

۳) عیاشی از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم رشد نکند یا



---

۱- انعام/۱۴۶.
۲- آل عمران/۹۳؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵.
۳- کافی، ج ۵، ص ۳۰۶، ح ۹.

محصولش بسیار پر جو باشد، به خاطر ستم وی در تصاحب منافع زمین (زیاده‌روی در کار کشیدن از زمین) یا ستم وی به کشاورزان و کارگران است، چرا که خداوند می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِیلِ اللَّهِ کَثِیراً» یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند را، و نیز فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می‌خوردند، دچار درد تهیگاه می‌شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی‌خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.[1]

﴿إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَیْنَا إِلَى ابراهیم وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَقَ وَیَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِیسَى وَأَیُّوبَ وَیُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَیْمَانَ وَآتَیْنَا دَاوُودَ زَبُوراً (۱۶۳)﴾

[ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو (نیز) وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان (نیز) وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در حدیثی طولانی فرمود: برخی از انبیا الهی پنهان بودند و از این رو نامشان نیز در قرآن نیامده است و همچون پیامبرانی که در آشکارا هدایت می‌نمودند صلوات الله علیهم اجمعین، در قرآن به نام، ذکری از آنان نیست و خداوند می‌فرماید: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ» یعنی آن که آن گونه که نام رسولان آشکارا رسالت کننده را برده‌ام، از رسولان مخفی، نامی به میان نیاوردم...[2]
و این حدیث طولانی است و کامل آن را در تفسیر الهادی آورده‌ایم.

۲) و هم ایشان از علی بن محمد، از یکی از اصحاب وی، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰۳.
۲- کافی، ج ۸، ص ۱۱۵، ح ۹۲.

السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: خداوند بـه محمـد صـلی الله علیـه و آلـه فرمود: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ» و هـر پیـامبری را فرمود تا روش و سنتی اختیار نماید.[1]

۳) عیاشی از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهماالسـلام روایـت کرده است که فرمودند: «أنا أوحيتُ[2] إليک کما أوحيتُ إلى نوح والنبيين من بعـده» من به تو وحی کردم همچنان که به نوح و پیامبران پس از وی وحی نمـودم، و ایـن گونه تمام وحی ها را برای محمد، مجموع گرداند.[3]

۴) ثمالی از امام باقر علیه السلام روایـت کـرده کـه فرمـود: بـین آدم و نـوح پیامبرانی بودند، برخی خلوت گزیده و برخی پرهیاهوتر و با دعوتِ آشـکارتر و از این رو نام خلوت‌گزیدگان، چنان که نام پیامبران دعوت، آشکارا در قرآن ذکر شده است، وارد نشده و به اسم از ایشان یاد نشده است و خدای تعالی فرماید: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» یعنی نام پیامبران کم هیاهوتر را آن چنان که نام پیامبرانِ آشکار دعوت، ذکر شـده، در قرآن نیاورده‌ایم.[4]

۵) شیخ مفید در اختصاص گوید: عبدالله بن سـلّام بـه یهودیـان خیبـر گفـت: چگونه است که ندا دهنده خدای را (پیامبر را)، پیروی نمـی‌کنیـد؟ گفتنـد: ای ابـن سلام! نمی‌دانیم که محمد در آن چه می‌گوید صادق است یا نه؟ گفت: پس در بـاره هستی و هستی آفرین و ناسخ و منسوخ از وی می‌پرسیم که اگر نبی باشد آن گونـه که خود می‌گوید، این مسائل را همچنان پیامبران پیشین، برای مـا شـرح مـی‌دهـد. گفتند: ای ابن سلام! نزد محمد برو تا چون کلامش را نقض کنی، بنگر کـه چگونـه پاسخت را خواهد داد. وی گفت: به حقیقت، شما قومی نادان هستید؛ چرا کـه اگـر این محمدی باشد که موسی و داود و عیسی بن مریم بشارت آمـدنش را داده‌انـد و اگر وی خاتم پیامبران باشد، اگر تمام انس و جن گرد هم آیند تا بر محمد تنها یک

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۱.

۲- علامه مجلسی در بحار الانوار ج ۱۶ ص ۳۲۵ می گوید: شاید در قرائت ایـن دو امـام علیهما السلام (اوحیت = وحی کردم) بوده و یا اینکه نقل به معنی کرده اند را و غرض این که مراد از تشبیه، تشبیه کامل است و هر آن چه که به پیامبران نازل شده بود ،به محمد صلی الله علیـه نیـز وحی شد.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۵.

حرف یا یک آیه را پاسخ گویند و رد کنند، به اذن الهی هرگز نتوانند. گفتند: راست می‌گویی ای ابن سلام، پس چاره چیست؟ گفت: تورات را برایم بیاورید و تورات را آوردند و او هزار و چهل و چهار مساله از تورات، یادداشت نمود و با آن نزد پیامبر آمد و پس از نماز صبح روز دوشنبه در محضرش نشست. گفت: سلام بر تو ای محمد! نبی اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ گفت: و بر پیروان هدایت، سلام و رحمت و برکات خدا. که هستی؟ گفت: من عبدالله بن سلّام هستم از سران بنی اسرائیل و کسی که تورات خوانده و فرستاده یهودیان نزد تو هستم با آیاتی از تورات که حقیقت آن را برای ما بگویی تا تو را از نیکوکاران دانیم.

پیامبر فرمود: سپاس خدای را بر تمام نعمت‌هایش. ای ابن سلام! آیا به راستی سئوال داری یا به قصد سرسختی و لجاجت در سئوال آمده‌ای؟ گفت: بلکه سئوال دارم، ای محمد! فرمود: بر روش گمراهی یا بر رهیافتگی؟ گفت: بلکه بر روش رهیافتگی، ای محمد! آن گاه پیامبر فرمود: پس بپرس آن چه را که خواهی. ابن سلام گفت: نشان انصاف توست ای محمد! از خود مرا خبر ده، آیا نبی هستی یا رسول؟ فرمود: من، هم نبی هستم و هم رسول، و در قرآن می‌فرماید: «مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ»[1] [برخی از آنان را (ماجرایشان را) بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم] ابن سلام گفت: راست گویی ای محمد! پس بگو بدانم که عشرون (بیست) چیست؟ و نبی اسلام فرمود: عشرون آن است که زبور در بیست روز گذشته از ماه رمضان بر داود نازل شد و این در قرآن آمده که می‌فرماید: «وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» و این حدیث، طولانی است.[2]

**﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا(١٦٥)﴾**

[پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از (فرستادن) پیامبران در مقابل خدا (بهانه و) حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است]

۱- غافر /۷۸.
۲- اختصاص، ص ۴۲.

۱) تحف العقول از امام ابو الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل، خلق را بیهوده نیافرید و بی‌هدف رهایشان نساخت و محض بازیچه، حکمت خود را پدیدار ننمود و این در قول الهی خبر داده شده که فرمود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»[۱] [آیا گمان برده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم] و اگر کسی بگوید: آیا خدا نمی‌دانست هر یک از بندگان چه خواهد شد که ایشان را آزمود؟ گویم: آری، خدا سرانجام ایشان را پیش از پیدایش ایشان می‌دانست، چه خود می‌فرماید: «و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»[۲] [ و اگر بار دیگر به این دنیا می‌آمدند، به همان چه از آن نهی شده بودند، باز می‌گشتند] و همانا ایشان را آزمود تا عدل خویش را به ایشان نشان دهد و عذابشان نکند، مگر به حجت و برهانی پس از کردار، و خود می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا »[۳] [و اگر پیش از آن ایشان را عذاب می‌کردیم، می‌گفتند که خداوندا! پس چرا رسولانی برای ما فرستادی] و می‌فرماید «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ»[۴] [ و ما عذاب نمی‌کردیم، مگر آن که از قبل رسولی فرستاده باشیم] و نیز فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» [فرستادگانی نوید دهنده و زنهار آورنده] پس آزمایش از جانب خداوند، همراه با توانایی و استطاعتی است که به بنده‌اش عطا فرموده و آن باور به نهادن انسان بین جبر و اختیار (واگذاری امر وی به خودش) است و قرآن، چنین سخن رانده و احادیث روایت شده از ائمه آل رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم نیز بر این قرار است.[۵]

**لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶)،**

**[لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند و کافی است**

---

۱- مومنون/۱۱۵.
۲- انعام/۲۸.
۳- طه/۱۳۴.
۴- اسراء/۱۵.
۵- تحف العقول، ص ۳۵۰.

خدا گواه باشد]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیه، این گونه نازل شد که «لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ ـ فی علی علیه السلام ـ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» [اما خدا گواه است به آن چه بر تو نازل کرد ـ در باره علی ـ به دانش خود نازلش کرد و فرشتگان شهادت می‌دهند و خود شهادت خدا، بسنده است][1]

۲) عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گوید: «لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ ـ فی علی ـ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» [اما خدا گواه است به آن چه بر تو نازل کرد ـ در باره علی ـ به دانش خود نازلش کرد و فرشتگان شهادت می‌دهند و خود شهادت خدا، بسنده است].[2]



«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)»

[بی‌تردید کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند* کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، * مگر راه جهنم، که همیشه در آن جاودانند؛ و این (کار) برای خدا آسان است* ای مردم! آن پیامبر (موعود)، حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است. پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. واگر کافر شوید (بدانید که) آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست، و خدا دانای حکیم است]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۶.

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد که: «إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ ــ آل محمد حقهم ــ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلاَّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» [همانا کسانی که کفر ورزیدند و به ستم ستاندند ــ حق خاندان محمد را ــ این گونه نیست که خداوند ایشان را ببخشد و به راهی هدایتشان کند * مگر راه جهنم که در آن جاویدان بپایند و این بر خداوند آسان است] و آن گاه فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ ــ في ولاية علي ــ فَآمِنُواْ خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُواْ ــ بولاية علي ــ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» [ای کسانی که رسول از جانب خدا حقیقت را برای شما آورد ــ در باره ولایت علی ــ ایمان بیاورید که برای شما بهتر است و اگر کفر ورزید ــ به ولایت علی ــ هر آینه هر آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدای تواناست].[1]

۲) عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌گفت: جبرئیل این آیه را چنین فرو آورد که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ ــ آل محمد حقهم ــ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً» تا آن جا که فرماید: «يَسِيرًا» [ همانا کسانی که کفر ورزیدند و به ستم ستاندند ــ حق خاندان محمد را ــ این گونه نیست که خداوند ایشان را ببخشد و به راهی هدایتشان کند] تا آن جا که فرماید: [آسان است] و آن گاه فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ ــ في ولاية علي ــ فَآمِنُواْ خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُواْ ــ بولاية علي ــ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» [ ای کسانی که رسول از جانب خدا حقیقت را برای شما آورد ــ در باره ولایت علی ــ ایمان بیاورید که برای شما بهتر است و اگر کفر ورزید ــ به ولایت علی ــ هر آینه هر آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست و خداوند، دانا و حکیم است].[2]

۳) علی بن ابراهیم گوید: ابو عبدالله علیه السلام این گونه آیه را خواند که: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ ــ آل محمد حقهم ــ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ» تا آخر آیه.[3]



---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۵۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۶.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴) طبرسی: «قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ» گفته‌اند: بـه ولایتـی از (جـنس) امـر پروردگار بلند مرتبه به ولایت او، و این به نقل از ابو جعفر باقر علیه السلام است.[1]

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلاَ تَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»

[ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز (سخن) درست مگویید. مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست]

۱) طبرسی می‌گوید: مسیح به این اسم نامیده شده، زیـرا کـه ممسـوح[2] البـدن یعنی سترده تن از آلودگی‌ها و ناپاکی‌هاست و این از پیامبر صـلی الله علیـه و آلـه روایت شده است.[3]

۲) محمد بن یعقوب گوید: از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بـن عیسی، از حجال، از ثعلبه، از حمران روایت شده است که گفت: از ابا عبـدالله امـام صادق علیه السلام در بـاره قـول الهـی «و روح منـه» پرسـیدم، فرمـود: آن روح خداوند است، ریخته شده در قالب خلقت، که خداوند، آن را در آدم و عیسی خلق نمود.[4]

«فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُوا ثَلاَثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلاً (۱۷۱)»

[پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید (خدا) سه‌گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است؛ منزه از آن است که برای او فرزندی باشد. آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است، از آن اوست و

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۵.

۲- در مجمع آمده است، اما دجال به اسم مسیح خوانده شد؛ زیرا که چشم چپ و راستش، ممسوح یعنی "سترده شده" بود و عیسی مسیح تمام تنش از آلودگی و ناپاکی "سترده شده" بود.

۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۶.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲.

خداوند، بس کارساز است]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ انتَهُواْ» فرمود: خطاب به کسانی است که به خدایی الله و عیسی و مریم قائل بودند و خداوند فرمود: «انتَهُواْ خَيْراً لَّكُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلَـهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَات وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَفَى بِاللّهِ وَكِيلاً».[1]

«لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْداً لِّلّهِ وَلاَ الْمَلآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيهِ جَمِيعاً (۱۷۲)».

[مسیح از این که بنده خدا باشد، هرگز ابا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب (نیز ابا ندارند) و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد]

۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْداً لِّلّهِ» فرمود: لایستنکف یعنی ابا نمی‌کند از این که بنده خدا باشد «وَلاَ الْمَلآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيهِ جَمِيعاً».[2]

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُواْ وَاسْتَكْبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلُيماً وَلاَ يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللّهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً (۱۷۳)».

[اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام (و کمال) خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می‌بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند، آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت]

۱) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب: ابو الورد از امام باقر علیه السلام نقل

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۶.

می‌کند «وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ» یعنی برای خاندان محمد علیهم السلام.[1]

**﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا (۱۷۵)﴾**

[ای مردم! در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم]

۱) عیاشی از عبدالله بن سلیمان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» پرسیدم، ایشان فرمودند: برهان، محمد صلی الله علیه و آله است و نور، علی علیه السلام. گوید: پرسیدم و «صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا» چیست؟ فرمود: صراط مستقیم، علی علیه السلام است.[2]

۲) علی بن ابراهیم گوید: نور، امامت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است و گوید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا» و ایشان کسانی هستند که به رشته ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام چنگ زدند.[3]

**﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)﴾**

[از تو (در باره کلاله) فتوا می‌طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می‌دهد:

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۷.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۶.

**اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می‌برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد. پس اگر (ورثه فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است. خدا برای شما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شوید و خداوند به هر چیزی داناست]**

۱) علی بن ابراهیم گوید: از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اُذینه، از بکیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مردی فوت شود و خواهری داشته باشد، بر اساس آیه، نصف ماترک به شکل کامل از آن وی است. همچنین است اگر دختری باشد، همین ارث را می‌برد و نصف دیگر ماترک اگر وارث دیگری نزدیک‌تر از آن خواهر یا دختر نداشته باشد، به طریق خویشاوندی به وی رسد و اگر به جای خواهر، برادری باشد، بر اساس آیه، همه میراث را به کلی می‌گیرد که خدای تعالی فرمود: «وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ» و اگر دو خواهر باشند، دو ثلث را کامل می‌گیرند و یک سوم باقی‌مانده را به طریق خویشاوندی می‌گیرند، و اگر جمع خواهران و برادرانی باشند، مذکر، دو برابر سهم مونث ارث می‌برد و همه این موارد در صورتی که میت، فرزند، والدین یا زوجه‌ای نداشته باشد.[۱]

۲) عیاشی از بکیر بن اعین نقل می‌کند که نزد امام باقر علیه السلام بودم و مردی وارد شد و گفت: در باره دو خواهر و یک شوهر، حکم ارث چیست؟ حضرت فرمود: زوج، نصف ماترک را می‌برد و دو خواهر، مابقی را. مرد گفت: مردم این گونه نمی‌گویند. فرمود: پس چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند برای دو خواهر، دو ثلث است و برای شوهر، نصف و تقسیم بر هفت می‌کنند. حضرت گفت: چرا این گونه می‌گویند؟ گفت: زیرا که خداوند برای دو خواهر، دو سوم قرار داده و برای شوهر نصف. حضرت فرمود: ایشان چه خواهند گفت اگر به جای دو خواهر یک برادر بود؟ گفت: می‌گویند برای شوهر، نصف و هر چه بماند برای برادر. حضرت فرمود: یعنی از فرمان خدا به کل ارث، به برادر تنها نصف می‌دهند و از امر خدا به شوهر، دو سوم، یعنی چهار قسمت از هفت قسمت را می‌دهند؟! مرد گفت: در کجا خدا چنین چیزی گفته است؟ فرمود: آیه‌ای که در آخر سوره نساء است،

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۷.

بخوان که می‌فرماید: «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ یَرِثُهَآ إِن لَّمْ یَکُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِن کَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» گوید: پس ابو جعفر علیه السلام گفت: بنابراین شایسته بود که از این مال برای همسر، نصف را قرار می‌دادند و آن گاه بر نه تقسیم می‌کردند. مرد گفت: همین طور می‌گویند. راوی گوید: ابو جعفر علیه السلام گفت: پس این گونه می‌گویند! گوید: آن گاه رو به من کرد و گفت: ای بکیر! شاهد علم فرایض ارث بودی؟ گوید: گفتم چیزی که نزد من باطل است (کارآیی ندارد)، به چه کارم آید؟ فرمود: در آن دقت کن که چون نظیر این پیش آمد کرد، در حل آن یاری‌ات می‌کند.[1]

۳) حمزه بن حمران روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره کلاله پرسیدم و ایشان فرمود: تا زمانی که والدین و فرزندی نداشته باشد، این حکم، جاری است.[2]

۴) محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مردی مادرش و پدرش و پسرش یا دخترش را ترک نماید (فوت کند)، و اگر او یکی از این چهار تن را ترک کند، او مصداق آن کسی که خداوند در آیه «قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَةِ» فرموده است، نمی‌باشد؛ چرا که با وجود مادر و یا پدر و یا فرزند دختر یا پسر، کسی ارث نمی‌برد، مگر زوج یا زوجه متوفی، و زوج اگر فرزندی به همراه وی نباشد، از نصف، کمتر سهم نمی‌برد و زوجه اگر فرزندی به همراه نداشته باشد، کمتر از ربع، سهم نمی‌برد.[3]

۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در باره آیه «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ یَرِثُهَآ إِن لَّمْ یَکُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِن کَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» روایت می‌کند که فرمود: منظور حق‌تعالی، خواهر از پدر و مادر و یا خواهر از پدر است که نصف ما ترک را ارث می‌برد و برادر از خواهر ارث می‌برد، اگر

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۰۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۰۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۱۰.

خواهر، فرزندی نداشته باشد و اگر جمع خواهران و برادرانی باشند، مذکر، دو برابر مونث ارث می‌برد و ایشان کسانی‌اند که بر سهمشان افزوده می‌شود و از سهمشان کاسته می‌گردد و همچنین فرزندانشان نیز بر سهمشان افزوده و از سهمشان کاسته می‌شود.[1]

۶) زراره روایت کرده که گفت: امام علیه السلام فرمود: به تو خبر خواهم داد و چیزی را از تو باز نمی‌دارم و آن چه که می‌گویم به خدا حق است. فرمود: آن که اگر مادر یا پدر یا پسر یا دخترش را ترک کند، یعنی اگر یکی از این چهار تن را ترک نماید (فوت کند و وی بر جا ماند) او آن که خداوند در آیه «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» قصد کرده، نمی‌باشد و با وجود پدر یا مادر یا پسر یا دختر، شخص دیگری جز زوج یا زوجه، ارث نمی‌برد و برادر از خواهر ارث می‌برد، اگر فرزندی نداشته باشد، یعنی تمام مالش را.[2]

۷) بکیر گوید که مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و در باره زنی پرسید که پس از مرگش، همسرش، برادرانش از مادرش و خواهری از پدرش برجای مانده بودند. حضرت فرمود: برای زوج، نصف می‌باشد؛ یعنی سه سهم، و برای برادران از مادر، یک سوم، برابر دو سهم و به خواهر از پدر نیز یک سهم از مجموع شش سهم تعلق می‌گیرد. مرد گفت: فرایض ارث زید و ابن مسعود و فرایض ارث عامه و قضات بر خلاف این است، ای ابا جعفر! ایشان می‌گویند: برای خواهر از پدر و مادر سه سهم است از مجموع شش سهم که تا هشت سهم نیز افزایش می‌یابد! ابو جعفر فرمود: چرا چنین می‌گویند؟ گفت: براساس آیه «وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ». ابو جعفر فرمود: اگر شما بر امر خدا برهان می‌آورید، پس چرا حق برادر را کم کردید؛ زیرا که خداوند برای خواهر، نصف قرار داده؛ حال آن که برای برادر، کل را قرار داده و کل بیشتر از نصف است. خداوند فرماید: «فَلَهَا نِصْفُ» و برای برادر فرماید: «وَهُوَ يَرِثُهَا» یعنی تمام مال خواهر را اگر او را فرزندی نباشد، و شما به کسی که خداوند برای او کل سهم‌الارث را نهاده، در برخی تقسیم ارث‌هایتان هیچ نمی‌دهید و برای کسی که خداوند برای او نصف سهم‌الارث را نهاده، تمام می‌بخشید؟![3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۳۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۳۱۳.

# سوره مائده

سوره مائده مدنی است، به جز آیه ۳ که در حجة الوداع
در عرفات نازل شده است. تعداد آیات آن ۱۲۰ آیه
و بعد از فتح مکه نازل شده است

# فضیلت و ثواب قرائت سوره مائده

۱) ابن بابویه با سند خود از ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که سوره مائده را در هر پنجشنبه بخواند، ایمانش به ستم آلوده و آمیخته نگردد و برای خدا شریکی نگیرد.[۱]

۲) عیاشی از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمود: سوره مائده، دو یا سه ماه پیش از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد. در روایتی از زراره، از ابی جعفر علیه السلام نظیر همین روایت آمده است.[۲]

۳) عیسی بن عبدالله از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: بخش‌هایی از قرآن، بخش‌هایی دیگر را نسخ می‌کرد و جز این نبود که امر رسول الله صلی الله علیه و آله پایان دهنده آیه نسخ شده می‌گشت و از آخرین سوره‌هایی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، مائده بود که پیش از خود را نسخ نمود و چیزی آن را نسخ نکرد و این سوره در حالی بر پیامبر نازل شد که وی بر استر شهبای (سفید آمیخته به سرخ و سیاه) خود سوار بود و وحی بر استر گران آمد به نحوی که باز ایستاد و شکمش به تدلّی[۳] آمد و به طرف زمین خم شد و تا جایی که دیدم، نافش کم مانده بود به زمین بساید و رسول الله صلی الله علیه و آله از هوش رفت، به طوری که دستش را به ذؤابه[۴] شیبه بن وهب جمحی نهاد و سپس بیهوشی از رسول خدا برداشته شد و حضرت، سوره

---

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱.
۳- تدلّی، به سمت پایین آویزان شد.
۴- الذؤابه، پیشانی و گفته شده محل رویش موی پیشانی است، جمع آن ذوائب. «لسان العرب ماده ذأب».

مائده را بر ما قرائت نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله بدان عمل کرد و ما نیز عمل نمودیم.[1]

۴) ابی جارود، از محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هر که سوره مائده را در هر پنجشنبه خواند، ایمانش به ستم آمیخته نگردد و برای خدا شریکی نگیرد.[2]

۵. شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از حماد، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که شنیدم حضرت می‌گفت: عمر بن خطاب، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را گرد آورد و علی علیه السلام نیز در میان ایشان بود و گفت: رایتان در باره مسح بر دو پای پوش چیست؟ مغیرة بن شعبه برخاست و گفت: دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله بر دو پای پوش مسح می‌کرد. علی علیه السلام گفت: قبل از مائده یا بعد از آن؟ مغیره گفت: نمی‌دانم. علی علیه السلام فرمود: کتاب خدا از دو پای پوش پیشی گرفت. همانا مائده دو یا سه ماه پیش از رحلت رسول مکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.[3]

۶) از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث است که فرمود: هر که مائده را بخواند، به اجر، ده حسنه به وی عطا گردد و ده سیئه از وی پاک گردد و ده درجه وی را بالاتر ببرند به تعداد تمام یهودیان و نصرانیانی که زنده‌اند و نفس می‌کشند.[4]



---
۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.
۳- تهذیب، ج ۱، ص۳۶۱، ح ۱۰۹۱ .
۴- مصباح کفعمی، ص ۵۸۲ و مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۷.

# تفسیر سوره مائده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...(۱)»

**[ای کسانی که ایمان آورده اید! به قراردادها (ی خود) وفا کنید]**

۱) عیاشی: از سماعه، از اسماعیل بن زیاد سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی صلوات الله علیهم که فرمود: در قرآن، هیچ آیه ای با این عبارت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیست، مگر این که در تورات: «یا أیها المساکین» [ ای بیچارگان] در برابر آن است.[۱]

۲) از نضر بن سوید، از یکی از اصحاب شیعه، از عبدالله بن سنان روایت کرده، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» پرسیدم، فرمود: منظور، عهود یعنی پیمان‌هاست. ابن سنان همین حدیث را روایت کرده است.[۲]

۳) عکرمه روایت کرده است که: خداوند بلند مرتبه هیچ گاه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نازل نکرده است، مگر آن که رأس آن گروه علی بن ابی طالب علیه السلام است.[۳]

۴) از عکرمه، از ابن عباس روایت شده که گفت: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نازل نشده، مگر علی علیه السلام شریف و امیر آن آیه است و به حق که خداوند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در چندین مکان عتاب کرده و علی علیه

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۶ ؛حلیه الاولیاء ج ۱، ص ۶۴ ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱ ، ح ۷۸.

السلام را جز به نیکی یاد نکرده است.[۱]

۵) و از طریق مخالفان: موفق بن احمد با سند خود از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: خدای تعالی در قرآن هیچ آیه‌ای نازل نکرد که در آن بگوید «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» مگر آن که علی بن ابی طالب علیه السلام شریف و امیر آن آیه باشد.[۲]

۶) در صحیفة الرضا علیه السلام حضرت می‌فرماید: در قرآن آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» نیامده، مگر آن که در حق ما باشد.[۳]

۷) عیاشی از جعفر بن احمد، از عمرکی بن علی، از علی بن جعفر بن محمد، از برادرش موسی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «در قرآن هیچ آیه‌ای با این عبارت: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» = هان ای مؤمنان» نیست، مگر که در تورات: هان ای بیچارگان! (در برابر آن) است».[۴]

۸) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در «أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» عقود به معنی عهود است.[۵]

۹) هم او از حسین بن محمد بن عامر، از معلّی بن محمد بصری، از ابن عمیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» فرمود: «همانا رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان عهد بست برای علی علیه السلام به جانشینی در ده محفل جداگانه و آن گاه این آیه نازل شد که «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» که ای کسانی که ایمان آوردید! وفادار باشید به پیمان‌هایی که بر شما بسته شد، برای امیرالمؤمنین علیه السلام».[۶]

**أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱).**

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸ ح ۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۹، ح ۵۱ / ۷۰ و ۷۴ و ۷۷.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۸.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۸.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸.

**[برای شما (گوشت) چهارپایان حلال گردیده، جز آن چه (حکمش) بر شما خوانده می‌شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام حلال بشمرید. خدا هر چه بخواهد فرمان می‌دهد]**

۱) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از یکی از امامان امام باقر یا امام صادق یا ابی عبدالله علیهم السلام در باره آیه «**أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ**» پرسیدم و ایشان فرمود: جنین در شکم مادرش، چون موی برآورد و پرز بر آرد، پس پاکی (به خوبی سر بریدن) آن، همان پاکی مادرش است و این است معنایی که خداوند اراده کرده است.[1]

این حدیث را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده و گوید: یکی از دو امام علیهما السلام را پرسیدم و... نظیر همین روایت.[2]

ابن بابویه در الفقیه به اسناد از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام مثل همین روایت را نقل می‌کند.[3]

۲) عیاشی به سند خود از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که در باره آیه «**أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ**» فرمود: آن چه که در شکم است و مادرش ذبح می‌گردد و آن را در شکم می‌یابند.[4]

۳) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «**أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ**» فرمود: منظور، جنین‌هایی است که در شکم چهارپایان است و امیرالمؤمنین علیه السلام دستور می‌داد جنین‌ها را بفروشند.[5]

۴) هم او، به نقل از احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام در باره آیه «**أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ**» روایت می‌کند که فرمود: جنین در شکم مادرش، چون موی بر آورد و پرز برآرد، پاکی (به خوبی سر

---

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۵۸، ح ۲۴۴.
۲- کافی، ج ۶، ص ۲۳۴، ح ۱.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰۹، ح ۹۶۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۳۱۸، ح ۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۱۰.

بریدن) آن، همان پاکی و حلال شدن مادرش است.[1]

۵) وهب بن وهب، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: از علی امیرالمؤمنین علیه السلام در باره خوردن گوشت فیل و خرس و میمون پرسیدند و ایشان فرمودند: این‌ها از چهارپایان اهلی که خورده شوند، نمی باشند.[2]

۶) مفضل روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» پرسیدم و فرمود: « البهیمه» در این جا به معنای«ولی» و « الانعام» به معنای «مؤمنان» است.[3]

۷) علی بن ابراهیم گوید: در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» منظور این است که: جنین در شکم مادرش، چون موی برآورد و پرز برآرد، پاکی آن، همان پاکی مادرش است و این است معنایی که خداوند، اراده کرده است.[4]

۸) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: منظور، جنین‌های چهارپایان است که چون مو درآورده، از شکم مادر خارج می‌گردد و حال آن که پاکی (به خوبی سر بریدن) مادر وقتی زنده بوده، فراهم گشته و اکنون پاکی این جنین نوزاد، همان پاکی مادرش است.[5]

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لا الْهَدْيَ وَ لا الْقَلائِدَ وَ لا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲)﴾.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام و قربانی بی‌نشان و قربانی‌های گردن‌بند دار و راهیان بیت الحرام را که فضل و خشنودی

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۳.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸.
۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۰.

پروردگار خود را می‌طلبند، نگه دارید و چون از احرام بیرون آمدید، (می‌توانید) شکار کنید و البته نباید کینه توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، شما را به تعدی وادارد و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت‌کیفر است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: شعائر، احرام و طواف و نماز در مقام ابراهیم و سعی بین صفا و مروه است و همه مناسک از شعائر هستند. از جمله شعائر، این است که مرد، شتر یا گاو قربانی را پیش آورد و کوهان آن را بزند یا به جامه‌ای بپوشاندش یا حمایلی قلاده آن کند تا مردم بدانند که هدْی است و هیچ کس پیش راه آن قرار نگیرد و همانا شعائر به این اسم نامید شده به قصد «اشعار» مردم، تا آن را درک کنند و بشناسند. در قول حق تعالی «لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ» منظور، ذوالحجه است که از ماه‌های حرام است و قول حق تعالی «وَلاَ الْهَدْيَ» قربانی است که چون احرام کنند، پیش رانند و قول حق تعالی «وَلاَ الْقَلاَئِدَ» گوید: پای‌پوشی را که با آن نماز خوانده است را به گردنش می‌آویزد و قول حق‌تعالی «وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ» گوید: کسانی که گرد خانه خدا حج می‌کنند.[1]

۲) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود که این آیه در باره مردی از بنی ربیعه به نام حُطَم نازل شده است.[2] فرّاء می‌گوید: عادت عرب این بود که صفا و مروه را از شعائر نمی‌دانست و بین آن دو طواف نمی‌کردند و خداوند ایشان را از این کار نهی کرد و این از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است در باب آیه «وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ».[3]

۳) طبرسی در باره آیه «وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ» گوید: ابن عباس گفته است نزد اکثر مفسرین: در باره هر کسی است که به قصد حج حرکت نماید. ضحاک و ربیع نیز همین را گفته‌اند. آن گاه می‌گوید: و در این اختلاف است و گفته شده است که این آیه، نزد اکثر مفسرین، به آیه «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[4] [مشرکین را بکشید هر کجا که ایشان را یافتید] نسخ شده است، و گفته شده است

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸.
۲- تفسیر الطبری، ج ۶، ص ۵۸.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.
۴- توبه/۵.

که نه چیزی از این سوره، نسخ شده است و نه چیزی از این آیه، چرا که جایز نیست مشرکان در ماه‌های حرام مورد حمله جنگ قرار گیرند، مگر آن که خود آغازگر باشند. آن گاه طبرسی گوید که این قول از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است.[1]

۴) عیاشی از موسی بن بکر، از یکی از رجال حدیث روایت کرده که زید بن علی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و همراه خود نامه‌هایی از اهل کوفه داشت که وی را نزد خود می‌خواندند و او را از اجتماع خود آگاه کرده و به خروج به سوی ایشان امر کردند و ابی جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی حلال را حلال کرد و حرام را حرام نمود و مثل‌هایی زد و سنت‌هایی برپا داشت و امام عالم به امر خود را در زمینه طاعاتی که واجب نمود، در شبهه‌ای قرار نداد، تا مبادا که سبقت جوید پیش از آن که گاه آن فرا رسد و یا مجاهدت آغاز کند پیش از حلول زمان آن، و حق تعالی در باره صید فرموده است «لاَ تَقْتُلُواْ الصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ»[2] [شکار مکنید در حالی که احرام بسته اید] و آیا کشتن صید، بدتر است یا کشتن نفس حرام؟ و خداوند برای هر یک جایگاهی نهاده است و می‌فرماید: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ» و می‌فرماید: «لاَ تُحِلُّواْ شَعَآئِرَ اللّهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ» و ماه‌ها را شماری معلوم قرار داد و چهار ماه را حرام قرار داد و فرمود: «فسیحوا فی الارض اربعه اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله»[3] ـ[4] [ و در زمین چهار ماه با آزادی گردش کنید و بدانید که شما خدای را به عجز آورنده نباشید].

۵) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ» فرمود: شکار را برای ایشان پس از آن که حرام نموده بود، با خروج از احرام، حلال نمود. گوید: پیش از این حدیثی در باره قول حق تعالی «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ» ذکر شد.[5]

۶) همچنین علی بن ابراهیم در باره آیه «وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُواْ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى» گوید: یعنی دشمنی قریش در غزوه حدیبیه که شما را از مسجد الحرام بازداشتند، شما را بر آن ندارد که دست درازی





---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۵.
۲- مائده/۹۵.
۳- توبه/۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۴.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۹.

کرده و به ایشان ستم نمایید. «وَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی وَلا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ» و آن گاه این آیه به این قول الهی نسخ شد که می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» [۱]-[۲] [مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید].

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)»

[بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا کشته شده باشد و (حیوان حلال گوشت) خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آن چه درنده از آن خورده باشد، مگر آن چه را (که زنده دریافته و خود) سر ببرید و (همچنین) آن چه برای بتان سربریده شده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیله تیرهای قرعه؛ این (کارها همه) نافرمانی (خدا)ست. امروز کسانی که کافر شده‌اند، از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی‌آن که به گناه متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]

۱) شیخ مفید با سند خود از ابی حسین اسدی، از سهل بن زیاد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت کرده که از ابی جعفر محمد بن علی‌الرضا علیهما السلام در باره آن چه برای غیر خدا حلال شده، پرسیدم فرمود: آن چه برای صنم (بت تراشیده و ساخته شده) یا وثن (بت طبیعی نظیر صخره) یا درختی ذبح شده، خداوند آن را به مانند مردار و خون و گوشت خوک، حرام کرده است. «فَمَنِ اضْطُرَّ




۱- توبه/۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۹.

غَیْرَ بَاغٍ وَلاَ عادٍ فَلا إِثْمَ»[1] [ و هر که ناچار شد نه به ستمگری و نه به تعدی، گناهی بر وی نیست که گوشت مردار بخورد] گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه زمان، مردارخوری برای مضطر حلال می‌گردد؟ فرمود: پدرم از پدرش و ایشان از پدرانشان حدیث گفتند که از رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما در سرزمینی هستیم و گرسنگی امانمان را می‌برد. چه زمان، خوردن مردار برایمان حلال می‌گردد؟ حضرت فرمودند: اگر اصطباح نکرده (غذای چاشت نخورده باشید) و اغتباق[2] ننموده باشید (غذای شام نخورده باشید) و نخواهید گیاهی را از ریشه برکنید، می‌توانید با مردار خود را حفظ کنید.

عبدالعظیم گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا! معنای قول حق‌تعالی «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلاَ عادٍ» چیست؟ فرمود: العادی به معنای سارق است و الباغی به معنای کسی است که به قصد عیاشی و خوشگذرانی به شکار می‌رود، نه این که روزی خانواده‌اش را به‌دست آرد و این دو اگر مجبور شوند، حق ندارند مردار بخورند و مردار همچون حالت اختیار، در حال اضطرار هم بر ایشان حرام است و نیز حق ندارند در سفرشان نماز یا روزه را تقصیر کنند و بشکنند.

گوید: گفتم: اما آیه «وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّیَةُ وَالنَّطِیحَةُ وَمَا أَکَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَکَّیْتُمْ» چه؟ فرمود: منخنقه آن است که گلویش فشرده شود تا آن که بمیرد و موقوذه آنست که بیمار گردد و مریضی، آن را بر زمین افکند، به گونه‌ای که جنبشی در آن نباشد و متردیه آن حیوانی است که از مکان بلندی به پایین پرتاب شده است یا آن که از پرتگاه کوهی به زیر افتد یا در چاه بیفتد و بمیرد و نطیحه آنست که چهارپایی دیگر آن را شاخ زده و مرده باشد و نیز حیوانی که درندگان، بخشی از آن را خورده باشند و مرده باشد و آن چه که برای تندیس ها قربانی شده باشد، همچون حیوانی که به پای شمایل‌های سنگی یا صنم قربانی کنند؛ مگر آن چه که زکات آن داده شده باشد و بدینسان پاکیزه گردد.

گوید: گفتم: و «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ» چه؟ فرمود: در جاهلیت، یک شتر را

۱- بقره/۱۷۳.

۲- اصطباح، خوردن صبوح و آن غذای چاشت است و اغتباق خوردن غبوق و آن غذای شامگاه است.

ده نفری می‌خریدند و آن را با قداح (تیر قماربازی ناتمام تراشیده و پر و پیکان ننهاده) بین خود تقسیم می‌کردند و این تیرها ده تیر بود که هفت تیر، نصیب داشت و سه تیر، هیچ نصیبی نداشت و آن تیرهایی که نصیب داشتند: فَذّ، تـوأم، نـافِس، حِلس، مُسبِل، مُعلّی و رقیب نام داشتند و آن سه تیر بی‌نصیب، سفیح و منیح و وَغد نام داشتند. ایشان تیرها را بین خود می‌گرداندند و کسی که تیری بـه نـامش در می‌آمد که نصیبی نداشت، یک سوم بهای خرید شتر را می‌پرداخت و ده نفر هر یک به بهره خود تیری را می‌کشید تا آن که تیرهای بدون نصیب بـه سـه نفـر از ایشان بیفتد و بهای شتر را به گردن ایشان می‌نهادند و آن گاه نحرش مـی‌کردنـد و هفـت نفری که در پرداخت بهایش هیچ هزینه‌ای نداده بودند، آن را می‌خوردنـد و بـه آن سه تن نیز که بهایش را تامین کردند، هیچ نمی‌دادند و زمانی که اسلام آمـد، خـدای تعالی این قمار بازی را نیز در جمله چیزهایی که حرام نمود، حرام کـرد. و خـدای تعالی فرمود: «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» یعنی حرام است.[1]

ابن بابویه همین حدیث را در الفقیه از عبدالعظیم، از امـام بـاقر علیـه السـلام روایت می‌کند.[2]

۲) ابن بابویه از احمد بن زاید بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمـد بن هشام بن المودّب و نیز علی بن عبدالله الوراق و حمزه بن محمد بـن احمـد بـن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفتند: علی بن ابراهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت از پدرش، از ابـی احمد[3] محمد بن زیاد ازدی و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی همگی از ابان بـن عثمان احمر، از ابان بن تغلب، از ابی جعفر محمد بن علی باقر صـلوات الله علیهمـا نقل کردند که در باره آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» فرمـود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» که معلوم است «وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِـهِ» یعنی آن چه برای بت‌ها قربانی شده است و اما «الْمُنْخَنِقَةُ» مجوسیان، قربانی شـده نمی‌خوردند، بلکه مرده می‌خوردند و گاو و گوسفند را خفه می‌کردند و چون خفـه می‌شد و می‌مرد، آن را می‌خوردند. «وَالْمُتَرَدِّيَةُ» چشم‌های حیوان را می‌بستند و آن

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۸۳، ح ۳۵۴.
۲- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۶، ح ۱۰۰۷.
۳- وی ابو احمد محمد بن ابی عمیـر ازدی اسـت. «ن ک. رجـال نجاشـی ، ص ۳۲۶ ،ت ۸۸۷».

را از بامی به پایین می‌انداختند و چون مـی‌مـرد، آن را مـی‌خوردنـد. «وَالنَّطِيحَـةُ» قوچ‌ها را به جنگ شاخ زنی مـی‌انداختنـد و چـون یکـی از آنهـا مـی‌مـرد، آن را می‌خوردند. «وَمَا أَكَـلَ السَّـبُعِ إِلاَّ مَـا ذَكَّيْـتُمْ» و ایشـان آن چـه را گـرگ و شـیر می‌کشت، می‌خوردند و خداوند این امر را حرام نمود «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» ایشان برای آتشکده‌ها قربانی می‌کردند و قریش نیز درخت و صخره‌ها را می‌پرستیدند و برایشان قربانی می‌کردند. «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» گوید: ایشان شتری را می‌آوردند و بدن او را به ده بخش، تقسیم‌بندی می‌کردند آن گـاه گـرد آن جمـع می‌شدند و تیرهایی را از تیردان خارج می‌کردند و هر یک را به یک نفـر از ده نفـر می‌دادند و تیرها ده عدد بود: هفت تا از آنها نصیب داشتند و سه تیر را نصیبی نبود. آن تیرهایی که نصیب داشتند: فذّ، توام، نافس، حلس، مسـبل، معلّـی و رقیـب نـام داشتند. فذ یک سهم داشت، توام دو سهم، مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلـس پنج سهم، رقیب شش سهم و معلی نیز هفت سهم می‌برد و آن سـه تیـر بـی‌نصیب، سفیح، منیح و وغد نام داشت و بهای شتر بر عهده کسانی بود که هـیچ تیـر نصـیب داری برایش در نمی‌آمد و این قمار بود و خدای عز و جل آن را حرام نمود.[1]

۳) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابـی عمیـر، از عمـر بـن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی از حیـوان به جز خوک و شاخ خورده و پرتاب شده و آن چـه حیـوان درنـده از آن خـورده باشد، حلال است و این قول الهی است که «إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» پس اگـر چیـزی از ایـن حیوانات حلال را یافتی در حالی چشمش پلک زند یا پایش در دویدن باشد و یـا دمش بجنبد، بدان که به مرحله حلال بودن آن رسیده‌ای، پـس (آن را ذبـح کـن و) بخور. گوید: و اگر قربانی را سر بریدی و خوب ذبـح نمـودی و آن گـاه در آتـش افتاد یا در آب افتاد یا از بلندی خانه‌ای یا پرتگاهی سقوط کرد، اگـر خـوب ذبـح کرده بوده باشی، خوردن گوشت آن جایز است.[2]

۴) عیاشی از محمد بن عبدالله، از یکی از اصحاب وی روایت کرده، که گفـت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، چرا خداوند، گوشـت مـردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعـالی ایـن

---

۱- خصال، ص ۴۵۱، ح ۵۷.
۲- تهذیب، ج ۹، ص ۵۸، ح ۲۴۱.

چیزها را به خاطر رغبت و تمایل خودش به آن چه حرام کرده یا صرف نظر و روی گردانی خودش از آن چه حلال نموده، بر بندگانش حرام یا حلال نکرده است، بلکه خود موجودات را آفرید و خود داند که با چه چیزی بدن‌های ایشان استوار گردد و به صلاح آید؛ پس آنها را از سر تفضل خویش بر ایشان و مصلحت آنان حلال نمود و مباح دانست و داند که چه چیز ایشان را زیان رساند؛ پس آنان را از آن منع فرمود و بر ایشان حرام نمود و آن گاه حرام را برای مضطر، مباح ساخت و در زمانی که بدنش به جز به آن، تاب بقا نداشته، آن را بر ایشان حلال نمود و امر نمود که به هنگامه ناچاری، تنها به اندازه کفایت از آن بخورد نه بیشتر.

سپس فرمود: اما مردار را کسی به آن نزدیک نشود و از آن نخورد، مگر آن که بدنش ضعیف گردد و پیکرش فرتوت گردد و قوایش به سستی گراید و نسلش منقطع گردد و مردار خورده جز به مرگ ناگهانی نمی‌میرد. اما خون، بدان که کَلَب[1] (بیماری هاری) می‌آورد و سنگدلی و رافت و رحمت انسان را می‌کاهد و خون خورده، ایمن نیست که فرزند یا والدین خود را هم بکشد و دوستان صمیمی‌اش از وی ایمن نیستند و هر که با او همنشین باشد، از وی چندان در امان نباشد. اما در باره گوشت خوک، باید بدانی که خداوند، قومی را در صورت چیزی شبیه خوک و میمون و خرس، مسخ نمود و البته خوک از جمله مسخ شده‌ها نمی‌باشد، ولی خداوند از خوردن شبیه آن مسخ شده‌ها نیز نهی نمود تا از آنها استفاده نجویند و عقوبت آنها نادیده گرفته نشود. اما خمر را خداوند به خاطر تاثیرش بر آدمی و فساد انگیز بودنش حرام نمود. حضرت فرماید: همانا دائم الخمر، همچون بت پرست است و شراب، وی را لرزشی نصیب سازد و نورش را بزداید و جوانمردی‌اش را بر باد دهد و او را به جسارت[2] در محارم، از جمله خون ریختن و ارتکاب زنا می‌کشاند و ایمن نیست از آن که چون مست، در حالی که خود آگاه نیست بر اندرونی ممنوعه خود تعدی نماید و میگسار به جز شر، سراغ چیز دیگر نرود.[3]

---

۱- الکَلَب (هاری)، بیماری مسری است که با گاز گرفتن از خانواده سگ سانان به انسان منتقل می‌گردد و از عوارض آن ، انقباض‌هایی در عضلات تنفسی و بلع ، جنون، و تنش‌هایی در دستگاه عصبی انسان می باشد.«المعجم الوسیط. ماده کلب».

۲- کافی، ج ۶ ص ۲۴۳ ؛ الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۵ .

۵) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی از زمره حیوانات، حلال است، مگر خوک، شاخ خورده، به حال مرگ افتاده، پرتاب شده، و سَبُع خورده، و این قول الهی است که: «إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» پس اگر چیزی از این حیوانات حلال را یافتی در حالی که چشمش پلک زند یا پایش در دویدن باشد و یا دمش بجنبد، بدان که به مرحله حلال بودن آن رسیده‌ای، پس (آن را ذبح کن و) بخور. گوید: و اگر قربانی را سر بریدی و خوب ذبح نمودی و آن گاه در آتش افتاد یا در آب افتاد یا از بلندی خانه‌ای یا پرتگاهی سقوط کرد، اگر خوب ذبح کرده کنی، خوردن گوشت آن جایز است.[1]

۶) عیوق بن قرظ[2] از امام صادق علیه السلام در باره آیه «الْمُنْخَنِقَةُ» روایت کرده که گفت: چهارپایی است که در طنابش خفه شده باشد «وَالْمَوْقُوذَةُ» حیوان بیماریست که درد قربانی کردن را درنمی‌یابد و مضطرب نمی‌گردد و خونی از بدنش نمی‌جهد «وَالْمُتَرَدِّيَةُ» آن است که از بام خانه یا شبیه آن سقوط کرده و مرده باشد «وَالنَّطِيحَةُ» آن است که از همتای خود به ضربه شاخ مرده است.[3]

۷) حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: پرتاب شده و شاخ خورده و سَبُع خورده را اگر خوب آن را سر بریده باشی، بخور.[4]



## «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ...(۳)»

[امروز کسانی که کافر شده‌اند، از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید.]

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه به هنگام ولایت یافتن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد.[5]

۲) عیاشی از عمرو بن شمر، از جابر روایت می‌کند که گفت: امام باقر علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱۶.
۲- ن ک، معجم رجال الحدیث ج ۱۳، ص ۲۱۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۷.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

السلام در باره این آیه «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» فرمود: روزی که قائم علیه السلام برخیزد، بنی امیه، نومید خواهند گشت؛ چرا که ایشان‌اند «الذین کفروا» که از (کار شکنی در) خاندان محمد علیهم السلام قطع امید کردند.[1]

**«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٣)»**

**[امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود، بی‌آن که به گناه، متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی‌تردید، خدا، آمرزنده مهربان است]**

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان بن یحیی، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آخرین فریضه‌ای که خداوند، نازل فرمود، ولایت بود و پس از آن، امر واجب نازل نگشت و آن گاه خداوند در کراع الغمیم، این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» و رسول الله صلی الله علیه و آله آیه را در الجُحفه[2] به پا داشت و پس از آن فریضه‌ای نازل نگشت.[3]

۲) ابن بابویه از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده که گفت: با امام رضا علیه السلام در مرو بودیم و در روز جمعه، پس از ورودمان به شهر در مسجد جمع شده بودیم که مردم، سخن از امر امامت بر زبان می‌راندند و از کثرت اختلاف در باره آن می‌گفتند. من بر مولا و سرورم علی بن موسی رضا علیه السلام وارد

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۹.
۲- جحفة، روستایی بزرگ در راه مکه به مدینه است و بین آن و غدیر خم، دو میل راه است.« معجم البلدان ج ۲ ص ۱۱».
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

شدم و از افتادن مردم به دل این معرکه خبرشان دادم و ایشان تبسم کردند و گفتند: ای عبدالعزیز! مردم در جهل ماندند و از دینشان فریفته گشتند، خداوند عز و جل رسول صلی الله علیه و آله را به جوار خویش نبرد، مگر پس از تکمیل دین مردم و قرآن را بر ایشان نازل کرد که تفصیل هر چیز است و حلال و حرام و حدود و احکام و هر آن چیزی را که مردمان بدان نیاز دارند، به کمال در آن مشخص نمود و حق تعالی خود گوید: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[1] [و ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فرو گذار نکرده‌ایم] و در حجة الوداع که آخرین سال عمر شریف نبی اسلام صلی الله علیه و آله بود، این آیه را نازل کرد که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و امر امامت از جمله مقوله تمام و تکمیل دین است و رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک نگفت، مگر پس از آن که برای امت خود، چهارگوشه دینشان را تبیین کرد و راهشان را به روشنی به ایشان نمود و آنان را بر مسیر حق ترک گفت و علی علیه السلام را برای ایشان علامت و امام قرار داد و همه نیازهای امت را تبیین نمود. هر کس ادعا کند که خدای تعالی دین خود را تکمیل نکرده است، به واقع، کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند، کافر است.[2]

این حدیث را محمد بن یعقوب در کافی از ابی محمد قاسم بن علاء[3] رحمه الله که وی خود از عبدالعزیز بن مسلم نقل کرده است، روایت می‌کند که گفت: با امام رضا علیه السلام بودیم و ایشان این حدیث[4] را که طولانی است ذکر نمود و شرح کامل آن را ذیل آیه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ» [و خدای تو هر آن چه خواهد و برگزیند، می‌آفریند] در سوره قصص آورده‌ایم.

۳) طَبرسی از سید دانشمند ابو حمد مهی بن نزار حسینی، از ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی، از ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از احمد بن عمار بن خالد، از یحیی بن عبدالحمید حمّانی[5] که چنین حدیث گفت:



---

۱- انعام/۳۸.
۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۵، باب ۲۰، ح ۱.
۳- ن ک، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۲.
۴- کافی، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۱.
۵- ن ک، الجرح و التعدیل، ج ۹ ص ۱۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱ ص ۲۴۳؛ معجم رجال

قیس بن الربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، که رسول الله صلی الله علیه و آله زمان نزول این آیه فرمود: الله اکبر بر به کمال آوردن دین و تمام نمودن نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از من و فرمود: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست، خدایا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی کس گذار آن که تنهایش گذارد.[1]

۴) ابوعلی طبرسی گوید: روایت است از امامان باقر و صادق علیهما السلام که: همانا این آیه پس از آن نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در روز غدیر خم به هنگام بازگشت از حجة الوداع به عنوان پیشوا و علامت راه بندگان قرار داد و گوید: و این آخرین فریضه‌ای بود که خداوند نازل نمود و پس از آن فریضه‌ای نازل نگشت.[2]

۵) شیخ مفید در امالی از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله، از ابو الحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از مفضّل بن عمر، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هفت چیز به من داده شده که به هیچ کس پیش از من داده نشده، مگر نبی اسلام صلی الله علیه و آله و به راستی که راه‌ها بر من گشوده شد، و از مرگ‌ها و بلایا و انساب آگاه شدم و فصل‌الخطاب به من آموخته شد و به اذن پروردگارم نظر به ملکوت انداختم و هیچ چیزی از پیش از دوران من و هیچ چیزی از پس از دوران من بر من پنهان نماند و همانا به ولایت من، خداوند دین این امت را تکمیل نمود و نعمت را بر ایشان تمام کرد و به اسلام ایشان، راضی گردید؛ چرا که در روز ولایت، به محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای محمد! به ایشان خبر ده که امروز دینشان را تکمیل کردم و نعمت را بر ایشان تمام نمودم و به اسلام ایشان راضی گشتم. خدای تعالی به تمام این امور بر من منت نهاده است و او راست سپاس.[3]

---

الحدیث ج ۲۰، ص ۵۹.

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۴.

۳- امالی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۶) و هم از وی، از گروهی از ابو مفضل، از ابو محمد فضل بن محمد بن مسیب شعرانی[1] در گرگان، از هارون بن عمر بن عبدالعزیز بن محمد ابو موسی مجاشعی، از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش ابی عبدالله، از علی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: بنای اسلام بر پنج صفت است: بر شهادتین و قرینتین. گفتند: شهادتین را می‌دانیم ، ولی قرینتین چیست؟ فرمود: نماز و زکات است که هیچ یک بدون دیگری پذیرفته نمی‌شود؛ و روزه و حج بیت الله الحرام برای هر کس توان آن را داشته باشد و پنج صفت را با ولایت تکمیل نمود و خداوند این آیه را نازل کرد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[2]

۷) و هم او از حسین بن عبیدالله، از علی بن محمد علوی، از حسن بن علی بن صالح بن شعیب جوهری، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، از صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم‌السلام، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل به امتنان و رحمت خویش، زمانی که فرایض را بر شما واجب گرداند، این فرایض را به خاطر نیاز خود به آنها واجب ننمود، بلکه از سر رحمت ذات پاکش که خدایی جز او نیست واجب نمود تا بین پلید و نیک تمیز داده شود و آن چه در سینه‌های شماست را بیازماید و آن چه در دل‌های شماست را به خوبی تصفیه و پاک گرداند و تا به سوی رحمت او از یکدیگر پیشی جویید و جایگاه‌های شما در بهشت بر یکدیگر برتری جوید و از این رو حج و عمره و برپا کردن نماز و پرداخت زکات و روزه‌داری و ولایت را فرض نمود و برای شما دری قرار داده تا از طریق آن همچون کلیدی به سوی وی، دروازه‌های فرایض را بگشایید و اگر محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای وی از فرزندانش علیهم‌السلام نبودند، شما همچون چهارپایان سردرگم بودید و به سوی هیچ فریضه‌ای از فرایض روی نمی‌گرداندید و آیا به هیچ شهری جز از دروازه آن وارد شوند؟ و زمانی که با گماردن اولیای پس از نبی صلی الله علیه و آله بر شما منت نهاد، فرمود: «الْيَوْمَ

---

۱- ن ک، رجال نجاشی، ص ۴۳۹، ح ۱۱۸۲.
۲- امالی، ج ۲، ص ۱۳۱.

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و بر شما برای اولیای خود حقوقی را واجب نمود و فرمود تا آن را به جای آورید تا دارایی‌هایتان از زنان و اموال و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هاتان بر شما حلال شود و خداوند به واسطه آن برکت و فزونی نعمت و ثروت را بر شما نمایان کند تا بداند کدام یک از شما در خلوت از وی فرمان می‌پذیرید. آن گاه خدای عز و جل فرمود: «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»[1] [بگو: از شما در برابر آن اجری نمی‌خواهم، مگر دوستی با نزدیکان] پس بدانید که هر که خساست ورزد، همانا از خود دریغ نموده، خداوند است بی‌نیاز و شمایید فقیران به رحمت او و پس از آن که اراده نمودید، عمل نمایید که خداوند و رسول و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند وآن گاه به جهان غیب و شهادت گذر خواهید کرد و خدا در آن جا آن چه می‌کردید را به روشنی به شما نشان خواهد داد و سرانجام از آن مؤمنان است و هیچ خصومتی نیست، مگر بر ضد ستمکاران. شنیدم که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت: من از نور خداوند عز و جل آفریده شدم و اهل بیتم از نور من خلق شدند و دوستداران ایشان از نور آنان سرشته شده‌اند و دیگر مردمان از آتش.[2]

۸) سید رضی در کتاب مناقب از محمد بن اسحاق، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از جد ایشان روایت می‌کند که فرمود: آن گاه که رسول الله از حجة الوداع بازگشت، به سرزمینی به نام ضوجان[3] رسید که این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»[4] [هان ای رسول! آن چه از خدایت بر تو نازل شد را ابلاغ نما و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از شر مردمان نگاهبانی می‌کند] و چون در پناه بودن وی از شر مردمان نازل گردید، فریاد برآورد: نماز جماعت. مردم گرد رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند و حضرت فرمود: چه

---

۱- شوری/۲۳.
۲- امالی، ج ۲، ص ۲۶۸.
۳- در اصل نسخه این گونه است و گویا ضجنان صحیح است که کوهی است در طرف مکه، در راه مدینه از سمت پایین آن (الغمیم) در نزدیکی غدیر خم. ن ک «معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۳».
۴- مائده /۶۷.

کسی از شما بر شما اولی‌تر است و همگی ایشان با صدای همهمه و فریادی گفتند: خدا و رسول خدا. و آن گاه رسول الله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست، خداوندا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی‌کس گذار آن که تنهایش گذارد؛ همانا او از من است و من از اویم و او نسبت به من، همچون هارون است به موسی؛ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست. این آخرین فریضه‌ای بود که خداوند بر امت محمد علیهم السلام فرض نمود و آن گاه خداوند تعالی این آیه را بر نبی خود نازل کرد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». ابی جعفر علیه السلام فرماید که مردم هر آن چه را که خدای تعالی از نماز و روزه و زکات و حج فرمود، پذیرفتند و رسول خدا را در این باره، تصدیق نمودند. ابن اسحاق گوید: به ابو جعفر علیه السلام گفتم: این امر چه زمان رخ داد؟ فرمود: هفده روز از ذی‌الحجه گذشته و در سال دهم هجرت به هنگام بازگشت از حجة الوداع بود که تا زمان رحلت رسول یکصد روز فاصله داشت و در روز غدیر خم نیز دوازده نفر از راویان از پیامبر شنیده بودند.

۹) روایتی که شیخ فاضل و متکلّم فقیه، دانشمند و پارسای پرهیزکار ابو علی محمد بن احمد بن علی فتال معروف به ابن فارسی، که از بزرگترین قدمای امامیه و از علما و کلامیان ایشان است، در کتاب معروف «روضه الواعظین» از ابو جعفر باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه حج گزارد و تا آن زمان، تمام شریعت‌های الهی به امتش رسیده بود، مگر حج و ولایت که جبرئیل علیه السلام وحی آورد که: ای محمد! خداوند تو را درود می‌دهد و می‌فرماید که من هیچ نبی از انبیا و رسولانم را قبض روح نکرده‌ام، مگر پس از تکمیل نمودن دین خود و استوار نمودن حجّتم بر خلق، و از این امور دو فریضه که هنوز ابلاغ نگشته، باقی مانده است: فریضه حج و فریضه ولایت و جانشینی پس از تو، چرا که تاکنون زمین را از حجت خالی نکرده و تا ابد نیز نخواهم کرد. خداوند می‌فرماید که حج را به قومت ابلاغ نمایی. تو حج می‌گزاری و هر کس از اهل شهرها و حومه‌ها و بادیه نشینان که تواند با تو حج می‌گزارد و در باره حج، ایشان را به مانند آن چه در نماز و روزه و زکاتشان به آنان آموختی، آموزش‌ها خواهی

داد و ایشان را در باره آن به مانند آن چه پیش از این در باره دیگر شرایع بدان‌ها ابلاغ نمودی، آگاه می‌سازی.

در این هنگام، منادی رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را ندا داد که هان! رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد حج دارد و بر آن است تا شما را همانند آن چه از دیگر شرایع دین آموخته، آموزش دهد و شما را نسبت به آن همچون آگاهی دادنتان بر دیگر امور، آگاه سازد. رسول الله صلی الله علیه و آله روانه گشت و مردمان نیز در پی وی، روان گشتند و به وی گوش سپردند تا ببینند چه می‌کنند تا همچون وی عمل کنند و نبی ایشان را به حج برد و شمار کسانی که با پیامبر از مدینه و اطراف آن و بادیه‌نشینان به حج آمدند، هفتاد هزار تن یا بیشتر بودند، به مانند شمار اصحاب موسی که ایشان را با هارون بیعت داد، ولی آنها عهد شکستند و گوساله سامری را پرستیدند. همچنین بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نیز از ایشان به شمار اصحاب موسی برای علی علیه السلام بیعت گرفت و آنان نیز بیعت را شکسته و پیروی از گوساله و سامری را همچون سنتی ناپسند از ایشان گرفتند و نظیر همان داستان را تکرار کردند و حال آن که لبیک گویی مردمان به ندای رسول الله صلی الله علیه و آله به درازای فاصله بین مکه تا مدینه بود.

و آن گاه که رسول الله صلی الله علیه و آله در توقفگاه موعود ایستاد، جبرئیل علیه السلام بر وی نازل گشت و گفت: ای محمد! خداوند عز و جل تو را درود دهد و فرماید: که همانا اجل تو و مدت حیاتت سر رسیده است و من تو را به امری فرا می‌خوانم که از آن چاره‌ای نیست و لاجرم باید انجام گردد، پس اندرز و زنهارت را بازگو و سفارش‌هایت را بر زبان آر و هر آن چه از دانش و میراث علوم انبیای پیشین و سلاح و صندوق و هر آن چه از نشانه‌های انبیای گذشته داری را به وصی و جانشین پس از خود، حجت بالغه من بر خلقم علی بن ابی طالب علیه السلام، تسلیم نما و او را برای مردمان بر پای دار و برایش عهد و پیمان و ولایت بگیر و ایشان را به بیعت و پیمانی که از ایشان گرفتی برای من و من بدان پای گیرشان کردم، و عهدی که در باره ولایت ولی خود و مولای ایشان و مولای همه زنان و مردان مؤمن علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان بستم، یادآور شو؛ چرا که من هیچ یک از انبیا را قبض روح نکرده‌ام، مگر پس از کامل کردن حجتم و دینم و به نهایت رساندن نعمتم با ولایت اولیایم و دشمنی دشمنانم که این کمال

توحید من و دین من و نهایت نعمت من بر بندگانم بـا پیـروی و اطاعـت از ولـی‌ام می‌باشد و این از آن جهت که من زمین را بدون سرپرست که حجت بر خلق باشـد، رها نمی‌کنم و امروز دینتان را بر شما تکمیل کردم و نعمتم را بر شما به حد نهایـت رساندم و به اسلام به عنوان دین شما راضی گشتم. علی علیـه السـلام ولـیّ مـن و مولای هر مرد و زن مؤمن است، علی علیه السلام بنـده مـن و وصـی نبـی مـن و جانشین پس از وی و حجت بالغه من بـر مـردم اسـت و اطاعـت از وی همچـون اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله نبی من است و اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله نیز هم‌پایه اطاعت از من است و هر که او را فرمان پذیرد، به حق کـه فرمـان مرا به جان خریده و هر که بر وی سرکشی نماید، به حـق بـر مـن نافرمـانی کـرده است. وی را علَـمی بین خود و خلقم نهادم و هر کـه او را (بـه ولایـت) بشناسـد، مؤمن است و هر که او را انکار نماید، کافر است و هر که بر بیعت وی شرک ورزد، مشرک خواهد بود و هر کس با داشتن ولایت وی به دیدار من آید، به بهشت درآید و هر که بر دشمنی وی به محضر من آید، به آتش افکنده شود. پس ای محمد! علی را به عنوان پیشوا و نشانه راه، فراز آور و بر مردمان بیعت گیر و عهد و پیمـان مـرا که بدان پای گیرشان کردم، از آنان بگیر که من تو را نزد خـود خـواهم آورد و بـه زودی فراخوانده می‌شوی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قوم خود بیمناک گشت و به خاطر آشـنایی با عناد ورزی دائمی ایشان و نیز بغضی که نسبت به علی علیه السلام داشتند، ترسید که اهل نفاق و جدایی طلبان از امـت، پراکنـده شـده و بـه جـاهلیتی کـه داشـتند، بازگردند و از جبرئیل خواست که از خداوند، آسودگی از شر مردم برای وی طلـب کند و درنگ نمود تا جبرئیل از نزد خداوند، پناه از شر مردم را برایش آورد و ابلاغ پیام حق را تا رسیدن به مسجد خیف، تاخیر انداخت و جبریل باز آمد و گفـت کـه پیامبر اندرزها و زنهارهایش بر مردم بگوید و حجت حق، علی علیه السـلام را بـر مردم اقامه نماید و تا زمانی که به کراع الغمیم (میان مکه و مدینه) رسیدند، از جانب خداوند برای پیامبر، پناه از مردم نیاورد و بار دیگر، جبریل ظاهر گشت و وی را به همان امری که پیش از آن گفتـه بـود، فرمـان داد. پیـامبر گفـت کـه: ای جبرئیـل! می‌ترسم که مردمان مرا تکذیب نمایند و سخنم در باره علی علیه السلام را نپذیرند.

پیامبر بار دیگر به راه افتاد و چون به غدیر خم و سه میلی[1] جحفه رسیدند، جبرئیل در حالی که پنج ساعت از روز طی شده بود، با پیام جلوگیری و نکوهش و پناه دادن از شر مردم، باز رسید و گفت: ای محمد! خداوند تو را درود می‌فرستد و می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» [هان ای رسول! ابلاغ کن آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شد] در باره علی «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»[2] [و اگر چنین نکنی رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند]. اولین نفرات کاروان به جحفه رسیده بودند و پیامبر دستور داد که بازگردانده شوند و کسانی که عقب‌تر مانده‌اند، در همین مکان باز ایستند تا علی علیه السلام را بر مردم اقامه نماید و ایشان را از آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل فرموده، آگاه سازد و خبر داد که خداوند متعال وی را از شر مردمان در امان خواهد داشت.

آن گاه که پیامبر از امر حفظ و امان الهی اطمینان یافت، فرمود تا منادی صدا زند و منادی، فریاد نماز جماعت سر داد و از سمت راست مسیر، به سمت مسجد غدیر دور شد و این دستوری بود که جبرئیل از طرف خدا آورده بود. در مکان اجتماع، سلمه‌هایی[3] بود که رسول‌الله دستور داد زیر آنها تمیز و خشک شود و برای وی سنگ‌هایی را به مانند منبر بنهند تا بر مردم اشراف داشته باشد. مردم بازگشتند و عقب‌تر مانده‌ها در مکان اجتماع، توقف کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله بر فراز آن سنگ‌ها رفت و فرمود: «سپاس خدایی راست که به توحید خود در اوج است و در یگانگی‌اش در دسترس خلق است و در سلطنتش شکوهمند و در ارکان قلمروی خود، عظیم است و در حالی که خود در جایگاهش است، او را به همه چیز احاطه دانش است و به قدرت و برهان خود بر تمام بندگان چیره است. ستوده‌ایست همواره ستایش شونده و همواره سربلند و پیوسته آغازگر است و بازآورنده و همه امور را بازگشت به وی است. آفریننده آسمان‌هاست و گستراننده زمین‌ها و حکمران بر آنهاست. دور و منزه از خصایص آفریده‌هاست و در منزه بودن خود نیز از تقدیس همگان برتر است و هموست پروردگار ملائکه و روح. بر

---

۱- هر میل برابر با یک سوم فرسخ که ۶ کیلومتر است، می‌باشد.

۲- مائده/۶۷.

۳- درختی تیغ دار است که با برگ و پوست آن دباغی می‌کنند.« لسان العرب ماده سلم».

همه آفریدگان خود تفضل کند و بر همه مخلوقات خود بخششگر است. به نیم نگاهی همه چشم‌ها را بیند و هیچ چشمی او را نبیند. بخشنده و بردبار و شکیباست. رحمت او هر چیز را رسیده و به نعمتش بر همه خلقش منت نهاده، در انتقام شتاب نکند و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیباست. بر نهان‌ها آگاه و بر درون‌ها داناست. پوشیده‌ها بر او ناپیدا نیست و پنهان‌ها بر او شبهه‌ناک نمی‌باشد. او راست فراگیری به هر چیز و چیرگی بر هر چه هست و توان در هر چیز و توانایی بر هر پدیده و او را همانندی نیست و اوست پدیدآور هر پدیده، آن گاه که هیچ پدیده نبود. جاودانه و زنده و عدل گستر است. جز او خداوندی نباشد و اوست ارجمند و حکیم.

شکوهمندتر از آن است که به دیدگان دریابندش و اوست دریابنده دیده‌ها و اوست پنهان بین و کاردان. کسی با دیدن، به وصف او نرسد و بر چگونگی او در نهانی و آشکاری دست نیابد، مگر به آن چه او عز و جل خود بنماید.

و گواهی می‌دهم که او خداوندی است که نزاهتش روزگاران را بیازمود (نسخه دیگر : فراگرفت) و نورش، ابدیت را کنار زد. هم او که بی‌رایزنی رایزنی، فرمانش را اجرا می‌کند، و او را در تقدیر نویسی‌اش انبازی نیست و در تدبیرگری‌اش، دوگونگی نباشد. هر آن چه نوآفرید، بی‌الگویی صورت بخشید و آفریدگان را بدون یاوری کسی و بدون رنج و یا چاره‌جویی، هستی بخشید. جهان، بنیان نهاد تا هست شد و آفرید تا پدیدار گشت.

پس اوست خدایی که معبودی جز او نیست. همو که سازندگیش استوار و کردارش نیکوست. دادگری است که ستم روا نمی‌دارد و بزرگواریست که کارها به او بازمی‌گردد.

و گواهی می‌دهم او خدایی است که هر موجودی در برابر بزرگی‌اش فروتن و در مقابل عزّتش رام و در برابر توانایی‌اش تسلیم و پیش هیبتش سر به زیرانـد. پادشاه قلمروها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتاب و ماه که هر یک در مداری معین جریان یابند. او پرده شب را به روز و پرده روز را که شتابان در پی شب است، به شب پیچد. اوست شکننده هر ستمگر سرکش و نابود کننده هر شیطان رانده شده.

نه او را ناسازی باشد و نه برایش هم‌پایی. یکتا و بی‌نیاز، نه زاده و نه زاییده

شده، او را همتایی نبوده و خداوندی یگانه و پروردگاری بزرگوار است. بخواهد و در گذراند و اراده کند و حکم نماید. بداند و شماره کند و بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی‌نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برد و بازدارد و بخشش کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست اوست تمام نیکی و بر هر چیز تواناست.

شب را در روز و روز را در شب فرو بَرد. معبودی جز او نیست، گران‌مایه و آمرزنده؛ اجابت کننده دعا و فزون‌دهنده عطا، برشمارنده نفَس‌ها و پروردگار جن و انس است. او که چیزی بر وی مشکل نیاید؛ فریاد فریادخواهان، او را آزرده نکند و پافشاری اصرارکنندگان، او را به ستوه نیاورد.

نیکوکاران را نگاهدار و رستگاران را دستِ یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال، سزاوار سپاس و ستایش همه آفریدگان است.

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می‌گویم بر شادکامی و پریشان‌حالی و بر دشواری و آسانی، و به او و فرشتگان و نوشته‌ها و فرستاده‌هایش ایمان دارم و فرمان او را گردن می‌نهم و اطاعت می‌کنم و به سوی هر آن چه مایه خشنودی اوست، می‌شتابم و بدان چه حکم کرد، تسلیمم؛ از سر اشتیاق به فرمانبری از وی و بیمناکی از گوشمالی وی. زیرا او خدایی است که مکرش را ایمنی نباشد و از بی‌عدالتی‌اش هراسی نیست.

و اکنون بر بندگی خویش در محضر وی اقرار می‌کنم و به پروردگاری او گواهی می‌دهم و وظیفه خود را در آن چه به من وحی شده، انجام می‌دهم؛ مباد که با سرننهادنم، از سوی او عذابی سرکوبگر فرود آید که احدی را یارای پس راندن آن از من نباشد، هر چند کاردانی‌اش بسیار و دوستی‌اش خالص باشد.

چرا که معبودی جز او نیست، اوست که مرا آگاهی داد که اگر آن چه بر من نازل کرده، به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را انجام نداده‌ام، و خداوند تبارک و تعالی ایمنی از آزار مردم را برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

پس آن گاه، چنین وحی‌ام فرستاد: بسم الله الرحمن الرحیم «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ـ في علي ـ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [ به نام خداوند همه مهرِ مهرپرور. ای فرستاده ما! آن چه از

سوی پروردگارت ـ در باره علی علیه السلام ـ بر تو وحی شد، ابلاغ کن، وگرنه رسالت خداوند را به انجام نرسانده‌ای؛ و او تو را از آسیب مردمان نگاه می‌دارد].

هان ای مردمان! آن چه بر من فرود آمده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده‌ام و اکنون سبب نزول آیه را بر شما بیان می‌کنم: همانا جبرئیل، سه مرتبه بر من فرود آمد و مرا از سوی سلام، پروردگارم که تنها اوست سلام، فرمانی آورد که در این مکان برپای ایستم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من در میان امّت و امام پس از من است که جایگاه او نسبت به من به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود و او پس از خدا و رسول خدا، صاحب اختیارتان است.

پروردگارم در این باره، آیه‌ای از کتاب خویش بر من نازل فرموده که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ راكعونَ»[1] [همانا ولی، صاحب اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و ایمان‌آورندگانی هستند که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند] و هر آینه علی بن ابی طالب علیه السلام است که نماز به پا داشته و در رکوع، زکات پرداخته و پیوسته جویای خدای عز و جل است.

و من از جبرئیل درخواستم که معاف نمودن من از رساندن این پیام به شما را درخواست نماید. زیرا کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و مداخله گناه پیشگان و فریبکاری مسخره کنندگان اسلام را می‌دانم؛ همانان که خداوند در کتاب خود در وصفشان فرموده: «يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»[2] [به زبان آن را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست] و آن را اندک و آسان می‌شمارند؛ حال آن که نزد خداوند، بس بزرگ است، و نیز از آن روی که منافقان، بارها مرا آزار رسانیده تا بدان جا که مرا اُذُن (سخن شنو و زودباور) نامیده‌اند، به خاطر همراهی بسیار علی علیه السلام با من و روی نمودن من به وی، تا بدان جا که خداوند در این باره آیه‌ای فرو فرستاد که: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ» [و از آنانند کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند و او را سخن شنو و زودباور می‌نامند] بگو: « قل اذن » [آری سخن شنو است] بر علیه آنان که گمان می‌کنند او تنها سخن می‌شنود «خیر لکم» [این

---

۱- مائده/ ۵۵.
۲- فتح/ ۱۱.

برای شما بهتر است].[1] تا پایان آیه.

و اگر می‌خواستم نام گویندگان چنین سخنی را بر زبان آورم و یا مستقیما با دستم به آنان اشاره کنم و یا مردمان را به سویشان هدایت کنم، به راحتی، این کار را می‌کردم، لیکن سوگند به خدا که در کارشان کرامت نموده، لب فروبستم. با این حال، خداوند از من خشنود نخواهد گشت، مگر این که آن چه در حق علی علیه السلام فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواند: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ ـ فی علی ـ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» [هان ای پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ـ در حقّ علی ـ ابلاغ کن؛ وگرنه کار رسالتش را انجام نداده‌ای، و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می‌دارد]

هان ای مردمان! بدانید که خداوند، او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده و پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می‌کنند و بر بادیه نشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست، واجب شمرده است.

فرمان او جاری، گفتار او بسنده و امرش نافذ است. ناسازگارش نفرین شده، و پیرو و باورکننده‌اش در مهر و رحمت است. هر آینه خداوند، او و شنوایان سخن او و فرمان بران وی را آمرزیده است.

هان ای مردمان! آخرین بار است که در این اجتماع به پا ایستاده‌ام. پس بشنوید و فرمان برید و دستور حق را گردن گذارید؛ چرا که خداوند عز و جل ولی و معبود شماست و پس از خداوند، ولی شما، رسول و پیامبر صلی الله علیه و آله اوست که اکنون با شما سخن می‌گوید و پس از من، علی علیه السلام ولی و امام شماست به فرمان پروردگار. آن گاه، امامت در فرزندان من از نسل علی علیه السلام خواهد بود. این قانون تا روز دیدار با خدا و رسول او دوام خواهد داشت.

حلال نیست، مگر آن چه خدا و رسول او و امامان حلال دانند، و حرام نیست، مگر آن چه آنان حرام دانند. خداوند عز و جل، حلال و حرام را برای من بیان فرموده و آن چه پروردگارم از کتاب خویش و حلال و حرامش به من آموخته، در اختیار علی علیه السلام نهاده‌ام.

---

۱- توبه/۶۱.

هان ای مردمان! هیچ دانشی نیست، مگر این که خداونـد، آن را در جـان مـن نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی علیه السلام بر نهاده‌ام. هیچ دانشی نیست، مگر آن که آن را به علی علیه السلام آموختـه‌ام و او امـام روشـنگر است.

هان مردمـان! از راه علـی علیـه السـلام گـم نشـوید و از وی نگریزیـد و از سرپرستی‌اش روی برنگردانید. اوست که به درستی و راسـتی خوانـده و خـود نیـز بدان عمل نماید و نادرستی را نـابود کنـد و از آن بـازدارد. در راه خـدا نکـوهش نکوهش گران، او را از کار باز ندارد. او نخستین مؤمن به خـدا و رسـول اوسـت و کسی در ایمان، به او سبقت نجسته است و همو جان خود را فدای رسول الله صـلی الله علیه و آله نموده و با او همراه بوده است؛ درحالی که هیچ یک از مردان غیـر از وی، خدا را به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله عبادت نمی‌کردند.

هان ای مردمان! او را برتر دانید، که خداونـد او را برگزیـده، و پیشـوایی او را بپذیرید، که خداوند، او را برپای داشته است.

هان ای مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند، توبـه منکـر او را نپذیرد و وی را نیامرزد و این حتم است نـزد خداونـد در بـاره ناسـازگار علـی و هرآینه او را به عذاب دردناک پایدار و جاویدان کیفر کند. پس از مخالفت با سـخن من در باره وی بهراسید تا مبادا در آتشی درشوید کـه آتـش گیـره آن مردماننـد و سنگ، که برای حق‌ستیزان آماده شده است.

هان مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده‌اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان در آسمان و زمیـنم. آن کـس کـه در آن، ذره‌ای به وادی تردید درافتد، به کفر جاهلیت نخستین درآمده و هر کـه در سـخنان امروزم تردید کند، در تمامی رسالتم شک کرده است و هرآینه جایگاه نابـاوران آن، آتش دوزخ خواهد بود.

هان ای مردمان! خداوند عز و جل به منّت خود بر من و احسـان خـویش بـه من این برتری را به من پیشکش کرد و به حق که خدایی جز او نیست. و او راسـت تمام ستایش من در همه روزگاران و در هر حال و مقام.

هان ای مردمان! علی علیه السلام را برتر دانید که او برترین مردمان از مـرد و زن پس از من است؛ با وجود ماست که آفریدگان پایدارند و خداوند روزی‌شان را

فرو می‌فرستد.

منفور است، منفور است؛ مغضوب است، مغضوب است آن که این گفته مرا نپذیرد!

هان! بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: هر آن که با علی علیه السلام بستیزد و بر ولایت او گردن ننهد، نفرین و خشم من بر او باد! پس هر نفسی بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده است و تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی علیه السلام بپرهیزید. مباد که گام‌هایتان پس از استواری درلغزد؛ که خداوند بر کردارتان آگاه است.

هان ای مردمان! قرآن را به اندیشه خوانید و ژرفی آیات و محکمات آن را فهم نمایید و در پی متشابهات آن نیفتید که به خدا سوگند، بازداری های قرآن را کس به روشنی نگوید و تفسیر آن را آشکارا بیان نکند، مگر کسی که اکنون دستش در دست من است و او را به سمت خود، فراز کشیده‌ام و بازویش را بالا برده و به شما اعلام می‌کنم: هر که من سرپرست او هستم، این علی علیه السلام سرپرست اوست و او علی بن ابی طالب برادر و وصی من است و سرپرستی و به ولایت پذیرفتن او حکمی است از جانب خداوند که بر من فرو فرستاده است.

هان ای مردمان! همانا او همجوار و همسایه خداوند است که در کتاب خود می‌فرماید: «يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»[1] [تا آن که مبادا کسی در روز رستاخیز بگوید: افسوسم باد بر کوتاهی و کم کاری‌ام در همسایه خدا]

هان ای مردمان! همانا علی و فرزندان پاکم از نسل او، وزنه کوچک‌ترند و قرآن وزنه بزرگتر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود، خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند.

هشدار! که خداوند عز و جل بیان کرد و من از جانب خداوند عز و جل بازگو نمودم. هان! که من وظیفه خویش را ادا کردم. هشدار که من ابلاغ کردم و هان! به گوشتان رساندم و زنهار! روشن نمودم. هشدار! که هرگز به جز این برادرم، کسی

---

۱- زمر/۵۶.

امیرالمؤمنین نخواهد بود. هشدار! که پس از من امیری بر مؤمنان، برای کسی جز او روا نباشد.

سپس دست بر بازوی علی علیه السلام زد و او را فرازتر کشید، و امیرالمؤمنین چنان بود که از همان آغاز که پیامبر صلی الله علیه و آله به خطبه برخاست، علی علیه السلام را فراز کشیده بود، به گونه‌ای که پاهای او تا زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر بود و آن گاه فرمود:

هان ای مردمان! این علی علیه السلام است، برادر و وصی و در دل‌گیرنده دانش من و هم اوست جانشین من در میان امّت و بر تفسیر کتاب خدای عز و جل که مردمان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشنودی اوست، عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید و بر فرمانبرداری از خداوند، یاریگر باشد و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و پیشوای ایمان‌آورندگان و امام هدایتگر به امر خداست و کسی که به فرمان خدا با پیمان‌شکنان، روی گردانان از راستی و درستی و گریختگان از دین، پیکار کند.

می‌گویم: به فرمان خداوند، سخن حق، نزد وی دگرگون نخواهد شد. می‌گویم: پروردگارا! دوستداران او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار. ناباورانش را و انکار کنندگان حق او را نفرین کن و خشم خود را بر نادیده گیرندگان وی فرود آر.

خداوندا! تو خود امامت را برای علی علیه السلام، ولی خود فرو فرستادی، آن هنگام که در تبیین آن به واسطه آن چه از دین مردمان، تکمیل نمودی و نعمت خود را بر ایشان، به کمال بخشیدی و اسلام را برای ایشان پسندیدی؛ وی را برترین شمردی و فرمودی: «وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[1] [و آن که جز اسلام دینی بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود] خداوندا! تو را گواه می‌گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

هان ای مردمان! خداوند عز و جل، دین را با امامت علی علیه السلام تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او، تا برپایی رستاخیز و عرضه بر خدا، پیروی نکنند، «حَبِطَت أعمالُهم وَ فِي النَّار هُم خَالِدونَ»[2]

---

۱- آل عمران/ ۸۵.
۲- توبه/ ۱۷.

[ایشان کرده‌هایشان بیهوده بوده و تنها در آتش دوزخ جاودان خواهند بود] «لا يخَفَّف عنهم العذابُ وَ لا هُم ينظَرون»[1] [نه از عذابشان کاسته شود و نه ایشان را لحظه‌ای امانی داده شود]

هان ای مردمان! این علی علیه السلام یاورترین شما برای من، سزاوارترین شما به من و نزدیک‌ترین شما به من و عزیزترین شما بر من است. خداوند عز و جل و من از او خشنودیم. آیه رضایتی در قرآن نیست، مگر در باره او و خدا هیچ گاه ایمان آوردگان را خطابی ننموده، مگر ابتدا از او، و آیه ستایشی نازل نگشته، مگر در باره او، و خداوند درآیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ»[2] [آیا انسان را آن هنگام از روزگار (به یاد) آید که چیزی درخور یاد کردن نبود؟] گواهی بر بهشت رفتن نداده، مگر بری او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن آیه، جز او را نستوده است.

هان ای مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننده از رسول اوست. او پرهیزکار پاکیزه و رهنمای ارشاد شده است. پیامبرتان برترین پیامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین اوصیایند.

هان ای مردمان! فرزندان هر پیامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب علی‌اند.

هان ای مردمان! به راستی که شیطان، آدم را با رشک ورزی از بهشت رانده است؛ مبادا شما به علی علیه السلام رشک ورزید که کرده‌هایتان نابود و گام‌هایتان لغزان گردد. آدم با یک اشتباه به زمین، هبوط داده شد و حال آن که برگزیده خدای عز و جل بود. پس چگونه خواهید بود شما اگر لغزش نمایید و حال آن که شما بندگان خدایید.

آگاه باشید! که با علی نمی‌ستیزد، مگر تیره بخت و سرپرستی او را نمی‌پذیرد، مگر پرهیزگار و به او نمی‌گرود، مگر گروند‌ه‌ای بی‌آلایش.

به خدا سوگند که سوره والعصر در باره علی نازل شد: «بسم الله الرحمن الرحیم* وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»[3] [ به نام خداوند همه مهر مهرپرور * قسم به

---

۱- بقره/۱۶۲ و آل عمران/۸۸.
۲- انسان/۱.
۳- عصر/۱_ ۳.

عصر که انسان در زیان است * مگر آنان که ایمان آورند و کردار نیک به جای آرند و در میان خود به حق سفارش نمایند و یکدیگر را به شکیبایی توصیه کنند].

هان مردمان! خدا را گواه گرفتم و پیام او را به شما رسانیدم «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»[1] [و بر فرستاده، وظیفه‌ای جز بیان و ابلاغ روشن نیست].

هان مردمان! «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»[2] [تقوا پیشه کنید، آن گونه که بایسته است و نمیرید جز در آن حال که به اسلام گرویدگانید].

هان مردمان! به خدا و رسول و نوری که با وی نازل گشت، ایمان آورید «مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا»[3] [پیش از آن که چهره‌هایی را تباه و آن را باژگونه کنیم].

هان ای مردمان! نور از سوی خداوند عز و جل در جان من، سپس در جان علی‌بن ابی طالب علیه السلام، آن گاه در نسل او تا مهدی قائم علیه السلام که حق خدا و حق هر مؤمنی را باز می‌ستاند، جریان یافته است. چرا که خداوند عز و جل ما را بر کوتاهی‌کنندگان، ستیزه‌گران، ناسازگاران، نابکاران و گنهکاران و ستمکاران و زورگیرندگان از تمامی جهانیان، حجت آورده است.

هان مردمان! همانا من رسول خدایم و پیش از من نیز رسولانی آمده و عمرشان سپری گشته است. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم، به جاهلیت عقب گرد می‌کنید؟ و هر که (به قهقرا) بر پاشنه‌اش عقب گرد نماید، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسانید و خداوند، سپاسگزاران شکیبا را پاداش خواهد داد. بدانید که علی علیه السلام و پس از او فرزندان من از نسل او، دارنده صفت شکیبایی و سپاسگزاری اند.

هان ای مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید که خداوند بر شما خشم گیرد و شما را عذابی از نزد خود گرفتار نماید. همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

ای مردمان! به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شما را به سوی آتش می‌خوانند و در روز رستاخیز تنها و بی یاور خواهند ماند. هان مردمان!



---

۱- نور/۵۴ و عنکبوت/۱۸.
۲- آل عمران/۱۰۲.
۳- نساء/ ۴۷.

خداوند و من از آنان بیزاریم.

هان ای مردمان! آنان و یاران و پیروانشان و دنباله روان آنـان در ژرف‌ترین جای دوزخ خواهند بود و چه جایگاه بدی است جایگاه متکبّران.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را تا برپایی روز رستاخیز به شکل امامت و وراثت در نسل خود به امانت به جای می‌گذارم و اکنون ابلاغ کردم آن چه را ابلاغ نمودم تا برهان باشد بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا نشده‌انـد، پـس بایسته است تا برپایی رستاخیز، ایـن سـخن را حاضـران بـه غایبـان و پـدران بـه فرزندان برسانند و به زودی کسانی امامت را با پادشاهی جایگزین و آن را غصـب خواهند نمود. هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول‌گـران! و البتـه در آن هنگام است که تنها به کار شما خواهیم پرداخت، ای جن و انـس! و بـر سـر شـما شعله‌هایی از آتش و مس گداخته فرو خواهد ریخت و هرگز یاری کرده نشوید.

هان ای مردمان! هر آینه خداوند عز و جل شما را به حالتـان رهـا نمـی‌کـرد، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا کند و خداوند نخواهد که شـما را بـر غیـب آگـاه گرداند.

هان ای مردمان! هیچ سرزمینی نیست، مگر این که خداوند به خـاطر تکـذیب اهلش، آن را نابود خواهد فرمود و آن چنان که فرمود: شهرها را در حالی که ستم پیشه می‌کنند، هلاک می‌گرداند و این امام شما و ولی شماست و او وعده نمـوده بـا خداوند است و خداوند، وعده او را به حقیقت خواهد رساند.

هان ای مردمان! پیش از شـما، شـمار فزونـی از گذشـتگان گمـراه شـدند و خداوند گذشتگان را نابود کرد و هم او نابودکننده آیندگان است.

او خود در کتابش آورده: «أَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلِینَ * ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْـآخِرِینَ * کَـذَٰلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ * وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ»[1] [آیا پیشینیان را تباه نکردیم و بـه دنبـال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنـیم. وای در ایـن روز بـر ناباوران]

هان مردمان! همانا خداوند مرا امر کرده و نهی نموده و من نیز همان گونه علی علیه السلام را امر کردم و نهی نمودم و اکنون امر و نهی را از خدای تعالی دریافتـه است؛ پس فرمان او را بشنوید و از آن چه بازتان مـی‌دارد، خـودداری کنیـد و بـه

۱- مرسلات/۱۶- ۱۹.

خواست وی درآیید و راه‌های گونه‌گون، شما را از راه او باز ندارد!

صراط مستقیم خداوند، منم که شما را به پیروی آن امر فرموده و پس از من علی علیه السلام است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایانی به حق، که راه راست می‌نمایند و به واسطه آن، راه را به شیوه میانه‌روی می‌پویند.

سپس پیامبر «الحمد لله» را تا انتها قرائت کرد و فرمود: هان! به خدا سوگند، این سوره در باره من نازل شده و در باره ایشان نازل شده و شامل همه آنان می‌باشد و به آنان اختصاص یافته است. آنان اولیای خدایند که ترسی بر ایشان نیست و اندوهگین نمی‌گردند. هان بدانید که حزب خدا، چیره و غالب خواهد بود. هشدار! که ستیزندگان با امامان، اهل دو دستگی و ساربانان تباهی‌انگیز و همکاران شیاطین‌اند «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»[1] [هر یک از ایشان از راه فریب، دیگری را سخنان آراسته تحویل می‌دهد] تا آخر آیه. هان! بدانید که دوستان ایشان مؤمنانی هستند که خداوند در کتاب خود از ایشان چنین یاد کرده: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»[2] [نمی‌یابی قومی که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند، ولی با ستیزه‌گران با خدا و رسول را، دوستی نمایند]

هان! دوستداران امامان، ایمانیان‌اند که قرآن چنان توصیف فرموده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»[3] [آنان که ایمان آورده و باور خود را به ستم (شرک) نیالوده‌اند، ایشان در امان‌اند و هم ایشان راه یافتگان‌اند]

هان! یاران پیشوایان، کسانی هستند که به ایمان رسیده و از دودلی به دور هستند. هان! اولیای امامان، آنانند که با آرامش به بهشت درخواهند شد و فرشتگان، با سلام، آنان را پذیرفته و خواهند گفت: «طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»[4] [درود بر شما که پاک گردیدید، اینک داخل شوید که در بهشت، جاودانه اید] هان! اولیای ایشان آنهایی هستند که خداوند فرماید: «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»[5] [به

۱- انعام/۱۱۲.
۲- مجادله/۲۲.
۳- انعام/۸۲.
۴- زمر/۷۳.
۵- غافر/۴۰.

بهشت پای می‌نهند و در آن بدون حساب روزی داده خواهند شد] هان! دشمنان آنان آن کسانی‌اند که در آتش درآیند و همانا ناله افروزش جهنم را می‌شنوند؛ در حالی که در جوشش است و هرم شعله‌های آتش، همچون بازدمی زبانه می‌کشد «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»[1] [هر گاه که گروهی از مردمان بدان داخل شوند، گروه دیگر را لعنت نمایند] هان! که دشمنان ایشان همانانند که خداوند در باره آنان فرموده: «كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى»[2] [هر گروهی از آنان که داخل جهنم شود آتشداران دوزخ ایشان را می‌پرسند: مگر برایتان زنهار دهنده‌ای نیامد؟! می‌گویند: آری] هان! یاران ایشان «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»[3] [کسانی‌اند که در نهان، از پروردگار خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ برای آنان خواهد بود]

هان مردمان! چه بسیار فرق است میان آتش و بهشت!

هان مردمان! ستیزه جویان ما کسانی‌اند که خداوند، ایشان را نستوده و نفرین فرموده و دوستداران ما کسانی‌اند که خداوند، ایشان را ستوده و دوست می‌دارد.

هان مردمان! بدانید که همانا من بیم دهنده‌ام و علی علیه السلام هدایت‌گر.

هان مردمان! بدانید که من پیامبرم و علی علیه السلام وصی من است.

آگاه باشید! همانا آخرین امام از ما، مهدی قائم علیه السلام است. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود.

هان! که اوست انتقام‌گیرنده از ستمکاران.

هان! که اوست فاتح دژها و ویران‌کننده آنها.

هان! که اوست چیره بر هر قبیله‌ای از شرک.

هان! که او خونخواه تمام اولیای خداست.

هان! که اوست یاور دین خدای عز و جل.

هان! که اوست پیمانه‌گیر از دریایی ژرف.

هان! که او بر هر ارزشمندی به اندازه ارزش او، و بر هر نادانی به اندازه نادانی‌اش ارج کند.

۱- اعراف/۳۸.
۲- ملک/۸ و ۹.
۳- ملک/۱۲.

هشدار! که او برترین و برگزیده خداوند است.

هشدار! که او وارث دانش‌ها و دربرگیرنده ادراک‌هاست.

هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می‌گوید و آیات و نشانه‌های او را برپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار.

بیدار باشید! هموست که (اختیار امور جهانیان و آیین آنان) به او واگذار شده است.

آگاه باشید! که تمامی گذشتگان، ظهور او را پیشگویی کرده‌اند.

آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود و حقیقت و نوری نیست، مگر نزد او.

هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده او یاری نخواهد گشت.

آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده و تفهیم نمودم و این علی علیه السلام است که پس از من، شما را آگاه می‌کند. اینک شما را می‌خوانم که پس از پایان خطبه با من بر بیعت با وی و اعتراف به او و سپس با علی علیه السلام دست بیعت دهید. آگاه باشید من با خداوند و علی با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدای عز و جل برای امامت او پیمان می‌گیرم. «فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»[1] [و هر که پیمان شکند، هر آینه بر ضد خود پیمان شکسته است]

هان مردمان! «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ»[2] [همانا حج و عمره از شعائر (آیین‌های) الهی است. پس زائران خانه خدا و عمره‌کنندگان] تا پایان آیه.

هان مردمان! در خانه خدا حج گزارید؛ که هیچ خاندانی داخل آن نشد، مگر رشد کرده و بس شمار گشتند، و کسی از آن روی برنگردانید، مگر بی نسل و پراکنده گردیدند.

هان مردمان! مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منا) نماند، مگر این که خدا گناهان گذشته او را بیامرزد و چون حج خود پایان بَرد، کار خود را از گیرد.

---

۱- فتح/۱۰.

۲- بقره/۱۵۸.

هان مردمان! حاجیان، دستگیری شده‌اند و هزینه سفرشان جبران می‌شود و البته، خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

هان مردمان! خانه خدا را با دین کامل و دانشی ژرف، زیارت کنید و از زیارتگاه‌ها جز با توبه و بازایستادن (از گناهان) برنگردید.

هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید؛ همان سان که خداوند عز و جل امر فرموده است. پس اگر زمان بر شما دراز شد و کوتاهی کردید یا از یاد بردید، علی علیه السلام صاحب اختیار و تبیین کننده بر شماست. خداوند عز و جل او را پس از من در میان شما برنهاده و آنان که خداوند از نسل من و او (به جانشینی ما) خلق نمود،[1] پرسش‌های شما را پاسخ دهند و آن چه را نمی‌دانید به شما می‌آموزند.

هان! حلال و حرام بیش از آن است که من شمارش کنم و بشناسانم؛ پس یک باره به حلال فرمان می‌دهم و از حرام باز می‌دارم و مأمورم بر شما بیعت بگیرم و دست در دست من نهید در مورد پذیرش آن چه از سوی خداوند آورده‌ام در باره علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او که آنان از من و اویند و این امامت در ایشان پایدار است و فرجام آنان، مهدی است تا روز رستاخیز که به حق، حکم خواهد داد.

هان مردمان! شما را به هرگونه حلال و حرامی راهنمایی کردم و از آن هرگز برنمی‌گردم و تغییری در کار نیست. بدانید و آگاه باشید! آنها را یاد کنید و نگه دارید و یکدیگر را به آن توصیه نمایید و در آن دگرگونی میندازید. هشدار که دوباره می‌گویم: بیدار باشید! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید و امر به معروف کنید و از منکر بازدارید.

و بدانید که ریشه امر به معروف این است که به گفته من (در باره امامت) برسید و سخن مرا به دیگران برسانید و غایبان را به پذیرش فرمان من توصیه کنید و آنان را از ناسازگاری سخنان من بازدارید؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با امام معصوم کمال نمی‌یابد.

هان مردمان! قرآن بر شما روشن می‌کند که امامان پس از علی علیه السلام فرزندان اویند و من به شما شناساندم که آنان از او و از من‌اند. چرا که خداوند در

---

۱- در احتجاج: به جانشینی ما گذاشت.

کتاب خود می‌گوید: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»[1] [آن را را فرمانی پایدار در نسل او قرار داد] و مادام که به قرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.

هان مردمان! تقوا پیشه کنید و از سختی رستاخیز بهراسید، همان گونه که خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»[2] [همانا لرزه روز رستاخیز حادثه بزرگ است].

مرگ، حساب، موازین و حسابرسی در برابر پروردگار جهانیان و پاداش و کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گیرد و آن که بدی کرد، بهره از بهشت نخواهد برد.

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عز و جل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیه من از نسل اوست.

پس همگان بگویید: ما سخنان تو را شنیده، سر می‌نهیم و بدان خشنودیم و بر آن گردن گذاریم و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت علی امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان دیگر از پشت او به ما ابلاغ کردی، با دل و جان و زبان و دست‌هایمان با تو پیمان می‌بندیم و بر این پیمان زنده‌ایم و خواهیم مرد و برانگیخته می‌شویم و هرگز آن را دگرگون و مبدل نکرده، شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی‌گردیم.

مطیع خداوندیم و از تو و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و امامانی پیروی می‌کنیم که نام بردی از نسل خود و پشت او پس از حسن و حسین علیهما السلام، همان دو که جایگاه ایشان را نزد خود و منزلت ایشان در نزد خداوند تبارک و تعالی به شما گفتم و به شما بیان داشتم که آن دو، سرور جوانان اهل بهشتند و امامند پس از پدرشان علی علیه السلام که من پدر ایشانم پیش از او.

پس بگویید به خدا و تو و علی و حسن و حسین و امامانی که نام بردی، عهد و پیمانی برای امیر المؤمنین از دل و جان و زبان و روح و دستانمان دادیم و هر کس توانست با دست و گرنه با زبان پیمان بست و هرگز پیمانمان را دگرگون

۱- زخرف/۲۸.
۲- حج/ ۱.

نخواهیم کرد و خداوند از ما هرگز شکستن عهد نبیند. خداوند را بر آن گواه خواهیم گرفت و هر آینه خداوند بر گواهی، کافی است و تو نیز بر ما گواه باش و همه فرمان برندگان از آشکار و پنهان و فرشتگان خدا و سربازان و بندگان او و خداوند از هر شاهدی بزرگتر است.

هان مردمان! چه می‌گویید؟ همانا خداوند هر صدایی را می‌شنود و نوایی را که از دل‌ها می‌گذرد، می‌داند. هر آن کس هدایت پذیرفت، خیر را برای خویشتن پذیرفته و آن که گمراه شد، به زیان خود رفته است و هر کس بیعت کند، هر آینه با خداوند پیمان بسته که «یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیدِیهِم»[1] [دست خدا بالای دستان آنهاست]

هان مردمان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان علیهم السلام پس از آنان از نسل آنان که نشانه پایدارند و خداوند نابکاران را به ایشان تباه می‌کند و به باوفایان به واسطه ایشان مهر می‌ورزد.

«فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ علی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَی بِمَا عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عظِیمًا»[2] [هر که پیمان شکند جز این نیست که به زیان خود گام برداشته، و هر که بر عهدی که با خدا بسته، پابرجا ماند؛ به زودی خدا او را پاداش بزرگی خواهد داد]

هان مردمان! آن چه بر شما گفتم، بگویید و به علی علیه السلام با لقب امیرالمؤمنین سلام گویید و بگویید: «سَمِعنَا وَأَطَعنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ»[3] [شنیدیم و فرمان می‌بریم. پروردگارا، آمرزشت خواهیم و بازگشت به سوی تو است] و نیز بگویید: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ»[4] [تمام سپاس خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود وگر نبود آن که خدا راهنمایی‌مان کند، راه نمی‌یافتیم]

هان مردمان! هر آینه برتری‌های علی بن ابی طالب علیه السلام نزد خداوند عز و جل که در قرآن نازل فرموده، بیش از آن است که من یک باره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آنها را شناساند، تصدیق و تأییدش کنید.

۱- فتح/۱۰.
۲- فتح/۱۰.
۳- بقره/۲۸۵.
۴- اعراف/۴۳.

هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

هان مردمان! بیشترین سبقت جویان به بیعت و پیمان و سروری او و درود آوردن بر او برای مقام «امارت مؤمنان»، رستگاراتند و در بهشت‌هایی پر بهره خواهند بود.

هان مردمان! آن چه خدا را خشنود کند، بگویید. پس اگر شما و تمامی زمینیان کفران ورزند، خدا را زیانی نخواهد رسانید.

پروردگارا! ایمان‌آوردندگان را بیامرز و کافران را هلاک گردان! و سپاس خدا راست پروردگار جهانیان».

پس آن گاه مردمان ندا برآوردند: آری شنیدیم و سرنهادیم بر آن چه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد با دل‌ها و زبان‌ها و دست‌هامان. آن گاه با ازدحام و فشار بر یکدیگر به سمت رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام آمدند و با دست، بیعت کردند و اولین کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله دست بیعت دادند، خلیفه اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی بودند و دیگر مهاجران و انصار و بقیه مردم به حسب جایگاه خود با ایشان دست بیعت دادند تا آن که نماز غروب را با نماز عشاء خواندند و بیعت و دست دادن تا سه روز پس از آن ادامه داشت و هر گاه که قومی بیعت می‌نمود، رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «سپاس خدا راست پروردگار جهانیان. سپاس خدایی راست که ما را بر تمام جهانیان برتری داد».[1]

۱۰) و نیز ابوعلی محمد بن احمد معروف به ابن فارسی از عبدالرحمن بن سمره روایت کرده که گفت: گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! مرا به راه نجات هدایت فرما. فرمود: ای ابن سمره! چون هوا خواهی مردمان، مختلف گردید و رای و نظرها به چند دستگی گرایید، تو از علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کن که او امام امت من و جانشین من پس از من است و او فاروق است که حق را از باطل تمییز خواهد داد، هر که بپرسد، پاسخش گوید و هر که راه هدایت جوید، رهنمایش باشد و هر که حق را نزد وی بخواهد، خواهد یافت و هر که خواهشمند رهیافتگی باشد، در وی به دست آورد و هر که به او پناه برد، امنیتش بخشد و هر که به دامان

۱- روضه الواعظین، ص ۱۰۰.

وی چنگ زند، نجاتش دهد و هر که پیرو او گردد، راه نشانش دهد. ای ابن سمره! هر که خود را به وی واگذار کند و با او دوستی نماید، بی‌گزند باشد و هر که او را نپذیرد و به دشمنی‌اش برخیزد، هلاک گردد. ای ابن سمره! همانا علی علیه السلام از من است و روحش از روح من و سرشت او از سرشت من است و او برادر من است و من برادر او و همسر دختر من، فاطمه، بانوی زنان جهان از آغاز تا انجام است و از نسل او دو امام امت من و دو سرور جوانان بهشت: حسن و حسین و نه فرزند از نسل حسین هستند که آخرین ایشان قائم امت من است و جهان را چون از جور و ستم لبریز گردد، سراسر قسط و عدل خواهد نمود.[1]

۱۱) و نیز او از ابن عباس روایت کرده که گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردمان! چه کس از خداوند نیکو گفتارتر است و از وی راستگوتر؟ ای مردمان! همانا خدای شما جل جلاله مرا فرمود تا علی علیه السلام را پیشوای مردمان و جانشین و امام و وصی خود قرار دهم و او را چون برادر و وزیر خود گیرم. ای مردمان! علی پس از من، باب هدایت است و فراخواننده به سوی پروردگار، که او صالح مؤمنان است «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ »[2] [و چه کسی نیکو گفتارتر از آنی است که به خداوند فراخواند و کارهای نیک به‌جا آورد و گوید که همانا من از اسلام‌آورندگانم] هان ای مردمان! همانا علی از من است و فرزندان او فرزندان من باشند و او همسر دختر و ریحانه من است، فرمان او فرمان من است و بازداری او بازداری من است؛ بر شما باد اطاعت از او و پرهیز از نافرمانی او، چرا که اطاعت از او، پیروی از من است و نافرمانی او، عصیان بر من. ای مردمان! همانا علی راستگوی این امت است و جدا کننده حق از باطل و راستین اندیشه ایشان و به راستی او هارون و یوشع و آصف و شمعون این قوم است و همانا او دروازه «حطة»[3] و کشتی نجات ایشان است و او طالوت این امت و ذوالقرنین آن است. ای

---

۱- روضه الواعظین، ص ۱۱۳.

۲- فصلت/۳۳.

۳- اشاره به قرآن (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)که خداوند، یهود را فرماید: برای بخشوده شدن رفتارهایتان به هنگام درآمدن به مصر از دروازه این سرزمین بگذرید و بگویید: حطه یعنی حطّ من خطایانا = از گناهان ما درگذر. مترجمان.

مردمان! همانا او (مایه) رنجش مردمانِ سست نهاد است و حجت عظمی و آیه کبری است و امام اهل این دنیاست و عروه وثقی. هان ای مردمان! همانا علی با حق است و حق با علی است و بر زبانش. ای مردم! علی تقسیم کننده آتش است که کسی از ولایت‌پذیران وی در آن نشوند. ای اصحاب من، شما را نصیحت نمودم ولی شما نصیحت‌کنندگان را دوست نمی‌دارید.[1]

مؤلف گوید: خطبه غدیر تا این قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: «الحمد لله الذی فَضَّلنا علی جمیع العالمین» [سپاس خدایی راست که ما را بر همه جهانیان برتری بخشید].

و این را شیخ فاضل احمد بن علی طبرسی در احتجاج روایت کرده و می‌نویسد: چنین حدیث گفت سید دانشمند پرهیزکار، ابو جعفر مهدی بن ابی حرب حسینی که: خبر داد شیخ ابو علی حسن فرزند شیخ بزرگوار ابی جعفر محمد بن حسن طوسی که: خبر داد شیخ بزرگوار پدرم ابو جعفر قدس الله روحه که چنین خبر دادند جماعتی از ابی محمد هارون بن موسی تلعکبری که خبر داد ابو علی محمد بن همام، که گفت: خبر داد علی سوری که خبر داد ابو محمد علوی از فرزندان افطس و از صالحان روزگار که گفت: چنین حدیث گفت، محمد بن موسی همدانی که چنین حدیث گفت محمد بن خالد طیالسی که چنین حدیث گفت سیف بن عمیره و صالح بن عتبه بن قیس بن سمعان[2] همگی از علقمه بن محمد حضرمی، از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که تمام شریعت‌های امتش مگر حج و ولایت را ابلاغ کرده بود، از مدینه به حج رفت و ... و همین حدیث را عیناً ذکر نمود که تنها تفاوت‌هایی ناچیز در آن هست.[3]

۱۲) طبرسی در احتجاج در پی ذکر خطبه غدیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خطبه فارغ گشت، در میان مردمان مردی زیبا چهره و با جمال و خوش رایحه دیده شد که گفت: به خدا سوگند، که محمد صلی الله علیه و آله را تاکنون همچون





---

۱- روضة الواعظین، ص ۱۱۳.

۲- صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابی رُبَیحه خادم رسول الله ن ک، رجال النجاشی، ص ۲۰۰، ت ۵۳۲.

۳- احتجاج، ص ۵۵.

امروز ندیده‌ام، شور پافشاری وی برای عموزاده‌اش چه سرسختانه است! همانا او پیمانی محکم بست که آن را جز کافری به خداوند بزرگ و رسول او، نیارد گشودن و نفرینی است طولانی بر آن که این پیمان را بشکنند. گوید: عمر چون صدای او را شنید به سوی او رو کرد و منظر وی بسیار او را خوش آمد و آن گاه روی سوی نبی صلی الله علیه و آله کرد و گفت: آیا نشنیدی این مرد چه گفت؟! گفت این چنین است و آن چنان. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! می‌دانی آن مرد که بود؟ گفت: خیر. فرمود: او روح‌الامین جبرئیل بود، پس مباد که این پیمان بشکنی که اگر چنین کنی خداوند و رسول خدا و فرشتگان و مؤمنان از تو برکنار خواهند بود.[1]

۱۳) عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آخرین فریضه‌ای که خداوند نازل فرمود، ولایت بود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و هیچ فریضه دیگری پس از آن نازل نشد تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود.[2]

۱۴) از جعفر بن محمد خزاعی، از پدرش روایت است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گوید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه به عرفات درآمد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و گفت: ای محمد! خداوند، تو را درود می‌دهد و می‌فرماید: به امتت بگو « اليومَ أكملتُ لكُم دينكم» به ولایت علی بن ابی طالب «وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و آیه دیگری پس از این بر شما نازل نخواهم کرد. نماز و زکات و روزه و حج را بر شما فرو فرستاده‌ام و این پنجمین است و چهار فریضه دیگر را نمی‌پذیرم، مگر به آن.[3]

۱۵) ابن اذینه روایت کرده که گفت: از زراره شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: یک فریضه نازل می‌شد و آن گاه فریضه‌ای دیگر نازل می‌شد و ولایت، آخرین فریضه بود و خداوند این آیه را نازل کرد که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

---

۱- احتجاج، ص ۶۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۲۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۱.

وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». ابی جعفر علیه السلام گفت: یعنی خداوند می‌فرماید: پس از این فریضه، فریضه دیگری بر شما نازل نخواهم کرد.[1]

۱۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کمال نعمت، ورود به بهشت است.[2]

۱۷) سلیم بن قیس هلالی در کتابش که از آن استنساخ نمودم گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در میان لشگریانش بر منبر، فراز شد و مردم گرد آمدند و مهاجرین و انصار نیز در آن جمع حاضر بودند و حضرت خدای را سپاس گفت و ثنا نمود و فرمود: ای مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که به شمار آید و ذکر گردد و آن چه خداوند در قرآن نازل فرموده و آن چه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده، از جمله آن است و من از همه آن خصال نیکو و صفات برتری، به این اکتفا می‌کنم که: هیچ می‌دانید خداوند در کتاب گویای خود، پیشی‌گیرنده به اسلام را در چندین آیه بر پس مانده از وی برتری داده است و هیچ کس از این امت در اتصال به خدا و پیامبرش از من پیشی نجسته است؟ همگان گفتند: خدای را که آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم (که آیا به یاد ندارید) که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره قول حق «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[3] [هان پیشی گیرندگان پیشی گیرندگان * ایشان اند به نزدیک فراخوانده شدگان] پرسیدند و ایشان فرمودند: خداوند، آن را در باره پیامبران و اوصیای[4] ایشان فرو فرستاده و من برترین پیامبران و فرستادگان خدا هستم و علی علیه السلام برادر و وصی من برترین اوصیا است. در این هنگام هفتاد تن از مردان حاضر در جنگ بدر که بیشتر از انصار از جمله ابوالهیثم بن تیهان، خالدبن زید، ابو ایوب انصاری و برخی از مهاجرین همچون عمار بن یاسر بودند، برخاسته و گفتند: شهادت می‌دهیم که ما شنیدیم که رسول الله چنین می‌گفت: امیرالمؤمنین فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم (در باره به یاد آورن شما) در باره قول الهی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۳.
۳- واقعه/۱۰ و ۱۱.
۴- وصی: اندرز داده شده و اندرز دهنده و جانشین پیامبر که از وی آموخته و مردم را به واسطه آن به دین خدا راهنمایی کند. مترجمان.

اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ »[1] [ هان ای کسانی که ایمان آوردید! به فرمان خدا سر نهید و از رسول فرمان برید و از اولی‌الامر خویش] و قول حق «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [همانا ولی شما خداوند و رسول او هستند و کسانی که ایمان آوردند؛ همانان که نماز بر پای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند][2] و قول الهی: «وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»[3] [و به جز خدا و رسول خدا و مؤمنین محرم رازی برنگرفتند] که مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مخصوص برخی مؤمنان است یا همه ایشان؟ و خداوند عز و جل به پیامبر امر کرد تا ولایت‌داران امر را به ایشان آموزش دهد و برای ایشان از ولایت بگوید و آن را شرح دهد، همان گونه که در باره نماز و روزه و زکات و حجشان توضیح داد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم منصوب داشت و فرمود: «خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه‌ام از آن تنگ گردید و گمان بردم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا وعید داد که یا ابلاغ نمایم یا آن که عذابم نماید». آن گاه پس از آن که فرمود تا ندای نماز جماعت دهند و بر ایشان نماز ظهر را اقامه نمود، با بلندترین فریاد خود چنین گفت: «ای مردم! خداوند، مولای من است و من مولای مؤمنین و از خود ایشان بر آنان اولی‌ترم، هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست، خداوندا موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به دشمنی گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی‌کس گذار آن که تنهایش گذارد». آن گاه سلمان فارسی به سمت پیامبر رفت و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! سرپرستان چه؟ و فرمود: سرپرستانی همچون سرپرستی و ولایت من، هر که من از خود وی به او سزاوارتر بودم، پس علی علیه السلام نیز به او از خود وی سزاوارتر است که خدا وحی نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این آیات، مخصوص علی علیه السلام نازل شده است؟ فرمود: «آری، در حق وی و تمام اوصیای من تا روز

---

۱- نساء/۵۹.
۲- مائده/۵۵.
۳- توبه/۱۶.

قیامت». سلمان گفت: ای رسول خدا! نام ایشان را بگو. فرمود: «علی علیه السلام وزیر و وصی و وارث و جانشین من در امتم، و ولی هر مؤمن و مؤمنه‌ای پس از من، و یازده امام از فرزندان وی، فرزندم حسن و فرزندم حسین و نه تن از فرزندان وی یکی پس از دیگری سلام الله علیهم، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن‌اند و از آن جدا نمی‌گردند تا آن که در حوض بهشت بر من وارد گردند». آن گاه دوازده تن از مردان بدر برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، همین گونه که گفتی، نه بر آن افزودی و نه از آن کاستی. بقیه هفتاد تن نیز گفتند: همچنان که گفتی، شنیده‌ایم و همه آن را حفظ کردیم و این دوازده نفر برترین ما و فاضل‌ترین ما هستند. علی فرمود: راست می‌گویید، همه مردمان نمی‌توانند حفظ کنند؛ برخی قوه حافظه قوی‌تری دارند. از میان این دوازده تن، چهار نفر یعنی ابو هیثم بن تیهان، ابو ایوب انصاری، عمّار و خزیمه بن ثابت ذو شهادتین برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که ما قول رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز که علی علیه السلام در کنار پیامبر ایستاده بود را حفظ کردیم که فرمود: «هان ای مردم! خداوند، مرا امر فرموده تا امامتان و وصی خود در میان شما و جانشین خود در اهل بیتم پس از خود را و آن که خداوند در کتابش پیروی از وی را بر مؤمنین واجب نمود و شما را به ولایت‌پذیری فرمان داد، برایتان بگمارم. از بیم طعن اهل نفاق و تکذیب ایشان به پروردگارم رجوع کردم، پس خداوند مرا وعید داد که یا ابلاغ نمایم و یا عذابم خواهد کرد. هان ای مردم! خداوند جل ذکره، شما را در کتابش به نماز فرمان داده و آن را به نیکی بیان کرده و من نام آن را برایتان بازگو نمودم و زکات و روزه و حج را نیز به نیکی بیان نموده و آن را برایتان تفسیر نمودم و شما را در کتاب خویش به ولایت، امر فرمود و من برای شما شهادت می‌دهم، ای مردم! که آن، ویژه علی بن ابی طالب و اوصیای من از فرزندانم و فرزندان اوست؛ اول ایشان فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از سلاله فرزندم حسین علیهم السلام که از کتاب خدا جدا نگردند تا آن که در حوض بهشت بر من وارد گردند. هان ای مردمان! من بیم دهنده شما و ولی شما و امام و هدایتگر شما پس از خود را به شما شناساندم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است. پس دیانت خود را به گردن وی نهید و در همه امورتان از او پیروی نمایید که نزد

وی تمام آن چیزی که خداوند به من آموخت، هست و خداوند مرا امر کرد تا وی را بیاموزم و شما را آگاهی دهم که این دانش نزد وی است. پس از وی بپرسید و از او و اوصیایش یاد گیرید و نکوشید که به ایشان بیاموزید و از ایشان پیش نیفتید و عقب هم نمانید که ایشان با حق‌اند و حق با ایشان است و از آن مزایله[1] نخواهند کرد و قرآن نیز از ایشان مزایله نمی کند».[2]

۱۸) از طریق عامه: روایتی است که موفق بن احمد از بزرگان علمای اهل سنت در کتاب خود المناقب ذکر می‌کند و می‌گوید: سید حافظان شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی در آن چه از همدان به من نوشته خبر داد، ابو فتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی در نوشته‌ای، روایت کرده که عبدالله بن اسحاق بغوی از حسن بن علیل عنزی[3]، از محمد بن عبد الرحمن زرّاع[4]، از قیس بن حفص که چنین حدیث گفت: از علی بن حسین از ابو هارون عبدی،[5] از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روزی که مردم را به غدیر خم فرا خواند، امر کرد تا تیغ‌های زیر درخت را بروبند و آن روز، روز پنجشنبه بود که مردم را به علی علیه السلام فراخواند و بازوی او را گرفت و آن را برافراشت تا به حدی که مردم سفیدی دو زیر بغل پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و از وی جدا نشده بود که این آیه نازل شد «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر بر تکمیل نمودن دین و تمام دادن نعمت و خرسندی خداوندگار از رسالت من و ولایت برای علی» و فرمود: «خداوندا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و

---

۱- المزایله، مفارقت و جدایی نمودن با کسی« ترتیب القاموس المحیط ماده زیل».

۲- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۷۰.

۳- وی حسن بن علیل بن حسین بن علی بن حبیش بن سعد عنزی است که عبدالله بن اسحاق خراسانی بسیار از وی روایت کرده است و بسیار صادق بوده و در سال ۲۹۰ درگذشته است. ن ک، الجرح و التعدیل ج ۳ ص ۳۲ و تاریخ بغداد ج ۷، ص ۳۹۸.

۴- در شواهد التنزیل محمد بن عبدالرحمن الذراع آمده است، ج ۱، ص ۱۵۸.

۵- ابوهارون عبدی البصری ،عماره بن جوین ، که از ابی سعید خدری روایت کرد و علی بن حسین عبدی از وی روایت کرده است. تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۴۱۲ و تقریب التهذیب ج ۲ ص ۴۹.

بی‌کس گذار آن که تنهایش گذارد».

آن گاه حسان بن ثابت گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌فرمایی تا ابیاتی گویم؟ فرمود: « بگو به جاودانگی خدای متعال». و حسان بن ثابت گفت: ای گروه شیخان و بزرگان قریش! به گوش گیرید این شهادت رسول خد صلی الله علیـه و آلـه را و آن گاه سرود:

**در روز غدیر نبی ایشان آنان را در منطقه خم ندا در می‌دهد و چه بسیار شنوای (امر الهی) بود پیامبر، آن هنگام که ندا برآورد.**

**که من مولای شما هستم، آری و ولی شما و ایشان گفتند، در حالی که به نظر نمی‌رسید که خود را وادی کوری و تجاهل در انداخته باشند:**

**خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و در میان خلق، کسی را نبینی که بر این امر، عصیان آورد.**

**پس به وی گفت که برخیز ای علی! که من به تو خشنودم پس از خود به عنوان امام و هادی مردم.**[1]



۱۹) و همچون این حدیث، روایت ابن مغازلی شافعی در المناقب است که سند آن را به ابی هریره می‌رساند که گفت: هر که روز هجـدهم ذی‌الحجـه روزه گیـرد، خداوند روزه شصت ماه را برای وی می‌نویسد و این روز غدیر خم است که پیـامبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: «آیا از مؤمنین اولی‌تر نیستم به ایشان؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! و فرمود:«هر که من مولای او بودم، پس علی مـولای اوست؛ خدایا موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن کـه وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی‌کس گـذار آن کـه تنهـایش گذارد» پس عمر بن خطاب به وی گفت: بخٍ بخٍ[2] ای علی بن ابی طالب! مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن شدی. و خداوند در آن روز آیه «**اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**» را نازل کرد.[3]

و نظیر این، روایت ابن مردویه است در المناقب، و در آخر جلد چهارم کتـاب

---

۱– مناقب خوارزمی، ص ۸۰ و فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳۹.

۲– اسم صوت است که هنگام خوش آمدن و شگفتی و رضایت، به کسی گویند که موجبات فخری در وی است. مترجمان.

۳– مناقب امام علی، ابن مغازلی، ص ۶۹، ح ۲۴.

«سرقات الشعر» ابی عبدالله مرزبانی، نظیر روایت موفق بن احمد آمده است.

۲۰) ابوالقاسم سید علی بن موسی بن طاووس در کتاب طرائف، پس از آن که از طریق مخالفین در معنای این آیه، مشابه آن چه را که از موافقین نقل کردیم را ذکر کرده، می‌گوید: و از جمله نکته‌هایی که در فضیلت روز نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» نقل شده، روایتی است که در صحاح اهل سنت آمده و مسلّم در صحیح خود در جلد سوم، آن را از طارق بن شهاب بیان می‌کند که گفت: یهودیان به عمر گفتند: اگر آیه «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» بر ما گروه یهودیان نازل شده بود و روزی که در آن نازل شده را می‌شناختیم، بی تردید، آن را عید می‌گرفتیم. پایان خبر.

مؤلف گوید: به همین قدری که ذکر شد بسنده می‌کنیم تا مطلب به درازا نکشد و اخبار قضیه غدیر نزد دو گروه موافق و مخالف اهل بیت، بسیار متواتر است.[1]

۲۱) ابن جوزی شیخ اهل سنت در کتاب سبط می‌گوید: علمای سیره نویس متفقند که واقعه غدیر پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع در هجدهم ذی‌الحجه رخ داد و او اصحابش را جمع کرد که صد و بیست هزار تن بودند و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس این علی مولای اوست».[2]

۲۲) ابن شهر آشوب از عالی‌قدرترین علمای شیعه می‌گوید: همگان اجماع دارند که هجدهم ذی‌الحجه روز غدیر خم است. گوید: علما در قبول این خبر متوافقند و تنها اختلاف در تاویل آن است و شهرت و گستردگی ذکرش در حدی است که هیچ خبر دیگری در روشنی، تبیین، آشکاری و شناخته شدگی به پای آن نمی‌رسد تا حدی که در شناخته شدگی و روشن بودن با شناخت رخدادهای عظیم و شناخت شهرها برابری می‌کند و کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر کافر و کسی آن را رد نمی‌کند، مگر معاند؛ چرا که کدامین خبر و روایتی در مسیر شناخته شدن خود بیش از هزار جلد کتاب از نوشته‌های تخصصی و عمومی پیشینیان و امروزیان را به خود اختصاص داده است. محمد بن اسحاق، احمد بلاذری، مسلم بن حجاج، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر بن مردویه، ابن شاهین مروزی، ابوبکر

---

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۱۳.
۲- تذکره الخواص ص ۳۰.

باقلانی، ابوالمعالی جوینی، ابو اسحاق ثعلبی، ابو سعید خرگوشی، ابو مظفر عیاش، ابن ثّلاج[1]، شعبی، زهری، اقلیشی[2]، جعابی، ابن البیع[3]، ابن ماجه، ابن عبدربه، لالکائی، شریک قاضی، ابو یعلی موصلی از چند طریق، احمد بن حنبل از چهل طریق و ابن بطّه از بیست و سه طریق از جمله راویان شیعی حدیث ولایت می‌باشند.[4]

در این زمینه علی بن هلال مهلّبی، کتاب الغدیر، احمد محمد بن سعید، کتاب «من روی خبر غدیر خم» و ابن جریر طبری، کتاب الولایه را با ذکر هفتاد طریق روایت این خبر و مسعود سجزی[5]، نیز کتابی را در باره راویان این خبر و طرق روایت آن به رشته تحریر درآورده است.

مؤلف گوید: نام بردن کسانی که در باره جریان غدیر خم نوشته‌اند و روایت آن بیش از آن چه ذکر شد، به دلیل بسیاری آن، بر حجم کتاب خواهد افزود و در صورت نیاز به اطلاع از این کتاب‌ها به کتاب طرائف و کتاب اقبال نوشته ابن طاووس و کتاب مناقب ابن شهر آشوب مراجعه شود.

علی بن طاووس در کتاب طرائف از محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل می‌کند که گفت: جدم شهر آشوب گفت: شنیدم از ابو المعالی جوینی که شگفت زده می‌گفت: در بغداد کتابی را در دست صحافی دیدم در باب روایات خبر ولایت که روی جلد آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق قول رسول «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و پس از آن جلد بیست و نهم است.[6]

۲۳) مولای ما و امام ما حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا حقوق مردمان به گواهی دو شاهد داده می‌شود ولی حق امیرالمؤمنین علیه السلام به

---

۱- وی فقیه محمد بن شجاع ابن ثلجی است و برخی از زندگینامه نویسان وی را ابن ثلاج هم نامیده اند. تاریخ بغداد ج ۵، ص ۳۵۰ ـ تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۲۲۰.

۲- نسبت وی به اقلیش شهری در اندلس است. ن ک ، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- وی حافظ قران ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد حاکم نیشابوری معروف به ابن بیع نویسنده المستدرک علی الصحیحین و یکی از راویان حدیث ولایت است. ن ک، الغدیر ج ۱، ص ۱۰۷.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵، ح ۲۷.

۵- وی حافظ قران و راوی حدیث مسعود بن ناصر سجزی منسوب به سجستان که به وی سجستانی نیز گفته می‌شود و صاحب کتاب الدرایه فی حدیث الولایه می باشد. ن ک ، سیر اعلام النبلاء ج ۱۸ ص ۵۳۲ – تذکره الحفاظ ج ۴، ص ۱۲۱۶ و الغدیر ج ۱ ص ۱۵۵.

۶- ینابیع الموده، ص ۳۶.

شهادت ده هزار نفر داده نشد» و منظورش روز غدیر خم بود و این نیست مگر گمراهی از راه حق آشکار «فَمَاذَا بَعدَ الْحَقِّ إلاَّ الضَّلَالُ فَأنَّى تُصْرَفُونَ * كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أنَّهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» [پس چیست پس از حق مگر گمراهی، پس به کجا روی می‌آورید * چنین است کلمه پروردگار تو بر کسانی که (از راه دین خدا) بیراهه رفتند واجب و سزا گردید، که ایشان ایمان نمی‌آورند].[1-2]

۲۴) سعد بن عبدالله قمی از محمد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، از جعفربن بشیر بجلی[3]، از حماد بن عثمان، از ابی اسامه زید شحام روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بوده و مردی از مغیری‌ها[4] نیز نزد ایشان بود و چیزی در باره سنت‌ها از وی پرسید. و فرمود: هیچ چیزی نیست که بنی‌آدم بدان احتیاج داشته باشند، مگر آن که سنت از سوی خداوند و رسول او در باره آن صادر شده است و اگر این گونه نبود، خداوند عز و جل بدانچه بر ما حجت و برهان اقامه کرد، بر ما حجت نمی‌آورد. مرد مغیری گفت: مگر به چه حجت آورده است؟ و ابو عبدالله علیه السلام فرمود: با این قول که «الْيَوْمَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإسْلاَمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإثْمٍ فَإنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» تا آخر آیه، که اگر سنت و فریضه‌اش را بر ما تمام نکرده بود، هرگز بدان حجت اقامه نمی‌نمود.[5]

۲۵) شیخ مفید در کتاب امالی از ابو حسن محمد بن مظفر وراق، از ابوبکر محمد بن ابی ثلج، از حسین بن ایوب در کتابش از محمد بن غالب، از علی بن حسن، از پدرش، از عبدالله بن جبله، از ذریح محاربی، از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر محمد بن علی، از پدرش، از جدش علیهم السلام که فرمود: خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را نزد محمد صلی الله علیه و آله فرستاد تا به ولایت

۱- یونس/۳۲ و ۳۳.
۲- مناقب، ص ۳، ح ۲۶.
۳- وی جعفر بن بشر، ابو محمد بجلی وشّاء از زاهدان شیعه و پرهیزکاران و پارسایان ایشان و مورد اعتماد و در کوفه مسجدی داشت که تا به امروز در بجیله پابرجاست. «نجاشی در رجال، ص ۱۱۹ ت ۳۰۴».
۴- فرقه‌ای از غلاة و یاران مغیرة بن سعید عجلی که معتقد به جسمیت داشتن خدا بود و مدعی نبوت گشت و محارم الهی را حلال شمرد و خالد بن عبدالله وی را در سال ۱۱۹ ق در آتش سوزاند. «معجم الفرق الاسلامیة ص ۲۳۲ با اندکی تصرف».
۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۶.

علی بن ابی طالب علیه السلام در حیات خویش شهادت دهد و او را پیش از رحلتش امیرالمؤمنین نامد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله نُه گروه را فراخواند و فرمود: شما را فرا خواندم تا شاهدان خدا بر روی زمین باشید؛ (با خودتان است) چه شهادت اقامه نمایید و چه پنهان نمایید. آن گاه فرمود: ای ابابکر! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. گفت: از جانب خدا و پیغمبرش؟ فرمود: آری، و او برخاست و علی را به امیری مؤمنان سلام داد. آن گاه فرمود: ای عمر! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. گفت: آیا به دستور خدا و رسول خدا او را امیرالمؤمنین می‌نامی؟ فرمود: آری، و او برخاست و به علی سلام داد. آن گاه به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده و او برخاست و سلام داد و مثل آن دو سلام دهنده دیگر، چیزی نگفت و نپرسید. آن گاه فرمود: ای سلمان! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به ابی‌ذر غفاری فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به حذیفة بن یمان[1] فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به عمار بن یاسر فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به عبدالله بن مسعود فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد بر امیرالمؤمنین. آن گاه به بریده فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. او که جوانترین فرد گروه ها بود برخاست و سلام داد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: شما را دعوت نکردم، مگر برای این امر، تا شاهدان خداوند باشید؛ چه شهادت اقامه کنید و چه ترک کنید.[2]



**...فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)،**

[و هر کس دچار گرسنگی شود بی‌آن که به گناه متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]

---

۱- حذیفة بن یمان عبسی از بزرگترین صحابه رسول الله که شاهد احد و خندق و غزوه های دیگری بود و در جنگ‌های عراق نیز حاضر بود و در آن رشادت‌ها نمود.« الاصابه ۱۶۴۲ /۱ ۳۲۲ چاپ دار الکتب العلمیه».

۲- امالی شیخ مفید، ص ۱۸، ح ۷.

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه رخصتی است برای مضطر تا بتواند مردار، خون، گوشت خوک بخورد و مخمصه به معنای گرسنگی است.[۱]

۲) و هم او می‌گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ» آمده است که فرمود: یعنی بدون تعمّد در ارتکاب این گناه[۲].

**يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (٤)**

**[از تو می‌پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و (نیز صید) حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربیان سگ‌های شکاری از آن چه خدایتان آموخته به آنها تعلیم داده‌اید (برای شما حلال شده است) پس از آن چه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته‌اند، بخورید و نام خدا را بر آن ببرید و پروای خدا بدارید که خدا زودشمار است]**

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همه ایشان از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در نامه علی صلوات الله علیه در باره قول حق «و ما علمتم من الجوارح مكلبين» فرمود که منظور سگ‌ها هستند.[۳]

۲) و هم وی از شماری از شیعیان، از سهل بن زیاد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: از امام صادق پرسیدم: مردی سگی را به شکار می‌فرستد و سگ، شکار را می‌گیرد و مرد چاقویی ندارد که با آن حیوان را سر ببرد، آیا باید بگذارد که سگ، حیوان را بکشد و بخورد؟ ایشان فرمود: مشکلی نیست؛ خداوند فرموده است «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲- تفسیر قمی،ج ۱، ص ۱۷۰.
۳- کافی، ج ۶، ص ۲۰۲، ح ۱.

شایسته نیست از آن چه یوزپلنگ کشته است، بخورد.[1]

۳. و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از سیف عمیره، از ابی بکر حضرمی، که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از صید بازها و شاهین‌ها[2] و سگ و یوزپلنگ و فرمود: صید هیچ یک از آن چه نام بردی را نخور، مگر آن که خود با چاقو سر بریده و حلال کرده باشی آن را و مگر سگ شکاری آموزش دیده. پرسیدم اگر شکار را خفه کند؟ فرمود: بخور؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ».[3]

۴) ابی علی اشعری از محمد بن عبدالجبار، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حلبی روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فتوا می‌داد و تقیه می‌کرد و ما از صید با باز و شاهین می‌ترسیدیم، ولی اکنون دیگر هراسی نداریم و شکار آنها را حلال نمی‌دانیم، مگر آن که صید را به دست خود با چاقو سر ببریم تا بمیرد؛ چرا که در کتاب امیر مؤمنان علی علیه السلام است که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» در باره سگان است.[4]

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از سیف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: در باره شکار بازها و شاهین‌ها و یوزها و سگ‌ها پرسیدم و فرمود: هیچ چیز را نخورید پیش از آن که خود سر ببرید تا بمیرد، مگر شکار سگان. گفتم: اگر آن را کشت؟ فرمود: بخور که خدای تعالی فرموده است: « وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ » و آن گاه فرمود: همه درندگان، شکار را برای خود می‌گیرند، مگر سگ‌های تربیت شده که شکار را برای صاحبان خود می‌گیرند و چون سگ شکاری را به دنبال صید فرستادید، نام خدا را بر آن یاد کنید که این

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۰۴، ح ۸.

۲- الصقر، هر پرنده شکاری نظیر باز و شاهین که جمع آن اصقر و صقور و صقار و صقوره و صقاره و صُقر است «ترتیب القاموس المحیط ماده صقر».

۳- کافی، ج ۶، ص ۲۰۴، ح ۹.

۴- کافی، ج ۶، ص ۲۰۷، ح ۱.

حلال شدن آن شکار است.[1]

۶) عیاشی، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان در باره سگ زردشتیان که مسلمان با آن شکار کند و نام خدا را برد و سگ را به شکار بفرستد، پرسیدم و فرمود: آری، آن سگ شکاری است. اگر نام خدا را بر آن برد مشکلی نیست.[2]

۷) ابی بکر حضرمی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره شکار بازها و شاهین‌ها و یوزها و سگ‌ها پرسیدم و فرمود: «هیچ چیز را نخورید پیش از آن که خود سر ببرید تا بمیرد، مگر شکار سگان» گفتم: اگر آن را کشت؟ فرمود: بخور که خدای‌تعالی فرموده است «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللَّهِ».[3]

۸) ابی عبیده از امام صادق علیه السلام در باره مردی که سگ شکاری را به تعقیب رها می‌کند و چون رها می‌کند، نام خدا می‌برد، پرسیدم. او فرمود: از آن چه سگ برایش گرفته، می‌خورد، هر چند که آن را بگیرد و خفه کند و اگر سگی تربیت نشده با آن باشد، از شکار نباید خورد. گوید: گفتم شاهین و عقاب و باز چه؟ فرمود: اگر توانستی قبل از مرگش آن را سر ببری بخور و اگر نه، نخور. گفتم: بنابراین یوزپلنگ به منزله سگ نیست؟ فرمود: نه، جز سگ، حیوان شکاری دیگری وجود ندارد.[4]

۹) اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوزپلنگ از درندگان است و سگ‌های کردی اگر آموزش داده شوند، بسان سگ‌های سلوق[5] می‌باشد.[6]

۱۰) سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم فتوا می‌داد و تقیه می‌کرد و ما از صید با باز و شاهین می‌ترسیدیم، ولی اکنون دیگر هراسی نداریم و شکار آنها را حلال نمی‌دانیم، مگر آن که صید را به دست خود با

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۲۶.
۵- روستایی در یمن که به سگ‌های شکاری تربیت شده معروف است.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۷.

چاقو سرببریم تا بمیرد؛ چرا که در نامه علی علیه السلام است که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ» در باره سگان است.[1]

۱۱) زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غیر از سگ‌ها هر آن چه که یوزپلنگ‌ها و بازها و نظیر آن شکار می‌کنند، نخورید از صیدشان، مگر آن که با چاقو سر ببرید؛ چرا که خداوند فرموده است: «مکلبین» [ با استفاده از سگ] و غیر از سگ‌ها، شکارش چیزی نیست که بدون سر بریدن و حلال شدن با چاقو خورده شود.[2]

۱۲) حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در نامه علی علیه السلام است که خداوند فرمود: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ».[3]

۱۳) جمیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره صیدی پرسیدند که سگ می‌گیرد و شکارچی اجازه می‌دهد، خود بمیرد و فرمود: آری، بخور که خداوند می‌فرماید: «فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ».[4]

۱۴) ابی جمیله، از ابن حنظله[5]، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره شکاری پرسیدند که سگ می‌گیرد و مرد آن را می‌گیرد و شکار در دست وی می‌میرد. آیا از آن بخورد؟ و فرمود: آری، بخور که خداوند می‌فرماید: «فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ».[6]

۱۵) ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» روایت کرده که فرمود: در خوردن آن چه سگ برایتان شکار کرده باکی نیست، اگر سگ از آن نخورده باشد و اگر پیش از رسیدن

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۳۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۳۱.
۵- ابن حنظله ابو صحر عمر بن حنظل کوفی عجلی است که شیخ مفید و برقی وی را از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام نامیده اند و ابو جمیله از وی روایت کرده است. «معجم رجال الحدیث ـ ج ۱۳، ص ۲۷».
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۳۲.

شما سگ از آن خورده باشد، شما نخورید.[1]

۱۶) رفاعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوزپلنگ از جمله آن چیزی است که خداوند می‌فرماید «مکلبین».[2]

۱۷) ابان بن تغلب روایت می‌کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر آن چه که سگ برای شکارچی بگیرد، بخور، حتی اگر یک سوم آن باقی مانده باشد.[3]

**«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ... (۵)».**

[امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است و (بر شما حلال است ازدواج با) زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، به شرط آن که مهرهایشان را به ایشان بدهید، در حالی که خود پاکدامن باشید نه زناکار و نه آن که زنان را در پنهانی، دوست خود بگیرید ...]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابی جارود روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ» پرسیدم و فرمود: منظور غلّه‌ها و سبزیجات است.[4]

۲) هم ایشان، از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد[5] بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از قتیبه اعشی، روایت می‌کند که گفت:

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۳۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۳۵.
۴- کافی، ج ۶، ص ۲۶۴، ح ۶.
۵- محمدبن اسماعیل بن بزیع، از صالحان این طایفه و معتمدین شیعه بود و از علی بن نعمان روایت کرده و محمد بن عبدالجبار نیز از وی روایت می کرد «معجم رجال الحدیث ج ۱۵، ص ۱۰۰».

شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام سئوال نمود و من هم حاضر بودم و گفت: گله‌ای را همراه چوپانی یهودی یا نصرانی می‌فرستیم و ناگهان پیش‌آمدی رخ می‌دهد و چوپان ذبح می‌کند، آیا از ذبح شده به دست وی بخوریم؟ حضرت فرمود: قیمت آن را وارد زندگی‌ات نکن و از آن نخور؛ زیرا که مساله در ذبح، نام بردن خداست و در آن بر غیر مسلمان اعتمادی نیست. آن مرد گفت: خداوند فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ» امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم صلوات الله علیه می‌گفت: منظور، تنها حبوبات و نظایر آن است.[1]

شیخ مفید این حدیث را در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از قتیبه، روایت می‌کند و می‌گوید که مردی از امام صادق علیه السلام همین سخن را پرسید.[2]

۳) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره طعام اهل کتاب و آن چه برای ایشان حلال است پرسیدم فرمود: دانه ها.[3]

۴) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره طعام اهل کتاب و آن چه بر ایشان حلال است، پرسیدم فرمودند: دانه‌ها.[4]

۵) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ» روایت کرده که فرمود: یعنی عدس و نخود و مانند آن.[5]

۶) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره غذای اهل کتاب و آن چه بر ایشان حلال است پرسیدم و

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۴۰، ح ۱۰.
۲- تهذیب، ج ۹، ص ۶۴، ح ۲۷۰.
۳- کافی، ج ۶، ص ۲۶۳، ح ۱.
۴- کافی، ج ۶، ص ۲۶۳، ح ۲.
۵- تهذیب، ج ۹، ص ۸۸، ح ۳۷۴.

ایشان فرمودند: «حبوبات».[1]

۷) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره بن اعین روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» پرسیدم، فرمودند: این آیه نسخ شده است به واسطه قول الهی: «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ»[2]ـ[3] [و به پیوند های قبلی کافران متمسک نشوید (پایبند نباشید)]

۸) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: ابوالحسن امام رضا علیه السلام به من گفت: ای ابا محمد! در باره مردی که زنی نصرانی را بر زنی مسلمان گرفته چه می‌گویی؟ گفتم: فدایت شوم، سخن در محضر شما چه ارزشی دارد؟ فرمود: نه، به حتم پاسخ می‌دهی، این باعث می‌شود سخن مرا نیز بدانی. گفتم: جایز نیست نصرانی را بر زن مسلمان یا غیر مسلمان ترجیح دهی و بگیری. فرمود: چرا؟ گفتم: زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ»[4] [با زنان مشركه نكاح نكنيد تا آن كه ايمان آورند] فرمود: پس در باره این آیه چه می‌گویی: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» گفتم: آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ» آن را نسخ کرده است. امام تبسمی کرد و دیگر چیزی نگفت.[5]

۹) عیاشی، از قتیبه اعشی نقل می‌کند که حسن بن منذر از امام صادق علیه السلام سئوال کرد که: فردی مردی یهودی یا نصرانی را که امین وی است با گوسفندانش به چرا می‌فرستد و حادثه‌ای رخ می‌دهد و آن مرد، گوسفند را سر می‌برد و می‌فروشد، تکلیف چیست؟ ابو عبدالله علیه السلام فرمود: آن را نخور و در مالت وارد نکن؛ چرا که تنها اسم است و اطمینانی در ذکر آن نیست، مگر به مسلمان. در حالی که این سخنان را می‌شنیدم، مرد دیگری به امام صادق علیه السلام گفت: پس این آیه الهی چیست؟ «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ»

۱- تهذیب، ج ۹، ص ۸۸، ح ۳۷۵.
۲- ممتحنه/۱۰.
۳- کافی، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۸.
۴- بقره/۲۲۱.
۵- کافی، ج ۵ ،ص ۲۵۷، ح ۶.

فرمود: پدرم می‌فرمود: که منظور از آن حبوبات و نظایر آن است.[1]

۱۰) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ» روایت کرده که فرمود: عدس و دانه‌ها و نظایر آن است و و منظور از الذین اوتوا الکتاب، اهل کتاب است.[2]

۱۱) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام در باره «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ» روایت کرده که: منظور، زنان مسلمان است.[3]

۱۲) مسعده بن صدقه روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: با آیه «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ»[4] [و به پیوند های قبلی کافران متمسک نشوید (پایبند نباشید)] نسخ شده است.

۱۳) ابی جمیله، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» روایت کرده که فرمود: منظور، زنان پاکدامن است.[5]

۱۴) از امام روایت است که از ایشان در باره قول آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» پرسیدیم که منظور، کدام زنان است و معنای محصن بودن آنها چیست؟ فرمود: ایشان زنان پاکدامن ایشان هستند.[6]



## ...وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵).

[و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعا عملش تباه شده و در آخرت از زیانکاران است]

۱) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابی عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۳۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۳۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۳۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۳۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۳۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۴۰.

پرسیدم و ایشان فرمود: تفسیر آن در بطن قرآن است: و هر که کفر ورزد به ولایت علی علیه السلام، و علی همان ایمان است.[1]

۲) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام و نیز از زید بن علی، از ابن فارسی در الروضه از زید بن علی در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» روایت می‌کند که فرمود: منظور، به ولایت علی علیه السلام است.[2]

۳) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از وی در باره تفسیر آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» پرسیدم و فرمود: «یعنی به ولایت علی علیه السلام «وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»»[3]

۴) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از حماد بن عثمان، از عبید بن زراره، روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» پرسیدم، فرمود: ترک عملی که بدان اقرار نموده است و از جمله آن که بدون آن که بیماری داشته باشد یا شدیداً درگیر کاری باشد، نماز را ترک گوید.[4]

۵) و هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عبید بن زراره روایت است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: آن که عملی که بدان اقرار نموده است را ترک نماید. گوید: گفتم فرق این ترک عمل با آن که به کلی آن را کنار بگذارد، چیست؟ فرمود: این مثل آن کسی است که نماز خود را عمداً ترک کند نه به خاطر (ممنوعیت نماز برای او به دلیل) مست بودن و نه به خاطر بیماری.[5]

۶) عیاشی از عبید بن زراره روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» پرسیدم، فرمود: ترک عملی است که فرد به آن اقرار نموده است و از جمله ترک نماز بدون بیماری و بدون گرفتاری. گوید: گفتم: آیا گناهان کبیره، بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری. گفتم: آیا از ترک

---

۱- بصائر الدرجات، ص ۸۸، ح ۵، باب نوادر از ابواب ولایت.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۴.
۴- کافی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۵.
۵- کافی، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۱۲.

نماز بزرگ‌ترند؟ فرمود: اگر نماز را به گونه‌ای که مورد پذیرش و بخشش نباشد، ترک نماید، عمل وی جزء یکی از هفت گناه کبیره است.[1]

۷) از ابان بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کمترین چیزی که انسان به خاطر آن از اسلام خارج می‌گردد این است که نظری را به خلاف حق ببیند و بنا را بر آن گذارد. امام افزود: «وَمَن يَكْفُرْ بالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» و فرمود: کسی که به ایمان کفر می‌ورزد، همانند آن است که به آن چه خداوند، امر کرده است، عمل نمی‌کند و بدان رضایت قلبی ندارد.[2]

۸) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام در باره آیه «وَمَن يَكْفُرْ» روایت کرده که فرمود: «ترک یک عمل است تا آن که بـه کلـی آن را کنار گذارد و از جمله کنار گذاشتن عمدی نماز است بدون داشتن گرفتاری و بدون وجود حالت مستی» و منظور از مستی، ناهوشیاری از شدت خواب آلودگی است.[3]

۹) هارون بن خارجه روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در بـاره آیـه «وَمَن يَكْفُرْ» پرسیدم، فرمود: از جمله آن این است که در عملش به چپ و راست رود (و عمدا از راه راستی که می‌شناسد، دوری گزیند).[4]

۱۰) علی بن ابراهیم گوید: و هر کـس ایمـان آورد و آن گـاه از اهـل شـرک پیروی نماید، بی‌شک عملش هدر گشته و به ایمان کفر ورزیده است.[5]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٦)».

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۴۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۴۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۵.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید و اگر جنب‌اید خود را پاک کنید (=غسل نمایید) و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید، پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند. باشد که سپاس (او) بدارید]**

۱) شیخ مفید از محمد بن محمد بن نعمان، از احمد بن محمد بن حسن، یعنی ابن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، و از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از ابن بکیر روایت کرده که گفت: در باره آیه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: منظور چیست، از چون به نماز برخاستید؟ و فرمود: یعنی آن گاه که از خواب برخاستید. گوید: گفتم آیا خواب وضو را باطل می‌کند؟ فرمود: بله، اگر بر گوش غلبه کند و صدا را نشنوی.[1]

۲) و هم او از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از احمد بن ادریس و سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابی عبدالله[2]، از حماد، از محمد بن نعمان، از غالب بن عذیل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه عز و جل «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ» که آیا ارجل مکسور است یا منصوب که فرمود: بلکه بر کسر است.[3]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده که گفت: به ایشان گفتم: مرا در باره میزانی از صورت که شایسته است در وضو شسته شود آن گونه که خدا در قرآن گفته، آگهی ده. فرمود: آن مقداری از صورت که خداوند تعالی فرمان به شستن آن داده و نشاید بر کس که از آن افزون شوید یا کمتر و اگر بیشتر شوید، اجری ندارد و اگر کمتر بشوید، گناه کرده است: آن مقداری

۱- تهذیب، ج ۱، ص۷، ح۹.

۲- وی ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن برقی است «ن ک ، معجم رجال الحدیث ج ۲۱، ص ۲۱۸».

۳- تهذیب، ج ۱، ص ۷۰، ح ۱۸۸.

است که انگشتان سبابه و وسط و شست آن را در بر می‌گیرد است از رستنگاه مو تا چانه، و آن چه که این دو انگشت به چرخاندن بر آن بگذرد، صورت می‌باشد و بیشتر از آن از صورت نیست. گفتم آیا زیر گیجگاه از صورت است؟ فرمود: نه.

ابن بابویه نیز این حدیث را در الفقیه روایت کرده و می‌گوید: زراره بن اعین به ابی جعفر علیه السلام عرض کرد، در باره حدود صورت آگاهم کن و همین حدیث را ذکر می‌کند و تنها می‌افزاید: زراره گوید: گفتم در باره جاهایی از صورت که مو آن را فرا گرفته چه می‌فرمایید؟ فرمود: جایی که پوشیده از موست، نیاز نیست که به دقت به آن آب رسانید و کاوش کنید، آب خود بر آن جاری می‌گردد.[۱_۲]

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن و دیگران، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از هیثم بن عروه تمیمی روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» پرسیدم و گفتم: آیا این گونه است؟ و از پشت دست تا آرنج مسح نمودم و فرمود: قرآن این گونه نازل نشده است، بلکه این گونه است که صورت‌هایتان و دست‌هایتان از آرنج‌ها را بشویید. و برخاست و دستش را از آرنجش تا سر انگشتانش کشید.[۳]

۵) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا آگاهم نمی‌کنی که از کجا این را دانستی و فرمودی که: مسح کردن بر بخشی از سر است و بخشی از دو پا؟ و خندید و فرمود: ای زراره! رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرمود و قرآن این چنین از سوی خدا نازل شده است؛ چرا که می‌فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ» پس دانستیم که کل صورت باید شسته شود و فرمود: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و بدین‌گونه دو دست را تا آرنج‌ها عطف به صورت کرده است؛ پس درمی‌یابیم که باید شسته شوند تا آرنج‌ها و آن گاه بین دو کلام، فصل و جدایی افکنده و فرموده: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ» و چون فرمود: «بِرُؤُوسِكُمْ» دانستیم که مسح بر بخشی از پا انجام می‌شود و این به دلیل وجود «باء» در آن است و آن گاه خداوند، دو پا را به سر

۱- کافی، ج ۳، ص۲۷، ح ۱.
۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸، ح ۸۸.
۳- کافی، ج ۳، ص ۲۸، ح ۵.

وصل می‌کند، همان گونه که دست‌ها را به صورت وصل نمود. می‌فرماید: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» و با عطف آن به سر دانستیم که مسح بر بخشی از آن می‌باشد. سپس این قول خدا را رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم تفسیر کرد و مردمان آن را فراموش و تباه نمودند. آن گاه فرمود: «فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ» یعنی زمانی که در صورت یافت نشدن آب، وضو را از عهده برداشت، ثابت نمود که برخی از شستن‌ها، مسح (کشیدن دست خیس) می‌باشد، یعنی مسح گونه‌ای از شستن و زیر مجموعه اغسلوا می‌تواند باشد، چرا که فرمود: «وُجُوهِكُمْ» و آن گاه به آن وصل کرد «وَأَيْدِيكُم» را و بعد فرمود: «مِّنْهُ» یعنی از آن تیمم، زیرا که دانست که تمام آن فقط بر صورت کشیده نمی‌شود، چرا که از آن زمین (پهنه)، با بخشی از دست خاک برمی‌گیرد و با بخشی از صورت نیست که از زمین خاک بر می‌گیرد و سپس فرمود: «مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم» در دین «مِّنْ حَرَجٍ» و حرج به معنای تنگنا و زحمت است.[1]

۶) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر که از امام باقر علیه السلام در باره وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کردند و ایشان فرمود: تشتی یا تور[2] ی پر آب آوردند و دست راستش را در آب فرو برد و کف دستی آب برداشت و آن را بر صورتش ریخت و صورت را با آن شست؛ آن گاه دست چپ را در آب فرو برد، کف دستی آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و ساعد را از آرنج تا پایین دست شست بدون آن که دست را از پایین به بالا ببرد و آن گاه دست راست را در ظرف برده و کف دستی آب را از آرنج بر ساعد راست ریخت و همچون دست دیگر شست و آن گاه سرش را و دو پایش را با خیسی دستش و نه با برداشتن آبی تازه، مسح کشید و آن گاه فرمود: و لازم نیست (وضو گیرنده) دستش را زیر بند کفش کند. راویان گویند: سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» و نمی‌تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست‌ها تا آرنج‌ها و نمی‌تواند بخشی از دست‌ها تا آرنج را ناشسته

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۳۰، ح ۴.

۲- تور، ظرفی است از برنج و یا سنگی چون تغار که از آب درون آن وضو می گیرند. نهایه، ج ۱ ح ۱۹۹ و در القاموس المحیط آمده که تور، ظرفی است که از آن آب می نوشند.

بگذارد؛ چرا که حق تعالی می‌فرماید: «فَاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و سپس فرمود: «و امسحوا برووسکم و ارجلکم الی الکعبین» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. راویان گویند: گفتیم: کعبین کجا هستند؟ و با اشاره دست فرمود: «همین جا.» و منظورش محل مفصل بدون استخوان ساق بود. (با اشاره به انحنای زیر راستی ساق) گفتیم: این جا چیست؟ فرمود: این استخوان ساق است و کعب پایین‌تر از آن است. گفتیم خداوند پایدارت دارد، آیا یک کف دست آب برای صورت و یکی برای دست کافی است؟ فرمود: آری، اگر آن را پر کنی و با دو کف دست آب، کاملاً آنها را شستشو تواند داد.[1]

۷) و هم از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی ابی عمیر، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از ابی عبدالله روایت می‌کند که فرمود: گوش‌ها از صورت نیستند و از سر (در اشاره به مسح سر) هم نیستند. گوید: از مسح، سخن گفت و فرمود: بر جلوی سرت مسح بکش و بر دو پایت مسح بکش و از پای راست شروع کن.[2]

۸) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: از ایشان سئوال کردم در باره قول حق تعالی «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» فرمود: منظور آمیزش است، ولی خداوند تبارک و تعالی ستیر[3] است و پوشیدگی را دوست دارد و آن گونه که مردمان سخن می‌گویند، نام نبرده است.[4]

۹) عیاشی از ابی بکر بن حزم روایت کرد که مردی وضو گرفت و از روی پاپوش مسح پا کشید و وارد مسجد شد و نماز خواند. علی علیه السلام نزد وی آمد و فرمود: وای بر تو! بدون وضو نماز می‌خوانی؟ مرد گفت: عمر مرا چنین امر نمود. گوید: حضرت دست وی را گرفت و نزد او (عمر) برد و گفت: «بنگر این مرد چه روایت می‌کند از قول تو» و صدایش را بالا برد. عمر گفت: آری، من امرش

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۶، ح ۵.
۲- کافی، ج ۳، ص ۲۹، ح ۲.
۳- ستیر بر وزن فعیل و به معنای فاعلی است، یعنی خواست و اراده وی، دوست داشتن پوشیدگی و نگاه داشتن خود است. «لسان العرب ماده ستر».
۴- کافی، ج ۵، ص ۵۵۵، ح ۵.

کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می‌کرد. علی فرمود: پیش از سوره مائده یا بعد از آن؟ گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: اگر نمی‌دانی، پس چرا فتوا صادر می‌کنی؟ قرآن بر پاپوش‌ها (ی پیامبر) مقدم است.[1]

۱۰) میسر بن ثوبان روایت کرده که شنیدم علی علیه السلام می‌گفت: کتاب بر پاپوش‌ها و چادر پیش است.[2]

۱۱) بکیر بن اعین روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ» پرسیدم و گفتم: معنای «چون برخاستید» چیست؟ فرمود: یعنی چون از خواب برخاستید. گفتم: خواب وضو را باطل می‌کند؟ فرمود: آری، اگر بر گوش چیره گردد و صدایی نشنوی.[3]

۱۲) هم او از امام باقر علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ» روایت کرده که پرسیدم: معنای آن چیست؟ فرمود: یعنی از خواب.[4]

۱۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ» پرسیدم، فرمود: نمی‌تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست‌ها تا آرنج‌ها و نمی‌تواند بخشی از دست‌ها تا آرنج را ناشسته بگذارد و سپس فرمود «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَینِ» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. گوید: پرسیدم: خداوند حفظت نماید، کعبین کجاست؟ فرمود: «همین جا.» و منظورش مفصل بدون استخوان ساق بود.[5]

۱۴) زراره و بکیر، فرزندان اعین روایت کرده‌اند که از امام باقر علیه السلام در باره وضوی رسول الله پرسیدیم و ایشان فرمودند: ایشان فرمود تشتی یا توری[6] پر آب آوردند و دست راستش را در آب فرو برد و کف دستی آب برداشت و آن را بر پیشانی‌اش ریخت و صورت را با آن شست. آن گاه دست چپ را در آب فرو




---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۴۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۴۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۵۰.
۶- تور ، ظرفی است از برنج و یا سنگی چون تغار که از آب درون آن وضو می گیرند النه ج ۱ ح ۱۹۹ و در القاموس المحیط آمده که تور ظرفی است که از آن آب می نوشند.

برد کف دستی آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و ساعد را از آرنج تا پایین دست شست؛ بدون آن که دست را از پایین به بالا ببرد و آن گاه دست راست را در ظرف برده و کف دستی آب را از آرنج بر ساعد راست ریخت و همچون دست دیگر شست و آن گاه سرش را و دو پایش را با باقی مانده آب دستش و نه با برداشتن آبی تازه، مسح کشید و آن گاه فرمود: و لازم نیست (وضو گیرنده) دستش را زیر بند کفش کند. راویان گویند: سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» و نمی‌تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست‌ها تا آرنج‌ها و نمی‌تواند بخشی از دست‌ها تا آرنج را ناشسته بگذارد، چرا که حق تعالی می‌فرماید: «فاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و سپس فرمود: «وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. راویان گویند: گفتیم: کعبین کجا هستند؟ و با اشاره دست فرمود: «همین جا.» و منظورش محل مفصل بدون استخوان ساق بود. (با اشاره به انحنای زیر راستی ساق) گفتیم: این جا چیست؟ فرمود: این استخوان ساق است و کعب پایین‌تر از آن است. گفتیم: خداوند پایدارت دارد، آیا یک کف دست آب برای صورت و یکی برای دست کافی است؟ فرمود: آری، اگر آن را پر کنی و دو کف دست آب کاملاً آنها را شستشو تواند داد.[1]

۱۵) زراره روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا در باره مقداری از صورت که شایسته است در وضو شسته شود، آن گونه که خدا در قرآن گفته آگهی ده. فرمود: آن مقداری از صورت که خداوند تعالی فرمان به شستن آن داده و نشاید بر کس که از آن افزون شوید یا کمتر و اگر بیشتر شوید، اجری ندارد و اگر کمتر بشوید، گناه کرده است: آن مقداری است که انگشتان سبابه و وسط و شست آن را در بر می‌گیرد، از رستنگاه مو تا چانه، و آن چه که این دو انگشت به چرخاندن بر آن بگذرد، صورت می‌باشد و بیشتر از آن از صورت نیست. گفتم: آیا زیر گیجگاه از صورت است؟ فرمود: نه. زراره گوید: به ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: آیا آگاهم نمی‌کنی که از کجا این را دانستی و فرمودی که: مسح کردن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۵۱.

بر بخشی از سر است و بخشی از دو پا؟ خندید و فرمود: ای زراره! رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرمود و قرآن این چنین از سوی خدا نازل شده است؛ چرا که می‌فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ» پس دانستیم که کل صورت باید شسته شود و فرمود: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و بدین گونه دو دست را تا آرنج‌ها عطف به صورت کرده است؛ پس درمی‌یابیم که باید شسته شوند تا آرنج‌ها و آن گاه بین دو کلام فصل و جدایی افکنده و فرموده: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ» و چون فرمود: «بِرُؤُوسِكُمْ» دانستیم که مسح بر بخشی از پا انجام می‌شود و این به دلیل وجود «باء» در آن است و آن گاه خداوند دو پا را به سر وصل می‌کند، همان گونه که دست‌ها را به صورت وصل نمود. می‌فرماید: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ» و با عطف آن به سر دانستیم که مسح بر بخشی از پاها می‌باشد. سپس این قول خدا را رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم تفسیر کرد و مردمان آن را فراموش و تباه نمودند. آن گاه فرمود: «فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ» یعنی زمانی که در صورت یافت نشدن آب، وضو را از عهده برداشت، ثابت نمود که برخی از شستن‌ها، مسح (کشیدن دست خیس) می‌باشد، یعنی مسح گونه‌ای از شستن و زیر مجموعه اغسلوا می‌تواند باشد، چرا که فرمود: «وُجُوهَكُمْ» و آن گاه به آن وصل کرد «وَأَيْدِيَكُمْ» را و بعد فرمود «منه» یعنی از آن تیمم، زیرا که دانست که تمام آن فقط بر صورت کشیده نمی‌شود؛ چرا که از آن زمین (پهنه) با بخشی از دست خاک برمی‌گیرد و با بخشی از صورت نیست که از زمین، خاک بر می‌گیرد.[1]

۱۶) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از ایشان پرسیدم: چگونه سر را مسح می‌کشند؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَ امسَحوا بِرووسِكُم» و هر آن چه از سرت مسح نمودی، مسحت صحیح است و اگر گفته بود: «امْسَحُواْ رُؤُوسَكُمْ» لازم بود که تمام سر را مسح بکشی.[2]

۱۷) صفوان روایت کرده که از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره آیه «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ» پرسیدم. ایشان فرمودند: مردی از اباالحسن علی علیه السلام در این

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۵۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۵۳.

باره پرسید و ایشان فرمود: برای تو کافی است سوره مائده، و منظورش این بود که مسح بر سر و دو پا (یعنی کیفیت خاصی نمی‌خواهد و مجرد کشیدن دست تر کافی است). راوی گوید: به ایشان عرض کردم خدای تعالی فرموده است: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» غسل و شستن آنها چگونه است؟ فرمود: این گونه که آب را با دست راست برداری و بر دست چپ بریزی و تا آرنج دست را خیس کنی و آن گاه تا سر انگشتان دست به حالت مسح، آب را بکشی. گفتم: یک بار؟ فرمود: وی دو بار انجام می‌داد. گفتم: آیا (هنگام شستن دست) مو را باید کنار زد؟ فرمود: اگر مویی غیر از موی معمول داشت آری وگر نه نیازی نیست.[1]

۱۸) میسّر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وضو یک بار است. راوی گفت: کعب را به پشت پا تعبیر نمود.[2]

۱۹) عبدالله بن سلیمان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: می‌خواهید وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری، و ایشان یک کف دست آب برداشت و بر صورتش ریخت و آن گاه یک کف دست دیگر آب برداشت و بر صورتش ریخت و آن گاه کف دست دیگری آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و آن گاه کف دست دیگری آب برداشت و بر ساعد چپش ریخت و بعد سر و دو پایش را مسح نمود. آن گاه دستش را بر پشت پایش نهاد و گفت: «همانا این دست است که حرکت می کند (و با دستش به عرقوب[3] اشاره کرد) و نه کعب» و در روایتی دیگر است که گفت: «به ظنبوب»[4] و فرمود: «همانا این ظنبوب است و کعب نیست».[5]

۲۰) علی بن ابی حمزه روایت کرده که: از موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ» پرسیدم، فرمود: راست گفت خدا. گفتم فدایت شوم، چگونه وضو می‌گیرند؟ فرمود: دوبار، دوبار. گفتم: مسح

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵۵.

۳- عرقوب، پی ضخیم زه مانند، در پاشنه انسان .جمع آن عراقیب است «لسان العرب ماده عرقب».

۴- ظنبوب، سر ساق از جلو و گفته‌اند که جلو و نمای ساق است و گفته‌اند استخوان ساق است و جمع آن ظنابیت «لسان العرب ماده ظنب».

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵۶.

چگونه؟ فرمود: یک بار، یک بار. گفتم: از آب یک بار (ممکن است)؟ فرمود: آری. گفتم: فدایت شوم پاها چه؟ فرمود: آنها را خوب بشوی.[1]

۲۱) محمد بن احمد خراسانی در حدیثی مرفوع روایت کرده که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و در باره مسح روی پاپوش‌ها پرسید. امام مدتی به زمین خیره ماند و آن گاه سر برداشت و فرمود: ای مرد! خدای تعالی بندگانش را به پاکیزگی فراخوانده است و آن را بر اندام‌ها پخش نمود و برای صورت بهره‌ای از آن نهاد و برای سر بهره‌ای و برای دست‌ها قسمتی و برای پاها نیز نصیبی مشخص نمود. پس اگر پاپوش‌های تو بخشی از این اندام هستند، بر آنها مسح بکش.[2]

۲۲) غالب بن هذیل روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَين» پرسیدم که آیا به کسره است یا با رفع؟ حضرت فرمود: بلکه به کسره است.[3]

۲۳) عبدالله بن خلیفة ابی العریف[4] مکرانی همدانی روایت کرده که ابن کوآء نزد علی علیه السلام رفت و در باره مسح بر روی پاپوش‌ها سؤال کرد و ایشان فرمود: با وجود کتاب خدا از من می‌پرسی؟ خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَين» آن گاه ابن کواء همین مسأله را بار دیگری نیز پرسید و حضرت همان مطلب را سه بار تکرار کرد و در نهایت هر بار آیه را تلاوت نمود.[5]

۲۴) حسن بن زید، از جعفر بن محمد روایت کرده که علی علیه السلام در مسح کشیدن بر روی پاپوش با مردم مخالفت نمود و این در زمان خلافت عمر بود. مردم می‌گفتند: پیامبر را دیدیم که از روی پاپوش مسح می‌نمود. علی علیه السلام فرمود: آیا پیش از نزول مائده بود یا پس از آن؟ گفتند: نمی‌دانیم. علی علیه السلام فرمود: ولی می‌دانم که نبی خدا پس از سوره مائده، مسح از روی پاپوش را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۵۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۵۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۶۰.
۴- عبدالله بن خلیفه ابو عریف همدانی کوفی، از جابر روایت کرده و ابو اسحاق سباعی از وی روایت نموده است. ابن حبان وی را در میان ثقات نام برده است. تهذیب التهذیب، ج ۵ ص ۱۹۸ ـ تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۱۲ ـ طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۲۱ ـ رجال طوسی ص ۴۸ ح ۲۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۶۱.

ترک نمود و به حق که اگر من بر پشت خری مسح بکشم، بهتر باشد از آن که بر روی پاپوش مسح بکشم، و این آیه را تلاوت نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ».

۲۵) زراره نقل کرده که از امام باقر علیه السلام در باره تیمم پرسیدم و ایشان فرمود: عمار بن یاسر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: جنب شدم و آبی نداشتم. پیامبر فرمود: آن گاه چه کردی ای عمار؟ و گفت: لباسم را درآوردم و در خاک غلتیدم. پیامبر فرمود: خرها این چنین می‌کنند. همانا خداوند فرموده است: «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ» آن گاه تمام هر دو کف دست خود را بر زمین نهاد، آن گاه خاک آنها را اندکی زدود، سپس از میان دو چشمش تا زیر دو ابرویش مسح کشید و آن گاه یک دستش را بر پشت دست دیگر مالید و ابتدا از دست راست شروع کرد.[1]

۲۶) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند، شستن را بر صورت، دو ساق دست، و مسح سر و دو پا را واجب گردانید و چون حالت‌های سفر و بیماری و ضرورت پیش آمد، خداوند غسل را از عهده برداشت و غسل را به شکل مسح واجب گردانید و فرمود: «وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ».[2]

۲۷) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره آیه «مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَـكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» فرمود: یعنی در دین «من حرج» و حرج به معنی تنگناست.[3]

۲۸) عبد الاعلی، خادم آل سام نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم که: من زمین خوردم و ناخنم شکست و بر انگشتم کیسه صفرایی نهاده‌ام، چگونه وضو بگیرم؟ فرمود: این (گونه) و نمونه این را در کتاب خدا خواهی یافت که می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» [و خداوند برای شما در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۶۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶۴.

دین حرج و تنگنایی قرار نداد].[1-2]

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)»

**[و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و (نیز) پیمانی را که شما را به (آن جام) آن متعهد گردانیده، به یاد آورید آن گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل‌ها آگاه است]**

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ» می‌گوید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان به ولایت را از ایشان گرفت، گفتند: شنیدیم و اطاعت نمودیم. و آن گاه پیمانش را نقض کردند.[3]

۲) طبرسی از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از میثاق، آن چه در حجة الوداع از تحریم محرمات، کیفیت طهارت و وجوب ولایت تبیین نمود است.[4]

۳) علی بن ابراهیم در باره قول آیه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ» می‌گوید: یعنی اهل مکه، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فتح نماید، بدین گونه که دست ایشان را با صلح روز حدیبیه از مدینه، کوتاه نمود.[5]

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ

---

۱- حج/۷۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶۶.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.
۴- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹۰.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲)،

[در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود: من با شما هستم، اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعا گناهانتان را از شما می‌زدایم و شما را به باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است در می‌آورم. پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است]

۱) ارشاد القلوب از ابن عباس، از رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی روایت کرده که فرمود: هان ای مردمان! هر که دوست دارد با خدا ملاقات نماید، حال آن که خداوند او از وی خشنود باشد، پس با شمار امامان علیهم السلام موالات نماید. جابر بن عبدالله برخاست و گفت: شمار امامان چند است؟ فرمود: ای جابر! از من سئوالی پرسیدی، رحمت خدا بر تو از تمام اسلام، عده ایشان به تعداد ماه‌هاست که نزد خداوند، دوازده ماه است در کتاب خدا؛ زمانی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و شمار ایشان به اندازه چشمه‌هایی است که برای موسی بن عمران جاری گشت، هنگامی که با عصایش بر صخره زد و از آن دوازده چشمه جوشید، و شمار ایشان به تعداد نقیبان (مهتران) بنی اسرائیل است و خدا می فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» . ای جابر! ائمه، دوازده تن هستند که نخستین ایشان علی بن ابی طالب و آخرین ایشان قائم علیهما السلام است.[1]

۲) مناقب ابن شهر آشوب: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در امت من چیزی هست شبیه آن چه در بنی اسرائیل بود؛ چون شباهت پاپیوش با پاپیوش و ریشه ریشه‌های دو طرف پر. در میان ایشان دوازده نقیب (سرکرده) بودند و خدا فرماید: «و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا».[2]

۳) غیبه نعمانی: از ابی کریب و ابی سعید از ابو اسامه، از اشعث، از عامر، از عمویش، از مسروق که گفت: نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برایمان قرآن می‌خواند. مردی گفت: ای عبدالرحمن! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله

---

۱- ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۶۱.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۰۰.

پرسیدید که این امت پس از وی چند خلیفه دارد؟ گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام تا به حال کسی در باره این از من نپرسیده بود. آری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم و فرمود: دوازده تن، به اندازه نقیبان (سرکردگان) بنی‌اسرائیل.[1]

۴) و هم او از عثمان بن ابی شیبه، از ابی احمد و یوسف بن موسی قطان، و سفیان بن وکیع از جریر، از اشعث بن سوّار، از عامر شعبی، از عمویش قیس بن عبد، روایت کرده که مردی اعرابی آمد و نزد عبدالله بن مسعود شد و اصحاب وی نیز حاضر بودند و گفت: عبدالله بن مسعود در میان شماست؟ و اصحاب به وی اشاره کردند و عبدالله گفت: او را یافته‌ای، چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم از تو چیزی بپرسم، اگر آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، ما را از آن با خبر کن. آیا نبی شما خبر داد که چند جانشین پس از وی خواهد بود؟ عبدالله گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام کسی چنین سئوالی از من نپرسیده بود. آری، فرمود: جانشینان پس از من دوازده تن هستند، به اندازه شمار نقیبان بنی‌اسرائیل.[2]

۵) و هم او از مسدد بن مستورد، از حماد بن زید، از مجالد، از مسروق روایت کرده که پس از نماز مغرب نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او ما را قرآن می‌آموخت. مردی از وی پرسید: ای ابا عبدالرحمن! آیا هیچ از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدی که این امت را چند خلیفه است؟ گفت: از زمانی که به عراق آمدم کسی چنین سئوالی نکرده بود. آری فرمود: خلیفه‌های شما دوازده تن هستند به اندازه نقیبان بنی اسرائیل.[3]





**﴿فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ... (۱۳)﴾**

[پس به (سزای) پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (به طوری که) کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند]

---

۱- الغیبه، ص ۷۴.
۲- الغیبه، ص ۷۴.
۳- الغیبه، ص ۷۵.

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: آیه «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ» به معنای نقض پیمان با امیرالمؤمنین علیه السلام است «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» منظور، کسانی هستند که امیرالمؤمنین را از جایگاهش دور نمودند و دلیل بر این که منظور از «الکلم» علی امیرالمؤمنین علیه السلام است، این قول حق تعالی است که فرمود: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»[1] [و او آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد باشد که آنان (به توحید) بازگردند] یعنی ولایت.[2]

﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)﴾

[و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر (شماری) اندک از ایشان (که خیانتکار نیستند). پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد]

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه با آیه: «اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[3]-[4] [مشرکان را هرکجا یافتید، هلاک گردانید] منسوخ شده است.



﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)﴾

[و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، از ایشان (نیز) پیمان گرفتیم، ولی بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند؛ فراموش کردند و ما (هم) تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آن چه می‌کرده‌اند (و می‌ساخته‌اند) خبر می‌دهد]

۱) علی بن ابراهیم گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: همانا عیسی

۱- زخرف/۲۸.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.
۳- توبه/۵.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.

بن مریم بنده آفریده خدا بود و او را خدا نامیدند «فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ».[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از اسماعیل بن محمد مکی، از علی بن حسن،[2] از عمرو بن عثمان، از حسین بن خالد، از کسی که نام وی را ذکر کرده، از ابی ربیع شامی روایت کرده که گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: هیچ یک از سیاهان را خریداری نکن و اگر چاره‌ای جز این نبود از النوبة[3] به غلامی گیر که ایشان از جمله کسانی هستند که خداوند می‌فرماید: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ» هان! ایشان آن بخت را به یاد خواهند آورد و همراه با قائم علیه السلام آل محمد گروهی از ایشان خروج خواهند نمود، و با هیچ یک از اکراد نکاح نکنید که ایشان جنسی از جنیان هستند که پرده‌ها از ایشان برداشته شده است.[4]

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ»

[ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می‌داشتید، برای شما بیان می‌کند و از بسیاری (خطاهای شما) درمی‌گذرد.]

علی بن ابراهیم گوید: می‌فرماید که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را که در تورات از خبرهای مربوط به وی مخفی کرده‌اید، آشکار می‌سازد و بسیاری را رها کرده و تبیین نمی‌کند.[5] «قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ».

«قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ (۱۵)»

[قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.]



---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.
۲- او علی بن حسن بن فضال است.معجم رجال الحدیث ج ۱۱ ص ۳۴۰.
۳- النوبه، نوبه‌ای ها، نژاد یا نسلی از سیاهان بودند.
۴- کافی، ج ۵، ص ۳۵۲، ح ۲.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۱) علی بن ابراهیم گوید: که منظور از نور پیامبر و امیرالمؤمنین و امامان علیهم‌السلام هستند.[۱]

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹)﴾

[ ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان، (حقایق را) برای شما بیان می‌کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویید: برای ما بشارتگر و هشدار دهنده‌ای نیامد. پس قطعا برای شما بشارتگر و هشداردهنده‌ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست]

۱) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ» گوید: که این خطاب به اهل کتاب است «عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» یعنی بعد از انقطاع فرستاده شدن رسولان. آن گاه بر ایشان برهان می‌آورد و فرماید: «ان تقولوا» یعنی تا مبادا که بگویید: «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».[۲]

۲) محمد بن یعقوب، از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی و ابی منصور، از ابی ربیع روایت کرده که گفت: همراه با امام باقر علیه السلام به حج رفتیم و این در سالی که هشام بن عبدالملک نیز به حج آمده بود و نافع، خادم عمر بن الخطاب نیز با وی بود. نافع به امام باقر علیه السلام در رکن کعبه در حالی که همه گرد وی جمع شده بودند، نگریست و گفت: ای امیرالمؤمنین (منظورش هشام بود)! این کیست که مردمان، گرد وی چون موج برهم آمده‌اند؟[۳] گفت: این پیامبر کوفیان است محمد بن علی. نافع گفت: به خدا سوگند، نزد وی خواهم رفت و سئوالاتی می‌کنم که جز نبی، یا فرزند نبی، یا وصی نبی پاسخ آن نتواند داد. هشام گفت: برو و بپرس شاید که بتوانی شرمسارش نمایی. نافع پیش آمد تا بر فوج مردمان سوار گشت و به

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.
۳- تداکوا، ازدحام کردند و موج زدند «لسان العرب ماده دوک».

نزدیک امام باقر علیه السلام رسید و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام و حلال و حرام آن را می‌دانم و آمده‌ام تا از تو مسائلی بپرسم که جز نبی یا فرزند نبی یا وصی نبی جوابگوی آن نتواند بود. راوی گوید: امام باقر علیه السلام سر بلند کرد و گفت: هر چه دلت می‌خواهد بپرس. نافع گفت: مرا خبر ده که بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله چند سال فاصله بود؟ و حضرت فرمود: بنا به قول خود پاسخت گویم یا قول تو؟ گفت به هر دو پاسخم ده. فرمود: در قول ما پانصد سال فرق است و در قول تو ششصد سال.[1]

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ انبيا وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (٢٠)﴾

[و (یاد کن) زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت و آن چه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود، به شما داد]





۱) علی بن ابراهیم: می‌فرماید: یعنی در بنی اسرائیل. خداوند نبوت و فرمانروایی را در یک خاندان واحد برای ایشان جمع ننمود و آن گاه آن را به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود.[2]

۲) سعد بن عبدالله از گروهی از اصحاب ما، از حسن بن علی بن ابی عثمان و ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ انبيا وَجَعَلَكُم مُلُوكًا» و ایشان فرمودند: پیامبران، رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و فرزندان وی هستند و فرمانروایان، ائمه علیهم السلام هستند. گوید: گفتم چگونه فرمانروایی به شما داده شده است؟ فرمود: فرمانروایی بهشت و فرمانروایی دوزخ.

مؤلف گوید: این حدیث را با همین سند و متن، صاحب کتاب الرجعه، ثبت

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۹۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.

نموده و در آخر آن می‌افزاید: و فرمود: فرمانروایی بهشت و فرمانروایی رجعت.[1]

«یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الأَرْضِ فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)».

[ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد* گفتند: ای موسی! در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم. پس اگر از آن جا بیرون بروند، ما وارد خواهیم شد.* دو مرد از( زمره) کسانی که از خدا می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن دروازه بر ایشان (بتازید و) قطعا پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید.]

۱) شیخ مفید از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زمانی که موسی ایشان را به سرزمین مقدس رساند، به ایشان گفت «ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ» در حالی که خداوند آن را برایشان نوشته بود: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ* قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ

---

۱- مختصرالبصائر الدرجات، ص ۲۸.

فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ* قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» و زمانی که از پای نهادن سر باز زدند، خداوند آن را بر ایشان حرام کرد و در مساحتی چهار فرسخی، چهل سال سرگردان بودند و گِرد خود می‌چرخیدند «فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: این قوم چون که شب می‌شد، منادی ایشان فریاد برمی‌آورد: کوچ را تا نهایت به سر برید! و با حداء و راندن حیوانات، حرکت آغاز می‌کردند و چون سحر می‌گشت، خداوند دستور می‌داد تا زمین بر ایشان بگردد و چون صبح می‌شد در منزل اول خود بودند و می‌گفتند: راه را گم کردیم، و این جریان تا چهل سال، همچنان برای ایشان ادامه یافت و برای ایشان ترنجبین و پرنده بریان فرو فرستاده می‌شد تا آن که همگی مردند، مگر دو تن: یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و فرزندان ایشان. ایشان در زمینی به اندازه چهار فرسنگ، سرگردان بودند و چون بانگ آغاز حرکت می‌کردند، لباس‌ها و کفش‌هایشان بر تن ایشان می‌خشکید. فرمود: و با ایشان سنگی بود که اگر به آن شهر پای می‌نهادند، موسی با عصایش بر آن می‌زد و از آن دوازده چشمه جاری می‌گشت: از برای هر خاندانی یک چشمه. و چون دور می‌شدند، آب به سنگ باز می‌گشت و سنگ را بر روی چهارپا می‌نهاد. ابو عبدالله گوید: خداوند، بنی اسرائیل را فرمان داد تا به سرزمین مقدسی که برای ایشان نوشته بود، پای نهند، آن گاه خداوند این گونه خواست تا فرزندان فرزندان ایشان وارد شوند.[1]

۲) عیاشی از ابی بصیر، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: سر مهدی[2] در طَبقی به عیسی بن موسی[3] پیشکش خواهد شد. راوی گوید: گفتم: اینها هر دو مرده‌اند. فرمود: خداوند فرماید: «ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم» و ایشان وارد نشدند و فرزندانشان یا فرزندان فرزندانشان وارد شدند و این (در واقع) وارد شدن آنها بود. گفتم: آیا آن چیزی که

---

۱- اختصاص، ص ۲۶۵.

۲- وی مهدی عباسی فرزند ابی جعفر منصور دوانیقی و پدر هادی و رشید عباسی است.

۳- عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس. فرماندهی معروف و والی سفاح بر کوفه بود. همچنان که وی را ولیعهد منصور گرداند. او در سال ۱۶۷ درگذشت. «اعلام زرکلی ج ۵ ص ۱۰۹».

در باره مهدی و عیسی نیز گفته شده، اینسان است؟ فرمود: آری، در فرزندان ایشان خواهد بود. گفتم: چه چیزی مانع آن است تا آن چه در باره ابن الحسن گفته شده در فرزندان وی نمود یابد؟ فرمود: این مانند آن مطلب نیست.[1]

۳) حریز از برخی اصحاب وی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جانم در کف اوست، بی‌شک، سنت‌های پیشینان بر شما نیز پیاده خواهد شد همچون شباهت لنگه پاپوش به لنگه دیگرش و ریشه ریشه‌های پر، تا آن که راهشان را (از پیش چشم عبرت بین) گم نکنید و سنت بنی‌اسرائیل شما را به بیراهه نیندازد.

آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: موسی به قومش گفت: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ» و ایشان که ششصد هزار تن بودند به وی پاسخ دادند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ» یکی یوشع بن نون و دیگری کالب بن یافنا بودند و گفت: آن دو پسر عموهای موسی بودند و گفتند: «ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَداً مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» تا آن جا که فرماید: «إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» و آن چهل هزار تن سرکشی نمودند و هارون و دو فرزندش و یوشع بن نون و کالب بن یافنا نجات یافتند و خداوند آن قوم را فاسقین نامید «فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» و ایشان هفتاد سال سرگردان بودند، چرا که ایشان سرکشی نمودند و در شباهت چون دو لنگه کفش بودند.

همانا رسول الله صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، کسی بر امر خداوند بر پای نبود، مگر علی و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر؛ ایشان چهل روز شکیبا بودند تا آن که علی علیه السلام به پای خواست و با مخالفان خود جنگید.[2]

۴) زراره و حمران و محمد بن مسلم، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در باره آیه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۶۸.

عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ» فرمودند: آن را برای ایشان نوشت، آن گاه آن را زدود.[1]

۵) ابی بصیر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام مرا گفت: همانا خداوند به بنی اسرائیل فرمود: «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ» و ایشان وارد نشدند و آنان و فرزندانشان از آن محروم گشتند و تنها فرزندان فرزندان ایشان بدان پای نهادند.[2]

۶) اسماعیل جعفی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: به ایشان گفتم که در آیه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ» آیا واقعاً آن را برای ایشان نوشته بود؟ فرمود: به خدا که آری، به حق آن را برایشان نوشته بود، سپس بر آن شد تا بر آن پای ننهند. راوی گوید: آن گاه امام، خود سخن آغاز کرد که: نماز نزد خداوند دو رکعت بود و آن را برای مسافر قرار داد و برای مقیم دو رکعت افزود و آن را چهار رکعت نمود.[3]

۷) مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره آیه «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ» سؤال شد و ایشان فرمودند: آن را برای ایشان نوشت و آن گاه زدود، آن گاه برای فرزندان ایشان نوشت و بر آن پای نهادند و خداوند هر آن چه خواهد، محو گرداند و یا تثبیت نماید و نزد اوست ام الکتاب.[4]

۸) علی بن اسباط، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که: به ایشان گفتم اهالی مصر مدعی‌اند که سرزمینشان مقدس است. فرمود: چطور؟ گفتم: فدایت شوم، بر این باورند که از پشت ایشان، نسلی هفتاد هزار نفری محشور می گردد که بی حساب به بهشت می‌روند. فرمود: به خدا سوگند که نه، چنین نیست. خداوند بر بنی اسرائیل خشم نگرفت، مگر آن که ایشان را به مصر راه نشان داد و از ایشان خشنود نگشت، مگر آن که ایشان را از مصر به سرزمینی دیگر برد و به حق، خداوند به موسی وحی نمود تا استخوان‌های یوسف را از خاک این سرزمین خارج سازد و موسی در پی کسی بر آمد که محل قبر را بشناسد و او را به نزد زنی کور و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۶۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۲.

زمین‌گیر[1] راهنمایی کردند و موسی از وی خواست تا مکان قبر را به وی نشان دهد و زن سر ننهاد، مگر به دو نیکی: یکی آن که وی را از آن بیماری مزمن نجات دهد و دیگر آن که وی را با خود به بهشت در همان مرتبه‌ای که خود قرار دارد، ببرد. موسی این خواسته را گران یافت و خداوند به وی وحی نمود: چه چیزی از این خواسته بر تو گران می‌آید؟ هر چه خواهد به وی بده! و موسی چنین کرد و زن، طلوع ماه را موعد قرار داد و خداوند طلوع ماه را مدتی بازداشت تا موسی به قرارش برسد و آن زن پیکر یوسف را در سبدی مرمری از درون آب نیل خارج ساخت و موسی آن را با خود برد. راوی گوید: آن گاه حضرت فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در سفال‌های مصر غذا نخورید و سرتان را به گل آن نشویید که برایتان ذلت به ارث می‌نهد و غیرتتان می‌زداید.[2]

۹) حسین بن علاء از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند، اهل مصر را یاد نموده و قوم موسی و این قول ایشان را که «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» را یادآور شده و این سرزمین را چهل سال بر ایشان حرام نمود و آنان را سرگردان نمود و چون شب می‌شد و آهنگ سفر می‌کردند و به راه گام می‌نهادند، فریاد می‌زدند: کوچ کوچ، شتاب شتاب[3] و همچنان این گونه بود تا خورشید غروب می‌کرد و چون کوچ آغاز می‌کردند و بر سینه راه از رفتن خسته می‌شدند، خداوند، زمین را می‌فرمود: ایشان را بگردان، و آنان همچنان می‌رفتند تا وقتی سحر می‌شد و نزدیک صبح می‌شد، می‌گفتند: این چاه آبی است، رسیدیم، پیاده شوید. چون صبح می‌شد، چشم می‌گشودند و منازل و چادرهای خود را می‌یافتند که در همان جای دیروز است و به یکدیگر می‌گفتند: ای قوم راه را گم کرده‌اید و اشتباه آمدید. آنان چهل سال بر این سرنوشت بودند تا آن که اذن ورودشان داد؛ حال آن که قبلا آن را برای ایشان نوشته بود.[4]

۱۰) داوود رقی روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گوید: امام باقر علیه السلام می‌گفت: چه نیکو سرزمینی است شام و چه مردمان بدی دارد و چه بد سرزمینی است مصر. هان! که مصر، زندان کسی است که خدا بر وی خشم

۱- زمنه: مبتلا به بیماری مزمن «لسان العرب ماده زمن».
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۳.
۳- الوحی الوحی، شتاب کنید شتاب کنید «لسان العرب ماده وحی».
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۴.

گرفته و پانهادن بنی اسرائیل به آن جز از سر خشم خدا و دست به گناه بردن ایشان در برابر امر خداوند نبود؛ چرا که فرماید: «**يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ**» یعنی شام، و ایشان از پای نهادن به شام سرباز زدند و چهل سال در زمین مصر و بیابان‌های آن سرگردان شدند و پس از چهل سال وارد شدند و بیرون رفتن ایشان از مصر و ورود ایشان به شام، تنها پس از توبه آنان و رضایت الهی از ایشان بود. در ادامه فرمود: من بیزارم از خوردن غذایی که در سفال‌های آنان پخته شده و دوست ندارم که سرم را با گِل آن بشویم تا مبادا خاک آن برایم ذلت به ارث گذارد و غیرتم را بر باد دهد.[1]

۱۱) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «**ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ**» روایت کرده که فرمود: خداوند می‌دانست که ایشان سرکشی خواهند کرد و چهل سال سرگردان خواهند بود و چهل سال پس از حرام نمودن آن سرزمین بر ایشان، به آن وارد خواهند شد.[2]

۱۲) علی بن ابراهیم: در باره آیه «**ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ**» فرمود: این قول الهی زمانی نازل شد که ایشان گفتند: «**يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ**» [یک نوع غذا را تحمل نخواهیم کرد] و موسی به ایشان گفت: «**اهْبِطُواْ مِصْراً فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ**»[3] [به مصر وارد شوید که در آن هرآن چه خواستید باشد] و گفتند: «**إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ**» و نصف آیه این جاست و نیمه دیگرش در سوره بقره است. زمانی که به موسی گفتند: «**إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا**» موسی به ایشان گفت: به ناچار باید وارد شوید و گفتند: «**فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ**». موسی، دست هارون را گرفت و آن گونه که خدا فرماید، گفت: «**إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِي وَأَخِي**» یعنی هارون «**فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ**»، و خداوند فرمود: «**قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً**» یعنی چهل سال نمی‌توانند بر خاک مصر پای نهند «**يَتِيهُونَ فِي الأَرْضِ**» و زمانی که موسی خواست از ایشان جدا شود، بیمناک شدند و گفتند: اگر موسی از بین ما برود، عذاب بر ما نازل

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۷۶.
۳- بقره/۶۱.

خواهد شد و هراسان نزد وی رفتند و از وی خواستند تا با ایشان بماند و از خدا بخواهد که توبه ایشان را بپذیرد و خداوند به موسی وحی نمود که توبه ایشان پذیرفتم تا به مصر وارد شوند و آن را چهل سال بر آنان حرام نمودم در حالی که به‌عنوان مجازات این سخن ایشان که «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا» در بیابان‌ها سرگردان خواهند بود. همه ایشان وارد بیابان شدند، مگر قارون. آنان از سر شب برخاسته و به قرائت تورات می‌پرداختند و چون صبح هنگام به نزدیک دروازه مصر می‌رسیدند، زمین بر ایشان می‌گردید و آنان را به محل اول خود باز می‌گرداند؛ حال آن که فاصله بین ایشان تا مصر تنها چهار فرسنگ بود و مدت چهل سال در این مکان باقی ماندند و هارون و موسی در این بیابان درگذشتند و فرزندان ایشان و فرزندان فرزندانشان به مصر پای نهادند.

گفته‌اند: کسی که قبر موسی علیه السلام را حفر نمود، ملک الموت در لباس آدمی بود و از این رو بنی اسرائیل، محل دفن موسی را نمی‌دانند. از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره محل خاکسپاری وی پرسیدند و ایشان گفتند: در کنار راه بزرگ و نزد تپه سرخ. گوید: و بین موسی و داود علیهما السلام پانصد سال فاصله بود و بین داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بوده است.[1]

۱۳) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد بن زکریا بصری، از محمد بن عماره، از پدرش روایت کرده که به امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام عرض کردم: در باره رحلت موسی بن عمران خبرم ده. فرمود: زمانی که اجلش سر رسید و مدت عمرش را به پایان برد و روزی‌اش به آخر رسید، ملک الموت نزد وی آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و بر تو سلام. که هستی؟ گفت من ملک الموتم. موسی گفت: از برای چه آمده‌ای؟ گفت آمده‌ام تا جانت بستانم. موسی گفت: از کجا روحم را می‌ستانی؟ گفت: از دهانت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با این دهان با خدای تعالی هم سخن شده‌ام؟ گفت: پس از دستت. گفت: چگونه، حال آن که با آن تورات را به‌سوی مردم آوردم؟ گفت: پس از پاهایت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با آن بر طور سینا گام نهاده‌ام؟ گفت: پس از چشمانت. گفت: چگونه، حال آن که همچنان به امید به خدا می‌نگرد؟ گفت: پس از گوش‌هایت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با آن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.

سخن خدایم عز و جل را شنیده‌ام؟ حضرت فرمود: پس خداوند، ملک الموت را الهام نمود که روحش را نستان تا او خود بخواهد. ملک‌الموت بازگشت و موسی مدت زمان بسیاری پس از آن به خواست خود زندگی نمود و یوشع بن نون را فرا خواند و به وی سفارش‌ها کرد و گفت تا آن را نزد خود نگاه دارد و وصیت‌ها را به شخصی که پس از وی به امارت برمی‌خیزد، رساند. موسی از پیش قومش رفت و در زمان تنهایی‌اش بر مردی گذشت که قبری می‌کند و به او گفت: می‌خواهی در کندن این قبر کمکت کنم؟ مرد گفت: آری، و او را کمک نمود تا قبر را کند و سنگ لحد را هم نهاد. آن گاه موسی بن عمران درون قبر دراز کشید تا ببیند چگونه قبری است و ناگهان پرده از چشمان وی برداشته شد و جایگاه خود را در بهشت مشاهده نمود و گفت: خداوندا! مرا نزد خود ببر! و ملک الموت همان جا جانش را ستاند و او را در قبرش به خاک سپرد و خاک روی او را صاف نمود و کسی که قبر می‌کند، فرشته‌ای بود در صورت آدمی و آن محل در بیابان بود و ناگاه ندا زننده‌ای از آسمان فریاد برآورد: موسی کلیم الله جان سپرد و کدامین نفس است که جان نسپرد.

پدرم از جدم، از پدرش علیهم‌السلام مرا چنین حدیث گفت: که از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره قبر موسی پرسیدند فرمود: کنار راه بزرگ، نزد تپه سرخ.[1]

۱۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از محمد بن حصین، از محمد بن فضیل، از عبدالرحمن بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: داود نبی علیه السلام روز شنبه، ناگهان جان سپرد و پرندگان با بال‌های خود بر وی سایه افکندند و موسی در بیابان درگذشت و منادی حق از آسمان ندا برآورد: موسی جان سپرد و کدامین نفس است که جان نسپرد.[2]

۱۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا هارون، برادر تنی موسی علیه السلام بود؟ فرمود: آری، آیا نشنیده‌ای که خداوند

۱- امالی ابن بابویه، ص ۱۹۲، ح ۲.
۲- کافی، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۴.

فرماید: «يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي»[1] [ای پسر مادرم! ریشم را و سرم را (چنین به خشم میان دو دستانت) مگیر] گفتم: کدامیک بزرگ‌تر بود؟ فرمود: هارون. پرسیدم: آیا بر هر دو وحی می‌شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می‌شد و موسی آن را به هارون الهام می‌نمود. گفتم: می‌خواهم بدانم که آیا احکام و قضاوت و امر و نهی نیز در دست ایشان بود؟ فرمود: موسی بود که با خداوند نجوا می‌نمود و دانش را می‌نگاشت و در میان بنی اسرائیل قضاوت می‌نمود و چون موسی برای مناجات از قومش دور می‌گشت، هارون جانشین وی می‌شد. پرسیدم: کدام یک پیش از دیگری درگذشت؟ فرمود: هارون پیش از موسی جان سپرد و هر دو در بیابان درگذشتند. پرسیدم: آیا موسی فرزندی داشت؟ فرمود: نه، فرزند از آن هارون بود و خاندان پس از ایشان از نسل او بود.[2]





﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)﴾

[و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان؛ هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانیی پیش داشتند. پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتما تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت: خدا فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد* اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم* من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت (به سوی

---

۱- طه/۹۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۴.

**خدا) بازگردی ودر نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمکاران* پس نفس (اماره اش) او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد* پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. (قابیل) گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از (زمره) پشیمانان گردید]**

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را امر نمود تا به این درخت نزدیک نشود و چون آن وقتی که در دانش خدا بود که از درخت خواهد خورد، فرا رسید، فراموش نمود و از درخت خورد و خدا فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»[۱] [به حق که آدم را عهد خویش گرفتیم و او فراموشکار گشت و او را صاحب اراده نیافتیم] و چون آدم از درخت خورد، به زمین فرو فرستاده شد و برای او فرزندش هابیل و خواهر همتایش و بعد قابیل و خواهر همتایش زاده شدند. آن گاه آدم علیه السلام، هابیل و قابیل را دستور داد تا قربانی‌ای پیشکش کنند و هابیل، گوسفندانی داشت و قابیل، زمین کشاورزی داشت و هابیل قوچی از بهترین گوسفندانش را قربانی نمود و قابیل از کشت خود، محصولی پاک نشده را تقدیم نمود و قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل، مردود گشت؛ آن جا که خداوند فرماید: «**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**». قربانی را آتش خورد و قابیل به گرد آتش، خانه‌ای ساخت و اولین کسی بود که آتشکده بنیان نهاد و گفت: سوگند که این آتش را می‌پرستم تا قربانی مرا بپذیری، آن گاه ابلیس ملعون که چون خون در رگ‌های بنی آدم جاری است، بیامد و گفت: ای قابیل! قربانی هابیل پذیرفته شد و از آن تو پذیرفته نگشت و اگر تو او را به همین حال رها کنی، نسلی خواهد داشت که بر نسل تو فخر فروشی خواهند کرد و می‌گویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی‌اش پذیرفته شد. او را بکش تا نسلی نداشته باشد که بر نسل تو فخر کنند و وی او را کشت.

وقتی قابیل نزد آدم علیه السلام بازگشت، پدرش گفت: قابیل، هابیل کجاست؟

۱- طه/۱۱۵.

گفت: همان جا که قربانی می‌کردیم، در پی او بگرد. آدم روانـه گشـت و هابیـل را نقش زمین یافت و گفت: لعنت بر تو ای زمین که خون هابیل را بر خـود گرفتـی و چهل شب بر هابیل گریست.[1]

۲) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بـن محمـد بـن خالـد، از پدرش، از کسانی که نام ایشان را برد، از محمد بـن عبـدالرحمن بـن ابـی لیلـی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شما صالح نخواهیـد بـود، مگر آن که بشناسید، و نمی‌شناسید، مگر آن که تصدیق نمایید و تصدیق نمـی‌کنیـد، مگر آن که بپذیرید، دروازه‌هایی چهارگانه را که اصلاح نمی‌گردد اولین آنها مگر بـه آخری، گمراهند اصحاب سه دروازه و بسیار به راه ناراست رفتند.

خداوند تبارک و تعالی نمی‌پذیرد، مگر عمل صالح را و نمی‌پذیرد، مگر وفـای به عهدها و شروط را و هر که برای خداوند به عهد و شرط خود وفا نمود و آن چه در عهدش ذکر نمود، به کار بست، به آن چه نزد خداست، دست یابد و پیمان خـدا را به کمال رسانده باشد. خدای تعالی بندگان را راه‌های هدایت نشـان داده و در آن برای ایشان منار نهاد و آگاه نمود که چگونه راه پویند و فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّـارٌ لِّمَـن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ»[2] [و همانا من بی‌شک بسیار بخشـنده‌ام بـرای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کـار نیـک نمایـد وآن گـاه راه هـدایت بیابـد] و فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» و هر که از خدا در آن چه فرمانش داده، تقـوا پیشه کند، خدای را در حال ایمان به آن چـه محمـد صـلی الله علیـه و آلـه آورده، دیدار خواهد کرد.[3]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن علی، از عبـیس بـن هشـام، از عبدالکریم کرّام بن عمرو خثعمی، از عمر بن حنظله روایت می‌کند که گفت: به امـام صـادق علیـه السـلام گفـتم کـه آیـه‌ای از قـرآن، مـرا دو دل می‌کند. فرمود: آن آیه چیست؟ گفتم: قول حق «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّـهُ مِـنَ الْمُتَّقِـينَ». فرمود: از چه چیز آن شک می‌کنی؟ گفتم: کسـی کـه نمـاز خوانـد و روزه دارد و پرستش نماید، اعمالش پذیرفته خواهد شد؟ فرمود: همانا خداوند نمی‌پـذیرد، مگـر



۱- کافی، ج ۸، ص ۱۱۳، ح ۹۲.
۲- طه/۸۲.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۶ و ج ۱، ص ۳۹، ح ۳.

از تقواپیشگان صاحب شناخت. آن گاه فرمود: تو در این دنیا پارساتری یا ضحاک بن قیس؟ گفتم: نه، بلکه ضحاک بن قیس. فرمود: با این حساب، خداوند هیچ یک از آن چه گفتی را از وی نمی‌پذیرد.[1]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی حمزه، از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده، که شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام به مردی از قریش می‌گفت: زمانی که دو فرزند آدم، قربانی خود را پیشکش کردند، یکی فربه‌ترین قوچی که در گله‌اش بود، قربانی کرد و دیگری خوشه‌ای از سنبل‌های کشتزارش را و قربانی از صاحب قوچ که هابیل بود پذیرفته شد و از دیگری که قابیل بود، پذیرفته نشد. پس به هابیل گفت: به خدا سوگند که تو را خواهم کشت و هابیل گفت: «**انما یتقبل من المتقین* لئن بسطت الَی یدک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین* انی ارید ان تبوا بإثمی واثمک تکون من اصحاب النار و ذلک جزاء الظالمین فطوّعت له نفسه قتل اخیه**» و او نمی دانست چگونه هابیل را بکشد تا آن که ابلیس آمد و او را آموخت و گفت: سرش را بین دو سنگ بگذار و محکم بکوب و بشکن. وقتی هابیل را کشت، نمی‌دانست که با پیکرش چه کند. ناگهان دو کلاغ آمدند و شروع کردند به زدن یکدیگر و قصد جان هم کردند و یکی دیگری را کشت و آن گاه، آن که مانده بود با پاهایش حفره‌ای در زمین کند و دیگری را در آن دفن کرد. قابیل گفت: «**يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَـٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ**» و حفره‌ای کند و هابیل را در آن پنهان کرد و سنتی شد تا مردگان را دفن کنند.

قابیل نزد پدرش بازگشت و آدم هابیل را با وی ندید و پرسید: فرزندم را کجا رها کردی؟ قابیل گفت: مگر مرا به نگاهبانی از وی فرستاده بودی؟ آدم علیه السلام گفت: همراه من به محل قربانی بیا و قلب آدم علیه السلام از نگرانی آن چه قابیل کرده است، هراسان گشت و زمانی که به محل رسید، کشته شدن وی را دریافت و زمینی را که خون هابیل را پذیرفت، نفرین نمود و به آدم دستور داده شد تا قابیل را لعنت کند و از آسمان قابیل را ندا آمد: نگون بخت گردی آن گاه که برادرت را کشتی. از همین روست که زمین، خون را نمی‌نوشد. آدم روی گرداند و رفت و چهل شبانه روز بر هابیل زاری می‌کرد و چون از داغ وی بی‌قرار گشت، به خداوند

---

۱- محاسن، ص ۱۶۸، ح ۱۲۹.

شکایت نمود و خداوند وحی نمود که تو را پسری عطا خواهم کرد که جانشین هابیل باشد. حوّاء پسری پاکیزه و مبارک زاد و چون روز هفتم میلاد نوزاد بود، خداوند، وحی نمود: ای آدم! این طفل، هبه و بخششی از من به توست، پس او را هبة الله بنام.[1]

۵) و هم او گوید: پدرم از عثمان بن عیسی، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: با حضرت در مسجد الحرام نشسته بودم که دیدیم طاووس در گوشه‌ای از حرم برای یارانش سخن می‌گوید و گفت: آیا می‌دانید چه زمانی نیمی از مردم کشته شدند؟ ابو جعفر علیه السلام گفت: یا درست‌تر بگوییم یک چهارم مردم ای طاووس. گفت: یا یک چهارم مردم. امام فرمود: آیا می‌دانی که با قاتل چه کردند؟ گفتم: این مساله دشواری است. چون فردا روز شد، نزد ابو جعفر رفتم و دیدم که لباس پوشیده و بر در خانه ایستاده تا غلامش زین بر اسب نهد و پیش از آن که من چیزی بگویم، به این سخن از من استقبال نمود که در هند یا در ماورای هند، مردی هست که پایش را به طناب بسته[2] و پشمینه[3] پوشیده و ده نفر، مسئول نگاه داشتن وی هستند و چون یک تن از این ده نفر بمیرد، اهل روستا دیگری را جایگزین وی می‌کردند. مردم می‌مردند و آن ده تن کم نمی‌شدند، ایشان صبحها که خورشید طلوع می‌کرد، صورت وی را به طرف آفتاب می‌گرداندند و آن را همراه با خورشید می‌چرخاندند و آن گاه در سرما آب سرد به روی وی می‌پاشیدند و هنگام گرما آب داغ.

حضرت ادامه داد: شخصی بر ایشان گذشت و گفت: تو که هستی ای بنده خدا؟ مرد سرش را بلند کرد و نگاهی نمود و گفت: یا کودنترین مردمانی و یا داناترین ایشان. من از زمانی که این دنیا هست، همین جا بر پای ایستاده‌ام و جز تو کسی از من نپرسیده که هستی. آن گاه امام گفت: می‌گویند که او پسر آدم است.

خدای تعالی می فرماید: «مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»[4] [از این رو بر بنی اسرائیل نوشتیم که هر کس نفسی را نه در برابر نفسی دیگر یا بدون فساد کردن وی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۷.
۲- معقول، بسته شده با عقال که طناب باشد« لسان العرب ماده عقل».
۳- مسح، لباس بافته از مو یا لباس راهبان «المعجم الوسیط ماده مسح».
۴- مائده/۳۲.

در زمین بکشد، گویا که تمام انسان‌ها را کشته است] و لفظ آیه، مخصوص بنی اسرائیل است و معنای آن عام و در میان تمام مردم جاری است.[1]

۶) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری در ایلاق از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبله واعظ، از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که پدرم موسی بن جعفر مرا از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده که: علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام نزد وی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! چند سؤال از شما دارم و ایشان فرمود: بپرس برای دانستن و نپرس برای لجبازی و عناد. و مردمان همه به ایشان خیره شده بودند. امام حسین علیه السلام حدیث را ادامه می‌دهد تا آن جا که فرمود، پرسید که: عمر آدم علیه السلام چقدر بود؟ و حضرت پاسخش داد: نهصد و سی سال، و از اولین کسی که شعر گفت پرسید و امام فرمود: آدم. پرسید: شعر وی چه بود؟ امام گفت: زمانی که از آسمان بر زمین فرو فرستاده شد و خاک آن و پهنه گسترده و هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت، چنین گفت:

سرزمین‌ها و هر چه در آن است، دگرگون شد
و پهنه زمین، غبار گرفته و زشت است
هر چیز دارای رنگ و طعم دگرگون شد
و بسیار کم شد خنده رویی چهره های زیبا
و شیطان که نفرین خدا بر او باد، او را چنین پاسخ داد:
دوری گزین از سرزمین‌ها و مردمانش
که در بهشت از دست من، عرصه گسترده تنگ آمد
تو در بهشت بودی و همسرت در آرامش
و دلت از آزار دنیا در آسایش
واز نیرنگ و فریب من رهایی نیافتی
تا آن که پرداخت هزینه اندک را از کف دادی
و اگر بخشندگی خداوند قادر نبود

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.

از بهشت تنها بادی بر کفت می ماند.

آن گاه مردی دیگر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! ما را از روز چهارشنبه که به آن و سنگینی‌اش بدبین هستیم، با خبرساز؛ آن کدام چهارشنبه است؟ فرمود: چهارشنبه آخر ماه است که محاق نام دارد و در آن بود که قابیل برادرش هابیل را به قتل رساند.[1]

۷) عیاشی از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زمانی که دو فرزند آدم قربانی را پیشکش کردند، و از یکی پذیرفته شد و قربانی دیگری رد شد، فرمود: از هابیل پذیرفته شد و از قابیل پذیرفته نشد. از این امر بسیار دچار حسادت گشت و بر هابیل راه ستم جست و همچنان او را زیر نگاه داشت و در خلوت‌هایش به دنبالش بود تا آن که دور از چشم آدم، دستش به وی رسید و بر او جسته و او را کشت و از داستان میان آن دو، پیش از آن که وی را بکشد، همان است که خدای‌تعالی در قرآن بیان فرموده است.

فرمود: زمانی که آدم از کشته شدن هابیل آگاه شد، بسیار بر او اندوهگین شد و به شدت بیقراری می‌کرد و از این امر به خدای تعالی گلایه نمود و خداوند فرمود: تو را فرزند پسری عطا خواهم کرد که جانشین هابیل باشد و زان پس حواء، پسرکی پاکیزه و مبارک زاد و چون روز هفتم شد، آدم او را شیث نامید و خداوند به وی وحی نمود که این فرزند، بخشش من به توست و او را هبة الله نام گذار.

فرمود: چون زمان رحلت آدم علیه السلام نزدیک شد، خداوند به وی وحی نمود که ای آدم! من جان تو را خواهم ستاند و در فلان روز به نزد خود خواهم آورد؛ پس به بهترین فرزندت وصیت‌هایی کن و او هبه من است که به تو بخشیدم، به او وصیت کن و آن چه از اسماء تو را آموزش دادیم به دست وی بسپار و اسم اعظم را به وی بگو و این را در صندوقی بگذار، که من خوش ندارم زمینم از دانایی که دانش مرا بداند و به حکم من قضاوت نماید؛ خالی ماند و او را بر بندگان من حجت قرار ده.

فرمود: آن گاه آدم، تمام فرزندانش از زن و مرد را گرد آورد و گفت: ای

---

۱- علل الشرایع، ص ۲۷۴، ح ۱، باب ۳۴۲.

فرزندانم! خداوند به من وحی نمود که روحم را به نزد خود بـه اوج خواهـد بـرد و فرمود تا به بهترین فرزندانم سفارش نمایم و او هبة الله است و خداوند او را پس از من، برای من و شما برگزیده است، سخن او بشـنوید و از او فرمـانبر باشـید کـه او وصی من و جانشین من بر شماست، و همگی گفتند که سخنش به گوش می‌گیـریم و فرمانش می‌بریم و با او ستیزه نمی‌کنیم.

فرمود: دستور داد تا صندوق را ساختند و علـم و اسـماء و وصـیت را در آن نهاد و به هبة الله داد و پیش از آن به وی گفت: بنگر ای هبة الله! چون جان سپردم، مرا شستشو بده و کفنم کن و بر من نماز بگذار و در حفره قبرم بنـه و چـون چهـل روز از مرگم سپری شد، استخوان‌هایم را از قبرم خارج ساز و همه‌اش را جمع کـن و در صندوق بگذار و نزد خود نگاه دار و کسی جـز خـودت را امـین آن نسـاز، و زمانی که مرگ خودت فرا رسید و خود آن را دریافتی، بهترین فرزنـدت و آن کـه همواره با تو بوده و محبوب‌ترین ایشان نزد خودت را بخواه و به او نظیر آن چه بـه تو سـفارش کـردم، توصـیه نمـا و زمـین را خـالی از دانشـمندی از اهـل بیـت و خاندانمان، خالی مگذار.

فرزندم! خدای‌تعالی مرا بر زمین فرو فرستاد و مرا خلیفه خـود و حجتـی بـر خلقش در آن ساخت و من اکنون تو را به امر خدا وصیت کرده و تـو را در زمـین پس از خود حجت خداوند بر خلایق قرار دادم و از زمین خارج مشو، مگر پس از آن که برای خداوند حجت و وصیی نهاده باشی و صندوق و آن چه در آن اسـت را به وی سپرده باشی، همچنان که من دادم و به او بگو که از نسل من مـردی خواهـد آمد که نامش نوح است و در زمان نبوت او طوفان و غرق آدمیان رخ خواهد داد و هر که در کشتی او درنشیند، گزندی نیابد و هر که از کشتی او بر جای مانـد، غـرق خواهد شد و وصی خود را سفارش کن تا آن چه در صندوق است را حفظ کنـد و چـون زمـان وفـاتش رسـید، بهتـرین فرزنـدش و پاینـدترین ایشـان بـه خـود و نیک‌ترینشان نزد خود را فرا خوانده و صندوق و آن چه در آن است را به وی دهد و هر وصی، وصیت خود را در صندوق نهد و یکدیگر را بدان سفارش نمایند و هـر که نبوت نوح را درک نمود، با وی بر کشتی نشیند و صندوق و هر چه در آن اسـت را بر کشتی سوار کند و کسی از آن جا نماند.

ای هبة الله و شما ای فرزندانم! از قابیل ملعون و فرزندان وی دور گردیـد کـه

دیدید با برادرتان هابیل چه کرد و از وی و فرزندانش برحذر باشید و با ایشان ازدواج نکنید و درنیامیزید و تو ای هبة الله و خواهران و برادرانت بر بالای کوه زندگی کنید و او و فرزندانش را تنها گذارید و قابیل ملعون و بچه هایش را در عمق دره‌های کوه رها نمایید.

فرمود: و چون روزی که خداوند خبر داده بود جان وی را خواهد ستاند، فرا رسید، آدم برای مرگ آماده شد و بر آن سر نهاد. فرمود: و ملک الموت بر وی فرود آمد و آدم گفت: ای ملک الموت! بگذار پیش از آن که جانم بگیری، شهادت بگویم و پروردگارم را ستایش نمایم بر آن چه در حق من کرد. آن گاه گفت: شهادت می‌دهم که خدایی نیست جز الله، یگانه است و انبازی نیست او را و شهادت می‌دهم که من بنده خدایم و جانشین او در زمینش، خود از آغاز به احسانش مرا پرورد و به دست خود آفرید و جز من به دست خویش بنده‌ای نیافرید و از روح خود در من دمید و آن گاه صورتم را زیور داد و پیش از من احدی را همچون من نیافرید، آن گاه فرشتگانش را به سجده بر من درآورد و تمام اسماء را به من آموخت؛ حال آن که به فرشتگان نیاموخته بود. آن گاه مرا در بهشتش خانه داد و آن را خانه بقایم ننهاد و منزلی که میهنم باشد، قرار نداد و همانا که مرا آفرید تا به خاطر تقدیر و تدبیری که اراده نمود، در زمینم ساکن سازد و همه این امور را پیش از آن که مرا بیافریند، مقدر ساخته بود و من در قضا و قدر و فرمان بی چون و چرایش جاری گشتم. پس فرمود که از درخت نخورم و من سر برداشته و از آن خوردم و او از این لغزش من درگذشت و از گناهم چشم‌پوشی نمود و او راست شکر به خاطر تمام نعمت‌هایش بر من، شکری که با آن خرسندی‌اش از من به کمال آید. فرمود: و این جا ملک‌الموت روح او که صلوات خدا بر وی باد را ستاند.

پس امام باقر علیه السلام گفت: جبرئیل، کفن و کافور شستشوی آدم را فروآورد و بیل نیز همراه او بود و همراه با جبرئیل، هفتاد هزار فرشته نیز فرو آمدند تا در تشییع آدم علیه السلام حاضر باشند. فرمود: پس هبة الله وی را غسل داد و جبرئیل وی را کفن کرد و با کافور خوشبوی کرد و گفت: ای هبة الله! پیش آی و بر پدرت نماز کن و بر او بیست و پنج بار الله اکبر بگو. پس تابوت آدم را زمین نهاد و آن گاه هبة الله پیش آمد و جبرئیل از سمت راست او و ملائکه از پس ایشان

ایستادند و او بر پدرش نماز کرد و بیست و پنج بار الله اکبر گفت و جبرئیل و ملائکه به سویی رفتند و با بیل برای آدم قبری کندند و او را در قبر نهادند و جبرئیل گفت: ای هبة الله! مردگانتان را همین‌گونه دفن کنید و سلام بر شما و رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت.

سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود: هبة الله در میان فرزندان پدرش به فرمانبری از خدا و آن چه پدرش سفارش کرده بود، برخاست و فرزندان قابیل ملعون، منزوی گشتند و چون زمان رحلت هبة الله رسید، وی به فرزندش قینان وصیت نمود و صندوق و محتویاتش و استخوان‌های آدم و وصیت آدم را به وی داد و گفت: اگر دوران پیامبری نوح را درک نمودی از وی پیروی نما و صندوق را با خود به کشتی او ببر و مبادا که از کشتی وی جا بمانی؛ چرا که در دوره نبوت او طوفان و غرق رخ خواهد داد و هر که بر کشتی او نشیند نجات یابد و هر که عقب ماند، غرق می‌شود، فرماید: پس قینان به وصیت پدر طاعت خداوند را در میان برادرانش و فرزندان پدرش برپا داشت و چون زمان مرگش رسید به پسرش مهلائیل وصیت نمود و صندوق و هر آن چه در آن بود را به وی داد و وصیت نمود و مهلائیل وصیت قینان را عمل نمود و بر سیره وی زندگی نمود. زمانی که زمان مرگ مهلائیل فرا رسید، وی به پسرش برد وصیت نمود و صندوق و هر آن چه در آن بود را به وی داد و در باره نبوت نوح نیز به وی سفارش نمود و چون زمان مرگ برد فرا رسید، به فرزندش اخنوخ وصیت کرد که همان ادریس نبی است و صندوق و تمام آن چه در آن بود را با وصیت به وی داد و اخنوخ وصیت‌های پدر برپا داشت و چون زمان رحلت وی شد، خداوند به او وحی نمود: من تو را به‌سوی آسمان، فراز خواهم کرد و روحت را در آسمان خواهم ستاند؛ پس به فرزندت حرقائیل وصیت نما و حرقائیل، سفارش‌های اخنوخ را برپا داشت و چون وقت مرگ وی شد به فرزندش نوح وصیت نمود و صندوق و تمام آن چه در آن بود و وصیت را به وی داد.

امام فرمود: و صندوق همچنان نزد نوح بود تا آن که آن را به کشتی برد و چون زمان رحلت نوح فرا رسید، به فرزندش سام وصیت نمود و صندوق و تمام آن چه در آن بود و وصیت خود را به وی سپرد.[1]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۷۷.

حبیب سجستانی گوید: حدیث ابی جعفر علیه السلام در همین جا پایان یافت.

۸) از ابی حمزه ثمالی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که آدم از درخت خورد، به زمین فرو فرستاده شد و هابیل و خواهر همتایش و قابیل و خواهر همتایش برای وی زاده شدند. سپس آدم، هابیل و قابیل را دستور داد تا قربانی پیشکش کنند و هابیل، قوچی از بهترین گوسفندانش را قربانی نمود و قابیل از کشت خود محصولی پاک نشده را همان گونه که به خانه آورده بود، تقدیم نمود و قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل، مردود گشت؛ آن جا که خداوند فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». قربانی را آتش می‌خورد و قابیل به گِرد آتش خانه‌ای ساخت و اولین کسی بود که آتشکده بنیان نهاد و گفت: سوگند که این آتش را می‌پرستم تا قربانی مرا بپذیری، آن گاه ابلیس ملعون که چون خون در رگ‌های بنی آدم جاریست بیامد و گفت: ای قابیل! قربانی هابیل پذیرفته شد و از آن تو پذیرفته نگشت و اگر تو او را به همین حال رها کنی، نسلی خواهد داشت که بر نسل تو فخر فروشی خواهند کرد و می‌گویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی‌اش پذیرفته شد. او را بکش تا نسلی نداشته باشد که بر نسل تو فخر کنند و وی او را کشت.

وقتی قابیل نزد آدم علیه السلام بازگشت، پدرش گفت: قابیل، هابیل کجاست؟ گفت: همان جا که قربانی می‌کردیم، در پی او بگرد. آدم روانه گشت و هابیل را نقش زمین یافت و گفت: لعنت بر تو ای زمین! که خون هابیل را بر خود گرفتی و چهل شب بر هابیل گریست.

آن گاه آدم از خدا پسری خواست و فرزندی به دنیا آمد که او را هبة الله نامید؛ چرا که خداوند، آن فرزند و خواهر همتایش را هبه و بخششی قرار داده بود. زمانی که دوران پیامبری آدم سرآمد و روزهای زندگی‌اش را سپری کرد، خداوند به وی وحی نمود که ای آدم! نبوتت سپری شد و روزهای عمرت به سر شد، پس دانشی که نزد توست و ایمان و اسم اعظم و میراث دانش و آثار علم نبوت را تا روز قیامت در سلاله خود و اکنون نزد فرزندت هبة الله قرار ده و هرگز زمین را از عالمی که دین من به واسطه وی شناخته شود و راه پرستش من به دانش وی فهم گردد و راه نجات هر که از زمان تو تا زمان نوح به دنیا می‌آید باشد، خالی نخواهم

گذاشت. خداوند، آدم را به نوح بشـارت داد و فرمـود: خداونـد، پیـامبری را برپـا خواهد داشت که نامش نوح است و به خدا فرا می‌خوانـد و قـومش او را تکـذیب می‌کنند و خداوند ایشان را به طوفان نابود خواهد کرد، و میان آدم و نـوح ده پـدر بودند که همه ایشان پیامبر بودند و آدم به هبة الله سفارش کرد که هر کس نـوح را ملاقات نمود، به وی ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش نماید، تا از غـرق برهد.

آن گاه آدم چنان بیمار گشت که در آن بیماری جان سپرد و پـیش از آن هبـة الله را فرستاد و گفت: چون جبرئیل را یا هر فرشته دیگـری را دیـدی او را از مـن سلام رسان و بگو: ای جبرئیل! پدر من از تو خواستار هدیه میوه‌های بهشتی است. جبریل به هبة الله گفت : پدرت جان سپرده است و ما تنها برای نماز گزاردن بر وی فروآمده‌ایم، بازگرد. هبـة الله بازگشـت و دیـد پـدرش جـان داده و جبرئیـل او را آموخت که چگونه او را غسل دهد و غسلش داد و چون نوبت نماز گزاردن بر وی شد، هبة الله گفت: ای جبرئیل! پیش بایسـت و بـر آدم نمـاز کـن. جبرئیـل گفـت: خداوند، ما را دستور فرمود تا بر پدرت وقتی که در بهشت بود، سجده کنیم و اکنون ما را نشاید که بر کسی از فرزندان وی به امامت بایستیم. پس هبة الله جلو ایستاد و جبرئیل به همراه فرشتگان سرباز پشت وی قرار گرفت و هبة الله سـی بـار بـر آدم تکبیر گفت و جبرئیل او را فرمان داد تا بیست و پنج تکبیر را به سوی حـق تعـالی فرستد. اکنون سنت ما گفتن پنج تکبیر است و بر شهدای جنگ بـدر هفـت یـا نـه تکبیر می‌گفتند.

آن گاه که هبة الله، آدم را دفن نمود، قابیل نزد وی آمد و گفت: مـی‌دانـم کـه پدرم علومی را به تو اختصاص داد که چیـزی از آن را خـاص مـن نگردانـد و آن علمی است که برادرت هابیل بدان نیایش نمود و قربانی‌اش از وی پذیرفتـه شـد و من او را نکشتم، مگر بدلیل آن که او را نسلی نباشد تا بر نسل من افتخـار کننـد و بگویند ما فرزندان کسی هستیم که قربانی‌اش پذیرفته شـد و شـما فرزنـدان کسـی هستید که قربانی‌اش مردود گشت و تو نیز اگر ذره‌ای از علمی را که پـدرت تـو را مختص آن نمود، نمایان سازی، همچنان برادرت هابیل، تو را نیز خواهم کشت.

پس هبة الله و فرزندان وی مدتی پس از وی، دانش و ایمـان و اسم اعظـم و میراث علم و آثار علم نبوت را که نزد ایشان بود پنهان داشتند تـا آن کـه خداونـد

نوح علیه السلام را برانگیخت و وصیت هبة الله در میان فرزندان وی آشکار گردید. آن زمان که وصیت آدم را دیدند و نوح را نبی خدا یافتند که پدرشان آدم به وی بشارت داده بود و به او ایمان آوردند و پیروش گشتند و تصدیقش نمودند.

آدم با هبة الله عهد کرده بود که در آغاز هر سال با وصیت وی تجدید میثاق نمایند و آن روز عیدشان بود و نیز بر برانگیخته شدن نوح علیه السلام و زمانی که وی به پیامبری می‌رسد نیز پیمان بندند و همین‌طور در وصیت هر پیامبری بود تا آن که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت.[1]

۹) هشام بن الحکم گوید: ابو عبدالله فرمود: وقتی که خداوند آدم را فرمان داد تا به هبة الله وصیت کند، فرمود تا آن را پنهان دارد و سنت بر این گشت که آن را کتمان نمایند و وصیت نمود و آن را مخفی نگاه داشت.[2]

۱۰) جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قابیل بن آدم، پیش روی خورشید (عین الشمس) از شاخ‌هایش آویزان است و هرگونه بچرخد او را نیز می‌گردانند، چه در زمستان و چه در تابستان تا روز رستاخیز و چون رستاخیز فرا رسد، خداوند او را به دوزخ فرستد.[3]

۱۱) زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که: سخن از فرزند قاتل آدم به میان آمد و گفتم: حال او اکنون چگونه است، آیا از اهل آتش است؟ فرمود: سبحان الله، خداوند عادل‌تر از آن است که مجازات دنیا را بر عقوبت آخرت وی جمع نماید.[4]

۱۲) عیسی بن عبدالله علوی: از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا فرزند آدم که برادرش را کشت، همان قابیل بود که در بهشت به دنیا آمد.[5]

۱۳) سلیمان بن خالد روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، مردم می‌گویند که آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورد. ابوعبدالله علیه السلام فرمود: مردم چنین چیزی گفته‌اند ولی ای سلیمان! آیا نشنیده‌ای که پیامبر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۸۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۸۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۸۲.

فرمود: اگر می‌دانستم که آدم دخترش را به ازدواج پسرش درآورده، من نیز زینب را به ازدواج قاسم در می‌آوردم و این گونه نبود که از دین آدم روی گردان شوم؟ گفتم: فدایت شوم، مردم گمان می‌کنند که قابیل، هابیل را تنها به خاطر اختلاف در باره گرفتن خواهرهایشان کشته است. و فرمود: ای سلیمان! چنین می‌گویی؟ آیا شرم نمی‌کنی اگر بخواهی این حرف را در برابر نبی خدا آدم بازگو نمایی؟ گفتم: پس به خاطر چه قابیل، هابیل را کشت؟ فرمود: به خاطر وصیت.

آن گاه فرمود: ای سلیمان! همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی نمود تا وصیت و اسم اعظم الهی را به هابیل دهد؛ حال آن که قابیل بزرگ‌تر بود. این سخن به قابیل رسید و خشمگین گشت و گفت: من به کرامت و وصیت اولی‌ترم. پس آدم به فرمان خداوند ایشان را امر کرد تا قربانی پیشکش کنند و چنین کردند و خدا قربانی هابیل را پذیرفت و قابیل نیز رشک ورزید و او را کشت.

گفتم: فدایت شوم، پس فرزندان آدم چگونه فرزنددار شدند؟ آیا زنی غیر از حواء وجود داشت و مرد دیگری غیر از آدم وجود داشت؟ فرمود: ای سلیمان! خداوند، قابیل را از حواء روزی آدم نمود و فرزند پسرشان پس از وی، هابیل بود و چون قابیل به سن مردی رسید، خداوند یک جنی مونث، ظاهر ساخت و آدم را فرمود: تا وی را به ازدواج قابیل درآورد و آدم چنین کرد و قابیل نیز به آن زن خرسند گشت و قانع بود و زمانی که هابیل به سن مردانگی رسید، خداوند برای وی حوری ای پدیدار کرد و به آدم فرمان داد تا وی را به همسری هابیل درآورد و چنین کرد و هابیل زمانی کشته شد که حوری باردار بود و پسرکی زایید و آدم او را هبة الله نامید و خداوند به آدم وحی نمود تا وصیت و اسم اعظم را به او ده و حوّاء نیز پسرکی به دنیا آورد که آدم وی را شیث نامید و چون به سن مردانگی رسید، خداوند برای او نیز یک حوری فرستاد و به آدم وحی کرد تا وی را به ازدواج شیث درآورد و چنین کرد و این حوری دخترکی زاد و آدم آن را حوره نامید و چون این دخترک بزرگ شد، آدم او را که دختر شیث بود به ازدواج هبة الله درآورد و نسل آدم از آن دو پدید آمد. هبه الله درگذشت و خداوند آدم را فرمود: وصیت و اسم اعظم و آن چه که از علم نبوت به تو آموختم و اسمائی که فراگرفته‌ای را به شیث فرزندت واگذار. و این حدیث داستان ایشان است، ای سلیمان!.[1]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۸۳.

**«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)»**

[از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعا پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند (با این همه) پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می‌کنند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عقبه، از ابی خالد قماط، از حمران، روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم که معنای آیه «**مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِکَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ**» پرسیدم و گفتم: چگونه است که «**فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا**» چرا که فقط یک تن را کشته است؟ فرمود: وی در جایی از دوزخ نهاده می‌شود که شدت عذاب اهل آن به آن جا منتهی می‌گردد و اگر کسی تمام انسان‌ها را بکشد، باز در همان جا عذاب می‌گردد. گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد؟ فرمود: عذاب بر او دو چندان می‌گردد.[۱]

۲) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که: از امام باقر علیه السلام در باره گفته خداوند عزّ و جلّ «**مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا**» پرسیدم و فرمود: او را در نار جهنم، جایگاهی است که اگر تمام مردمان را هم بکشد به جایی جز همان جایگاه فرستاده نمی‌شود.[۲]

۳) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۷۷، ح ۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۲۷۲، ح ۶.

بن عیسی، از سماعه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره آیه «مَن قَتَلَ نَفسًا بِغَیرِ نَفسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعدَ ذَلِكَ فِي الأَرضِ لَمُسْرِفُونَ» پرسیدم، فرمود: هر کس نفسی را از گمگشتگی به رهیافتگی آورد، گویا آن را زنده کرده و هر کس نفسی را از رهیافتگی به گمگشتگی بکشاند، به حق آن را کشته است.[1]

این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی در المحاسن از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

و شیخ مفید نیز در امالی همین حدیث را روایت کرده و می‌گوید: محمد بن محمد از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند این آیه را نازل نمود که «وَمَن قَتَلَ نَفسًا بِغَيرِ نَفسٍ» و همین حدیث را بعینه بیان می‌کند و تنها در آخر می‌گوید: به خدا سوگند که أو را کشته است.[2]

۴) و هم او، با سند خود از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار روایت کرده که به امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا» عرض سئوال کردم و ایشان فرمود: از آتش‌سوزی یا غرق. گفتم و آن که از گمگشتگی به رهیافتگی هدایت نماید چه؟ فرمود: این بزرگ‌ترین تاویل آیه است.[3]

این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی نیز از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل روایت می‌کند که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم... و نظیر همین حدیث را روایت می‌کند.[4]

۵) و هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابی خالد قماط، از حمران روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، سئوال کنم؟ فرمود: آری و گفتم: پیش از این بر حالی بودم و اکنون حال دیگری دارم؛ وارد زمینی می‌شدم و

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۱.
۲- امالی، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳- کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۲.
۴- محاسن ، ص ۲۳۲، ح ۱۸۲.

مرد و دختر و پسر و زن را تبلیغ می‌کردم و خداوند هر کدام را اراده می‌فرمود، نجات می‌داد، و اکنون کسی را دعوت نمی‌کنم. چیست حال من؟ فرمود: چیزی بر تو نیست که آنان را آزاد بگذاری، چه هر که را خدا خواهد از تاریکی به نور می‌آورد و بر تو اشکالی نیست که اگر از کسی خیری مشاهده کردی، چیزی (هدایتی) را به او القاء کنی. گفتم: در باره قول حق تعالی «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» آگاهم ساز و فرمود: منظور (نجات) از آتش یا غرق شدن است. آن گاه سکوت نمود و بعد فرمود: تاویل اعظم این آیه این است که آن نفس را فراخواند و نفس وی را استجابت نماید.[1]

این حدیث را همچنین احمد بن محمد بن خالد البرقی از پدرش، از النضر بن سوید، از یحیی بن عمران الحلبی، از ابی خالد القماط، از حمران بن اعین روایت می‌کند که: به ابی عبدالله عرض کردم و بقیه حدیث را می‌گوید.[2]

۶) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در مکانی که آب هست، به مردم آب دهد، همچون کسی است که اسیری را آزاد کرده و کسی که مردم را در مکانی که آب نیست، آب نوشاند، همچون کسی است که نفسی را زنده کرده است «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا».[3]

۷) ابن بابویه از محمد بن حسن رحمه الله، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از علی بن عقبه، از ابی خالد قماط، از حمران روایت کرده که از ابی عبدالله علیه السلام معنای آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» را پرسیدم و گفتم که: تنها یک تن را کشته است؟ فرمود: وی در جایی از دوزخ نهاده می‌شود که شدت عذاب اهل آن به آن جا منتهی می‌گردد و اگر کسی تمام انسان‌ها را بکشد، باز در همان جا عذاب می‌گردد. گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد؟ فرمود: عذاب بر او دو چندان می‌گردد.[4]

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۳.
۲- محاسن ، ص ۲۳۲، ح ۱۸۳.
۳- کافی، ج ۴، ص ۵۷، ح ۳.
۴- معانی الاخبار، ص ۳۷۹، ح ۲.

۸) عیاشی از حمران بن اعین روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْس» تا آن جا که فرماید: «فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا» پرسیدم، فرمودند: در دوزخ، جایگاهی است که منتهای شدت عذاب همه اهل آتش است و او در آن جا نهاده می‌شود. گفتم: و اگر دو تن را بکشد؟ فرمود: آیا نمی‌بینی که در دوزخ، جایگاهی با عذاب شدیدتر از آن وجود ندارد و فرمود: آن گاه به اندازه میزان عملش بر عذاب افزوده می‌گردد. گفتم: و آن کس که نفسی را احیا نمود؟ فرمود: یعنی او را از آتش یا غرق یا درنده یا دشمن نجات دهد. آن گاه سکوتی کرد و رو به من کرده فرمود: تاویل اعظم آن این است که آن «نَفس» را فرا خواند و آن «نَفس» استجابت نماید.[1]

۹) سماعه روایت کرده که آیه «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» را نزد حضرت ذکر کردم و ایشان فرمود: هر کس نفسی را از گمگشتگی به رهیافتگی آورد، گویا آن را زنده کرده و هر کس نفسی را از رهیافتگی به گمگشتگی بکشاند، به حق آن را کشته است.[2]

۱۰) حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا» پرسید، که فرمود: در دوزخ بیابانی است که اگر کسی همه انسان‌ها را بکشد، بدان فرستاده شود و اگر یک تن را نیز بکشد به همان جا فرستاده می‌شود.[3]

۱۱) محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره آیه «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» پرسیدم، فرمود: او را در آتش جایگاهی است که اگر تمام انسان‌ها را نیز بکشد، عذابش از آن افزون‌تر نگردد، و فرمود: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا» یعنی آنها را نکشد یا از غرق یا حریق نجات دهد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۸۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۸۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۸۶.

و بزرگ‌تر از همه این تفاسیر آن که، او را از گمراهی به هدایت بیاورد.[1]

۱۲) ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» سئوال کردم، فرمودند: یعنی آن که ایشان را از کفر به ایمان بکشاند.[2]

«ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»

[پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می‌کنند]

۱) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسرافکاران؛ یعنی همان کسانی که محارم خدا را حلال کرده و خون مردمان را می‌ریزند.[3]

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳)»

[سزای کسانی که با (دوستداران) خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، و حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از شماری از اصحاب وی، و همگی از ابان بن عثمان، از ابی صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قومی بیمار از بنی‌ضبه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و رسول الله به ایشان گفت: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، شما را به سریه‌ای می‌فرستم. گفتند: ما را از مدینه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۸۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۸۸.
۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۳.

بیرون فرست و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به محل نگهداری شتران صدقه فرستاد و از ادرار آنها می‌نوشیدند و از شیر آنها می‌خوردند و چون حالشان بهبود یافت و توانمند شدند، سه تن از چوپانان شتران را کشتند و چون این خبر به رسول الله رسید، علی علیه السلام را فرستاد و آن گروه، ناگهان خود را در دره‌ای نزدیک به خاک یمن یافتند و متحیر مانده، راه گریزی به بیرون آن نداشتند و علی علیه السلام ایشان را اسیر کرده و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و این آیه نازل شد: «**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**» و رسول الله صلی الله علیه و آله قطع کردن را انتخاب کرد و دست‌ها و پاهایشان از خلاف بریده شد.[1]

شیخ مفید همین حدیث را در تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از ابی صالح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده و حدیث را تا آن جا که می‌گوید و پاهایشان از خلاف بریده شد ذکر می‌کند.[2]

۲) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، و همگی از صفوان بن یحیی، از طلحه نهدی، از سورة بن کلیب روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از خانه به سمت مسجد یا حاجتی دیگر بیرون می‌رود و کسی از پشت او را غافلگیر می‌کند و کتک می‌زند و لباسش را به زور از وی می‌ستاند. فرمود: افراد نزد شما در باره این چه می‌گویند؟ گفتم می‌گویند: این زورگیری[3] آشکار است و محارب، تنها به کسی گویند که در سرزمین‌های شرک باشد.

آن گاه فرمود: کدامیک حرمتش بیشتر است، سرزمین اسلام یا سرزمین شرک؟ گفتم: سرزمین اسلام. فرمود: اینان از اهل این آیه‌اند که می‌فرماید: «**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا**

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱.
۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۴، ح ۵۳۳.
۳- دغر، پریدن سارق زورگیر و فشردن خود بر روی کالا تا آن که آن را از چنگ شخص به در آورد. و دغارة به معنی ربودن و دله دزدی است. «لسان العرب ماده دغر».

وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ».[1]

شیخ مفید همین حدیث را در تهذیب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از طلحه النهدی، از سورة بن کلیب، که گفت به ابی عبدالله عرض کردم و .. ادامه حدیث و با این فرق که: یا او را از پشت غافلگیر کند.[2]

۳) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » پرسیدم و گفتم: کدام یک از این حدود که خداوند نام برده بر ایشان است؟ فرمود: این به عهده امام است، اگر بخواهد، قطع کند و اگر بخواهد، تبعید نماید و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، بکشد. گفتم: تبعید به کجا می‌شود؟ فرمود: از شهری به شهری دیگر تبعید می‌شود و امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرد را از کوفه به بصره تبعید نمود.[3]

شیخ مفید این حدیث را از علی، از پدرش، با بقیه سند و متن ذکر می‌کند.[4]

۴) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که اینان در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » فرمود: با وی خرید و فروش نمی‌شود، پناه داده نمی‌شود، و به او صدقه داده نمی‌شود.[5]

شیخ مفید همین حدیث را از علی، از پدرش، از حنان، از ابی عبدالله روایت می‌کند و تنها این اضافه را پس از پناه داده نمی‌شود، دارد که: و به او غذا ندهند.[6]

۵) و هم او از علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلبی، از برید بن معاویه روایت می‌کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا



۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۳.
۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۴، ح ۵۳۲.
۳- کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۳.
۴- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح ۵۲۸.
۵- کافی، ج ۷، ص ۲۴۶، ح ۴.
۶- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۴، ح ۵۳۱.

جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» پرسید و ایشان گفت: این با امام است که با او هر چه خواهد کند. گوید: گفتم: پس تصمیم به او واگذار شده است؟ فرمود: خیر، بلکه به اندازه جنایت شخص است.[1]

همین حدیث را شیخ مفید با اسناد به یونس از یحیی حلبی، از برید بن معاویه روایت می‌کند که مردی از ابا عبدالله علیه السلام پرسید... ادامه حدیث.[2]

۶) هم او، از علی، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از عبیدالله بن اسحاق مدائنی، از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که: از حضرت در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» پرسیدند: چه کاری را بکند مستوجب یکی از این چهار کیفر خواهد شد؟ فرمود: اگر با خدا و رسول خدا ستیز نماید و در زمین فساد به پا کند و کشتار نماید، در ازای آن کشته می‌شود و اگر بکشد و اموال مردمان را بگیرد، کشته شود و دار زده شود، و اگر مال کسان را بگیرد و کسی را نکشد، دست و پایش از خلاف قطع می‌شود و اگر شمشیر آخته کند و با خدا و رسول خدا به ستیز برخیزد و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی از کس نستاند، از آن سرزمین تبعید می‌گردد.

گفتم: چگونه از سرزمین تبعید می‌گردد و حد تبعید وی چیست؟ فرمود: از سرزمینی که در آن جنایت نموده به سرزمینی دیگر تبعید می‌شود و به اهل آن شهر دوم می‌نویسند که وی تبعیدی است؛ پس با او نشست و برخاست، خرید و فروش، و ازدواج نکنید و با او غذا نخورید و ننوشید و این کار را به مدت یک سال ادامه می‌دهند و اگر از آن سرزمین به جای دیگری رفت، به اهل آن سرزمین نیز همانند این را می‌نویسند تا یکسال به پایان رسد. گفتم: و اگر به سوی سرزمین شرک رفت تا بدان پای نهد؟ فرمود: و اگر به سمت سرزمین شرک رود تا بدان وارد شود، اهل آن به جنگ گرفته شوند.[3]

شیخ مفید این حدیث را به اسناد از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۶، ح ۵.
۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح ۵۲۹.
۳- کافی، ج ۷، ص ۲۴۶، ح ۸.

عثمان، با بقیه سند و متن روایت می‌کند.[1]

۷) و هم او از علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سلیمان، از عبید الله بن اسحاق، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نظیر حدیث قبل را روایت می‌کند با این تفاوت که در آخر آن می‌گوید: این کار را یک سال ادامه می‌دهند، و او تا پیش از یک سال در حالی که سرشکسته شده، توبه می‌نماید. پس گفتم: اگر به سوی سرزمین شرک حرکت کند تا بر آن پای نهد؟ فرمود: کشته می‌شود.[2]

این حدیث را نیز شیخ مفید به اسناد از یونس، از محمد بن سلیمان، از عبیدالله بن اسحاق، از ابو الحسن روایت می‌کند.[3]

۸) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حفص، از عبدالله بن طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**» از ایشان پرسیدم که آیا تبعید محاربین با این تبعید متفاوت است؟ فرمود: حاکم به اندازه عمل ایشان برآنان حکم می‌نماید، تبعید می‌کند و بر دریایش سوار می‌کنند و اگر تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر باشد، وی را از کشتی (به ساحل آن سرزمین) می‌اندازند به گونه‌ای که اخراج وی از سرزمینی به سرزمین دیگر همتای قتل و دار زدن و قطع دست و پا باشد، ولی حدی است که بایستی در اندازه بریدن دست و پا و به دار کشیدن باشد.[4]

۹) شیخ مفید با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله از محمد بن سلیمان دیلمی، از عبدالله مدائنی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: به ایشان گفتم فدایت شوم، مرا در باره آیه «**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**» آگاه نما. پس ایشان دست خود را گره کرد و فرمود: ای عبدالله! این را چهار در برابر چهار بدان. و فرمود: اگر با خدا و رسول



---

۱- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۵۲۶.
۲- کافی، ج ۷، ص ۲۴۷، ح ۹.
۳- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۵۲۷.
۴- کافی، ج ۷، ص ۲۴۷، ح ۱۰.

خدا ستیز نماید و در زمین فساد به پا کند و کشتار نماید، در ازای آن کشته می‌شود و اگر بکشد و اموال مردمان را بگیرد، کشته شود و بر دار کشیده شود، و اگـر مـال کسان را بگیرد و کسی را نکشد، دست و پـایش از خـلاف قطـع مـی‌شـود و اگـر شمشیر، آخته کند و با خدا و رسول خدا به ستیز برخیزد و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی از کس نستاند، از آن سرزمین تبعید می‌گردد. گفتم: حد تبعید وی چیست؟ فرمود: یک سال از سرزمینی که در آن جنایت نموده به سرزمین دیگر تبعید می‌شود و به اهالی آن سرزمین نوشته می‌شود که وی تبعیدی است و با او غذا نخورید و نیاشامید و با وی ازدواج نکنید تا آن که به سرزمین دیگر رود و به اهالی آن سرزمین نیز چنان نامه‌ای نویسند و این حال تا یک سال ادامه می‌یابد و اگر این کار یک سال انجام پذیرد، وی سرشکسته، توبه خواهد نمود.[1]

۱۰) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیـی، از عبدالله بن مغیره، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایـت مـی‌کنـد کـه: شنیدم حضرت می‌فرماید: پدرم می‌فرمود: جنگ را دو حکم است: اگر هنوز بـر پـا بود و شدت آن فرو نخوابیده بود و جنگجویان هنوز به ستوه نیامده‌اند، هـر اسـیری که در این حال گرفته شود، امام در باره وی حق تصمیم‌گیـری دارد، اگـر خواهـد، گردنش را زند و اگر خواهد، دست و پـایش را از خـلاف و بـدون تعـین، بزنـد و بگذارد وی در خون خود دست و پا بزند تا جان بسپارد و این قول حق تعالی است که فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» آیا نمی‌بینـی مخیـر نمـودنی و حـق انتخابی که خداوند امام را در آن صاحب اختیار کرده است، بر یک چیز است و آن کل (این چهار مورد) است، و تخییر بر امور مختلف نیست.

به جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم و در باره قول الهی «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» فرمود: این برای تعقیب است. به این شکل که سواران وی را تعقیب کنند و او بگریزد و چون سواران وی را گرفتند، براساس یکی از احکـامی کـه وصـف آن نمودم، بر وی حکم گردد. و اما حکم دیگر، آن گاه است که شدت جنگ بـه پایـان رسیده و جنگجویان بسیاری کشته شده‌اند و هر اسیری که در این حال گرفته شـود

۱- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۱، ح ۵۲۳.

در دست ایشان می‌باشد و امام حق گزینش دارد؛ اگر خواهد، بر آنان منت نهد و اگر خواهد، در برابر جانشان از ایشان فدیه بگیرد و اگر خواهد ایشان را به بردگی گیرد و آنان برده گردند.[1]

۱۱) علی بن ابراهیم گوید: چنین حدیث گفت مرا پدرم، از علی بن حسان، از ابی‌جعفر علیه السلام که فرمود: کسی که با خدا بستیزد و مال مردمان گیرد و کشتار نماید، باید که کشته شود و دار زده شود و آن که ستیزد و کشد و مالی نستاند، باید که کشته شود و دارش نمی‌زنند، و آن که ستیزد و مال کسان گیرد و جان نستاند، باید که دست و پایش از خلاف بریده شود و آن که ستیزد و مال نستاند و خون نریزد، باید که تبعید گردد و آن گاه خداوند استثنا کرده و می‌فرماید: «إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُواْ عَلَيْهِمْ» یعنی پیش از آن که امام در باره ایشان حکم نماید، توبه کنند.[2]

۱۲) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر که در شهری از شهرها سلاح آخت و شتری را پی کرد، از مویش ببرند و او را به شهری دیگر تبعید کنند و کسی که خارج از شهرها سلاح آخته کند و ضربت بزند و شتر پی کند و مال کسان ستاند و خون کسی نریزد، محارب است و جزای او جزای محارب است و سرنوشت وی با امام است؛ اگر خواهد، بکشد و دار زند و اگر خواهد، دست و پایش را از خلاف ببرد و اگر بجنگد و بکشد و مال ستاند، امام بایستی دست راستش را به خاطر دزدی قطع کند، آن گاه وی را به اولیای دم بسپارند تا او را به گرفتن مال جریمه کنند و آن گاه او را بکشند. ابو عبیده به حضرت گفت: خداوند حفظت نماید، آیا اولیای دم می‌توانند از جنایت وی بگذرند؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر چنین کردند، امام بایستی وی را بکشد؛ زیرا که جنگیده است و کشته است و سرقت نموده است. ابو عبیده گفت: و اگر اولیای دم بخواهند از وی دیه گیرند و رهایش کنند، چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: خیر، باید کشته شود.[3]

۱۳) ابی صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قومی بیمار

---

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۱۴۳، ح ۲۴۵ ؛ کافی، ج ۵، ص ۳۲، ح ۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۸۹

از بنی ضبه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و رسول الله به ایشان گفت: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، شما را به سریه‌ای می‌فرستم. گفتند: ما را از مدینه بیرون فرست و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به محل نگهداری شتران صدقه فرستاد و از ادرار آنها می‌نوشیدند و از شیر آنها می‌خوردند و چون حالشان بهبود یافت و توانمند شدند، سه تن از چوپانان شتران را کشتند و چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را فرستاد و آن گروه، ناگهان خود را در دره‌ای نزدیک به خاک یمن یافتند و متحیر مانده، راه گریزی به بیرون آن نداشتند و علی علیه السلام ایشان را اسیر کرده و نزد رسول الله آورد و این آیه نازل شد: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و رسول الله صلی الله علیه و آله قطع کردن دست‌ها و پاهایشان از خلاف را انتخاب کرد.[1]

۱۴) احمد بن فضل خاقانی از آل رزین گوید: در جلولاء[2] و بر جاده کاروان رو[3] از حجاج و غیر حجاج، راهزنان به رهگذران زدند و گریختند و این خبر به معتصم رسید و او به عامل خود در آن جا نوشت: این گونه راه را به تو سپرده‌ایم، در کنار گوش امیر مؤمنان راهزنی می‌کنند و آن گاه می‌گریزند؟ یا آن که در عقب ایشان می‌افتی و آنان را می‌یابی، یا آن که می‌فرماییم تا هزار ضربه تازیانه بخوری و همان جا که راهزنی کرده‌اند، به دار کشیده شوی.

گوید: پس در پی ایشان برآمد و بر آنان دست یافت و همگی را در سیطره خود گرفت و آن گاه به معتصم نامه‌ای نوشت و او فقها را گرد آورد. گوید: وی رای ابن ابی دؤاد[4] را جاری دانست و آن گاه نظر دیگران در باره حکم مربوط به ایشان را جویا شد، حال آن که ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام نیز حضور داشت، گفتند: حکم خداوند در باره ایشان پیش از این در آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۹۰.

۲- جلولاء شهرکی در عراق و طسوج در راه خراسان است و با خانقین، هفت فرسنگ فاصله دارد. «معجم البلدان ج ۲، ص ۱۵۶».

۳- سابلة، جاده‌ای که بر آن گذرند و رهگذران بر آن باشند. «المعجم الوسیط ماده سبل».

۴- سرکرده قضات زمان معتصم و واثق عباسی. ن ک، تاریخ بغداد اثر خطیب بغدادی ج ۴، ص ۱۴۱.

الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» آمده است و امیرمؤمنان می‌تواند به هر یک از این احکام حکم نماید.

گوید: وی رو به امام جواد علیه السلام نمود و گفت: نظر شما در باره پاسخ ایشان چیست؟ فرمود: این فقها و قاضی سخنانی گفتند که امیرمؤمنان شنید و گفت: مرا از نظر خود آگاه ساز. فرمود: ایشان در آن چه فتوا نمودند، راه نادرست رفتند، و آن چه که در این امر واجب است آن است که امیر مؤمنان به حال این راهزنان بنگرد و اگر ایشان رهگذران را تنها ترسانده باشند و کسی را نکشته یا مالی را سلب نکرده‌اند، ایشان را حبس نماید و این معنی تبعید ایشان از سرزمین پس از ترساندن رهگذران باشد، و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته‌اند، به قتل ایشان دستور دهد و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته باشند و مالی را دزدیده باشند، امیر فرماید: دست و پای ایشان را از خلاف قطع کرده و پس از آن به دارشان آویزند. وی به عامل خود نوشت که این حکم را در حق ایشان اجرا نماید.[1]

۱۵) برید بن معاویة بن عجلی: گوید: مردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً» پرسید و ایشان فرمودند: این امر در اختیار امام است و او هر چه خواهد، امر کند. گفتم: اختیار به امام واگذار شده است؟ فرمود: نه، بلکه به اندازه استحقاق جنایت.[2]

۱۶) سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» روایت کرده که فرمود: امام در حکم بر ایشان اختیاردار است؛ اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، قطع نماید و اگر خواهد، از سرزمین تبعید نماید.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۹۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۹۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۹۳.

۱۷) زراره، از یکی از دو امام علیهما السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا» روایت است که فرمود: مورد معامله قرار نمی‌گیرد و به او غذا نمی‌دهند و صدقه نمی‌پردازند.[۱]

۱۸) جمیل بن دراج، گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» پرسیدم که کدام یک از اموری که خداوند نام برده، در حق ایشان اجرا می‌شود؟ فرمود: این امر به دست امام است؛ اگر خواهد، قطع کند و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، تبعید نماید. گفتم: تبعید به کجا؟ فرمود: از سرزمینی به سرزمین دیگر. و فرمود: علی علیه السلام دو مرد را از کوفه به بصره تبعید نمود.[۲]

۱۹) سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: عرض کردم مردی از خانه بیرون می‌آید و شب هنگام به قصد نماز به سمت مسجد می‌رود و ناگاه مردی پیش رویش می‌آید و او را با چماقی می‌زند و لباسش را می‌گیرد. فرمود: نزد (افراد) شما در باره این چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند این فرد، محارب نیست؛ بلکه محارب در سرزمین‌های شرک می‌باشد و این چیزی نیست جز زورگیری. فرمود: پس حرمت کدام از این دو بیشتر است، سرزمین اسلام یا سرزمین شرک؟ گفتم: سرزمین اسلام. پس فرمود: اینان همان کسانی هستند که خداوند در باره آنها می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».[۳]

۲۰) در روایت سماعه از ابی عبدالله علیه السلام آمده که فرمود: اگر مردی زنا نماید تازیانه زده می‌شود و شایسته است که امام او را از سرزمینی که در آن تازیانه خورده تا یک سال تبعید نماید و همچنین است اگر مردی سرقت نمود و دستش قطع گردید.[۴]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۹۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۹۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۹۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۹۷.

۲۱) ابی اسحاق مدائنی روایت کرده که گفت: نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی وارد شد و گفت: فدایت شوم، خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ» فرمود: آری، خداوند چنین فرموده است. گفت: فدایت شوم، چه کاری اگر مرتکب شوند به یکی از این چهار کیفر مستحق می‌گردند؟ پس ابوالحسن به وی گفت: چهار چیز است؛ پس چهار چیز را در برابر چهار چیز بدان: اگر با خدا و رسول خدا بستیزد و در زمین فساد برانگیزد و بکشد، کشته شود؛ و اگر بکشد و مال کسی را گیرد، کشته شود و به دار آویخته شود؛ و اگر مال کسی را گرفت و خون نریخت، دست و پایش از خلاف قطع شود؛ و اگر با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ستیزه کند و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی هم سلب نکند، از آن سرزمین تبعید می‌شود. آن مرد گفت: فدایت شوم، حد تبعید وی چیست؟ فرمود: یک سال از سرزمینی که در آن جنایت نموده، به سرزمین دیگر تبعید می‌شود و به اهالی آن سرزمین نوشته می‌شود تا جارچی فریاد برآورد که وی تبعیدی است؛ پس با او غذا نخورید و نیاشامید و با وی ازدواج نکنید تا آن که به سرزمین دیگر رود و به اهالی آن سرزمین نیز چنان نامه‌ای نویسند و این حال تا یک سال ادامه می‌یابد و اگر این کار، یک سال انجام پذیرد، وی سرشکسته، توبه خواهد نمود. مرد گفت: فدایت شوم،اگر خواست به سرزمین شرک وارد شود؟ فرمود: اگر خواست وارد سرزمین شرک شود، گردن وی زده شود.[1]

۲۲) در روایت أبی اسحاق مدائنی، از ابی الحسن الرضا علیه السلام آمده است که: و اگر رو سوی سرزمین شرک نهاد تا پای بدان نهد چه؟ فرمود: اهل آن به جنگ گرفته شوند.[2]

۲۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن حسن تیمی، از علی بن اسباط، از داود بن ابی زید، از عبیدة بن بشیر خثعمی، روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می‌گویند: امام در باره وی مخیر است تا هر چه خواهد سازد؟ فرمود: این گونه نیست که هر چه خواهد کند،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۳۴۶، ح ۹۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۹۹.

بلکه به اندازه جنایتشان ایشان را مجازات می‌کند: هر که راهزنی کرد و کشت و اموال مردم سلب نمود، دست و پایش قطع می‌شود و به دار آویخته می‌شود و هر که راهزنی کرد و کشت و مال کسی را نستاند، کشته می‌شود و هر که راهزنی کرد و مال مردم گرفت و کسی را نکشت، دست و پایش به صورت مخالف هم قطع می‌شود و هر که راهزنی کرد و مال کسی را نگرفت و کسی را نکشت، به سرزمینی دیگر تبعید می‌شود.[1]

۲۴) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هر که در شهری از شهرها سلاح آخت و شتری را پی کرد، از مویش ببرند و او را به شهری دیگر تبعید کنند و کسی که خارج از شهرها سلاح آخته کند و ضربت بزند و شتر پی کند و مال کسان ستاند و خون کسی نریزد، محارب است و جزای او جزای محارب است و سرنوشت وی با امام است؛ اگر خواهد، بکشد و دار زند و اگر خواهد، دست و پایش را از خلاف ببرد و اگر بجنگد و بکشد و مال ستاند، امام بایستی دستش را به خاطر دزدی قطع کند، آن گاه وی را به اولیای دم بسپارند تا او را به گرفتن مال جریمه کنند و آن گاه او را بکشند. ابو عبیده به حضرت گفت: خداوند حفظت نماید، آیا اولیای دم می‌توانند از جنایت وی بگذرند؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر چنین کردند، امام بایستی وی را بکشد؛ زیرا که جنگیده است و کشته است و سرقت نموده است. ابو عبیده گفت: واگر اولیای دم بخواهند از وی دیه گیرند و رهایش کنند، چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: خیر، باید کشته شود.[2]

۲۵) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از سهب بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود طایی، از یکی از اصحاب شیعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: از ایشان در باره محارب پرسیدم و گفتم: خداوند شما را حفظ نماید. اصحاب ما گویند که امام در مجازات وی صاحب اختیار است؛ اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، دست و پایش قطع نماید؟ فرمود: نه، این امور در کتاب خداوند عز و جل مشخص شده است و اگر بکشد و بگیرد، کشته شود و به دار آویخته شود و اگر بکشد و مالی نگیرد، کشته شود و اگر بگیرد و

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۷، ح ۱۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۲۴۸، ح ۱۲.

نکشد، دست و پایش قطع شود و اگر گریخت و نتوانستند او را بگیرنـد و بعـدها او را بگیرند، دست و پایش قطع شود، مگر آن که توبه کند و اگر توبـه کنـد، دسـت و پایش قطع نشود.[1]

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار شوید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: به واسطه امام به خداوند نزدیکی جویید.[2]

۲) ابن شهر آشوب می‌گوید: امیرالمؤمنین در باره آیه «وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ» می‌فرماید: من وسیله اویم.[3]

۳) محمد بن حسن صفار از ابوالفضـل علـوی، از سـعید بـن عیسـی کریـزی بصری، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از شریک بن عبدالله، از عبد الاعلی ثعلبی، از ابی تمام، از سلمان فارسی رحمه الله، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایـت کرده که در باره آیه «قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنـدَهُ عِلْـمُ الْکِتَـابِ»[4] [بگو: خداوند به عنوان شاهد بین من و شما کافیست و آن کـه ام الکتـاب نـزد وی است] فرمود: منم آن که ام الکتاب نزد وی است. و خداوند او را تصدیق نمـود و او را در وصیت وسیله اعطا نمود و هیچ امتی را از دستاویزی بـه وی و بـه خداونـد، بی‌نیازی نیست که خداوند فرماید: «یَا أَیُّهَـا الَّـذِینَ آمَنُـوا اتَّقُـوا اللَّـهَ وَابْتَغُـوا إِلَیْـهِ الْوَسِیلَةَ».[5]

حدیث الوسیله

۱) ابن بابویه گوید: از پدرش که خداوند از او خشنود باد، از سعید بن عبدالله،

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۸، ح ۱۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۵.
۳- مناقب، ص ۳، ح ۷۵.
۴- رعد/۴۳.
۵- بصائر الدرجات، ص ۲۱۲ ح ۲۱ باب ۱.

از احمد بن محمد بن عیسی، عباس بن معروف، از عبدالله بن مغیرة، از ابو جعفر عبدی، از ابو هارون عبدی، از ابی سعید خدری روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر از خدا چیزی برای من خواستید، پس از وی وسیله (دستاویز) را بخواهید. از ایشان پرسیدیم که: وسیله چیست؟ فرمودند: آن جایگاه من در بهشت است، و آن هزار پلکان نردبان است و بین هر پلکان تا پلکان دیگر نردبان، به اندازه یک ماه دویدن اسب تیزرو است، و آن بین نردبان گوهر تا نردبان زبرجد، تا نردبان یاقوت، تا نردبان زر، تا نردبان نقره است و در روز قیامت آن را می‌آورند تا در کنار جایگاه پیامبران برنهند، و آن در میان جایگاه‌ها و تخت‌های پیامبران همچون ماه است در میان ستارگان، و هیچ نبی و صدّیق و شهیدی در آن روز نیست، مگر آن که می‌گوید: خوشا آن را که این جایگاه از آن اوست. آن گاه ندایی از جانب خداوند می‌آید تا به پیامبران و همه بندگان بشنواند که: این جایگاه محمد صلی الله علیه و آله است. پس در آن روز من با پیراهنی لطیف و نازک[1] از جنس نور پیش می‌آیم و بر سرم تاجی از پادشاهی و حلقه گلی از کرامت است و علی بن ابی طالب علیه السلام پیشاپیش من می‌رود و به دستش لوای من یعنی لوای حمد است و به روی آن نوشته شده است: «خدایی نیست جز این خدا؛ رستگاران، هم ایشانند دست یابندگان به خدا»، و چون از برابر پیامبران عبور کنیم، گویند: اینان فرشتگانی مقرّبند که ما آنها را نمی‌شناختیم و ندیده‌ایم، و چون از برابر فرشتگان بگذریم، گویند: اینان دو پیامبر فرو فرستاده‌اند. تا آن که بر جایگاه روم و علی علیه السلام پشت سر من بیاید و چون بر بالاترین پله آن جایگاه نشینم و علی علیه السلام یک درجه پایین‌تر از من نشیند، تمام پیامبران و صدیقین و شهیدان گویند: خوشا بر این دو بنده، خداوند چقدر ایشان را گرامی داشته است! و از جانب خداوند جل جلاله ندایی می‌آید و در گوش پیامبران و صدیقین و شهدا و مؤمنین طنین می‌افکند که: این حبیب من محمد صلی الله علیه و آله است و ولی من علی علیه السلام است و خوشا آنان را که وی را دوست دارند و وای بر آن که وی را کینه به دل گیرد و بر او دروغ بندد و هیچ کس در آن روز نباشد ای علی! که دوستت داشته باشد، مگر آن که به این سخن برآساید و رویش سفید گردد و قلبش شادان شود و هیچ کس نباشد که با تو دشمنی کرده باشد یا علیه تو جنگی به پا

---

۱- الریطة، هر لباس نرم و نازکی «المعجم الوسیط ـ ماده ریط».

کرده باشد یا حقی از تو را منکر شده باشد، مگر آن که چهره‌اش سیاه شود و پاهایش به لرزه درآید.

و درحالی که من در این حال باشم، دو فرشته به سوی من آیند: یکی از ایشان رضوان، دربان بهشت و دیگری مالک، دربان دوزخ است. پس رضوان، پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد! و می‌گویم: درود بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه نیک رو و خوش بویی! و می‌گوید: من رضوان، دربان بهشتم و این کلیدهای بهشت است که خداوند عزت، آنها را برای تو فرستاده است، بگیر آنها را ای احمد! و من می‌گویم: پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن گاه رضوان، پس می‌رود و مالک، پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد! و می‌گویم: سلام بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه زشت رو و بد چهره هستی؟ می‌گوید: من مالک، دربان دوزخم و اینها کلیدهای دوزخ است که خدای عزت، آن را برای تو فرستاده است، بگیر آنها را ای احمد! و من می‌گویم: پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن گاه مالک، پس می‌رود و علی علیه السلام با کلید بهشت و دوزخ پیش می‌آید تا آن که بر لبه جهنم ایستاده، در حالی که شررهای آن به هوا می‌پاشد و زبانه‌های آتش سر می‌کشد و هرم آن بسیار سوزان است و علی علیه السلام زمام آن را در دست دارد و دوزخ به علی علیه السلام می‌گوید: از من کناره گیر ای علی! که نورت لهیب مرا به خموشی افکند و علی علیه السلام به آن می‌گوید: سرد شو ای دوزخ! این را بگیر و آن را رها کن. دشمنم را برگیر و دوستم را برنه. و بی گمان، دوزخ در این روز به علی علیه السلام سرسپرده‌تر است از غلام شما به صاحبش، که اگر بخواهد او را با خود به راست برد یا اگر خواهد به چپ برد و بی‌شک، دوزخ در این روز در برابر فرمان‌های علی علیه السلام از هر موجود دیگری بسیار سرسپرده‌تر است.[1]

۲) طبرسی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از خدا برای من وسیله را بخواهید که آن جایگاه و مرتبه‌ای در بهشت است که تنها یک بنده را

---

۱- معانی الاخبار، ص ۱۱۶، ح ۱.

به آن دسترسی است و امید آن دارم که آن بنده من باشم.[1]

۳) گوید: سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در بهشت دو مروارید هست در میانه عرش؛ یکی سپید و دیگری زرد است و در هر یک از آنها هفتاد هزار اتاق است که درها و جام‌های آن از یک جنس باشند و سفید: وسیله محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اوست و زرد: از آن ابراهیم و خاندان وی است.[2]

﴿یُرِیدُونَ أَن یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیمٌ (۳۷)﴾

**[می‌خواهند که از آتش بیرون آیند در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار خواهد بود]**

۱) عیاشی از ابی بصیر روایت می‌کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌گوید: دشمنان علی علیه السلام هستند که در آتش دوزخ جاودانند و خداوند فرماید: «وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنْهَا».[3]

۲) منصور بن حازم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنْهَا» پرسیدم و ایشان فرمودند: دشمنان علی‌اند که ابدالآبدین و دهرالداهرین (پایان‌ناپذیر و همیشه روزگاران) در آتش دوزخ، جاودانند.[4]

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا جَزَاءً بِمَا کَسَبَا نَکَالاً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸)﴾

**[و مرد و زن دزد را به سزای آن چه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است]**

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از یکی از اصحاب شیعه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان در باره تیمم

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۷.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۱۰۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۱۰۱.

پرسیدند و ایشان این آیه را تلاوت کردند که «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» و فرمود: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»[1] [و روی خود را و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید] و فرمود: بر دو دستت از موضع قطع، مسح بکش. و فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»[2]ـ[3] [و پروردگار تو فراموشکار نیست]

۲) شیخ مفید با سند خود از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: دست سارق قطع می‌شود به گونه‌ای که شست و کف دستش باقی ماند و پای وی قطع می‌شود به گونه‌ای که پاشنه او را باقی گذارند تا به روی آن راه برود.[4]

۳) و هم او با سند خود از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، به خاطر چقدر دزدی، دست سارق قطع می‌شود؟ فرمود: به خاطر یک چهارم دینار. گوید: گفتم: یعنی به خاطر دو درهم؟ فرمود: به خاطر ربع دینار، حال ارزش دینار هر قدر که بود. گوید: پس گفتم: آیا کسی که کمتر از یک چهارم دینار برباید، هنگام این کار او را سارق می‌نامند و آیا او نزد خداوند دزد محسوب می‌شود؟ فرمود: هر کس از مسلمانی چیزی را که صاحب آن است و به دست آورده برباید، نام سارق بر وی است و نزد خداوند سارق به شمار می‌آید، ولی قطع دست، تنها با ربع دینار و بیش از آن انجام می‌شود و اگر دست در کمتر از ربع دینار بریده شود، تمام مردمان را دست بریده خواهی یافت!.[5]

۴) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن عمر حلّال روایت کرده که گفت: یاسر از برخی جوانان، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمودند: بنده همچنان دزدی می‌کند تا آن که وقتی هزینه دستش را به کمال برگرفت، خداوند دستش را رو می‌کند.[6]

۵) عیاشی، از حماد بن عیسی، از یکی از اصحاب وی، از امام صادق علیه

---

۱- مائده/۶.
۲- مریم/۶۴.
۳- کافی، ج ۳، ص ۶۳، ح ۲.
۴- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۰۲، ح ۳۹۹.
۵- تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ کافی، ج ۷، ص ۲۲۱، ح ۶.
۶- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۸، ح ۵۹۰؛ کافی ج ۷، ص ۲۶۰، ح ۴.

السلام روایت می‌کند که از حضرت در باره تیمم سئوال شد و ایشان فرمودند: «و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما» و فرمود: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»[1] [و روی خود را و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید] و فرمود: بر دو دستت از موضع قطع، مسح بکش. و فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»[2]ـ[3] [و پروردگار تو فراموشکار نیست]

۶) گفت ابو محمد در نامه‌ای به ما از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از شماری از اصحاب که نام ایشان را تا امیرالمؤمنین برمی‌شمرد، نقل کرد که چون دست سارق را قطع کنند، انگشت شست و کف دست برای او باقی گذارده شود و به حضرت گفتند: ای امیرالمؤمنین! بخش بیشتر دستش را باقی گذاشته‌ای؟ به ایشان فرمود: اگر توبه نماید، آن گاه با چه وضو سازد؟ چرا که خدای تعالی می‌فرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُواْ أَيْدِيَهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[4]

۷) زراره از امام باقر علیه السلام سئوال کرد: مردی سرقت کرده و دست راستش قطع می‌شود، آن گاه دوباره سرقت می‌کند و دست چپش هم قطع می‌شود و برای بار سوم هم سرقت می‌کند. فرمود: امیر المؤمنین این فرد را در زندان نگاه می‌داشت و می‌گفت: به راستی که حیا می‌کنم از خدایم که او را بی دستی بگذارم که با آن خود را طهارت می‌کند و بدون پایی که با آن به دنبال نیازهایش می‌رود. و فرمود: و او چون دست سارقی را قطع می‌کرد، بدون آن که به مفصل برسد قطع می‌کرد و چون پای سارقی را قطع می‌کرد، بدون قطع قوزکها آن را قطع می‌کرد و بر این باور بود که نباید ذره‌ای از حدود فراموش گردد.[5]

۸) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر سارق را بگیرند، کف دست او را از وسط قطع می‌کنند و اگر تکرار کند، قدمش از وسط قطع گردد و اگر باز هم تکرار نمود، به زندان افکنده شود و اگر در زندان هم دزدی کرد،

---

۱- مائده/۶.
۲- مریم/۶۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۴.

کشته شود.[1]

۹) سکونی از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده که سارقی را نزد حضرت آوردند و دست وی را قطع نمود، وآن گاه بار دیگر او را آوردند و پای او را قطع نمود، آن گاه برای بار سوم او را آوردند و حضرت فرمود: به‌راستی که شرمم می‌آید از آن که او را بی‌دستی گذارم که با آن می‌خورد و می‌نوشد و خود را طهارت می‌کند و بی پایی گذارم که با آن راه می‌رود. پس او را تازیانه زد و به زندان افکند و از بیت‌المال روزی او را داد.[2]

۱۰) جمیل، از یکی از اصحاب شیعه، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده که فرمود: دست یا پای سارق قطع نمی‌شود، مگر آن که دو بار به سرقت اعتراف نماید و اگر از اعتراف بازگشت نماید، سرقت به عهده وی هست و اگر شاهدانی بر وی نباشد، دستش قطع نمی‌شود.[3]

۱۱) سکونی از جعفر، از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: دست و پای کسی قطع نمی‌شود، مگر آن که به خانه‌ای نقب زند یا قفلی را بشکند.[4]

۱۲) زرقان، دوست ابن ابی دؤاد و رفیق صمیمی وی نقل می‌کند که: روزی ابن ابی دؤاد، غم زده از نزد معتصم بازگشت و چون از حالش پرسیدم گفت: ای کاش که بیست سال پیش مرده بودم. به او گفتم: آخر چرا؟ گفت: به خاطر آن چه امروز از این سیاه، ابی جعفر محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) نزد امیرمؤمنان معتصم دیدم. گفتم: مگر چگونه بود؟ گفت: سارقی بر ضد خود به سرقت اعتراف نمود و خلیفه خواست که با اجرای حد بر وی، او را پاک نمایند و برای این کار فقیهان را در محضر خود جمع نمود و محمد بن علی را نیز فراخوانده بود. آن گاه از ما در باره قطع پرسید که از کجای دست باید قطع شود. گوید: من گفتم که از زند زیرین. گفت: و برهان تو بر این چیست؟ گفتم: زیرا که دست یعنی انگشتان و کف دست تا زند زیرین، چرا که خداوند در تیمم می‌فرماید: «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ»[5] [پس بر بخشی از صورت‌هاتان و بخشی از دست‌هاتان مسح بکشید] و



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۱۰۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۱۰۸.
۵- نساء/۴۳.

گروهی از حاضران با من موافقت نمودند و برخی نیز گفتند: بلکه قطع بایستی از آرنج صورت گیرد. گفت: و دلیل شما بر این چیست؟ گفتند: زیرا که خدای‌تعالی در باره شستن دست در وضو می‌فرماید: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»[1] [و دست‌هایتان تا آرنج] و معلوم می‌شود که حد و مرز دست آرنج است.

گوید: آن گاه روی سوی محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت: ای ابا جعفر! چه می‌گویی در این باره؟ و فرمود: دیگران در باره آن سخن گفتند ای امیرمؤمنان! گفت: رها کن آن چه را گفتند. نظر خود را بگو. فرمود: مرا معذور دارید ای امیرمؤمنان! گفت: به خدا سوگند که راهی نیست جز آن که ما را از آن چه می‌دانی، آگاه سازی؟ پس فرمود: اما چون به خدا سوگند خوردی در برابر من، باید بگویم که ایشان در این باره بر روال سنت نرفتند و قطع بایستی از مفصل ریشه انگشتان باشد و کف دست قطع نمی‌شود. گفت: و برهان شما بر این چیست؟ فرمود: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «سجده بر هفت اندام است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا» و اگر دست از زند زیرین یا آرنج قطع شود، دیگر دستی وجود نخواهد داشت تا بر آن سجده کند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»[2] [و همانا سجده گاه ها از آن خداست] و منظور از مساجد این هفت اندامی است که بر آن سجده می‌شود «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»[3] [پس به همراه خواندن (و بردن نام) خداوند، دیگری را نخوانید] و آن چه از آن خداست، قطع نگردد. گوید: و معتصم از این سخن بسیار خشنود گشت و دستور داد تا دست سارق را از مفاصل انگشتان و بدون کف دست، قطع کنند.

ابن ابی دؤاد گوید: قیامت برایم به پا شد و آرزو کردم که ای کاش زنده نبودم.

زرقان گوید که ابن ابی دؤاد گفت: پس از سومین روز نزد معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی برای امیر مؤمنان بر من واجب است و من اکنون سخنی به شما می‌گویم که به واسطه آن به دوزخ درمی‌آیم. گفت: چیست این سخن؟ گوید: گفتم: این که امیر مؤمنان، فقها و علمای قومش را برای حل امری که در امری از دین رخ داده در محفلش جمع کند و از ایشان در باره حکمش بپرسد و ایشان آن چه از رای و

---

۱- مائده/۶.
۲- جن/۱۸.
۳- جن/۱۸.

نظر در باره آن دارند را در برابر فرزندان و فرماندهان و وزیران و نویسندگان امیر بر زبان آورند، در حالی که مردمان نیز از پشت درها گوش می‌کنند؛ آن گاه تمام سخنان ایشان را در برابر سخن مردی که نیمی از این امت به امامت وی معتقدند و بر این باورند که وی اولی‌تر از امیرمؤمنان است، به مقام امیری، دور ریزد و آن گاه در برابر رای تمام فقها، به حکم وی عمل نماید.

گوید: ناگهان رنگ از رخ معتصم پرید و بدان چه که وی را از آن آگاه ساختم، وقوف یافت و گفت: خداوند تو را پاداش دهد، به خاطر این نصیحت خیرخواهانه! گوید: پس در روز چهارم، فلان وزیر را امر کرد تا ابو جعفر را به منزلش دعوت کند و او ایشان را فرا خواند و ایشان به دعوت وی پاسخ نگفت و فرمود: می‌دانی که من در مجالس شما حاضر نمی‌شوم. آن شخص گفت: من فقط شما را به غذایی دعوت می‌کنم و دوست دارم پا بر فرش خانه‌ام نهی و به منزلم قدم گذاری و می‌خواهم به این تبرک جویم و این بنده حقیر فلان بن فلان از وزیران خلیفه، مشتاق دیدار شماست. پس ابو جعفر علیه السلام نزد وی رفت و چون از آن غذا به ایشان دادند، طعم سم را احساس نمود و فرمود تا مرکبش را بیاورند. صاحبخانه درخواست کرد تا بیشتر بماند و ابو جعفر فرمود: «خروج من از خانه‌ات برای تو بهتر است» و آن روز و آن شب را همان طور در درد دل پیچه[1] بود تا آن که جان به جان آفرین تسلیم کرد.[2]



«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ یُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللهِ شَیْئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۴۱) سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ

---

۱- خلفه، خرابی معده از غذا، شکم روش، دل پیچه.« المعجم الوسیط ماده خلف».
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۱۰۹.

﴿حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲)﴾.

[ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند؛ (چه) از آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود و (چه) از یهودیان (آنان) که (به سخنان تو) گوش می‌سپارند (تا بهانه‌ای) برای تکذیب (تو بیابند) و برای گروهی دیگر که (خود) نزد تو نیامده‌اند، خبرچینی (جاسوسی) می‌کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند (و) می‌گویند: اگر این (حکم) به شما داده شد، آن را بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید و هر که را خدا بخواهد، به فتنه درافکند. هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود* پذیرا و شنوای دروغ هستند (و) بسیار مال حرام می خورند. پس اگر نزد تو آمدند (یا) میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب، و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند، دادگران را دوست می دارد]

۱) علی بن ابراهیم گوید: فرمود: شان نزول این آیه این بود که در مدینه دو تیره از یهودیان بنی هارون به نام‌های بنی نضیر و بنی قریظه بودند و بنی قریظه، هفتصد تن و بنی نضیر، هزار تن بودند و نضیر، ثروتمندتر و خوش احوال‌تر از قریظه بودند و هم پیمان عبدالله بن ابی بودند و چون بین بنی قریظه و بنی نضیر قتلی رخ می‌داد و قاتل از بنی نضیر بود، به بنی قریظه می‌گفتند: تن نمی‌دهیم به آن که یک کشته ما در برابر یک کشته شما قرار گیرد و در این ماجرا بین ایشان خطاب‌های بسیار زیادی جریان یافت و نزدیک بود که با هم بجنگند تا آن که قریظه راضی شد و بین خود عهدنامه‌ای نوشتند مبنی بر این که هر گاه مردی از بنی نضیر، مردی از بنی قریظه را کشت، تجبیه و تحمیم گردد. تجبیه آن است که روی شتر نشانده شود و صورتش به سمت دم شتر گردانده شود و صورتش تحمیم شود یعنی با گل سیاه گندیده[۱] پوشانده شود و در عین حال، نیمی از دیه را بپردازد، و هر مردی از بنی قریظه، مردی از بنی نضیر را کشت، دیه کامل را بدهد و خود نیز کشته شود.

۱- حمأ: گل سیاه گندیده بدبو .یک تکه از آن را حمأة گویند. «المعجم الوسیط، ماده حمأ».

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه هجرت کرد و دو قبیلـه اوس و خزرج نیز به اسلام گراییدند، یهودیان حامیان خود را از دست دادند و مردی از بنی قریظه مردی از بنی نضیر را کشت و بنی نضیر به بنـی قریظـه نوشـتند کـه دیـه را بپردازید و قاتل را نیز بدهید تا بکشیم. بنی قریظه گفتند: این حکم تورات نیسـت و فقط چیزی است که شما به زور، ما را بدان واداشته بودید، پس یا قتل و یـا دیـه و گرنه محمد بین ما و شما حکم کند، بیایید تا او را به حکمیت گیریم.

بنی نضیر نزد عبدالله بن ابی رفتند و گفتند: از محمد بخواه که شـرط مـا را در حکم بین ما و بنی قریظه در باره قتل، نقض نکند. عبدالله بن ابی گفت که مـردی را همراه من بفرستید که سخنان من و محمد را بشنود، پـس اگـر وی بـه آن چـه شـما خواهید حکم نمود، که هیچ، وگرنه به حکمیت تن ندهید. ایشـان مـردی را بـا وی فرستادند و او نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! این دو قـوم قریظـه و نضـیر، بین خود پیمانی و کتابی و میثاقی نوشته و بر آن توافق کرده‌اند و اکنون در محضـر شما قصد آن دارند تا آن را نقض نمایند و به حکـم شـما در بـاره خـود رضـایت داده‌اند، پس این شرط و پیمان ایشان را بر آنان نقض نکن و (نگاه دار) چرا که بنی نضیر صاحب توان و سلاح و نیروی جنگی[1] هستند و مـا از پیشـامدهای نـاگوار و درگیری‌های شدید[2] نگران هستیم.

رسول الله از شنیدن این سخن، غمگین شد و پاسخی نداد و جبرئیل این آیات را نازل نمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَـالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هِادُواْ» یعنی یهودیان «سَمَّاعونَ لِلْکَـذِبِ سَمَّاعونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» یعنی عبدالله بن ابی و بنی نضیر «یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَـذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ» منظور، عبـدالله بن ابی است، آن گاه که به بنی نضیر گفت: اگر طبـق خواسـت شـما حکـم نکـرد، حکمیت را نپذیرید «وَمَن یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئًا أُوْلَـئِکَ الَّـذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِـی الآخِـرَةِ عَـذَابٌ عَظِـیمٌ * سَمَّاعونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَآؤُوکَ فَاحْکُم بَیْـنَهُم أَوْ أَعْـرِضْ عَـنْهُمْ وَإِن تُعرِضْ عَنْهُمْ فَلَن یَضُرُّوکَ شَیْئًا وَإِنْ حَکَمْتَ فَـاحْکُم بَیْـنَهُمْ بِالْقِسْـطِ إِنَّ اللّـهَ یُحِـبُّ

۱- کُراع، نامی برای جمع سلاح و سپاه اسب‌ها.« لسان العرب ماده کرع».
۲- غوائل ودوائر: مصائب و بلایای روزگار.

الْمُقْسِطِينَ * وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْلَـئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»[1]-[2] [و هر که را خدا بخواهد، به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود* پذیرا و شنوای دروغ هستند (و) بسیار مال حرام می خورند. پس اگر نزد تو آمدند (یا) میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب، و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند، دادگران را دوست می دارد* و چگونه تو را داور قرار می‌دهند، با آن که تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا (آمده) است؟ سپس آنان بعد از این (طلب داوری) پشت می‌کنند، و (واقعاً) آنان مومن نیستند * ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم (فرمان خدا) بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و (همچنین) الهیون و دانشمندان به سبب آن چه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند]

مؤلف گوید: ان شاء الله در تفسیر قول حق «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» [بگو: پس از آن خداست حجت بالغه] در سوره انعام، از قول امام صادق علیه السلام در باره مفضّل بن عمر سخنی خواهد رفت و در آن سخن، تفسیر این قول الهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هِادُواْ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَـذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ وَمَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئًا أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» نیز بررسی

۱- مائده/۴۳ و ۴۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۵.

خواهد شد.

۲) طبرسی گوید: امام باقر علیه السلام در باره شان نزول این آیه می‌فرمایند: زنی شریف و آبرومند در میان ایشان از خیبر با مردی از اشراف ایشان زنا نمود و هر دو همسردار بودند و از رجم شدن خود بددل بودند؛ پس نزد یهودیان مدینه فرستاده و در نامه‌ای به ایشان گفتند: از پیامبر اسلام در باره آن سئوال نمایند تا شاید طمع ایشان در این باره به رخصتی برای ایشان بیانجامد. از این رو گروهی از آنان از جمله کعب بن اشرف، و کعب بن اسید،[1] و شعبة بن عمر، و مالک بن صیف و کنانة بن ابی حقیق و دیگران به راه افتادند و گفتند: ای محمد! در باره زانی و زانیه، اگر هر دو محصن باشند ما را آگاه ساز، حکم ایشان چیست؟

فرمود: آیا به قضاوت من در این امر راضی هستید؟ گفتند: آری، و جبرئیل حکم رجم را فروآورد و پیامبر ایشان را بدان خبر داد و آنان سر باز زدند از پذیرش حکم. پس جبرئیل گفت: ابن صوریا را بین خود و ایشان قرار ده و صفات وی را ذکر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا جوانی بدون ریش و سفید روی و یک چشم را می‌شناسید که در فدک ساکن و نامش ابن صوریا باشد؟ گفتند: آری. فرمود: او در میان شما چگونه آدمی است؟ گفتند: آگاه‌ترین یهودی روی زمین بدان چه خداوند بر موسی صلی الله علیه نازل کرد، است. فرمود: در پی وی بفرستید و چنین کردند و ابن صوریا آمد و پیامبر به وی گفت: سوگند تو را به خدایی که جز او خدایی نیست، همو که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و نجاتتان بخشید و فرعونیان را غرقه نمود و ابر را بر شما سایبان کرد و بر شما ترنگبین و مرغ بریان فرو فرستاد، آیا در کتابتان رجم بر محصن وجود دارد؟ گفت آری، به همان کسی که نامش بردی، اگر بیمم نبود که خدای تورات مرا به آتش خشم بسوزاند، دروغ می‌گفتم یا تحریف می‌کردم و برای تو اعتراف نمی‌نمودم، ولی بگو بدانم این مساله در کتاب شما چگونه است ای محمد؟ فرمود: اگر چهار مرد عادل شهادت دهند که مرد همچون میل که در سرمه‌دان شده است، بر زن دخول کند، سنگسار بر ایشان واجب می‌گردد. ابن

۱- در سیره ابن هشام، کعب بن اسد آمده و او از دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله از بنی قریظه بوده و طرف توافقنامه بنی قریظه که در سال جنگ خندق، آن را نقض کردند.« سیره نبوی ابن هشام ج ۲ ص ۱۶۲».

صوریا گفت: در تورات نیز خداوند همین گونه بر موسی نازل کرده است.

پیامبر به وی گفت: اولین چیزی که شما به آن امر خدا و رسول او را آسوده گرفتید، چه بود؟ گفت: چون یکی از اشراف زنا می‌کرد، رهایش می‌کردیم و اگر فرد ضعیفی مرتکب می‌شد، حد را بر وی جاری می‌ساختیم و بدین‌سان زنا در میان اشراف ما افزایش یافت تا آن که عموزاده شاه ما نیز زنا نمود و او را سنگسار نکردیم. آن گاه مردی دیگر زنا کرد و شاه ما خواست او را سنگسار کند و خاندان وی گفتند: نه، مگر آن که فلانی را (پسرعمویت) رجم کنی. پس آن گاه گفتند: بیایید امری غیر از سنگسار را وضع کنیم و بر شریف و فرومایه جاری شود و تازیانه و لجن مالی را ایجاد کردیم و آن این گونه بود که هر دو چهل تازیانه بخورند و آن گاه صورتشان به لجن سیاه شود و بر دو الاغ سوارشان کنند و سرشان را رو به باسن الاغ بگذارند و ایشان را در میان مردم بچرخانند و این را جایگزین سنگسار نمودند.

یهودیان به ابن صوریا گفتند: چه زود وی را آگاه ساختی و بر آن همه ستایش و بزرگداشت ما سزاوار نبودی، ولی تو غائب بودی و ما دوست نداشتیم که از تو غیبت کنیم. وی گفت: او مرا به تورات قسم داد و اگر این گونه نبود چیزی به وی نمی‌گفتم.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن مرد و زن را در برابر در مسجد خود، سنگسار کردند و گفت: من اولین زنده کننده امر تو هستم پس از آن که آن را میراندند و خداوند در این ماجرا این آیه را نازل فرمود که «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»[1] [هان ای اهل کتاب! رسول ما بر شما (نیز) فرستاده شد، بسیاری از چیزهایی را که از کتاب تورات پنهان می‌سازید را آشکار می‌کند و بسیاری را نیز می‌بخشد]

پس ابن صوریا برخاست و دو دستش را بر زانوان پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و گفت: پناه می‌جویم به خدا و به تو که بسیاری از آن چه را که امر شده‌ای تا از آن درگذری، برای ما بگویی! ولی پیامبر از بیان آن خودداری نمود. آن گاه ابن صوریا از پیامبر در باره خواب خویش پرسید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چشمانم به خواب می‌رود ولی دلم همچنان بیدار است. ابن صوریا گفت: راست

۱- مائده/۱۵.

می‌گویی. بگو آیا هیچ فرزندی می‌یابی که به پدر شبیه باشد، ولی هیچ نشانی از مادر در وی نباشد و آیا هیچ فرزندی هست که به مادر شبیه باشد، ولی نشانی از پدر نداشته باشد؟ پس فرمود: هر یک از ایشان که منی‌اش بر منی دیگری پیشی گرفته و چیرگی یابد، شباهت کودک به وی خواهد بود. گفت: راست گویی، پس آگاهم ساز که در کودک چه چیزی از آن پدر و چه چیزی از آن مادر بوده است؟ گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مدت زیادی بیهوش گردید و آن گاه در حالی که صورتش برافروخته شده بود و عرق می‌ریخت، به هوش آمد و فرمود: گوشت و خون و ناخن و مو از زن است و استخوان و اعصاب و رگ‌ها از مرد است. ابن صوریا گفت: راست گفتی. حال تو حال یک پیامبر است. و ابن صوریا همان جا اسلام آورد و گفت: ای محمد! کدام یک از فرشتگان بر تو نازل می‌شود؟ فرمود: جبرئیل. گفت: او را برایم توصیف کن! و نبی خدا صلی الله علیه و آله جبریل را توصیف نمود و ابن صوریا گفت: شهادت می‌دهم که در تورات نیز همین‌گونه است و شهادت می‌دهم که تو به حقیقت، رسول خدا هستی.

زمانی که ابن صوریا اسلام آورد، یهودیان در باره وی بدگویی کرده و زبان به دشنام وی گشودند و زمانی که خواستند برخیزند، بنی قریظه پایگیر بنی نضیر شدند و گفتند: ای محمد! بنی نضیر، برادران ما هستند و پدران ما یکی است و دین ما واحد است و نبی ما نیز یکی است؛ چون کسی از ما را بکشند، فدیه نمی‌دهند و در عوض دیه او، هفتاد وسق[1] خرما می‌دهند و اگر از ایشان بکشیم، قاتل را می‌کشند و دیه را دو برابر آن چه خود می‌دهند، یعنی صد و چهل وسق خرما می‌گیرند و اگر مقتول، زن باشد، به جای وی، مردی از ما را می‌کشند و اگر مرد باشد، دو مرد از ما می‌کشند و در ازای بنده، آزاده ما را می‌کشند و جراحت‌های ما نصف جراحت‌های ایشان است. تو بین ما و ایشان قضاوت نما. پس خداوند نیز این آیات را در سنگسار و قصاص نازل فرموده است.[2]



### صفت جبرئیل علیه السلام از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- وسق، پیمانه ای معین است برابر با شصت صاع و هر صاع، برابر با پنج و سه دهم رطل است. «المعجم الوسیط ماده وسق».

۲- مجمع البیان، ج ۳ ص ۳۳۳.

۱) در روایت شیخ مفید در اختصاص در حدیثی از عبدالله بن سلّام و سئوال وی از رسول خدا آمده است که: عبدالله بن سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: مرا خبر ده که آیا جبرئیل در لباس زنان است یا در لباس مردان؟ فرمود: در لباس مردان است نه در لباس زنان. گفت: پس مرا خبر ده که خوردنی و آشامیدنی وی چیست؟ فرمود: خوردنی‌اش تسبیح است و نوشیدنی‌اش تهلیل است. گفت: راست گفتی ای محمد! پس مرا از طول قامت جبرئیل آگاه ساز. فرمود: او در میان فرشتگان میانه بالاست؛ نه بلندِ دراز است و نه کوتاهِ خُرد قامت است. وی را هشتاد گیله و طره از موهای مجعد است و بین دو چشمانش یک هلال است، پیشانی سفید[۱] و چشم سیاه[۲] و پا سفید[۳] است. نور او در میان ملائکه، همچون نور روز در تاریکی شب است. او را بیست و چهار بال سبز زینت بسته به دُرّ و یاقوت است و بر دست و پایش مهرهایی از زینت مروارید است و بر اندام او حمایلی است که آسترش رحمت، دکمه‌هایش کرامت، رویه‌اش وقار و پرهای آن زعفرانی است؛ پیشانی روشن دارد و بینی‌اش محدب[۴] است. گونه‌هایش صاف و دو طرف چانه‌اش گرد است، قامتی نیک دارد و نه می‌خورد و نه می‌نوشد؛ خستگی‌ناپذیر است و اشتباه گریز، و تا روز قیامت وحی الهی را بر دوش می‌کشد. گفت: آری ای محمد! راست گفتی. وی از مسائل دیگری نیز از پیامبر پرسید و نبی خدا صلی الله علیه و آله وی را پاسخ گفت و عبدالله بن سلام گفت: راست گفتی ای پیامبر! و گفت: چه کسی این اخبار به تو رساننده است؟ فرمود: جبرئیل. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از میکائیل. گفت: و میکائیل از که؟ فرمود: از اسرافیل. گفت: و اسرافیل از که؟ فرمود: از لوح محفوظ. و گفت: لوح محفوظ از کجا؟ فرمود: از قلم. و گفت: قلم از کجا؟ فرمود: از پروردگار جهانیان. گفت: راست گفتی ای محمد![۵]

ابن بابویه که رحمت خداوند بر او باد به نقل از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث و دیگران نقل می‌کند:

---

۱- غرة، سفیدی در پیشانی. «المعجم الوسیط ماده غرر».
۲- دعج و دعجه، سیاهی در چشم و غیر آن. «المعجم الوسیط ماده دعج».
۳- محجل، آن که محل قرارگرفتن خلخال در پایش سفید باشد. «المعجم الوسیط ماده حجلم».
۴- اقنی الانف، دارای بینی محدّب و برآمده.
۵- اختصاص، ص ۴۵.

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «لَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّـهِ الْکُبْـرَی»[1] [به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید] پرسیدم، ایشان علیـه السلام در جواب فرمود: جبرئیل را دیدم که ساقش از مروارید بود، همانند قطره بـر روی گیاه و ششصد بال داشت و فاصله زمین و آسمان را پر کرده بود.[2]

معنای «سُحْت»

این بابویه با سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد آیه «أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ» نقل می‌کند: او مردی است که مشکل برادرش را برطرف می‌کند و سـپس هدیه او را می‌پذیرد.[3]

عین این حدیث از علی بن ابی طالب علیه السلام در صحیفه امام رضـا علیـه السلام نیز روایت شده است.[4]

۲) محمد بن یعقوب به نقل از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیـاد، از احمـد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از عمار بن مروان نقل می‌کند: از امام محمد باقر علیه السلام در باره غلول (خیانت و دزدی) پرسیدم. ایشان فرمود: هر چه کـه به امام در آن خیانت شود و یا از او دزدیده شود، سُحت است و خوردن مال یتیم و مانند آن نیز سُحتْ می‌باشد و سُـحت انـواع زیـادی دارد، از جملـه آن: دسـتمزد فاحشه‌ها، پولی که از فروش شراب یا نبید مست کننده به دست آیـد و ربـا بعـد از بینه (پس از این که حکم آشکار، آن را حرام دانست) و پذیرفتن رشوه در قضـاوت که این مورد آخر، کفر به خداوند بزرگ و پیامبرش می‌باشد.[5]

۳) و همچنین محمد بن یعقوب به نقـل از علـی بـن ابـراهیم و از پـدرش، از نوفلیّ، از سکونیّ، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنـد: سُـحت همـان بهـای مردار، بهای سگ، بهای شراب، مهریّه یا اجرت زن فاحشـه، رشـوه در قضـاوت و دستمزد پیشگو می‌باشد.[6]

۴) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از عـده‌ای از دوسـتان مـا، از احمـد بـن



۱- نجم/ ۱۸.
۲- توحید، ص ۱۱۶، ح ۱۸.
۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۳۱، باب ۳۱، ح ۱۶.
۴- صحیفه امام رضا علیه السلام.
۵- کافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۱.
۶- کافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۲.

اباعبدالله، از جامورانی، از حسن بن علی بن ابا حمزه، از زُرعه، از سماعه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سحت انواع زیادی دارد، از جمله: دستمزد حجامت‌گر اگر قرارداد ببندد و دستمزد زنان فاحشه و بهای شراب و رشوه در قضاوت که آن کفر به خداوند بزرگ است.[1]

۵) همچنین محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابن مسکان، از یزید بن فَرقَد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از او در باره «سُحت» پرسیدم، پاسخ داد: رشوه در قضاوت.[2]

۶) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن بُندار، از احمد بن اباعبدالله، از محمد بن علی، از عبدالرحمان بن ابوهشام، از قاسم بن ولید قماری، از عبدالرحمان أصمّ، از مِسمَع بن عبدالملک، از ابو عبدالله عامری روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره بهای سگی که شکاری نیست، پرسیدم، پاسخ داد: این سُحت است؛ اما در بهای سگ‌های شکاری اشکالی وارد نیست.[3]

۷) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از بعضی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان أصمّ، از مِسمَع بن عبد الملک، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پیشه‌وران، اگر همه شب را بیدار بمانند و کار کنند، این سحت است.[4]

۸) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان از داود بن حُصَین، از عمر بن حنظله روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد دو نفر از دوستانمان پرسیدم که بینشان نزاعی در باره دَین یا میراث پیش آمده بود و قضاوت را نزد سلطان یا قضات برده بودند، پرسیدیم: آیا این مشکل حل می‌شود؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هر کس قضاوت را نزد طاغوت ببرد و طاغوت برای او قضاوت کند، هر چند حق با او باشد، به خاطر این که حکم طاغوت را معیار قرار داده و این در حالی است که خداوند، دستور به کفر به طاغوت فرموده است، او فقط سحت دریافت می‌کند.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، ح ۳.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، ح ۴.
۳- کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، ح ۵.
۴- کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، ح ۷.

گفت: گفتم: آن دو باید چه کار کنند؟ فرمود: به سراغ کسی بروید که از خود شما بوده است و حدیث ما را روایت کرده است و در حلال و حرام ما نگاه کرده است و احکام ما را شناخته است، پس به قضاوت او رضایت دهید. من او را قاضی بین شما قرار دادم و اگر براساس حکم ما قضاوت کرد و از او نپذیرفت، حکم خدا را کوچک شمرده است و حرف ما را رد کرده و کسی که حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداوند است.[1]

۹) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب و از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره یک قاضی سئوال شد که بین دو روستا قضاوت می‌کرد و روزیِ خود را در ازای قضاوتش از سلطان می‌گرفت، امام علیه السلام پاسخ داد: این سُحت است.[2]

۱۰) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از یکی از دوستانش، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابو بلاد روایت کرده که اسحاق بن عمَر، هنگام وفاتش وصیت کرد کنیزان آوازه خوانش را بفروشیم و بهای حاصل از فروش آنها را به امام موسی بن جعفر علیه السلام بپردازیم.

ابراهیم نقل می‌کند: من آن کنیزان را به سیصد هزار درهم فروختم و بهای آن را نزد امام علیه السلام بردم، و به او گفتم: دوست شما به نام اسحاق بن عمر به هنگام وفاتش وصیت کرد که کنیزان آوازه خوانش را بفروشیم و بهای آن را نزد شما آوریم و من آنها را فروختم و این بهای آنها است، سیصد هزار درهم. امام علیه السلام فرمود: من به این پول احتیاجی ندارم، این پول، سُحْت است. آموزش دادن به آن کنیزان، کفر و گوش سپردن به آنها نفاق و بهای آنها سُحْت می‌باشد.[3]

۱۱) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن بُندار، از احمد بن اباعبد الله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابوقُرّه روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام گفتم: آنها می‌گویند: درآمد معلّم، سُحت است! امام علیه السلام پاسخ داد: آنان دشمنان خدایند و دروغ می‌گویند، آنها فقط می‌خواهند که قرآن را آموزش ندهند و اگر فردی دیه فرزندش را به معلم پرداخت، برای معلم حلال می‌باشد.[4]

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۵.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۰۹، ح ۱.
۳- کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۷.
۴- کافی، ج ۵، ص ۱۲۱، ح ۲.

۱۲) شیخ با سند خود از حسین بن سعید از فضاله، از ابان، از محمد بن مسلم و عبدالرحمان و آنها از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که: بهای سگ غیرشکاری، سُحت است؛ امّا بهای گربه اشکالی ندارد.[۱]

۱۳) همچنین شیخ با سند خود از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام در باره خرید زن آوازه‌خوان پرسیدند، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: زن آوازه خوان برای سرگرم کردن مردم می باشد و بهای آن عین بهای سگ است و بهای سگ، سُحت است و سُحت در آتش می‌باشد.[۲]

۱۴) عیّاشی به نقل از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه خداوند، خیر و خوبی را برای بنده‌ای بخواهد، نکته سفیدی به قلبش الهام می‌کند و گوش قلبش را شنوا می‌سازد و فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا او را از خطا باز دارد، و هر گاه خداوند، شرّ و بدی را برای بنده‌ای بخواهد، نکته‌ای سیاه و تاریک را به قلبش الهام می‌کند و گوش قلبش را ناشنوا می‌سازد و شیطان را مأمور می‌کند تا او را گمراه نماید؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فمن یرداللّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیّقاً حرجاً»[۳] [پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه خدا، پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد] و بعد این آیه: «ان الذین حقّت علیهم کلمةُ ربک لایؤمنون»[۴] [در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی‌آورند] و بعد این آیه را تلاوت فرمود: «أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّـهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ»[۵] [اینانند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک گرداند]

۱۵) حسن بن علی وشّاء از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از امام علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بهای سگ، سُحت است و سُحت در آتش

---

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۳۵۶، ح ۱۰۱۷.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۱۹.
۳- انعام/۱۲۵.
۴- یونس/۹۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۰.

می‌باشد.[1]

۱۶) سماعة بن مِهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که سُحت، انواع زیادی دارد، از جمله: درآمد حجامت گر، دستمزد زن فاحشه، بهای شراب و رشوه در قضاوت که این کفر به خداوند محسوب می‌شود.[2]

۱۷) جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: پذیرفتن رشوه در قضاوت، خوردن مال سُحت به حساب می‌آید. و همچنین از امام علیه السلام است که «مهریّه زن فاحشه نیز سُحت می‌باشد».[3]

۱۸) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: بهای سگی که شکار نمی‌کند، سُحت است و همچنین فرموده است: بهای گربه، اشکالی ندارد.[4]

۱۹) عمّار بن مروان نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در باره غلول (خیانت و دزدی) پرسیدم، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هر چه که در آن به امام، خیانت شود یا از او دزدیده شود، سحت است، و خوردن مال یتیم و مانند آن نیز سُحت می‌باشد و سُحت انواع زیادی دارد از جمله: هر آن چه که از عمل حاکمان ستمگر به دست آید و همچنین اجرت قضات، دستمزد زنان فاحشه، بهای شراب و نوشیدنی مست کننده، ربا بعد از بینه (پس از این که حکم آشکار، آن را حرام دانست) و رشوه در قضاوت ای عمّار! که این کفر به خداوند و پیامبرش می‌باشد.[5]

۲۰) سکونیّ به نقل از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: ایشان فرمود: پدر بزرگوارشان خوردن گردویی را که بچه‌ها از قمار به دست آورده بودند، نهی می‌کرد و می‌فرمود: این سُحت است.[6]

۲۱) همچنین سکونیّ به نقل از پدرش و او از علی علیه السلام روایت می‌کند:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۶.

سُحت، بهایی است که برای مردار می‌پردازند و همچنین بهای سگ، بهـای شـراب، مهریه زن فاحشه، رشوه در قضاوت و دستمزد پیشگو نیز سُحت به حساب می‌آید.[1]

﴿إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...(٤٤)﴾

[ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم (فرمان خدا) بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و (همچنین) الهیون و دانشمندان به سبب آن چه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند.]

۱) عیاشی از مالک جُهَنی روایت کرده است که امام محمد بـاقر علیـه السـلام آیه «إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ» را تا «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ» قرائـت کرد و فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است.[2]

۲) ابو عمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: طهارت و پـاک بودن، لازمه مقام امامت است و طهارت به معنی پـاکی از گناهـان و معصیت‌هـای مهلکی است که آتش جهنم را واجب می‌سازد. همچنین از دیگر لازمه‌های امامـت، علم نورانی و دقیق به همه آن چه است به آن نیاز دارنـد، از جملـه حـلال و حـرام امور است و نیز مقام امامت باید عالم به کتاب قرآن باشد، چه مسائل عام قرآن چه مسائل خاص قـرآن، و محکـم و متشـابه آن را تشـخیص دهـد و علـوم دقیـق و تأویلات غریب و ناسخ و منسوخ آن را بشناسد.

پرسـیدم: علت چیـست که لازمـه امامـت، فقط این اموری است که شـما بـر شمردید؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند در باره کسانی که به آنها اجـازه حکومت داده و آنها را اهل حکومت قرار داده، می‌فرماید:

«إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَـادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ» پس این امامان غیر از پیامبرانی هستند که مردم را با علمشان تربیت می‌کنند و منظور از احبار همان دانشمندان است نه ربانیون و سپس خداونـد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۸.

خبر داد: «بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء» و نگفته است به آن چه از قرآن که حمل کنند (از بَر کنند).[1]

**...فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (٤٤).**

**[پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند]**

۱) محمد بن یعقوب به نقل از برخی صحابه از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از دوستانش، از عبدالله بن کثیر، از عبدالله بن مسکان که قول را به پیامبر نسبت می‌دهد، روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بر سر دو درهم، ظالمانه قضاوت کند و اجرای آن حکم را اجبار کند، از اهل این آیه می‌باشد: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» پرسیدم: چگونه می‌تواند به اجرای حکمش اجبار کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: او تازیانه و زندان دارد و حکم می‌کند و اگر محکوم، حکم را پذیرفت که هیچ، وگرنه حاکم با تازیانه‌اش او را می‌زند و وی را در زندان، حبس می‌نماید.[2] و شیخ نیز با سند خود از حسین بن سعید، از یکی از دوستانش، از عبدالله بن بُکَیر، از عبدالله بن مسکان که قول را به پیامبر نسبت می‌دهد، روایت می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ...و حدیث را عینا نقل کرده است.[3]

۲) و همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمر، از محمد بن حُمران از ابا بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر به خداوند بزرگ است.[4] و شیخ نیز همین روایت را با سند خود از علی بن ابراهیم از قول پدرش و .... تا آخر، نقل می‌کند.[5]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۹.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۰۸، ح ۳.
۳- تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۵۲۴.
۴- کافی، ج ۷، ص ۴۰۸، ح ۲.
۵- تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۵۲۳.

۳) عیّاشی به نقل از عبدالله بن مسکان از قول امام صادق و او از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در قضاوتش بر سر دو درهم، ظالمانه حکم کند و سپس اجرای آن حکم را اجبار کند، اهل این آیه می‌باشد: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». پرسیدم: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه می‌تواند به اجرای حکمش اجبار کند؟ فرمود: او تازیانه و زندان دارد و حکم می‌کند و اگر محکوم، حکم را پذیرفت که هیچ، وگرنه حاکم با تازیانه‌اش او را می‌زند و وی را در زندان، حبس می‌نماید.[۱]

۴) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر شده است و هر کس بر سر دو درهم قضاوت کند و در قضاوت، اشتباه نماید نیز کافر شده است.[۲]

۵) ابو بصیر بن علی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: شنیدم که امام علیه السلام فرمود: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر به خداوند بزرگ است.[۳]

۶) همچنین یکی از دوستان ابو بصیر بن علی روایت کرده که از عمّار شنیدم بر بالای منبر مسجد کوفه می‌گفت: سه نفر شهادت دادند که عثمان کافر است و من چهارمین آن سه نفر هستم و این چهار نفر را نام می‌برم، سپس این آیات از سوره مائده را قرائت کرد: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و «الظَّالِمُونَ»[۴] «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».[۵-۶] [و اهل انجیل باید به آن چه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند]

۷) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده قضاوت کند، کافر شده است.[۷]

۸) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: قضاوت امیرالمؤمنین

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۰.
۴- مائده/۴۵.
۵- مائده/۴۷.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۳.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۴.

علی علیه السلام در زمینه دیه اعضای بدن این گونه بود: دیه بینی، اگر از جای کنده شود، یکصد شتر می‌باشد: سی ماده شتر چهارساله، سی ماده شتر دو ساله، بیست ماده شتر باردار و بیست شتر دو ساله نر؛ دیه چشم اگر از جایش بیرون آورده شود، پنجاه شتر می‌باشد؛ دیه آلت مرد، اگر از طریق خطای غیرعمدی از قسمت فوقانی قطع شود، یکصد شتر می‌باشد؛ همچنین دیه پا و دیه دست، اگر قطع شود پنجاه شتر می‌باشد. همچنین دیه گوش، اگر قطع شود و بُریده گردد، پنجاه شتر می‌باشد.

اما زخم‌ها و جروح اعضا، باید دو فرد عادل از میان شما در مورد آن حکم کنند، منظور ایشان امام است و فرمود: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».[1]

۹) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: دیه بینی، اگر از جای کنده شود، یکصد شتر می‌باشد. دیه چشم، اگر از جایش بیرون آورده شود، پنجاه شتر می‌باشد، و دیه دست، اگر قطع شود، پنجاه شتر می‌باشد و دیه آلت مرد، اگر قطع شود، یکصد شتر می‌باشد و دیه گوش، اگر قطع شود، پنجاه شتر می‌باشد اما زخم‌های کمتر از یک سوم و در مورد دیه انگشت و مانند آن، دو عادل از بین شما قضاوت کند«وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».[2]

۱۰) ابوعباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده قضاوت کند، کافر شده است. پرسیدم: به آن چه خداوند نازل فرموده، کافر شده است یا به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است؟ فرمود: وای بر تو، اگر به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، کافر شود، آیا به آن چه خداوند نازل فرموده، کافر نشده است؟[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۱۲۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۱۲۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۱۲۷.

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾

[و در (تورات) بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها (نیز به همان ترتیب) قصاصی دارند]

۱) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از زراره، از یکی از ائمه علیهم السلام در مورد آیه: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ» روایت کرده است که: این آیه محکم است.[۱]

۲) همچنین شیخ با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: مردی از پدرم در مورد جنگ‌های امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید، و این مرد از دوستداران ما اهل بیت بود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث کرد. و شمشیرها را برشمرد تا به این جا رسید که گفت: و امّا شمشیر در نیام، شمشیری است که قصاص با آنان انجام می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»، از نیام کشیدن آن شمشیر بر عهده اولیای مقتول و حکمش با ما است.[۲]

۳) محمّد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، و علی بن ابراهیم از پدرش و همگی آنها از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده اند که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره مردی که به عمد، زنی را کشته بود سخن می‌گفت، فرمود: «اگر اولیای مقتول می‌خواهند، می‌توانند قاتل را بکشند و نیمی از دیه یک مرد را به خانواده‌اش بدهند و اگر مایلند، نیمی از دیه (پنج هزار درم) را بگیرند و قاتل را ببخشند.» و در باره زنی که شوهرش را به عمد، کشته بود، فرمود: اگر اولیای مرد می‌خواهند زن را بکشند، بکشند و هیچ کس بیش از جنایت بر نفس خود، جنایتی نمی‌تواند بکند.[۳]

۱- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۸۳، ح ۷۱۸.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۲۳۰.
۳- کافی، ج۷، ص ۲۹۹، ح ۴.

۴) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابـن ابـی عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که: از امام صادق علیه السـلام در بـاره قصاص بین زن و مرد، پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: آری، در زمینه جراحات تا قبل از این که زخم‌ها به یک سوم برسد، حکم آن یکسان است؛ ولی اگـر بـه یـک سوم برسد، مرد برتر می‌شود و زن، پایین‌تر قرار می‌گیرد.[1]

۵) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از عده‌ای از یاران ما و آنها از سهل بـن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از حَبَلّی روایت کرده کـه: از امـام صـادق علیـه السلام در مورد دیه‌ها و قصاص‌های جراحات مردان و زنان سئوال شد، امام علیـه السلام فرمود: مردان و زنان در قصاص، حکم یکسانی دارند؛ دندان با دندان، زخـم با زخم، انگشت با انگشت به صورت یکسان قصاص مـی‌شـود و ایـن در صـورتی است که جراحات، کمتر از ثلث دیه باشد، اما زمانی که دیه جراحات از یـک سـوم دیه بیشتر شد، دیه مرد را در جراحات، دو سوم دیه می‌کنند و دیه زن را یک سـوم دیه قرار می‌دهند.

۶) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابـن ابـی عمیر و از حمّاد، از حبلیف، از امام صادق علیه السلام در مورد مـردی کـه زنـی را عمداً کشته بود و اولیای زن، خواستار قتل آن مرد بودند، روایت کرده که: ایـن امـر به آنها بـستگی دارد، اگر آنها نصف دیه را به اولیای مقتول دادنـد و آنهـا پذیرفتنـد، نصف دیه مرد از آن آنهاست و اگر زن، مرد را کشته بود، می‌بایست به دلیـل قتـل، کشته می‌شد و قصاص به نفس تنها راه برای آنها بود.

و فرمود: دیه جراحات مردان و زنان یکـسان است؛ دندان زن با دنـدان مـرد، زخم موضحه[2] زن با زخم موضحه مرد، انگشت زن با انگشت مرد قصاص می‌شـود و این در صورتی است که جراحت، کمتر از ثلث دیه باشد، و اگر از ثلث دیه بیشتر شد، دیه مرد، دو برابر دیه زن می‌شود.[3]

۷) عیاشی به نقل از حفص بن غیاث، از جعفر بن محمد علیه السـلام روایـت کرده که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به همراه پنج شمشیر، مبعـوث کـرد؛

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۳۰۰، ح ۷.
۲- موضحه از زخم‌هایی است، که روشنی استخوان در آن نمایان باشد، یعنـی سـفیدی آن. «لسان العرب، ریشه (وضح)».
۳- کافی، ج ۷، ص ۲۹۸، ح ۲.

یک شمشیر از آنها در نیام است که بر کشیدن آن بر عهده غیر ماست و حکم آن به عهده ماست و اما این شمشیرِ در نیام، آن شمشیری است که قصاص با آن انجام می‌شود، خداوند می‌فرماید: «اَلنَّفسَ بِالنَّفسِ». پس برکشیدن آن شمشیر بر عهده اولیای مقتول است و حکم آن بر عهده ماست.[1]

﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)﴾

**[و هر که از آن (قصاص) درگذرد، پس آن کفاره (گناهان) او خواهد بود و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند]**

۱) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از او در باره آیه: «فمن تصدّق به فهو کفّارةٌ له» پرسیدم، فرمود: کسی که به دیه راضی شود و عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می‌شود.[2]

۲) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابوحمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» فرمود: «کسی که به دیه راضی شود و جراحات یا غیر آن را عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می‌شود.[3]

۳) عیاشی به نقل از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فمن تصدّق به فهو کفّارةٌ له» پرسیدم، فرمود: کسی که به دیه راضی شود و جراحات یا غیر آن را عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می‌شود.[4]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۱۲۸.
۲- کافی، ج ۷، ص ۳۵۸، ح ۱.
۳- کافی، ج ۷، ص ۳۵۸، ح ۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۲.

«وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷)»

[و اهل انجیل باید به آن چه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند]

۱) عیاشی به نقل از ابو جمیله، از یکی از یارانش، از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که: خداوند در خمس، سهمی را برای آل محمد که درود خداوند بر آنها باد، واجب فرموده است؛ امّا ابوبکر به خاطر حسد و دشمنی از این که سهمشان را به آنها بدهد، سرباز زد و خداوند فرموده است:

«وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و ابوبکر اولین کسی بود که حق آل محمد علیهم السلام را منع کرد و بر آنها ظلم روا داشت و مردم را بر آنان مسلط کرد.

و پس از مرگ ابوبکر، عمر، بدون رأی شورایی مسلمانان، جانشین او شد، در حالی که آل محمد علیهم السلام از این امر راضی نبودند. عمر بدون توجه به این امر ادامه داد و حق آل محمد را به آنها نداد و همان کار ابوبکر را پی گرفت.[1]

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»

[و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آن چه خدا نازل کرده، حکم کن]

۱) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: نه یهودی و نه نصرانی و نه مجوسی به غیر خدا قسم داده نمی‌شوند، خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ».[2]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۳۰.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۵۱، ح ۴.

۲) عیاشی به نقل از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: نه یهودی، نه نصرانی و نه مجوسی به غیر خدا قسم داده نمی‌شوند، خداوند می‌فرماید: «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ».[۱]

﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)﴾

[ و از هواهایشان (با دور شدن) از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت‌ها) شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی (خواست) تا شما را در آن چه به شما داده است، بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت (همه) شما به سوی خداست. آن گاه در بارهٔ آن چه در آن اختلاف می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد]

۱) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» فرمود: هر پیامبری شریعت و روشی دارد. «وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ آتَـاكُمْ» یعنی شما را آزمایش کند.[۲]

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)﴾

[آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟]

۱) محمد بن یعقوب به نقل از عده‌ای از یاران ما و آنها از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از امام صادق علیه السلام، این حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت می‌کند: قُضات چهار دسته‌اند: سه دسته آنها در آتش‌اند و یک دسته در بهشت؛ مردی که آگاهانه به ستم حکم کند، که او در آتش است، مردی که

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۳۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۷.

ناآگاهانه به ستم حکم کند که او نیز در آتش است، مردی که ناآگاهانه به حق حکم کند که او هم در آتش است، اما مردی که آگاهانه به حق حکم کند، جایگاهش در بهشت است. و امام علیه السلام فرمود: حکم کردن دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت؛ هر کس حکم خدا را کنار بگذارد، به حکم جاهلیت قضاوت کرده است.[1]

۲) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: حکم کردن دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت، و خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، و گواه باشید که زید بن ثابت در واجبات، به حکم جاهلیت قضاوت کرده است.[2]

۳) عیاشی به نقل از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: حکم دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت. سپس می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» می‌فرماید: «گواه باشید که زید به حکم جاهلیت، قضاوت کرده است» یعنی در واجبات.[3]



**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱)﴾**

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را دوستان (خود) مگیرید (که) بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید]

۱) در دعائم الاسلام به نقل از امام صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که شخصی از ایشان این سئوال را پرسید: ای فرزند پیامبر خدا! به من بگو آل محمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ فرمود: آل محمد علیهم السلام تنها اهل بیت او هستند. گفت: عامه ( اهل سنت) می گویند همه مسلمانان، آل محمد به

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۳۲.

حساب می‌آیند. امام صادق علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: هم درست گفته و هم درست نگفته‌اند.

آن شخص می‌پرسد: ای فرزند پیامبر خدا! این سخن تو، هم درست گفته‌انـد و هم درست نگفته‌اند، به چه معنی است؟ فرمود: درست نگفته‌اند به یک معنا اسـت و درست گفته‌اند هم به یک معنا؛ درست نگفته‌اند که مسلمانان، آل محمـد هسـتند و خدا را یگانه می‌دانند و پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارند، در حـالی کـه در تدیّن آنها نقص وجود دارد و در آن سهل انگار هستند.

و درست گفته‌اند، چرا که در بین مسلمانان کسانی از آل محمد علـیهم السـلام وجود دارند، هر چند با پیامبر صلی الله علیه و آلـه خویشـاوند نیسـتند، و ایـن بـه خاطر عمل به فرامین قرآن از جانب آنهاست، نه این که آنها آل محمدی هستند کـه خداوند پلیدی را از آنها دور کرد و آنها را پاک و منزّه گردانید.

پس هر کس به فرامین قرآن عمل کند و از آل محمـد علـیهم السـلام تبعیـت نماید به خاطر دوستی با آل محمد از آنهاست، هر چند نسبش از نسب محمد صلی الله علیه و آله دور باشد.

آن شخص پرسید: جانم فدای شما، آن فرامین قرآن چیست که هر کـس از آن نگهبانی کند و به آن عمل کند، در آن صورت از آل محمد علیهم السلام به حسـاب می‌آید؟ فرمود: عمل به فرامین قرآن و پیروی از آل محمد که درود خداوند بر آنهـا باد؛ پس هر کس آنها را دوست بدارد و همـان گونـه کـه خداونـد آنهـا را از نظـر نزدیکی به پیامبرش صلی الله علیه و آله بر همه مردم مقدمّ دانسته، مقـدّم بـدارد، از آل محمد علیهم السلام به حساب می‌آید و خداوندِ در کتابش این گونه حکم کـرده و فرموده است: «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ».[1]

۲) همچنین در دعائم الاسلام به نقل از امام صادق علیه السـلام روایـت شـده است: کسی از بین شما که تقوا پیشه کند و عمل صالح انجام دهد، از ما اهـل بیـت است. به ایشان گفته شد: از شماست ای فرزند پیامبر!؟ فرمود: آری، از ماست، آیـا سخن خداوند عز و جل را نشنیدی : «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» و نیـز سـخن ابراهیم علیه السلام را که می‌گوید: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي».[2-1] [پس هر کـه از مـن

---

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹.
۲- ابراهیم/ ۳۶.

پیروی کند، بی گمان، او از من پیروی کند]

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲)».

[می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در (دوستی) با آنان شتاب می‌ورزند. می گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد. امید است خدا از جانب خود فتح (منظور) یا امر دیگری را پیش آورد تا (در نتیجه آنان) از آن چه در دل خود نهفته داشته‌اند، پشیمان گردند]

۱) علی بن ابراهیم روایت کرده که: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ» و این سخن عبدالله بن ابی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است: حکم بنی نضیر را نقض مکن، ما از مصیبت‌ها می‌ترسیم، پس خداوند فرمود: «فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ».[۲]

۲) همچنین علی بن ابراهیم از داود رقی روایت کرده که: مردی در حضور من از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ». سئوال کرد و امام علیه السلام فرمود: هفت روز پس از سوزاندن زید، (خداوند) اجازه هلاکت بنی امیه را صادر کرد.[۳]

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُواْ أَهَؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَاسِرِينَ (۵۳)».

[و کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: آیا اینان بودند که به خداوند سوگندهای سخت می‌خوردند که جدا با شما هستند؟ اعمالشان تباه شد و زیانکار

---

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۶۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۳۳.

گردیدند]

۱) عیاشی به نقل از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ابن قُضات: ابن عینیه، سلمه، کثیرالنواء، ابوالمقدام و تمّار (منظور، سالم تمّار است) بسیاری از مردم گمراه را آنان گمراه کرده‌اند و آنها از دسته‌ای هستند که خداوند فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْیَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِینَ»[1] [و برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، ولی گروندگان (راستین) نیستند.] و آنها از دسته‌ای هستند که خداوند فرمود: «أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ» به خدا قسم می‌خورند «انهم لمعکم حبطت اعمالهم فأصبحوا خاسرین».[2]

**«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ یَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ (۵۴).»**

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی (دیگر) را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد، می‌دهد و خدا گشایشگر داناست]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی به نقل از احمد بن محمد بن سعید عقده، از علی بن حسن فضّال، از محمد بن عمر و محمد بن ولید، از حماد بن عثمان، از سلیمان بن هارون عجلی روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: یاران صاحب این امر، برای او محفوظ هستند؛ اگر همه مردم هم بروند، خداوند، یارانش را باز می‌گرداند و آنها کسانی هستند که خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ»[3] [و اگر اینان (=مشرکان) بدان کفر

۱- بقره/ ۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۳۴.
۳- انعام/۸۹.

ورزند، بی‌گمان، گروهی (دیگر) را بر آن می‌گماریم که بدان کافر نباشند]، و نیز آنها کسانی هستند که خداوند عز و جل در مورد آنان فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ».[1]

۲) عیاشی به نقل از سلیمان بن هارون روایت کرده است که: به او گفتم: بعضی از افراد عجلیّة[2] گمان می‌کنند که شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است.

فرمود: به خدا قسم نه او و نه پدرش، آن را ندیده‌اند، مگر آن که پدرش در نزد امام حسین علیه السلام آن را دیده باشد.

این امر برای صاحبش محفوظ است، پس هرگز به چپ و راست منحرف نشوید، این امر، به خدا قسم، واضح است. به خدا قسم، اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا این امر را که خداوند جایگاهش را تعیین کرده از جایگاهش تغییر دهند، نمی‌توانند این کار را بکنند، هر چند همه مردم به این امر کافر شوند به طوری که یک نفر هم باقی نماند، خداوند برای این امر، گروهی را می‌آورد که از او باشند. سپس فرمود: آیا سخن خداوند را شنیده‌اید که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» تا این که آیه را به پایان برد و در آیه‌ای دیگر فرمود: «فإن يكفرْ بها هولاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين». سپس فرمود: اهل این آیه، همان اهل آن آیه هستند.[3]

۳) عیاشی از یکی از یاران خود به نقل از مردی و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که از او در باره این آیه پرسیدم: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ». فرمود: یعنی «موالی»[4] (یاران و حامیان)

۴) طبرسی روایت می‌کند: گفته شده است: آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یارانش هستند، زمانی که با گروه‌های ناکثین، قاسطین و مارقین جنگید. گفت: و این از عمّار، حُذَیفه و ابن عباس نیز روایت شده است. سپس می‌گوید: و این از

۱- الغیبه، ص ۲۱۵.

۲- عجلیه، طایفه‌ای متعصب از پیروان عمیر بن بیان عجلی. «معجم فرق اسلامیة، ص ۱۷۰».

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۳۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۳۶.

امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[1]

۵) همچنین طبرسی روایت کرده که: از علی علیه السلام روایت شده است که او در جنگ بصره فرمود: «به خدا قسم، با اهل این آیه تا امروز جنگ نشده است»، و این آیه را تلاوت کرد.[2]

۶) در نهج‌البیان از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است.

۷) علی بن ابراهیم روایت کرده که: این آیه خطاب به آن عده از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که حق آل محمد که درود خدا بر آنها باد را غصب کردند و از دین خدا برگشتند «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، و روایت کرده است: این آیه در مورد امام زمان و یاران او نازل شده است، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش سرزنش‌گر نمی‌ترسند.[3]

۸) در روایات مخالفین آمده که ثعلبی در تفسیر این آیه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» گفته است: در مورد علی علیه السلام نازل شده است.





**﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵)﴾**



**[ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند]**

۱) محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی روایت کرده است که: پدرم از احمد بن عیسی برایم روایت کرده که جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علیهم السلام برای من در باره آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»[4] [نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز هم منکر آن می‌شوند] چنین فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» عده‌ای از

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۸.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۷.
۴- نحل/۸۳.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر می‌گفتند: در مورد این آیه چه می‌گویید؟ بعضی از آنها گفتند: اگر به این آیه کافر شویم، به سایر آنها نیز کافر شده‌ایم و اگر به آن ایمان داشته باشیم، زمانی که فرزند ابوطالب بر ما مسلط شود، این ذلّت است. گفتند: ما می‌دانیم که محمد صلی الله علیه و آله در آن چه می‌گوید صادق است، اما ما او را ولیّ خود قرار می‌دهیم و آن چه را که علی علیه السلام ما را به آن امر کند، اطاعت نخواهیم کرد. فرمود: پس این آیه نازل شد: «یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا» یعنی ولایت علی علیه السلام را می‌دانند، اما اکثر آنها به ولایت، ایمان ندارند.[1]

۲) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از یکی از یاران ما از محمد بن عبدالله، از عبدالوهاب بن بشیر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از او در مورد آیه: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»[2] [و (لی آنان بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند.] پرسیدم، فرمود: خداوند متعال بزرگتر، باشکوه‌تر، عزیزتر و دست نیافتنی‌تر از آن است که مورد ظلم واقع گردد، اما او خودش را کنار ما قرار داده و ما را با خود ممزوج ساخته، و این گونه ظلم به ما را ظلم به خودش دانسته و ولایت ما را ولایت خودش قرار داده، آن جا که می‌گوید: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی ائمه از ما. سپس در جایی دیگر می‌فرماید: «و ما ظلمونا و لکن کانوا أنفسهم یظلمون» سپس مثل آن را ذکر کرد.[3]

۳) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابو علاء روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این گفته خودمان که معتقدیم اطاعت از فرمان اوصیا واجب است ، پرسیدم؟ فرمود: آری، آنها کسانی هستند که خداوند متعال فرمود:«أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»[4] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]، آنها کسانی هستند که در باره آنها خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ

---

۱– کافی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۷۷.
۲– بقره/۵۷.
۳– کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۱۱.
۴– نساء/۵۹.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ».[1]

۴) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: یعنی فقط آنها مقدم بر شمایند، یعنی شایسته‌تر به شما، به امورتان و به جان‌هایتان و به اموالتان می‌باشند «اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» یعنی علی علیه السلام و اولادی از او که امام هستند تا روز قیامت. سپس خداوند عز و جل آنها را وصف نموده و فرموده: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز ظهر بود و دو رکعت خوانده و در رکوع بود. آن حضرت، عبایی پوشیده بود که قیمتش هزار دینار بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبا را بر تن او کرده بود و نجاشی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده بود. در این هنگام، فقیری آمد و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا و ای مقدم به جان‌های مؤمنان نسبت به خودشان، مسکینی را صدقه بده.

پس حضرت، آن عبا را از دوش خود انداخت و با دستش به آن اشاره کرد که آن را بردارد. پس خداوند عز و جل در این مورد، این آیه را نازل فرمود و نعمتی را که به او داده بود، به اولاد او نیز عطا فرمود. هریک از فرزندانش که به ظرفیت امامت رسیدند، در این نعمت، همپایه و همسنگ او هستند؛ یعنی آنها صدقه می‌دهند در حالی که در رکوع هستند. آن مسکینی که از امیرالمؤمنین علیه السلام طلب صدقه کرد، از ملائکه بود و کسانی که از اولاد علی علیه السلام که از ائمه هستند، طلب صدقه می‌کنند نیز از ملائکه هستند.

۵) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از فضیل بن یسار، از بکیر بن اعین، از محمد بن مسلم، از بُرید بن معاویه، از ابو جارود و همگی آنها از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: خداوند عز و جل، پیامبرش را به ولایت علی علیه السلام امر کرد و این آیه را بر او نازل فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین ءامنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» و ولایت اولوالامر را واجب گردانید،

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۷.

و آنها نمی‌دانستند که آن چیست؟ خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را امر کرد که ولایت را برای آنها تفسیر کند، آن چنان که نماز، زکات، روزه و حج را برایشان تفسیر کرده بود. پس زمانی که که این حکم از جانب خداوند برای او آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این حکم، دلگیر شد و ترسید که آنها از دینشان بازگردند و او را تکذیب کنند. او دلگیر شد و به سوی پروردگار عز و جل بازگشت (یعنی در این زمینه اقدامی نکرد). پس خداوند عزیز و بلند مرتبه، این آیه را به او وحی کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»[1] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد. آری خدا، گروه کافران را هدایت نمی‌کند] پس به امر خداوند گردن نهاد. او در روز غدیر خم، ولایت را به علی علیه السلام داد، سپس ندا داد: نماز به جماعت است، و به مردم امر کرد که شاهدان، این موضوع را به غائبان برسانند.



عمر بن أُذَینه روایت کرده که: همه آنها به جز ابوجارود، این سخن را روایت کرده‌اند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر فریضه بعد از فریضه دیگری نازل می‌شد و ولایت، آخرین فریضه بود. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی»[2] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم] امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: بعد از این برای شما فریضه‌ای نمی‌فرستم، فرائض را برای شما تمام کردم.[3]

۶) ابن بابویه به نقل از علی بن حاتم که خدا او را رحمت کند، از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابوجارود از امام محمد باقر علیه السلام در مورد این آیه: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» روایت کرده است که ایشان فرمود: دسته‌ای از یهودیان، اسلام آوردند، از جمله آنها، عبدالله بن سلاّم، اسد و ثعلبه[4]، ابن یامین و ابن صوریا بودند، که نزد

۱- مائده/۶۷.
۲- مائده/۳.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۴.
۴- آن دو، اسد بن عُبید و ثعلبة بن سعیة بودند.« سیرة ابن هشام، ج ۲ ص ۲۰۶».

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! موسی علیه السلام، یوشع بن نون را وصی و جانشین خود قرار داد، ای رسول! وصی و جانشین تو کیست؟ و چه کسی بعد از تو ولیّ ماست؟ و این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» سپس رسول خدا فرمود: برخیزید. پس برخاستند و به مسجد آمدند و اتفاقاً بیرون از مسجد با مسکینی برخورد کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مسکین! آیا کسی چیزی به تو عطا نکرده است؟ گفت: آری، این انگشتر. فرمود: چه کسی این را به تو عطا کرد؟ گفت: آن مرد که نماز می‌خواند، این را به من عطا کرد. فرمود: در چه حالی این را بر تو عطا کرد؟ گفت: در رکوع بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من ولیّ شماست. گفتند: خداوند را به عنوان پروردگار پذیرفتیم و اسلام را به عنوان دین و محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان ولیّ. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل فرمود: «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»[۱] [و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

از عمر بن خطّاب، روایت شده که گفته است: به خدا قسم، چهل انگشتر در حال رکوع صدقه دادم تا آن چه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، در مورد من هم نازل شود، اما نازل نشد.[۲]

۷) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از صفوان، از ابان بن عثمان، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و قومی از یهود نزد او بودند که عبدالله بن سلام هم در بین آنها بود. در همین حالت بود که این آیه نازل شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت مسجد روانه شد و مسکینی به استقبال او آمد. حضرت فرمود: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ گفت: آری، آن نمازگزار. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش

---

۱- مائده/۵۶.
۲- امالی، ص ۱۰۷، ح ۴.

آمد و با علی علیه السلام روبرو شد.[1]

۸) شیخ مفید در کتاب اختصاص به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابو علاء روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا اطاعت از اوصیا (جانشینان) واجب است؟

امام علیه السلام فرمود: آنها کسانی هستند که خداوند فرموده است:

«أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» و نیز کسانی هستند که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۹) شیخ در کتاب امالی خویش به نقل از محمد بن محمد، از ابوالحسن علی بن محمد کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن علی، از عباس بن عبدالله عنبری، از عبد الرحمن بن اسود کندی یَشکُری، از عون بن عبیدالله و او از پدرش و او از جدش ابو رافع، روایت کرده است که: روزی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که او خواب و ماری در گوشه خانه بود. نخواستم آن را بُکشم، چون با این کار پیامبر بیدار می‌شد، و گمان کردم که به پیامبر وحی می‌شود، پس بین او و آن مار دراز کشیدم و گفتم: اگر در این مار سوء و بدی است، برای من باشد و به محمد صلی الله علیه و آله آسیبی نرسد.

پس لحظه‌ای درنگ کردم تا پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، در حالی که این آیه را می‌خواند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» تا این که آیه را تا آخر، قرائت فرمود. سپس فرمود: حمد و سپاس برای خدایی است که نعمتش را بر علی علیه السلام تمام کرد و این فضلی که از جانب خداوند برای او آمد، گوارای او باد.

سپس به من فرمود، تو این جا چه می‌کنی؟ من خبر آن مار را به او دادم. پس به من فرمود: آن را بکُش. من نیز دستور ایشان را انجام دادم. سپس فرمود: ای ابو رافع! تو در باره قومی که با علی علیه السلام پیکار می‌کنند، چه خواهی کرد؟ در حالی که او بر حق است و آنها بر باطل و جهاد با آنان حق است و برای خداوند

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.

تعالی؛ پس هر کس نتوانست در این جهاد حضور یابد، پس حداقل با قلبش جهاد کند و دیگر چیزی فراتر از این وجود ندارد. گفتم: ای رسول خدا! در حق من نزد خدا دعا کن تا اگر آن زمان را درک کردم، مرا در مبارزه با آنها زورمند و قوی گرداند.

وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و فرمود: هر پیامبری امینی دارد و امین من، ابو رافع است.

گفت: پس زمانی که مردم بعد از عثمان با علی علیه السلام بیعت کردند و طلحه و زبیر رفتند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم. خانه‌ام را در مدینه و زمینی را که در خیبر داشتم، فروختم و خود و فرزندم با امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه خارج شدیم تا در کنار او شهید شوم، و همچنان با او بودم تا این که از بصره بازگشت و همراه او به جنگ صفین رفتم و در آن جا در کنار او جنگیدم و همچنین در نهروان و همچنان با او ماندم تا این که به شهادت رسید، پس به مدینه بازگشتم و نه خانه‌ای در آن جا داشتم و نه زمینی. حسن بن علی علیه السلام زمینی را در ینبُع به من عطا کرد و نیز نصف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را به من داد و من و خانواده‌ام در آن جا ساکن شدیم.[1]

۱۰) ابو علی طبرسی به نقل از سید ابو محمد مهدی بن نزار حسینی قایینی، از قاضی ابوالقاسم حسکانی که خدا او را رحمت کند، از ابوالحسن محمد بن قاسم فقیه صیدلانی، از ابو محمد عبدالله بن محمد شعرانی، از ابو علی احمد بن علی بن رزین باشانی،[2] از مظفر بن حسین انصاری، از سندی ابن علی ورّاق، از یحیی بن حمید حمانی، از قیس بن ربیع، از اعمش، از عبایة بن ربعی روایت کرده که عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته بود و روایت‌هایی را می‌خواند و می‌گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله. در این حال، ناگهان مردی که با عمامه‌ای چهره خود را پوشانده بود، جلو آمد و هر بار ابن عباس می‌گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، آن مرد نیز می‌گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله.

ابن عباس گفت: تو را به خدا، تو کیستی؟ پس عمامه را از چهره‌اش کنار زد

---

۱- امالی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- او احمد بن محمد بن علی بن رزین باشانی هروی است و ثقه می باشد. وفات، سال (۳۲۱ ه). باشانی، منسوب به باشان است و آن روستایی از روستاهای هرات است. «معجم البلدان ج ۱، ص ۳۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۲۳».

و گفت: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که شناخته است و هر کس نمی‌شناسد، من خود را به او معرفی می‌کنم: من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم، با این دو گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، که اگر دروغ می گویم، گوش‌هایم کر شوند، و با این دو چشم خود ایشان را دیده‌ام، که اگر دروغ می‌گویم، چشم‌هایم کور شوند؛ ایشان فرمودند: «علی، رهبر نیکان و قاتل کفّار است، هر کس او را یاری کند، یاری می‌شود و هر کسی او را خوار کند، خوار می‌شود».

روزی از روزها من نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه و آله گزاردم و مسکینی در مسجد، طلب کمک کرد، اما هیچ کس چیزی به او نداد. پس آن مسکین، دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! شاهد باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب کردم، امّا هیچ کس به من چیزی نداد.

علی علیه السلام که در رکوع بود، با انگشت کوچک دست چپش به او اشاره کرد و بر آن انگشت، انگشتر داشت. پس آن مسکین، پیش آمد و انگشتر را از انگشت کوچک حضرت برداشت و این قضیه در مقابل چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را به پایان برد، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو طلب کرد و گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَل لِّي وَزِيراً مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»[1] [پروردگارا! من، محمد پیامبر تو و برگزیده تو هستم، پرودگارا سینه مرا گشاده کن و کار من را آسان بگردان و وزیری از میان خویشان من، علی را برایم تعیین فرما، و پشت مرا به او محکم گردان] پس بر او قرآن ناطقی نازل فرمودی: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا»[2] [به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت، نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، تسلطی قرار خواهیم داد که (با وجود) آیات ما، به شما دست نخواهند یافت] ابوذر گفت: به خدا هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن خود را به پایان نبرده بود که جبرئیل از جانب خداوند بر او نازل شد و گفت: ای محمد! بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز را بخوانم؟ گفت: این آیه را

۱- طه/ ۲۵-۳۲.
۲- قصص/۳۵.

بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ».

طبرسی می‌گوید: عین این حدیث را ابو اسحاق ثعلبی با همین اسناد در (تفسیرش) روایت کرده است.[1]

۱۱) همچنین طبرسی به نقل از ابوبکر رازی در کتاب احکام القرآن، و او از مغربی و طبرسی و رمانی روایت کرده که این آیه، زمانی که علی علیه السلام در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد، در باره او نازل شد و این سخن مجاهد و سدّی است که از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و جمیع علمای اهل بیت، روایت شده است. راوی می گوید: کلبی گفت: شأن نزول این آیه، عبدالله بن سلام و یارانش هستند که اسلام آوردند و دوستی یهود با آنها قطع شد. پس از آن بود که این آیه نازل شد. در روایت عطاء آمده است که عبدالله بن سلام گفت: ای رسول خدا! من دیدم که علی علیه السلام در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد، پس ما او را ولی خود می‌دانیم.[2]

۱۲) همچنین طبرسی به نقل از سید ابو حمد از ابوالقاسم حسکانی از ابو صالح در حدیثی مرفوع با اسنادی متصل از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: عبدالله بن سلام به همراه عده‌ای از قومش که ایمان آورده بودند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: خانه‌های ما دور است و ما جز این مجلس، همنشینی نداریم و کسی با ما نمی‌نشیند و کسی با ما سخن نمی‌گوید و قوم ما زمانی که دیدند ما به خداوند و رسولش ایمان آورده‌ایم و او را تصدیق کرده‌ایم، ما را نپذیرفتند و با خودشان پیمان بستند که با ما ننشینند، با ما ازدواج نکنند و با ما سخن نگویند. این امر بر ما گران است و ما از این موضوع به تنگ آمده‌ایم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را برای آنها قرائت فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و مردم در حال نماز بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله مسکینی را دید و به او گفت: آیا شخصی چیزی به تو عطا کرده است؟ گفت: آری، انگشتری از نقره. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی آن را به تو عطا کرد؟ گفت: همان که ایستاده است، و با دستش به علی

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۲۳۵.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۲ ؛ احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.

علیه السلام اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام در چه حالتی، آن را به تو بخشیده است؟ گفت: در حال رکوع، آن را به من بخشید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود: «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ »[1] [ و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند] و حسان بن ثابت در این باره شعری سروده است:

ای ابو الحسن! روح و جانم و هر آن کس که در مسیر هدایت، آهسته یا سریع حرکت می‌کند، فدای تو باد.

آیا مدح محبّر[2] تو به هدر می‌رود، در حالی که مدح، در درگاه خداوند، تباه نمی‌شود؟

تو آن هستی که در حال رکوع، زکاتی را بخشیدی، ای بهترین رکوع کننده‌ها! جانم فدای تو باد.

پس خداوند، بهترین ولایت را در باره تو فرود آورد و آن را در لابلای کتاب شریعت، استوار ساخت.[3]

۱۳) همچنین طبرسی به نقل از ابراهیم بن حکم بن ظهیر روایت می‌کند که عبدالله بن سلام به همراه گروهی از قومش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت داشتند و در این حال بودند که این آیه نازل شد و بلال، همان موقع اذان را گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد رفت، و به صورت اتفاقی با مسکینی مواجه شد که طلب کمک می‌کرد، پس فرمود: چه چیز به تو دادند؟

گفت: انگشتری از نقره. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی آن را به تو عطا کرد؟ گفت: آن که ایستاده است. او کسی جز علی علیه السلام نبود. فرمود: در چه حالتی آن را به تو داد؟ گفت: در حالت رکوع، آن را به من عطا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود: «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»[4]ـ[5] [ و هر کس خدا و پیامبر او]

---

۱- مائده/۵۶.
۲- محبّر، نیکو شده، زینت شده.
۳- مجمع البیان، ج ۳ ص ۳۶۲.
۴- مائده/۵۶.
۵- مجمع البیان، ج ۳ ص ۳۶۲ـ ۳۶۳.

۱۴) عیاشی به نقل از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش روایت کرده است که از عمار بن یاسر شنیدم که می‌گفت: مسکینی کنار علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد، در حالی که او در رکوع نماز مستحبّی بود. آن حضرت انگشترش را بیرون آورد و به مسکین داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی علیه السلام، او را از این امر آگاه ساخت و این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» تا آخر آیه، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر ما قرائت کرد. سپس فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست، پروردگارا! هر کس او را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس او را دشمن بدارد، دشمن بدار.[1]

۱۵) ابن ابو یعفور روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: فهم خودم از دینی که خداوند به من داده را به تو عرضه می‌کنم، امام علیه السلام فرمود: عرضه کن. گفتم: شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و آن چه را که او از جانب خداوند آورده، قبول دارم. می‌گوید: سپس اوصاف ائمه علیهم السلام را برای او برشمردم تا به امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: در مورد شما نیز آن چه در مورد آنها گفتم، می‌گویم. سپس فرمود: تو را از این که اسمم را در میان مردم ببری، نهی می‌کنم.

ابان به نقل از ابن ابو یعفور روایت کرده است که: این را به همراه سخن نخست، به امام صادق علیه السلام گفتم: گمان می‌کنم اینان کسانی هستند که خداوند در قرآن می‌فرماید: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم»[2] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] امام صادق علیه السلام فرمود: آیه دیگر را بخوان. گفت: به او گفتم: فدایت شوم، کدام آیه؟ فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» گفت: امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را رحمت کند. گفت: گفتم: می‌گویی به خاطر این امر، خداوند تو را رحمت کند؟ گفت: فرمود: خداوند به

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۳۷.
۲- نساء/ ۵۹.

خاطر این امر، تو را رحمت کند.[1]

۱۶) ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه، نزد عده‌ای از یهود نشسته بود، شاید هم فرمود: پنج نفر از یهود که عبدالله بن سلام نیز در بین آنها بود، پس این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در منزلش ترک کرد و به مسجد رفت و در راه، به ناگاه با مسکینی برخورد و از او پرسید: آیا شخصی چیزی به تو صدقه داده است؟ گفت: آری، و او، آن نمازگزار است. یکباره متوجه شدیم که او علی علیه السلام است.[2]

۱۷) مفضّل بن صالح به نقل از یکی از یارانش و او از یکی از ائمه علیهم السلام روایت می‌کند: هنگامی که این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و ترسید که قریش، او را تکذیب کنند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ»[3] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن] تا آخر آیه، و پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را در روز غدیر خم انجام داد.[4]

۱۸) ابو جمیله به نقل از یکی از یارانش، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من وحی کرده است که چهار تن را دوست داشته باشم: علی، ابوذر، سلمان و مقداد». راوی: آیا در بین این همه مردم کسی بود که امر ولایت را بشناسد؟ فرمود: آری، سه نفر. گفتم: این آیاتی که نازل شده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» و آیه «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[5] آیا کسی در مورد شأن نزول آیه نپرسیده است که این آیه در مورد کیست؟ گفت: از وقتی که این

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱۳۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱۳۹.
۳- مائده/۶۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۴۰.
۵- نساء/۵۹.

آیات، برایشان آمده است، نپرسیده اند.[1]

۱۹) فُضیل، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» روایت کرده که گفت آنها امامان علیهم السلام هستند.[2]

۲۰) طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در نامه‌اش به مردم اهواز وقتی که از او در باره جبر و تفویض سئوال شد، گفت که: همه امت، اتفاق نظر آوردند و هیچ اختلافی در این زمینه میان آنها نیست در این که قرآن، حق است و همه فرقه‌ها پذیرفته‌اند که هیچ شکی در آن نیست. آنها در صورت اتفاق نظر در باره آن، به راه صواب رفته اند و در صورت تصدیق آن چه که خداوند نازل کرده است، به راه هدایت، رهنمون گشته‌اند؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امت من همگی بر ضلالت قرار نمی‌گیرند (بر گمراهی، اجماع نخواهند کرد) و خبر داد که آن چه را که امت بر آن صحه گذارده‌اند و در آن اختلاف ندارند، همان حق است. این است معنای حدیث، نه آن چه که جاهلان به آن تأویل کرده‌اند و نه آن چه که معاندان گفته‌اند و حکم کتاب (قرآن) را باطل کرده‌اند و پیرو احکام و احادیث جعلی و روایات ساختگی و هواهای نفسانی هلاک آوری شده‌اند که آنان را به وادی مرگ می کشاند، همان احکام و روایاتی که با نص صریح قرآن و روشنی آیات واضح و مبرهن، مخالف است. ما از خدا می‌خواهیم که ما را در تشخیص راه درست و شناخت حق، یاری فرماید و به سوی خردمندی و نیک‌اندیشی، هدایت کند.

سپس گفت: اگر قرآن، خبری را تصدیق و محقق شدن چیزی را تأیید کرد و گروهی از مسلمین، آن را انکار کرده و با حدیثی جعلی به مبارزه با آن پرداختند، با این انکار و عدم پذیرش، از کافران راه گم کرده قرار می گیرند. صحیح‌ترین خبر، آن چیزی است که روشنی و محقق بودن آن با قرآن شناخته شود، مثل آن روایتی که همگی اجماع آورده‌اند که از رسول الله صلی الله علیه و آله است، آن گاه که فرمود: من پس از خود، دو جانشین را در میان شما بر جا می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا زمانی که به آن دو تمسک می‌جوئید ، گمراه نخواهید شد و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بهشت، به من ملحق شوند.

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۴۲.

و عبارت دیگری از او با همین مفهوم وجود دارد که فرمود: من دو چیز گرانبها را در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و ا هل بیتم و آنها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بهشت، به من ملحق شوند. تا زمانی که به آن دو تمسّک می‌جوئید، گمراه نخواهید شد.

وقتی که شواهد این حدیث را به صورت نص صریح در کتاب خدا یافتیم، مانند این آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و سپس روایات علما نیز آن را تأیید کرد که در مورد امیر المؤمنین علی علیه السلام است که او درحال رکوع، انگشتر خود را صدقه داده و خداوند به خاطر آن از وی تشکر کرده و این آیه را در شأن او نازل کرده است و دیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله با بیان آشکار و با این لفظ به اصحابش فرمود: «هر آن کس که من مولای اویم، از این پس، علی علیه السلام مولایش خواهد بود، خدایا دوستی کن با هر آن که با او دوستی آورد و دشمنی کن با هر آن که با او دشمنی ورزد»، و نیز فرموده است: «علی علیه السلام دین مرا ادا می‌کند و وعده مرا جامه عمل می‌پوشاند و او پس از من خلیفه شما خواهد بود». و نیز، زمانی که او را جانشین خود در مدینه قرار داد و علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و بچه‌ها تنها می‌گذاری؟ حضرت فرمود: «آیا از این که نسبت تو به من، مثل نسبت هارون به موسی باشد، خشنود نیستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری وجود نخواهد داشت» به روشنی دریافتیم که قرآن به تأیید این اخبار و محقق شدن این شواهد، گواهی می‌دهد و امت اسلامی می‌بایست به این پیام‌ها، در صورتی که این پیام‌ها با قرآن منطبق باشد و قرآن هم با آنها سازگاری داشته باشد، اذعان کنند.

چون آن را موافق قرآن یافتیم و قرآن را نیز با آن هماهنگ و همساز دیدیم، پس پیروی و الگوپذیری از آن واجب است و جز اهل عناد و فساد، کسی از حد آن نمی گذرد و عصیان نمی آورد.[1]

۲۱) طبرسی همچنین در کتاب احتجاج، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اعتراض به یک زندیق آورده است: پس منافقان به رسول الله گفتند: آیا چیزی از احکام واجبات باقی مانده که برای ما بگویی تا خیالمان راحت شود که

۱- احتجاج، ص ۴۵۰.

چیز دیگری باقی نمانده است؟ پس خداوند در آن مورد، این گونه نازل کرد: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ»[1] [بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم] یعنی ولایت و نیز خداوند فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و همگان اذعان دارند که تنها یک نفر در حال رکوع، زکات داده و اگر اسمش در قرآن می‌آمد، به همراه دیگر چیزهایی که حذف شد، حذف می‌شد. این مورد و دیگر رموز مشابه آن که ثبوت آنها را در قرآن ذکر کرده‌ام، امری است که تحریف‌گرها مقصود آن را درک نمی‌کنند، ولی تو و امثال تو آن را در می‌یابید، و در آن هنگام، خداوند عز و جل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[2]ـ[3] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم]

۲۲) و از طریق مخالفان: موفّق بن احمد در کتاب مناقب روایت کرد و گفت: امام والامقام، خورشید پیشوایان، سراج الدین ابوالفرج محمد بن احمد مکی که خداوند مقام بالایش را مستمر گرداند، برای ما روایت کرده و گفت: شیخ ابو محمد اسماعیل بن علی ابن اسماعیل گفت: سید بزرگوار، امام و مرشد بالله، ابوالحسین یحیی بن موفق بالله برایم نقل کرده که ابو احمد محمد ابن علی مؤدب معروف به مکفوف، از ابو محمد عبدالله ابن جعفر، از حسین ابن محمد ابن ابوهریره، از عبدالله ابن عبدالوهاب، از محمد بن اسود، از محمد ابن مروان، از محمد ابن سائب، از ابی صالح، از ابن عباس رضی‌الله عنه روایت کرده است که: عبدالله ابن سلام به همراه تعدادی از افراد طائفه‌اش که ایمان آورده بودند، پیش رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای فرستاده خدا! منزل ما دور است و ما غیر از این جا، هیچ جایی برای سخن گفتن و همنشینی نداریم. قوم ما وقتی دیدند ما به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌ایم، ما را نپذیرفتند و سوگند یاد کردند که با ما همنشینی نکنند و با ما غذا نخورند و با ما ازدواج نکنند و با ما هیچ سخن نگویند و این برای ما بسیار سخت و طاقت فرساست. رسول الله صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

۱- سبأ/۴۶.
۲- مائده/۳.
۳- احتجاج، ص ۲۵۵.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مسجد رفت و مردم را در حال نماز دید. در همین حال فقیری را مشاهده کرد. پیامبر به او فرمود: آیا کسی چیزی به تو داده است؟ گفت: بله، انگشتری از طلا. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه کسی آن را به تو داد؟ گفت: آن که ایستاده است، در حالی که با دستش به علی ابن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. پیامبر فرمود: در چه حالی آن را به تو داد؟ گفت در رکوع بود که انگشترش را به من داد. پیامبر بلافاصله تکبیر گفت و بعد این آیه را م‌خواند: «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»[1] [و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

در همین حال حسان ابن ثابت قصیده‌ای سرود: *ابا حسن! تفدیک نفسی و مهجتی*.....ای ابا حسن! جانم و روحت به فدای شما باد..... تا آخر قصیده که پیش از این ذکر شده است.

۲۳) طبرسی از شیخ زاهد، ابو الحسن علی ابن احمد عاصمی، از قاضی امام، شیخ القضاه، زاهد، اسماعیل ابن احمد واعظ، از پدرش ابوبکر احمد ابن حسین بیهقی، از ابو عبدالله حافظ، از عبدالله صفار، از ابو یحیی عبدالرحمن بن محمد بن مسلم رازی اصفهانی، از یحیی بن ضریس، از عیسی ابن عبدالله بن عمر بن علی ابن ابی طالب رضی‌الله‌عنه گفت: برای ما پدرم از پدرش، از جدش علی ابن ابی طالب روایت کرده که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و آن گاه پیامبر از خانه خارج شد و به مسجد رفت و مردم در مسجد، بعضی در رکوع و بعضی در سجده بودند. آن حضرت در این حال، فقیری را دید. پیامبر فرمود ؛ ای فقیر! کسی به تو چیزی داده است؟ گفت: نه، فقط این که در رکوع است، انگشتری به من داد، و با دستش به علی علیه السلام اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: خدا را سپاس می‌گویم که این آیات روشن را در شأن ابوالحسن و حسین علیهما السلام نازل کرد.

۲۴) شیخ فاضل محمد بن علی بن شهر آشوب در باره این آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

---

۱- مائده/۵۶.

اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» گفته است: همه مردمان بر این اجماع دارند که این آیـه در شأن علی علیه السلام در حالی که در رکوع بود و انگشـترش را بخشـید، نـازل شده است و در میان مفسرین، هیچ اختلافی در ایـن زمینـه وجـود نـدارد. ثعلبـی، ماوردی، قُشیری، قزوینـی، رازی، نیشـابوری، فلکـی، طوسـی، طبـری و ابومسـلم اصفهانی در تفاسیر خود، این موضوع را از سُدّی و مجاهد و حسن و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب ابن عبدالله و قیس ابن ربیع و عبایه ابن ربعـی و عبـدالله ابـن عباس و ابوذر غفاری نقل کرده‌اند.

ابن بیع نیز در کتاب معرفة اصول الحدیث، از عیسی بن عبـدالله بـن عمـر بـن علی بن ابی طالب، و واحدی د رکتاب اسباب نزول القرآن، از کلبی، از ابـی صـالح، از ابن عباس، و سمعانی در فضائل الصحابه، از حمید طویل، از انس، و سلیمان ابـن احمد در معجم الاوسط، از عمار، و ابوبکر بیهقی در المصنف، این را ذکر کـرده‌انـد. محمد فتال در التنویر و در الروضه از عبدالله ابن سلام، و ابراهیم ثقفی از محمد ابـن حنفیه و عبیدالله ابن ابی رافع و عبدالله ابن عباس و ابی صالح و شعبی و مجاهد و از زراره ابن اعین، از امام محمد بن علی بـاقر علیـه السـلام در روایـاتی بـا الفـاظی مختلف و متفق المعانی، این را ذکر کرده‌اند و نطنزی در الخصائص از ابـن عبـاس و الابانه از فلکی از جابر انصاری و ناصح تمیمی و ابن عبـاس و کلبـی و در اسـباب النزول از واحدی نقل شده است که: عبدالله ابن سلام همراه تعدادی از خویشـاوندان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از دوری منزلشان از مسجد شـکایت کرد و گفت: قوم ما وقتی دیدند ما ایمان آورده‌ایم، ما را نپذیرفتند و با مـا صـحبت نکردند و همنشینی ما را ترک کردند.

این حدیث پیش از این ذکر شد و محمد بن علی بن شـهر آشـوب آن را نقـل کرده و راویان دیگـری را بـه آن افـروده کـه مـا از بـیم اطالـه کـلام از آوردن آن معذوریم.

۱) عمار بن موسی ساباطی از امـام صـادق علیـه السـلام روایـت کـرده کـه: انگشتری که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را صدقه داد، چهار مثقال بود. حلقه آن از نقره بود و نگین آن پنج مثقال و جنس آن یاقوت قرمز بود و به اندازه خراج شـام، ارزش داشت. خراج شام، سیصد بار شتر از نقره بود و پنج بار شتر از طلا.

این انگشتر از مروان بن طوق بود. امیرالمؤمنین او را کشت و انگشـترش را از

انگشتش بیرون آورد و آن را به همراه همه غنائم، به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پیامبر به او دستور داد که انگشتر را نگه دارد. پس چون انگشتر را در انگشت داشت، پیش آمد و آن را در حین رکوع نمازش، آن گاه که پشت پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود، صدقه داد.

۲) غزالی در کتاب «سرالعالمین» آورده است: انگشتری که علی امیرالمؤمنین علیه السلام صدقه داد، انگشتر سلیمان ابن داود بود.

۳) شیخ طوسی گفت: صدقه دادن انگشتر در روز ۲۴ ذی‌حجة بود و صاحب کتاب «مسار الشیعه» گفته است که در روز مباهله بود.

﴿وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)﴾

[و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

۱) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد.[1]

۲) ابن شهر آشوب گفت: در اسباب النزول از واحدی آمده است که: «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» یعنی که خدا و پیامبر او را دوست بدارند «وَالَّذِينَ آمَنُوا» یعنی علی علیه السلام «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ» یعنی شیعه خدا و رسول و ولی او «هُمُ الْغَالِبُونَ» یعنی بر همه بندگان غالبند. در این آیه، خداوند متعال ابتدا در باره خودش، سپس پیامبر و سپس ولی خود، سخن گفت. در آیه دوم هم همین‌گونه است. مؤلف گوید: اخبار این آیه در ذکر اخبار آیه قبل گذشت.

۳) عیاشی از صفوان جمال نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی این آیه در باره ولایت نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان داد در دوحا (دوحات غدیر خم) توقف کنند. پس آن جا را تمیز کردند و بعد نماز جماعت گزاردند و سپس فرمود: ای مردم! آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله، یا رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه است. فرمود: «پس هر کس

---

۱- مناقب، ج ۳، ص ۴.

که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد.» و سپس به مردم دستور داد با او بیعت کنند. همه آمدند و بیعت کردند و هیچ کس چیزی نگفت، تا این که نوبت ابوبکر شد. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: ای ابوبکر! با علی برای ولایت، بیعت کن. ابوبکر گفت: این سخن از طرف خداست یا از سوی پیامبرش؟ پیامبر گفت: از طرف خدا و پیامبرش. آن گاه عمر آمد. پیامبر گفت: با علی برای ولایت، بیعت کن! عمر گفت: این سخن از طرف خداست یا پیامبرش؟ رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: از طرف خدا و پیامبرش. سپس عمر، پشت کرد و رفت. پس یکدیگر را دیدند و عمر به ابوبکر گفت: چقدر پشت پسر عمویش را محکم گرفت!( چقدر او را حمایت کرد)

آن گاه عمر به سرعت از آن جمع دور شد. چیزی نگذشت که به سرعت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: یا رسول الله! من از این جمعیت برای حاجتی دور شدم و مردی را دیدم که لباسی سفید پوشیده بود که از آن لباس و آن مرد زیباتر ندیده‌ام. او بسیار خوش سیما بود و بویی بسیار خوش از او تراوش می‌کرد. پیامبر فرمود: پیامبر خدا با علی علیه السلام پیمانی بسته است که جز کافر، کسی این پیمان را نمی‌شکند. سپس فرمود: ای عمر! آیا می‌دانی او کیست؟ گفت: نه. فرمود: او جبرئیل است. پس برحذر باش از این که اولین کسی باشی که آن پیمان را بشکنی و کفر بورزی.

سپس امام صادق علیه السلام گفت: دوازده هزار مرد در غدیر بودند و شاهد این ماجرا بودند، ولی علی علیه السلام نتوانست حقش را بگیرد. این در حالی است که هر کس دو شاهد داشته باشد، می‌تواند حقش را ثابت کند «فإنَّ حزبَ اللهِ هُمُ الغالبون» و این در حق علی علیه السلام است[1].

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (٦٠)﴾

[بگو: آیا شما را به بدتر از (صاحبان) این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟

١- تفسیر عیاشی، ج ١، ص ٣٥٧، ح ١٤٣

همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنان که طاغوت را پرستش کرده‌اند. اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه‌ترند]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: خداوند، بندگانش را فرمان داده که راه نعمت داده شدگان را از او بخواهند و آنها پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحین هستند و پناه ببرند به خدا از راه مغضوب شدگان و آنها یهودیان بودند که خدای تعالی در شأن ایشان می‌فرماید: قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ»

«وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (٦١)»

[و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم، در حالی که با کفر وارد شده و قطعا با همان (کفر) بیرون رفته‌اند و خدا به آن چه پنهان می‌داشتند داناتر است]

۱) علی ابن ابراهیم گفت: این آیه در باره عبدالله ابن ابی، هنگامی که اظهار اسلام کرد، نازل شد «وقَدْ دَخَلُوا بالکفر» فرمود: و با آن از ایمان خارج شدند.[۱]

«وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٢)»

[و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرام خواری خود شتاب می‌کنند. واقعا چه اعمال بدی انجام می‌دادند]

۱) علی ابن ابراهیم: فرمود: سحت، ما بین حلال و حرام است و آن، این است که مردی خود را برای حمل مسکرات و یا گوشت خوک و یا وسایل لهو و لعب خود را اجاره دهد. در این صورت، اجاره حلال است، ولی از این جهت که بار او

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.

حرام است، سحت نامیده می‌شود.[1]

۲) علی ابن ابراهیم گفت: پدرم به نقل از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سحت، شامل: قیمت مردار، قیمت سگ و مهریه فاحشه و رشوه در قضاوت و اجرت پیشگو می‌باشد[2]. معنای سحت به طور مفصل در مبحث پیشین گذشت.

**﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)﴾**

**[چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه (آلود) و حرام‌خوارگی‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آن چه انجام می‌دادند]**

۱) محمد ابن یعقوب، از عده‌ای از صحابه، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همه از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان از ابی بصیر، از عمر بن ریاح، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. گفت: به حضرت گفتم: به من خبر رسیده است که گفته‌ای: هر کسی که به غیر سنت، طلاق بدهد، طلاق او ارزشی ندارد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: من این را نگفته‌ام، بلکه خداوند این را می‌گوید. آگاه باشید که به خدا اگر از روی جور و ظلم، برای شما فتوا می‌دادیم، از شما شرورتر بودیم؛ چرا که خدا می‌فرماید: «**لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ**».[3]

۲) عیاشی از ابی بصیر نقل کرده که به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: عمر بن ریاح ادعا کرده است که تو گفته‌ای: طلاقی نیست مگر به دلیلی روشن؟ فرمود: من این را نگفته‌ام، بلکه خداوند متعال می‌گوید، به خدا سوگند، اگر ما از روی ظلم به شما فتوا بدهیم، ما از شما بدتریم؛ خداوند می‌فرماید: «**لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ**»[4].

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸
۳- کافی، ج ۶، ص ۵۷، ح ۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۴۵.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾

[و یهود گفتند: دست خدا بسته است دست‌های خودشان بسته باد؛ و به (سزای) آن چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند؛ بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد]

۱) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله البرقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار از کسی که شنیده است، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که او در باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» فرمود: منظورشان این نبود که واقعاً دست خدا بسته است، بلکه گفتند: از کار جهان، فارغ شده و کم و زیاد نمی‌کند و امور را تدبیر نمی‌نماید.

بنابراین خداوند متعال در تکذیب این سخن ایشان فرمود: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» یا این که نشنیده‌ای که خدای عز و جل می‌گوید: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» [1] - [2] [خدا آن چه را بخواهد، محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست]

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از مشرقی، از ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که، شنیده‌ام ایشان فرمودند «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»، به او گفتم: دو دست، این چنین است؟ و با دستم به دست ایشان اشاره کردم. فرمود: نه، اگر این چنین بود که او مخلوق بود. [3]

۳) شیخ در کتاب مجالس خود، گفت: عب الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبدالله محمد ابن وهبان هُنائی بَصری، از احمد ابن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی عبدالکریم زعفرانی، از احمد بن محمد بن خالد برقی ابو جعفر، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ» فرمود: آنها

۱- توحید، ص ۱۶۷، ح ۱.
۲- رعد/۳۹.
۳- توحید، ص ۱۶۷، ح ۲.

می‌گفتند: خداوند از این کار فارغ شده است.[1]

۴) عیاشی از هشام مشرقی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال آن گونه است که خودش را وصف کرده است، یگانه است و بی‌نیاز و نور، و سپس فرمود: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»، به امام گفتم: آیا خداوند، دو دست مانند این دارد؟ و با دستانم به دست او اشاره کردم. فرمود: اگر این گونه بود که او مخلوق بود.[2]

۵) یعقوب بن شعیب روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ» سئوال کردم. یعقوب گفت: حضرت فرمود: «این طور است.» و با دست، گردنشان را گرفتند، «ولی منظور ایشان این است که از کار جهان، فارغ شده است.» در روایتی دیگر آمده است: مقصود از گفتارشان این است که: از کار جهان، فارغ شده است.[3]

۶) حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه «یَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ» فرمود: یعنی از کاری که انجام شده، فارغ شده است، به خاطر آن چه که گفتند، مورد لعن قرار گرفتند، خداوند عز و جل می فرماید: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ».[4]

۷) علی بن ابراهیم فرمود: گفته‌اند: خداوند از این کار فارغ شده جز آن چه که در تقدیر اول، مقدر فرموده، ایجاد نمی‌کند؛ پس خداوند به آنها پاسخ داد و فرمود: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنفِقُ كَیْفَ یَشَاءُ» یعنی تقدیم و تأخیر می‌کند و می‌افزاید و می‌کاهد، برای او بداء حاصل می‌شود و مشیت از آن اوست.[5]

**معانی کلمه ید (دست) در زبان عرب**

۱) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّان رحمه الله، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر، از ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن بَحر، از ابی ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیه «یا إبلیسُ ما منعک أن تسجدَ لِما لماخلقتُ

---

۱- امالی، ج ۲، ص ۲۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۴۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۴۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۱۴۷.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.

بيد»[1] [ ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟] یعنی چه؟

فرمود: دست در زبان عرب به معنای قدرت و نعمت است، خداوند فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»[2] [و داود، بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] و نیز فرمود: «وَ السَّماءَ بَنَيْناهَا بِأَيْدٍ» [و آسمان را به قدرت خویش برافراشتیم] یعنی با نیرو «وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»[3] [و بی گمان، ما (آسمان) گستریم] و فرمود: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»[4] [ و آنها را با روحی از جانب خود، تأیید کرده است] یعنی به آنها توان و نیرو داد. و در اصطلاح گفته می‌شود: فلانی در نزد من ید بیضاء دارد، یعنی نعمت دارد.[5]

**وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (٦٤).**

[و قطعا آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت، میانشان دشمنی و کینه افکندیم .هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا، مفسدان را دوست نمی‌دارد]

۱) علی بن ابراهیم گفت: هر گاه ستم‌گری خواست آل محمد علیهم السلام را هلاک کند، خداوند او را خرد کرد و درهم شکست.[6]

۲) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» فرمود: هر گاه ستم‌گری از ستمگران خواست، آل

---

۱- ص/۷۵.
۲- ص/۱۷.
۳- ذاریات/۴۷.
۴- مجادلة/۲۲.
۵- معانی الأخبار، ص ۱۵، ح ۸.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.

محمد علیهم السلام را به هلاکت رساند، خداوند، او را درهم شکست.[1]

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ لأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم﴾

**[و اگر آنان به تورات و انجیل و آن چه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند، قطعا از بالای سرشان (برکات آسمانی) و از زیر پاهایشان (برکات زمینی) برخوردار می‌شدند]**

۱) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» پرسیدم، فرمود: منظور، ولایت است.[2]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در موردِ آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» سئوال کردم و ایشان فرمود: یعنی ولایت.[3]

۳) محمد بن حسن صفّار از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مُسلم، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» روایت کرده که فرمود: منظور، ولایت است.[4]

۴) علی بن ابراهیم: فرمود: منظور از آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ»: یهودیان و مسیحیان هستند «لأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم» فرمود: یعنی از بالای سرشان: باران و از زیر پاهایشان: گیاه.[5]

﴿مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)﴾

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۱۴۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۴۹.
۳- کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۶.
۴- بصائر الدرجات، ص ۷۸، ح ۲، باب النوادر من الابواب فی الولایه.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۸.

[از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند و بسیاری از ایشان بد رفتار می‌کنند]

۱) عیاشی از ابی صهباء بکریّ روایت کرده که: علی بن ابی طالب علیه السلام رأس الجالوت و اسقف مسیحیان را فرا خواند. سپس فرمود: من در باره چیزی از شما سئوال دارم و من از شما نسبت به آن آگاه‌تر هستم، پس از من چیزی را پنهان نکنید. سپس اسقف مسیحیان را صدا زد و فرمود: تو را به خدایی که انجیل را بر عیسی علیه السلام نازل کرد، و در پایش برکت قرار داد، او که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا داد و درد چشم را از بین برد و مرده را زنده کرد و از گل، پرندگانی ساخت و شما را به آن چه می‌خوردید و ذخیره می‌کردید، خبر داد، سوگند می دهم. آن مرد گفت: بدون این‌ها که گفتی هم، راستش را می‌گویم.

پس علی علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل پس از عیسی چند فرقه شدند؟ گفت: نه؛ قسم به خدا که فقط یک گروه هستند. علی علیه السلام فرمود: به خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، دروغ گفتی، امت عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه جدا از هم تبدیل شدند؛ همه آنها در آتش‌اند، جز یک گروه، خدای متعال می‌فرماید: «مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعْمَلُونَ» و این گروه است که نجات پیدا می‌کند.[1]

۲) از یزید بن اسلم، از انس بن مالک روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: امت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد؛ هفتاد تا از آنها در جهنم و یکی در بهشت است. امت موسی علیه السلام نیز به هفتاد و دو فرقه تقسیم گشت که هفتاد و یکی از آنها در آتش و یکی در بهشت است. امت من از آن دو گروه، یک ملت بیشتر دارد؛ یک ملت در بهشت و هفتاد و دو گروه در آتش هستند. گفتند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا!؟ فرمود: جماعت ها. جماعت ها.

یعقوب بن زید گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی که این روایت را از پیامبر نقل می‌کرد، این آیه را تلاوت کرد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»[2] [و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعا گناهانشان را می‌زدودیم] تا «سَاء مَا يَعْمَلُونَ» و همچنین این آیه را تلاوت کرد:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۱۵۰.
۲- مائده/۶۵.

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»[1] [ و از میان کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می‌کنند] یعنی امت محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم.[2]

**«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٦٧)»**

**[ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند]**

١) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابی جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: از امام شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز را بر بندگان واجب کرده، که چهار چیز را عمل کرده و یکی را رها کرده‌اند.

گفتم: جانم فدای شما، آیا آنها را نام می‌برید؟ فرمود: نماز، در حالی که مردم نمی‌دانستند که چطور نماز بگزارند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد! آنها را از اوقات نماز آگاه و مطلع ساز. سپس زکات را نازل کرد و گفت: ای محمد! آنان را از زکاتشان آگاه گردان، همان طور که به نمازشان مطلع ساختی. سپس روزه را و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که روز عاشورا می‌رسید، آبادی های اطراف را فرا می‌خواند که روزه بگیرند و آنها هم روزه می‌گرفتند. تا این که روزه ماه رمضان میان شعبان و شوال واجب شد. سپس حج را فرو فرستاد و جبرئیل نازل کرد و گفت: همان طور که آنان را از نماز و زکات و روزه آگاه کردی، آنان را نسبت به حج، مطلع ساز. سپس ولایت را نازل کرد و روز جمعه در عرفه بر او وحی شد؛ خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»[3] [امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم] و کمال دین

---

١- اعراف/١٨١.

٢- تفسیر عیاشی، ج ١، ص ٣٥٩، ح ١٥١.

٣- مائده/٣.

با ولایت علی علیه السلام بود و در آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من هنوز فاصله زیادی با جاهلیت ندارند و اگر این مسئله را که در مورد پسرعمویم است، به آنها خبر دهم، هر یک از آنها چیزی خواهد گفت. بدون این که زبانم بر کلامی گشوده شود، این سخن را با خود گفتم. پس از جانب خدای متعال، اراده‌ای قاطع و دستوری روشن رسید و مرا تهدید کرد که اگر آن را ابلاغ نکنم، مرا عذاب کند؛ این آیه نازل شد:

«**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**» پس رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: ای مردم! خداوند، به همه پیامبران الهی پیش از من، عمری طولانی داد و سپس آنان را به سوی خود فرا خواند و آنان هم اجابت کردند. نزدیک است که من نیز فراخوانده شوم و اجابت کنم. من مسئول هستم و شما نیز مسئول هستید؛ حال شما چه می‌گویید؟

گفتند: شهادت می‌دهیم که تو ابلاغ کردی و نصیحت کردی و آن چه بر دوش تو بود، ادا نمودی. خداوند، تو را بیش از همه انبیا پاداش دهد. سپس سه بار فرمود: خدایا شاهد باش. سپس فرمود: ای جماعت مسلمانان! این شخص، پس از من، ولیّ و صاحب امر شماست و می‌بایست هر که در این جمع حضور داشته، غایبان را مطلع سازد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که او امین خدا بر خلق او بود و وامدار علم و دین او که برای خود برگزیده بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت احتضار قرار گرفت و علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: ای علی! من می‌خواهم آن چه را که خداوند از غیب و علم و خلق و دینش به من سپرده، نزد تو به امانت بسپارم.

ای زیاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مخلوقی را در این امر، شریک نکرد. پس از ایشان، علی علیه السلام نیز در حالت احتضار قرار گرفت. پس پسرانش را صدا زد، که دوازده پسر بودند و به آنها گفت: ای فرزندانم! خداوند عز و جل خواسته که در مورد من، تنها سنت یعقوب را اجرا کند، و یعقوب، دوازده پسرش را صدا زد و ماجرای ولی امرشان را برای آنها تعریف کرد. آگاه باشید که من در مورد ولی امرتان به شما خبر می‌دهم. آگاه باشید که این دو نفر، فرزندان

رسول الله صلی الله علیه و آله (حسن و حسین علیهما السلام) هستند. پس به آن دو گوش بسپارید و از آنها اطاعت کنید و یاریشان کنید. من این امانت خود را به آن دو می‌سپارم، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را نزد من به امانت سپرد و خداوند، آن را به محمد صلی الله علیه و آله امانت داده بود؛ یعنی خلق و غیب و دینش؛ همان دینی که برای خود برگزید. پس خداوند، آن چه را که برای علی علیه السلام از جانب محمد واجب کرده بود، همان را از طرف علی بر آنها واجب ساخت و هیچ کدام از آن دو بر دیگری برتری نداشت، مگر از نظر بزرگی سال. امام حسین علیه السلام در مجلسی که امام حسن علیه السلام حضور داشت، لب به سخن نمی‌گشود، مگر زمانی که امام حسن علیه السلام از جا برخیزد. سپس امام حسن علیه السلام از نزدیک شدن لحظه وداع و رفتن از دنیا آگاه شد. پس آن را به حسین علیه السلام سپرد. سپس حسین علیه السلام نیز از فرا رسیدن مرگش با خبر شد و دختر بزرگش فاطمه بنت حسین را صدا زد و کتاب پیچیده شده در پارچه‌ای را به همراه یک وصیت آشکار به او تحویل داد. علی بن حسین علیه السلام از درد شکم، رنج می‌برد و همه بر این گمان بودند که او در اثر این بیماری، بدرود حیات خواهد گفت. پس فاطمه، کتاب را به علی بن حسین علیه السلام داد و به خدا سوگند که آن کتاب به دست ما رسید.[1]

۲) ابن بابویه گفت: علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن خالد برقی، از سهل بن مرزبان فارسی، از محمد بن منصور، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حالی که سوار بر مرکبی بود، از خانه خارج شد. علی علیه السلام نیز از خانه بیرون آمد، در حالی که پیاده می‌رفت.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: یا سوار می‌شوی و یا این که باز می‌گردی؛ خدای متعال به من دستور داده است، زمانی که من، سوار بر مرکب هستم، تو هم سواره باشی و اگر من، پیاده می‌روم، تو هم پیاده بروی و آن گاه که من نشسته‌ام، تو هم بنشینی؛ مگر این که در حال انجام حدی از حدود الهی باشی

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶.

که راهی جز نشستن و برخاستن نداری. خداوند، کرامتی را به من عطا نکرده، مگر این که مثل آن را به تو نیز بخشیده است. خداوند، نبوت و رسالت را خاص من قرار داده و تو را در این رسالت، ولی من قرار داده که حدود آن را انجام دهی و در سخت‌ترین مسائل آن، پای بر جا بمانی.

قسم به آن کس که محمد را مبعوث کرد، آن که امامت تو را انکار کند، به من اعتقاد و ایمان ندارد و آن که به تو کفر ورزد، به نبوّت من اقرار نکرده است و به خدا ایمان نیاورده است. بی گمان، فضل و برتری تو از فضل من است و بی‌شک، فضل من از فضل خداست و این سخن خداوند متعال است که: « قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیرٌ ممّا یجمعون»[1] [بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند و این از هر چه گرد می آورند، بهتر است] مقصود از فضل خدا، نبوّت پیامبرتان است و منظور از رحمت او، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام «فبذلک» فرمود: یعنی با نبوّت و ولایت «فلیفرحوا» یعنی شیعه «هو خیر ممّا یجمعون» یعنی آن چه مخالفان‌شان از خانواده و مال و فرزند در دار دنیا گرد می آورند.

به خدا سوگند، ای علی! فقط برای این خلق شده‌ای که پروردگارت عبادت شود و به وسیله تو آثار و علائم دین را بشناساند و به واسطه تو دنیا را اصلاح کند و هر که تو را گم کرد، گمراه شد و هر که به سوی تو و ولایت تو هدایت نشود، هرگز به سوی خدا هدایت نخواهد شد. این سخن پروردگار من است که می فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»[2] [ و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد و به راه راست راهسپر شود] یعنی به سوی ولایت تو هدایت شود.

پروردگار تبارک و تعالی به من دستور داده، آن چه که در حق خودم واجب می‌دانم، حق تو نیز واجب بدانم. حق تو بر گردن هر آن کس که به من ایمان بیاورد، واجب است. اگر تو نبودی، حزب‌الله و دوستداران خدا شناخته نمی‌شدند و با واسطه توست که دشمن خدا شناخته می‌شود و اگر کسی با ولایت تو، او را ملاقات نکند، چیزی برای دیدار با خداوند ندارد. خداوند متعال بر من این گونه

---

۱- یونس/۵۸.
۲- طه/۸۲.

نازل کرده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» یعنی در ولایت تو ای علی! «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» یعنی اگر این ولایت تو را به مردم ابلاغ نکرده بودم، عمل من، همه از بین رفته بود. هر که خدا را ملاقات کند در حالی که به ولایت تو سرنسپرد، عمل وی بیهوده است. هان! این وعده‌ای است که برای من محقق خواهد شد. من جز سخن خداوند عز و جل، چیزی نمی‌گویم و آن چه می‌گویم، سخن خداست که درباره تو بر من نازل کرده است.[1]

۳) سعید بن عبدالله، از علی بن اسماعیل بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فُضَیل بن یَسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» فرمود: منظور، ولایت است.[2]

۴) عیاشی از ابی صالح، از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده که: خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا علی علیه السلام را همچون بیرقی برای مردم قرار دهد که آنها را از ولایتش آگاه سازد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هراسناک بود که مردم بگویند جانب پسر عموی خویش را گرفته و در این مورد به او اشکال وارد کنند. پس خداوند به او این گونه وحی کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» و رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت او را در روز غدیر خم اعلام کرد.[3]

۵) حنان ابن سدیر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زمانی که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّة الوداع نازل شد تا مسئله ولایت علی علیه السلام را اعلام کند، «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» تا آخر آیه، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار مکث کرد تا این که به جحفه رسید. او از بیم مردم، دست علی علیه السلام را نگرفت. زمانی که در روز غدیر خم به حجفه آمد و در مکانی که مَهیعه نامیده می‌شد، مردم را برای نماز جماعت فرا خواند. مردم گرد هم آمدند و پیامبر صلی الله

۱- امالی، ص ۳۹۹، ح ۱۳.
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۵۲.

علیه و آله فرمود: چه کسی بر شما از خودتان سزاوارتر است؟

فرمود: آنان با صدای بلند گفتند: خدا و رسول او. سپس برای بار دوم به آنها فرمود و دوباره گفتند: خدا و رسول خدا، و برای بار سوم هم تکرار کرد و گفتند: خدا و رسول او. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کسی که من مولای اویم، از این پس، علی مولای او خواهد بود. خدایا هر آن که با او دوستی کند، با او دوست باش و هر که با او دشمنی کند، دشمن او باش و هر کس او را یاری کند، یاور او باش و هر کس او را تنها گذارد، تنهایش گذار. او از من و من از او هستم. او برای من، همچون هارون برای موسی است و تنها تفاوت این است که پس از من پیامبری نخواهد آمد.[1]

۶) عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان بدون مقدمه فرمود: ای ابا حفص! شگفت این که علی بن ابی طالب علیه السلام که با داشتن ده هزار شاهد، نتوانست حق خویش را بستاند، و حال این که انسان می‌تواند با دو شاهد، حق خودش را بگیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج از مکه خارج شد و پانزده هزار نفر به دنبال او به راه افتادند. ایشان از مکه بازگشت درحالی که پنج هزار نفر از اهل مکه، او را همراهی می‌کردند و زمانی که به حجفه رسید، جبرئیل، ولایت علی علیه السلام را نازل کرد. ولایت او در مِنی نازل شده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر نگرانی از مردم، از اجرای این امر، سرباز زد؛ پس خداوند فرمود: «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**» یعنی از آن چه که در مِنی کراهت داشتی. پس رسول خدا دستور داد تا جهازهای شترها جمع‌آوری و بر روی هم انباشته شد. مردی از میان جمع گفت: به خداوند سوگند که برای شما مصیبتی آورده است. به عمر گفتم: آن مرد چه کسی بود؟ گفت: آن حبشی.[2]

۷) زیاد بن مُنذر، ابی جارود، سردمدار زیدیّه، روایت کرده که: نزد امام باقر علیه السلام در ابطح بودم در حالی که ایشان برای مردم حدیث می‌خواند. مردی از اهل بصره برخاست و به سوی او رفت. نام او عثمان اعشی بود که از حسن بصری روایت می‌کرد. گفت: ای فرزند رسول خدا! جانم به فدایت، حسن بصری حدیثی را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰ ح ۱۵۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۱۵۴.

برای ما روایت می‌کند و ادعا می‌کند که این آیه در شأن مردی نازل شده است و به ما نام آن مرد را نمی‌گوید: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و می‌گوید: تفسیر آن این گونه است: آیا از مردم بیمناکی و حال آن که خداوند، تو را از گزند مردم حفظ می‌کند؟[1] امام باقر علیه السلام فرمود: او را چه شده؟! خداوند دینش را نپذیرد (یعنی نمازش را) بدانید که اگر بخواهد، بـه شما می‌گوید. جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خداونـد تبارک و تعالی دستور می‌دهد که امت خود را به سوی نمازشان راهنمایی و هدایت کنی و نماز را به ایشان آموخت و با این کار، حجت را بر او تمام کرد. پیامبر نیز به امت خود نماز را آموخت و حجت خود را بر آنها تمام کرد. بار دیگر جبرئیل آمـد و گفت: خداوند تبارک و تعالی امر می‌کند به تو که به امـت خـود زکـات را تعلـیم بدهی، همان طور که نماز را بـه آنـان آمـوختی. سـپس بـر او وارد شـد و گفـت: پروردگار به تو دستور می‌دهد که مردم را به روزه گرفتن هدایت و راهنمایی کنـی، همان طور که به نماز و زکات راهنمایی کردی. در ماه رمضـان، مـا بـین شـعبان و شوال، این کار باید انجام گیرد و از این کارها باید پرهیز شـود. پـس او را بـا روزه آشنا ساخت و حجت را بر او تمام کرد و پیامبر صلی الله علیـه و آلـه مـردم را بـه روزه هدایت کرد و حجت را بر آنها تمام کرد. سپس بر او وارد شد و گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو فرمان می‌دهد که امت خود را به حج هدایت و راهنمایی کنی، همان طور که در مورد نماز و زکات و روزه، چنین کردی، و به او حج را آموخت و حجت را بر او تمام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز امتش را به حج هدایت کرد و حجت را بر آنها تمام کرد. سپس بر او وارد شد و گفـت: خداونـد تبـارک و تعالی به تو فرمان می‌دهد که امت خود را راهنمایی کنی به این که چـه کسـی ولـی امرشان است، همان طور که آنها را به نماز و زکات و روزه و حج رهنمـون شـدی. حضرت فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! امت مـن دیرزمـانی نیست که از جاهلیت به در آمده‌اند. پس خداوند ایـن گونـه نـازل کـرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْـتَ رِسَـالَتَهُ» تفسـیر آیـه چنین است که: آیا از مردمـان بـیم داری؟ خداونـد تـو را از گزنـد آنـان در امـان می‌دارد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و دست علی علیه السـلام را

۱– تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۱۵۵ ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۴۸.

گرفت و بالا آورد و فرمود: هر کسی که من مولای اویم، از این پس، علی مولای او خواهد بود. خدایا! دوست آن کسی باش که با او دوستی می‌کند و دشمن آن کسی باش که با آن که با او دشمنی می آورد و یاری کن کسی را که او را یاوری می‌کند و ترک کن آن که رهایش کرده است. دوست بدار کسی را که دوستش می‌دارد و کینه آور با آن که با او به کین برخاسته است.

۸) ابی جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که خداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ» پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! همه پیامبران پیش از من، عمری طولانی داشته‌اند. سپس خداوند، آنان را به سوی خود فراخواند و آنان نیز اجابت کردند. من نیز نزدیک است که فراخوانده شوم و دعوت حق را پاسخ گویم، در حالی که من مسئولم و شما نیز مسئولید.

گفتند: شهادت می‌دهیم که پیام خویش را رساندی و پند دادی و آن چه را که بر تو بود، به جای آوردی؛ بادا که خداوند به برتر از آن چه که دیگر پیامبرانش را پاداش داده، به تو پاداش رساند.

پیامبر فرمود: خداوندا گواه باش. سپس فرمود: ای جماعت مسلمین! شاهدان، غایبان را باخبر سازند، هر آن کس را که به من ایمان آورده و مرا راست پنداشته، به ولایت علی علیه السلام وصیت می‌کنم. بدانید که ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. پیمانی است که خداوند برای انجامش از من پیمان گرفته است و مرا به رساندن آن برای شما فرمان داده است. سپس فرمود: آیا شنیدید؟ و آن را سه بار تکرار کرد. پس کسی گفت: شنیدیم ای پیامبر خدا![1]

۹) ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی چنین نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ فی علی» اصل آیه این گونه نازل شده است. زمانی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس که من مولای اویم، زین پس علی مولای

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۵۶.

اوست.[1]

۱۰) همچنین او با سند خود از کلبیّ، از ابی صالح، از ابن عباس روایت کرده که در باره این آیه گفت: در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را امر فرمود که آن را ابلاغ کند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار هر آن که دوستش دارد و دشمن بدار هر آن که دشمنش دارد.[2]

۱۱) سپس گفت: در تفسیر ابن جُریج و عطاء و ثعلبی و ثوری همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که این آیه در فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.[3]

۱۲) ابراهیم ثقفی با سند خود از خُدریّ و بُریده اسلمی و محمد بن علی روایت کرده است که وی گفت: این آیه در روز غدیر در باره علی علیه السلام نازل شده است.[4]

۱۳) در تفسیر ثعلبی در معنای این آیه آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: معنای آن چنین است: آن چه را که بر تو در فضل علی علیه السلام از پروردگارت نازل شده، ابلاغ کن. پیش از این، روایاتی در این خصوص در تفسیر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» تا آخر آیه ذکر شد و همچنین در باره این آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» نیز روایاتی بیان شد. روایات وارده در تفسیر معنای این آیه، خواه از طریق شیعه و خواه سنی، خارج از شمارش است.[5]

۱۴) علی بن عیسی در کتاب «کشف الغمه» از زِرّ[6] بن عبدالله روایت کرده که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، این آیه را چنین می‌خواندیم: « يَا أَيُّهَا

---

۱- این حدیث در مناقب نیامده است و آن را از ثعلبی ابن بطریق در العمده روایت کرده است، ص ۹۹، ح ۱۳۲.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۲۱ و العمده، ص ۱۰۰ ح ۱۳۴ از ثعلبی.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۲۱.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۲۱.

۵- مناقب، ج ۳، ص ۲۱.

۶- زر بن عبدالله بن کلیب فقیمی، از اصحاب و شرفیابان به محضر حضرتش بود. «به کتاب الاصابه نگاه کنید، ج ۱، ص ۵۴۹».

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَبِّکَ ـ أنَّ علیاً مولی المؤمنین ـ وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».[1]

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸)».

[بگو ای اهل کتاب! تا (هنگامی که) به تورات و انجیل و آن چه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید، بر هیچ (آیین بر حقی) نیستید و قطعا آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور]

۱) محمد بن حسن صفّار از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مسکان، از حجر بن زائده، از حمران، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإنجيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» روایت کرده است که فرمود: منظور، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.[2]

۲) سعد بن عبدالله از علی بن اسماعیل، از حسین سعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فُضیل بن یَسار، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإنجيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» روایت کرده است که وی فرمود: این ولایت ماست.[3]

۳) عیاشی از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإنجيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» روایت کرده است که

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۹.
۲- بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۸، باب ۸.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.

فرمود: آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.[1]

«وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱)»

**[و پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آن چه انجام می‌دهند، بیناست]**

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن حصین، از خالد بن یزید بن قمّی، از یکی از یاران خود از امام جعفر علیه السلام در مورد این آیه «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ» روایت کرده است که حضرت فرمود: در آن زمان که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت یافت، کور و کر شدند و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، خداوند آنان را بخشید. وی فرمود: بعد از آن تا روز قیامت، آنها همچنان، کور و کر خواهند بود.[2]

۲) عیاشی به نقل از خالد بن یزید، از یکی از دوستان خود، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ» روایت کرده است که فرمود: در آن زمان، رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آنان بود. هنگامی که رسول الله رحلت یافت، کور و کر شدند و هنگامی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، خداوند آنان را بخشید. وی فرمود: بعد از آن تا روز قیامت، آنها همچنان، کور و کر خواهند بود.[3]

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۵۷.
۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹۹، ح ۲۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۵۸.

أَنصَارٍ(۷۲)،

[کسانی که گفتند: خدا همان مسیح، پسر مریم است، قطعا کافر شده‌اند و حال آن که مسیح می‌گفت: ای فرزندان اسرائیل! پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد، قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست]

۱) عیاشی به نقل از زراره روایت کرده است که با یکی از دوستانم به امام صادق علیه السلام نامه‌ای نوشتیم و در آن از ایشان راجع به سخن مردم پرسیدیم که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به خدا شرک ورزد، جهنم بر او واجب است و هر کس به خدا شرک نورزد، بهشت بر او واجب است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اما هر کس که به خداوند شرک بورزد، این شرک آشکار است و این فرموده خداوند، اشاره به این موضوع دارد: «مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ». اما در باره این سخن که هر کس که به خداوند شرک نورزیده است، یقیناً بهشت به او واجب شده است؛ این جای تأمل دارد و منظور کسی است که از دستورات خداوند سرپیچی نکرده است.[1]



لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلاَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳)،

[کسانی که (به تثلیث قائل شده و) گفتند: خدا سومین (شخص از) سه (شخص یا سه اقنوم) است، قطعا کافر شده‌اند و حال آن که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آن چه می‌گویند، باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از دُرُست بن ابی منصور، از فضیل بن یسار روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خواست و اراده کرد و دوست نداشت و راضی نشد: خواست که چیزی جز به علمش نباشد و اراده اش نیز همانند خواست او بود، و دوست نداشت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۵۹.

که گفته شود: سومی آن سه، و برای بندگانش به کفر راضی نشد.

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵)».

[مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او (نیز) پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می‌خوردند. بنگر چگونه آیات (خود) را برای آنان توضیح می‌دهیم. سپس ببین چگونه (از حقیقت) دور می‌افتند]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشیّ رضی‌الله عنه، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جَهم، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علیّ، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی ابن ابی طالب علیهم السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ» و معنای آن این است که آن دو قضای حاجت می‌کرده‌اند.[1]

۲) عیّاشی به نقل از احمد بن خالد، از پدرش در حدیثی مرفوع در باره این آیه: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ» روایت کرده که ایشان فرمودند: قضای حاجت می‌کرده‌اند.[2]

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَاء السَّبِيلِ (۷۷)».

[بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق، گزافه‌گویی نکنید و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند، نروید]

۱) علیّ بن ابراهیم: در مورد آیه: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۷، باب ۴۶، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۶۰.

الْحَقَّ» فرمود: معنایش آن است که نگویید: عیسی، خداوند و پسر خداوند است.[1]

۲) امام عسکری علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند، بندگانش را فرمان داد که از راه گمراهان دوری کنند؛ آنها که خداوند در باره ایشان فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَاء السَّبِيلِ» و آنان نصرانی‌ها هستند. حضرت رضا علیه السلام نیز چنین فرمود. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی که به خداوند کفر بورزد، مورد غضب واقع می‌شود و از راه خدا منحرف است.[2]

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُواْ لاَ يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِالله والنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاء وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱)»

[از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز می‌کردند * ( و) از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را بازنمی‌داشتند. راستی چه بد بود آن چه می‌کردند * بسیاری از آنان را می‌بینی که با کسانی که کفر ورزیده‌اند، دوستی می‌کنند. راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا بر ایشان خشم گرفت و پیوسته در عذاب می‌مانند * و اگر به خدا و پیامبر و آن چه که به سوی او فرود آمده، ایمان می‌آوردند، آنان را به دوستی نمی‌گرفتند، لیکن بسیاری از ایشان نافرمانند]

۱) علی بن ابراهیم گفت: پدرم برای من روایت کرده که: هارون بن مسلم، از

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام ص ۵۰، ح ۲۳.

مسعدة بن صَدَقَه نقل کرده که: مردی از امام صادق علیه السلام در مورد گروهی از شیعه پرسید که وارد کارهای حاکم می‌شوند و برای آنها کار می‌کنند و آنان را دوست می‌دارند و آنان را یاری می‌کنند.

امام جعفر علیه السلام فرمود: آنان از شیعه نیستند، بلکه از آنانند. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» تا این جای آیه: «وَلَـكِنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ». فرمود: خوک‌ها به زبان داود و میمون‌ها به زبان عیسی علیه السلام.[1]

۲) محمد بن یعقوب به نقل از عده‌ای از اصحابمان، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» روایت کرده که فرمود: خوکان به زبان داود و میمون‌ها به زبان عیسی بن مریم علیه السلام.

۳) عیّاشی از ابی عبیده، به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» خوکان به زبان داود و میمون‌ها به زبان عیسی بن مریم علیه السلام.[2]

۴) طبرسیّ در باره معنای این آیه به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید: داود، اهالی شهر أَيْلَة[3] را هنگامی که به مراسم روز شنبه‌شان تعدّی ورزیدند، لعنت کرد و این تعدّی آنان در زمان خود داوود بوده است. پس داوود فرمود: خداوندا! ردای لعنت را مانند کمربند بر دو کفل آنان بپوشان، و خداوند آنان را به شکل میمون مسخ کرد. امّا عیسی علیه السلام، کسانی را لعنت کرد که بعد از آن که سفره آسمانی بر آنان نازل شد، کفر ورزیدند.[4]

۵) او همچنین در باره آیه: «تَرَى كَثِيراً مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ» روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: به پادشاهان زورگو، اظهار محبت می‌کنند و هوا و هوس ها و خواسته‌های آنان را برایشان خوب جلوه می‌دهند تا از مال آنان بهره‌ای گیرند. در ادامه با استناد به ابی عبیده به نقل از امام باقر علیه السلام، ان شاءَ الله در باره اهالی شهر ایله صحبت خواهد شد که در سوره «المص»،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲- کافی، ج ۸، ص، ۲۰۰ ح. ۲۴۰.
۳- أیلة، اسم شهری در ساحل دریای قلزم در شام قرار دارد. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۶۱.

آیه: «وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ» در مورد آنان سخن رفته است. ایشان فرمود: این میمون‌ها کسانی هستند که در روز شنبه، تعدی کردند.[1]

۶) عیّاشی از محمد بن هَیَم تمیمیّ، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «كَانُواْ لاَ يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» روایت کرده که فرمود: آنان در دروازه‌های پادشاهان خود وارد نشدند و در مجالس آنان شرکت نمی‌جستند، ولی وقتی آنان را می‌دیدند، به آنان لبخند می‌زدند و احساس انس و الفت می‌کردند.[2]

۷) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «كَانُواْ لاَ يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» فرمود: آنان گوشت خوک می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند و با زنان در ایّام قاعدگی آنان نزدیکی می‌کردند و خداوند بر مؤمنانی که پیرو کافران‌اند، اعتراض کرد: «تَرَى كَثِيراً مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ» تا آن جا که می گوید: «وَلَـكِنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» خداوند عز و جل، مؤمن را جز به هنگام تقیّه، از پیروی از کافر، نهی کرده است.[3]



لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ قَالُوَاْ إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا جَاءنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاء الْمُحْسِنِينَ (۸۵).

[مسلما یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعا کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم، نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۶۲.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۳.

رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند *و چون آن چه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود. می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم. پس ما را در زمره گواهان بنویس* و برای ما چه (عذری) است که به خدا و آن چه از حق به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آن که چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان (به بهشت) درآورد * پس به پاس آن چه گفتند، خدا به آنان باغ‌هایی پاداش داد که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است]

۱) عیاشی از مروان از یکی از یارانمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان نصاری و دشمنی‌شان را ذکر نمود و فرمود: آیه: «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ» آنها قومی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بودند که انتظار آمدن محمد صلی الله علیه و آله را می‌کشیدند.[1]

۲) علیّ بن ابراهیم: سبب نزول این آیه، این بود که وقتی سخت‌گیری قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وی که قبل از هجرت در مکه به او ایمان آورده بودند، شدت گرفت، رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد که مکه را ترک کنند و به حبشه بروند. آن حضرت به جعفر بن ابی طالب فرمان داد که ایشان را همراهی کند. پس جعفر نیز به همراه هفتاد تن از مردان مسلمانان، آن جا را ترک گفت، تا سوار بر کشتی شوند.

هنگامی که خبر خارج شدن ایشان به قریش رسید، عمرو بن عاص و عمارة بن ولید را به سوی نجاشی فرستادند تا آنها را بازگردانند. بین عمرو و عماره دشمنی وجود داشت. سران قریش گفتند: چگونه دو مردی را که با یکدیگر دشمنی و خصومت دارند، بفرستیم؟

پس طایفه بنی مخزوم از جنایت عماره و طائفه بنی‌سَهْم از جنایت عمرو بن عاص گذشتند.

عماره که جوانی خوش سیما و صاحب تجمل و مرفه بود به همراه عمرو بن عاص که همسرش را نیز به همراه داشت، آن جا را ترک گفتند. چون بر کشتی سوار شدند، شراب نوشیدند و عماره به عمرو بن عاص گفت: به همسرت بگو که

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۶۳.

مرا ببوسد. عمرو گفت: آیا این جائز است، سبحان الله؟! عماره ساکت شد. عمرو در جلوی کشتی قرار داشت و هنگامی که مست شد[1]، عماره او را به دریا انداخت. عمرو بدنه پیشین کشتی را گرفت و وی را گرفتند و بیرون کشیدند. آن گاه نزد نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم او کردند. وی هدایا را از آنها قبول کرد. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! گروهی از ما در دینمان با ما مخالفت کرده‌اند و خداوندگار ما را دشنام داده‌اند و به سوی شما شده‌اند؛ پس آنها را به ما بازگردان.

پادشاه نجاشی شخصی را به دنبال جعفر بن ابی طالب فرستاد. وی نزد او آمد، پادشاه گفت: ای جعفر! اینان چه می‌گویند؟ جعفر بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه گفت: چه می‌گویند؟ پادشاه گفت: از من می‌خواهند که شما را به آنها بازگردانم.

جعفر بن ابی طالب گفت: ای پادشاه! از آنها بپرس: آیا ما برده آنها هستیم؟ عمرو گفت: نه، بلکه آزادگان شریف و با اصالتی هستند.

جعفر گفت: از آنها بپرس که آیا وامی به آنها داریم که ما را به خاطر آن می‌خواهند؟ عمرو گفت: نه، هیچ وامی به ما ندارید.

جعفر گفت: آیا خونی بر گردن ما است که شما به خاطر آن، ما را می‌خواهید؟

عمرو در پاسخ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه از ما می‌خواهید؟ ما را اذیت کردید، ما هم از سرزمینتان خارج شدیم. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! با ما در دینمان مخالفت ورزیدند، به خداوندگار ما دشنام دادند، جوانان ما را به فساد و تباهی کشانیدند و در بین جامعه ما تفرقه افکندند. آنها را به ما بازگردان تا به کار خودمان فیصله دهیم و تفرقه را از میان ببریم. جعفر گفت: آری ای پادشاه! ما را خدای یکتا آفرید و سپس برای ما پیامبری فرستاد که ما را به ترک بتان و ترک بهره‌جویی از راه قمار و اقامه نماز و دادن زکات فرمان داد و ظلم و جور و ریختن خون به ناحق و زنا و ربا و مردارخواری و خون و گوشت خوک را بر ما حرام کرد و ما را به عدل و نیکی و احسان و کمک به خویشان دستور داد و از فحشا و منکر و ظلم و بی‌عدالتی نهی کرد. پادشاه نجّاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به خاطر همین امور فرستاد. سپس ادامه داد: ای جعفر! آیا از آن چه که خداوند بر پیامبرت نازل کرده، چیزی به خاطر داری؟ گفت: بله. سپس سوره مریم را برای او خواند تا جایی که به این سخن خداوند رسید: «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ

۱- انتشی، شروع مستی. «المعجم الوسیط مادة نشو».

النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْناً»[1] [و تنه درخت خرما را به طَرف خود (بگیر و) بتکان بر تو خرمای تازه می‌ریزد * و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگوی: من برای (خدای) رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت] هنگامی که نجّاشی این را شنید، به شدّت گریست و گفت: به خدای یگانه قسم، که این همان حق است. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! او با ما مخالفت ورزیده، او را به ما بازگردان. نجّاشی دستش را بلند کرد و آن را به صورت عمرو زد. سپس گفت: ساکت باش؛ به خداوند یگانه قسم، اگر از او به بدی یاد کنی، حتماً تو را خواهم کشت. عمرو بن عاص از نزد پادشاه برخاست در حالی که اشک بر چهره‌اش جاری بود و می‌گفت: پادشاها! اگر چنین است، هر آن چه تو فرمان کنی، همان است و ما متعرض آنان نمی‌شویم. بر فراز سر نجاشی کنیزی بود که حشرات را از او دور می‌کرد. این کنیز به عمارة بن ولید که جوانِ زیبایی بود، نگاهی کرد و عاشق او شد. هنگامی که عمرو بن عاص به خانه بازگشت، به عماره گفت: ای کاش برای کنیزک پادشاه نامه‌ای ارسال می‌کردی. عمرو چنین کرد و کنیزک نیز جوابش را داد. عمرو به عماره گفت: به او بگو مقداری از عطر پادشاه را برای تو بفرستد. عماره به کنیزک گفت و او نیز فرستاد. عمرو بن عاص آن را گرفت و هنوز کاری که عماره با او کرده بود و او را به دریا افکنده بود، در دل داشت.

از همین روی، عمرو بن عاص آن عطر را تحویل نجّاشی داد و گفت: پادشاها! همانا احترام پادشاه و اطاعت کردن از او برای ما امری مهم است و بر ما فرض است که چون وارد کشورش شدیم و در آن در امان بودیم، به او نیرنگ نزنیم و از راه فریب در نیاییم. این دوست من، کسی که همراه من است، به کنیزک تو نامه‌ای نوشته و او را فریفته است و او از عطر تو برایش فرستاده است. و آن گاه، عطر را پیش روی پادشاه گذاشت. نجّاشی عصبانی شد و تصمیم گرفت که عماره را به قتل برساند. اما گفت: کشتن او جائز نیست. چرا که آنان با امانِ من به کشورم وارد شدند. پس نجاشی، جادوگران را فراخواند و به آنها گفت: با او کاری کنید که از کشتن بدتر و شدیدتر باشد. آنها او را گرفتند و در آلت تناسلی‌اش جیوه تزریق کردند و این گونه شد که صبح و شام را در میان حیوانات وحشی می گذراند و با

---

۱- مریم/۲۵ـ۲۶.

مردم نمی نشست و از آنان دوری می‌کرد. اندکی بعد، قریش به دنبال او فرستادند و در موضعی که وی برای نوشیدن آب به همراه حیوانات وحشی آمده بود، در کمین او نشستند و او را گرفتند. وی آن قدر به خود پیچید و در دستانشان فریاد کشید تا این که هلاک شد.

عمرو به سوی قریش بازگشت و آنان را از این که جعفر در حبشه در بالاترین سطح عزّت و منزلت قرار دارد، باخبر کرد. جعفر در حبشه ماند تا آن که رسول الله صلی الله علیه و آله با قریش مصالحه کرد و خیبر را فتح کرد و او با همه همراهانش بازگشت. جعفر در حبشه از اسماء، دختر عمیس، صاحب فرزندی شد که همان عبدالله بن جعفر است. نجّاشی نیز صاحب پسری شد که او را محمّد نام نهاد.

ام حبیبه دختر ابوسفیان در عقد عبدالله [1] بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای به نجاشی نوشت و در آن ام حبیبه را از نجاشی خواستگاری کرد. نجاشی به سوی ام حبیبه فرستاد و از او برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری نمود. ام حبیبه این امر را پذیرفت و نجاشی او را به عقد پیامبر در آورد. نجاشی به او چهارصد دینار از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله مهریه داد. نجاشی برای او لباس و عطر های زیادی فرستاد و به او جهیزیّه داد و او را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. نجاشی، ماریه قبطیه، «امّ ابراهیم» را نیز به همراه لباس و اسب و سی تن کشیش به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و به آنها گفت: به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله، شیوه نشستن، روش غذا خوردن و نوشیدن و طریقت نماز او بنگرید. هنگامی که به مدینه رسیدند، رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را به اسلام دعوت کرد و برایشان قرآن خواند: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ» [2] [(یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور] تا این جای سخن خداوند: «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ» [پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست] هنگامی که آن را

---

۱- او ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان است که به همراه همسرش عبدالله بن حجش به حبشه مهاجرت کرد. عبدالله در آن جا نصرانی شد و بر دین خود مُرد و ام حبیبه بر دین خودش اسلام ثابت ماند. پس رسول‌الله صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. «اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۶۴».

۲- مائده/ ۱۱۰

از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند، گریستند و ایمان آوردند و به‌سوی نجاشی بازگشتند و او را از رسول الله صلی الله علیه و آله باخبر ساختند و آن چه را که پیامبر برایشان خواند، برای نجاشی باز گفتند. پس نجاشی و آن کشیش‌ها گریستند و نجّاشی اسلام آورد. ولی از بیم اهالی حبشه، اسلام خویش را ابراز نکرد و کشور حبشه را به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله ترک گفت. او هنگام عبور از دریا وفات یافت. خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله فرمود «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» تا این جای آیه: «وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ».[1]

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷)»**

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای (استفاده) ما حلال کرده حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد]**

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از ابی عمیر، از بعضی راویان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. امیرالمؤمنین علیه السلام قسم خورده بود که هیچ گاه در شب به خواب نرود و بلال، سوگند یاد کرده بود که در روز دست به غذا نبرد و عثمان بن مظعون قسم خورد که هرگز نزدیکی نکند. همسر عثمان که زنی زیباروی بود، نزد عایشه رفت. عایشه گفت: می‌بینم که آرایش نکرده‌ای و زیوری نداری؟ زن عثمان گفت: برای چه کسی خود را بیارایم؟ به خداوند قسم، همسرم مدتی طولانی است که با من نزدیکی نکرده است. او رهبانیّت پیشه کرده و به جامه پشمینه راهبان درآمده و در دنیا، زهد پیشه کرده است. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، عایشه وی را از این مسئله باخبر کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمد و همه را برای نماز فراخواند. پس مردم جمع شدند و ایشان از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: گروهی به چه می‌اندیشند که چیزهای خوب را بر خود حرام می‌کنند؟ من در شب می‌خوابم و در روز، مجامعت

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۳.

می‌کنم و غذا می‌خورم؛ پس هر که از سنّت من روی بگرداند، از من نیست. ایشان برخاستند و گفتند: یا رسول الله! ما بر آن چه که گذشت، قسم خورده‌ایم. پس خداوند تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد: «لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَـكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»[1] تا آخر آیه.[2] [خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهایی که (از روی اراده) می‌خورید (و می‌شکنید) شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای و کسی که (هیچ یک از اینها را) نیابد (باید) سه روز، روزه بدارد این است کفاره سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید]

۳) عیاشی از عبدالله بن سنان روایت کرده که از حضرت در باره مردی که به همسرش بگوید: اگر من حرام یا حلالی را بنوشم، تو را طلاق داده‌ام؛ یا به بردگانش بگوید: اگر من حرام یا حلالی را بنوشم، همه شما آزاد هستید، پرسیدم. حضرت در جواب فرمود: قسم خورده باشد یا نخورده باشد، به حرام نباید نزدیک شود. اما در مورد امر حلال، نباید حلال را ترک گوید. زیرا او نمی‌تواند امری را که خدا حلال کرده، حرام کند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُحَرِّمُواْ طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَكُمْ». پس هر سوگندی در امر حلال بی معناست.[3]

۴) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی علیه السلام قسم خورد که هرگز در شب نخوابد به جز آن چه که خدا بخواهد، و بلال سوگند خورد که هرگز در روز غذا نخورد و عثمان بن مظعون قسم یاد کرد که هرگز مجامعت نکند.[4]

---

۱- مائده/۸۹.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۶۴.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۵.

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)﴾

[خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند، ولی به سوگندهایی که (از روی اراده) می‌خورید (و می‌شکنید)، شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای، و کسی که (هیچ یک از اینها را) نیابد، (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفاره سوگندهای شما. وقتی که سوگند خوردید، سوگندهای خود را پاس دارید. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که سپاسگزاری کنید]

۱) محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از او شنیدم در مورد این آیه: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» فرمود: قسم لغو مثل این گفته انسان است: نه، به خدا سوگند، بله به خدا سوگند، در حالی که این سوگند ها جدی نباشد.[1]

۲) محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از حمّاد، از حلبیّ روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه: «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ» فرمود: یعنی همان طور که واقعیت است؛ ممکن است کسی در خانه، بیشتر از یک مُدّ غذا بخورد و نیز کسی از اهل آن خانه باشد که کمتر از یک مدّ غذا می‌خورد، باید حد وسط این دو را بگیرد. اگر خواستی، می‌توانی اُدم (خورشت) را برای آن قرار بدهی و حداقل ادم، نمک می‌باشد و حد متوسط آن سرکه و روغن است و بهترین آن گوشت است.[2]

۳) محمد بن یعقوب همچنین از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی جمیله، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد کفّارة

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۴۳، ح ۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۵۳، ح ۷.

الیمین فرموده است: آزاد کردن یک بنده، یا اطعام ده مسکین از غذای متوسطی که به خانواده خویش می‌خورانید یا پوشانیدن آنها و غذای متوسط، روغن و سرکه است و غذای سطح بالا، نان و گوشت است. صدقه، مقدار دو مدّ از گندم برای هر نیازمند است و پوشاک، دو پیراهن می باشد. هر کس چیزی برای دادن نداشت، بر او واجب است، روزه بگیرد؛ همان گونه که خداوند عز و جل میفرماید: «فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ».[1]

۴) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در باره «أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ» پرسیدم. فرمود: حد وسط آن چه که به خانواده‌تان غذا می‌دهید. گفتیم: حد وسط چیست؟ فرمود: سرکه و روغن و خرما و نان که با آن یک بار آنها را سیر کنی. گفتم: در مورد پوشانیدن آنها چطور؟ فرمود: یک پیراهن.[2]

۵) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمّار، از ابو ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که گفت: از ابو ابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام در بارهٔ کفّارة الیمین در این آیه «فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» پرسیدم که حد «مَن لَّمْ يَجِدْ» چیست؟ شخص گدایی می‌کند، ولی داراست؛ حکم او چیست؟ سپس آن حضرت فرمود: اگر کسی بیش از قوت خانواده‌اش چیز دیگری نداشته باشد، مصداق «من لم یجد» خواهد بود.[3]

۶) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علیّ بن حکم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره کسی که گفت: والله، و به عهد خود وفا نکرده است، پرسیدم. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کفاره او اطعام کردن ده مسکین، هر کدام به اندازه یک مدّ آرد یا گندم، یا آزاد کردن یک بنده است و در صورتی که چیزی برای ادای دین نداشته باشد، باید سه روز متوالی روزه بگیرد.[4]

۷) و نیز محمد بن یعقوب کلینی به نقل از ابو علیّ اشعریّ، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از صفوان بن یحیی، از

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۵۲، ح ۵.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۵۴، ح ۱۴.
۳- کافی، ج ۷، ص ۴۵۲، ح ۲.
۴- کافی، ج ۷، ص ۴۵۳، ح ۸.

ابن مسکان از حلمیّ، از امام جعفر علیه السلام صادق روایت کرده است که ایشان در باره کفّارة الیمین فرمود: ده مسکین را اطعام می‌کند، برای هر مسکین یک مدّ گندم یا یک مدّ به همراه یک مشت آرد، یا آنان را لباس می‌پوشاند، که برای هر انسان، دو جامه می‌باشد، یا یک بنده را آزاد می‌کند؛ البته او مختار است یکی از این سه را انتخاب کند. هر کدام که خواست. و اگر نتوانست یکی از این سه مورد را انجام دهد، بر او واجب است که سه روز، روزه بگیرد.[1]

۸) عیّاشی از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره آیه «لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» فرمودند: منظور از لغو، سخنان فرد است که در آن می‌گوید: نه والله، بله والله، در صورتی که در دلش نخواهد به مضمون سوگند، عمل کند.[2] در روایتی دیگر از محمد بن مسلم آمده است که حضرت فرمود: که نیت عمل کردن به سوگند را نداشته باشد.[3]

۹) از اسحاق بن عمّار روایت شده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این آیه :«إِطْعَامُ عشرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ» یا اطعام شصت مسکین پرسیدم که آیا این‌ها با هم جمع می‌شوند؟ فرمود: نه، ولی هر انسانی همان گونه که خداوند فرمان داد، باید چیزی بدهد. اسحاق بن عمّار می‌گوید: گفتم: اگر در میان خویشاوندان او محتاجی بود، می‌تواند به آنها بپردازد؟ حضرت فرمود: .بله. اسحاق گفت: آیا اگر آن مسکینان غیر از اهل ولایت باشند، باز هم می‌شود به آنها پرداخت؟ فرمود: بله، ولی اهل ولایت برای من دوست داشتنی‌تر هستند.[4]

۱۰) محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام روایت کرده که در باره کفارة الیمین و اطعام کردن ده مسکین فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: :«مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ» وقتی برای هر نفر یک مدّ در نظر گرفته می‌شود، ممکن است مقدار طعام خانواده تو برای هر فردی کمتر از یک مدّ باشد؛ البته آسیاب کردن و آب و خمیر کردن آن نیز حساب می‌شود. اما در خصوص پوشاک، اگر زمستان

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۵۲، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۳۶۴، ح ۱۶۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۳۶۴، ح ۱۶۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۶۷.

بود، لباس زمستان و اگر تابستان بود، لباس تابستان را باید تهیه کند و برای هر فقیر یک بالاپوش و یک قبا کافی است و برای زن باید لباسی تهیه شود که محرمات او را بپوشاند که شامل شلوار و روسری و تن‌پوش می‌شود. مورد دیگر سه روز روزه است. اگر خواستی باید روزه بگیری، ولی روزه گرفتن از بدن تو است و از اموالت محسوب نمی‌شود و جز این موارد، چیز دیگری نیست.[1]

۱۱) سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره آیه: «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ» در مورد کفّارة الیمین پرسیدم، حضرت فرمود: آن چه که خانواده، روزانه برای سیر شدنشان می‌خورند. راوی می گوید: حضرت برای هر مسکینی، یک مدّ را می‌پسندید. گفتم: «كِسْوَتُهُمْ» چطور؟ فرمودند: حکم این است که برای هر فردی دو عدد لباس در نظر گرفته شود.[2]

۱۲) ابی بصیر روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ» پرسیدم. فرمود: «از قوت خانواده‌ات» و قوت در آن زمان، یک مدّ بود. گفتم: در باره «أَوْ كِسْوتهم» چگونه است؟ فرمود: یک لباس است.[3]

۱۳) ابراهیم بن عبدالحمید از ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت در باره اطعام کردن ده فقیر یا شصت فقیر پرسیدم که آیا همه اینها را می‌توان به یک انسان داد؟ فرمود: نه، برای هر یک از آنها جدا جدا بپرداز؛ همان گونه که خداوند فرموده است. گفتم: آیا آن شخص می‌تواند آن را به نزدیکان خود بپردازد؟ فرمود: آری. گفتم: آیا شخص می‌تواند به زنانی از قشر ضعیف که اهل ولایت نیستند، نیز بپردازد؟ فرمود: آری، ولی اهل ولایت برای من دوست داشتنی‌تر است.[4]

۱۴) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفّارة الیمین فرمود: به هر مسکین از آن چه که به خانواده‌ات روزانه غذا می‌دهی، به مقدار یک مدّ بده. همچنین فرمود: یک مدّ از گندم به همراه آرد کردن و هیزم مورد نیاز آن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۶۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۶۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۷۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵، ح ۱۷۱.

است، ولی پوشاندن باید با دو پیراهن انجام شود.[1] در روایتی دیگـر بـه نقـل از آن حضرت آمده است که فرمود: برای هر مردی دو عدد لباس است و در امـوری کـه آزاد کردن بنده لازم است، آزاد کردن بنده از میان مستضعفان انجام می‌گیرد.[2]

۱۵) زُراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده کـه در بـاره کفـارة الیمـین، فرمود: آزاد کردن یک بنده، یا اطعام کردن ده مسکین از حد وسط آن خورشتی کـه به خانواده‌تان طعام می‌دهید، که متوسط آن سرکه و روغن است و در سـطح بـالاتر نان و گوشت است. صدقه دادن براساس یک مـدّ بـرای هـر فـرد فقیـر مـی‌باشـد. پوشانیدن با دو لباس انجام می‌شود و هر که چیزی بـرای پـرداختن کفّـارة الیمـین نداشت، بر او واجب است که روزه بگیرد. خداوند می‌فرماید: «فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّام» و باید آن سه روز را به صورت متـوالی روزه بگیـرد و همچنـین جـائز است که در آزاد کردن بنده برای کفاره، کودک را آزاد کند. اما در آزاد کـردن بنـده برای کفاره قتل، حتماً باید بنده آزاد شده، اقرار کننده به توحید خداوند باشد.[3]

۱۶) حلبّی از امام صادق علیه السـلام روایت کرده کـه در بـاره کفّـارة الیمـین فرمود: ده مسکین را اطعام کند؛ برای هر مسکینی دو مدّ ، یک مدّ گندم و یک مـدّ از آرد و یک مشت، یا این که آنها را بپوشاند؛ برای هر انسانی دو لباس، یا این کـه بنده‌ای را آزاد کند. او در انتخاب یکی از این سه مورد، مختار است و هـر کـدام را که خواست، می‌تواند انتخاب کند. اگر نتوانست یکی از این سه مورد را انجام بدهد، بر او واجب است که سه روز، روزه بگیرد.[4]

۱۷) ابوحمزه به نقل از امام باقر علیه السـلام روایـت کـرده کـه گفـت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: خداوند همان گونه که حکم محـارب را در اختیـار امـام قرار داده که هر کار می‌خواهد بکند، کفّارة الیمین را نیز به مردم واگذار کـرد و نیـز فرمود: هر چیز که در قرآن با لفظ «أو» (یا) آمده، شخص می‌تواند انتخاب کند.[5]

۱۸) زُهریّ به نقل از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: بـرای کسی که چیزی برای اطعام کردن ندارد، واجب است برای ادای کفـارة الیمـین، سـه

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۷۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۷۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۷۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۷۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۷۶.

روز روزه بگیرد؛ همان طور که خداوند فرمود: «فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» که هر سه روز آن به صورت متوالی است نه پراکنده.[1]

۱۹) اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفّارة الیمین در آیه: «فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» از ایشان سئوال شد که حدّ کسی که چیزی برای اطعام کردن ندارد، چیست؟ این مرد تکدّی‌گری می‌کند، ولی داراست، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: اگر او علاوه بر قوت روزانه خانواده‌اش چیزی اضافی نداشته باشد، مصداق «من لم یجد» می‌باشد. و فرمود: و روزه گرفتن سه روز است که نباید بین آنها فاصله باشد.[2]

۲۰) ابو خالد قمّاط از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده است که آن حضرت در باره کفّارة الیمین می‌فرماید: اگر کسی چیزی داشت که با آن اطعام کند، بر او واجب نیست که روزه بگیرد، به صورت هر کس یک مدّ، ده نفر را اطعام کند، و اگر چیزی برای اطعام کردن نداشت، سه روز روزه بگیرد یا یک بنده را آزاد کند یا این که بپوشاند و برای پوشاندن هر نفر، دو عدد لباس کافی است، یا این که ده نفر مسکین را اطعام کند. هر یک از این کارها را انجام دهد، از گردن او برداشته خواهد شد.[3]

۲۱) علی بن ابوحمزه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر چیزی برای اطعام نیافت، سه روز به صورت متوالی، روزه بگیرد یا ده مسکین را به صورت هر کس یک مدّ، اطعام کند.[4]

۲۲) حلبیّ به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: سه روز روزه گرفتن در کفارة الیمین، به صورت متوالی است و نباید بین آنها فاصله بیفتد، و همچنین فرمود: بین هر روزه گرفتن می‌تواند فاصله باشد، جُز سه روز روزه‌ای که در باره کفّارة الیمین گرفته می‌شود؛ خداوند می‌فرماید: ««فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ»» یعنی به صورت متوالی است.[5]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۷۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۷۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۷۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۸۱.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ (۹۱)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید * همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی‌دارید؟]

۱) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نضر از عمرو بن شِمر، از جابر،[1] به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که خداوند بر پیامبر این آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» را نازل کرد، گفته شد: ای پیامبر خدا! منظور از مَیْسِر چیست؟ فرمود: هر چیزی که با آن قمار می‌شود، حتی اگر طاس بازی و یا گردو باشد. گفتند: منظور از أنصاب چیست؟ فرمود: آن چه را که مشرکان برای خدایان خود قربانی می‌کنند. گفته شد: منظور از ازلام چیست؟ فرمود: تیرهای مخصوص قمار که با آن چیزی را تقسیم می‌کنند.[2]

۲) همچنین محمد بن یعقوب، از عده‌ای از یارانش، از سهل بن زیاد از وشّاء، از امام علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان شنیدم که می‌فرماید: مَیْسَر نیز قمار محسوب می‌شود.[3]

۳) همچنین محمد بن یعقوب، از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعة، از احمد بن حسن میثمی، از عبدالرحمن بن زیاد بن اسلم، از پدرش، از عطاء بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر مسکری حرام است و هر مسکری ماده محسوب می‌شود.[4]

۴) علی بن ابراهیم در تفسیرش روایتی از ابو جارود به نقل از امام باقر علیه

۱- نگاه کنید به رجال نجاشی، ص ۲۸۷، ت ۷۶۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳ ص ۱۰۸.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۲، ح ۲.
۳- کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، ح ۹.
۴- کافی، ج ۶، ص ۴۰۸، ح ۳.

السلام آورده که ایشان در باره آیـه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ» فرمود: و امّا در باره خمر باید گفت: هر شراب مسکری اگـر بماند و تخمیر شود، خمر محسوب می‌شود و آن چه که زیاد آن مست می‌کنـد، کـم آن نیزحرام است و این به خاطر این است که ابوبکر قبل از ایـن کـه شـراب حـرام شود، باده نوشیده بود و مست شده بود و شروع به خواندن شعر کـرد و بـر کشـته شدگان مشرکین اهل بدر می‌گریست. پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه آن را شـنید و فرمود: خداوندا! جلوی دهانش را بگیر، و خداوند نیز چنین کرد. او صحبت نکرد تا این که مستی از او زائل شد، و پس از آن، خداوند دسـتور حـرام کـردن آن را بـر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد. روزی که باده در مدینه، حرام اعـلام شـد، در این شهر، فقط شراب فضیخ[1] سُبْر و تَمر وجود داشت و هنگامی کـه دسـتور حـرام کردن آن نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفـت و در مسـجد نشسـت و سپس خواست تا ظرف‌های شراب را که در آن شراب مـی‌گرفتنـد، حاضـر کننـد. سپس آن ظرف‌ها را واژگون کرده و خالی نمود و فرمود: همه اینها شـراب اسـت و خداوند آن را تحریم کرده است. بیشترین شرابی که در آن روز بر زمین ریخته شد، شراب فضیخ بود و در آن روز، ظرف شراب انگوری را سراغ ندارم که واژگون شده باشد؛ تنها یک ظرف که در آن کشمش و خرما بود، واژگون شـد. در آن زمـان در مدینه، شراب انگور یافت نمی‌شد.

خداوند، باده را چه کم و چه زیاد، خرید و فروش خمر و سود جویی از آن را حرام کرده است. همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر که باده بنوشـد، او را تازیانه بزنید، و اگـر دوبـاره نوشـید، تازیانـه بزنیـد، اگـر دوبـاره بازگشـت، تازیانه‌اش بزنید و اگر برای بار چهارم نوشید، او را بکشید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بر خداوند، حق است، کسانی را که شُربِ خمر می‌کنند، از آن چه که از شرمگاه فاحشه‌ها خارج می‌شود، سیراب کند و فاحشه‌ها، همان زناکارانی هستند که از شرمگاهشان چرکی خارج می‌شود کـه ایـن چِرک، مخلوطی از ماده‌ای عفونی و خونی غلیظ است که گرما و گندیدگی آن، اهل

---

۱- فضیخ، عصاره انگور است، و نیز شرابی است که از خرما پیش از رطـب شـدن گرفتـه می‌شود «القاموس المحیط، ماده فضخ»؛ سُبْر، خرماست، پیش از آن کـه رطـب شـود «القـاموس المحیط، ماده سبر».

جهنم را آزار می دهد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که شرب خُمر کند، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌گردد. اگر دوباره شراب نوشید، نماز چهل شب او از روز نوشیدن شراب، پذیرفته نمی‌شود و اگر در آن چهل شبانه روز درگذشت و از آن چه که مرتکب شده بود، توبه نکرد، خداوند در روز قیامت به او از گِل فاسد شده می‌نوشاند. از آن روز، مسجدی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نشست و نوشیدن شراب را ممنوع اعلام کرد، مسجد الفضیخ نام گرفت؛ چرا که بیشترین شراب‌هایی که بر زمین ریخته شد، از نوع فضیخ بود. امّا مَیسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قُماری مَیْسِر محسوب می‌شود. اُنصاب یعنی بت‌هایی که کافران آنها را می‌پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می‌کردند که از رسوم دوره جاهلی است. همه این موارد اعم از خرید و فروش و بهره جویی از آن از سوی خدا، حرام مؤکد اعلام شده و کار پلیدی از کارهای شیطان است و خداوند حکم خَمرْ و مَیْسِر را برابر با حکم بت‌پرستی دانسته است.[۱]

۵) عیّاشی از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: شطرنج و تخته نرد و بازی اربعة عشر[۲] و هر چیزی که بر سر آن قمار می‌شود، مَیْسِر محسوب می‌شود.[۳]

۶) همچنین عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مَیْسِر همان قمار است.[۴]

۷) هشام بن سالم روایت کرده از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در حالی که حمزة بن عبدالمطلّب که خداوند از او خوشنود باد و یارانش در حال نوشیدن شرابی به نام «سُکُرْکَة»[۵] بودند، فرمود: از چربی کوهان شتر[۶] یاد کردند.

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- اربعة عشر، نوعی بازی است که دو ردیف، مهره چیده می‌شود که در میان آن دو ردیف چیزی قرار داده می‌شود که با آن بازی می‌کنند و در هر ردیف، هفت مهره کنده کاری قرار می‌دهند. «مجمع البحرین ریشه عَشر».

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۸۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۸۲.

۵- سکرکه، نوعی از انواع خمر است که از ذرت گرفته می‌شود و آن کلمه‌ای حبشی است که عربی شده و سُقُرقع گفته می‌شود. «النهایه ج ۲ ص ۳۸۳».

۶- سدیف، چربی کوهان شتر. «القاموس المحیط ـ سدف ـ ۳ : ۱۵۶».

حمزه به آنها گفت: چگونه آن را به دست آوریم؟ گفتند: این شتر برادرزاده‌ات علی علیه السلام است. او به سوی شتر رفت و آن را نحر کرد و جگر و کوهانش را گرفت و آن را نزد یارانش بُرد. فرمود: سپس علی علیه السلام آمد و چون شترش را دید، ناراحت شد. آنها به او گفتند: عمویت حمزه این کار را کرد. فرمود: علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و از این موضوع شکایت کرد. فرمود: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام به سوی خانه حمزه رفت. به حمزه خبر دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله پشت دَر است. حمزه در حالی که خشمگین بود، خارج شد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خشم و غضب را در چهره‌اش دید، قصد بازگشت کرد. فرمود: سپس حمزه به رسول صلی الله علیه و آله گفت: اگر پسر ابوطالب بخواهد تو را با افساری به هر سو بکشاند، می‌تواند. پس حمزه وارد منزلش شد و پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت.

فرمود: و این ماجرا، قبل از جنگ اُحُد بود. امام فرمود: پس خداوند، دستور تحریم باده را نازل کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تمامی ظرف‌های شراب سرنگون شود. امام فرمود: سپس برای جنگ اُحُد، به مردم فراخوان جنگ داده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم و حمزه به جنگ رفتند و حمزه در نزدیکی پیامبر ایستاد. فرمود: وقتی دو لشکر به مصاف هم رفتند، حمزه به قلب جمعیت زد و در میان مردم ناپدید شد و سپس به جایگاه خود بازگشت. مردم به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله صلی الله علیه و آله! از این که رسول الله صلی الله علیه و آله از تو چیزی به دل داشته باشد. فرمود: پس برای بار دوم حمله کرد تا این که در میان مردم ناپدید شد و دوباره به جایگاه خود بازگشت و باز به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله صلی الله علیه و آله! از این که رسول الله صلی الله علیه و آله از تو چیزی به دل داشته باشد. پس به سوی نبی صلی الله علیه و آله رو کرد و هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دید که به سوی او می‌آید، رو به او کرد و او را در آغوش گرفت و بین دو چشمانش را بوسید. بار دیگر حمزه رحمه الله حمله کرد و به شهادت رسید و رسول الله صلی الله علیه و آله او را در یک نَمِرة کفن کرد.[1]

۱- هر ردای خط‌داری از پوشش‌های اعراب را نمره می‌گویند و جمع آن نِمار، گویا از نام

امام جعفر صادق علیه السلام ادامه دادند: (آن رداء) چیزی بود شبیه پرده ای که در خانه‌ام می‌بینید. اندازه رداء چنان بود که اگر چهره‌اش را می‌پوشاند، دو پایش پیدا می‌شد و اگر دو پایش را می‌پوشاند، چهره‌اش پیدا می‌شد. فرمود: پس چهره‌اش را پوشاند و بر روی دو پایش إذخر[1] قرار داد.

فرمود: مردمی که در جنگ اُحُد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، شکست خوردند و علی علیه السلام باقی ماند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه می‌کنی؟ علی علیه السلام فرمود: از این جا تکان نمی‌خورم. پس فرمود: جز این گمان دیگری به تو ندارم. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! تو را به آن چه که به من وعده دادی، می‌خوانمت، مگر آن که اراده کرده باشی کسی تو را پرستش نکند.[2]

۸) ابو صباح به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت: از ایشان در باره نبیذ و خَمْر پرسیدم که آیا این دو به منزله یک چیز واحد محسوب می‌شوند؟ حضرت فرمود: خیر، نبیذ به منزله خَمْر نیست. خداوند، خمر را، چه کم و چه زیاد حرام کرده است، همان گونه که مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نوشیدنی‌های مُسْکِر را حرام کرد و هر چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرد، یعنی خداوند آن را حرام کرده است.

گفتم: آیا دیدید که رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه حدّ خمر را جاری می کرد؟ فرمود: با کفش می‌زد و هر گاه شارب خمر را می‌آوردند، بیشتر می‌زد و مردم بر این تعداد افزودند تا در حد هشتاد ضربه متوقف شد و علی علیه السلام در باره این موضوع به عمر اشاره کرد.[3]

۹) عبدالله بن جندب از شخصی که برای او نقل کرده، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: شطرنج و تخته نرد، میسر است.[4]

۱۰) اسماعیل جعفی به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:



---

پلنگ گرفته شد که دارای رنگ‌های سیاه و سفید است.«النهایة ج ۵ ص ۱۸».

۱- إذْخِر، گیاهی خشک و خوشبو. «القاموس المحیط، ریشه ذخر».

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱۸۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۸۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۸۶.

شطرنج و تخته نرد، میسر است.[1]

۱۱) یاسر خادِم از امام رضا علیه السلام نقل کرده که: از ایشان در باره مَیسِر سئوال کردم، حضرت فرمود: ثُفل(ته مانده) از هر چیزی است. حسین گفت: منظور از ثفل، درهم‌ها و چیزهایی غیر از آن است که شرط‌بندها با آن قمار می‌کنند.[2]

۱۲) هشام به نقل از راویان ثقه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به او گفته شد: از شما روایت شده که خمر و میسر و انصاب و أزلام، مردانی هستند؟ حضرت فرمود: خداوند، بندگانش را به آن چه که درک نمی‌کنند، مورد خطاب قرار نمی‌دهد.[3]

۱۳) زمخشری در ربیع الابرار می‌گوید: خداوند باری تعالی در باره خَمْر سه آیه نازل کرد: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ»[4] [در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند] و بعضی از مسلمانان در آن زمان شراب می‌نوشیدند و بعضی نمی‌نوشیدند تا این که مردی شرب خمر کرد و به نماز ایستاد، و شروع کرد به هذیان گفتن، آن گاه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَى»[5] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید] نوشیدن شراب را بسیاری دیگر از مسلمانان انجام دادند، تا این که عمر شرب خمر کرد و استخوان فک شتری را گرفت و سر عبدالرحمن بن عوف را با آن زخمی کرد. پس نشست و شروع کرد به خواندن این شعر اسود بن یَعفر در باره کشته‌های جنگ بدر و بر این کشته‌ها سوگواری می‌کرد: **از میان کنیزکان و باده نوشان بزرگ و کریم، یکی در چاه بدر، فروفتاده است. یکی از بخشایشگران و بزرگواران و صاحبان قدح های بزرگ غذا برای اطعام مردم، در چاه بدر افتاده است.**

**آیا ابن کبشه ما را تهدید می کند که دوباره زنده خواهیم شد؟ پژواک‌ها و جمجمه‌ها چگونه زنده خواهند شد؟**

**آیا نمی‌تواند مرگ را از من دور کند و چون درگذرم و استخوان‌هایم پوسید،** مرا دوباره زنده کند؟

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۸۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۸۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۸۹.
۴- بقره/۲۱۹.
۵- نساء/۴۳.

هان! چه کسی به خداوند رحمان خبر می‌دهد که من ماه رمضان را ترک کرده‌ام؟

به خداوند بگو که مرا از خوردن شراب باز دارد، بگوی به خدا که بازایستاند مرا از خوردن غذا.

پس خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ایشان، شتابناک در حالی که عبای خود را بر زمین می‌کشید و خشمگین بود، بیرون آمد. پس چیزی را که در دستش بود بلند کرد تا او را بزند، وی گفت: پناه می‌برم به خدا از خشم خدا و خشم پیامبرش، پس خداوند باری تعالی نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ» تا این جای آیه که فرمود: «فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ» عمر گفت: ما دست برداشتیم.[1]

۱۴) حسین بن حمدان خَصیبی و حسن بن ابو حسن دیلمی رحمه‌الله (لفظ از دیلمی است) روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر حضرت علی علیه السلام را در یکی از محله های بنی نجّار ملاقات کرد و به او سلام کرد و دست داد و به ایشان گفت: یا اباالحسن! آیا از این که مردم مرا به عنوان خلیفه برگزیدند و حوادثی که روز سقیفه رخ داد و از بیعت کردن کراهت داشتی، چیزی به دل گرفته‌ای؟ به خدا قسم که آن امر از اراده من خارج بود؛ چرا که مسلمانان در باره امری به اجماع رسیدند که نمی‌توانستم که در باره آن با ایشان مخالفت کنم. زیرا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: امت من بر گمراهی و ضلالت، اجماع نمی‌کنند.

حضرت علی علیه السلام به او فرمود: ای ابوبکر! امت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که بعد از او و در زمان او از وی اطاعت کردند و بر راه هدایت او قدم نهادند و با عهدی که با خدا بستند، وفا کردند و چیزی را تبدیل نکرده و تغییر نداده‌اند. ابوبکر به حضرت گفت: به خدا قسم، ای علی! اگر همین اکنون، کسی که من به او اطمینان دارم، شهادت می داد که تو به این امر سزاوارتری، یقیناً خلافت را به تو تسلیم می‌کردم، خواه مردم، راضی و خوشنود باشند یا ناخوشنود و خشمگین.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای ابوبکر! آیا فردی مطمئن‌تر از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شناسی؟ او در چهار مکان از تو و جماعتی که همراه تو بودند، برای من بیعت گرفت که عمر و عثمان نیز در میان آنان بودند: در روز یوم‌الدار و در بیعت رضوان زیر درخت و روزی که در خانه امّ سلمه جلوس

۱- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۵۱.

فرمود و در روز غدیر پس از بازگشت از حجة الوداع. سپس همگی گفتید: شنیدیم و از خدا و فرستاده‌اش اطاعت کردیم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به شما فرمود: خدا و فرستاده‌اش بر شما شاهد هستند. پس همگی گفتید: خدا و فرستاده‌اش بر ما شاهدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمود: بعضی از شما به دیگران شهادت بدهد و کسانی از شما که شاهد و حاضر هستند به کسانی که غائبند، این خبر را برسانند و کسی از شما که شنید، آن که را نشنیده است، باخبر سازد.

سپس گفتید: بله یا رسول الله صلی الله علیه و آله، و همگی‌تان برخاستید و از این که خداوند به ما بزرگی و کرامت، عنایت فرمود، به من و رسول الله صلی الله علیه و آله تبریک گفتید؟ سپس عمر نزدیک شد و بر شانه‌ام زد و در حضور همه شما گفت: بَه به یا ابن ابی طالب، مولای من و مؤمنان شدی! ابوبکر به حضرت علی علیه السلام گفت: مرا به چیزی یادآوری کردی ای ابوالحسن! ای کاش رسول الله صلی الله علیه و آله در این جا شاهد و حاضر بود و از او می شنیدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا و فرستاده‌اش بر تو شاهدند، ای ابوبکر! اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده ببینی، به تو می‌گوید که تو به من ظلم کرده‌ای و حقّی که خدا و فرستاده‌اش برای من قرار داده‌اند و نه تو و نه هیچ مسلمانی در آن حقی ندارید، گرفته‌ای، آیا خلافت را به من تسلیم می کنی و خود را از آن عزل می کنی؟

ابوبکر گفت: ای اباالحسن! آیا این امر منوط به آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش زنده ببینم و او به من چنین بگوید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بله، ای ابوبکر! ابوبکر گفت: اگر این که می گویی حقّ است، رسول الله را بر من نمایان کن. امیرالمؤمنین خطاب به او فرمود: آیا خدا و رسول خدا بر تو شاهدند که به آن چه که گفتی، وفا می‌کنی؟ ابوبکر گفت: بله. امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر زد و فرمود: با من به طرف مسجد قبا بیا.

هنگامی که وارد شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام پیش افتاد. ابتدا امیرالمؤمنین و پشت سر او ابوبکر وارد مسجد شدند. ناگهان رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند که در قبله مسجد نشسته بود. هنگامی که ابوبکر ایشان را دید، چون فردی بیهوش با صورت بر زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله او را نِدا داد: ای

گمراه شده فریفته! سرت را بالا بگیر.

پس ابوبکر سرش را بلند کرد و گفت: لبیک ای فرستاده خدا! آیا پس از مرگ، حیاتی است؟ پس حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ابوبکر، همان کسی که آدمیان را زنده کرد، بی گمان، مردگان را نیز زنده می‌کند، چرا که او بر همه چیز تواناست. فرمود: پس ابوبکر ساکت شد و چشمانش به طرف رسول الله صلی الله علیه و آله خیره ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ای ابوبکر! آیا آن چه را که با خدا و فرستاده‌اش در باره علی در آن مواضع چهارگانه برای علی عهد کرده بودی، فراموش کردی؟ ابوبکر جواب داد: یا رسول الله! فراموش نکردم. پیامبر به او فرمود. پس تو را چه شده است که امروز از علی، دلیل می طلبی و به یادت می‌آورد و می‌گویی: فراموش کردم؟!

آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله آن چه را که بین او و بین علی ابن ابی طالب علیه السلام اتفاق افتاده بود تا آخر برای ابوبکر بازگو کرد، بی آن که کلمه‌ای از آن کم کند و یا آن که کلمه‌ای بر آن بیفزاید. سپس ابوبکر گفت: آیا برای من توبه‌ای هست؟ و اگر امر خلافت را به علی تسلیم کنم، آیا خداوند مرا می‌بخشد؟ فرمود: بله ای ابوبکر! و اگر تو به آن وفا کنی، من نیز نزد خدا ضامن تو هستم.

گفت: و رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آن دو ناپدید شد. پس ابوبکر به عبای علی علیه السلام چنگ آویخت و گفت: ای علی! با من به سوی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله بیا تا از منبر بالا بروم و آن چه را که در باره رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم و مشاهده کردم و آن چه را که خطاب به من فرمود و من به ایشان گفتم و آن چه که مرا به آن فرمان داد، برای مردم بازگو کنم و خودم را از امر خلافت عزل کنم و آن را تسلیم تو کنم. سپس امیرالمؤمنین خطاب به او فرمود: من همراه تو هستم، اگر شیطانت تو را ترک کند. ابوبکر گفت: اگر مرا ترک نکرد، من او را ترک می‌کنم و از او سرپیچی می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از او اطاعت می‌کنی و سرپیچی نخواهی کرد. همه آن چه را که دیدی فقط برای اتمام حجت بر تو بود. سپس دستش را گرفت و هر دو از مسجد قبا به سوی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله رفتند و ابوبکر به خود می‌لرزید و رنگ رخساره‌اش عوض می‌شد در حالی که مردم به او نگاه می‌کردند و نمی‌دانستند که علت آن چیست، تا این که عمر بن خطّاب او را دید و به او گفت: ای خلیفه رسول

الله! تو را چه شده و به کجا شتاب می‌کنی؟

ابوبکر گفت: رهایم کن، ای عمر! به خدا قسم، حرفی از تو نمی‌شنوم. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول الله! به کجا می‌روی؟ ابوبکر به او گفت: می‌خواهم به مسجد و منبر بروم. عمر گفت: اکنون هنگام نماز و منبر نیست. ابوبکر گفت: رهایم کن، مرا به کلام تو نیازی نیست.

عمر گفت: ای خلیفه رسول الله! آیا قبل از این که به مسجد بروی، قصد منزل را نداری تا این که وضویی به کمال بگیری؟ ابوبکر گفت: بلی. سپس ابوبکر رو به علی علیه السلام کرد و به او گفت: ای اباالحسن! کنار منبر می‌نشینی تا این که من به نزد تو بازگردم. امیرالمؤمنین علیه السلام تبسّمی کرد و فرمود: ای ابوبکر! گفتم که شیطانت تو را رها نمی‌کند، مگر آن که تو را هلاک کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و کنار منبر نشست و ابوبکر که عمر همراه او بود وارد منزل شد. عمر گفت: ای خلیفه رسول الله! چرا مرا از ماجرا با خبر نمی‌کنی و با من از مصیبتی که علی علیه السلام برایت ساخته، سخن نمی‌گویی؟ ابوبکر گفت: وای بر تو ای عمر! رسول الله صلی الله علیه و آله پس از رحلتش، زنده بازگشت و مرا در مورد ظلمی که به علی کردم، مورد خطاب قرار داد و از من خواست که حق او را به وی بازگردانم و خودم را از امر خلافت عزل کنم. عمر به او گفت: حکایت خویش را از اول تا آخر برایم بازگو کن. ابوبکر به او گفت: وای بر تو ای عمر! به خدا قسم، علی به من گفت که تو رهایم نمی‌کنی تا از این ستم و بی‌عدالتی خارج شوم و همانا تو شیطان مَنی، پس مرا رهایم کن.

عمر همچنان با او نشسته بود تا این که ابوبکر همه داستان را از اول تا آخر برایش گفت. عمر به ابوبکر گفت: تو را به خدا، ابوبکر. آیا شعرت را در اول ماه رمضان فراموش کردی، ماهی که خداوند، روزه گرفتن در آن ماه را بر ما واجب کرد؟ آن گاه که حذیفة بن یمان و سهل بن حُنیف و نعمان ازدی و خُزیمة بن ثابت در روز جمعه به خانه‌ات آمده بودند تا دینی را که بر تو بود، از تو طلب کنند. هنگامی که به در خانه رسیدند، شنیدند که تو در خانه، همهمه‌ای به راه انداخته‌ای، پس پشت در ایستادند و از تو اذن دخول نخواستند. سپس شنیدند که ام‌بکر، همسرت تو را می‌خواند و به تو می‌گوید: گرمای خورشید به مغزت آسیب رسانده است، به داخل خانه بیا و از دَر فاصله بگیر تا کسی از اصحاب محمّد صلی الله

علیه و آله صدای تو را نشنود که اگر بشنوند، خونت را مباح می‌کنند. تو می‌دانی که کسی را که در ماه رمضان، بی آن که در سفر باشد یا به خاطر بیماری، معذور باشد، بر خلاف دستور خدا و رسولش، افطار کند، محمّد صلی الله علیه و آله او را مهدور الدم می‌کند و خونش را می‌ریزد. به همسرت گفتی: باقی مانده غذای شب گذشته ام را بیاور، ای بی‌مادر! و جام را پر از باده کن. حذیفة و کسانی که به همراه او بودند سخنان شما را می‌شنیدند، در حالی که همسرت ظرف بزرگی را که در آن غذای باقی مانده از شب و جامی که لبریز از خمر بود را آورد و تو از آن ظرف بزرگ خوردی و خمر را نوشیدی و حال آن که روز روشن بود. تو این ابیات را برای همسرت خواندی:

مرا رها کن ای ام بکر و بگذار صبوحی بزنم، چرا که مرگ در جستجوی هشام است.

و بر برادرت چنگ زد که مردی سرسخت و میخواره بود.

ابن کبشه گوید که ما در روز قیامت زنده می‌شویم؛ تکه‌های جسد و جمجمه ها چگونه زنده خواهد شد؟

آن چه او می‌گوید، باطل است و افترا؛ کلامی است با ظاهری آراسته و از درون تهی.

هان! کیست که به خدای رحمان بگوید که من ماه رمضان را ترک گفته‌ام.

و رها کرده‌ام اسطوره های کلام را که محمد صلی الله علیه و آله به ما وحی کرده است.

به خدا بگو که مرا باز دارد از نوشیدن شراب و بازایستانَدَم از خوردن غذا.

ولی خداوند گروهی الاغ را یافت و بر آنان افساری زد و آنان در افسار خویش، بی راه و سرگردانند.

هنگامی که حذَیفة و کسانی که همراه او بودند، شنیدند که محمد را هجو می‌کنی، به خانه‌ات هجوم آوردند و تو را در حالی که کاسه‌ای از خمر در دست داشتی و از آن می‌نوشیدی، یافتند. و گفتند: ای دشمن خدا! تو را چه می‌شود که با خداوند و فرستاده‌اش مخالفت کردی؟ آن گاه، تو را با همان وضع به محل اجتماع مردم، به مقابل دَر خانه رسول الله بردند و داستان تو را برای او بازگو کردند و شعرت را تکرار کردند. پس من نزدیکت شدم و طرف تو آمدم و در میان آن هیاهو

به تو گفتم: بگو من این باده را شب خوردم و مست شدم و عقلم زائل شد و این کارها را که کرده‌ام، بدون آگاهی بوده است، امید است که مشمول مجازات حدّ نشوی. سپس محمد صلی الله علیه و آله آمد و تو را نگریست و فرمود: او را بیدار کنید.

آن گاه من گفتم: ای رسول الله! او را مست و لا یعقل یافتیم، عقلش زائل شده است. سپس فرمود: وای بر شما! باده، عقل را زائل کند. شما می‌دانید که باده به شما چنین می کند، با این وجود آن را می‌نوشید؟

سپس گفتم: بله، ای رسول الله! امرؤ القیس نیز در باره آن چنین گفته است:

گناه (کنایه از باده) نوشیدم و عقلم بر باد رفت. باده با عقل‌ها چنین می‌کند.

پس محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: او را تا زمان بازگشتن عقلش و هوشیاری‌اش مهلت دهید.

به تو مهلت دادند تا آن که تو به آنان چنین نمودی که به حالت هوشیاری برگشته‌ای. پس محمد صلی الله علیه و آله از تو پرسید و تو همان گونه که به تو یاد داده بودم بگویی که هنگام شب، شرب خمر کرده‌ای، پاسخ گفتی. پس امروز، تو را چه شده است که محمّد و آن چه را آورده، تصدیق می‌کنی؛ در حالی که او نزد ما جادوگری دروغگو محسوب می‌شد؟! ابوبکر گفت: وای بر تو ای ابوحَفْص! در آن چه برایم تعریف کردی، هیچ تردیدی ندارم. پس به سوی علی ابن ابی طالب علیه السلام برو و او را از فراز رفتن من بر منبر، منصرف کن. حسن دیلمی گفت: عمر به سوی علی علیه السلام رفت که به گوشه منبر نشسته بود. پس گفت: ای علی! چه شده که به دنبال خلافت افتاده‌ای؟ به خدا ای علی! اگر بخواهی به آن چه اراده کرده‌ای برسی، باید پای بر خار مغیلان نهی و از مصائب بسیار عبور کنی. امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی کرد به طوری که دندان‌هایش آشکار شد و پس فرمود: وای بر تو، ای عمر! اگر خلافت به تو برسد و وای بر مردم، به خاطر مصیبت وجود تو. عمر گفت: این مژده من است ای ابن ابی طالب! گمانم را به باور رساندی و سخن تو حق است. امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی خانه‌اش راهی شد.[1]

۱۵) ابن شهر آشوب به نقل از قطّان (در تفسیرش)، از عمرو بن حُمران، از

۱ – الهد الکبری، ص ۱۰۲، إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۵.

سعید، از قتاده، از حسن بصری روایت کرد که: علی علیه السلام و عثمان بن مظعون و ابوطلحه و ابوعبیده و معاذ بن جبل و سهل بن بیضاء و ابودجانة انصاری در منزل سعد بن ابی وقاص جمع شدند و چیزی خوردند. پس از آن، مقداری شراب برای آنها آورد. علی علیه السلام از جایش برخاست تا آنها را ترک گوید. عثمان، علت آن را جویا شد و علی علیه السلام فرمود: خداوند، خمر را لعنت کرده است. به خدا قسم، چیزی را که باعث شود عقلم زائل شود و مردم با دیدنم به من بخندند و دخترم را به ازدواج کسی در بیاورم که نمی‌شناسم، نخواهم نوشید. پس آنها را ترک کرد و به مسجد رفت. و آن گاه، جبرئیل این آیه را نازل کرد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی کسانی که در منزل سعد جمع شده بودند «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ» تا آخر آیه و علی علیه السلام فرمود: خدا نابودش کند باده را، ای رسول الله! به خدا سوگند، حتی زمانی که کوچک بودم، به این مطلب آگاهی داشتم.

حسن دیلمی گفت: به خدای یگانه قسم، علی علیه السلام حتی قبل از این که حکم تحریم شراب بیاید، هرگز آن را ننوشید.[1]





«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوا وَّآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)»

[و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و (از گناهان) برحذر باشید. پس اگر روی گرداندید، بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن (پیام) آشکار است * بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آن چه (قبلا) خورده‌اند، نیست؛ در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد]

۱) علی بن ابراهیم: می‌فرماید: از فرمان خدا سرپیچی نکنید و به سوی شهوانیّات مانند خَمر و قُمار نروید «فَإِن تَوَلَّيْتُمْ» می‌گوید: سرپیچی کردید «فَاعْلَمُوا

---

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۸.

أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ» چرا که رسول صلی الله علیه و آله ابلاغ نمود و بیان کرد، پس باز ایستید.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: قومی بودند که با شرب خُمر و لهو و لعب، شب زنده داری می‌کردند و شب را به مسخره بازی می‌گذراندند و در حالی که این چنین بودند، در همان شب، به هیئت میمون و خوک درآمدند، و این سخن خداوند است: «وَاحْذَرُواْ» از این که دشمنی کنید، همچنان که اصحاب السبت (قوم یهود) دشمنی کردند و خداوند به آنان مهلت داد تا ثروتمند شدند و گفتند: روز شنبه برای ما حلال است در حالی که برای گذشتگان ما حرام بود و اگر روز شنبه را حلال می‌کردند، مجازات می‌شدند؛ ولی برای ما حرام نیست و ما با آن که آن را حلال کردیم، اموالمان زیاد شده و سلامتی ما حاصل است. خداوند شبانگاهان آنان را مجازات نمود در حالی که آنان غافل بودند و این سخن خداوند است: «وَاحْذَرُواْ» از آن چه که بر عصیان کنندگان و تعدّی کنندگان، نازل شده است. سپس هنگامی که فرمان حرام دانستن خمر و قُمار نازل شد و تحریم این دو امر شدّت گرفت، گروهی از مهاجرین و انصار گفتند: ای رسول الله! یاران ما کشته شدند در حالی که آنها نیز می‌نوشیدند و خداوند، آن را پلید نامید و آن را جزء اعمال شیطانی قرار داد. تو نیز سخنان بسیاری فرمودی. آیا یاران ما بعد از این که مُردند، از انجام این عمل ضرری متحمل می‌شوند؟ سپس خداوند، این آیه را نازل کرد: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ» تا آخر آیه. این برای کسی است که قبل از تحریم خَمْر، مرده یا کشته شده است و منظور از جناح همان گناهی است که شخص پس از تحریم خمر اقدام به نوشیدن آن کند.[1]

۲) شیخ مفید با سند خود از یونس، از عبدالله بن سنان نقل می‌کند: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: حدّ خَمر، شامل کسی می‌شود که چه کم و چه زیاد، از آن بنوشد. پس فرمود: عمر، قدامة بن مطعون را آورد، در حالی که شرب خمر کرده بود و علیه او اقامه دلیل شد، عمر از علی علیه السلام در باره او سئوال کرد و حضرت دستور داد که او را هشتاد ضربه بزنند. قدامه گفت: ای امیرالمؤمنین! مجازات حدّ برای من نیست، چرا که من از اهل این آیه هستم: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ».

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

گفت: علی علیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی، چرا که غذای اهل این آیه حلال است و فقط آن چه را که خداوند بر ایشان حلال کرده را می‌خورند و می‌نوشند. پس حضرت فرمود: اگر کسی که شرب خمر کرده است، آن قدر نوشید که نفهمید چه چیز را می‌خورد و می‌نوشد، او را هشتاد ضربه شلّاق بزنید.[1]

۳) عیاشی به نقل از عبدالله بن سنان، او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عمر بن خطّاب، قدامة بن مظعون را آورد که شرب خمر کرده بود، سپس علیه او اقامه دلیل شد. عمر از علی علیه السلام در باره او سئوال کرد. حضرت به او دستور داد، هشتاد ضربه تازیانه‌اش بزنند. قدامة گفت: مجازات حدّ و تازیانه برای من نیست؛ چرا که من از اهل این آیه هستم «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ» این آیه را تا آخرش خواند. پس علی علیه السلام به او فرمود: اشتباه کردی. تو از اهل این آیه نیستی؛ چرا که طعام اهل این آیه حلال است و فقط آن چه که برایشان حلال است را می‌خورند و می‌نوشند. از ابن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام با این جمله روایت شده است: فقط آن چه را می‌خورند و می‌نوشند که خداوند برایشان حلال کرد. پس فرمود: اگر کسی شرب خمر کرده است و آن قدر نوشید که نفهمید چه چیز را می‌خورد و می‌نوشد، او را هشتاد ضربه شلّاق بزنید.[2]

۴) ابو ربیع به نقل از امام جعفر علیه السلام در مورد خَمر و نبیذ روایت کرده که فرمود: نبیذ به منزله خَمْر نیست. خداوند، خمر را چه زیاد و چه کم، حرام کرده است، همان گونه که میته و خون و گوشت خوک را حرام کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله نوشیدن هر مُسْکِری را حرام کرد. بی‌تردید آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرده، چیزی است که خداوند آن را حرام کرده است.

گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله در باره خمر چگونه مجازات می‌کرد؟ حضرت فرمود: با کفش می‌زد و تعداد آن را کم و زیاد می‌کرد، پس از آن نیز مردم تعداد آن را کم و زیاد می‌کردند و برای آن حدود معینی نبود تا این که علی ابن ابی طالب علیه السلام برای مجازات شرب خمر، هشتاد ضربه شلاق تعیین کرد. زمانی که قدامة بن مظعون را زد، قدامه به حضرت گفت: مجازات حدّ و تازیانه برای من

---

۱- تهذیب، ج ۱۰،ص ۹۳، ح ۳۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۹۰.

نیست؛ چرا که من از اهل این آیه هستم: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ» حضرت خطاب به او فرمود: اشتباه کردی، تو از آنها نیستی؛ چرا که آنها حرام را نمی‌نوشیدند. سپس حضرت فرمود: شارب خمر کسی است که مست شود، آن قدر که نفهمد چه می‌گوید و چه کار می‌کند، رسول الله صلی الله علیه و آله اگر با چنین شخصی مواجه می‌شد، او را حدّ می‌زد. برای بار دوم نیز حدّ می‌زد و اگر بار سوم اتفاق می‌افتاد، گردنش را می‌زد. گفتم: اگر کسی نبیذ مُسکِری را نوشیده و از آن مست شده باشد، در مورد آن چگونه حکم می‌شود؟ فرمود: هشتاد ضربه شلّاق زده می‌شود و اگر برای بار سوم گرفته شد، مانند کسی که شرب خمر کرده باشد، کشته می‌شود. گفتم اگر شارب خمر، نبیذ مسکری بیابد و از آن مست شود، آیا هشتاد ضربه شلّاق زده می‌شود؟ فرمود: نه نه، کمتر از این. هر چه مست کند، حرام است چه زیاد و چه کم.[1]



**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴)﴾**

**[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد، خواهد آزمود تا معلوم دارد چه کسی در نهان از او می‌ترسد. پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای او عذابی دردناک خواهد بود]**

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی و ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» فرمود: در روز عمره حدیبیّه، حیوانات وحشی در نزدیکی رسول الله صلّی الله علیه و آله جمع شدند، به طوری که در دسترس دست‌ها و نیرهای آنان قرار گرفتند.[2]

۲) همچنین او به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمَیر، از حمّاد، از حلبیّ روایت کرده که گفت: از امام جعفر علیه السلام در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۱۹۱.
۲- کافی، ج ۴، ص ۳۹۶، ح ۱.

اللّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» پرسیدم. فرمود: صید در هر مکانی یافت می شد و نزد آنها جمع شدند. تا این که به آنها نزدیک شوند و خداوند بدان وسیله آنها را بیازماید.[1]

۳) همچنین او از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد در حدیثی مرفوع نقل کرده است که ایشان در باره آیه: «تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» فرمود: آن چه که دست‌ها به آن می‌رسد، تخم مرغ‌ها و جوجه‌ها است و آن چه که نیزه‌ها به آن می‌رسند، چیزهایی است که دست‌ها بدان نمی‌رسند.[2]

۴) شیخ مفید با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی‌عمیر از حمّاد، از حلبیّ نقل کرده که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» پرسیدم. فرمود: صید از هر طرف بر آنها جمع شدند تا آن جا که به آنها نزدیک شدند تا خداوند به وسیله آن، آنها را بیازماید.[3]

۵) همچنین او با سند خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر شخص مُحْرِمی تخم مرغی را پایمال کند و آن را بشکند، بر او واجب است پولش را بپردازد و همه این را باید در مکه و مِنا صدقه بدهد و این سخن خداوند است: «تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ».[4]

۶) عیاشی به نقل از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مرد مُحْرِمی، کبوتری را بکشد، باید گوسفند قربانی کند و اگر جوجه‌ای را کُشت، باید شتر قربانی کند و اگر تخم مرغی را شکست، باید یک درهم بپردازد و باید آن را در مکّه و مِنا صدقه بدهد و این معنای سخن خداوند در قرآن است که می فرماید: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ» منظور، تخم و جوجه، «رِمَاحُكُمْ» منظور، مادران آنها که بزرگ هستند، می‌باشد.[5]

۷) سماعه به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۹۶، ح ۲.
۲- کافی، ج ۴، ص ۳۹۷، ح ۴.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۳۰۰، ح ۱۰۲۲.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۱۲۰۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۲.

اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ» روایت می‌کند که فرمود: خداوند آنها را با حیوانات وحشی آزمایش کرد، که از هر طرف به سوی ایشان سرازیر شدند.[1]

۸) معاویه بن عمار به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ» روایت می‌کند که فرمود: در حج عمره حدیبیه، حیوانات وحشی در نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند تا آن جا که در دسترس و تیر رس آنها بود، تا خداوند بدان وسیله آنها را بیازماید.[2]

۹) و در روایتی از حلبی به نقل از امام جعفر علیه السلام آمده که فرمود: صیدها از هر طرف بر آنها جمع شدند تا آن جا که به آنها نزدیک شدند و در دسترس و تیررَس آنها بودند، تا این که بدان وسیله آنها را بیازماید.[3]

۱۰) علیّ بن ابراهیم: فرمود: این آیه در غزوه حدیبیه نازل شد. خداوند برای آنها صیدها را فراهم کرد و حیوانات در میان جهاز شترانشان قرار می گرفتند تا این که خداوند آنها را بیازماید؛ یعنی امتحانشان کند و این معنای سخن خداوند است: «لِيَعلَمَ اللَّهُ مَن يَخافُهُ بِالْغَيْبِ» که قبل از آن آمده بود. ولی خداوند عز و جل احدی را عذاب نمی‌کند، مگر این که حجّتی پس از آشکار کردن آن فعل باشد.[4]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که محرمید، شکار را مکشید و هر کس از شما عمدا آن را بکشد، باید نظیر آن چه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد که (نظیر بودن) آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۵.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۹.

قربانی به کعبه برسد یا به کفاره (آن) مستمندان را خوراک بدهد یا معادلش روزه بگیرد تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خداوند از آن چه در گذشته واقع شده، عفو کرده است؛ ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است]

۱) شیخ مفید در تهذیب با سند حود از حسین بن سعید، از ابن فضیل، از ابو صباح نقل کرد: از امام جعفر علیه السلام در باره صید در این آیه پرسیدم: «وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَم» حضرت فرمود: با کشتن آهو، یک گوسفند قربانی کند و با کشتن گورخر، یک گاو قربانی کند و با کشتن شترمرغ، یک شتر قربانی کند.[1]

۲) همچنین او با سند خود از حسین بن سعید، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَم» فرمود: با کشتن شترمرغ، یک شتر و با کشتن گورخر، یک گاو و با کشتن آهو، یک گوسفند و با کشتن گاو ، یک گاو قربانی کند.[2]

۳) همچنین او با سند خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از علاء، از محمد بن مسلم به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره این آیه: «أَو عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» پرسیدم. فرمود: عدل یعنی این که به اندازه پول قربانی، صدقه بدهد و اگر چیزی نداشت، باید به اندازه آن روزه بگیرد؛ به اندازه اطعام کردن هر مِسکینی، باید یک روز روزه بگیرد.[3]

۴) و همچنین او با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از معاویة بن عمار نقل کرده که: از امام جعفرصادق علیه السلام پرسیدم: اگر مُحرِمی صیدی را شکار کند، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: بر او واجب است که کفاره‌اش را بپردازد.

گفتم: و اگر او دوباره این کار را کرد؟ فرمود: در هر بار انجام آن عمل، بر او کفّاره واجب است.[4]

۵) و شیخ طوسی گفت: حسین بن سعید به نقل از شخصی، از ابی عمیر، از

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۳۴۱، ح ۱۱۸۰.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۳۴۱، ح ۱۱۸۱.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۱۱۸۴.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲۹۶.

حمّاد، از حلبیّ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: شخص مُحْرِم اگر صیدی را کشت، بر او واجب است، کفاره‌اش را بپردازد و یا یک صید را به مسکینی صدقه دهد و اگر دوباره بازگشت و صید را کشت، بر او جزایی نیست، چرا که خداوند از او انتقام می‌گیرد و این انتقام در آخرت است.[1] این قول با گفته ما منافاتی ندارد؛ چرا که اساس آن بر عمد است. چرا که اگر کسی عمداً صیدی را شکار کند، بر او یک بار کفّاره، واجب است و اگر فراموش کرده بود، به ازای هر بار شکار کردن، باید کفاره‌اش را بپردازد. دلیل آن روایتی است که ذکر کرده است.

۶) یعقوب بن یزید از ابن ابوعمیر، از بعضی یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر شخص مُحرمی صیدی را اشتباهاً شکار کرد، پس بر او واجب است که کفاره‌اش را بپردازد، اگر برای بار دوم اشتباهاً شکار کند، بر او واجب است کفاره‌اش را بپردازد، و اگر از روی عمد شکار بکند نیز کفاره بر او واجب است و اگر برای بار دوم از روی عمد شکار کند، او از آن دسته‌ای می‌شود که خداوند از او انتقام می‌گیرد و بر او هیچ کفاره‌ای نیست.[2]

۷) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حلبیّ به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره مُحرمی که پرنده‌ای را شکار می‌کند، فرمود: در هر چیزی که شکار کند، واجب است که کفاره‌اش را بپردازد.[3]

۸) همچنین از محمد بن یعقوب، از پدرش، از ابن ابو عمَیر، از حمّاد، از حلبیّ به نقل از امام جعفر علیه السلام در باره مُحرمی که صیدی را شکار می‌کند روایت می‌کند که فرمود: بر او کفّاره واجب است. گفتم: اگر یک بار دیگر شکار کند، چطور؟ حضرت فرمود: اگر بار دیگر شکار کند، بر او کفّاره واجب نیست. او از آن دسته‌ای است که خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: «وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ».[4]

۹) ابن ابی عمیر از بعضی یارانش روایت کرده است که: اگر شخص مُحرمی صیدی را به اشتباه، شکار کرد تا هر وقت اشتباه کند، کفّاره آن چه که شکار کرده،



۱- تهذیب، ج ۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲۹۷.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲۹۸.
۳- کافی، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۱.
۴- کافی، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۲.

بر او واجب است و اگر از روی عمد نیز شکار کند بر او کفاره‌اش واجب است. گفتم: اگر بار دیگر شکار کرد؟ فرمود: اگر بار دیگری شکار کرد، بر او کفّاره نیست، چرا که او از آن کسانی است که خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: «وَمَنْ عادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ».[1]

۱۰) همچنین ابن ابو عمیر از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یارانش، از ابی جمیله، از زَیْد شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «و من عاد فینتقم الله منه» فرمود: روزی مردی در حالی که مُحرم بود، روباهی را شکار کرد و صورت حیوان را به سوی آتش نزدیک نمود و روباه، شروع به فریاد کشیدن کرد. از مخرجش مدفوع خارج شد و یارانش او را از کاری که می‌کرد، نهی کردند. پس از آن رهایش کرد و آن گاه به خواب رفت. وقتی که در خواب بود ، ماری به داخل دهانش رفت و او را رها نکرد تا آن که از مَخرجش مدفوع دفع شد؛ همان گونه که با روباه چنین کرده بود. آن گاه مار او را رها کرد.[2]

۱۱) همچنین او از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که: از ایشان در باره این آیه «ذَوَا عدلٍ مِّنكُمْ» پرسیدم، حضرت فرمود: منظور از عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام پس از اوست. سپس فرمود: این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده‌اند.[3]

۱۲) همچنین او به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زُراره روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنكُمْ» پرسیدم، فرمود: منظور از عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام پس از اوست. سپس فرمود: این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده‌اند.[4]

۱۳) همچنین او با سند خود از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که: نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردم: «ذَوَا عدلٍ

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۳.
۲- کافی، ج ۴، ص ۳۹۷، ح ۶.
۳- کافی، ج ۴، ص ۳۹۶، ح ۳.
۴- کافی، ج ۴، ص ۳۹۷، ح ۵.

مِّنكُمْ»، پس فرمود: «ذَوَا عدلٍ مِّنكُمْ» این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده‌اند.[1]

۱۴) شیخ با سند خود از محمّد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین ابن ابی خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حمّاد بن عثمان، از زُراره، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنکُمْ» روایت کرده است که فرمود: عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست که به آن حکم می‌دهند. پس او ذو عدل (عادل) است و هنگامی فهمیدی خدا توسط فرستاده‌اش و یا امام پس از او، چه حکم کرده است، تو را کفایت می‌کند و در باره آن چیزی نپرس.[2]

۱۵) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زُهْری، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزه کفاره صید واجب است؛ خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَو عدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» آیا می‌دانی که عدل آن به روزه گرفتن چگونه است، ای زُهْری؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: صید، قیمت گذاری می‌شود؛ سپس قیمت آن با قیمت گندم، برابر می‌گردد و آن گندم صاع به صاع پیمانه می‌شود و برای هر نیم صاع، یک روز روزه می‌گیرد.[3]

۱۶) همچنین او، از عده‌ای از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از یکی از دوستانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که در احرامش، بر او قربانی واجب شود، بر اوست که هرطور که خواست آن را سر ببرد، مگر کفاره صید، همان گونه که خداوند فرمود: «هَدْیًا بَالِغَ الْکَعْبَةِ».[4]

۱۷) همچنین او از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضّال از ابن بکیر، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «أَو عدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» فرمود: قیمت این قربانی را به غذا برآورد کند. پس برای هر یک مُدّ، یک روز روزه بگیرد. اگر تعداد مدّها بیش از دو ماه شد، پس بر او واجب نیست که

---

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۰۵، ح ۲۴۷.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۳۱۴، ح ۸۶۷.
۳- کافی، ج ۴، ص ۸۴، ح ۱.
۴- کافی، ج ۴، ص ۳۸۴، ح ۲.

بیش از آن روزه بگیرد.[1]

۱۸) عیاشی به نقل از زُراره، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «لاَ تَقْتُلُواْ الصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» روایت کرده است که فرمود: هر کس شترمرغی را بکشد، باید یک شتر را قربانی کند و هر کس الاغ یا شبیه آن را بکشد، باید یک گاو را قربانی کند و هر کس آهویی را بکشد، باید گوسفندی را قربانی کند و به کعبه برساند. بر او حقّی واجب است که اگر در حجّ و در مِنا بود، زمانی که مردم قربانی می‌کنند، ذبح کند و اگر در عمره بود، در مکّه ذبح کند و اگر خواست آن جا را ترک کند تا آن را بخرد، پس از این که بازگشت، آن را سر ببرد؛ این می‌تواند جایگزین آن شود.[2]

۱۹) ابو صباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه خداوند: «وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» روایت کرده است که فرمود: با کشتن یک آهو، یک گوسفند و با کشتن کبوتر و مانند آن یا جوجه‌ها، به تعداد آن بره قربانی کند و با کشتن گورخر و شتر مرغ باید شتر قربانی کند.[3]

۲۰) ایوب بن نوح روایت کرده که با کشتن شترمرغ یک شتر و با کشتن گاو، یک گاو قربانی کند.[4]

۲۱) در روایتی از حریز به نقل از زُراره آمده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» پرسیدم، حضرت فرمود: عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست. پس فرمود: و این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده‌اند.[5]

۲۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» فرمود: منظورش فقط یک مرد و آن هم امام علیه السلام است.[6]

۲۳) ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۸۶، ح ۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۹۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱۹۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۱۹۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱۹۹.

المؤمنین علیه السلام در مورد دیه‌هایی مثل جراحت‌ها و زخم‌های شدید فرمود: منظور از «یحکُم به ذَوا عدلٍ منکُمْ» امام است.[1]

۲۴) زُراره نقل کرده که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنکُمْ» می‌فرماید: منظور از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست، پس اگر امام به آن حکم کرد، تو را کفایت می‌کند.[2]

۲۵) زهریّ به نقل از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزه کفاره این نوع صید واجب است، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّداً فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَو عدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» ای زهری! آیا می‌دانی چگونه معادل آن روزه است؟

گفتم: نمی‌دانم. فرمود: صید، قیمت‌گذاری می‌شود. سپس قیمت آن با گندم برابر می‌شود. سپس آن گندم، صاع به صاع پیمانه می‌شود و شخص برای هر نصف صاع، یک روز، روزه می‌گیرد.[3]

۲۶) از داود بن سُرحان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کسی حیوانی را در حال احرام بکُشد، بر او واجب است قربانی‌ای مانند آن انجام دهد، و اگر گورخر بود، به جای آن گاو مادّه و اگر آهو بود، به جای آن گوسفندی بکشد که به آن از میان شما صاحب عدالتی حکم کند و فرمود: عدل او در این است که حکمی را که به نظرش می‌رسد، بکند یا آن که حکم به روزه کند؛ خداوند می‌فرماید: «هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَةِ» و روزه گرفتن برای کسی است که چیزی نداشته باشد که کفاره قربانی را بپردازد. پس سه روز روزه بگیرد؛ البته یک روز قبل از یوم التّرویه، و یوم الترویه، همان روز عرفه است.[4]

۲۷) عبدالله بن سنان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: از ایشان در باره این سخن خدا در مورد شخص مُحرمی که عمداً حیوانی را صید کند، «فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَو عدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» پرسیدم. حضرت فرمود: به کفّاره‌ای که

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۲۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۲۰۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۲۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۳.

باید بپردازد، نگاه می‌کنیم: یا آن را به عنوان قربانی پرداخت می‌کند و یا بـه انـدازه قیمت آن غذا خریده و فقرا را اطعام کند و به هر مسکینی یک مدّ بدهد و یا این که نگاه کند که تعداد فقرا به چند نفر می‌رسد و برای هر فقیری یک روز روزه بگیرد.[1]

۲۸) محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام در بـاره «أَو عَـدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» نقل کرده که فرمود: معادل کفاره قربانی آن چیزی است که باید آن را صدقه بدهد و اگر چیزی برای صدقه دادن نداشـت، بـه انـدازه مُـدّهای آن مقـدار طعامی که باید به فقرا بدهد، یک روز روزه بگیرد.[2]

۲۹) عبدالله بکیر از یکی از یارانش از امام جعفر صادق علیه السـلام در بـاره آیه: «أَو عدلُ ذَلِکَ صِیَامًا» روایت کرده که فرمود: قیمت این قربانی، مقدار طعام را مشخص می‌کند. پس اگر بخواهد روزه بگیرد، به ازای هر یک مـدّ، یـک روز بایـد روزه بگیرد، اگر تعداد مُدّها بیش از دو ماه شود، بیشتر از آن بر او واجب نیست.[3]

۳۰) محمد بن مسلم از یکی از دو بزرگوار علیه السلام روایـت کـرده کـه در مورد آیه: «وَمَنْ عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ» از ایشان پرسیدم. فرمود: مردی که مُحْرِم بود، روباهی را شکار کرد و آتشی را جلوی صورت روباه قرار داد و شغال فریاد مـی‌زد و از مخرجش مدفوع دفع می‌کرد و یارانش او را از این کار منع می‌کردند و وی آن را رها کرد. هنگامی که در خواب بود، ماری آمد و وارد مقعدش شد به طوری کـه او مانند آن روباه، مدفوع دفع می‌کرد. سپس مار بیرون آمد و مرد راحت شد[4] و در روایت دیگر: پس از آن، مار وی را رها کرد.

۳۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده کـه فرمـود: انسـان محـرم وقتی که شکاری را در «حلّ» می‌کُشد، مجازات بر او واجب می‌شود. وی بایـد آن شکار را به فقیری ببخشد. پس اگر دوباره تکرار کـرد و شـکاری را کشـت، بـر او مجازات نیست؛ بلکه خداوند، خودش از او انتقام می‌گیرد.[5]

۳۲) در روایتی دیگر از حلبی در باره مُحرمی که شـکاری را کشـته اسـت از امام صادق علیه السلام نقل شده است: بر او کفاره‌ای است. پس اگر دوبـاره تکـرار

---

۱- تفسی عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۰۸.

کند مصداق آیه «فَيَنتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ» خواهد بود و بر او کفاره‌ای نیست.[1]

**أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶).**

**[صید دریا و مأکولات آن برای شما حلال شده است تا برای شما و مسافران بهره‌ای باشد و(لی) صید بیابان مادام که محرم می‌باشید، بر شما حرام گردیده است و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید، پروا دارید]**

۱) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدر او، از حمّاد، از حریز، از شخصی که برایش روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مُحرم، ماهی را صید کند و آن را به صورت شور و تازه استفاده کند و نیز آن را توشه قرار دهد، اشکالی وجود ندارد.

و خداوند فرمود: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ» و حضرت صادق علیه السلام فرمود: منظور، ماهی نمکینی است که می‌خورند. حکم تفصیلی بین آنها چنین است که: هر پرنده‌ای که در بیشه می‌باشد و در خشکی تخم می‌گذارد و در خشکی جوجه می‌آورد، جزء شکار خشکی است و آن چه که در خشکی می‌باشد و در دریا تخم می‌گذارد و در دریا جوجه می‌آورد، از شکار خشکی نیست؛ بلکه جزء شکار دریایی است.[2]

۲) همچنین ایشان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی که اصلش از دریاست، ولی هم در خشکی و هم در دریا می‌باشد، کشتن آن بر محرم جایز نیست. پس اگر چنین حیوانی را بکُشد، همچنان که خداوند فرموده است، باید مجازات شود.[3]

۳) شیخ با سند خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خوردن ماهی تازه و شور به عنوان

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۰۹.
۲- کافی، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۱.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۳۶۵، ح ۱۲۷۰.

ره توشه، برای مُحرم اشکالی ندارد.

خداوند فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ» آنهایی که می‌خواهند بخورند، باید انتخاب کنند. و فرمود: است: هر پرنده‌ای که در بیشه باشد و در خشکی تخم بگذارد و در خشکی جوجه بیاورد، از شکار خشکی است و پرنده‌ای که در خشکی می‌باشد و در دریا تخم می‌گذارد و در دریا جوجه می‌آورد، از شکار خشکی نیست، بلکه جزو شکار دریایی است.[1]

۴) عیاشی از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ» یعنی شور آن، که مردم می‌خورند. و فرمود: حکم تفصیلی بین آنها چنین است که هر پرنده‌ای که در بیشه باشد و در خشکی تخم بگذارد، صید خشکی است و هر پرنده‌ای در خشکی باشد و در دریا تخم بگذارد و تولید مثل کند، صید دریایی محسوب می‌شود.[2]

۵) زید شحّام از ابی عبدالله روایت کرد که فرمود: او در مورد این آیه «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ وَلِلسَّیَّارَةِ» فرمود: منظور، ماهی‌های شور و نمکین هستند و نیز آن چه را که به عنوان توشه، مورد استفاده قرار می‌دهند. اگر شور و نمکین نباشد و به عنوان توشه باشد، باز هم جزء متاع و بهره به شمار می رود.[3]



﴿جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)﴾

**[خداوند (زیارت) کعبه بیت الحرام را وسیله به پا داشتن (مصالح) مردم قرار داده و ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و قربانی‌های نشاندار را (نیز به همین منظور مقرر فرموده است) این (جمله) برای آن است تا بدانید که خدا آن چه را در آسمان‌ها و آن چه را در زمین است می‌داند و خداست که بر هر چیزی داناست]**

۱) عیاشی به نقل از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق

---

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۳۶۵، ح ۱۲۷۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۱۱.

علیه السلام در باره: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ» پرسیدم: حضرت فرمود: خداوند آن را برای دین و زندگی دنیویشان قرار داد.[1]

۲) طبرسی از سعید بن جُبیر نقل می‌کند که گفت: هر کس که به این خانه می‌آید، و می‌خواهد که از چیزی برای دنیا و آخرت، بهره ببرد، آن را به دست می‌آورد و گفت: این سخن از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

۳) علی بن ابراهیم: فرمود: تا زمانی که خانه پابرجاست و مردم به حجّ می‌روند، هلاک نمی‌شوند و اگر کعبه نابود شود و از بین برود و آنها حجّ را ترک کنند، نابود می‌شوند[3] و تفسیر واژه های شهر حرام، هَدی و قلائِد در ابتدای همین سوره آمده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید و اگر هنگامی که قرآن نازل می‌شود در باره آنها سئوال کنید، برای شما روشن می‌شود. خدا از آن (پرسش‌های بیجا) گذشت و خداوند آمرزنده بردبار است* گروهی پیش از شما (نیز) از این (گونه) پرسش‌ها کردند؛ آن گاه به سبب آن کافر شدند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صفیّه، دختر عبدالمطلب فرزندی داشت که مُرد، پس به پیش آمد و عمر بن خطّاب به او گفت: گوشواره‌ات را بپوشان، چرا که خویشاوندی تو با رسول الله صلی الله علیه و آله سودی برایت ندارد. او به عمر گفت: آیا تو گوشواره مرا دیدی، ای ختنه ناشده؟!

پس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و او را از این موضوع با خبر کرد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۱۲.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲۳.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۴.

و گریست. رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شد و ندا داد: نماز جماعت است، پس مردم جمع شدند و گفت: چیست در سر قومی که فکر می‌کنند خویشاوندی با من سودی ندارد؟! اگر من در مقام محمود قرار گرفتم، برای ضعیف‌ترین شما شفاعت می‌کنم. امروز هر کس از من بخواهد تا به او بگویم پدرش کیست، به او خبر می‌دهم. پس مردی بلند شد و گفت: پدر من کیست ای رسول الله؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر تو، شخصی نیست که تو بدان نام خوانده می‌شوی.

پدرت فلان بن فلان است. مرد دیگری برخاست و گفت: پدر من کیست یا رسول الله؟ فرمود: پدرت همان کسی است که بدان خوانده می‌شوی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چیست در سر کسی که فکر می‌کند خویشاوندی با من سودی ندارد و در باره پدرش از من نمی‌پرسد؟!

عمر برخاست و گفت: پناه می‌برم به خدا از خشم خدا و رسول خدا، مرا ببخش که خداوند تو را بیامرزد، پس خداوند این آیه را نازل کرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» تا آن جا که می‌فرماید: «ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ».[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابو جارود روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که در باره چیزی با شما صحبت کردم، از من در باره آن از کتاب خدا سئوال کنید. پس در بعضی از سخنانش فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله از قیل و قال و صحبت‌های اضافی و فاسد بودن اموال و داشتن سئوال‌های زیاد، نهی کرده است. به او گفتند: ای فرزند رسول الله! این در کجای کتاب خداست؟

فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ»[2] [در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲- نساء/۱۱۴.

مردم فرمان دهد] و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»[1] [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده، به سفیهان مدهید] و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ».[2]

۳) عیّاشی به نقل از احمد بن محمّد روایت کرده که: به ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و در آخرش برای من نوشت: آیا هنوز از زیادی سئوال‌ها خودداری نمی‌کنید و بر آن نیستید که از این کار باز ایستید؟ از این امر پرهیز کنید؛ چرا که پیشینیان شما به خاطر زیادی سئوال‌های خویش نابود شدند. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِن تَسْأَلُواْ عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّهُ عَنْهَا وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ».[3]

«مَا جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلاَ سَآئِبَةٍ وَلاَ وَصِيلَةٍ وَلاَ حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ (۱۰۳)»



[خدا (چیزهای ممنوعی از قبیل) بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است. ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند]

۱) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد بن یحیی اشعری، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسْکان، از محمد بن مسلم، به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره این آیه: «مَا جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلاَ سَآئِبَةٍ وَلاَ وَصِيلَةٍ وَلاَ حَامٍ» فرمود: اهل جاهلیت، هنگامی که شتر از یک شکم، دوقلو می‌زایید، می‌گفتند: وَصَلت (رسید)، پس ذبح و کشتن آن را جائز نمی‌دانستند و آن را نمی‌خوردند. اگر شتر، ده کرّه می‌زائید آن را سائبه می خواندند و آزاد می کردند و بر پشت آن سوار نمی‌شدند و آن را نمی‌خوردند. شتر حام، شتر نر و قوی بود که آن را حلال نمی‌دانستند. پس خداوند

۱- نساء/۵.
۲- کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۱۳.

عز و جل، این آیه را نازل کرد که چیزی از این شتران را حرام نکنند.

سپس ابن بابویه گفت: روایت شده است که شتر بحیره، اگر پنج شکم می‌زایید و پنجمین آن نر بود، آن را سر می‌بریدند و مرد و زن از آن می‌خوردند. اما اگر پنجمین آن مؤنث بود، گوش آن را بَحر می‌کردند؛ یعنی می‌شکستند و گوشت و لبنیّات آن برای زنان حرام بود. ولی اگر می‌مُرد، برای زنان، حلال می‌شد. سائبه، شتری بود که فرد به عنوان نذر، رها می‌کرد و در مواردی که خداوند کسی را از بیماری نجات داده و شفا می‌داد و یا او را به منزلش می‌رساند، ممکن بود که فرد چنین نذری انجام دهد.

اما این که وصیله به چه معنایی است، باید گفت: اگر میشی، هفت شکم می‌زاد و بار هفتم، برّه آن نَر بود، آن را ذبح می‌کردند و زن و مرد از گوشتش می‌خوردند. اما اگر ماده بود، در بین گوسفندان رها می‌شد و اگر دوقلو بود و یکی نر و یکی ماده بود، می‌گفتند: وصلت أخاها (به برادرش وصل شد) و ذبح نمی‌شد و گوشتش بر زنان حرام می‌شد. این همان وصیله است، مگر این که یکی از آنها می‌مرد، آن وقت، گوشتش بر زن و مرد حلال می‌شود.

و به شتر نری «حام» گفته می‌شد که بر بچه بچه‌اش سوار می‌شدند و گفته می‌شد: «حَمَی ظَهره»؛ یعنی سوار شدن بر آنها حرام است. ابن بابویه گفت: و نیز روایت شده که به شتری «حام» گفته می‌شد که ده شکم زاییده باشد که در این صورت، می‌گفتند: «حَمَی ظَهره» پس سوار شدن بر آن حرام بود و آن را از آب و علف باز نمی‌داشتند.[1]

۲) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلاَ سَآئِبَةٍ وَلاَ وَصِيلَةٍ وَلاَ حَامٍ» فرمود: مردم عصر جاهلیت، وقتی شتری دوقلوّ به دنیا میّآورد، می گّفتند: وَصَلَتْ (رسید) و وصیله از همین کلمه است، در این صورت، گوشت آن را حلال نمی‌دانستند و خوردن آن نیز حلال نبود. اگر ده بار می‌زایید، به آن سائبه می‌گفتند و خوردن آن و سوار شدن بر آن را حلال نمی‌دانستند. حام، شتر نری بود که آن را حلال نمی‌دانستند و خداوند عز و جل، آیه نازل کرد که هیچ کدام از این‌ها را حرام ندانسته است.[2]

---

۱- معانی الاخبار، ص ۱۴۸، ح ۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۲۱۴.

۳) ابی ربیع روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد «سائبه» سئوال شد و ایشان فرمود: منظور، مردی است که بَرده‌اش را آزاد می‌کند و به او می‌گوید: به هر جا می‌خواهی برو و از میراث تو چیزی به من تعلّق نخواهد گرفت و جرم و گناه تو به من ربطی نخواهد[1] داشت و شاهدی را نیز بر این موضوع، گواه می‌گیرد.[2]

۴) عمار بن ابی احوص روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در مورد سائبه، سئوال شد و ایشان فرمود: به قرآن مراجعه کن. ای عمار! هر جا که «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»[3] [باید بنده مومنی را آزاد] آمده است، منظور سائبه است و کسی جز خدا بر او وَلایت و مالکیت ندارد. هر چیزی که خدا بر آن ولایت داشته باشد، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بر آن ولایت دارد و هر چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ولایت داشته باشد، ولایت و میراث آن از آن امام نیز خواهد بود.[4]

۵) عمار بن ابی احوص روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: بحیره، ماده شتری است که خودش بزاید و بچه‌اش نیز زاد و ولد کند، آن گاه، شکافی در گوشش ایجاد می‌کنند.[5]

۶) علی بن ابراهیم روایت می‌کند: بحیره، میشی است که پنج بار زاد و ولد کند و بار ششم، عرب می‌گوید: گوش بریده است؛ یعنی در گوشش شکافی ایجاد می‌کردند و آن را متعلق به بت می‌دانستند و از آب و چرا بازداشته نمی‌شد. اما وصیله، آن بود که میشی پنج شکم می‌زاد و برای بار ششم، دوقلوی نر و ماده می‌زاد؛ در این صورت، ماده را برای بت می‌گذاشتند و می‌گفتند: «وصلت اخاها» و گوشتش را بر زنان حرام می‌دانستند. اما حام، شتر نری بود که جَدِّ جَدِّ شترانی دیگر باشد. در این صورت می‌گفتند: «حَمَی ظَهره» (سوار شدن بر پشت آن حرام است) و آن را حام (گرفته شده از حمی به معنی منع کردن) می‌نامیدند و بر آن سوار نمی‌شدند و از آب و علف باز نمی‌داشتند و چیزی را بر آن بار نمی‌کردند. سپس خدا این آیه را در ردّ این احکام جاهلی، نازل کرد: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۲۱۵.
۲- جریره: گناه، جنایت.
۳- نساء/۹۲ ؛ مجادله/۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۲۱۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۳۷۶، ح ۲۱۶.

وَلاَ سَآئِبَةٍ وَلاَ وَصِيلَةٍ وَلاَ حَامٍ وَلَـكِنَّ الَّـذِينَ كَفَـرُواْ يَفْتَـرُونَ عَلَـى اللّـهِ الْكَـذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ».[۱]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است، به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آن چه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد]

۱) در مصباح الشریعه روایت شده است که ابا ثعلب خُشَنّی، در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» از رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کرد. ایشان فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کن، در چیزهایی که بر سرت می‌آید، صبر کن. پس هر گاه دیدی که از بخل اطاعت و از هوا و هوس پیروی می شود و هر کس شیفته رأی و نظر خویش است، تو مواظب خود باش و کار مردم را از خویشتن دور کن.[۲]

۲) علی بن ابراهیم روایت کرده که در حدیث آمده است: خود را اصلاح کنید و از دیگران عیب‌جویی نکنید و از آنها به بدی یاد نکنید. اگر شما صالح باشید، گمراهی آنان ضرری به شما نمی‌رساند.[۳]

۳) در نهج البیان از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است: که این آیه در مورد تقیّه نازل شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَأَصَابَتْكُم مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِي بِهِ ثَمَناً وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲- مصباح الشریعه، ص ۱۸.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۵.

نَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ (١٠٦) فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٠٧) ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (١٠٨)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که یکی از شما را (نشانه‌های) مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید (و شاهد مسلمان نبود)، دو تن از غیر (همکیشان) خود را (به شهادت بطلبید) و اگر (در صداقت آنان) شک کردید، پس از نماز، آن دو را نگاه می‌دارید؛ پس به خدا سوگند یاد می‌کنند که ما این (حق) را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم، هر چند (پای) خویشاوند (در کار) باشد و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم که (اگر کتمان حق کنیم) در این صورت از گناهکاران خواهیم بود* و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند، دو تن دیگر از کسانی که بر آنان ستم رفته است و هر دو (به میت) نزدیکترند، به جای آن دو (شاهد قبلی) قیام کنند. پس به خدا سوگند یاد می‌کنند که گواهی ما قطعا از گواهی آن دو درست‌تر است و (از حق) تجاوز نکرده‌ایم؛ چرا که (اگر چنین کنیم) از ستمکاران خواهیم بود* این (روش) برای این که شهادت را به صورت درست ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان سوگندهایی (به وارثان میت) برگردانده شود، (به صواب) نزدیکتر است و از خدا پروا دارید و (این پندها را) بشنوید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از یارانش در حدیثی مرفوع روایت می‌کند که: تمیم داری، ابن بیدی[۱] و ابن ابی ماریه به مسافرتی رفتند. تمیم داری مسلمان بود و آن دو نفر، نصرانی بودند. تمیم داری خورجینی داشت که علاوه بر وسایل خود، ظرفی طلاکاری شده و یک گردنبند نیز در آن گذاشته بود. او این متاع را با خود برداشته بود تا در یکی از بازارهای عرب بفروشد. اما بیماری سختی گرفت و وقتی به حال احتضار افتاد، آن چه با خود داشت به ابن بیدی و ابن

---

۱- رجوع شود به سیر اعلام النبلاء، ج ۲ ۴۴۴؛ الدر المنثور ج ۳ ص ۲۲۰.

ابی ماریه داد و به آنها گفت که آن چیزها را به ورثه او برسانند.

آن دو به مدینه آمدند و آن ظرف و گردنبند را برای خود برداشتند و بقیه را به ورثه دادند. خانواده تمیم به آن دو گفتند: آیا او مدتی طولانی مریض بوده و هزینه زیادی را به خاطر بیماری‌اش، پرداخته است؟ گفتند: نه، فقط چند روز مریض بود.

گفتند: در این سفر چیزی از او دزیده شد؟ گفتند: نه. گفتند: مشغول به تجارتی شد که در آن خسارت ببیند و ضرر کند؟ گفتند: نه. گفتند: ما بهترین چیزهایی را که با او بوده است، نمی‌یابیم؛ ظرفی که نقش‌هایی از طلا داشت و جواهر کاری شده بود و یک گردنبند. گفتند: او به ما نداده است که به دست شما برسانیم. اقوام تمیم، آن دو نفر را پیش رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را مجبور به قسم خوردن کرد. آنها قسم خوردند و رسول خدا آنها را رها کرد.

بعد از مدتی، آن ظرف و گردنبند در دست آنها دیده شد. خانواده تمیم به پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آن چیزی که به خاطر آن، از ابن بیدی و ابن ابی ماریه نزد شما شکایت آوردیم، در دستِ آنها دیده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله منتظر ماند تا از جانب خدا، حکم این قضیه برسد.

و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ» خداوند عز و جل شهادت اهل کتاب را در مورد وصیت‌نامه، در صورتی معتبر دانست که متوفای مسلمان در سفر بوده باشد و نتواند مسلمانی را پیدا کند تا شاهد وصیت او باشد. سپس فرمود: «فَأَصَابَتْكُم مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِينَ» منظور، شهادت اولیه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها گرفت «فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا» یعنی آنها قسم دروغ خوردند. «فَآخَرَانِ يِقُومَانُ مَقَامَهُمَا» یعنی خانواده‌ای که شکایت داشتند «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ» یعنی قسم خوردند که آنها در این شکایت بیشتر از مدعیان، حق دارند و آن دو نفر در سوگند خوردن به خدا، دروغ گفته‌اند. «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ

الظَّالِمِينَ».

رسول خدا دستور داد تا خانواده تمیم، آن‌طور که خدا به آنها امر کرده است، قسم بخورند و آنها سوگند یاد کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله گردنبند و آن ظرف را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و به خانواده تمیم داری بازگرداند.

«ذَلِکَ أَدْنَى أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»[1] علی بن ابراهیم نیز همین حدیث را با اندک تفاوتی در تفسیر خود می‌آورد و بعد می‌گوید: در آیه «تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ» منظور از نماز، نماز عصر است.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فُضَیل، از ابو صباح کِنانی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» سئوال کردم و گفتم: منظور از «أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» چیست؟ فرمود: منظور، دو نفر کافر است و پرسیدم: «ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» چه طور؟ فرمود: دو مسلمان.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از ابن ابی عمَیر، از هشام بن حکم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «و آخَرانِ مِن غیرکم» فرمود: اگر انسان در جایی باشد که مسلمانی در آن جا نیست، شهادت دادن بر وصیت، توسط کسی که مسلمان نیست، جایز است.[4]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن احمد، از عبدالله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از محمد بن یحیی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» فرمود: منظور از «اللَّذان مِنكُم» دو مسلمان و از «اَللَّذان مِنْ غیرکم» دو نفر از اهل کتاب است و اگر کسی از اهل کتاب را نیافتید، از مجوس نیز اشکالی ندارد؛ چرا که رسول خدا

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۵، ح ۷.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۶.
۳- کافی، ج ۷، ص ۳، ح ۱.
۴- کافی، ج ۷، ص ۴، ح ۳.

صلی الله علیه و آله سنّت جزیه را که برای اهل کتاب است، برای مجوس نیز قرار داده است. و این آیه (حکم) مربوط به زمانی است که فردی در دیار غربت، وفات یافته و مسلمانی را برای شهادت نیابد و دو نفر از اهل کتاب را به شهادت بگیرد. آن گاه آن دو نفر، بعد از نماز حبس می‌شوند تا چنین قسمی بخورند: «لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِينَ».

فرمود: این وقتی است که ولیّ میّت (فرد متوفی) در شهادت آنها شک کند. اگر مشخص شود آنها شهادت دروغ داده‌اند، ولیّ متوفی نباید شهادت آن دو نفر را نقض کرده و خلاف آن عمل کند، تا این که دو شاهد دیگر را بیاورد که جای دو شاهد اولی را بگیرند و آن دو، قسم بخورند: «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ». وقتی چنین کرد، شهادت دو شاهد اولی نقض می‌شود و شهادت دو شاهد دومی، جایز می‌گردد؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: «ذَلِكَ أَدْنَى أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»[1]

۵) شیخ با سند خود از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از حمزه بن حُمران روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مفهوم این آیه: «ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» چیست؟

فرمود: منظور از «اللّذان مِنكُم» دو مسلمان و مقصود از «اللّذانِ مِنْ غَيْرِكُم» دو نفر از اهل کتاب است. فرمود: و این مربوط به زمانی است که فردی مسلمان در دیار غربت جان بسپارد و به دنبال دو نفر مسلمان باشد که شاهد وصیت او باشند، ولی کسی را نیابد. پس باید دو نفر از اهل کتاب که اهل ذمّه بوده و مورد تأیید اطرافیانشان باشند، به شهادت بگیرد.[2]

۶) عیاشی از ابی اُسامه روایت کرده است که: از امام صادق در مورد آیه: «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» سؤال کردم. فرمود: آن دو، دو نفر کافرند و پرسیدم: پس منظور از «ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» چیست؟ فرمود: دو مسلمان.[3]

۷) زید شحّام روایت کرده است که: مفهوم آیه «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۴، ح ۶.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۲۵۳، ح ۶۵۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۲۱۷.

بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» را از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: منظور از آن دو، دو نفر کافر است.[1]

۸) علی بن سالم از فردی روایت کرده که در مورد این آیه از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» ایشان فرمود: اللذان منکم: یعنی دو مسلمان و اللذان من غیرکم: یعنی دو نفر از اهل کتاب و اگر کسی از اهل کتاب را نیافت، از مجوس هم جائز است؛ چون رسول الله صلی الله علیه و آله سنّت جزیه دادن اهل کتاب را برای مجوس هم قرار داد.

این مربوط به زمانی است که کسی در دیار غربت بمیرد و مسلمانی را نیابد، پس دو نفر از اهل کتاب را به شهادت می‌گیرد و آنها بعد از نماز حبس می‌شوند تا این گونه سوگند یاد کنند که: «لاَ نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِينَ» فرمود: و این زمانی است که ولیّ متوفّی در شهادت آن دو شاهد شک کند «فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا» یعنی اگر آن دو شاهد، شهادت دروغ بدهند، ولیّ متوفّی حق ندارد شهادت آنها را نقض کند، مگر این که دو شاهد دیگر بیاورد که جای آن دو شاهد اولی را بگیرند: «فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ» و اگر این چنین کند، شهادت آن دو شاهد اولی نقض شده و عمل به شهادت آن دو نفر دیگر جائز می‌شود. خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ أَدْنَى أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ».[2]

۹) ابن فُضَیْل روایت کرده است که: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» سئوال کردم. فرمود: «اللذان منکم» یعنی دو مسلمان و «اللذان من غیرکم»، یعنی از اهل کتاب. پس اگر از اهل کتاب، کسی را نیافتید، از مجوس نیز جائز است؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: با آنها مثل اهل کتاب برخورد کنید. این زمانی است که مسلمانی در دیار غربت بمیرد و دو نفر مسلمان را برای



۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۲۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۲۱۹.

این که شاهد وصیت او باشند، نیابد؛ پس دو نفر از اهل کتاب را شاهد قرار می‌دهد.[1]

۱۰) حُمران روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «اللَّذان مِن غَیرِکُم» یعنی از اهل کتاب، و این تنها مربوط به زمانی است که مسلمانی در دیار غربت بمیرد و دو نفر مسلمان بخواهد تا شاهد وصیت او باشند، اما مسلمانی را نیابد. پس باید دو نفر از اهل کتاب را که اهل ذمّه بوده و اطرافیانشان از آنها راضی‌اند، برای شهادت برگزیند.[2]

۱۱) سعد بن عبدالله از قاسم بن ربیع وراق و محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سِنان، از میّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در نامه‌ای که به او نوشت، فرمود: و امّا این که ذکر کرده‌ای که آنها شهادت یکدیگر را بر غیر هم‌کیش خود جائز می‌دانند، صحیح نیست و این، تأویل این سخن خداوند عز و جل نیست: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَأَصَابَتْکُم مُّصِیبَةُ الْمَوْتِ» چرا که این موضوع، زمانی جائز است که فردی مسافر باشد و به حال احتضار بیفتد؛ آن گاه دو نفر انسان عادل هم‌کیش را برای شهادت برمی‌گزیند و اگر نیافت، دو نفر دیگر را انتخاب می‌کند که قرآن می‌خوانند؛ به شرط این که از اولیا و نزدیکان متوفّی نباشند.

«تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ» عزّ و جل «إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ * فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ یِقُومَانُ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الأَوْلَیَانِ» یعنی از ورثه و اولیای متوفی «فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِینَ * ذَلِکَ أَدْنَى أَن یَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعْدَ أَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاسْمَعُواْ»[3]

## ﴿یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ (۱۰۹)﴾

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۳۲۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۳۲۰.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۸۶.

[(یاد کن) روزی را که خدا پیامبران را گرد می‌آورد، پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟ می‌گویند: ما را هیچ دانشی نیست. تویی که دانای رازهای نهانی]

۱) علی بن ابراهیم روایت کرده که پدرم از حسن بن محبوب، از علاء بن محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال در روز قیامت می‌پرسد: مردم چگونه اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می‌گویند: نمی‌دانیم که بعد از ما با آنها چه کردند.[1]

۲) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن محجوب، از هشام بن سالم، از یزید کُناسی روایت می‌کند: در مورد آیه: «یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم. فرمود: این آیه، تأویلی دارد و می‌گوید: کسانی که جانشینان امت شما بودند، چگونه دعوت اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می‌گویند: نمی‌دانیم که بعد از ما چه کردند.[2]

۳) ابن بابویه از احمد بن محمد بن عبدالرحمن مُقریء از: ابو عمرو محمد بن جعفر مُقریء و جرجانی، از ابوبکر محمد بن حسن موصلی در بغداد، از محمد بن عاصمِ طریقی، از ابو زید عیّاش بن یزید بن حسن بن علی کَحّال، برده زید بن علی، از ابی یزید بن حسن روایت کرده است که: موسی بن جعفر علیه السلام برایم حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که در مورد آیه: «یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» فرمود: آنها می‌گویند ما از غیرِ تو (خدا) خبری نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: تمام قرآن، نوعی سرزنش است و باطن آن انس و نزدیک شدن به خدا است. ابن بابویه می‌گوید: منظور از این جمله، این است که در پس آیاتِ توبیخ و هراس‌انگیز، آیات رحمت و غفران است.[3]

۴) عیاشی از یزید کناسی روایت کرده اسم که: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مفهوم این آیه چیست؟ «یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» فرمود: کسانی که جانشینان امّت شما بودند، چگونه دعوت اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می‌گویند: نمی‌دانیم که بعد از ما چه کردند.[4]

---

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۷.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳۸، ح ۵۳۵.
۳- معانی الأخبار، ص ۲۳۱، ح ۱.
۴- تفسیر عیاشی، ص ۳۷۷، ح ۲۲۱.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (١١٠)﴾

[(یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور آن گاه که تو را به روح القدس تایید کردم که در گهواره (به اعجاز) و در میانسالی (به وحی) با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من از گل (چیزی) به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به اذن من، پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) بیرون می‌آوردی و آن گاه که (آسیب) بنی‌اسرائیل را هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی، از تو باز داشتم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست]

۱) ابن بابویه می‌گوید: جعفر بن محمد بن مسرور که خدا بر او رحمت آورد، از حسین بن محمد بن عامر، از ابو عبدالله سیّاری، از ابی یعقوب بغدادی روایت کرده که ابن سکّیت به ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کرد: چرا خداوند متعال، موسی بن عمران را با ید بیضاء (دست درخشان) و عصا و ابزار سحر و عیسی را با علم پزشکی و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه و سخن، مبعوث کرد؟ ایشان فرمود: خداوند متعال وقتی موسی را مبعوث کرد، عصر، عصر سحر و جادوگری بود و موسی از جانب خدا برای آنها چیزی را آورد که قادر نباشند مثل آن را انجام دهند و با آن سحرشان را باطل کرد و از این طریق، حجّت خویش را بر ایشان ثابت کرد. خداوند تبارک و تعالی، عیسی را زمانی مبعوث کرد که دوره بیماری‌های مزمن بود و مردم به علم طب نیاز داشتند و عیسی از جانب خدای متعال برایشان چیزی را آورد که مثل آن را نداشتند و ندیده بودند و با آن مردگان را زنده کرد و انسان کور و پیسی گرفته را به اذن خداوند عز و جل شفا داد و این

گونه برای آنها حجّت آورد. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را زمانی مبعوث گردانید که عصر خطبه و کلام بود. و فکر می‌کنم که فرموده باشد: عصر شعر و محمد صلی الله علیه و آله کتاب خدا و مواعظ و احکام آن را آورد و نشان داد که سخنان آنان باطل و پوچ است و این گونه برای آنها حجت آورد. ابن سکیت گفت: به خدا که در این زمانه، هرگز کسی مثل شما را ندیدم. در این زمانه، حجت برای مردم چیست؟ ایشان فرمود: چیزهایی که در مورد خدا صادق باشد، با عقل شناخته می‌شود و عقل آن را تصدیق می‌کند و آن چه که دروغ است نیز شناخته می‌شود و سپس عقل، آن را تکذیب می‌کند. ابن سکیت گفت: به خدا قسم که جواب، فقط همین می‌توانست باشد.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی جَمیله، از ابان بن تَغلِب و دیگران روایت کرده که: از اباعبدالله سئوال شد: آیا عیسی بن مریم علیه السلام کسی را بعد از مرگش زنده کرد که همان صفات زندگان مثل خوردن و رزق و فرزند و طول عمر را داشته باشد؟

ایشان جواب داد: بله. او دوستی صمیمی داشت که به دین عیسی علیه السلام وارد شده بود و عیسی علیه السلام نزد او می‌رفت و مهمان او می‌شد. مدتی عیسی علیه السلام از او دیدار نکرد و بعد از مدّتی به سراغ او رفت تا به او سلامی بدهد. مادر او پیش عیسی آمد و عیسی علیه السلام سراغ دوستش را از او گرفت. گفت: ای رسول خدا! فوت کرد. عیسی گفت: می‌خواهی او را ببینی؟ جواب داد: بله. عیسی علیه السلام گفت: فردا می‌آیم تا به اذن خداوند تبارک و تعالی او را برایت زنده کنم. چون فردا فرا رسید، عیسی پیش مادر دوستش آمد و گفت: با من بیا تا به کنار قبر او برویم. آن دو رفتند تا به قبر او رسیدند. عیسی بر فراز قبر ایستاد و دعا کرد. به ناگاه قبر شکاف خورد و فرزندِ آن زن، زنده از قبر بیرون آمد. وقتی مادرش او را در مقابل خود دید، هر دو شروع به گریه کردند.

دل عیسی از حال آن دو به رحم آمد و به دوستش گفت: می‌خواهی در این دنیا و پیش مادرت بمانی؟ گفت: ای رسول خدا! با خوردن و رزق و زمان برای زندگی و یا بدون اینها؟ عیسی گفت: با خوردن و رزق و طول عمر؛ بیست سال عمر می‌کنی، ازدواج می‌کنی و صاحب فرزند می‌شوی. گفت: اگر چنین است، بله

---

۱- علل الشرایع، ص ۱۴۷، باب ۹۹، ح ۶.

می‌خواهم. پس عیسی او را مادرش بازگرداند و او بیست سال زندگی کرد و ازدواج کرد و صاحب فرزند شد.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از راویان، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد، از عبدالله بن سُلَیم عامری روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به سراغ قبر یحیی بن زکریا علیه السلام رفت و از خدا خواست که او را زنده کند و دعا کرد.

خداوند نیز دعای او را اجابت کرد و یحیی از قبر خارج شد. به عیسی گفت: از من چه می‌خواهی؟ عیسی جواب داد: از تو می‌خواهم که مونس من باشی و همان طور که قبلاً زنده بودی، اکنون نیز در دنیا باشی. گفت: هنوز گرمی مرگِ من فرو ننشسته و تو می‌خواهی که مرا به دنیا بازگردانی تا حرارت مرگ، دوباره به تن من بنشیند؟! پس او را ترک کرد و عیسی او را به قبر بازگرداند.[2]

«وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ (۱۱۱)».

[و (یاد کن) هنگامی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم]

۱) ابن بابویه از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که خداوند از او خوشنود باد، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش روایت می‌کند که از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: چرا به حواریون، حواریون گفته شده است؟ فرمود: آنها در بین مردم، حواریون نام گرفته‌اند، چون لباس‌شوی (گازر) بودند و با شست و شوی لباس‌ها، آنها را از کثافت و چرک، پاک می‌کردند و حواری، اسمی است که از خُبزِ حُوّار[3] (نان سفید خالص) مشتق شده است. و اما در نزد ما، بدان جهت حواریین نام

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۳۷، ح ۵۳۲.
۲- کافی، ج ۳، ص ۲۶۰، ح ۳۷.
۳- حُوّاری: آرد سفید، آرد ناب و خالص و بهترین و خالص‌ترین نوع آن و خبز حوّاری: نان سفید خالص. «لسان العرب ؛ القاموس المحیط ؛ الصحاح، ریشه حور».

گرفته‌اند که هم خود اخلاص می‌ورزیدند و هم دیگران را با پند و تذکر از چرک گناه، خالص و پاک می‌کردند.

پرسیدم: در باره نصاری بگو، چرا نصاری نام گرفتند؟ فرمود: چون آنها اهل روستایی به نام ناصره، واقع در سرزمین شام بودند. روستایی که مریم و عیسی علیه السلام بعد از بازگشت‌شان از مصر در آن جا ساکن شدند.[1]

۲) عیاشی از محمد بن یوسف صنعانی، از پدرش روایت کرده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ» یعنی چه؟ فرمود: یعنی به آنها الهام شد.[2]

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵)»

[و (یاد کن) هنگامی را که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد؟ (عیسی) گفت: اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید * گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم* عیسی پسر مریم گفت: بار الها! پروردگارا! از آسمان، خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی * خدا فرمود: من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد، ولی هر کس از شما پس از آن انکار ورزد، وی را (چنان) عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را (آن چنان) عذاب نکرده باشم]

۱- علل الشرائع، ص ۱۰۱، باب ۷۲، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۲.

۱) عیاشی روایت کرده که یحیی حلبی در مورد: «هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ» می‌گوید: قرائت آن «هَلْ تَسْتَطِیعُ رَبَّکَ» است؛ یعنی آیا می‌توانی پروردگارت را بخوانی؟[۱]

۲) عیسی علوی از پدرش روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: در مائده، «سفره» ای که بر بنی‌اسرائیل نازل شد و با زنجیرهایی از طلا آویزان شده بود، نُه ماهی و نُه قرص نان وجود داشت.[۲]

۳) فیض بن مختار، روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی آن سفره بر عیسی نازل شد، به حواریون گفت: از آن نخورید تا وقتی که خدا به شما اجازه دهد. اما مردی از آنها از آن غذاها خورد. یکی از حواریون گفت: ای روح‌الله! فلان شخص از آن خورد. عیسی از او پرسید: از آن خوردی؟ گفت: نه. حواریون گفتند: چرا، به خدا قسم، ای روح الله! که از آن خورد. عیسی به آنها گفت: برادرتان را تصدیق کنید و مشاهدات خود را تکذیب کنید.[۳]

۴) عیسی علوی از پدرش روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: در مائده‌ای که بر بنی اسرائیل نازل شد و با زنجیرهایی از طلا آویزان شده بود، نُه ماهی و نُه قرص نان وجود داشت.[۴]

۵) فُضَیْل بن یَسار روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خوک‌های قوم عیسی در مورد آن سفره، پرس و جو کردند، اما به آن ایمان نیاوردند و خدا آنها را به شکل خوک درآورد.[۵]

۶) عبدالصمد بن بُندار روایت کرده که شنیدم امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: این خوک‌ها عده‌ای از گازرها بودند که ماجرای مائده (سفره) را تکذیب کردند و از این روی، آنان را به شکل خوک درآوردند.[۶]

۷) طبرسی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: معنی آیه این است: آیا می‌توانی پروردگارت را بخوانی؟[۷]

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۲۷.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۲۸.
۷- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۵۱.

۸) طبرسی می‌گوید: از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سفره‌ای پر از گوشت و نان نازل شد. چون آنها از عیسی غذایی را خواستند که دائم از آن بخورند و تمام نشود. فرمود: به آنها گفته شد: تا وقتی در آن خیانت نکنید، آن را پنهان نکنید و سفره را جمع نکنید، برای شما این سفره باقی می‌ماند و اگر چنین کاری بکنید، مستوجب عذاب می‌شوید. هنوز روز را به شب نرسانده بودند که خیانت و پنهان کاری کردند و سفره را برچیده و خیانت نمودند.[۱]

۹) طبرسی روایت کرده که ابن عباس گفته است: عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: سی روز، روزه بگیرید و بعد هر چه را دوست دارید از خدا بخواهید، که به شما می‌دهد. پس، سی روز روزه گرفتند و بعد از آن به عیسی گفتند: اگر ما برای کسی کاری بکنیم و کارش را به پایان برسانیم، او به ما غذایی می‌دهد.

حال، همان طور که به ما دستور داده شده بود، روزه گرفتیم و گرسنگی کشیدیم، پس از خدا بخواه برای ما سفره‌ای از آسمان نازل کند. پس از آن، ملائک در حالی که سفره‌ای را حمل می‌کردند، رو به آنها آوردند. بر آن سفره، هفت قرص نان و هفت ماهی بود و ملائکه آن سفره را در مقابل آنها قرار دادند و همه آنها از اول تا آخر، از آن خوردند.

و راوی می‌گوید که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[۲]

۱۰) امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال بر عیسی سفره‌ای را نازل کرد که در آن چهار قرص نان و چهار ماهی کوچک بود. خداوند به این سفره، برکتی داد که چهار هزار و هفتصد نفر از آن خوردند و سیر شدند.[۳]

۱۱) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ» می‌فرماید: عیسی گفت: «اتَّقُواْ اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» و چنان که خداوند در قرآن نقل می‌کند، آنها گفتند: «نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» و سپس عیسی گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۵۵.
۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۵۵.
۳- تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ح ۱۹.

وَآيَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و خداوند، بدين گونه براى آنان اتمام حجت كرد: «إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» پس آن گاه، گرد آن جمع شده و از آن مى‌خوردند تا اين كه سير مى‌شدند و سپس آن سفره برچيده مى‌شد. بزرگان و مرفّهان آنها گفتند: ما به فرومايگان اجازه نمى‌دهيم تا از آن بخورند. پس خداوند، آن مائده (سفره) را از آنها دور كرد و آنها را به شكل ميمون و خوك درآورد.

۱۲) محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن حسن اشعرى روايت مى‌كند كه ابو الحسن امام موسى الرضا عليه السلام فرمود: فيل، تغيير شكل يافته پادشاهى بسيار زنا كار است و گرگ، تغيير شكل يافته يک اعرابى ديوث است. خرگوش از زنى كه به همسرش خيانت مى‌كرد و بعد از حيض، غسل نمى‌كرد به چنين هيأتى درآمده است و خفاش، شكل تغيير يافته كسى است كه خرماهاى مردم را مى‌دزديد. ميمون و خوک، مسخ شده قومى از بنى اسرائيل هستند كه در روز شنبه، تعدى كردند (و پاى به حرام نهادند). مارماهى و سوسمار، مسخ شده فرقه‌اى از بنى اسرائيل هستند كه وقتى آن سفره بر عيسى بن مريم عليه السلام نازل شد، ايمان نياوردند و به همين خاطر، سرگردان و پراكنده شده و گروهى از آنها به دريا افتادند و گروهى ديگر در خشكى سرگردان شدند. موش، زنى كوچک و بدكاره است و عقرب، سخن چين بوده و خرس و وزغ و زنبور، گوشت فروشانى بوده‌اند كه كم فروشى مى‌كرده‌اند.[۱]

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷)»

[و (ياد كن) هنگامى را كه خدا فرمود: اى عيسى پسر مريم! آيا تو به مردم

۱- كافى، ج ۶، ص ۲۴۶، ح ۱۴.

گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو؛ مرا نزیبد که (در باره خویشتن) چیزی را که حق من نیست، بگویم. اگر آن را گفته بودم، قطعا آن را می‌دانستی. آن چه در نفس من است، تو می‌دانی و آن چه در ذات توست، من نمی‌دانم. چرا که تو خود دانای رازهای نهانی * جز آن چه مرا بدان فرمان دادی، (چیزی) به آنان نگفتم. (گفته‌ام) که خدا، پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی]

۱) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «وَإِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَـهَيْنِ مِن دُونِ اللّهِ» می‌فرماید: لفظ آیه، ماضی است و معنای آن مستقبل؛ یعنی هنوز آن را نگفته است و به زودی خواهد گفت. چرا که نصرانی‌ها گمان می‌کردند که عیسی علیه السلام به آنان گفته است: من و مادرم را به جای الله، خدای خود قرار دهید.

و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند، نصاری و حضرت عیسی بن مریم را در یک جا جمع می‌کند و به او می‌گوید: آیا چیزی را که در مورد تو ادّعا می‌کنند، تو به آنها گفتی؟ آنان چنین ادعا می‌کنند: «اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَـهَيْنِ» و عیسی می‌گوید: «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلاَ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» و شاهد این که عیسی علیه السلام چنین چیزی به آنها نگفته است، این آیه است: «هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»[1] -[2] [این روزی است که راستگویان را راستی‌شان سود بخشد]

۲) عیاشی از ثعلبة بن میمون، از یکی از راویان، روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: در آیه «أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَـهَيْنِ مِن دُونِ اللّهِ» که خطاب به عیسی گفته شده، مفهوم این است که: آن را نگفته است و به زودی خواهد گفت. خداوند اگر بداند که چیزی اتفاق خواهد افتاد، به گونه‌ای از آن خبر

۱- مائده/۱۱۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۷.

می‌دهد، انگار که قبلاً اتفاق افتاده است.[1]

۳) سلیمان بن خالد روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در بـاره ایـن سخن خدا به عیسی «أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّـاسِ اتَّخِـذُونِي وَأُمِّـيَ إِلَـهَيْنِ مِـن دُونِ اللَّـهِ» پرسیدم که آیا خداوند، چنین چیزی را گفته است؟ فرمود: خداوند اگر بخواهـد کـه چیزی وجود داشته باشد، قبل از این که به وجود بیاید، آن را بیان می‌دارد؛ انگار از قبل بوده است.[2]

۴) عیاشی از جابر جعفی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «تَعلَمُ مَا فِي نَفسِي وَلاَ أَعلَمُ مَا فِي نَفسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلاَّمُ الغُيُـوبِ» فرمـود: اسـم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف دارد که خداوند تبارک و تعالی یکی از حرف‌هـای آن را پنهان کرده است و به همین دلیل، کسـی از آن چـه در وجـود اوسـت، آگـاه نیست. آن هفتاد و دو حرف را به آدم علیه السلام داد و انبیا، آن را به ارث بردند تا به عیسی علیه السلام رسید و این گفته عیسی علیه السلام: «تَعلَمُ مَا فِي نَفسِـي» آن چه در درون من است؛ یعنی همان هفتاد و دو حرف از اسم اعظم. می‌گوید: تـو بـه من این حروف را یاد دادی و تو از آن آگاهی «وَلاَ أَعلَمُ مَا فِي نَفسِكَ» می‌گویـد: چون تو آن حرف را از خلق خود پنهـان داشـتی، کسـی نمـی‌دانـد در وجـود تـو چیست.[3]

۵) عبدالله بن بشیر از امام صادق علیه السلام روایـت مـی‌کنـد: عیسـی علیـه السلام دو حرف از آن هفتاد و دو حرف را داشت و با آن کار می‌کرد و موسی علیه السلام چهار حرف و ابراهیم علیه السلام شش حرف و نـوح علیـه السـلام هشـت حرف و آدم بیست و پنج حرف داشت و تمام این حروف برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شد. تعداد حروف اسم خداوند، هفتاد و سه حرف است که هفتـاد و دو حرف آن نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و یک حرف از او پنهان ماند.[4]

«إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبَادُكَ وَإِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۱۸)»

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۲۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، س ۳۷۹، ح ۲۳۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۳۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲۳۱.

[اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی]

۱) در کتاب دُرّ المنثور از ابوذر روایت شده است که: شبی، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و تا صبح، این آیه را در رکوع و سجود تکرار می‌کرد: «إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُکَ» وقتی صبح شد، گفتم: ای رسول خدا! تا صبح، پیوسته این آیه را می‌خواندید! فرمود: از پروردگار برای امتم شفاعت می‌خواستم و آن را به من عطا کرد و ان شاء الله، این شفاعت به کسی می‌رسد که ذره‌ای به خدا شرک نورزد.[1]

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹)».

[خدا فرمود: این روزی است که راستگویان را راستی‌شان سود بخشد. برای آنان باغ‌هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. این است رستگاری بزرگ]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از ضُرَیس روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در مورد «هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد و مردم برای حساب، محشور شوند، با سختی‌های روز قیامت مواجه می‌شوند و به عرصه قیامت نمی‌رسند؛ مگر این که تلاش بسیار زیاد بکنند. سپس در آن جا می‌ایستند و خداوند جبّار بر فراز عرش خود، بر آنها اشراف دارد. اولین فردی که با آن ندایی که تمام خلایق را شنوا می‌کند، فراخوانده می‌شود، محمد بن عبدالله قریشی عربی است. او (محمد صلی الله علیه و آله) پیش می‌آید و در قسمت راست عرش می‌ایستند.

سپس اسم وصیّ و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام خوانده می‌شود و او جلو می‌آید و در سمت چپ رسول الله صلی الله علیه و آله می‌ایستد و سپس امت محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می‌شوند و در سمت چپ علی علیه

۱- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۴۰.

السلام می‌ایستند. پس تک تک پیامبران از اول تا به آخر، با اوصیای آنان فرا خوانده می‌شوند و با امت‌های خویش در سمت چپ عرش می‌ایستند.

و سپس فرمود: اولین کسی که برای پرسش و پاسخ فراخوانده می‌شود، قلم است. قلم پیش می‌رود و در شکل آدمیان در محضر خداوند متعال می‌ایستد. خداوند می‌گوید: آیا هر آن چه از وحی را که به تو الهام کردم و تو را بدان امر نمودم، در لوح نگاشتی؟ قلم می‌گوید: بله، ای پروردگار! تو می‌دانی که هر چه از وحی به من الهام کردی و امر فرمودی، من در لوح نوشتم. پس خداوند متعال می‌فرماید: شاهد تو در این امر کیست؟ می‌گوید: آیا ما سوی الله را از راز پنهان تو مطلع گردانم؟ و خداوند به او می‌گوید: حجت و دلیل تو درست و کارساز بود.

سپس لوح فراخوانده می‌شود. پس با ظاهر آدمیان پیش می‌آید و در کنار قلم می‌ایستد و خداوند به او می‌گوید: آیا قلم، آن چه از وصیم را که به او الهام کردم و او را بدان امر نمودم، بر روی تو نوشت؟ لوح می‌گوید: بله، ای پروردگار! و اسرافیل را از این امر مطلع ساختم. پس اسرافیل فراخوانده می‌شود و او با ظاهر آدمیان جلو می‌آید و در کنار قلم و لوح می‌ایستد.

خداوند می‌فرماید: لوح، تو را از آن چه که قلم بر او نوشت، آگاه کرد؟ می‌گوید: بله، ای پروردگار! و من آن را به جبرئیل گفتم. سپس جبرئیل فراخوانده می‌شود. او جلو می‌آید و در کنار اسرافیل می‌ایستد. خداوند می‌فرماید: آیا اسرافیل، این مطلب را به تو رساند؟ می‌گوید: بله و من آن را به تمام پیامبرانت ابلاغ کردم و هر آن چه از امر تو که به من مربوط می‌شد، به آنها رساندم و رسالت تو را به تک تک پیامبران و رسولان سپردم. تمام وحی، حکمت و کتابت را به آنها ابلاغ کردم و آخرین کسی را که از رسالت، وحی، حکمت، علم، کتاب و کلام تو با خبر ساختم، حبیب تو، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله عربی قریشی اهل حرم بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: اولین کسی که از ابناء آدم برای پرسش و پاسخ فرا خوانده می‌شود، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. خدا او را نزدیک می‌آورد تا در آن روز هیچ یک از خلائق، نزدیک‌تر از او به خداوند متعال نباشند.

و خدا می‌فرماید: ای محمد! آیا جبرئیل هر چه را که به تو وحی کردم و کتاب و حکمت و عملی که به واسطه او بر تو فرستادم، به تو رساند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: بله، ای پروردگار! جبرئیل تمام آن چه را که به او وحی کردی،

به من رساند و کتاب و علم و حکمتی را که فرستادی، به من انتقال داد.

خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: کتاب و علم و حکمت مرا که جبرئیل به تو رساند، به امتت ابلاغ کردی؟ رسول خدا می‌گوید: بله، هر آن چه از کتاب و علم و حکمتت را که به من وحی کردی، به آنها رساندم و در این راه بسیار تلاش کردم.

خدا به محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: شاهدت کیست؟ محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: در تبلیغ این رسالت، تو و ملائکه و نیکو خصلتان امتم، شاهد من هستید و همین شاهدان، برای تو کافی است. سپس ملائکه فراخوانده می‌شوند و به تبلیغ رسالت از جانب محمّد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند.

سپس امت محمد علیهم السلام فراخوانده شده و خدا از آنها می‌پرسد: آیا محمد، رسالت، کتاب، علم و حکمت مرا به شما ابلاغ کرد و آن را به شما آموخت؟ آنها به ابلاغ رسالت و علم و حکمت از سوی محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند.

خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: آیا کسی از امتت را به عنوان حجت و جانشین من بر روی زمین، جانشین خود ساختی تا بعد از تو علم و حکمت مرا در بین آن امت، زنده نگه دارد و کتاب مرا برای ایشان تفسیر کرده و موارد مورد اختلاف را برایشان توضیح دهد؟

محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: بله. برادر، وزیر، وصی، و بهترین فرد از امتم، علی بن ابی طالب علیه السلام را در بین آنها به جانشینی خود گذاشتم. در زمان حیاتم او را علَم و معرّف امت خود ساختم و آنها را به اطاعت از او دعوت کردم. او را جانشین خود در میان امتم ساختم تا پیشوایی باشد که بعد از من تا روز قیامت، امت من او را سرمشق خود قرار دهند.

پس علی بن ابی طالب علیه السلام فراخوانده شده و به او گفته می‌شود: آیا محمد صلی الله علیه و آله تو را وصی و جانشین خود در بین امتش قرار داد و تو در زمان حیاتش همچون علَمی برای امت او بودی؟ و آیا بعد از او در بین امتش، به پاخاستی؟ علی علیه السلام می‌گوید: بله، ای پروردگار! محمد صلی الله علیه و آله مرا وصی و جانشین خود در بین امتش و علَمی برای آنها قرار داد و بعد از آن که روح محمد را ستاندی و او را به سوی خود، فراز بردی، امت او مرا تکذیب

کرده و بر من نیرنگ کردند. مرا در موضع ضعف قرار داده و نزدیک بود مرا از پـای درآورند. در مقابل چشم من، آن را که تو پیش نهادی، به عقب راندنـد و آن را کـه تو به عقب راندی، طلایه‌دار کردند. به سخنان من گوش نسـپردند و از فرمـان مـن اطاعت نکردند. پس در راه تو با آنها جنگیدم تا این که مرا از پای درآوردند.

پس به علی علیه السلام گفته می‌شود: آیا حجت و خلیفـه‌ای را در بـین امـت محمد علیهم السلام به جا گذاشتی تا بعد از تو، بندگان مرا به دین و راه من دعـوت کند؟ علی علیه السلام می‌گوید: بله، ای پروردگارا! فرزند خـود و دختـر پیـامبرت، حسن علیه السلام را جانشین خویش ساختم.

پس حسن بن علی علیه السلام فراخوانده می‌شود و آن چـه از علـی پرسـیده شد از او می‌پرسند. و سپس تک تک امامان علیهم السلام به همراه مـردم زمانشـان فراخوانده می‌شوند و حجت و دلیل خود را بیان می‌کنند. خداوند، عذر آنـان را روا دانسته و می‌پذیرد و می‌فرماید: «هَذَا یَوْمُ یَنفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ» در این جا حدیث امام باقر علیه السـلام پایان یافت.[1]

۲) در کتاب مصباح الشریعه روایت شده که امام صادق علیـه السـلام فرمـود: حقیقت صدق اقتضا می‌کند که خداوند، سخن بنده‌اش را راست انگارد، همچنان کـه در روایت امام آمد که در روز قیامت، خداوند، درستی گفتار عیسی را تأیید می‌کند و این برای راست گویان امت محمّد علیهم السلام برائتی است و خداوند عز و جـل فرمود: «هَذَا یَوْمُ یَنفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ».[2]

**پایان تفسیر سوره مائده**

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۸.
۲- مصباح الشریعه، ص ۳۵.